UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228596

UNIVERSAL
LIBRARY

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوري - دري برج هنر پروري - سخن سنج معني‌شناس
نکته رس والا قیاس - دور بین عالي خیال - بلند بینش بے‌مثال
خلاق بدائع‌معاني - سباق فرسان سخن‌راني - زیب‌افزای دبستان
دانش آموزي - چمن پیرای بوستان فضائل اندوزي
مورد رحمت خدای‌کریم

مولوي عبدالوحیم

و

قدرے بتصحیح

مولوي مرزا اشرف علی

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایٹی بنگاله

در مطبع اُردو گائیڈ

واقع

کلکته

در سنه ۱۸۹۰ ع از طبع بجامهٔ نو بر آمد

فهرست مضامین مآثر الامرا جلد دوم

اذکار	صفحات
دربار خان عنایت نام	۱
دستم خان	۳
دولت خان اودي	۵
دیانت خان قاسم بیگ	۸
دلاور خان کاکر	۹
داراب خان میرزا داراب	۱۴
دریا خان روهله	۱۸
دیانت خان محمد حسین دشت بیاضي	۲۲
دیندار خان بخاري	۲۳
دولت خان مئي	۲۴
دانشمند خان ملا شفیعاي یزدی	۳۰
داؤد خان قریشي	۳۲
دیانت خان حکیم جمالای کاشي	۳۷
داراب خان پسر مختار خان سبزواري	۳۹
دلیر خان داوزي جلال خان نام	۴۲
دلیر خان عبد الرؤف میانه	۵۶

دیانت خان میر عبد القادر	۵۹
داؤد خان	۹۳
دلاور خان بهادر محمد نعیم	۹۸
دیانت خان میر علي نقي	۷۰
دهیراج راجه جیسنگهه سیوائي	۸۱
ذر القدر خان ترکمان پیرني آقانام	۸۴
ذر الفقار خان قرامانلو	۸۵
ذر الفقار خان محمد بیگ	۸۹
ذر الفقار خان نصرت جنگ	۹۳
ذکریا خان بهادر هزبر جنگ	۱۰۶
ذر الفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر	۱۰۷
رپهي	۱۰۹
راجه بهارامل	۱۱۱
راي سرجن هادا	۱۱۳
راي لونکرن کچهواهه	۱۱۶
راجه بیربر	۱۱۸
راجه تودرمل	۱۲۳
راجه بهگونت داس	۱۲۹
راجه مدهکر ساه بندیله	۱۳۱
راجه رامچند بکهیله	۱۳۴

رام چند چوهان	۹۳۸
راجه بکرماجیت	۱۳۹
راي بهوج	۱۴۱
راي درگا سیهودیه	۱۴۲
راي رایسنگهه	۱۴۸
راجه رامداس کچهواهه	۱۵۵
راجه باسو	۱۵۷
راجه مان سنگهه	۱۶۰
راجه راجسنگهه کچهواهه	۱۷۰
راجه رایسال در باري	۱۷۲
رانا سکرا	۱۷۴
راجه مهاسنگهه	۱۷۴
راجه سورجمل	۱۷۶
راجه سورج سنگهه راتهور	۱۷۹
راجه بکرماجیت راي رایان	۱۸۳
راي گوردهن سورج دهج	۱۹۵
راجه برسنگهدیو بندیله	۱۹۷
رستم خان شغالي	۱۹۹
رانا کرن	۲۰۱
راو رتن هادا	۲۰۸

راو سورجبهورتیه ۲۱۱

راجه بهارتهه بندیله ۲۱۲

راجه جـ جهار سنگهه بندیله ۲۱۳

راجه روز افزون ۲۱۸

رحمت خان میر فیض الله ۲۱۹

راجه انوپ سنگهه بدگوجر ۲۲۰

راجه گجسنگهه ۲۲۳

راجه رامداس نروري ۲۲۶

راجه کشن سنگهه بهدوریه ۲۲۸

راو امر ستگهه ۲۳۰

راي مکند نارنولي ۲۳۷

راجه جگت سنگهه ۲۳۸

راجه جے رام بدگوجر ۲۴۱

رشید خان انصاري ۲۴۲

راجه بیتهلداس کور ۲۵۰

راجه پهاڑ سنگهه بندیله ۲۵۶

راو ستروسال هادا ۲۶۰

راجه سیو رام کور ۲۶۳

راجه اندرمن دهندیره ۲۶۵

رام سنگهه ۲۶۶

روپ سنگهه راٹهور	۲۶۸
رستم خان مقرب خان	۲۷۰
راجه انروده کهور	۲۷۶
راجه راجروپ	۲۷۷
راجه رگناتهه	۲۸۲
رحمت خان حکیم ضیاء الدین	۲۸۳
زاجه تودرمل شاهجهاني	۲۸۶
راو کرن بهورتیه	۲۸۷
راجه سجان سنگهه بندیله	۲۹۱
راجه دیبي سنگهه بندیله	۲۹۵
راجه رایسنگهه سیسودیه	۲۹۷
راجه رام سنگهه کچهواهه	۳۰۱
رشید خان الهام الله	۳۰۳
راو بهاو سنگهه هادا	۳۰۵
رضوي خان سید علي	۳۰۷
رستمله خان غازي بیجاپوري	۳۰۹
روح الله خان اول	۳۰۹
روح الله خان خانه زاد خان	۳۱۵
راو دلپت بندیله	۳۱۷
رام سنگهه هادا	۳۲۳

رستم دل خان ۳۲۴
راجه چهپله رام ناگر ۳۲۸
راجه محکم سنگهه ۳۳۰
رعایت خان ظهیر الدوله ۳۳۲
روشن الدوله بهادر رستم جنگ ۳۳۳
راجه چندر سین ۳۳۶
راجه سلطان جي ۳۳۸
راجه گوپال سنگهه کور ۳۴۰
راجه ساهو جي بهونسله ۳۴۲
رکن الدوله سید لشکر خان بهادر نصیر جنگ .. ۳۵۹
راجه بیر بهادر ۳۶۱
زین خان کوکه ۳۶۲
زاهد خان ۳۷۰
زاهد خان کوکه ۳۷۰
زبردست خان ۳۷۲
سیف خان کوکه ۳۷۳
سید محمود خان بارهه ۳۷۵
سید احمد خان بارهه ۳۷۸
سلطان خواجه نقشبندي ۳۷۹
سید حامد بخاري ۳۹۶

اذکار	صفحات
سید عبد الله خان	۳۰۰
سمانجي خان قرغوچي	۳۰۱
سید راجو بارهه	۳۰۲
سعید خان چغتا	۳۰۳
سید قاسم و سید هاشم	۳۰۹
سیف خان سید علي اصغر	۳۱۰
سردار خان خواجه یادگار	۳۱۱
سید دلیر خان بارهه	۳۱۲
سید هزبر خان	۳۱۵
سیف خان میرزا صفي	۳۱۶
سرفراز خان چغتا	۳۲۱
سید شجاعت خان بارهه	۳۲۳
سپهدار خان محمد صالح	۳۲۷
سعید خان بهادر ظفر جنگ	۳۲۹
سردار خان شاهجهاني	۳۳۷
سزاوار خان	۳۳۸
علامي سعد الله خان	۳۴۱
سید منصور خان بارهه	۳۴۹
سجان سنگهه	۳۵۲
سید عالم بارهه	۳۵۳

اذکار	صفحات
سید هدایت الله صدر	۴۵۶
سید ملایت خان بارهه	۴۵۷
سید شجاعت خان بهادر بهکري	۴۶۰
سعادت خان	۴۶۱
سیادت خان میر زین الدین علي	۴۶۳
سید مظفر خان بارهه و سید لشکر خان بارهه ...	۴۶۵
سبل سنگهه سیسودیه	۴۶۸
سرفراز خان دکني	۴۶۹
سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان ...	۴۷۳
سید عزت خان عبدالرزاق گیلاني	۴۷۵
سید امیر خان خوافي	۴۷۶
سر بلند خان خواجه رحمت الله	۴۷۷
سیف خان	۴۷۹
سیف الله خان میر بحر	۴۸۶
سید عبد الله خان بارهه	۴۸۹
سردار خان سردار بیگ	۴۹۱
سیدي یاقوت خان حبشي	۴۹۶
سرفراز خان سید لطیف	۴۹۹
سید حسین خان بارهه	۵۰۰
سید رستم خان دکني	۵۰۲

اذکار	صفحات
سعد الله خان	٥٠٤
سید نجم الدین علي خان بارهه	٥٠٨
سترسال بندیله	٥١٠
سعادت الله خان	٥١٣
سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ...	٥١٤
سیف الدوله سید شریف خان بهادر	٥١٧
سعد الله خان بهادر مظفر جنگ	٥٢٠
سادات خان ذوالفقار جنگ	٥٢٤
سراج الدوله انور الدین خان بهادر ظفر جنگ ...	٥٢٧
شمس الدین محمد خان اتکه	٥٣١
شاه قلي خان نارنجي	٥٣٥
شاه بداغ خان	٥٣٦
شیخ گدائي کنبو	٥٣٩
شیخ محمد بخاري	٥٤١
شاه محمد خان قلاتي	٥٤٢
شیخ احمد	٥٥٤
شاه فخر الدین	٥٥٦
شجاعت خان	٥٥٧
شیخ عبد النبي صدر	٥٦٠
شیخ عبد الکریم لکهنوي	٥٦٤

اذکار	صفحات
شیخ جمال بختیار	۵۶۶
شهاب الدین احمد خان	۵۶۷
شیخ ابراهیم پور شیخ موسی	۵۷۰
شیرویه خان	۵۷۲
شیخ عبد الله خان	۵۷۳
شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی	۵۸۴
شهباز خان کنبو	۵۹۰
شریف خان اتکه	۶۰۱
شاهم خان جلایر	۶۰۳
شاه قلی خان محرم	۶۰۵
علامی فهامی شیخ ابو الفضل	۶۰۸
شیرافگن خان علی قلی بیگ	۶۲۲
شریف خان امیر الامرا	۶۲۵
شجاعت خان شیخ کبیر	۶۳۰
شمشیر خان ارسلان بے اوزبک	۶۳۳
شیخ فرید مرتضی خان بخاری	۶۳۳
شجاعت خان سلام الله عرب	۶۴۱
شاه بیگ خان ارغون	۶۴۲
شاه نواز خان بهادر میرزا ابرج	۶۴۵
شیر خواجه	۶۴۸

اذکار				صفحات
شهباز خان معروف به شیرو روهله	...	...	...	۶۵۰
شیر خان عرف ناهر خان	...	...	...	۶۵۱
شیر خان ترین	...	...	...	۶۵۴
شاه قلی خان وقاص حاجی		...	...	۶۵۸
شادی خان اوزبک	...	...	...	۶۶۱
شجاعت خان شادی بیگ	...	...	...	۶۶۲
شاه بیگ خان اوزبک	...	...	...	۶۶۵
شیر خان سید شهاب بارهه	...	...	...	۶۶۷
شیخ میر خوافی	...	...	...	۶۶۸
شاه نواز خان صفوی	...	...	...	۶۷۰
شمس الدین خان خویشگی	...	...	...	۶۷۶
شهبیر خان حیات ترین	...	...	...	۶۷۷
شجاعت خان زعد انداز بیگ		...	...	۶۷۹
شهامت خان سید قاسم بارهه		...	...	۶۸۱
شمشیر خان ترین اعظم شاهی		...	...	۶۸۳
شیخ عبد العزیز خان	...	...	...	۶۸۶
شریف الملک حیدر آبادی	...	...	...	۶۸۸
شایسته خان امیر الامرا	...	...	...	۶۹۰
شجاعت خان محمد بیگ ترکمان		...	...	۷۰۶
شجاعت خان بهادر	...	...	...	۷۰۸

اذکار	صفحات
شهداد خان خویشگی	۷۱۱
شجاع الدوله بهادر	۷۱۵
شجاع الملک امیر الامرا	۷۲۲
صادق محمد خان هروي	۷۲۴
صادق خان میر بخشي	۷۲۹
صلابت خان روشن ضمیر	۷۳۱
صفدر خان خواجه قاسم	۷۳۳
صف شکن خان میرزا لشکري	۷۳۶
صف شکن خان محمد طاهر	۷۳۸
صفي خان	۷۴۰
صلابت خان خواجه میر خوافي	۷۴۲
صف شکن خان میر صدر الدین	۷۴۶
ضیاء الدوله محمد حفیظ	۷۴۸
طیب خواجهٔ جویباري	۷۵۰
طاهر خان	۷۵۱
ظفر خان	۷۵۵
ظفر خان خواجه احسن الله	۷۵۶
علي قلي خان اندرابي	۷۶۴
عبد الله خان اوزبک	۷۶۴
عبد المطلب خان	۷۶۹

اذکار	صفحات
عرب بهادر	۷۷۱
علي مردان بهادر	۷۷۳
عزت خان خواجه بابا	۷۷۵
عوض خان قانشال	۷۷۶
عبدالله خان فیروز جنگ	۷۷۷
عزیز الله خان	۷۸۹
عاقل خان عنایت الله	۷۹۰
عبد الرحیم بیگ اوزبک	۷۹۳
عرب خان نور محمد	۷۹۴
علي مردان خان امیر الامرا	۷۹۵
عبد الله خان سعید خان	۸۰۷
عسکر خان نجم ثاني	۸۰۹
عبد الرحمن سلطان	۸۰۹
عبد الرحیم خان	۸۱۲
عنایت خان	۸۱۳
عبد الرزاق خان لاري	۸۱۸
عاقل خان میر عسکري	۸۲۱
عزیز الله خان	۸۲۳
علي مردان خان حیدر آبادي	۸۲۴
عیسی خان مئین	۸۲۵

انکار	صفحات
عنایت الله خان	۸۲۸
عضد الدوله عوض خان بهادر قسورة جنگ ..	۸۳۲
عبد العزیز خان بهادر	۸۳۶
عمدة الملک امیر خان میر اسحق	۸۳۹
علي محمد خان روهیله	۸۴۱
علي وردي خان میرزا بندي	۸۴۳
عماد الملک	۸۴۷
غازي خان بدخشي	۸۵۷
غالب خان بیجاپوري	۸۶۵
غضنفر خان	۸۶۶
غیرت خان محمد ابراهیم	۸۶۹
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ	۸۷۲
غازي الدین خان بهادر غالب جنگ	۸۷۹

فهرست نامهای مردمان وقبائل واقوام ومواضع وقلعات وآنها (جلد دوم) ۱ - ۲۲۲

غلطنامه ۲۲۳ - ۲۲۶

* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

عنایت نام - پسر تکلو خان قصه خوان است - که در خدمت شاه طهماسپ صفوي بعنوان قصه خواني اختصاص داشت - و مورد انواع مراحم شاهي بود - چون پسرش وارد هند گردید بهمان طریقهٔ موروثي در خدمت عرش‌آشیاني سعادت روشناسي اندوخته بدولت مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدي و خطاب دربار خان چهرهٔ شادکامي افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنتهپور (که پادشاه بزیارت روضهٔ معینیه متوجه دارالخیر اجمیر شد) دربار خان از اشتداد بیماري رخصت دارالخلافهٔ آگره گرفت - و پس از رسیدن آنجا جهان فاني را پدرود نمود - چون عرش‌آشیاني را نهایت توجه بحالش بود بسیار اندوهگین گردید - دربار خان

از فط وفاکیشي و خداوند پرستي وقت مردن وصیت نمود- که بپای سگ پادشاهي (۲) (که سابقا گنبذے بر سر آن بنا نموده) مدفون سازند چه در سوابق ایام سگے از کمال وفاداري پیوسته بر آستان عرش آشیاني متوطن بود - پادشاه هم گاهے بتفقد احوال او مي پرداخت - چون آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف فرمود - و دربارخان عمارتے احداث نموده آن سگ را دران گنبذ مدفون ساخت- و خود هم حسب وصیت در همان گنبذ مدفون گردید *

سبحان الله تا چه مرتبه دنیاداري ست - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احیان (که با خداي خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت) ذکر سگ پادشاهي و رعایت دنیا پرستي بخاطر گذرانیدن - اگر بتکلف است ای وای که حشر او با سگ نمایند و اگر اعتقادے ست معاذالله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع *

عرش آشیاني اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهے شعر گفتے - و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که (۳) بدانست - و شوقے بقصهٔ امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خوانی میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

(۲) نسخهٔ [ب] که در سابق (۳) نسخهٔ [ج] شعر موزون گفتے *

بر صحهٔ تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلدے مشتمل بر یکصد ورق - و هر ورقے یک ذراع - و آن محتوي بر دو مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالاتے و واقعاتے (که بآن صفحه متعلق است) بعبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشي قزویني مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزاد قلم اول باهتمام نادرالملک همایون شاهي میر سید علي (۲) خدامي تبریزي (۳) و آخر بسرکاري خواجه عبدالصمد شیرازي صورت گري نموده - الحق کتابے شده از مخترعات عرش آشیاني که نظیر آن هیچ دیده ندیده و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهے نبوده - بالفعل در کتاب خانهٔ پادشاهي موجود است *

* دستم خان *

پسر رستم ترکستاني از امراي سه هزاري اکبري است - مادرش بي‌بي بحیه بیگي (۴) با ماهم انکه جهت‌مند بود - در محل پادشاهي آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیاني تربیت یافته سال نهم همراه میر معزالملک بتعاقب عبد الله خان اوزبک تعین شده [illegible] در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات گجرات گشته [illegible] جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم [illegible] فراخت - پس ازان حسب الحکم همراه خان اعظم بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جداني‌با جذامي باشد (۳) در [بعض نسخه] ترمذي
(۴) در [بعض نسخه] تخته بیگي *

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار رنتهپور در تیول او قرار یافته بایالت صوبهٔ اجمیر چهرهٔ اعتبار افروخت - چندے درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان و دادهیی زیردستان جوهر نیکو بندگي بروی کار آورد - تا آنکه سال بیست و پنجم اوچلا پسر بابهدهر و موهن و سورداس و تلوکسي برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبهٔ اونی (۲) (که وطن اینها بود) رسیده شیوهٔ بے راه روي پیش گرفتند دستم خان مراعات الوس کچهواهه منظور داشته بلوازم اندرزگوئي پرداخت - وصدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتي طلب افزود درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را به بیم و امید سرحساب سازد - و الا بسزای کردار رساند - خان مذکور از عجولي سررشتهٔ تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل (۳) پی سپر راه عدم گشتند - اوچلا (که سرحلقهٔ فتنه سازان بود) در پناه مزرعهٔ جواري کمین فرصت داشت - دفعةً دستم خان گویان بمعرکهٔ آویزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچهره رسانید - او با وجود چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بدحالي بزمین آمد - مردم بر اسپ سوار کردند - تا جنگ باقي بود دلاوری مردم میکرد - تا آنکه بقیهٔ بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوني (۳) نسخهٔ [ب] برسر بنگاه آنها .

سرکشان پی سپر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري رخت هستي بعالم عقبی بست - چون کار طلبي با بیغرضي و مزاج داني فراهم داشت عوش آشیاني از فوت او تاسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد که او در تمام عمر سه سال از ما جدائي گزیده - و از تو چندین سال پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودي *

(۲)
شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود - چون از گنداوري و کار آگاهي فراوان بهره داشت در هنگامی (که همشیرهٔ میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیرام خان خانخانان منسوب گردید) خان اعظم اورا بمیرزا سپرد - که اگر عزم بلند داري و خطاب پدر میخواهي این مرد را عزیز نگهدار دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا بخطاب خانخاناني فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تتهه و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور السنه و افواه - بمنصب هزاري داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده سلطان دانیال بخواهش تمام نوکر خود ساخته بمنصب دو هزاري سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهو خیلي ست .

آسیر روانهٔ حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ (که بپاسبانی آن مرز و بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه (١٠٠٩) هزار و نهم هجري بآزار قولنج در احمد نگر بساط هستي در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجعان روزگار بود - عرش آشیاني از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت حکایات غریب ازو نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه (٩٨٦) نهصد و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رانا تعین شد نهایت توره و ضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستارے پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه فور مي‌آمدند - و یساولان بمرتبهٔ اهتمام مي‌نمودند که گوش اسپ کسے از دیگرے سبقت نمیکرد - روزے خانخانان (که نیز کمکي بود) همراه او اسپ سواره میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راهے مي پیمود - و بمنع یساولان ممنوع نمیشد) باشارهٔ شهباز خان (که سبکسریها بسیار داشت) عبدل (٢) خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبے بر پوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر بر آورده چنان بر ساغری اسپش زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفت بگیرید - گویند دران روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

---

(٢) در [بعضے نسخه] عیدل خان *

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان جهت ابرای ذمهٔ خود بر سر دروازهٔ شهباز خان تا شام نشست شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید همیشه پیش میرفته باشید *

گویند وقتے (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده آمد) روزے در مجلسے (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا شیخ گفت - که شمشیر هندي در کتب مینویسند - ما ندیده‌ایم دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندي این است - اگر برسرت زنم تا دبر رسد - خانخانان دست او را گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان بالحاح و ابرام بخانهٔ شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه در خاطرم نبود *

غریب تر آنکه در ذخیرة الخوانین آورده - که چون شاهزاده دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنائي بیکے از خلوتیان اوباش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید نوعے بپهلو تکانش دهد که از قلعهٔ برهانپور (که مشرف بدریای تبتي ست) پائین افتد - چنانچه روزے این سلوک را با خانخانان

کوبند - اتفاقا خودش قایم ماند - اما دستار از سر او افتاد (۲) شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند چه آنوقت دولت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه بهمراهی خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التتبع - از پسرانش محمود سودائی گشته کارش بدیوانگی کشید - از چاره گری لختی بهی پذیرفته بود - در سال چهل و ششم ببازش شکار برآمده از همراهان جدائی گزید - نزدیک قصبهٔ پال با کولیان در آویخته فرو شد - دیگر پیرای مخاطب بخانجهان لودی ست - و احوالش بشرح و بسط در سلک تحریر منخوط گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راهی بروشناسی و حاضر باشی داشت - بعد ازانکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت گرفت او چون حرفهای نا لایق نسبت بموصی الیه در حضور پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته اورا حوالهٔ آصف خان ابو الحسن نمود - که در قلعهٔ گوالیار (که تعلق بخان مزبور داشت) محبوس سازد - پس از چندے حسب

---

(۲) نسخهٔ [ب] از سر افتاد *

عرض اعتماد الدوله از حبس مسطور رهائي يافت - سال هشتم جلوس جنت مكاني بتفويض خدمت عرض مكرر سربلند گرديد و سال يازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهي پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دكن تعين گشت - ديگر احوال او معلوم نيست *

* دلاور خان كاكر *

ابراهيم نام داشت - ابتدا برفاقت ميرزا يوسف خان رضوي روزگار ميگذرانيد - از ياوري بخت بيدار در معاملهٔ اكبراج و ابهيراج بحضور جنت مكاني در كتهرهٔ (۲) خاص و عام تردد نمايان كرده زخمها برداشت - و اين خدمت باعث ترقي او گشته بمناصب مناسب اختصاص يافت - و در مبادي جاوس جنت مكاني بصوبه‌داري لاهور سربرافراخته رخصت گرفت - بقصبهٔ پاني پت رسيده بود كه بغي سلطان خسرو و آمدنش شنفته زه و زاد را از آب جون گذرانيد - و خود برجناح استعجال متوجه لاهور شد و پيشتر از خسرو بحصار قلعهٔ لاهور درآمده باستحكام برج و باره پرداخت - و چون خسرو بحوالي آن شهر پيوست ابواب و دروب مسدود يافت - باوازم محاصره و فراهم آوردن لشكر اشتغال نمود و از درون و بيرون نايرهٔ قتال و جدال اشتعال پذيرفت - و چون افواج پادشاهي در تعاقب بود بزودي تسخير شهر متعذر دانسته دست از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقديم

(۲) در [بعضي نسخه] كهترة *

مراسم حق شناسي و قدرين محفوف عواطف خسرواني شد و در سال هشتم بهمراهي شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعين گشت - و در سال سيزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بيست و هفت از تغير احمد بيگ خان كاباي بصاحب صوبگي كشمير مباهي گرديد - و از روی كار طلبي و راه مردي در تسخير لكای كشتوار (كه از شهر كشمير تا معمورهٔ آن شصت كروه مسافت است) مساعي بهادرانه بكار برد *

تفصيلش برسم اجمال آنكه در سال چهاردهم جهانگيري دلاور خان با ده هزار نفر از سوار و پيادهٔ جنگي عزيمت (۲) فتح اندپار پيش نهاد همت ساخت - و چون گريوه و كتل صعب المرور واقع شده راه برآمد اسپ نبود بناچار اسپان (۳) سپاه را بكشمير برگردانيده معدودے را احتياطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو پياده بر فراز كوه برآمده منزل بمنزل جنگ كنان مي رفتند بعد پيمودن نشيب و فراز بسيار و كوههای دشوار گذار بكنار دريای مرب نايرهٔ قتال بين الفريقين ملتهب گرديد - مرزبان (۴) آنجا از كشته شدن علي چك (۵) (كه بدعوی وراثت كشمير در پناه او شورش افزائي داشت) دل باي داده راه فرار پيش گرفت - و از پل گذشته در بهدركوت (كه آن طرف آب واقع است) توقف

---

(۲) نسخهٔ [ب] عزيمت آن ديار (۳) نسخهٔ [ج] اسپان را بكشمير (۴) نسخهٔ [ا ب] مرزبانان آنجا (۵) در [اكثر نسخه] اعلی چك *

گزید . و هرچند بهادران دامن تجلد بر کمر سعي بر زدند (که ازان پل در گذرند) آنها نوعے بمدافعه و مقابله (۲) مي پرداختند که میسر نمي‌آمد - چون روزے چند کشید راجه از لابه گري و حیله سازي پیغام مصالحت در میان آورد - دلاور خان حرف او گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا روزے جمال خان پسر کلانش با جمعے بشنا ازان دریای زخار عبره نموده بجنگ در پیوست - مخالف تختهٔ پل را شکسته راه گریز سپرد دلاور خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب (که اعتضاد قوی آنها بود) دو تیر انداز مسافت باشد - و کنار آن کوهے ست رفیع دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سه ته تعبیه نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلهٔ کوه و سر دیگر را دران طرف آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را بهر دو دست گرفته از فراز و نشیب مي رفته باشند - تا از آب بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه (۳) گویند - آنها هر جا مظنهٔ بستن زیبه داشتند به بندرتچي و تیرانداز استحکام داده بودند دلاور خان جالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذراند

---

(۲) یا مقابله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه - یا زینه باشد *

چون آب بنهایت تندي و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت (۲)
و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن (۳)
آب هر تدبیرے که میکردند بجائے نمیرسید *

اتفاقا شبے جلال خان پسر رشیدش برهنمونی زمیندارے از جائے (که مخالف را گمان گذشتن نبود) بسلامت گذشته بر سر راجه رسیده کرزای فتح بلند آوازه ساخت - اکثرے علف تیغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - یکے دران شورش براجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده بمنزل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کروه مسافت داشت) درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمت جنت‌مکاني در نزدیکی بارہ موله (که دروازۂ کشمیرش مي نامند) سعادت اندوخت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک سالۂ ولایت مفتوحه در جاگیر انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراجے بگیرد - بر سر هر خانۂ هر ساله شش سستي (که زرے ست مسکوک - که از حکام کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارد و در سواد معاملۂ پانزده سستي را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

---

(۲) نسخۂ [ا] بسیل فنا (۳) نسخۂ [ب] دوازده روز *

پادشاهي حساب کنند - و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار بر سر منے (که بوزن دو سیر جهانگیري ست) چهار روپیه میگیرد و عمدهٔ حاصل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیرے مبلغ کلي میستانند - معهذا همگي مداخل او تخمینا یک لک روپیه خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاري ذات و هزار سوار است - چون راجهٔ آنجا خالي از وجاهتے نبود حکم شد که فرزندان خود را (که در ایام جنگ به پناه زمینداران قرب جوار (۲) فرستاده) بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائي یافته بآسودگي روزگار بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید دلاور خان پس از زمانے باجل طبعي درگذشت - جمال خان پسر کلانش در زمان فردوس آشیاني بهمراهي مهابت خان تعین بود در محاصرهٔ دولت آباد روزے سر دیوان برای مقدمهٔ حرفهای تند در میان آمد - مهابت خان گفت - هر که در کار پادشاهي مساهله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثاني (که عقب سر او نشسته بود) بر جسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (که خرد سال بود) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان تیز دستي نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر کار پسرش بآخر رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

(۲) در [بعض نسخه] قرب و جوار *

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف الصدق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

* داراب خان میرزا داراب *

پسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می‌نمود - خصوص در جنگ کهرکي (که شهرهٔ آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تردد عظیمه گشته باضافهٔ منصب سرافرازي یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیري پیمانهٔ زندگی شاه نواز خان مالامال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری صوبهٔ برار و احمدنگر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشي از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهي را بولایت دور دست کشمیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهي دراز ساخت) اکثر امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب‌خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برگیان عنبري بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تیره بختان جمعے را بکشتن داده راه هزیمت می‌سپردند *

روزے داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظیم در پیوسته لوای فیروزي افراشت

و سالما و غانما باردو معاودت نمود - پس ازان غنیم مداخل رسد غله را قسمے مسدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید ناچار از گریوهٔ رومنکهیره فرود آمده ببالاپور معسکر آراست چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائے رسید (که قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نربده گذشته بنهب و تاراج محالات مالوه پرداختند) شاهزاده شاهجهان کرت ثانی دستوری دکن یافته سال شانزدهم ببلدهٔ برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آب گنگ در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی ننمود - و کهرکی را (که اقامت جای ملک عنبر بود - و او یکروز پیشتر از وصول فوج با نظام الملک بقلعهٔ دولت آباد در خزیده) ویران و بے چراغ ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده کرور دام از محالات متصلهٔ ملک قدیم پادشاهی و پنجاه لک روپیه نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال هفدهم (۲) حسب الطلب پدر بزرگوار برای یساق قندهار با خانخانان و داراب خان از دکن روانه شد *

چون زمانهٔ نیرنگ‌ساز بازی دیگر انگیخت (که سنوح ملالت و کدورت فیمابین پادشاه و شاهزاده بجائے کشید که کار بجدال و صف آرائی انجامید) شاهزاده از حق شناسی تقابل فوج پادشاهی بر خود قرار نداده از راه راست عنان بر تافت - و راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] سنه هفدهم *

بکرماجیت را (که عمدهٔ دولت شاهي بود) با دارا خان در برابر لشکر پادشاهي گذاشت - اتفاقا در هنگام تلاقی فریقین تفنگے براجه رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - دارا خان نیارست پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهي باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست دارا خان با اولاد و احفاد خانخانانی مقید گردید - و پس ازان (که ولایت بنگاله بحوزهٔ تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهي شد) او را مجددا مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادر زاده برسم یرغمال همراه گرفت - و چون (۲) شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس از همان راه عازم دکن گردید منشور طلب بنام دارا خان رقم نمود که خود را بسرعت بگدهي (که دروازهٔ بنگاله است) رسانیده ملازمت در یابد - او از ناراستي صورت حال را طور دیگر دیده در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره دارند - نمي‌توانم رسید - اگرچه نا سازي و تسلط بومیان هم واقعي بود اما او هم از رفاقت عمدا پهلو تهي ساخته بتقاعد خود را زیان‌زدهٔ عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای وقت دست ازو بر داشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تونس بنارس *

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده بعبدالله خان سپرد - دیوانه را هوئے بس است - او از سفاکي آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین صاجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاله بتاکید برنگاشتند - که دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانهٔ این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز پیوست دران اثنا فرمان جنت مکاني بمهابت خان رسید - که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که زود سر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت را بدرگاه فرستد - مهابت خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته روانه نمود * ع *

۱۰۳۴　　(۲)

* شهید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانے پوشیده بنام تربز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان دیده گفت بلے تربز شهیدي ست - داراب خان جوانے بخوبیها آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادري و تردد (که ازو در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش طالع او درست ننشست - از جانب شاهي مانده و از طرف پادشاهي رانده مآل کارش بخذلان و نکال انجامید *

(۲) نسخهٔ [ب] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است *

* دریا خان زوهله *

داؤد زئي (۲) - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگي ببندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهول پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامے بشجاعت بر آورده پایهٔ اعتبار بر افراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ بنگاله در مقابلهٔ شاهزاده بیک کروهی اکبرنگر در مقبرهٔ پسر خود محصور گردید از انجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتي میسر نمیشد) دریا خان با پانصد افغان برهنمونی تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده دوازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهدهٔ این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بسبب پا پیادگي نتوانست تعاقب نمود *

---

(۲) نسخهٔ [۱ ب] داوزئي *

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان وپیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهي یافت بتسویهٔ صفوف پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت صدمات بهادران جنگ جو عنان تماسک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدودے کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه و چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگذشته صوبهٔ بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبد الله خان با دریا خان برسم منقلا باله آباد شتافته اولین بظاهر آن بلده معسکر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان با سلطان پرویز بکنار گنگ پیوست - دریا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهي را نگذارد که عبور نماید - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشي همدیگر کار آنا بر هم خورد - دریا خان (که ببدمستي غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاري مرعي ننموده بضبط گذرها چنانچه باید نپرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان بعبدالله خان و راجه بهیم (که در جونپور جمع شده بودند)

ملحق گردید - و ازانجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پیوست و قرار یافت که در سر زمین کنکیرا (که خالي از استحکام نیست) نالهٔ تونس (۲) را پیش داشته عرصهٔ مبارزت باید آراست - پس از تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهي ظاهر گشت نوکران جدید دریا خان (که از ساوک او آزرده بودند) بے جنگ راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست هراول بود) نیز خود را بگوشهٔ کشید - و پس ازان در جنیر از بے حقیقتي از خدمت (۳) شاهزاده جدائي گزیده نزد خانجهان لودي (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائي اکتفا نکرده سلسله جنبان خیالهای کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس بهزاران ضراعت و استکانت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبهٔ بنگاله مقرر گشته بهمراهي قاسم خان صاحب صوبهٔ آنجا تعین گردید - و بعد ازان برگنهٔ بنادر (۴) و غیره در صوبهٔ خاندیس جاگیر یافته بسیاق دکن مامور شد *

هنگامے [که ساهو بهونسله باشارهٔ نظام شاه (بنابر آنکه خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعهٔ بیر از تصرف سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گرد شورش

---

(۲) نسخهٔ [ج] توانس (۳) نسخهٔ [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضے نسخه] تبادر *

برانگیخت] دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بساهو رسیده مالشی بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال سیوم بارادهٔ استیصال خانجهان لودي بلدهٔ برهانپور مورد موکب اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائي و هم الوسي بخاطر آورده فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان صاحب صوبهٔ دکن شکست خورده بدولتاباد شتافته اقامت ورزید دریا خان از کتل چالیس‌گانون بخاندیس آمده آتش نهب و غارت برافروخت - و بسبب تعین شدن عبد الله خان بتادیب او بدولتاباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان بارادهٔ شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد و چون از تعاقب فوج پادشاهي مجال درنگ نداشت از انجا نیز راهي گشته وقتے (که بسر زمین بندیله رسید) بکرماجیت پسر راجه چهچهار (۲) سنگهه خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول بود) درآویخت - و آن اجل رسیده از مستی نشهٔ باده حسابے ازو بر نگرفته بے محابا تاخت - و دران زد و خورد تفنگے بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل سر او را در برهانپور بدرگاه پادشاهي آوردند *

---

(۲) در [بعضے نسخه] چهچار سنگهه *

* دیانت خان *

محمد حسین دشت بیاضي - دشت بیاض بلوکے ست از بلوکات نهگانهٔ مضاف ولایت تهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود است - و در تاریخ داني یکتای روزگار بود - برهنمونی بخت اقبالمند در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیاني گشته بقرب و اعتبار فرق عزت بر افراخت - و در روز جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن بعد شنقار شدن جنت مکاني حرکاتے چند سر زد (که مشعر بے اخلاصي نسبت باعلی حضرت بل منافی راه و رسم دولت خواهي و نمک خوارگي بود) اعلی حضرت اگرچه باقتضای وقت فرمان بحالی صوبه‌داري و منصب و جاگیر بدستور سابق اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران و سرداران کمکی دکن گرویده و ایل او یند - و نظام شاه بسبب تسلیم او ولایات بالاگهات را یار موید و معاون - مبادا سرے ببغي و طغیان بر افرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمتانت عقل و رسائی فهم اتصاف داشت) بواقعه نویسی (۲) دکن مامور ساخته پنهاني اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

---

(۲) در [بعض نسخه] بواقع نویسي *

و چگونگی اوضاع او وقوف تمام حاصل نموده آگاهي دهد - خان مذکور پس از وصول بخطهٔ برهانپور از کمال فراست و دانائي باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع وا رسیده بمبالغه بحضور نوشت - که توقع بغي و شورش ازین مرد محض توهم است در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور نمیتواند شد - بے وسواس اورا طلب حضور نمایان - که احتمال آشوب و فتور ملکي اصلا نیست - اعلی حضرت وا بنوشتهٔ او رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافهٔ پانصدي ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم خطهٔ برهانپور مطرح رایات پادشاهي گردید خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار فرق افتخار بر افراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در احمدنگر جهان فاني را وداع نمود *

* دین دار خان بخاري *

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضی خان بخاري ست - سال هیزدهم جهانگیري بحکومت دهلي سر بر افراخت - و پس ازان (۲) (که مهابت خان مصدر گستاخي شده از پیشگاه سلطنت فرار

(۲) نسخهٔ [ب] خلافت *

نمود) او را در فوج (که بتعاقب او تعین یافت) بر نوشتند و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکانی بخلد خرامش نمود - و موکب فردوس‌آشیانی ببلدهٔ مزبور پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ ناصیهٔ بخت افروخته بتفویض فوجداری میان دوآب کامرانی اندوخت [۲] سال هشتم (که از دارالسلطنهٔ لاهور بجانب مستقرالخلافه معاودت پادشاهی واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنبیه مفسدان میان دوآب رخصت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - پستر در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپشتگرمی افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله رایت عزیمت افراشته بود) دستوری پذیرفت - و بعد چندے مطابق سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست *

* دولت خان مئی * (۲)

مشهور بخواص خان - مئی شعبه ایست از طوائف بهتی - که در صوبهٔ پنجاب برسم زمینداری و قطاع الطریقی میگذرانند مشارالیه در اصل خدمتگار رومال بردار شیخ فرید مرتضی خان بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فریبے داشت هرگاه با شیخ

(۲) نسخهٔ [ج] منی - یا متی باشد *

بحضور جنت مکاني میرفت نگاه گرمے میفرمود - بعد از فوت شیخ منظور عاطفت پادشاهي گشته بمنصبے درخور امتیاز یافت - چون در طالع عروجے داشت در کمتر زمانے بمزید قرب و خطاب خواص خان سر افراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو (که خانه زادان معتمد مي باشند - و این کار جز بیکے از معتبران نسزد) اختصاص گرفت - چون نوبت فرمانروائي باعلی حضرت رسید در سال (۲) جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي ذات هزار و پانصد سوار سر برافراخت - چون خالي از کار طلبي و جلادت نبود در جنگ (۳) دهول پور با خانجهان لودي از پیش آهنگان و سبقت جویان سران جنود پادشاهي شده و داد شجاعت و دلیري داده در عرصهٔ مصاف زخمي افتاد - واین پرداي و تیز دستی او دل نشین اعلی حضرت شده بیش از پیش در صدد تربیت او گشته پایهٔ اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور شد چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجویز مهابت خان سپه سالار با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعین یافت - که بمالش ساهو بهونساله و تاخت وطنش چمار کونکه پردازد - و در سال هشتم محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

---

(۲) نسخهٔ [ج] درمبادیٔ جلوس (۳) نسخهٔ [ب] ازانجاکه خالي *

خان تاشکندي بصوبه‌داري تتّهه رخصت یافت - و در سال نهم بایسنقر جعلي را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - آن فتنه اندیش یکے از بے سر و پایان بود - که بخیال تباه خود را بایسنقر (۲) که در جنگ شهریار سردار لشکر آن تیره روزگار بود - و پس از فرار بجانب قلعهٔ کولاس مضاف تلنگانه سرے کشیده باجل طبعي درگذشت) شهرت داد - و ببلغ شتافت - نذر محمد خان والی آنجا ارادهٔ خویشي نمود - چون دعوی او بصدق نپیوست وصلت بوقوع نیامد - بجانب ایران رفت - شاه صفي اگرچه بحضور نطلبید اما لختے تواضع نمود - از انجا بسمت بغداد و روم آواره شد - پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفته به تتّهه آورد - دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد - و بقتل رسید - خان مذکور مدتها بحکومت آندیار گذرانید - و در سال بیستم بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار مباهات اندوخته از تغیر سعید خان بهادر بایالت قندهار دستوري یافت - در آخر همین سال بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار چهرهٔ بلندنامي افروخت - ناگاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران و نکال او آماده ساخت *

در ذي الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثاني دارای ایران در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هندوستان متعذر است)

---

(۲) در [بعض نسخه] که در روز جنگ *

بمحاصرهٔ تذرهار همت گماشت - قلعه دار هرچند بضبط مداخل و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط مرعي داشت لیکن از آسیمه سري بمرتبهٔ سررشتهٔ تدبیر از دستش رفت که باستحکام برجهای قلیچ خاني نپرداخت - چه قلیچ خان از دور بیني و احتیاط گزیني در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه (که از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندر میرسد) برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز تفنگ اندازي نمودند - روزے شاه خود سوار شده تحریض بر یورش نمود - و تا سه پاس آتش قتال مشتعل ساخت معهذا کارے پیش نبرده برگردید - اما جمعے از بیجگري خاک بیوفائي بر تارک اخلاص بیخته نزد قلعه‌دار بزبان بےحیائي برگذاردند - که بسبب انسداد طرق (۲) از کثرت برف درین نزدیکي امید رسیدن کمک نیست - و از جد و کد قزلباش ظاهر میشود که بزودي حصار مسخر خواهد گشت - بعد از تسخیر نه ما را بجان امان است - و نه فرزندان ما را از اسیري - دولت خان (که درین وقت بایستے آتش این فتنه بآب تیغ فرو مي‌نشاند) از بیجوهري و بد دلي مضمون * * بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] طریق •

بخاطر نیاورده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم اثرے نبخشید - و فایدهٔ نداد - اما از همه شادي خان اوزبک پیشقدم منهج نمکحرامي گشته با شاه راه پیغام و سخن را کرد *

چون درین اثنا قلعهٔ بست از پردل خان گرفته اورا بخواري گرفتار ساختند دولت خان همتے که نداشت زیاده تر بای داده عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان‌نامه (که سجل بدنامی او بود) همراه علي قلي خان برادر رستم خان سپه سالار ایران (که از جانب شاه پیغام آورده بود - که پیش ازین در مقام ستیز و آویز نبوده در سفک دم و هتک حرمت خود و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود سود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنمائی توفیق و پیشوائی عزیمت خود با جمعے بران معقل رصین و موئل متین برمي‌آمد تا رسیدن کمک آسیبے بار و رفقای او نمیرسید) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهامي سعدالله خان دوازدهم جمادی الاول بپای حصار رسید) مقدور و ممکن نبود - نعم آنچنان از غردلي پاس ناموس (که مردان سر در سر آن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

نداشت - عار دوام نمک حرامي و بيغيرتي (که تا دامن قيامت دست از گريبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پسنديد

نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري با اسباب و همراهان بيرون آمد - و با علي قلي خان سماجت بسيار نمود که تکليف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزير باشد در رخصت توقف رو ندهد - علي قلي خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ گنج علي خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان ساعت برفتن هندوستان مجاز گرديد - با يک جهان شرمساري و زبانکاري بهندوستان آمد - چون کافر نعمتي و ناسپاسي او جاي عذر خواهي نگذاشته بود در شفاعت بر روي خود بسته ديد با خاطر پراگنده گوشهٔ خمول برگزيد - تا بقيهٔ حيات مستعار باتمام رسانيد *

الحق در نامرداري و کم همتي او حرفي نيست - که چنين قلعهٔ استوار (که پنج حصن حصين گرد هم دارد - با چهار هزار مرد شمشيرزن و کماندار و سه هزار تفنگچي قدر انداز و دو ساله سامان قلعه‌داري از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و ساير لوازم آن) در محاصرهٔ دو ماه از نامردي و پست فطرتي پاي همت نيفشرده از دست داد - و زندگاني فاني را بر نيکنامي جاويداني ترجيح نهاد - با آنکه جمعي شبها از بيرون مکاتيب بر تيرها بسته درون قلعه مي انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهايت

اضطراب و اضطرار دارد - و دواب او از نایابی علف تلف گشته درین نزدیکي کمک هذد میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید مخالف بے نیل مطلب برمي خیزد - معهذا آن گم کرده راه عقل و حمیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتي دولت چندین سالهٔ خود را برباد داد *

* دانشمند خان *

ملا شفیعائي یزدي - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه و نقلیه برای اکتساب روزي از وجه حلال مبلغے از تجار ایران بعنوان مضاربت گرفته بهندوستان فسحت نشان (که دار الانتفاع اصحاب آمال و ارباب امانی ست) آمده چندے در اردوی پادشاهي بسر برد - و از مستقر الخلافهٔ اکبرآباد تا دار السلطنهٔ لاهور و ازانجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروي از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - ازانجا (که طالعش رو ببیداري داشت - و بختش بر سر یاري بود) مراتب دانش و کمالات او معروض فردوس آشیاني گردید - از پیشگاه سلطنت بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عز اصدار یافت - که اورا بدرگاه معلی بفرستند - او بقلاوزی سعادت و رهبری اقبال از سورت احرام‌حریم جهانباني بسته نهم‌ذی‌الحجه سال بیست و چهارم بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزي بر روی روزگار خود کشود *

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایستهٔ الطاف پادشاهي مکرر ذهن‌نشین اعلی حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاري صد سوار مفتخر گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه انعام مشارالیه وا گذاشتند - و پستر بافزایش منصب برنواخته در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیگري دوم از تغیر لشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار سرافراز گشت و در سال سي و یکم بمنصب سه هزاري هشت صد سوار سر برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیگري مرتقي شد و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد منزوي شد - و در سال دوم جلوس عالمگیري از سر نو محفوف عواطف خسرواني گشته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار پایهٔ دولت برتر افراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب والای پنجهزاري بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داري و حراست قلعهٔ شاهجهان‌آباد دستوري یافت - و در سال دهم از تغیر محمد امین خان بخدمت جایلهٔ میر بخشیگري فایز شده بعطای قلمدان مرجع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویهٔ ظفر طراز عالمگیري بجانب مستقرالخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه ضمیمهٔ میر بخشیگري قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

سیزدهم دهم ربیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجری ودیعت حیات سپرد *

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلای زمانه بود - بنیک نفسی (۲) و نیک اندیشی مشهور - پس ازو تا حال از نوئینان بلند مقدار کسے (که فضایلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصهٔ روزگار نیامده - گویند چون بملازمت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه و مناظرهٔ علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی (که بعلم و دانش از اساتذهٔ باستانی سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان ندهند و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانے ست واضح اشاره رفت - میان هر دو فاضل در راه عطف (ایاک نعبد و ایاک نستعین) گفتگوی طولانی واقع شد - و بزمانے دراز کشید - علامی سعد الله خان (که در علم علم بود) نمیز گشت - و آخر هر دو برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهی گردیده برتبهٔ امارت برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردید - و اکثرے از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود) نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* داؤد خان قریشی *

پسر بهیکن خان است - از شیخ زاده‌های حصار فیروزه - که نوکر عمده و معتبر خانجهان لودی بود - در جنگ دهولپور (که خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] به نیک اندیشی مشهور *

مذکور را با عساکر پادشاهي اتفاق افتاد) داد دلیري و مردانگي داده نقد جان برافشاند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجوهر شجاعت و حسن اخلاق پایهٔ قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجداری متهرا و مهابن و جایسر و دیگر برخی محال (که از انتقال سعدالله خان بتیول شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداری مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد با دو هزار سوار تعین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خاني سرافرازي یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق زار ستوسال هادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگیري فرار برگزید) اورا برکنار دریای ستلج برگذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و ۱ منر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخرالامر دارا شکوه از همت باختگي از لاهور بجانب ملتان رخت آوارگي بر بست - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسي و سرکردگي او رت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیري بارسال خلعت عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهي از ملتان

بدار الخلافه بمساعدت بخت جبهه سای آستان خلافت گشت و بعطای منصب چهار هزاري سه هزار سوار کامیاب عزت و دولت شده (۲) در جنگ شجاع بسرداری فوج طرح دست راست خلد مکان متعین بود - پس از هزیمت او بسمت بنگاله بهمراهی معظم خان میر جمله بتعاقب آن آوارهٔ دشت فرار دستوري یافت - و بعد از وصول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهي بصوبه داری آنجا قیام ورزید - ومنصبش باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت و چون معظم خان در استیصال شجاع از سمت مخصوص آباد بجانب اکبرنگر همت گماشته بود مشارالیه مامور شد - که خانزادان خود و کمکیان صوبه را از آب گنگ گذشته بر سر دانده (که بنگاله مخالف است) رفته بدفع او پردازند - تا از هر دو سو کار بران مدبر تنگ گردد - خان مذکور برادر زادهٔ خود را بنیابت خود در پتنه گذاشته با سایر متعینه راهي گردید - و پستر ضمیمهٔ فوج معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسهٔ پادشاهي داؤد خان از بنگاله مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتادیب مفسدان حوالی پتنه کمر عزیمت بر بست - زمیندار پلاؤن (که بمسافت چهل کروه جنوب روبهٔ پتنه واقع شده - و از بلدهٔ مذکور تا سرحد آن ولایت بیست و پنج کروه است - و همواره زمیندار شفارت آئین آن

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد و در جنگ *

سرزمین باستظهار قلاع متین و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزونی گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خودسر میزیست) درینولا بتازگي علم استبداد بدست جسارت افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهي رو بتسخیر آن اُلکا آورد - و نخستین قلاعے (که بسرحد ملک پادشاهي پیوسته - و بپشت گرمیٔ آن دست تعرض ببرخے محالات سرکار والا دراز مینمود) بسعي فراوان برکشود - مرزبان آنجا مغلوب رعب و هراس گشته هرچند ضعیف نالي نمود (که پیشکشے مقرر شود - و از سر تقصیر اور گذشته به پتنه معاودت نماید) داؤد خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشکرے آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعهٔ پلاؤن از طرفین مورچال قایم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمي پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باو باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش شقاوت پژوه فطري اعراض بر طریقهٔ کفر نمود - داؤد خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهربند درآورد - با آنکه از کمال استواري کشایش آن بزودي در مرآت اندیشه چهره نمي نمود از تائید غیبي بهادران رخش شجاعت برانگیخته بر سر مقهوران بحصار شهربند رسیده بیورش و آویزش (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] در پي مقهوران .

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب رهگرای فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بذد و بست آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشهٔ فساد گمراهان تبره دردن چندے دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکاي خان را (که فوجداری پلاؤن بر وفق پرایغ حضور باو تفویض یافته بود) آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیده بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بجهت مالش سیوای بهونسله تعین دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که یکے از اقارب خویش را با جمعے در بلدهٔ برهانپور گذاشته خود بمهم مرجوعه پردازد - خان شهامت نشان بعد تسخیر قلعهٔ رورمال (۲) در اثنای محاصرهٔ حصار پرنده بتجویز میرزا راجه با هفت هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقهٔ سیوا شتافته مواضع و قریات حوالی راجگدهه و مضافات کندانه را آتش زده بسیارے از قصبات را پامال نهب و غارت ساخته بمعسکر فیروزي معاودت نمود - و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت بیجاپور کوشیده آویزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

---

(۲) در [بعض نسخه] اورمال .

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهار دهم بملازمت پادشاهي استسعاد یافته بنظم صوبهٔ الهآباد دستوري یافت - تاریخ وفاتش معلوم نشده - حمید خان پسر او بجرأت و جسارت مفرط نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهي بود - سال بیست و پنجم عالمگیري درگذشت *

* دیانت خان حکیم جمالا کاشي *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخدمت دیوانی سرکار ممتاز الزماني سرفرازي یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقي گشت - چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابران سال پنجم بخطاب دیانت خان و بستر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر دیواني و امیني و فوجداری سرکار سهرند از تغیر رای کاسیداس نامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان (که قلعهٔ قندهار داخل ممالک پادشاهي شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفي دارای ایران دران حدود بکابل تعین یافت) او بدیوانی فوج همراهی پادشاهزاده چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم بخدمت داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سربلندي

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسپ و دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح گردیده بود) نامیهٔ بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافهٔ پانصدي بین‌الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار ببلند رتبگي گرائید - سال بیست و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبهٔ خلافت بسته جبههٔ طالع را نورآگین ساخت - پس‌ازان (که پادشاهزاده مراد بخش باظهار نارضامندي نسبت برای رایان پرداخت) سال بیست و دوم نام‌برده بجای مشارالیه بدیوانی هر چهار صوبه عام افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقهٔ مذکور بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانهٔ بکام هواخواهان عالمگیري شد) از بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی دا مي‌پرداخت - سال هشتم عالمگیري بدیوانی بیوتات قامت قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزده مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري پیرایهٔ هستي بی برکند - پسرانش دیوافکن و شیرافکن و رستم بخلاع ماتمي سرافراز شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیح و خطاب معتمد خان چهرهٔ عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز بمنصب در خور سرافرازي داشتند •

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواري ست - برادر خرد شمس‌الدین مختار خان - هنگامے [که پادشاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلی حضرت از جادهٔ اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشار الیه در زمرهٔ کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید) در اول وهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خاني برنواخته بارسال فرمان تفویض قلعه داري احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال دوم تغیر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول‌بیگي امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بندوقخانهٔ خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگي عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوري یافت - و در سال دوزدهم از انجا آمده احراز ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشي چهرهٔ افتخار بر افروخت - و بمیر تزکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوجے شایسته بمالش و تعریک راجپوتیهٔ کهندیله و بر انداختن بتخانهٔ آن مکان مرخص گردید

خان مذکور هنگامے (که ساحت اجمیر مضرب خیام پادشاهي بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهندیله (۲) و سانوله و سایر مذمکدهای آن نواحي را مسمار و منهدم ساخت - سه صد و چند (۳) کس از راجپوتیه پای جهالت استوار کرده یکے جان بدر نبرد درهمین سال بیست و پنجم جمادی‌الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار و نود هجري ودیعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا سمت ترقیم یافته - دوم محمد تقي خان است - که با صبیهٔ بهره‌مند خان بخشي کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که بعد از فوت پدر خطاب محمد تقي خاني (۴) یافته - و در سال چهل و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده خلدمکان اورا بسیار دوست میداشت - در زمان خلدمنزل بخطاب جد مادری خود بهره‌مند خان ترقي پذیرفت - و در عهد جهاندار شاه چون امر وزارت بذو الفقار خان امیرالامرا برگردید و قبض و بسط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بنابر قرابتے که داشت مرتقی مرتبهٔ پنجهزاري گشت - و بعضے کارهای وزارت بدو متعلق گردید - پس ازان (که ببد سودائی کهنه معامل فلک در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

---

(۲) نسخهٔ [ب] سانور (۳) نسخهٔ [ج] صد و چند کس (۴) نسخهٔ [ج] نقي *

و صنف دیگر بروی کار آمد (۲) خان مذکور بسلب مال و مذال و عزل منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگي بدستگیری امیر الامرا حسین علي خان (۳) ازان چار موجهٔ بلا رخت سلامت بمامن دکن کشید - و در اورنگ آباد بحویلی سلطان محمود مشرف تالاب عنبري (که خلد مکان ببهره‌مند خان مرحوم داده بود) مدتے گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات زباني بسیار نمود - و قلعه داری ارک را (که بجز انزوا حاصلے نداشت) تفویض نمود - پانزده شانزده سال برین منوال بسر برد - الحال پسرے ازو مانده جا نشین اوست - و در قلعهٔ (که ویرانهٔ بیش نیست) مي باشد خان مومی‌الیه درین حالت هم (۴) بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین علي خان در آمد - اما صبیهٔ داراب خان مرحوم بمیر لشکري (که از نبائر میرزا حیدر صفوي بود) نسبت شده - پسر کلانش عسکر علي خان از دیر باز قلعه دار دهرپ (۵) دکن است - که در رصانت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندے در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

---

(۲) در [بعضے نسخه] وصف دیگر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) نسخهٔ [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخهٔ [ب] دهرب *

و دیوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضے کارهای سرکار بدو نامزد است - مرد پاکے ست - خدا بیامرزد *

* دلیر خان داوزي (۲) *

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روهله است - چون در سال بیست و یکم مزاج اعلی حضرت از بهادر خان باوصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق باخ و بدخشان از جهت اهمال و تهاونے (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداري که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزهٔ اوزبک سرزده) منحرف و منزجر گردید سرکار فتوح و سرکار کالپي (که در تیولش بود - و دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض مطالبهٔ سرکار والا (که قریب سي لک روپیه بود) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج پایهٔ اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهی معظم خان میر جملهٔ تعین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد اورنگ زیب (۳) بتاخت و تالان ولایت عادل‌شاهیه پردازد *

روزے در اوان محاصرهٔ قلعهٔ کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج داده بجنگ اعادي برآمد - پسران بهلول خان میانه (که (۴) هراول

---

(۲) یا داؤد زئي باشد (۳) نسخهٔ [ب] اورنگزیب بهادر (۴) در [بعضے نسخه] که در هراول *

مخالف بودند) با هزاول پادشاهي در آويختند - دلير خان (كه در مقدمهٔ لشكر انتظام داشت) بزد و خورد درآمد - با آنكه چند ضرب شمشير دران دار وگير بار رسيد چون مسلح و اوپچي بود آسيبي بر نداشت - پس ازان (كه بطالب افواج حكم رفت) او نيز بشرف حضور فايز گرديد - و در سال سي و يكم بنوازش نقاره مباهات اندوخت - و در سلك همراهيان سليمان شكوه بمقابلهٔ شاهزاده محمد شجاع (كه از خام خيالي و تباه انديشي سر از اطاعت پدر والا قدر پيچيده پا از بنگاله پيش‌گذاشته دست تصرف بر اكثر محال خالصه دراز ساخته بود) منسلك گرديد - و بعد از تقارب فئتين در حوالي بنارس شجاع (كه همواره گرفتار مستلذات نفساني و گران خواب بيخبري بود - و از تدبير كار و كنكاش روزگار اصلا آگهي نداشت) مغلوب رعب گشته رو بفرار گذاشت - و بے آنكه دست و بازوئے بكارزار برگشايد طفلانه دست و پاى زده كشتي‌سوار روى‌فرار بسوى پتنه گذاشت - و سليمان‌شكوه بهمعناني ظفر رهگراى تعاقب گرديد - دلير خان در جلدى اين فتح باضافهٔ هزاري هزار سوار بمناصب سه هزاري سه هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت و پس ازان (كه سليمان شكوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالي‌مقدار از پتنه لواى معاودت افراخته بتعجيل تمامتر راهي گشت) در نواحي موضع كره خبر هزيمت دارا شكوه و فرار او بجانب لاهور شكيب ربواى احوال و تفرقه پرداز جمعيتش گرديد

میرزا راجه جیسنگهه (که از پیشگاه خلافت اتالیقي و کار فرمائي لشکر برای رزمش مفوض بود) بمقتضای حال از موافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگي دلیر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور (که آباد کردهٔ بهادر و وطن افاغنه است) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کنکش کرد - راجه جیسنگه چون برین معني آگهي یافت و دانست (که دلیر خان از خامي و بے تجربگي سود خود را از زیان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستي و مودتے که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین ارادهٔ فاسد (که غیر از خانه خرابی او و قبیله اش حاصلے نداشت) باز آورد - و در عزیمت زر آوردن بعتبهٔ عالمگیري با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بنابر قرار داد مذکور عزم مراجعت بالهآباد نمود دلیر خان تمهیدے نموده با راجه جیسنگهه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهي ترک همراهي گزیدند - و دلیر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متهرا بتقبیل عتبهٔ عالمگیري چهرهٔ دولت بر افروخته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار والا رتبه گشت

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاري فایز شده) در همان ایام هزارے دیگر نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بتعاقب دارا شکوه از ملتان دستوري یافت - و در جنگ اجمیر (که دارا شکوه سر تا سر دره دیوارے استوار برآورده سدے سدید و حائلے محکم در پیش رو داشت - و جا بجا توپ (۲) و تفنگ و سایر آلات نبرد و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعت و محاربت مي‌گماشت) جنود عالمگیري را یورش بر مورچالش صورت نمي‌بست - تا آنکه نقش مراد از پردهٔ غیب بر صفحهٔ شهود جلوه‌گر گشت - که دارا شکوه برخے مردم را بمدافعت و ممانعت کمان راجهٔ راجروپ بسمت کوکله پهاڑي فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لواي جرأت بجانب آن جسارت کیشان برافراخت - و بعد ازو شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده یار پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان (که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمي پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگي داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

---

(۲) نسخهٔ [ب] توپ و تفنگ نصب کرده *

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیرے (۲) بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگي سر کرد و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت بنگاله مساعی جمیله بروی کار آورد) تعین گردید - و دران هنگامه (که آزمونگاه دلیري و دلاوري بود) بذات خود تلاشهای مردانه بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمودآباد بعزم عبور از مهادي (که ازانجا در کروه است - و از بگله (۳) گهات پایان تر گذر پایابے بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج مخالف (که آنطرف آب متزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد مدافعت بود) دست باندا ختن توپ و تفنگ برکشود - نخست دلیر خان بمیامن همت و جلادت با سران دیگر فیل سوار بآب زده روان گردید - آنها درمیان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ در گرفته آتش پیکار بر افروختند - برخے از بسالت کیشان هدف تارک تقدیر گشتند - و بسیارے زخم برداشتند - و جمعے از صدمهٔ پیکار بر گردیدند - و چون هردو طرف گذر غرقاب بود درمیان ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرو برده بودند - که نشان پایاب باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] تیرے (۳) نسخهٔ [ج] رکله گهات *

زمین بدر رفت - و بعضے از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیادهٔ بسیار بلطمهٔ امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان دران میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادي را آوارهٔ دشت ادبار ساخته مجموع توپخانهٔ آنهارا بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهادرای معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهي از دریای برهما پوتر (که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبره نمود بپای شمله گذهه رسید - آن حصنے ست متین آسمان رفعت - محاصرهٔ آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کروه منتهي میشود بکوهے سر بچرخ دراز کشیده و از شمال تا سه کروه بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هر دو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات درْ مقام مدافعت ایستاده - ازانجا (که محاصرهٔ

تمام حصار مقدور نبود) دلیر خان بصوابدید سپه سالار محاذی برجے از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائي همت بست و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپے (که ببرج و باره میرسید) از کمال استواری حصار جز گردے ازان بر نمي خاست و اثرے از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سر زمینے بود قلب و خطرناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعهٔ آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابي شده کمے جان بسلامت ازان ورطه نیاورد] لاجرم سپه سالار بر یکے ازان در دیوار یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخے سران نبرد آئین بدان کار معین نمود *

اتفاقا یکے ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهي بسر برده و درینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزي در مقام کینه توزي شد - و بصورت دولت خواهي اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم و بر کماهي آگهي دارم - اگر برهبري من عمل نمایند افواج فیروزي را بموضعے میبرم - که ازانجا یورش بآساني میسر آید و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب جوانب آنحدود است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید دلیر خان برهنمونی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تباشیر

---

(۲) در [بعضے نسخه] باره قلعه *

صبح بمکانے آورده راه یورش نمود که خندق پر آب داشت و معوبت طریق و اجتماع مقهوران بیش از دیگر جوانب بود بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازي رها کرده روی هوا را از ابر دود تیره ساختند - و حقهای بارود از بالای برج و باره شراره ریز و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دلیر خان از وفور جلادت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز ننموده فیل سواره بآب خندق راند - همراهان چون چنین دلاوري از سردار مشاهده نمودند عرق جرأت حرکت نموده دران رستخیز بلا (که پردلان روزگار را قدم همت میلغزید) یورش کردند - و حربے صعب در پیوست - اکثرے ازعساکراسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعے را دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنج تیر بدلیر خان رسید و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضهٔ آن بند شد - خان دلاور با جوقے بپای حصار رسیده بدستیاری شجاعت ببالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال درآویخت و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل حصار شده لوای استیلا برافراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس گشته بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشارالیه بحضور آمده ناصیهٔ سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال هفتم بهمراهی راجه جیسنگهه باستیصال سیوا بهونسله (که ریشهٔ

استقلال در سر زمین دکن فرو برده بتاخت و تراقي غبار شورش برانگیخته بود) دستوري یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبهٔ پونه بکشایش قلعهٔ پورندهر (۲) و زور مال روانه گردید دلیر خان (که مقدمة الجیش فیروزي بود) از کتل سالور (۳) گذشته نزدیک بدان مکان در صدد نزول بود که ناگاه فوجے از اعادي نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحمایهٔ بهادرانه تاب مقاومت نیاورده جنگے بگریز کرده بجانب کوهے (که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کنان و خصم افگنان بران کوه برآمد - و بسیارے را طعمهٔ شمشیر گردانیده و معمورهٔ (۴) (که در کمر کوه بود - و آنرا ماچي گویند) آتش زده بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند خان مزبور پاي همت نکشیده بیاوري شهامت و بسالت متصل حصن پورندهر رسیده عجالة موچال بر بست - و چون چندے در محاصرهٔ هر دو حصار به نبرد آزائي و هنگامه افزائي گذشت یک برج قلعهٔ پورمال بصدمات متواتر توپها انهدام یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز آن برج بر آورد - محافظان بزینهار در آمدند - سیوا بر جهد

---

(۲) در [بعض جا] پرندهر آمده - و در [بعض نسخه] پرندور (۳) در [بعض نسخه] سالور (۴) نسخهٔ [ب] ماچي (٥) در [بعض نسخه] کشیده *

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر (که بسیارے از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مسخر خواهدگشت - براجه طرح آشتي انداخته ملاقي گردید - و آن قلعه را با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دایر خان هنوز بپای حصار اقامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد ملاقات دو صد اسپ با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و در تقوز از نفائس اقمشه اورا داده رخصت نمود - و پس از انصرام این مهم در هراولی راجه بنهپ و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته عادل‌شاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار وا پرداخت بنابر هنگامهٔ شاه عباس ثاني (که بعزم سپاه کشي و رزم آزمائي داعیهٔ فرستادن لشکر بسرحد هندوستان اظهار میکرد) باکثر سران و سپهداران احکام طلب عز صدور یافت - و خان مذکور نیز در سال نهم حسب‌الطلب برجناح سرعت و استعجال روانه گشت از دریای نربده گذشته بود که از نیرنگ تقدیر حیات مستعار شاه ایران سپري گردید - و نایرهٔ آشوب باطفا گرائید - دایر خان بوصول یرایغ با جمعے از امرای پادشاهي که همراه داشت عطف عنان بجانب چانده و دیوگده نمود - مانجي ملار زمیندار چانده بوسیلهٔ عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهي و معامله شناسي برسم جرمانه مبلغ یک کرور روپیه را از نقد و جنس متعهد شد و پنج لک روپیه بطریق شکرانه بخان مذکور متقبل گردید - و قرار

یافت که هر ساله دو لک روپیه پیشکش بسرکار والا مودی سازد و قلعهٔ مانک درگ را (که از حصون متینهٔ سرحد او ست) مسمار سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش بوصول رسید و ایصال هشت لک (۲) روپیهٔ دیگر نیز در مدت دو ماه و بیست لک روپیهٔ باقی را بوعدهٔ سه سال قرار داد زمیندار را (که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود) با رام سنگهه کهین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون کوکب سنگهه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیهٔ سنوات ماضی بر ذمهٔ او جمع بود) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری هرساله بر وی معین نمود - دران اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر است خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامهای او در دیار دکن بر السنه و افواه رضیع و شریف دایر و سایر است و در جنگی (که خانجهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

---

(۲) نسخهٔ [ج] و ایصال هشت لک روپیه باقی را *

پا بر جا (که ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصهٔ کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دایران بود * * بیت *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشت پاشیده چوگان وگوی *

و پس ازان (که عرصه (۲) بر فوج پاشاهي تنگ گردید) ناچار بافزونی همت و درستی حواس راهی (که در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند) در سه هفته برفتار قهقري رجعت نمودند - و چون قلعهٔ سالهیر مضاف بکلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته هرچند سعي بکار برد سودمند نه افتاد - و جانگزائی آب و هوای آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل مقصود برخاست - و در سال هیزدهم بآستانبوس خلافت چهرهٔ دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم شاه (۳) مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معاتب شد خبرداری

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرصهٔ فوج (۳) نسخهٔ [ب] معظم *

آن‌دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعین صوبه دار مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتگارے (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان در گریبان خان‌مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیارے از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن تردد‌ش قلعهٔ منکل (۲) سرهه از تصرف سیوای بهونسله بر آمد - و در سال بیست و ششم (که بلدهٔ اورنگ آباد مطرح الویهٔ عالمگیري بود) او را با سران دیگر بسیاق بیجاپور تعین نموده تا رسیدن محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری شدید کشیده در ابتدای سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار بجاوید سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بعضے آثار خود سري و سرکشي ازو تفرس نموده معمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق پیوسته این حرف پرتوے از فروغ راستي ندارد - بعضے ثقات برانند که برادر زاده اش بتبدیل حبّی (که معتاد داشت) کارش تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که سپاهگری هیچ یکے را بخاطر نمي آورد) از دلیر خان حساب بر میداشت - گویند هنگامے (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] منکل سرهنه - و نسخهٔ [ج] منکل بیرهه *

خواست که اورا با خود همداستان ساخته عالم خودسري برافرازد دلیرخان سر ازان بپیچید - سرگرانی طرفین بنا خوشي انجامید دلیر خان برسم یلغر زانهٔ حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهي نگذشت (که پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این افغان پرشر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بمالش او زانه شدم) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرابے در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن صبا تربیت یافتهٔ دوش و کنار پادشاهي بود و بسیار گستاخانه عرض میکرد بپادشاه گفت - که ایقدمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطراب میفرمایند - پادشاه تند شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست مشکل آنست که مبادا باهم ساخته باشند - و فوجے (که سردارش دلیر خان باشد) درمقابل او غیر از خود دیگرے را نمي‌بینم - پس هرگاه مرا با او سروکار افتد جنگ دو سر دارد *

بالجمله خان مذکور قوي هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتهای غریب از قوت و اشتهای او اشتهار تمام دارد - و بر الوس خود بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه و یاوری طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیماي دولت و شوکت

---

(٢) در [بعضے نسخه] رفته *

ماند - هیچگاه سیلی زمانه نخورد - و ذلت و خواري نکشید پسرانش کمال الدین و فتح معمور - درمي در جنگ مورچال بیجاپور بکار آمد *

* دلیر خان عبدالرؤف میانه *

نبیره زادهٔ بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکاني برزگار پادشاهي کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون خانجهان اودي متوهم شده راه فرار گزید او نیز با نظام الملک دکني پیوسته نوکري او اختیار کرد - و چندے در مقابلهٔ افواج پادشاهي ساحت کجروي پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوري توسل جسته چاکر او شد (٢) - سال هفتم در محاصرهٔ دولتابان شوخیها نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجاي پدر سرکردگي یافت و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداري و خطاب بهلول خان نام بر آورد - و چون والي بیجاپور طفل بود و اختیار کارها بدست دیگرے نامبرده باجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه جیسنگهه بتخریب ممالک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشي

---

(٢) نسخهٔ [ب] ملازم او شد *

مدار علیه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیخته در کنار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته باهم ملاقات کردند - و صبیهٔ خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش مذکور منسوب شده هردو بجاهای خود بر گردیدند) بهلول خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه دستگیر سازد - او ازین معنی آگاهی یافته شباشب روانهٔ بیجاپور گردید - پستر (که بهلول خان متصل بلدهٔ مذکور رسید) او سررشتهٔ بزرگی از دست نداده باستقبال بر آمد - بهلول خان بتقریبی او را نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیمابین دکنیان و افاغنه نفاق برملا گشته کار بزد و خورد کشید - بعضے از دکنیان بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثرے بوالی حیدرآباد رجوع آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر اماکن متعلقهٔ بیجاپور آمد - و فیمابین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بسیار کرهٔ بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضهٔ اقتدار دلیر خان در آمد بمناسبت قومیت هردو با یکدیگر همزبان شده قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند) محاربات ستزگ رو داد - درین ضمن بهلول خان بهیماری درگذشت - و پسرش عبدالرؤف بسرداری سر برافراخت - تا آنکه

سال بیست و نهم خلدمکان بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلدهٔ مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهي دریافت - او نیز شرف عتبه بوسي اندوخته بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوای مباهات بر افراشت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهي مي پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار درجهٔ بلند رتبگي پیموده - پس از ارتحال خلدمکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جسته در تعلقهٔ فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکارے ست از صوبهٔ بیجاپور) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداري و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامي اندوخت - و پس ازو پورش عبد المجید خان (که در صوبه‌داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده) بدان تعلقهٔ ارثي مي‌پرداخت - چون بر اکثر دکن مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقهٔ مذکور در عوض چوتهه (۲) بدست او رفت - و قلیلے باقي مانده - در حالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان ارقات بسر مي برد - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبي خان است - که کرپه و غیره محالات صوبهٔ حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبي خان کور بتعلقهٔ مذکور سرافرازي یافت - پس ازو

(۲) در [بعض نسخه] چوتهه ٭

برادرش عبد المحسن خان عرف موجه (٢) میان (که آخر بخطاب ارثي سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها رائق و فائق مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبي خان کرا ازرا نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحلیم (٣) خان بجای پدر نشست مرهته غالب آمده نیمهٔ ملک متصرفه بعلت چوتهه گرفت - در حالت تحریر [که سنه (١١٩٣) یکهزار و یک صد و نود و سه هجري ست] حیدر علي (٤) خان بر تعلقهٔ او دریده او را دستگیر خود - و تمام تعلقه اش و آنچه باو بود بقبضهٔ تصرف خود در آورد اخلاص خان ابو المحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزادهٔ بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان لوچ پادشاهي ملحق گشته بمنصب پنج هزاري و خطاب اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم (که داؤد خان قریشي بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت) او با معدودے در هراولي بجنگ پیوست - و زخمي گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیري تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود *

* دیانت خان *

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوافي ست

---

(٢) نسخهٔ [ا] موجه میان (٣) نسخهٔ [ب] عبدالحکیم خان (٤) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان *

مستقیم احوال ثابت اقوال بزرگ منش سنجیده خصال بود - و بصدق و راستي ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - درحین حیات پدر بزرگوار بعهد خلد مکان در بارگاه خلافت سعادت روشناسي اندوخت - و بگلگونهٔ کارداني و رشادت چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران هنگام (که والد ماجدش بتمشیت مهمات دیوانی دکن مي‌پرداخت) مشارالیه به بیوتاتی بلدهٔ اورنگ آباد قیام مي‌ورزید - چون موکب عالمگیري ببلدهٔ مذکور سایهٔ وصول افکند باحداث شهر پناه آنجا (که دوره اش هزار ذرعه که در کروه پادشاهي ست) لمعهٔ ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال فوج فیروزي تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام مطلوب خاطر پادشاهي بود مشار الیه بمیعاد چهار ماه بعهدهٔ خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت پدر ازانجا (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحهٔ خاطر پادشاهي ارتسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال هر یک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافهٔ نمایان مورد مراحم گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار الطاف خسرواني بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او بدیانت خاني فرق عزت بر افراخت - و در سال سي و چهارم بخدمت دیوانی صوبجات دکن از انتقال موسوي خان میرزا معز

مربع نشین مسند حکومت گشت - وچون در سال چهل و سیوم برادرش امانت خان ثاني متصدی بندر سورت ازین جهان فاني بنعیم جاویداني پیوست او بایالت بندر مسطور لوای کامراني افراخت - و بعنایت اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه سلطنت درجهٔ استحسان نیافت - بسرگراني طلب حضور گردید و پسر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجو آمد - بعد واقعهٔ ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته در اورنگ آباد گذاشت *

از اختیار و اعتبار دیوانان (۲) آنوقت چه توان گفت - نبود و نه هزار دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهرکه مي‌خواستند زیاده بران هم بدفعات تن مي‌نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود ازانجا [که غیر خان فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمده ترے در دکن نبود] هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی تیول نزد او میرفت - و آن نوئین بلند مرتبه بهمین رجوع غیرمترقب بسند نموده دستخط میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازي پرتو وصول بر مرز و بوم دکن افکند) دیواني را بنام مرشدقلي‌خان مقرر نموده تا رسیدن او از بنگاله موسوي خان میرزا مهدي بنیابت دخیل کار

---

(۲) در [اکثر نسخه] دیوانیان *

گردید - و پس‌ازان (که خان مشار الیه ملازمت پادشاهي دریافت) بعنایت والا سرمایهٔ امتیاز اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد و استیصال کام بخش پیش‌نهاد عزیمت پادشاهي بود برخی اسامی محل در قلعهٔ رصینهٔ بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت فرموده عام معاودت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن گزین خجسته بنیاد بود) بقلعه (۲) داری قلعهٔ ارک آنجا سررشتهٔ فراغت و آسودگي بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلي خان از بنگاله بحضور رسید) ازانجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار نگردید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن بحیدر علي خان خراساني تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفے از فضل و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوي را تبرکا در مجلس او میخواندند - پسرش دیانت خان ثاني ست - که درین صحیفه احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختري (که نزد او محبوب تر بود) پسر صبیهٔ کلان سید امانت خان معروف بارجمند خان است - که پدرش سید اتائي ست میر احمد نام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بقلعه داریٔ ارک آنجا *

والد او از ولایت توران آمده - موصی الیه بهمت بلند و ذهن عالي متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزے چند بنیابت جد بزرگوار پرداخته پس ازان بحیدر علي خان (٢) نقش صحبت او درست نشسته فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور حکومت بتیلان (٣) میکرد - چندے پیش ازین حسب التجویز آصف جاه بعاملی اندور (که از محالات مشهورهٔ صوبهٔ بیدر است) نامور گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماه (که بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین بیکاري و عطالت شوقے بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن ز کتب معتبرهٔ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (که در خزانهٔ غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذالک فضل الله یوتیه من یشاء *

* داؤد خان *

قلعه و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پني - نامبرده ابتدا بشیوهٔ سوداگري بسر مي‌برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور نوکر شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبهٔ سرداري فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشي با بهلول خان شریک مصاحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاهر جهت کمک شیخ مذاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

(٢) در [بعض نسخه] بحیدر قلي خان (٣) نسخهٔ [ب] پنیالد *

سجوا روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعین نمود - خضر خان پس از ملحق شدن روزے ضیافت شیخ قرار داده اورا طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضر خان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمر او آگاهي داشت) پیشدستي بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معني فوجے بر سر دکنیان برده جنگ عظیم رویداد آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داؤد خان دران ایام در قلعهٔ نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالت او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلدمکان نوکری پادشاهي نموده بمنصب چهار هزاري و خطاب خاني سرباند گردید - و برادران و اقربایش بمناصب در خور سرافرازي یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبهٔ برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد ورود موکب سلطاني بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و رنمست خان عم خود (که علي نام داشت) و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهي و منصب هزار و پانصدي سرفرازي یافته رفته رفته بمنصب پنجهزاري و خطاب رنمست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فسادپژوهان مرهته رخصت پذیرفتند - رنمست خان بخطاب بهادر خان

سرمایهٔ ناموري اندوخت - و باتفاق روح الله خان بمحاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره نامزد گشته سال سي و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود - پسرش عمر خان - که آخر بخطاب رنمست خان چهرهٔ عزت برافروخته در رنمست پورهٔ اورنگ‌آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - اما داؤد خان بتعیناتی ذو الفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعهٔ چنجي (۲) و محاربات (که با مقاهیر رو داد) مصدر تردّدات گردید - و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد (که اصالةً ذو الفقار خان مقرر بود) سرمایهٔ افتخار اندوخت - و سال چهل و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور اضافه ضمیمه شد - سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه‌داری حیدر آباد چهرهٔ عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعهٔ واکنکیره شتافت) از حسب‌الطلب از چنجي آمده در گرفتن قلعهٔ مذکور خدمات شایسته و جرأتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خلدمکان در جنگ کام‌بخش با ذوالفقار خان شریک تردد بود - سال سیوم جلوس خلدمنزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانگهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

---

(۲) نسخهٔ [ب] خنجي - و در [بعض نسخه] جنجي *

و برار پایانگهات اصالة باو مفوض شد - در برهانپور بایزید (۲) خان همشیره زاده اش نائب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار و در برار همشیره زادهٔ دیگر (که علاول خان نام داشت) بنیابت مي پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار محمد فرخ سیر در آمد سال اول بنظامت گجرات معین‌گردید - و چون صوبه داری دکن بحسین علي خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن اُلکا نمود درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نربده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد صورت نبست - و بیرون بلدهٔ برهانپور سال سیوم با جمعیت قابل بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده صفها را برهم ساخت - دران آویز و ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجري بگولهٔ زنبورک کار او تمام شد لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر حقیقي بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهي مي پرداختند - درمین سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزاري رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر (۳) تخت نشست) سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

---

(۲) در [اکثر نسخه] بازید خان (۳) در [بعضی نسخه] تخت سلطنت *

از رسیدن پادشاه ببرهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت صوبه‌داری دکن بداؤد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (که حیدر علي خان دیوان دکن (۲) گشت) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بقتل رسید - پسرانش الف خان و زندواه خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتے بدان کار مي پرداخت - شبے (که بر لشکر ناصر جنگ شبیخون آوردند - و سلسلهٔ انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

---

(۲) در [بعضے نسخه] حیدر قلي خان *

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (١١٦٣) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بضرب بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محي الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشي مدارا مي‌نمود اما پس از وصول لشکر برایچوتي (٢) متصل کرپه حوصلها بتنگي گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و او بگولهٔ تفنگ در گذشت و لنعم ما قیل (٣) * رباعي *

* هر کام که در جهان میسر گردد *
* هر گاه بپایان رسد ابتر گردد *
* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *
* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

در حالت تحریر زمست خان عرف منور خان برادر علائی بهادر خان بفوجداری کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با راقم سطور آشنا ست *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

---

(٢) در [بعضے نسخه] برایچوبي - یا رایچور باشد که جائے مشهور است
(٣) در [بعضے نسخه] و نعم ما قیل *

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوري ست که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق مولانا کمال از وطن بر آمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه (۱۰۱۱) هزار و یازده هجري در گذشت - مرقد او بیرون بلدهٔ مزبور در سرای حاجي سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگي ببارگاه خلد مکان آورد بنابران شیخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب دلاور خان و بتدریج بمنصب دو هزاري ترقي کرده بآخرت سرا شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب پدر مخاطب گشته در ابتدای جاوس محمد فرخ سیر برفاقت نظام الملک آصفجاه (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن اُلکا گردید - و پسر بتجویز حسین علي خان امیر الامرا بفوجداری رایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراه مبارز خان (که با وی سلف میشد) بجنگ آصفجاه کمر بست - و بعد کشته شدن او دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پنجهزاري متصاعد شد و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري رخت بعالم بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص میکرد - ازوست *

* بیت *

* مژگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است *

* کی خواب میتوان کرد درخانه آفتاب است *

پسرانش کلانی محمد دلاور خان مظفرالدوله بهادر انتظام جنگ که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا می پرداخت از چند سال چون تعلقهٔ مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام الدوله آصف جاه حاضر شده ببخشیگری صوبجات دکن مامور است و برمحور سطور عاطفت دارد - دومی دل دلاور خان - که فوجداری بسوابتن (۲) مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرافراز شد - سنه (۱۱۶۶) هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علی نقی - خلف ارجمند میرعبد القادر دیانت خان است - که براستی و دیانت ثانی اثنین والد ماجد خود بود و در روائی مهام سرکار پادشاهی راه مداهنه و مسامحه نمی پیمود از آغاز سن رشد و تمیز بنیابت پدر گرامی قدر (که بعلاقهٔ دیوانی دکن اقامت گزین معسکر سلطانی بود) دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد رو براه می نمود - بیوتاتی بلده نیز بالاصالت انضمام یافت - در اوان شباب نشهٔ انتباه و آگاهی در سرش ریختند شوق ارادت و انابت سر بر زد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

(۲) نسخهٔ [۱] بسوابتن *

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که درویشی بود دکان و دستگاه شیخی نچیده مجردانه و متوکلانه میگذرانید) پیوست - و عقد قلبی بارادتش برزد - در همان سن و سال بمیامن انفاس آن بزرگ خود را از ملاهی و مناهی باز داشته بعرض اشغال این طایفهٔ صافیه اشتغال مي‌ورزید - و چون آن پیر نوراني بعالم جاوداني منزل گزید وافي عقیدت صافي اعتقاد مبلغ خطیر بر ترمیم و تعمیر مقبرهٔ او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار رونق دیگر افزود - که الآن در فضای شهر نضارت بهر مزارے دیگر (که مطاف اداني و اقاصي و بزار و یتبرک به اهل آن بلده باشد) نیست - سوای ایام اعراس او و خلفایش روزهای دیگر هم مثل چهار شنبهٔ آخر ماه صفر مجمع و هجوم از وضیع و شریف میشود - و چون هرکه از غربا بخدمتش مي آمد در فاوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین رو شاه نور حمامي میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشهٔ خویش بهیچ یکے اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از محاوری کلامش دریافته اند - که دولتمند زادهٔ بود از سرزمین یورپ - و مریدانش برانند که زیاده برعمر طبعي زندگي یافته - غریب تر آنکه سلسلهٔ بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیري و مریدي حرفے بر زبان نمي‌راند - بمخلصان و صحبان تلقین ذکرے و ارشاد شغلے میفرمود

پس از فوتش سلسلهٔ او جاري شد - خان صداقت نشان سيد شهاب الدين نامي را (كه از صوبهٔ بهار بود - و مدتے بخدمتگذاري و پرستاري آن كامل الصفات قيام داشت) بجا نشيني تعين كرد بعد ازو عمشيره زاده اش سيد سعدالله بجايش نشست - الحال پسرش سيد قطب الدين مشهور بميان منجهاي صاحب سجاده است - و در عين شباب بتجريد و عدم تاهل آماده - بعلوم نقلي و عقلي شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باثرے ماثرات رضيه آراسته - سيما بتواضع و حسن خلق بيش از بيش پيراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مكان خان مذكور بديوانئ بيدر و پستر بديوانئ برهانپور سرافرازي يافته بافزونئ منصب و خطاب خاني اعزاز اندوخت - و دران هنگام (كه خلد منزل بموكب فيروزي امن افزاى ساحت دكن گرديد) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهي گشت - ازانجا (كه جوان قوي هيكل نمايان و بجودت طبع و رسائئ ذهن باكثر فنون آشنا و در هر چيز صاحب اختراع و ابداع بود) ببودن حضور (كه مشعر و مبشر ترقيات و مقدمهٔ افزايش درجات است) مكلف شد - خان مزبور از وطن دوستي بحب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت ركاب نميشد - برخے كوتاه نظر بكج بيني و غلط حسئ خويش گمان كيميا سازي بدو برده بر زبانها افكندند - حتى بعرض پادشاه هم رسيد - حال آنكه نه كاے دودت از زيبق و كبريت بدماغش خورده - و نه

بوئی از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب و شگفت نمائی از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه بر می‌آورد - در بادی النظر بعضار حیرتے می‌افزود - و همین قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن اورا باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین برد - قضا را درین ایام مرشد قلی خان میرزا هادی (که از بنگاله آمده بدیوانی دکن سرافرازی یافته) چون دلش پابند آنولایت بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسودهٔ وطن دمیده دیوانی مذکور را بنام والد خان مزبور (که بحراست قلعهٔ ارک خجسته بنیاد می‌پرداخت) مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت موطن (۳) مالوف فائز و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور بسته یکران عزیمت بره نوردی در آورد - حیدر (۴) علی خان خراسانی دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثانی نداشت) در اکبرآباد دو چار گشته حسب‌الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کارشهای

---

(۲) در [اکثر نسخه] آس و رصاص (۳) نسخهٔ [ب] وطن (۴) در [بعضی نسخه] حیدر قلی خان .

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش ودیعت حیات سپرده بود - نواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویز قلعه داری قلعهٔ ارک بنام خان مومی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیر الامرا حسین علی خان (۲) مباحث برهانپور را مضرب خیام فیروزی گردانید) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بنواخت - و بعطای خطاب دیانت خانی نامآور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوئین عظیم القدر گردید اورا (که بپای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراه گرفته پس از خلع و تلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار هزاری بلند رتبه گردانید - ازانجا [که خان مشارالیه از سن صبا در خجسته بنیاد (که بنابر قرب معسکر پادشاهی حارسی بیش نداشته - و او هم بپاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات می‌نمود) بمرجعیت و خود سری گذرانیده خوکر تبعیت و شناسای مزاجدانی نبود] چار و نا چار در استرضای سردار که گزیر نداشت می‌کوشید - اما بخواهشی مطلق نمی ساخت - راجه رتن چند (که در مزاج هردو مدار السلطنت جا کرده بود) غبار آلود کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پارهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] خان بهادر *

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - دران اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغ از متمولان شهر جبرا و قهرا برستاند - برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ایحاش عامه باز داشته بضبط خانهٔ مشار الیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلائق بود) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالي پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حاي و اوانی خانهٔ او و خویشاوند نزدیکش (که همگي بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سوای بدنامي و رسوائي طرفی نبستند - و طرفه آنکه چون امیر الامرا ازو سوء مزاجي بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت همدیگر محمول داشت *

خان مزبور خود نقل میکرد - روزے (که از کشته شدن عالم علي خان آگهي آمد) با مشار الیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای صوابدید خویش عرض کرد - که مثلے هندي ست - چون دست بزیر سنگ بند بود بآهستگي بایدکشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس آنجا ست - اکنون عجالة فرمان صوبه داري بنظام نظام الملک

فرستاده مستمال باید نمود - و تلافي (٢) و انتقام را بر قابو وا گذاشت نگاهے بجانب راجه رتن چند کرده زهر خند نمود - و گفت زرها بپورب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار خواهد بود - دوازده هزار مشعلچي نگاهداشته دمے از قطره و پویه نمي آسایم - و شب از روز نمي شناسم - خان مذکور گفت که قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج همراه میرسد - و در اسپ و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو شده گفت - کمال سپاهگري مردن است ناچار هرگاه سردارے (٣) باین جرأت مثل هوش باختهای بےحوصله حرف زند - خان مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی اعتماد الدوله از پیشگاه جهانباني بتفویض دیوانی ارثي رخصت دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول الطاف بیکران آن نوئین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر کبیر بمسندآرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار مامورة نموده رتق و فتق محالات تیول خویش بر رای رزینش مفوض فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد زر مغصوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

---

(٢) نسخهٔ [ا] تلافیٔ انتقام را (٣) در [بعضے نسخه] خبرت - و در [بعضے] بیرون آمده *

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع تهمت چندین ساله مال داري بوجه وجیه بر روی افتاد - و الا خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابرهٔ روزگار سردکار افتادے و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائي و خود سري بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه‌دار دکن صحبتها در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معاودت نمود عزیمت جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (که از راستي و درستي در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانه سازي نا آشنا) بلا تحاشا نسبت بغي و بطلان بجانب خویش و حقیت ظرف ثاني بر زبان مي‌آورد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته نزدیک شد که آسیبے ستبرگ عاید حالش گردد - حلم و گذشت سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد مدتے منزوي و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالی تیول و خدمت بر نوازد عضدالدوله بکینهٔ دیرینه بمخالفت پا افشرده از پرداخت احوالش باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازي زده سماجت و ابرام شعار خود نساخت اما فکرزدگیهای بیکاري و بطالت آخرها

به بیماري انداخت - در شهر رجب سنه (۱۱۴۱) یکهزار و یکصد و چهل و یک هجري بعالم بقا منزل گزید - هرچند بسختي

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صلهٔ رحم و مراعات آشنائی نمی‌شناخت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلائق کمتر می‌کشود اما بدیانت و راستی یگانهٔ عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف (۲) نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهی میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می‌گماشت - و بمشائخ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی‌خورد اما تفکه و تنقل بفواکه و لبوب بسیار می‌نمود - توانا هیکل قوی‌قوت بود - و در برق‌اندازی و تیراندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکندهیلی (۳) (که موضع سمت سه کروه شهر) مرغزارے از زین‌العابدین خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغ طرح انداخت و نارجیلستانے برساخت - زمانه بانداز متمنایش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارجیل سبز دران معموره از همان جا ست - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بے همتا و در صحبت دوستی بے تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بادهٔ خجسته بنیان

---

(۲) در [بعضی نسخه] تکلیف (۳) نسخهٔ [ب] کندهلی ٠

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عنایت نواب آصفجاه گردیده بفوز دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب در هزاري پایهٔ خویش بلند تر افراخت - در سال شازدهم محمد شاهي شهی منصبدارے دیوانه وش تبه اندیش جنون آشفتهٔ افلاس‌زده عن‌لاشی شمشیرے حواله کرد - بسر بیني خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورشے و سوزتے احداث یافت - و عنان بجانب دیگر تافت - مردم‌خانه‌جنگ نگاهداشته اندیشهای دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هرچند عقل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضی این خام خیالیها نبود اما تقدیر چیرگي نمود - خود را بسپه‌کشي و سرداري کشید - و از نواب نظام‌الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب دهارور و دهاراسین شتافت - و پا از جادهٔ سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسري و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رائي سر میکرد - و بقباحت آن میرسید - همان ایام در حوالی (۲) ریناپور بملازمت نواب معزي‌الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شازدهم

ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که شهنشاه معظم نادرشاه بدهلي آمده قتل عام فرمود) سپاهیے اجل گرفته از متعینه بےاعتدالي نموده جمدهرے حواله کرد یکے از حضار پیشدستي نموده او را از هم گذرانید - جمعے

---

(۲) نسخهٔ [ب] ریناپور .

سپاه پیشه بهم قومي و خویشی مقتول بپرخاش برخاستند - ازان میان شوره پشتے چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زدن بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان نداشت) بحیراني در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومي داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران (۲) و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاحے و اعانتے سر نزد - گویا همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس که بمرگ او مزهٔ جوششها و حلاوت صحبتها از دل دوستان یکباره بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدي خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود (۳) و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون دیوانی دکن ببرادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت بیوتاتی باده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي در سن سي و هفت سالگي ازین حسرت‌کدهٔ آرزو شکن بنه زندگي بر بست - و داغها بر دل اخلاص‌مندان گذاشت - در حالت تحریر دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهي ست و بدیوانی ارثي و دیوانی سرکار آن نوئین عالي جاه سرافراز دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] غلامان او (۳) نسخهٔ [ب] مرد صاف دل *

* دهیراج راجه جیسنگهه سیوائي (۲) *

پدرش بشن سنگهه نبیرهٔ زادهٔ میرزا راجه جیسنگهه است بجیسنگهه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب راجه جیسنگهه و برادرش بنام بجیسنگهه امتیاز یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعهٔ سخرلنا معرف کهلنا (۳) نامزد گردید - و در گرفتن (۴) قلعهٔ مذکور روز یورش کارهای دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار ترفع جست - پس از ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گویند همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنگهه (که بهمراهی خلد منزل اختصاص داشت) بمنصب سه هزاري سرافراز گردیده با او بر سر آنبیر بمناقشه بر خاست - پادشاه (که شیوهٔ خاطر داری همه کس منظور داشت - و دل‌شکنی هیچ یک نمي خواست) آنبیر را در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بفوجداری آنجا مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابلهٔ کام‌بخش متوجه دکن گردید

---

(۲) در [بعض نسخه] سوائي (۳) در [بعض جا] کهیلنا آمده (۴) در [اکثر نسخه] گرفتن ریونیٔ قلعهٔ مذکور .

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگهه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مناقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خاطرجمع از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواري ملازمت کرد - و بوعدهٔ اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چوزامن جاٹ (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علي خان با فوج علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمهٔ چوزامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهي پیوست - و درین معني اصلا استصواب و اطلاع راجه درمیان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشي و سعایت سادات گشت - و باشتهار اینمعني صفائے که با سادات نداشت برهم شد - اواخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنصوب رفت - و در قضیهٔ نیکوسیر متهم بجانبداری او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمهٔ سادات برهم خورده مانع در میان نماند) اوائل

سلطنت فردوس‌آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بستر بهم چوزامن جات تعین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهانجات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری ملاوه چهرهٔ امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري بدرخواست او صوبه‌داری مزبور بوساطت خانخانان بباجیراو مرهته مقرر شد - نامبرده مدتها زندگي نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضي آشنا - متصل آنبیر بلدهٔ جدید عمارت کرده بجی‌نگر موسوم گردانید - بدرستی دکاکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلدهٔ مذکور و بلدهٔ شاهجهان آباد هردو جا مبالغ کلي صرف نموده کارخانهٔ رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سي سال (که مدت تمام دورهٔ زحل است) مي‌باید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگهه بجای او نشست - و پس ازو پسرش پرتهي سنگهه بعضے محالات تعلقهٔ اینها بتصرف مرهته در آمده - برخے اماکن پادشاهي بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگهه برادر پرتهي سنگهه بر وطن قابض است *

* حرف الذال *

* ذوالقدرخان ترکمان *

پیري آقا نام - از منصبداران متعینهٔ کابل است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني چون علي مردان خان قلعه دار قندهار از والی ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجي گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا شتافته باعریضهٔ علي‌مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علي‌مردان خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان صوبهٔ مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافهٔ یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستر در ایامے (که کشمیر مورد رایات سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عنایت اسپ سرمایهٔ شادکامي اندوخت - سال چهاردهم باضافهٔ دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و شش‌صد سوار سرمایهٔ کامراني برافروخت پستر حراست غرجین یافته سال هفدهم بعطای علم لوای امتیاز

---

(۲) در [بعضے نسخه] بیري آقا - و در [بعضے] سپري آقا *

بر افراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین‌بوس دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمهٔ ضبط بنگش بالا (که باو از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندي پذیرفته معه پانزده لک روپیه روانهٔ بلخ نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا روانهٔ هندوستان گردید او را بهمراهی خزانهٔ رکاب تعین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن بهادر خان روهله (که چنداول بود) بسعي او خزانه بکابل رسید و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري بعالم عقبی خرامش نمود •

* ذوالفقار خان قراماذلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خردفرهاد خان قراماناو ست که از امرای عظیم‌الشان شاه عباس ماضي بود - فرهاد خان در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در جنگ دین محمد خان اوزبک بهرارای شاه باوجود جلادت و مردانگي بین الاقران تهمت زدهٔ گریز شد - شاه گمان غدرت باو بهم رسانید - اگرچه از دانائي

و روزگار خوردگی او بعید می‌نمود [که با این همه مرتبت (۲) و جاه (که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه تحقیق گرفت آله وردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت چون خان مزبور بخانه‌اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف کشید او دانست که رنگ چیست - همین قدر بترکی گفت - که سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطرار خود را بدولتخانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان نداشت که اورا زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت (۳) عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان (که ذوالفقار خان در بیگلر بیگی گری شروان استیلای تمام یافت) برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار و نه هجری شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچغا (۴) بیگ را (که از مقربان آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقارخان و امرای آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامها خاطر وحشت گرایان را مطمئن ساخته بر مسالک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه ازانها

---

(۲) نسخهٔ [ا] تربیت و جاه (۳) نسخهٔ [ج] خلعت مرحمت عنایت فرمود (۴) نسخهٔ [ج] قرچقا بیگ *

سرکشي پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سببے ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ ببهانهٔ آنکه رقمے از واي نعمت رسیده بخیمهٔ ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست ته شمشیر گرفته بقتل آورد * (۲)

آنچه مردم ظاهربین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاجوئی حکام داغستان امرے دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاري ست - شاید بد اخلاصی او هم بر شاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین صفویه مجبول بسفاکي و بیباکي بود خصوص شاه عباس ماضي که بسکه بے اعتدالي و شوخي از طوائف تزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید (۳) که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجهے عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوهٔ نا ستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیاني در تحذیر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه بر نوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شوربختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمي طلسمے ست بدیع نما - و معمائے ست بس مشکل کشا - بیک ناخوشے (که

---

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضے نسخه] سرشیخي *

ازو بظهور آید) بعدم نیاید فرستاد - که این بنای عالي نهاد
جز بدست قدرت ایزدي تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت
مستحسن نداشته اند * * مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته‌شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بوامانده‌های
از راه یافت و شاه چندان التفاتے باحوال آنها ننمود خانلر
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکاني بهند آمده
دولت بندگي دریافت - و صبیهٔ صادق خان یزنهٔ یمین‌الدوله
بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهاني بخطاب موروثي
سرمباهات برافراخت - و بمرور ایام بمنصب سه هزاري چهرهٔ
کامیابي افروخت - در آخر عهد آن‌پادشاه والا جاه برسم گوشه‌نشیني
در پتنه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه
فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای
سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاري نمود - و در
سال دوم عالمگیري سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري بمرض
مزمنے (که علت انزوای او بود) بساط هستي در پیچید
در نغمه فهمي و گویندگي و ساز نوازي بطور ولایت مهارت تمام
داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بدست ایزدي .

مي ربود - خلف الصدق او اسد خان امیرالامرا ست - که احوالش علیحده رقم پذیر خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بیگ - نوکر عمدهٔ ایام شاهزادگی خلد مکان است و بمیرآتشی سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رایت عزیمت شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه بر افراخته گردید او بخطاب ذو الفقار خان ناموري اندوخت - و در جمیع معارک وغا و مهالک هیجا مقدمةالجیش بود - و بهراولی لوا رایت مبارزت باوج دلاوري مي افراخت - در جنگ مهاراجه جسونت چون سران عمدهٔ راجپوتیه جلو ریز بتوپخانهٔ عالمگیري پیوسته گرمستیز گشتند ازانجا (که هجوم آن جلادت کیشان افزون بود) مرشد قلي خان میر اهتمام توپخانه بپایمردي و پردلي ره جانفشاني پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلاوران ناموس جوی هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک مي نهند) از اسپ فرود آمده با معدودے پای همت استوار ساخت - و گل زخمے چند از شاخسار تهور بر چید آن بیباکان ازو گذشته بهراول در آویختند - و ازان جهت او از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز صف آرائی دارا شکوه چون او بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پیش آمد پسل جرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

و بسیارے از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسپ جلادت بر انگیخت و با کمال دلاوري بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که بر جوهر هوا باقصای غایت مستولي گشته بود) بے سعي سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیري نضارت پذیرفت) بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها ازین طرف پرتو وضوح تافت (۲) - که محمد اورنگ زیب بهادر بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمي تواند قرار داد اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و بارهٔ قلعه پرداخت - و یکباره پرده از میان برداشته شد - ذوالفقار خان با بهادر خان باشارهٔ عالمگیري بآهنگ محاصره هنگام شب بپای قلعه رسید - بواسطهٔ متانت حصار صورت افتتاح در مرآت خیال جلوه‌گر نمي‌گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه بجان‌فشاني و جانسپاري کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران از غردلي و نمکحرامي براه دریچهٔ آب دریا بدر زده داد ناسپاسي

---

(۲) نسخهٔ [ب] یافت .

و حق ناشناسي دادند - اعلی حضرت از مشاهدهٔ ناسازی زمانه دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امرے (که فوق تصور بود) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت نپوشند - و کار منافی حفظ سلطنت چندین ساله (که طنطنهٔ عظمت و شکوه آن در ساحت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جادهٔ عبودیت مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحهٔ (که بارادهٔ ایزدي صدور یافت) مغلوب واهمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد اگر مرید نوازي فرموده خواست مداخل و دروب قلعه بمردم من اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این امر دور از مصلحت بود اما بغلبهٔ تقدیر اعلی حضرت قبول فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازها بضبط خود در آورده مردم پادشاهي را بدر برآوردند - و بیست یکم ماه مذکور (که از سال سي و دوم جلوس سه ماه و چند روز گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق رسانیده از درجهٔ اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان که بافزایش اخلاص و دولتخواهي سرآمد بندهای عالمگیري د) بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام صد هزار روپیه کامیاب ارجمندي گشته بحفاظت اعلی حضرت

و حراست قلعهٔ آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی (که انتهاض الویهٔ عالمگیری از دهلی بمقابله و مصاف شجاع تصمیم یافت) خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را بزعد انداز خان سپرده با یک کرور روپیه و برخی اشرفی از خزانهٔ عامرهٔ آنجا برداشته با توپخانه و همراهان خویش راه الهآباد گرفته بپادشاهزاده سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس از تسویهٔ صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیارے را بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساخت - ذوالفقار خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب آن مرحله پیمای وادی فرار تعین گشت - و بعد ازان (که بموافقت سپهسالار بمراسم تکاپوی پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت و درنگ ندادند) از تانده (که بنگاه خود ساخته بود) آوازهٔ جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتے کوفتے صعب طاری شده و علوفه بامتداد کشیده از غلبهٔ ضعف و شدت آزار نیروی سواری و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت) بنابر استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان مرخص شده بمعظم نگر آمد - و ازانجا روانهٔ درگاه معلی گردید در راه مرضش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری باکبرآباد رسیده جهان گذران را

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین بیگ خویش او از ایران‌دیار آمده احراز دولت ملازمت پادشاهي نمود بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمٰعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر آصف خان یمین الدوله تولد نمود * * ع *

۱۰۶۷

* زبرج اسد زر نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیري بمنصب سه صدي نو سر افراز شد - و در سال بیستم با صبیهٔ شایسته خان امیرالامرا کدخدا گشته بعنایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهي از اجمیر بعزیمت دکن باهتزاز آمد - و جملة الملک اسد خان را بهمراهی سلطان محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی‌القعده بر سر فتنه پژوهان راٹهور (که در میرتهه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آویزش سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک (۲) و سانولداس و دیگر عمدهای مهاراجه جسونت متوفی (که مصدر فتنه و فساد بودند) علف تیغ بتدریج ساخت - و باضافهٔ نمایان ناموري

(۲) نسخهٔ [ب] سویک - و نسخهٔ [ج] سونک *

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بداروغگی غسلخانه مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعهٔ راهیري موطن و بنگاه زه و زاد او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه (۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعهٔ فلک شکوه را برگرفت و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیري در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب ذوالفقار خان عام اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم در جایزهٔ فتح قلعهٔ نرمل بمنصب چهار هزاري تحصیل افتخار نمود - و پس ازان بمهم قلعهٔ چنچي (که اما برادر سنبها آنجا رفته زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما بسبب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار کرد - بفاصلهٔ دوازده کروه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش با جملة الملک بکمک تعین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملةالملک نفاق و ناخوشي بمرتبهٔ رسید که کام بخش برغم اسد خان بوام راجه پیغامهای مخفي و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار خان تهانه داران دور قلعه را دفعة واحدة برداشته ببنگاه طلبید غنیم چیره گشته بمقابله برآمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرداشتن توپها و مصالح قلعه گیري در ماند - اشقیا بر اسمٰعیل خان همگی (که عقب قلعه تهانه داشت) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند طرفهٔ هرج و مرجے پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را میخ زده روانهٔ بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره (۲) با یک حشر بر و ریختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلادت نشان (که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشرده داد پرداي و بهادري داد - و کم کسے از بهادران جان بناموس ده ماند که از شاخسار مردانگي گل زخمے نچید - آخر غنیم را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانهٔ حضور گشت مکرر میان رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع شکیب ربا گردید صاح گونهٔ کرده بملک پادشاهي بر گشت و چهار ماه توقف گزیده باز بمحاصرهٔ قلعگیان پرداخت - و عرصهٔ فراغت برانها تنگ ساخت - سال سي و نهم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نه هجري سال چهل و یکم حصن حصین چنجي (که مشتمل

---

(۲) در [بعضے نسخه] پرده *

است بر هفت قلعهٔ رصینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع آن ضلع بفزونی ارتفاع و فراوانی اسباب نبرد برتری داشت) بنیروی پردلي و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیهٔ نصرت‌گڈهه امتیاز گرفت - قلعهٔ چنچي مفتوح شد ۱۱۰۹ تاریخ آن گردید و راما از مشاهدهٔ جیوش نصرت خرزش چنان مغلوب رعب و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بآسیمه‌سري تیه فرار بپای ادبار سپرد - یکصد قلعهٔ خرد و بزرگ (که عبارت از ملک کرناٹک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و زمینداران پر زور حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافهٔ هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار امتیاز یافت و در سال چهل و ششم از انتقال بهره‌مند خان بخدمت والای میر بخشیگري سر مباهات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم (که ایام محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره موسوم برحمان بخش خیلے امتداد کشید - و از پریا (۲) نایک نگهبان آنجا شوخي زیاده سرزد و مرهته را بکمک طلبید - و آنها حوالي و اطراف لشکر را بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

(۲) در [بعضی نسخه] پیریا نایک ۰

که ای یاري ده بیکسان زود خود را برسان - فی‌الواقع بسعي و کوشش بهادرانهٔ او بسرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین کار دست بسته طرفه تخفیفی بمردم اردو (که از قطره و تردد هر روزه بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکے از باریابان حضور باشارهٔ برخے اهل عناد بپادشاه عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علي لا سیف الا ذوالفقار ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت‌گسل بود برغم او بامرای تورانیه اضافه داده او را بعنایت شمشیر و خلعت فقط دلخوش ساخته بکشایش بعضے قلاع و تنبیه غنیم رخصت فرمودند آخرها بمنصب ششهزاري ششهزار سوار رسید - پس از انتقال خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشیگري اعزازش افزود - و در جنگ بهرامی شاهزاده بیدار بخت (که مقدمة الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ تردد از ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داري و گران پائي کرد چون شاهزاده با اکثر سرداران نامي جان در باخت زخم کم نمای تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته با جمعے از معرکه بر آمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

نداده اند - خود را بکنارے (۲) کشیده بتدارک باید پرداخت پادشاهزادهٔ شیر دل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمي‌گذارم - القصه بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکرار ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله امیر الامرا بادر نصرت جنگ مفتخر ساخت و صوبه‌داری دکن نیز ضمیمهٔ بخشیگري فرمود * * بیت *

* الله الله این چه فضل است و کرم *

* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمي با منعم خان خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروي با وی مي باخت هرچند که خانخانان مرد زمانه دیدهٔ متحمل بود و بیشتر بتغافل گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بناخوشیها صوبهٔ خاندیس و پایان گهاٹ برار را بضابطهٔ ابتدای تسخیر (که سررشتهٔ آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد - بعد فوت خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت با خدمات سابق بدست او باشد - بنام پدر التماس نمود - پادشاه از فرط مروت و حیا (که فطري و جبلي داشت) جمع چنین خدمات خلاف قاعده دانسته بپاس خاطر او وزارت بدیگرے

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکناره کشیده *

زباني زبان زد گشته جانب و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند چون بادهٔ دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابي چنان از جا رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها بر انداخت - و دولتها بخاک نشاند - و ندانست که *

* مصرع *

* در عفو لذتے ست که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشیئے عزیزان دهر را بذلت و خواري رسانید - بل انتقام را از هر یکے بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقي ترسید - ظاهے (که از نایب مستقل او داؤد خان در دکن برخلائق گذشت) و اذیتے (که از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیرهٔ روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین سلسله نمانده *

* بیت *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *
* که پاداش عمل یابي سرانجام *
* سلامت بایدت کس را میازار *
* ادب را در عوض تیزاست بازار *

نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعني هرگاه مانده ببخشي چون درماني برهي *

* بیت *

* در دیر مکافات ز هر پیش و پسے *
* عبرت نظران تجربه کردند بسے *

* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد *

* در قدرت اگر نخواهي آزار کسے *

* ذکریا (۲) خان (۳) بهادر هزبر جنگ *

پسر (۴) سیف‌الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه‌داری لاهور سرافرازي یافت - ضبط و ربط و عدالت‌گستری او بر زبانها ست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور در فتح نمایان او را دست داد - (۵) یکے جنگ پناه نام قوم بهتي که از مفسدان تمرد پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راوي در تصرف داشت - فوجے بسرکردگی راجه کورامل ملازم خود تعین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - در جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوا تاخت و تاراج مي‌پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعے بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون تاب مقاومت نداشت ملازمت نموده سررشتهٔ استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزے

---

(۲) املای صحیح زکریا ست برای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستی آورد - همانا از مولف لغزشے رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخهٔ [ب] دایر جنگ (۴) در [بعضے نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخهٔ [ا] ازو راست دارد *

بخواهید - او برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود حسب استدعای او نسقچیها تعین شده اسارای شاهجهان‌آباد رهائي يافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري حسب الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجري قالب عنصري را تهي ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس درویشي میگذرانید - پسر دومش میرزا پهلوري حیات‌الله خان که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتمادالدوله قمرالدین خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه باقي خان - که درینولا بسرکار نظام‌الدوله آصفجاه (۲) آمده بخطاب اعزالدوله هزبر جنگ نامور گردیده معیشت بسر میبرد - با محرر اوراق شناسا ست *

* ذوالفقار الدوله *

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر صفدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه منتهي میشود - چون شجاع الدوله محمدقلي‌خان خواهر زاده اش را (که همراه خاقان رفعت شاه عالم بهادر بر سر پتنه رفته بود) طلبداشته، کشت او متوهم گشته تنها خود را پیش قاسم علي خان

(۲) نسخهٔ [ب] آصفجاه بخطاب *

صوبه‌دار بنگاله رسانید - خان مزبور بعزت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدها ساخته داد - و بمقابلهٔ کلاه پوشان فرستاد - چون کارت پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علي خان آمد - پس ازان (که خان مذکور باعتماد قسم شجاع‌الدوله عازم ملازمت پادشاه گردید) میرزا نجف خان بسیار منع نمود - که قسمهای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد جدائي گزید - و در ملک هندوپت بندیله آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجداری کره مانکپور صوبهٔ آله‌آباد سربلندي اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیگري مرتقي گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (که بلد آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهانابان سر خودسري افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون مستحکمه بهیچ یک سر فرود نمي‌آوردند) مستاصل گردانیده باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابط خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش بضبط در آورد - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و نود و دو هجري (که پادشاه عزیمت سمت نارنول فرمود) او حسب الطلب خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معاملهٔ راجهٔ آنبیر پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمحاصرهٔ الور صوبهٔ

اکبرآباد (که در دست یکے از متمردان است) همت گماشته اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد و هرچه بدستش مي آید برفقا تقسیم نموده بدلدهی آنها مي پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجري (که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله نا خوش شد) مشار الیه را بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهي ست *

* حرف الراء *

* روپسي *

برادر زادهٔ راجه بهارا مل است - اواخر سال ششم بملازمت اکبري پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم (۲) (که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود) او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوري یافت - پسرش جیمل پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهي فایز گشته چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر بود) بسر برد داشت - میرزا اورا تهانه‌دار میرٹهه کرده بود - چون کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا (که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعین شده بود)

(۲) نسخهٔ [ب] سال هشتم *

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات (که سال هیزدهم رداد) از جملهٔ ملتزمان رکاب دولت بود - سال بیست و یکم باتفاق جمعے بتنبیه دودا پسر رای سرجن (که بموطن خود بوندي شتافته دست تعدي دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان بر اسپ بام (که عبارت از ڈاک چوکي ست) سمت بنگاله جهت دادهی امرای آنجا و گذارش برخے مقدمات مقرر گشته از بسکه تیز روي کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ زندگی او از تندباد اجل خاموش شد *

گویند زن او (که دخت موته راجه بود) بسنوح این خبر در رسم سوختن (که معمول هندوستان است) تهاون میکرد اُدیسنگهه پسر او با برخے میخواست که کام و ناکام بسوزاند چون این حقیقت بپادشاه رسید ازانجا (که فرصت نمانده بود) خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نوانستند رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناتهه و رایسال او را گرفته آوردند از انرو (که پشیماني از سیمای او مي‌تافت) زندان‌نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه مینویسد که چون پادشاه ایلغار نموده بنواح احمد آباد رسید روزے (که با محمد حسین میرزا جنگ رو داد) در بر جیمل بگترے بود بسیار سنگین - عرش آشیاني ترحم کرده زرهے از جیبه خانهٔ خاصه بار عطا فرمود - و بگتر او بکرن نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمود - روپسي پدر او

بدریافت این معني کوتاه حوصلگي بکار برده کس بطلب بگتر خود فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - زرپسي بر سبک سري افزوده سلاحے (که در بدن داشت) فرود آورد - پادشاه جائے (که ادب بایستے نمود) بتمکین (۲) پیش آمده خود هم سلاح از بر جدا کرد - که هرگاه ملازمان ببرهنگي مرد آزمائي قرار دهند سلاح پوشیدن ما از مردمي نباشد - راجه بهگونتداس بدریافت این معني درمقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفح جرائم کرد - پادشاه معروضهٔ او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت *

* راجه بهارا مل *

پسر پرتهي راج کچهواهه است - درین قوم در طایفه اند زجاوت و سیکهاوت - اینها زجاوت اند بوم نشین آبیر مضاف صوبهٔ اجمیر غربی مارواز - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما سیر حاصل تر ازو - اول کسے ست از راجپوتان که بملازمت عرش آشیاني رسید - پس از رحلت جنت آشیاني (که هرطرف آشوبے برخاست) حاجي خان غلام شیر خان نیز سر بفساد برداشته بمحاصرهٔ نارنول (که در جاگیر مجنون خان قاقشال بود) پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمي و پسندیده منشي درمیان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

(۲) در [اکثر نسخه] بتمکن *

باعزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت اقبال اکبري باطراف پیچید) مجنون خان قاقشال گزین فدریت راجه را بعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - روز رخصت (که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخرهٔ عذایتي پوشانیده رو برو آوردند) پادشاه بر فیل مست سوار بود - از شورش مستي هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبتي بطرف راجپوتان دوید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن بسیار پسند پادشاه افتاد - ملاقمت احوال راجه شده فرمود که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیاني بشوق زیارت روضهٔ معینیه عازم اجمیر شد) در موضع کلاي چغتا خان معروض داشت که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و در دهاي بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر بشور انگیزی سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشي کرده و زرے مقرر ساخته جگناتهه پسر راجه و راج سنگهه پسر اسکرن و کنکار پسر جگمال (۲) برادر زادهای راجه را گروگرفته میخواهد آنجا (که مسکن موروثي ست) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسي

(۲) در [بعض نسخه] جگمل *

بطاب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه روپسي برادرش با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس دریافت - و در قصبهٔ سانگانیر راجه با اکثرے از خویشان بتقبیل بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایهٔ قدرش افزود - راجه از درست فکري و دور اندیشي خواست که خود را از زمرهٔ زمینداران برآورده در مخصوصان درگاه پادشاهي انسلاک دهد خواهش نمود که صبیهٔ خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه قبول فرمود - راجه بسرانجام این نسبت دستوري بگرفت و هنگام معاودت در منزل سانبهر صبیهٔ عفت‌سرشت را بتزک تمام بدولتسرای پادشاهي فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس پسر و کنور مانسنگهه پور او بشرف ملازمت اختصاص یافت عرش‌آشیاني پایهٔ قدر اورا از جمیع راجها و رایان هندوستان گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام اورا بمراتب بزرگ و مناصب ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت و راجه بمنصب پنجهزاري سر بر افراخته رخصت وطن گرفت و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه با بسیارے از اقربا ملتزم رکاب بوده بآگره آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

* رای سرجن هادا *

هادا (۲) شعبه ایست (۳) از الوس چوهان - و هادوتي عبارت است

---

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) نسخهٔ [ب] هادرني *

از سرکار رنتهپور مضاف صوبهٔ اجمیر که محل زمینداری اینها ست او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعهد عرش‌آشیانی در قلعهٔ رنتهپور دم نخوت میزد - و رایت استقلال میافراشت - چون پادشاه پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جلوس بعزیمت کشایش قلعهٔ مذکور متوجه آن‌سمت شد خود بر کوهچه برآمده فراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب فرمود - و در عرصهٔ یکماه بعد تباری سابلطها فتح رو داد *

گویند سابع ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا (که عید است) قبق بازی ما قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان بارگاه التجا برده دردا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهي روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سراپردهٔ پادشاهي بیرون آوردند یکے از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن صادر شد - بنابر خیرسگالي از جا رفته تیغ برکشید - هرچند یکے از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خیره سر شمشیر برو انداخت - و جانب دولتخانهٔ پادشاهي دوید پورنمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمي ساخت و شیخ بهاؤالدین مجذوب بداوني را بضرب شمشیر دو نیم

کرد - درین ضمن یکے از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجلت آمدند اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران درخواست نمود - که یکے از عمدها بیاید - که همراه او رسیده گرد آستان خلافت را سرمهٔ بینائي سازد - بنابران عرش آشیاني حسین قاي خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای بر آوردن اسباب ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را بملازم پادشاهي سپرد - و از مکرمت گاه سلطاني بجاگیر داری گدهه سرفرازي یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدهه چندله بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دودا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندي رفته دست بمردم آزاري کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعین گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندي مطمح نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعین گشت و پس از مسخر شدن بوندي رای سرجن بعتبهٔ خلافت برگشته

بمنصب دوهزاري رسيد - دودا پس از ناکامي همواره راه باطل سپردے - و گرد فتنه برانگيختے - تا آنکه در سال بيست و سيوم باستصواب شهباز خان کنبو صفح جرائم او شده ادراک آستانبوسي نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزديکي مغلوب واهمه گشته عرصه پيماى دشت فرار گرديد و سال سيم از جهان در گذشت *

* راى لرنکرن کچهواهه *

شيخاوت است - زميندارى پرگنهٔ سانبهر داشت - بملازمت عرش‌آشيانى پيوسته مطرح انظار عنايت گرديد - سال بيست و يکم بهمراهى کنور مانسنگهه بر سر رانا تعين شده در همان سال باتفاق راجه بيربر براى آوردن صبيهٔ زميندار دونگر پور (که ميخواست داخل محل پادشاهي گرداند) نامزد شد - و سال بيست و دوم بهمراهى او آمده جبين نياز بر سدهٔ سلطنت گذاشت - سال بيست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبيه ناسپاسان شرقي ديار دستوري يافت - سال بيست و هشتم همراه ميرزا خان بن بيرام خان بصوب گجرات مرخص گرديد پسر او راى منوهر داس است - که منظور نظر تربيت پادشاه بود سال بيست و دوم در ايامے (که موکب سلطاني بر قصبهٔ آنبير نزول داشت) بعرض رسيد - که دران سرزمين شهرے ست قديم که بنابر ورود حوادث جز تل خاکے ازان باقي نمانده - پادشاه

بر تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضے از امرا باتمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانے انجام پذیرفت ازان رو (که زمینداری آنجا برای اونکرن تعلق داشت) بپسرش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بنابر کجگرائي راه فرار گزید و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را باتفاق رای درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه ویسي میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد سلطان پور اینها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیاني مورد عواطف جنت مکاني بوده در سال اول جلوس همراه سلطان پرویز بگوشمال رانا امر سنگهه رخصت یافت - و سال دوم بمنصب هزاري پانصد و شصت سوار ناموري اندوخت - و مدتها بتعیناتی صوبهٔ دکن گذرانیده سال یازدهم بنهان خانهٔ نیستي در شد - پسرش بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفرازي یافت رای مزبور شعر میگفت - و توسني تخلص میکرد - این بیت ازو ست * * بیت *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *
* که هر دو چشم جدا و جدا نمي نگرند * (۲)

از دو برادرش ایسر داس و سانولداس اولاد باقي مانده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمي نگرد *

* راجه بیربر *

مهیس‌داس نام برهمنے ست بادفروش - که بهندي بهات نامند این طایفه مداح و ستایش گر ارباب دول مي‌باشد - مشار الیه اگرچه از بےبضاعتي و کم مایگي بپریشان حالي و خستگي روزگار میگذرانید اما مجموعهٔ بود از فرهنگ و شعور - و برسائی ادراک و درستی فهم ممتاز اقران و امثال خود - چون برهنمونی قاید اقبال بملازمت عرش‌آشیاني رسید بسخن سنجي و لطیفه‌گوئي در زمرهٔ ندیمان و مخصوصان مجلس پادشاهي منتظم گشت و بتدریج گوی مسابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصیت ربود - اکثر در مخاطبات پادشاهي بمصاحب دانشور راجه بیربر مورد نوازش میشد - و چون شعر هندي را خوب میگفت اول بخطاب کب رای (که قریب بمعنی ملک الشعرا ست) مخاطب گردید - و چون سال هیزدهم مزاج پادشاهي از راجه جیچند راجهٔ نگرکوت (۲) انحراف یافته بقید افتاد پسرش بدهچند (که خرد سال بود) خود را قایم مقام پدر دانسته براه سرکشي و تمرد شتافت - پادشاه آن ولایت را بکب رای (که دران حوالي جاگیر داشت) مرحمت فرمود - و بحسین قلي خان خانجهان ناظم پنجاب فرمان رفت - که با امرای آنصوبه متوجه آن ولایت گشته نگرکوت را از تصرف بدهچند برآورده بکب رای تفویض

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدیچند *

نماید - و اورا مخاطب براجه بیربر (که بمعنی شجاع است) نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه بلاهور رسید حسین قلي خان با سایر تیولداران فوجے بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قلعه در حیز تاخیر و تسویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکهٔ پادشاهي و احداث مسجدے پیش دروازهٔ قلعهٔ کانگره بسند نموده برخاستند - و چون در سال سیم سنه (۹۹۳) نهصد و نود و چهار هجري زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئي (که عالمے ست در کوهستان بجور و سواد) تعین گشت کوکه پس از تاخت و باخت بجور بکوهستان سواد (که شمالی پشاور است و شرقی بجور بطول چهل کروه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار خانه دار ازان الوس درانجا بسر برد) در شده مالشے بسزا داد *

چون فوج از گریوه نوردي بستوه آمده بود درخواست کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبي و عقیدت فزوني از جناب خاقاني التماس این خدمت بنام خود کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه بنام راجه افتاد - بعد از تعین او عرش آشیاني بپاس احتیاط

حکیم ابو الفتح را نیز با فوجے متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کوهستان شده بکوکه پیوستند با آنکه میان کوکلتاش و راجه ناخوشي بود کوکه جشنے بر آراسته قدوم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین برملا انداخت - کوکه بردباري بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از اول هم صفائے نبود) حرفهای رکیک و درشت گذشت - و کار بشتم و دشنام کشید *

بالجمله غبار دورنگي میان یکدیگر برخاست - هر یکے از حسد در نکوهش رای دیگرے حرف‌سرا بود - تا آنکه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن کتل بلندري بےتوزکي بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیر و سنگ چیره دستي نمودند - از سراسیمگي فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالمے نقد هستي در باخت - روز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بسیارے را روزگار سپري گشت - راجه بیربر نیز دران هنگامهٔ قیامت زا فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصے براجه گفت - که امشب افغانان ارادهٔ شب‌خون دارند - اگر ازین دره سه چهار کروهي کم عرض (که پیش رو ست) بگذرند دغدغهٔ شب‌خون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهي دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب او راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شکستے

عظیم و چشم زخمے طرفه بفوج پادشاهي رسید - قریب هشت هزار کس با چندے عمده و رشناس پادشاهي درین دو روز مقتول و نابود گردید - هرچند راجه دران آشوب زار دست و پائے زد (که بدر زند) کشته شد *

هرگاه کسے از ناسپاسي و حق نا شناسي در محل تقدیم شکر عرصهٔ شکایت و ساحت کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان نتائج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پویهٔ کوهستان پیوسته پیشانی سر و دل را چین‌آلود داشتے - و با دمسازان گفتے که همانا زمانه برگشته‌است - که بهمراهی حکیم و یاوری کوکه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و روائی فرمودهٔ ولي‌نعمت سرمایهٔ سود و راس‌المال بهبود است - هرچند که منشای سرگرانی و باعث عار گزین وجهے هم باشد اینجا ظاهراست که زین خان با نسبت رضاعي پیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب دو هزاري اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیتے (که بپادشاه داشت) مقتضی این پندار باشد *

گویند عرش آشیاني بخبر فوت او در روز بطعام راتبه و بکیف معتاد میل نفرمودند - و از فرمانے (که بخانخانان میرزا عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامي شیخ ابوالفضل موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

و ربطے خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرابے ست تشنه فریب - و منزلے ست پر فراز و نشیب (۲) مستی این بزم را در پی خمارے ست - و عاقبت این سودا را (۳) در سر بخارے ست - بعضے مواقع نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت مي‌دیدیم - و آن عطوفت و مهربانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم * بیت *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست *
* کدام دیده ز خونابهٔ جگرگون نیست *

بالجمله راجه بیربر در جود و سخاوت از یگانهای روزگار بود و در بخشش و انعام شهرهٔ آفاق - در فن موسیقي مهارتے تمام داشت - کبت (۴) و دوهرهٔ او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه و افواه سایر و دایر - برتبه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازي داشت - از بدخوئي و خود کامي خرج از اندازه برگذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آرزوی آزادي و وارستگي در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبري از درگاه پادشاهي دستوری آن حاصل نمود *

---

(۲) در [بعضے نسخه] سرائے ست (۳) در [بعضے نسخه] عاقبت (۴) در [بعضے نسخه] گیت و دوهرهٔ او (۵) نسخهٔ [ب] ندارد *

* راجه تودرمل *
(۲)

کهتری لاهوري - نویسندهٔ فهمیده و مدبر شجاع بود - بیمن تربیت عرش آشیاني ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزاري و مرتبهٔ امارت و سرداري رسید - سال هیزدهم (که عرصهٔ گجرات بقدوم پادشاهي از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را جهت تشخیص جمع دامنی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت علم و نقاره افتخار اندوخته کومکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعین گشت - هرچند سرداري و کار فرمائي بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشي و دادهی سپاه و یورشهای مردانه و تنبیه سرتابان و مخالفان طرفه مساعي از راجه بظهور رسید - در جنگ داؤد خان کوراني (که خانعالم هراول فوج پادشاهي کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عنان تاب گشت) راجه ثبات پائي ورزیده کوشش و کشش بجائے رسانید که چنین شکستے صورت آرای فتح گردید یکے در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزي نخوت مي آراست) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه برآشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت چه باک - اقبال پادشاهي با ما ست - و پس از گزین انتظام

---

(۲) در [بعضے نسخه] فهمنده *

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالي و ملکي گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمراهي مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاوری او ملک از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد (۲) را بدست آورده بعدم‌خانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبهٔ گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بے پروائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود نا ایمني بود راجه بانتظام آن ولایت تعین شد - مشارالیه بمعامله فهمي و کاردانی و شجاعت و مردانگي از سلطانپور پ ندربار تا به برورده و چاپانیر تنسیق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لوامع داد دهي مي‌افروخت - که ناگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوای مهر علي کولابي برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گزیند - راجه تودر مل بنیروی همت او را آمادهٔ مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهوله (۳) عرصهٔ نبرد آراسته گشت - وزیر خان از گریز پائی سپاهیان در صدد جانفشاني شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه (که سرفوج میسره بود) مقابل خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگي تار و پود هنگامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان را (۳) نسخهٔ [ب] دهولقه *

مغروران گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگده بدر رفت - در همین سال راجه جیبن فروز تقبیل سدهٔ خلافت شده بپیشین دستور بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر بپنجاب نهضت پادشاهي واقع شد روزے در زاوه کوچ منصبهای راجه (که تا پرستش آن بطرز خاص نکردے بکار دیگر نپرداختے) گم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدرے ازین تقاید دوستي برآورد - ازانجا (که خدمات دار الوزارت داشت) از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی دورویان ده زبان دل نهاد سر انجام واقعی آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معني وکالت کرامت شد - و همگي مهمات برای او باز گردید - راجه معاملات مالي و ملکي را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطهٔ چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهي اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانهٔ او بقدوم پادشاهي نور آگین شد - بسپاس گذاري جشنے بر آراست - و در سال سي و دوم کهتري زدهٔ بد گوهر بکینهٔ که داشت وقت شب در سواري شمشیرے انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه ببربر در کوهستان سواد فرو شد راجه بهوراهی کنور مانسنگهه بمالش الوس یوسف‌زئي تعین گردید - و چون

در سال سي و چهارم خرامش پادشاهي بگلگشت کشمير شد راجه باتفاق محمد قلي خان برلاس و راجه بهگونت داس کچهواهه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درين سال هنگامي (که پادشاه از کشمير عازم کابل بود) عرضداشت برنوشت - که پيري و بيماري چيره دستي نمود - همانا زمان فرو شدن نزديک باشد - اگر رخصت يابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسين نفس را بياد ايزدي پردازد - حسب الالتماس دستوري يافت - و از لاهور روانهٔ هردوار شد - معا منشور ديگر رسيد - که هيچ ايزدي پرستش بتيمار داري زير دستان نرسد همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزير باز گرديده يازدهم (۲) روز سر آغاز سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم زندگي بسپرد *

علامي فهامي ابوالفضل در حق او نويسد - که براستي و درستي و خدمت گزيني و کم آزي و بے طمعي رواج بخش مهمات و بمردانگي و همت افزائي بے همتا - و در معامله شناسي و کار طلبي و سر براهي هندوستان يگانهٔ روزگار بود - اما کينه ور و انتقام کش بود - اندک ناملائمے در کشت زار خاطرش نشو و نما پذيرفتے - اين خصلت را خرد گزينان دور بين از نکوهيده ترين خصائل شمارند - خصوص در رياست مندے که مهمات عالميان

---

(۲) در [بعض نسخه] پانزدهم روز *

بار مفوض باشد - و بوکالت خدیو عالمے مختص گردد - اگر تعصب دیني غازهٔ چهرهٔ فطرت او نبودے این رذیله چندان نکوهیدگي نداشتے - حق آنکه اگر تعصب پرستاري وتقلید دوستي و کینه توزي نکردے و بر گفتهٔ خود نتنیدے از معنوي بزرگان بودے - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیرداي و بے طمعي (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاري و کد ورزي و کارشناسي کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاري بے غرض را چشم زخمے رسید - چار سوی معامله گذاري بدان گونه گرمي نماند - گرفتم که دیانت ور (که هم آشیان عنقا ست) بدست افتد - آن اعتماد (که بروزگاران کمتر رو دهد) بچه افسون فراچنگ آید - و بدستمایهٔ کدام طلسم فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم که روزے اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالي و ملکي شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندي او خوش نمي آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحدثهٔ راجه تودرمل در مراسم ملک آبادي و سپه داري معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهي بران - در مملکت هند بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بذرگر میگرفتند - راجه تقسیم زمین از بولج و پرتي و چچر و بنجر و پیمایش اراضي

مزروع و غیر مزروع (که آنرا رقبه نامند) و تفریق آن به بیگهه و بسوه (۲)
و ربع حبوبات و بقولات و بر هر جنسے في بیگهه محصول نقدي
و در برخے بخش جنسي که آنرا بقائي (۳) گویند قرار داد - و چون
سابق در علوفهٔ سپاه پول سیاه میدادند تودرمل روپیه را (که
بچهل فلوس رایج‌الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل
هر جای جمع آن مشخص ساخته بانطاع مردم تنخواه کرد که آنرا
جاگیر خوانند - و مطالے را (که (۴) زر آن داخل خزانهٔ پادشاهي میشد
بخالصه موسوم نموده بقدر یک کرور دام (که بقرار دوازده ماهه
سر لک دام در هزار و پانصد روپیه میشود (۵) - اگرچه نظر بر آبادي
و ویراني فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهدهٔ یک مرد فهمیده
کرده اورا بکروري معمی گردانید - و سوای سبندي تحصیلانه سر صد
پنج روپیه قرار داد - و در قدیم سوای فلوس مسکوک نبود
در انعام عمدها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته
مسکوک نموده آنرا تنکهٔ نقره گفته بکار مي بردند - راجه
از طلای بے غش یازده ماشه اشرفي و یازده و نیم ماشه از نقره
روپیه مسکوک ساخت - و امثال این مخترعات زیاده بران است
که دریخجا سمت تحریر یابد - و في‌الحقیقت مزاج عرش‌آشیاني
(که موسس سلطنت و جهانباني ست) در هر امرے راوي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بندن یا بدن باشد (۳) در [بعضے نسخه] تهائي
(۴) در [بعضے نسخه] که ازان داخل (۵) در [بعضے نسخه] سه لک .

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پر رونق او (که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یکی از صاحب طبعان والا دستگاه برسائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقهٔ خود تصرفهای بدیعه و اختراعهای مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهي میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشهٔ خود بارنامها مي پرداختند * * بیت *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *
* کند اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - مقتصدی اکبري - در جنگ تتهه بهراهی خانخانان تردد نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگونت داس *

پسر راجه بهارامل کچهواهه است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیاني با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگي بظهور آمد - و بعنایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلغار نه روزهٔ گجرات نیز مصدر خدمات شده با فوجے از راه ایدر بملک رانا تعین شد - که سرکشان آن ضلع را ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بندگي آورده با رانا کیکا ملاقات نمود - و پسر رشیدش امرسنگهه را همراه خود بملازمت پادشاهي شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر اوس کچهواهه در صوبهٔ پنجاب مقرر شد) سپه سالاری آن ولایت براجه باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگاني دادند * ع *

۹۹۳

* قرانے شده ماه و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفروغ قدوم منزل راجه را روشني افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود *

گویند طوائل عراقي و عربي و ترکي و کچهي با یک صد زنجیر فیل و غلام و کنیز بسیار از حبشي و چرکسي و هندي بود - دو کرور روپیه کابین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چوتول را برداشته بیرون آوردند - و در تمام راه پا انداز از اقمشهٔ نفیسه مي انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمنصب پنجهزاري پایه برافراخت - و درین سال (که کنور مانسنگهه بمهم اوس یوسف زئي مامور شد) راجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخي خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فرستادن باز داشت - راجه پشیمان شده بلابه گري درآمد

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندهه گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعة جوهر خرد ارا سودا تیره ساخت - برگشته بانک آوردند - طبیبی نبض میدید - جمدهر او کشیده بر خود زد - حکمای حضور بمعالجه تعین شدند پس از دیرے بهي یافت - در سال سي و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبهٔ بهار مقرر شد - و کنور مانسنگهه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستي بربست - گویند وقتے (که راجه تودرمل را بآتش مي‌سپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراغ کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز درگذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامعے بوده - که اکثر مردم بادای نماز جمعه قیام داشتند *

* راجه مدهکر ساه بندیله *

از قوم کهروار است - اینها در سوالف ایام شان و شوکتے و مال و منالے چندان نداشتند - برهزني و قطاع الطریقي بسر مي بردند - چون نوبت براجه پرتاب رسید (که ارندچهه احداث کردهٔ او ست) رشدے و مکنتے بهم رسانیده مکرر با شیر شاه و سلیم شاه سرتابیها نمود - پس ازو پسرش راجه بهارتهه چند بمرزباني متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست ببرادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

و حیله سازي و تهوری تهور و مردانگي تحصیل ناموري نموده از سایر آبای خود در گذرانید - و بمرور ایام دست تصرف باطراف و حوالي دراز ساخته بیشتر جاهای آباد ضمیمهٔ ملک خود ساخت - و بافزونی اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک و قلیل جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عالم طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشیاني بمالش او تعین شده گاهے باطاعت و انقیاد در مي‌آمد - و گاهے بسرکشي و نا فرماني میرفت - در سال بیست و دوم صادق خان هروي با راجه اسکرن و موته راجه بتادیب آن ره نورد بادیهٔ تمرد تعین گشت - سردار پیش از وصول بدان دیار داستان اندرز درمیان نهاد - آن بدمست بادهٔ پندار بهوش نیامد - ناگزیر بسر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - یکروز بجنگل‌بري و درخت افکني همت گماشتے - و روز دیگر آهنگ پیش نمودے تا بآب سوا (که بست دهارا اشتهار دارد - و شمال رویهٔ اوندچهه است) رسید - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن معرکه بر آراست - شگرف آویزش چهره افروز گنداروي گشت نزدیک بود که چشم زخمے بعساکر پادشاهي رسد - که آن مدبر با رامساه پسر جا نشین خود پالغز همت گشته رو بر تافت و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجذال بعدم خانه فرو رفت

صادق خان پس از چیره دستي رحل اقامت دران حدود انداخت چون عرصهٔ عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرائیده برادر زادهٔ خود را بحضور فرستاده زینهاري گردید - و مژدهٔ جرم بخشي شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان نامیه سای آستان پادشاهي گشته بگوناگون نوازش سربلندي یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی میرزا عزیز کوکه تعین مهم دکن گردید راجه (۲) را نیز بمرافقت آن لشکر نامزد کردند (۳) - او از همراهي سر باز زد - شهاب الدین احمد خان با دیگر تیولداران بعزم تادیب او رو آورد - چون بچهار کروهی اوندچهه رسید آن کوتاه اندیش بلابه گري پیش آمده بمیانجي گري راجه اسکرن فرمان پذیري را دستاویز زستکاری خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش اندرجیت در قلعهٔ کهجوه دم استقلال زده بآویزش بر خاست چون روی پیکار نداشت باندک تنبهی راه گریز پیش گرفت - در سال

سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجري شاهزاده سلطان مراد بدارائی مالوه دستوري یافت - سران آن ملک جماه بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشید - راجه کناره گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه نیز (۳) نسخهٔ [ب] گردید *

عرش‌آشیاني شاهزاده را از ملک او برگردانید - پسر او باستصواب صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سي و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري در گذشت - راجه پسرش همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سدهٔ خلافت در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش برسنگهدیو بندیله است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲)

* راجه رام چند بکهیله *

زمیندار مالک بهته و عمدهٔ راجهای هندوستان بود - فردوس‌مکاني در واقعات خود (که سه راجهٔ معتبر شمرده) سیوم همین رامچند است - تانسین نام کلانوانت (که در فنون نغمه سرآمد وقت و بحسن صوت و نازک خیالي گویند مثل اوئی نگذشته) پیش او مي بود - و راجه کمال قدرداني و افراط انس با او داشت چون وصف کمالات او بعرض عرش‌آشیاني رسید سال هفتم جلال خان قورچي را پیش وی فرستاده تانسین را طلب حضور نمود راجه سر باز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده بملازمت خهرواني پیوست پادشاه روز اول دو کرور دام (که دولک روپیهٔ رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او (که اکثر بنام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکیله - و در [بعض نسخه] مکیله *

عرش‌آشیانی شده) امروز زبان زد مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گدهه مامور گردید) چون غازی خان تنور (۴) پناه براجه رامچند برده بود اول براجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازی خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصهٔ نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته گردید - و راجه شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره داشت - درین ضمن باستشفاع راجهای معتبر (که در حضور پادشاه بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرهٔ فدائیان منتظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که راجه رامچند در ایام تفرقهٔ افغانان از بجلي خان پسر خواندهٔ بهار خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه بمقتضای صلاح اندیشي چارهٔ کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای خود روانهٔ بارگاه سلطاني ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

---

(۴) در [بعضی جا] تنوري آمده *

نوازش کامیاب نموده دستوری معاودت داد - اگرچه راجه بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار فرمان برداری مینمود اما از پس توهم آمدن خود قرار نمیداد سال بیست و هشتم (ده آله آباد معسکر پادشاهی شد) پادشاه خواست فوجے بر راجه تعین نماید - پسرش بوساطت دلربایان بعرض رسانید - که اگر از بندهای روشناس کسے بآوردن او تعین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابران پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالت او تعین فرمود او بعتبهٔ خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام یکصد و یک راس اسپ مفتخر گردید *

در سال سی و هشتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گری خون برگرفت - و از شست و شوی بیوقت بیداری افزوده سال سی و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجری بمقر اصلی شتافت - چون خویش رای رایسنگهه راتهور بود پادشاه برسم تعزیت بخانهٔ او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید (که بد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیرهٔ خرد سال راجه رامچند را بسری بر گرفته سرمایهٔ سرتابی اندیشیده اند) لهذا رای پترداس بتسخیر قلعهٔ باندهو تعین شد - و پس از رسیدن

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها تهانه‌نشین مردم پادشاهي گردید) مردم آنجا عرضداشت کردند که معتبرے از حضور تعین شده آن طفل را ببرد - لهذا بر طبق حکم اسمعیل قلي خان رفته اورا برداشته سال چهل و یکم بحضور آورد - و ازانجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر قلعه موقوف شود) چون این معني موافق بمزاج پادشاه نیامد آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصرهٔ هشت ماه و چند روز سال چهل و دوم قلعهٔ مزبور مسخر گردید - و سال چهل و هفتم درجوده‌ن نبیرهٔ راجهٔ مزبور بخطاب راجگي و دژبانی آنجا سرفراز گشت - و بهارتهي چند باتالیقی او قرار یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني سال بیست و یکم راجه امرسنگهه نبیرهٔ راجهٔ مزبور آرزوی آستان بوسي نمود - بنا بران فرمان استمالت با خلعت و اسپ مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیاني سال هشتم باتفاق عبد الله خان بهادر به تنبیه زمیندار رتن پور تعین شد - و بوساطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور ملاقي گشت - پس ازان نامبرده دوامت ملازمت در یافته در هنگامهٔ بغي ججهار سنگهه بندیله نیز در فوج خان مسطور مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگهه پسرش بجای وی نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگهه بندیله

جاگیردار چورا گڈھه بتقریب آنکه بردي (۲) رام زمیندار آنجا پناه بانوپ سنگهه (که بعد ویرانی قلعهٔ باندهو در دیوان (۳) نام مکانی چهل کروهی قلعهٔ مذکور مسکن داشت) برده بود دوید او با عیال و اطفال بکوهستان نتهو نتهر گریخت - سال سیم همراه سید دلاورت خان حارس صوبهٔ آلهآباد ببارگاه خسرواني آمده بتقبیل سدهٔ سنیه پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و سپر با یراق مینا و منصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر باندهو و غیره محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوهان *

پور بدنسنگهه - از امرای پانصدی اکبري ست - سال هیزدهم جلوس (که پادشاه ایلغار کرده بکومک میرزا عزیز کوکه جانب گجرات متوجه شد) او بهمراهی حضور شرف اختصاص داشت - سال بیست و ششم همراه سلطان مراد برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سي و هشتم بهمراهی میرزا شاهرخ حاکم صوبهٔ مالوه بدان سمت تعین شد و چون ناهنجاری سپاه دکن و برخاسته رفتن شهباز خان بمالوه از لشکر بے اجازت شاهزاده سلطان مراد بعرض رسید پادشاه او را ببرار کسیل فرمود - تا یک لک اشرفي (که بنابر ناایمنی راه در قلعهٔ گوالیار افتاده است) جهت سامان لشکر باحتیاط همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] هروي رام (۳) نسخهٔ [پ] دیوان - یا ایران باشد *

ببرد - و سپاه مالوه را بدکن باز گرداند - او بدکن رسید - در جنگی (۲) (که راجي علي خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور بود - در معرکهٔ زد و خورد بیست زخم خورده بزمین آمد و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد چند روز سال چهل و یکم اکبري سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتر داس - از طایفهٔ کهتري ست - ابتدا مشرفی فیل خانهٔ عرش آشیاني داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندي یافته آخرها بعمدگي مرتقي گردید - سال دوازدهم در محاصرهٔ قلعهٔ چیتور او را باتفاق حسن خان چغتا صاحب اهتمام مورچال خاصه کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبهٔ بنگاله بشرکت میر ادهم باو مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشاندند او بحسن تدبیر ازان تنگنا رهائي یافت - و چندے دران صوبه بکارها پرداخته سال سي و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سي و هشتم بکشایش قلعهٔ باندهو (که از گزین دژهای روزگار است و بعد فوت راجه رامچند بکهیله و پور او مردم آنجا نبیرهٔ خورد سال او را دستمایهٔ حکومت ساخته بودند) دستوري یافت

(۲) نسخهٔ [ب] راجه علي خان *

و پس از محاصرهٔ هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان از کم آذوقي بزینهار بر آمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل و سیوم بخدمت دیوانی کل پایهٔ اعتبار او افزود - سال چهل و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعهٔ باندهو رخصت پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاري لوای کاموانی افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل بدست برسنگهدیو بندیله بعرض رسید بنامبرده حکم شد - که در استیصال آن بدگوهر سعي موفوره بظهور رساند - و تا سر او نفرستند دست ازان کار باز ندارد - راجهٔ مذکور بتکرار چپقلشهای مردانه نموده آن بے ادب را منهزم ساخت - و پس از تحصن گزیدن بقلعهٔ ایرچ بمحاصرهٔ آن پرداخت - چون دیوار قلعه را شگافته بدر زد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام سدهٔ سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطای منصب پنجهزاري و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت بآسمان رسانید - و پس از جلوس جهانگیري بمیر آتشي نامور شده بجمع پنجاه هزار توپچي تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه این اخراجات قرار یافت - و چون هنگامهٔ پسران مظفر گجراتي و کشته شدن یتیم بهادر در صوبهٔ گجرات بعرض رسید او با جمعی کثیر (۲)

(۲) در [بعضی نسخه] تلیم *

بدان جانب تعین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعے (که در احمدآباد باو رجوع نمایند) تا یوزباشي مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهوج *

پسر خرد رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبري بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتي گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندي را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگهه بود در معرکهٔ افاغنهٔ اوذیسه جرأتها بظهور آورد - پستر بهمراه دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیري چون پادشاه خواست (که صبیهٔ جگت سنگهه پسر راجه مانسنگهه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیهٔ مزبور میشد) بدان راضي نشد - این معني بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکاني باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري او تار و پود زندگي گسیخت - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري سرفرازي

داشت - گویند ببایای راجهای راتهور و کچهواهه داخل محل پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را هیچکس قبول نکرده *

* رای درگا سیودیه *

چندراوت - وطنش پرگنهٔ رام پور مضاف چیتور است - سال بیست و ششم جلوس اکبري بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان بتغلبه فساد انگیزان صوبهٔ گجرات تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهی خان مزبور شرف دستوري اندوخته مصدر ترددات نمایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بمهم دکن معین گردید - و سال سي و ششم (که سلطان مراد بدارائی مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده درجهٔ اختصاص پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بمالک دکن رفته نیکو خدمتیها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیاني او را با جمعی بجستجوی مظفر حسین میرزا کسیل فرمود - میرزای مذکور را خواجه ویسي دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل

---

(۲) نسخهٔ [ب] موطنش (۳) در [اکثر نسخه] اختصاص •

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي ممتاز بود در سال دوم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجري در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بمنصب چهار هزاري کامیاب شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل عهد جنت‌مکاني منصب هفتصدي داشت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب راري کامیاب شد - راو دودا نبیرهٔ او در عهد فردوس آشیاني سال سیوم همراه اعظم خان بمهم خانجهان لودي تعین یافته در همان سال باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداواي افتاد پای مشار الیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین‌الدوله بتادیب عادل خان قرار یافت - و پستر در تعیذتیان مهابت خان خانخانان (که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد هنگامے (که مراري بیجاپوري بکمک اهل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

کس از خویشان او در نبود بکار آمده بودند برای برداشتن لاشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده گرد گرفتند - ازانجا (که راه برآمدن نبود) پیاده شده با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگهه پسر او را (که در وطن بود) بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب رادی برنواخت - سالے چند همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض درگذشت و پسرے نداشت جای او بپسر عم پدرش روپسنگهه ولد زرپ منکد بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات و سوار و خطاب رادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنهٔ رام‌پور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبهٔ اجمیر (که وطن متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بیساق بلخ دستوری پذیرفت - و در جنگ (که سال بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان روهله و اصالت خان بمیان آمد) در مثل هراولی جا داشت و بعد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته عرصه پیمای وادی فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - ازانجا [که شاهزادهٔ مزبور بنابر بروز هوای آنجا و کثرت اوزبکان و الامانان

نبرد پیشه (که جنگے بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده بجنگ پیش می‌آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خود درخواست آمدن خود بحضور و تعین بندهٔ دیگر دران دیار نمود] بعضے از راجپوتان بے حکم از بلخ و بدخشان معاودت نموده به پشاور رسیدند - راو مزبور هم ازانجمله بود - چون این معنی بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مزبور مراجعت بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان در مثل هراولی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی شاهزادهٔ مرقوم (که بمعاودت مامور گردید) بحضور رسید - سال بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت و بدستور سابق در مثل هراولی تعین یافت - و در جنگ (۲) (که بسرداری رستم خان و قلیچ خان با تزلباش رو داد) خدمات نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امرسنگهه و غیره نبائر راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگهه بپیشگاه سلطنت آمدند امر سنگهه را (که شایستهٔ جانشینی بود) پادشاه بمنصب

(۲) نسخهٔ [ب] فلج خان ۰

هزاري نهصد سوار و خطاب راوي و عطای اسپ با زین نقره و برادرانش را بمناصب مناسب مباهات بخشیده رام پور وطن نیاگانش در جاگیر او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافهٔ یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اورنگ‌زیب بهادر (که بار دوم بمهم قندهار دستوري یافت) رخصت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزادهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب هزار (۲) و پانصدي هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سي و یکم حسب الطلب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگهه بصوبهٔ مالوه تعین گردید - که سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیري و رو دادن مصاف در هراولی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل بای داده بپای فرار بوطن خود شتافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاقب شجاع نامزد شد - و از کم خردي پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفهٔ حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنگهه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] در هزار و پانصدي ۰

سالهیر (که بر مردم پادشاهي ریختند) او بکار آمد - و محکم سنگهه پسرش دستگیر شد - بعد چندے زر داده رهائي یافته پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خود را رسانید و باضافهٔ منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکري مي پرداخت - سال سي و سیوم گوپال سنگهه پسر محکم سنگهه از وطن خود رام پور آمده بنوکري ارثي سرگرم شد - و بنابر مراعات بند و بست زن سنگهه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سري اختیار کرده برای خرچ پدر نمي‌فرستاد - هرچند گوپال سنگهه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم زن سنگهه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید گوپال سنگهه از همراهي شاهزاده بیدار بخت جدائي گزیده پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد سال چهل و ششم گوپال سنگهه چندراوت بحضور آمده تابعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهي مرهته گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبهٔ مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبهٔ مذکور رسیده بود) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

بر مقابل از رفاقت پهلو تهي کردند - گولهٔ اجل باو رسیده کارش تمام ساخت *

* رای رایسنگهه *

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر است - و از الوس راتهور در چهارم پشت برای مالدیو نسب او منتهي میشود - چون آوازهٔ قدردانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد و آثار اقبال از وجنات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه گردید رای مزبور با رایسنگهه پسر خود سال پانزدهم در اوائے (که معمورهٔ اجمیر مطرح رایات سلطنت بود) بملازمت خسروانی کامیاب گردیده خود را بفتراک درایت بست - و صبیهٔ برادر خود را داخل پرستاران محل سرای خسروانی ساخته سر رشتهٔ اختصاص بدست آورد - تا سال چهلم اکبری بمنصب دو هزاری سربلندی داشت - رایسنگهه سال هفدهم (که عزیمت تسخیر گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد) با جمعے کثیر دستوری یافت - که در نواح جودهپور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه گجرات باشد - تا اهل بغي ازان صوبه در ممالک پادشاهي درآمد نکنند - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد پس ازان [که ابراهیم حسین میرزا در جنگ سرنال شکست یافته راه ممالک پادشاهي پیش گرفت - و ناگور را (که بجاگیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاه *

خان کلان مقرر بود - و ازجانب او فرخ خان پسرش بحراست آنجا مي پرداخت) محاصره نمود] رای رایسنگهه با امرا (که دران ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست از محاصره کشیده روانهٔ پیش گردید - رایسنگهه دنبال نموده جنگ انداخت - و خود مصدر تردد شایان شده میرزا را شکست داد - سال هیزدهم (که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت) پادشاه او را پیشتر کسیل فرمود - نامبرده پس از ورود موکب سلطاني بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا پیشقدمي بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم همراه شاه قلي خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو تعین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقهٔ فروگذاشت نکرده سپس [که این فوج بمحاصرهٔ قلعهٔ سوانه (که پناه گاه چندر سین بود) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندر سین (که هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین سال رایسنگهه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت انصراف داد - اما چون کشایش قلعهٔ سوانه مدتے صورت نبست اوائل سال بیست و یکم (که شهباز خان باین کار مامور شد) رایسنگهه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

و سروهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفيع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس والا گرديدند او باتفاق سيد هاشم بارهه بر طبق اشارهٔ پادشاه در قصبهٔ نادوت رخت اقامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر زمی رانا زميندار اوديپور بسته در ايل ساختن متمردان آن نواحي فراوان سعي بكار برد و سلطان ديوده (۲) زميندار سروهي بنابر توحش ذاتي رخت ادبار بوطن خود كشيد - راى مذكور بتسخير آن مامور شده بمحاصرهٔ آنجا پاى همت افشرد - و بجهت رعب افزائي بنه و بار از موطن خود طلبداشت - ازانجا (۳) (كه سلطان ديوده برسر اين قافله ريخته هنگامهٔ نبرد آراست - و پس از كشته شدن جمعي طريق هزيمت پيموده بايوگذهه (۴) شتافت - و آن قلعه ايست نزديك سروهي در منتهاى صوبهٔ اجمير گجرات رويه - نام آن در اصل اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانيئ و اچل بمعنئ كوه - بتحريفات روزگار بدين نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت كروه - بر فراز آن رانا در سوابق ايام قلعهٔ بنا نموده راه برآمد نهايت دشوار - چشمهاى گوارا و چاههاى شيرين و اراضئ آبادان آنقدر كه باهل تحصن كفايت نمايد - و اصناف گل و رياحين و هواى انبساط آور دارد) رايسنگهه در سروهي

---

(۲) در [بعضي نسخه] سلطان - اما اكثر جا بناى فوقاني آمده (۳) در [بعضي نسخه] ديوره آمده (۴) نسخهٔ [ب] بالو گذهه *

تصرف نموده بایوگذهه شتافت - و در کمتر سعي کار بر محصوران تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد رای رایسنگهه جمعے را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایهٔ سریر سلطاني رسید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیاني را عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) رای رایسنگهه و جمعے دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستر تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیهٔ میرزا محمد حکیم مرخص شد) گردید - اواخر همین سال (که معاودت لشکر پادشاهي بدارالخلافه شد) او با دیگر تیولداران صوبهٔ پنجاب دستوري بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمٰعیل قلي خان برسر بلوچستان ازتخاص پذیرفت - و سال سي و یکم صبیهٔ او بعقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمده بر مزلت او افزود - و سال سي و پنجم برخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سي و ششم با جمعے دلاوران بکمک خانخانان عبد الرحیم (که سرگرم مهم گجهه بود) نامزد شد - و سال سي و هشتم چون خویش او (که پسر راجه رامچند بکهیله بود - و پس از فوت راجه اورا از پیشگاه مکرمت بر نواخته بقلعهٔ باندهو تعلقهٔ پدرش فرستادند) در راه از سکهاسن افتاد و بچاره گري خون گرفت اما بشصت

و شوی بے هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدر دان بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریبے از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمگاری یکے از نوکرانش بعرض رسید و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر باز پرس طلب حضور گردید رای رایسنگهه اورا پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت چندے از کورنش باز ماند - و بستر مورد نوازش شده سورتهه در اقطاع یافت - و تعینات دکن گردید - او از بر خود غلطي لختے به بیکانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه روانه شد در راه درنگ داشت - هرچند عرش آشیاني در مراتب اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامے از حضور تعین شد - که اگر بدان خدمت نمي شتابد بحضور والا برگرداند ناگزیر بعتبهٔ سلطنت رسید - چون کجروي را شایسته پاسخے نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بپاس حقوق دیرین صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل و پنجم (که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و شیخ ابو الفضل بجانب ناسک تعین شد) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت چون در بنگاه او دلپت پسرش شورش برپا نموده بود بدین تقریب دستوری یورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت آستانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمراهی شاهزاده

سلطان سليم بمهم رانا تعين گرديد - در عهد عرش آشيانی بمنصب چهار هزاري رسيده در سال اول جلوس جنت مكاني پنجهزاري شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گرديد او مامور شد كه همراه معتمل بيايد - بيحكم از اثنای راه جدا شده بوطن خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از كابل باستصواب شريف خان امير الامرا فوطه در گردن كرده ملازمت نمود و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) يكهزار و بيست و يک هجري بعدم آباد شتافت - پسر كلانش دلپت - كه در عهد اكبري بمنصب پانصدي سرفراز بود - در سال سي و ششم در مهم تتهه بكمک خانخانان تعين گرديده روز جنگ با آنكه جمعيت نيک همراه داشت بنابر كم‌همتي از دور تماشائي بود - سال چهل و پنجم (كه عرش آشياني بديار دكن بودند - و مظفر حسين ميرزا بنابر پسمند و بلند شدن سخن با خواجگي فتح‌الله از كم‌حوصلگي راه آوارگي سپرد) او ببهانهٔ تفحص ميرزا با مردم خود از اردو برآمده راه وطن پيش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش بتاديب او تعين گرديد - او استدعای آمدن بحضور نمود پادشاه رقم صفح بر نامهٔ جرائم او كشيده فرمان طلب فرستاد او بحضور آمد - و در سال سيوم جلوس جهانگيري باستصواب خانجهان لودي عفو زلات او شد - پس از فوت پدر چون از دكن

آمده ملازمت نمود بعنایت خلعت و خطاب رائي سر بلند گردیده جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه مي‌نویسد که رای رایسنگهه پسر دیگر نیز داشت سور سنگهه نام - بارجود آنکه دلپت پسر ٹیکهٔ او بود میخواست که سور سنگهه جانشین باشد بتقریب محبتی که با مادر او داشت - در وقتی (که احوال فوتش مذکور شد) سور سنگهه از کم خردي ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته ٹیکه داده - پادشاه را این عبارت (۲) خوش نیامد - گفت اگر ترا پدر ٹیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست خود ٹیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیري پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب افزود شده (۳) بکمک میرزا رستم صفوي (که بحکومت قندهه نامزد شده بود) تعین گردید - در سال هشتم چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنگهه مذکور جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستي فوجدار آن نواحي گرفته بحضور آورد چون مکرر ازو قبائح سرزده بود بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگهه پانصدي ذات و دویست سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه بتذکار در آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] این خوش نیامد (۳) در [بعض نسخه] افزوده بکمک *

• راجه رامداس کچهواهه •

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود اوني (۲) روزگار بسر مي‌برد - رامداس در بدو حال نوکر رایسال درباري شده خود بوسیلهٔ راجهٔ مذکور در سلک بندهای عرش آشیاني منسلک گشته در کم فرصتها ترقي نموده بمنصب پانصدي امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخانان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعین شد] مهمات دیواني بنیابت راجه بدو تفویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضر باشي نوعي در مزاج پادشاهي جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها مي‌اندوخت - گویند حویلیئی وسیع مطبوع در قلعهٔ آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکي قیام داشت - و چون عرش‌آشیاني در ولوج و خروج محل تعین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی بیرون مي‌آمد رامداس با دویست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر مي بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگهه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهي و قدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بر خزانه و کارخانها مامور

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوني •

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیري بافزونی منصب و مزید جاه و حشمت چهرهٔ کامیابي افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بهمراهی عبدالله خان صوبه‌دار گجرات بمهم دکن تعین گشته بخطاب راجگي و عنایت نقاره سر بر افراخته قلعهٔ رنتهپور (که از اعاظم قلاع هندوستان است) بدو مرحمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازي یافته - اگرچه در اقبال‌نامه ننوشته - چون از راه ناسک بدولت‌آباد شتافته از چیره دستیهای ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معاودت نمودند جنت مکاني از روی عتاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار بر خود هموار کرده بودند) کشیده طلبید - و هر یکے را دیده چیزے میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تنکه یومیه نوکر رایسال بودي - پدرم تربیت کرده بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است ، حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردي - امیدوارم که از دین و دنیا بے بهره شوي - و او را ملازمت ناکرده بمهم بنگش تعین نمود راجه درانجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري درگذشت - پادشاه فرمود که دعاي من کار کرد چه در مذهب هنود مقرر است که هرکه از دریاي سندهه گذشته بمیرد جهنمي میشود - در رنگدهٔ هلال آباد پانزده کروه و بیست

مرد همراه دستار راجه ستي شدند *

در جود و بخشش درانوقت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغے خطیر میداد - و بچاران و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچی او آمده مي‌گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازي نگاه میداشت - اگر بای میداد (۲) دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بزمین میزد - و بد میگفت و تمن داس (۳) پسرش در سال چهل و ششم اکبري از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاری زیر دستان بر نشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آورند - آن شوریده سر بآویزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندي پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیاني به پیش خانهٔ او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلب نواین بپایهٔ امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

* راجه باسو *

زمیندار موٴ و پتهان است - که الکائست از دوابهٔ بارې صوبهٔ پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی آنصوبه - هنگامے (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] بازي میداد (۳) در [بعضے نسخه] تمن داس * ـ ـ .

قضیهٔ ناگزیر جذبت آشیانی روزگار را برشورانید - و فتنهای خوابیده ازهرگوشه و کنار بیدار شد) سلطان سکندر سور (که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید) سر بفساد برداشت - بخت مل (که دران وقت بریاست این آلکا سر اعتبار می افراخت - و درشورافزائی و افساد یکتائی اشتهار داشت) همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد پس ازان (که در سال دوم عرش آشیانی سکندر را در قلعهٔ ملکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهی از وجنات احوال متحصنان نمایانتر میشد) ازانجا که رسم بیشترے زمینداران هندوستان آن است (که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هرکه غالب و شور افزا باشد همرهی می نمایند) درین ولا بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر پادشاهی گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمهٔ سلطان سکندر هنگامی (که بلدهٔ لاهور مطرح الویهٔ فیروزی بود) با آنکه ایذای خود آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن نشمرده اند نظر بفتنه انگیزی و شور پشتی او بیرام خان افنای اورا قرین مصلحت دانسته بپاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانی آن دیار براجه باسو رسید او همراه شاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

بجا آورده - هنگامے (که عرش آشياني بعد فوت ميرزا محمد حکيم و بتصرف آوردن زابلستان استقرار صوبهٔ پنجاب از متحتمات دانسته طرح اقامت دران ناحيه ريختند) راجه باسو از کوتاه فکري و تبه خيالي سرتابي پيش گرفت - بنابرين در سال سي و يکم حسن بيگ شيخ عمري بر سرش تعين گشت - که اگر آن بومي اندرز نپذيرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهي به پتهان رسيد راجه باسو از نوشتهٔ راجه تودرمل از خواب غفلت در آمده بهمراهي حسن بيگ بر آستان خلافت ناصيهٔ استکانت سود - پس ازان در سال چهل و يکم بسا بوم نشين را بخود يار گردانيده باز از بد گوهري سر از فرمان پذيري بر تافت عرش آشياني پتهان و آن نواحي را باقطاع ميرزا رستم قندهاري مقرر فرموده بتاديب آن ناعاقبت انديش دستوري يافت و آصف خان نيز بياوري همراه شد - بناسازگاري دو سردار کار سرکار تمشيت نگوفت - ميرزا رستم طلب گشته چگت سنگهه پور راجه مانسنگهه تعين گرديد - بندگان پادشاهي پيمان يکتادلي بسته بخدمتگري پاي همت افشردند - و قلعهٔ مؤ را (که باستواري و دشوار کشائي مشهور و مقر آن مغرر بود) گرد گرفتند - تا دو ماه ستوه آويزه گوهر زاد مردي مي افروخت - آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسيد باز فوجے بتنبيه او مامور شد - جميل بيگ پسر تاج خان را

مردم او کشتند - پس ازان راجهٔ مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سلیم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو بر جرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم (که شاهزاده بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بنابر وفور وحشت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزاده زبان شفاعت کشاید) عرش‌آشیانی مادهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چون جنت‌مکانی بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سربلندی یافت - و در سال ششم بهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری جهان را بدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه اند - که احوال هردو براسه ترقیم یافته *

* راجه مانسنگهه *

پسر راجه بهگونت داس کچهواهه است - بعقل درست و شجاعت فراوان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاهی بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای مغرور مامور گردید - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

و پنج در حوالی گلکنده (۲) (که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود) جنگ عظیم رو داد - راجه رامساه گوالیري با پسران کشته شد و دران زد و خورد رانا با کنور مانسنگهه در افتاده آویزشها نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگهه در محلات او فرود آمده فیل رامساه (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین راجه بمردم مانع گشته عبرتے عاید شد پادشاه بعتاب طلب حضور نموده چندے از مجرا ممنوع فرمود *

چون سپه داری پنجاب براجه بهگونت داس مقرر گشت حراست حواشی رودبار سندهه بکنور تفویض یافت - سال سیم سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علائی عرش آشیاني (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد و کنور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته بملازمت رسید - عرش آشیاني تا دریای نیلاب انتهاض نموده کنور مانسنگهه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلادت و مردانگي طایفهٔ روشاني را (که برهزني و قطاع الطریقي سنگ راه خیبر بودند) مالشے بسزا داد - و چون راجه بیربر در اُلکای سواد

(۲) نسخهٔ [۱] کوکنده *

بشورش یوسف‌زئي فرو رفت و زین خان و حکیم ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانسنگهه تفویض یافت - و چون زابلستان براجه بهگونتداس قرار یافته او از سندهه گذشته سودائي گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سي و دوم چون ظاهر شد (که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس راجپوت برعایای زابلستان بیداد میرود - و کنور درستم رسیدگان دیده وري بکار نمي‌برد) آنملک ازو برگرفته تیواش در شرقي دیار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان مي پرداخت - و در همین سال (که صوبهٔ بهار در اقطاع الوس کچهواهه قرار گرفت) کنور بپاسبانی آن ملک دستوري یافت - سال سي و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگي و منصب پنجهزاري بلند مرتبه گردید - و چون بصوبهٔ بهار شتافت بر بنگاه پورنمل کدهویه (که نخوت فروشي میکرد) شتاب آورده جای بسیار بر گرفت او قلعه نیارست نگاهداشت - زینهار خواست - ازانجا بیازش راجه سنگرام چالش نمود - او پذیره شده فیلان و تنسوقات آن دیار برگذرانید - راجه به پتنه برگشته بر سر رنپت چیره تاخت نموده فراوان غنیمت اندوخت *

و چون از سرتابان تباه سگال آن ناحیه وا پرداخت در سال سي و پنج از راه جهارکهنڈ فوجے بولایت اردیسه کشید - و آن آلکائے ست که همواره مرزبان جداگانه کارکیائي کردے - ازین

پیشتر چندے پرتاپ دیو فرمان روا بود - پور او برسنگهدیو از بدگوهري و تباه دمسازي بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته زهر برخوراند - و جاوید مردگي اندوخت - دران نزدیکي مکنددیو از تانکانه آمده ملازم شده بود ازان کجروي بر آشفته در سگالش بدافراه شد - و چنان را نمود که زنش بدیدن مي آید - دولیهای سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست دویست کار دیدهٔ پردل داده بحصار در شد - و ازانجا (که دور آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگي برو گرائید - رسم نبود که راجه اندوختهٔ نیاگان و پیشین بزرگان برگیرد هفتاد باستاني گنجینه را تقل بوشکست - و نهادهٔ چندین گذشتگان بر گرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیری خرد سر باز زد - و بطبیعت پرستاري گردن بر نهاد - سلیمان کررائي (که بر بنگاله مساط شده بود) بایزید (۲) پسر خود را از راه جهارکهنڈ بیازش آنمالک فرستاد - و اسکندر خان اُوزبک را (که از عرش آشیاني بغي نموده نزد او شتافته بود) همراه داد راجه از تن آساني دو فوج بسرداری جهپت (۳) رای و درگا (۴) تیج بجنگ تعین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بناکامي

---

(۲) در [اکثر نسخه] بازید (۳) در [بعضے نسخه] جهت رای (۴) در [بعضے جا] درگه پانچ آمده ۰

تن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیکار چهره بر افروخت - راجه و جهپت رای بمردانگي نقد زندگي سپردند و مرزباني بدرگا تیمج باز گردید - سلیمان او را بدستان سرائي نزد خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه‌داری منعم خان خانخانان و خانجهان ترکمان بسیارے ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی لوحاني بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال (۲) بدان دیار در آمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید راجه پا افشرده دست بر نداشت - ناگاه قتلو (که بیمار بود) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر خان پور خرد اورا بصري برداشته با راجه آشتي پیش گرفت راجه بتکدهٔ جگناتهه را با توابع بخالصه ضبط کرده ببهار بر گشت - و آن پرستشگاهیست از مشاهیر معابد هندوستان در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر و خواهر او از صندل برساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کسرے راجه اندرمن مرزبان نیالگر پربت برهنمونی آگاه دلے (که ایزد جهان آفرین را بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصرے آباد کرد - راجه را شبے بخواب نمودند - که در فلان روز چوبے بدرازی پنجاه و دو

---

(۲) در [بعضے نسخه] سال و مه *

انگشت و عوض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص ایزدي ست - برگیرد - و بخانهٔ در بسته هفت روز نگاه دارد بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد همچنان در بیداري یافت - آنرا جگناتهه نام نهاد - گویند کالا پهاز نوکر سلیمان کرراني چون برین دیار چیره دستي یافت آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاري کنند - و هر بار (که شیلان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آورند) تا بیست هزار کس بهره از الوس برگیرند - و ارابهٔ شازده پایگي برسازند - و برو سوار گردانند - و پندارند هر که آنرا بکشد از نکوهیدگي پاک گردد - و سختي روزگار نبیند - و ازو فراوان خارق عادت برگذارند *

بالجمله تا عیسی وکیل قتلو زنده بود پاس پیمان راجه نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران قتلو عهد را بر شکسته سر شورش برداشتند - راجه در سال سي و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست سعید خان صوبه‌دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها آوارهٔ دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند (که زمیندار عمدهٔ آن ملک بود) بردند - اگرچه سعیدخان ببنگاله برگشت اما راجه دست

از تعاقب نکشیده سارنگ گذهه را (که پناه جا اندیشیده بودند) محاصره کرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه‌آباد جاگیر بآنها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجري ملک اوڈیسه ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که سلطان خسرو را بمنصب پنجهزاري و اقطاع اوڈیسه بر نواختند) راجه باتالیقی او اختصاص گرفته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آندیار دستوري یافت - و راجه بحسن تدبیر و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیارے از ولایت بهاٹي و زمینداران دیگر گرفته داخل ملک پادشاهي ساخت - و در سال چهارم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجري نزد آک محل جائے پسندید که آسیب کشتي بدو کمتر رسد - شیر شاه نیز این مکان را خوش کرده بود - بلدهٔ حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم ساخت - راج محل نیز نامند - و در سال چهل و یکم انچهمي نراین زمیندار کوچ (که آباد ملکے ست شمالی گهوڑه گهاٹ - دو صد کروه طول - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براجه ملاقات کرد - و همشیرهٔ خود را براجه داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري (که عرش آشیاني عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم بصوبهٔ اجمیر بمالش رانا دستوري یافت) راجه را با بعالی حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعین کردند - چون دران ایام

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشد راجه یتاق آن ولایت آسان بر شمرده جگت سنگهه پسر کلان خود را بپاسباني فرستاد جگت سنگهه در راه زندگي بسپرد - مها سنگهه پور او را (که خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته بآویزه بر آمدند - چشم زخمے رسید - اگرچه بنگاله از دست نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم (که از تن آساني و باده پیمائي و بد همنشیني مدتے در اجمیر بسر برده تا اُدیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بسیچ خود سري نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگهه بدان سو رهنمائي کرد - اما باغوای واقعه طلبان شاهزاده نضیا آگره رو آورد - مریم مکاني برای پند پذیرے او از قلعه سوار شدند - شاهزاده بخجالت از چهار کروهے دارالخلافه عنان تاب گشته کشتي سوارہ راه الٰه آباد [illegible] راجه ابتدا از شاهزاده جدا شده بمالش بد گوهران بنگاله رنگر گشته نزدیک شیر پور با مخالفان در آویخته بر شکست - میر عبد الرزاق معموري بخشی صوبهٔ بنگاله (که دستگیر شده بود) در معرکه با طوق و زنجیر بدست آمد - و پس ازان (که از بندوبست آن مملکت خاطر جمع ساخت) بحضور رسیده بمنصب هفت هزاري

هفت هزار سوار (که دران وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاري نمي شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیاني باتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبهٔ ولیعهدي داشت) افتاد - اما جنت‌مکاني ببحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیري بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندے به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - ازانجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوري یافت که سر انجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتے در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیري باجل طبعي در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتے و طرفه ساز و سر انجامے بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند دران هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودي باز گردید) پانزده پنجهزاري صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگهه و میرزا رستم صفوي و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهار هزاري تا صدي یکهزار و هفتصد منصبداران کمکي بودند - چون ببالا گهات

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید (که سیرے بیک روپیه آرد پیدا نمیشد) روزے راجه سر دیوان برخاسته بالحاح گفت - که اگر من مسلمان مي بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تنبول از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد روپیه به پنجهزاري و باین حساب تا صدي یومیه قرار داده هر شب زر در خریطه کرده بالای آن نام آن شخص مي‌نوشت و بهر یک مي فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر منقضي شد) هرگز ناغه نفرمود - و بمردم اردو تا رسیدن رسد اجناس را بنرخ آنجیر مي فروخت - گویند رانی کنور منکوحهٔ راجه (که مدبرهٔ عاقله بود) از وطن سر براه کرده مي فرستاد راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده میکرد - و یک وقته طعام بهمه متعینه مي‌فرستاد *

گویند روزے سیدے با برهمنے در رجحان اسلام بر دین هنود ببحث در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داري خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیست

---

(۲) نسخهٔ [ب] بنرخ آن نیز *

اما دین هنود (که چندین مدت است) اگر همه صاحب کمال مذهب باشد همین که مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر کسے شبها آنجا رود بیم آسیب جنّه است - و در اسلام در هر قصبه و شهر چندین بزرگان آسوده اند - که یزار و یتبرک درمیان است و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنگاله در منگیر بصحبت شاه دولت نامے (که از صاحب کمالان آنوقت بود) رسید - شاه فرمود باین همه دانش و فهمید چرا مسلمان نمیشوي - راجه عرض کرد که در کلام الٰهي واقع شده * ختم الله علی قلوبهم * اگر بتوجه شما قفل شقاوت از سینهٔ من برداشته شود فورا مسلمان میشوم - و یکماه باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبه اش نبود سود ننمود و لله در قائل * * شعر *

* فیض درویشان چه در یابد دل افسرده را *
* مس چو باشد کشته بے حاصل ز فیض کیمیا ست *

گویند راجه مانسنگهه هزار و پانصد حرم داشت - و از هریکے دو پسر و سه پسر بهم رسید - اما همه در حیات پدر زندگي بسپردند - مگر راجه بهار سنگهه - او هم از باده پیمائي بافراط بعد از پدر زود در گذشت - علیحده مذکور شده *

* راجه راجسنگهه کچهواهه *

پسر راجه اسکرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه

بهارامل مورد نوازش بے پایان عرش آشیانی گردید هر یک از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - راجه اسکرن سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد و سال بیست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبهٔ بهار تعین گردید - و در سال سیم بمنصب هزاری افتخار اندوخت و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم دو امیر بهر صوبه تعین فرمود صوبهٔ آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجسنگهه بخطاب راجگی و منصب در خور سرعزت برافراخته مدتها تعینات بساق دکن بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب صدور یافت) سال چهل و چهارم بدولت آستانبوس پیوست - پسر بقلعه داری گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامے (که پادشاه متوجه محاصرهٔ قلعهٔ آسیر بود) بحضور آمده بسجدهٔ نیاز جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان پتر داس بتعاقب بر سنگهدیو بندیله (۲) (که دزدانه بر سر راه آمده شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) مامور گردید - و چون در استیصال طایفهٔ بندیله تردد شایسته و مساعی جمیله

---

(۲) در [بعضے نسخه] بوندیله •

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنت مکاني بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجري درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سرفرازي یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگي ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي و هفتصد سوار سربلند گردید - یکے از نبائر او (که پرسوتم سنگهه نام داشت) سال ششم جلوس فردوس آشیاني بربقهٔ اسلام در آمده موسوم بسعادتمند گردید - و بعطای خلعت و اسپ و زر نقد مورد عاطفت گشت *

* راجه رایسال درباري *

پدرش راجه سوجا پسر راجه رای رایمل شیخاوت است که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده در کچهواهه دو فرقه اند - یکے راجاوت (۲) - که میرزا راجه مانسنگهه و نیاگان او اند - دوم شیخاوت (۳) - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقران او باشند - گویند یکے از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویشے بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت - بعد چندے بیمن دم گیرای آن بزرگوار

(۲) نسخهٔ [ب] یکے جاوت (۳) نسخهٔ [ب] سنجاوت *

پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخاوت موسوم گردید *

راجه رایسال بدستیاری اقبال منظور نظر عرش آشیاني شده بقرب و اعتبار از همسران برتري اندوخت - و چون آثار نیکو منشي و مزاج داني از چهرهٔ احوالش پیدائي گرفت روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهي بر رای رزین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبري منصب او را تا سال چهلم هزار و دویست و پنجاهي نوشته - ظاهرا دران وقت این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که هزاري و مافوق اورا کمتر از پانصدي اضافه ندهند - در زمان جنت مکاني بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعین دکن گردید - و مدتے گذرانیده همانجا زندگي بسپرد - عمر هم دراز یافته - بیست و یک پسر داشت - و هریکے ازینها کثیر الاولاد بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهي قیام داشت مادهو سنگهه و غیره نبائرش از خود سري و تبه خیالي جمعے اوباش و زنود فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهندار و غیره متصل آنبیر است) بزبردستي متصرف شدند - متهرا داس بنگالي (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهي سعادت حضور مي اندوخت) از حسن رای لخته تدابیر بکار برده پارهٔ

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره دو سه کس برشادت و راجگي نام برآوردند باقي پسران و پسر زادهای او (که جم غفیر بودند) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریقي و مفسدي میگذرانیدند *

* رانا سکرا *

پسر رانا اودیسنگهه بن رانا سانکا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیاني رادی مخالفت مي‌پیمود او رد بملازم پیشگي آورده بمنصب دو صدي شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنت مکاني بانعام دوازده هزار روپیه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - و در آخر همین سال با جمعے به تنبیه دلپت بهورتیه نامزد گردیده مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار سوار علم عزت بر افراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گردید *

* راجه مها سنگهه *

ولد راجه جگت سنگهه بن کنور مانسنگهه کچهواهه - پس از فوت پدر بجانشینی پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش‌آشیاني (که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

پرتاپ سنگهه برادر راجه مانسنگهه (که مدار کار او بود) از سهل انگاري رعايت احتياط از دست داده در بهدرک عرصهٔ رزم آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسيار بعدم شتافت مها سنگهه قايم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال کهوکر وال و قاضي مؤمن در مضافات صوبهٔ مذکور غبار فتنه بر انگيخته بودند) او در تنبيه آنها آثار جرأت ظاهر نمود سال پنجاهم بمنصب دو هزاري سه صد سوار سر فرازي يافت سال دوم جهانگيري با فوجے بمهم بنگش تعين يافت - سال سيوم خواهر اورا هشتاد هزار روپيه ساچق فرستاده داخل محل کردند - راجه مانسنگهه شصت فيل بطريق جهاز گذرانيد - سال پنجم بعنايت علم سر بلندي اندوخت - و در همين سال به تنبيه بکرماجيت زميندار باندهو (که بغي ورزيده بود) تعين گرديد سال هفتم اضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار يافت - و بعد فوت مانسنگهه چون پادشاه بنابر وفور توجه بر بهاو سنگهه اورا کلانتر قوم ساخت بتلافي آن پانصدي ذات بر منصب او افزوده خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولايت باندهو در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگي و عنايت نقاره چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال يازدهم باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار درجهٔ ارتقا پيمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش هجري در بالاپور ولايت برار پا بعدم خانه

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگهه است . که احوال او جداگانه رتمزدهٔ کلک وقائع نگار شد *

• راجه سورجمل •

پسر کلان راجه باسو بود - چون از بد سگالي و آشوب طلبي پدر را از خود سرگران داشتے آخرها راجه بنابر توهمے (که از کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زنداني ساخت - پس از فوت راجه چون در (۲) پسر دیگرش رشدے احساس نمیشد ناچار جنت مکاني جهت انتظام سلسلهٔ زمینداري و پاسبانی آن اُلکا سورجمل را بخطاب راجگي و منصب دو هزاري بر نواخته محال زمینداري را با زر و ساماني (که از سالها اندوختهٔ پدرش بود) بے سهیم و شریک بدو مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی خان شیخ فرید (که بتسخیر قلعهٔ کانگره مامور شده بود) دستوري یافت - چون بمساعی شیخ کار بر متحصنان بدشواري کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام نا سازي و کار شکني در آمده پردهٔ آزرم از میان بر گرفت و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت بر خاست - مرتضی خان بحضور نوشت - که آثار بغي و نا دولتخواهي از وجنات حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بترتیب فتنه و آشوب

---

(۲) در [بعض نسخه] در دو پسر دیگرش *

نیارست پرداخت لا علاج بپادشاهزاده شاهجهان ملتجي گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من سوء مزاجي بهم رسانیده - و بعصیان و بغي متهم نموده در فکر بر انداختن من است - امید که باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند

مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگي در پیچید . و فتح قلعه در عقدهٔ توقف افتاد - او حسب الالتماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و درهمان ایام بهمراهی شاهزاده بمهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا با شاه قلي خان محمد تقي بخشی سرکار خود بدان مهم تعین نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلي خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمي آید و این کار ازو متمشي نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلي خان را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بود) با فوج تازه زور رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نخست

جمعے از بندهای درگاه را بهانهٔ آنکه مدتها یساق کشیده بےسامان شده‌اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه آن قابو طلب آثار بغي و فساد ظاهر ساخته دست تعدي و تطاول دراز نمود - و اکثرے از پرگنات دامن کوه را (که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود) تاخته از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گردید - سید صفي بارهه با بقیهٔ کمکیان (که با وصف رخصت او هنوز بجاگیر خودها نرفته بودند) با جمعے از خویشان پای همت افشرده شربت شهادت چشید - و برخے زخمي گشتند - و بعضے بتک پا خود را بگوشهٔ سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست آن مدبر حیله ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزے چند بسر آرد - راجه (که از حقیقت کار آگهي داشت) بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلادت پیش نهاد - سورجمل از بخت برگشتگي بے آنکه بژرفیٔ معامله وا رسد از غایت جسارت و دلیري بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار بکشتن داده راه آوارگي سپرد - و قلعهٔ موٴ و مهري (که اعتضاد قوی او بود) بے تعب بدست آمده مالکے (که ابا عن جد باو رسیده بود) پی سپر عساکر پادشاهي شد - و او بحال تباه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواري

بر فرق روزگار خود بیخت - و در همان آوارگي رخت ادبار بمقر سقر کشید *

* راجه سورجسنگهه راتهور *

پسر اودیسنگهه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیندار ماروار است - که آلکائے سمت از صوبهٔ اجمیر - درازا صد کروه و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سروهي و ناگور و بیکانیر داخل آن - رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون معزالدین سام از کارزار پتهورا (۲) وا پرداخت پیکار جیچند (۳) راجهٔ تنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائي بگنگ در شده بسیلاب نیستي رفت - نژاد (۴) او بناکامي افتاد - سهیا برادر زادهٔ او در شمس آباد مي بود - او نیز با بسیارے بعدم سرا رخت کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتهاما و اچهه عزم گجرات نمودند و در پالي (۵) نزدیک سوجت چندے بر آسودند (۶) - دران هنگام قوم مینه بتاراج سکنهٔ آنجا (که گروه برهمن بود) رسیدند - اینها برآمده دادمردانگي داده بر شکستند - برهمنان بنیایشگري پیش آمدند و گرد ناکامي شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] پتهورا (۳) نسخهٔ [ب] هوای تسخیر ملک بیکارجي چند (۴) نسخهٔ [ب] برادر او (۵) در [بعضے نسخه] پالي (۶) یا منیه باشد *

چابکدستي بکار برده ولايت کهير از قوم کوهل بر آوردند
سوتيک جدا شده ايدر را از مينه (۳) بگرفت (۲) - و اچهه ببکلانه رفته
آن ملک را از کولي بتصرف خويش در آورد - و نژاد اينها
دران ملک جا گرفت - اسوتهاما (که در ماژوار ماند) رفته رفته
کار فرزندان او باندي گرا شد - رای مالديو شازدهم پور
اوست - پس از فوت او چندر سين پسر کوچکش جانشين
گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشياني (که پادشاه باجمير
شتافته بعد فراغ زيارت عطف عنان بجانب ناگور نموده
به بند و بست آن ناحيه توجه داشت) ملازمت خسرواني
دريافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابي او بعرض رسيد
جمعي از امرا به تنبيه او تعين شدند - و کله برادر زادهٔ او (که
در شهر سوجت مي بود) از تعاقب امرا بعجز گرائيده
بلشکر پادشاهي پيوست - و چون فوج پادشاهي مهسوارا تاخته
بمحاصرهٔ قلعهٔ سورتهه (۴) پرداخت فوجي ديگر بتاديب او نامزد
شد - او خود را بشعاب جبال کشيد - و سال بيست و يکم کله
برادر زادهٔ او باز جمعيتي (۵) فراهم نموده قلعهٔ ونکور (۶) مستحکم
ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مسخر نمود - و سال بيست
و پنجم جلوس (که چندر سين گرد فتنه برانگيخت) از دست

---

(۲) در [بعضي نسخه] ايدر را (۳) نسخهٔ [ب] منه (۴) نسخهٔ [ب]
سوانه (۵) نسخهٔ [ب] جمعي (۶) در [بعضي نسخه] ديکنور *

پایندہ خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعین شده بود) شکست یافت - اما اودیسنگهه عرف موته راجه بصفای ارادت حلقهٔ بندگي در گوش کرده مان متي نامے صبیهٔ او در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - پستر مومی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهي گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر سرباندي اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان بهتنبیه راجه مدهکر بوندیله نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهت تصفیهٔ گجرات و فرو نشاندن هنگامهٔ مظفر خان گجراتي دستوري یافت - سال سي و هشتم بتادیب زمیندار سروهي شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهلم فوت کرد - بمنصب هزاري رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگهه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم ازانجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتي جمعے از اوباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت . مفرف

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودي بتادیب راجو دکني از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان حبشي (که در سرکار پاتهري و پالم غبار فساد انگیخته بود) دستوري یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسندیده گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال و خانخانان بعنایت نقاره کوس ناموري نواخت - و سال سیوم جلوس جهانگیري سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار سوار کامیاب گردید و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبه دار دکن تعین شد و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بمهم رانا شتافته و پستر بهمراهی شاهزادهٔ مزبور بیساق دکن تعین یافته سال دهم باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنجهزاري سر نواخته شد - و پس از واقعهٔ کشن سنگهه برادرش بتفصیلے (که در احوال نامبرده رقمزدهٔ کلک اخبار سلک گردیده) بوطن رخصت دو ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگهه پسر خود باستلام عتبهٔ خلافت چهره برافروخته بدکن دستوري پذیرفت

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري همان جا باجل طبعي سفر عدم آباد گزید - پسرش راجه گجسنگهه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندر داس نام برهمنے بود - در سرکار شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان در زمرهٔ اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبي بمیرسامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستي نمود - و در مهم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا بوسیلهٔ او گردن ارادت بربقهٔ اطاعت گذاشته ملازمت شاهي دریافت - رای سندر داس از پیشگاه خلافت در پاداش این نیکو خدمتگاري باضافهٔ منصب و خطاب رای رایان اختصاص گرفت - و چون مرتبهٔ اول شاهزاده بمهم دکن دستوري یافت اورا باتفاق افضل خان باندرز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم عادل‌شاه به بیجاپور کسیل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش گرفت - و در لک روپیه را (که عادل شاه بدو تواضع کرده بود) لعلے بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر نداشت) از بندر کوه

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سر آمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافهٔ منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان عمده ترین خطابها ست) فرق عزت بر افراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم صوبهٔ گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بنیابت شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجے بر سر جام و بهاره (۲) (که از زمیندارن عمدهٔ صوبهٔ گجرات اند) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سورتهه و دیگر جانب بدریای شور پیوسته - درمین ساحل دریای شور سمت مملکت ٹتهه واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانی آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدیدن هیچ یکے سلاطین نیامده بودند - بکار پردازی راجه ایل گشته در احمدآباد بآستان بوس جنت مکاني رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعهٔ کانگره تعین شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجے از بندهای شاهي و جمعے از ملازمان پادشاهي مثل شهباز خان لودي و غیره بتسخیر آن موئل منیع (که کمند تسخیر هیچ یکے از سلاطین دهاي بر شرفات آن نرسیده)

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهاره - یا تهاره باشد *

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهاد عزیمت ساخته برسر او شتافت - و او را باندک زد و خورد آوارهٔ دشت فرار ساخته قلعهٔ مرُو مهري (که مسکن و مقر آن مدبر بود) برگشوده محال زمینداری او را پی سپر عساکر فیروزي نمود - و در جلدری آن بمرحمت نقاره کوس ناموري نواخت - و بمساعی جمیله در سال شازدهم (۲) شوال سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره (که شهر آن بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید چون کار بدشواري کشید غرهٔ محرم سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سي پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *

این قلعه بدشوار گشائي و محکمي شهرهٔ آفاق است - شمالی لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومے بقومے دیگر انتقال ننموده - و بیگانهٔ دست تسلط برو نیافته - از سلاطین اسلام سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته مدتے محاصره نمود - چون یقین کرد (که افتتاح آن قلعه از محالات است) بملاقات راجه خرسند گشته دست ازان باز داشت *

گویند راجه سلطان را با جمعے بضیافت اندرون قلعه برد

---

(۲) نسخهٔ [ب] یازدهم *

سلطان براجه گفت که آوردن من بقلعه بعید از احتیاط است اگر این جماعت که همراه من اند قصد لو نمایند و قلعه بتصرف آرند چاره چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فورا جوق در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات هوشیاري لازمهٔ این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین دهلي فوجے بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پیش نرفت *

عرش آشیاني بآن همه عزم ملک گیري و امتداد زمان سلطنت و فرمانروائي (با آنکه این اُلکا پیوسته بحدود ملک پادشاهي ست) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه (که راجهٔ آنجا بنابر جهتے مورد عتاب شده بود) آن ولایت را براجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداری حسین قلي خان خانجهان صاحب صوبهٔ پنجاب تعین نمود - او چون محاصره را تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر با راجه آشتي نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه جیچند مرزبان آن دژ پیوسته بارسال پیشکش و آستانبوس عتبهٔ خلافت احراز سعادت مي‌نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجري (که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد) عرش آشیاني از

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردن من بعید از *

اثنای راه بتماشای نیرنگي و شگرفکاری بتخانهٔ نگرکوت (که باستاني مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین منزل راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبهٔ دیسوهه (۲) (که در تیول راجه بیربر بود) بیتوقف شده دران شب آن روحاني پیکر (که نادره کاري بدو منسوب دارند) در عالم مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان بصیغ باز آورد - عنقوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همرکابان را [که از دشواری راه و سختی گریوه لختی پیشانی عزیمت چین زده بود - و از دور باش شکوه سلطنت (که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت] نشاط سترگ فرو گرفت *

چون نوبت سلطنت بجنت‌مکاني رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امرے مرهون زمانے ست و هر کارے رهین وقت آن بدکیش براه عکس مطلب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزادهٔ ولي عهد و حسن تردد راجه بکرماجیت این عقدهٔ دیرکشا صورت انحلال گرفت

---

(۲) در [بعضے نسخه] دسوهه *

سال شازدهم جنت مکاني بصير قلعه تشريف برده شعائر اسلام جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوهے مرتفع واقع است - در کمال استحکام بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يک کروه و پانزده طناب است - طول ربع کروه و دو طناب - و عرض از بيست و دو طناب زياده و از پانزده کم نيست - و ارتفاع يکصد و چهارده ذرعه - دو حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزديک شهر بتخانهٔ مهامائي ست - که بدرکا بهواني مشهور - و آن را نمودار ايزدي دانند - و از دور دست بزيارت آيند - و کام دل بر گيرند - شگفت آنکه بخواهش روائي زبان ببرند - برخے را در چند ساعت و طايفهٔ را در يک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پيشگان زبان را رويندہ پندارند ليکن بدين زودي بس شگرف - و اورا در افسانها هم خوابهٔ مهاديو بر گذارند و دانايان اين گروه قدرت اورا بدين نام بر خوانند *

گذارش چنين رود - که او از ديد نا ملائم خود را از هم گذرانيد - و پيکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضے اعضا در شمالي کوه کشمير در طرف کامراج - آنرا اساردها نامند - برخے نزد بيجاپور دکن - آنرا تلجا بهواني نامند - گويند آنچه بخارر رفت نزديک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه بر جاي خود ماند آنرا جالندهري گويند - و اين سر زمين پندارند

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی بسان پیهٔ سوزد - و آنرا جالا مکهي نام کنند - و مردم بزیارت روند - و گوناگون اجناس بشعله درد هند - و ازان خجستگي چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدے اساس نهاده - هنگامهٔ شگرف فراهم آید (۲) - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتماشا درشوند *

و بعضے چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد از غایت دلبستگي نعش اورا صدے با خود میگردانید - چون ترکیب عنصری او متلاشي شد هر عضوے در جائے از هم فرو ریخت - درخور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند چون سینه (که نسبت بسایر اعضا شریف‌تر است) درینجا افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرامي تر دارند - و بعضے برانند که سنگے (که در باستاني ایام معبود کفار بود) آنرا اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهمنے مزور بنام آن سنگ سنگے دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحي یا بطمع زر (که از نذورات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سر نو درکان ضلالت فرورفتند - و قریب اسمت باین آنچه در کتب تواریخ نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراهم آمد *

که برهمنان آنجا از هنگامے (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینهٔ منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی‌سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یکهزار و سه صد کتاب از براهمهٔ سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طلب نموده لختے را ترجمه نمود - ازان جمله عزالدین خالدخاني (که از شعرای آن عصر بود) کتابے در حکمت طبعي و شگون تفاولات در سلک نظم کشیده دلائل فیروز شاهي نام کرده - الحق آن کتابے ست متضمن اقسام حکمت علمي و عملي *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال پانزدهم با فوجے شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشي باستماع انتهاض الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور دست است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عنبر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بندهای پادشاهي (که در مهکر فراهم آمده با غنیم زد و خوردے مي نمودند) از کمی آذوقه ببالا پور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان پیوستند - و غنیم ملک پادشاهي را تاخته برهانپور را گرد گرفت

لهذا بند و بست ولایت پرفتن دکن منحصر در توجه شاهزادهٔ ولي عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سي هجري با امرای عظیم‌الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سي هزار سوار بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعین فرمود اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معني کارفرمائی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکي (که اقامت گاه نظام شاه و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن برکند - ملک عنبر چون چهرهٔ ادبار در آئینهٔ حال مشاهده نمود باظهار ندامت و فروتني براجه توسل جست - و قرار یافت که چهارده کرور دام تتمهٔ محالات صوبهٔ دکن (که در تصرف دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقهٔ پادشاهي وا گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهیه و قطب شاهیه پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر بقصبهٔ تمرني (۲) معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم شاهي متصل قصبهٔ مذکور بر کنار رود خانهٔ مشهور بکهرک پورنا سرزمینی پسندیده در غایت استحکام قلعهٔ از سنگ و آهک

---

(۲) در [بعضی نسخه] تیمرني *

اساس نهاد - و آنرا بظفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهام ملکي و مالي باختیار او در آمده جز اسم بے مسمای پادشاهي بر جنت مکاني نماند بیگم از دور اندیشي بدان خیال افتاد - که درین هنگام (که بیماری جنت مکاني بامتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر سانحهٔ ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزادهٔ ولي عهد بر مي گردد هرچند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که از شیر افگن خان داشت) بسلطان شهریار (که کوچک ترین اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید و با شاهزادهٔ ولیعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهي را نیز منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید پدر والا قدر نوشت - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو رقفه تربی صلاح گشته - ازانجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد) سامان و سر انجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعهٔ رنتهبور برای گذاشتن محل و قبائل اُمرا عنایت شود - و صوبهٔ لاهور (که

سر راه قندهار است) در تیول شاهي قرار یابد - تا سرانجامی آذوقه و دیگر ضروریات بآساني صورت گیرد - و تا انجام و انصرام این یساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که تعین این یورش باشند) بمن مفوض باشد - تا از اثر بیم و امید انتظام کارها پدید آید *

بیگم (که منتهز قابو بود) این مدعیات را در لباس نا ملائم وا نموده چنان دلنشین ساخت که غرض شاهزاده آنست که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را بشورش آورد که مهم قندهار بنام شهریار قرار یافته جاگیر شاهزادهٔ ولي عهد (که در هندوستان بود) تغیر فرموده امرای همراهی ایشان را طلب حضور نمود - با وصف آنکه جنت‌مکاني بقباحت این امور وا میرسید اما غیر از استرضای بیگم چاره نداشت - هرچه او میگفت بعمل مي‌آمد - تا آنکه از طرفین کار بفوج کشي رسید - ازان طرف جنت مکاني از دهلي عبور فرمود - و ازین جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور پیوست - و مسافت ده کروه بیش نماند - مقربان شاهي متفق شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگیري بمدارا بر نیاید - لشکر ما بکمیت و کیفیت بر لشکر پادشاهي فزوني دارد - عرصهٔ نبرد باید آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب چنین گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمے بحضرت رسد گو فتح من شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشي خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بداندیشان فتنه ساز مالشے بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار سوار چهار کروهی جریبي جانب چپ از راه متعارف میل نموده در مقام کوتله (که داخل میوات است) توقف گزیند - و سه فوج بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر باید نمود - که بدور لشکر پادشاهي بتاخت و تاراج پرداخته راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتي رخ نماید - چون از جانب پادشاهي آصف خان بهرادرے عبدالله خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از شاهزاده و راجه دیگرے اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان بحسب قرار داد اسپ برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش داراب خان رفت - تا اورا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان پسر سعید خان چغتا (که در هراولے فوج پادشاهي انتظام داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و براجه (که با چهار پنج کس از نزد داراب خان برگشته مي آمد) برخورد - غیرت

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا بپیشانی او رسید - و جان بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود بر گشتند - راجه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار رسیده و عمده تر ازو در سرکار شاهزادهٔ والاجاه کسے نبود - برادرش کنور داس بنیابت راجه در احمدآباد مي‌بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهاري کنارهٔ گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازهٔ کچهري نشسته نقل نویسي مي کرد - و سه چهار تنکه یومیه بهم میرسانید - آرزو داشت که دوات برنجي میسر شود - نمیشد پس از چندے در دیوانی خواجه ابوالحسن تربتي باتفاق هرکرن ساکن کنپلا بیتالي بارادهٔ نوکري حضور خواجه رفت (۲) - او نگاهے کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم مي‌شود و گوردهن بیوقوف - اول را سي روپیه درماهه دستخط کرد - و دوم را بیست و پنج - و چون نوبت دیواني باعتمادالدوله رسید گوردهن را پنجاه روپیه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشهٔ خود ساخت پس ازان بخطاب رائي و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی پادشاهي سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش مي افزود - رفته رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

---

(۲) در [بعضے نسخه] کنپلا پتسالي - و در [بعضے] کنپلا پتساني *

حتا که خانخانان سپه سالار بخانهٔ او رفته ملتجي شد *

در سفر گجرات (که جنت مکاني بسیر دریای شور متوجه شد) شبے رای گوردهن از دربار بخانه مي آمد - باغوای شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصے شمشیر در بازوی او زد - کاري نانشست - ازان روز پایهٔ عزتش ارتفاع دیگر پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم منکوحهٔ اعتمادالدوله با او بد بود اصلا در مرتبهٔ او انحطاطے رو نداد - پس از فوت اعتمادالدوله صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازي منظور داشته باو ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جز و کل را بدو تفویض نمود - گوردهن از بد نژادي و ناحق شناسي در بدخواهي و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بانشای خزائن و دفائن آنها پرداخت - و خود را رسوای عالم کرد - پس ازانکه این آشوب فرو نشست آصف خان اورا محبوس داشت - پس از مدتے در گذشت - زنش با او ستي شد - اولاد نداشت - قصبهٔ کهاري را که وطنش بود باحاطهٔ پخته و عمارات عالي و راسته و بازارهای با فضا شهرے ساخته گوردهن نگر نام گذاشت و خانهای سکنهٔ آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده حواله نمود - و محصول آن را برعایای اهل حرفه وقف کرد - هرکه هرچه بکارد فرا گیرد - و گاو ماده و گاو میش و ماده اسپ و شتر

و بز و میش در رنگ ایاغیهای ولایت متصل وطن بکنار آب گنگ سر داد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا (۲) این روی آب گوردهن نگر بتخانهٔ عظیم بنا کرد - و در اوجین نیز تالابے و بتخانهٔ ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگارے درین کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتي پس ازو اموالش بسرکار آصفجاهي ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید و کهاڑي وطنش بسید شجاعت خان بارهه تنخواه شد - ازان مال و مواشي اثرے پدید نیامد * ع *

* نه از خم نشان نے ز خمخانهٔ *

* راجه برسنگهدیو بندیله *

(۳)
پسر راجه مدهکر است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن شیخ ابو الفضل طریق جرأت پیمود عرش آشیاني مکرر فوجها برو تعین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیلے مردم سر بصحرای آوارگي نهاده - و افواج پادشاهي دنبال او گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلوس جنت مکاني زینت گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاري سرفرازي

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنروی آب (۳) در [بعضے نسخه] بدهکر *

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بمهم رانا تعین شده بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت بر افروخت - و در سال چهارم همراه خانجهان بمهم دکن راهي گشت - و در سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار و دویست سوار لوای کامراني برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتی سلطان خرم (که بتادیب رانا امرسنگهه مامور شده بود) شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزادهٔ مزبور بدکن عزیمت نمود) او در جنگ با دکنیان با دو سه هزار سوار و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامے (که فیمابین جنت مکاني و سلطان خرم غبار دوئي برخاست) نامبرده فوج آراسته بنظر در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *

چون اواخر عهد جنت مکاني کارها بآرای دیگران محول بود و بازار کارسازي گرمي داشت او بدستاویز رشوت دست تطاول بتعلقات زمیندارن گرد و پیش دراز ساخته ملکے وسیع سیر حاصل بتصرف درآورد - و ثروت و مکنت او بجائے رسید که هیچ یکے از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري بساط زندگي در نوردید - بتخانهٔ واقع متهرا (که در عهد عالمگیري مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگهه دیو است - چون

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ شریعت غرا مقدم داشته باجازت تاسیس این دیوخانه آن ضلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سي و سه لک روپیه در کمال رصانت و استواري مرتب ساخت - خصوص در تزئین و پرکاري مبالغه بکار برد - و در اوندچهه نیز عمارات عالیه (که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزیت تمام بر منازل دیگران دارد) ساخت - سیما بتخانه ایست بپهلوی حویلی او در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلي صرف کرده - و تالاب شیرساگر (که محیطش پنج و نیم کروهی پادشاهي ست) و تالاب سمندرساگر (که دورش بیست کروه) واقع در پرگنهٔ متهرا - و درین محال قریب سه صد تالاب پهناور (۲) است - پسران بسیار داشته - ازانجمله پنجهار سنگهه و پهاڑ سنگهه اند - که احوال هردو جداگانه توقیم یافته *

* رستم خان شغالي *

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان از پایهٔ قلعچیگري و احدی بوالا مرتبهٔ امارت برآمده از منصب سه یستي بمنصب پنجهزاري (۳) ترقي نموده صاحب علم و نقاره

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهناور داشت (۳) در غیاث اللغات آورده که دریست خاص بمعنیٔ دو صد است و درین قیاس جاري نیست *

گردید - و در ایام شاهزادگي از ارکان دولت ایشان بوده بنیابت صوبه‌داری گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدهم جهانگیري افواج پادشاهي بتعاقب شاهزادهٔ ولیعهد بکتل چانده (که داخل مالوه است) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچي (که از نوازش شاهي خطاب برقانداز خاني یافته) از راه نمکحرامي و حق ناشناسي بمهابت خان سپه سالار پادشاهي نوشت که بے توقف روانه شوند - که در هنگام تلاطي فوج را برهم زده بشما ملحق میگردم لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوهٔ چانده عبور نمود - شاهزاده شاهجهان (که در مانده طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را (که پیش آهنگ فدویان درست اخلاص و سرآمد برگزیدهای دولت بود - و مردانگي و کاردانی او دلنشین) سردار لشکر ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجے از لشکر دکن را بعنوان برگي‌گري برگماشت - آنها در عرصهٔ دو روز کار بر لشکر پادشاهي دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادي لواي نصرت بر افرازد - که یوسف شغالي حقوق پرورش و نمک خوارگي بر طاق نسیان گذاشته خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت - و راه کافر نعمتي سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

انتظام فوج برهم خورده سررشتهٔ جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه چنین بیوفائي و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد بر کسے نماند مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نربده عبور فرموده چندے در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیري انتظام یافت چون شیوهٔ ناستودهٔ بیوفائي و نا حق‌شناسي همه وقت مذموم و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهي چندان رشدے نکرده از درجهٔ اعتبار ساقط بود - چون نوبت سلطنت باعلی حضرت رسید بپاداش کردار نکوهیدهٔ خود از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشاني و افلاس احوالش بانکال و خسار کشید - گویند که فردوس‌آشیاني با هیچ کس از امرای پادشاهي (که مصدر گستاخیها شده بودند و بد اخلاقیها ازانها مشاهده نمود) در پي تلافي نشد مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار و خدمتگار نداشت - کوچه گردي میکرد - تا درگذشت *

* رانا کرن *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اردیسنگهه بن رانا سانکا زمیندار میواړ است - که اُلکائے ست از صوبهٔ اجمیر سرکار چیتور ازو - ده هزار ده بدو گراید - درازا چهل کروه

پهنا سي و سه کروه - سه قلعهٔ معتبر دارد - چیتور حاکم‌نشین کوبنهلمیر ماندل - سردار بومي را پیشتر راول گفتے - و از دیرباز رانا - از قوم کهاوت - چون بموضع سیسود بنگاه ساختند پس بسیسودیه زبان زد - خویشتن را از نژاد نوشیروان عادل بر شمارند بزرگ نیاگ اینها از بوقلمونی زمانه بملک برار افتاد - و بمرزبانی نرناله (۲) معروف گردید - چون نرناله بتصرف غنیم آمد باپا (۳) نام خرد سالے را مادرش ازان مفسد گه برآورده بمیوار رسید - و براجه مندلیک بهیل پناه برد - چون جوان شد بنخچیر افکني نام برآورد - و از معتمدان راجه گردید - و پس از فوت او بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانکا از اولاد اوست - که در سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه هجري باتفاق راجهای دیگر یک لک سوار فراهم آورده با فردوس مکاني جنگ نموده شکست یافت - در سنه (۴) (۹۳۴) نهصد و سي و چهار باجل طبعي در گذشت - رانا اودیسنگهه جانشین او شد *

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشیاني متوجه تنبیه پسران سلطان محمد میرزا (که در صوبهٔ مالوه غبار انگیز فساد بودند) گردید پس از وصول بدهول پور نظر برینکه شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - که

---

(۲) در [بعضے جا] پرناله آمده (۳) در [بعضے نسخه] باپا نام (۴) نسخهٔ [ب] چهل و چهار ء

اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا تا حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر رانا اودیسنگهه (که در سلک بندهای دولت انتظام داشت) نموده فرمود - که می باید از تو درین یساق خدمت شایسته بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مذ گشته راه فرار گزید - از سانحهٔ گریختن او تنبیه رانا مصمم گردید اول قلعهٔ سیوی (۲) سوپر و قصبهٔ کوتهه تهانه نشین شده قلعهٔ ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر عساکر پادشاهی گشت - قلعهٔ چیتور پس از امتداد محاصره بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مختفی گردید - ظاهرا بعد چندے رانا اودیسنگهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که سال هیزدهم چون کنور مانسنگهه تنبیه زمیندار دونگر پور نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده خلعت پادشاهی را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی مرعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس (۳) (که از ابدر بر آمده بآن نواحی پیوست) همراه ساخت

---

(۲) در [اکثرنسخه] سوی سوپر (۳) نسخهٔ [ب] که از ابتدا برآمده •

و انواع چاپلوسي بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از گجرات مي‌آمد) نيز برخورده اقسام فروتني ظاهر نمود - امرا بعد رسيدن حضور در سلک بندها منتظم گرديد - و در سال بيست و يکم کنور مانسنگهه بتاديب رانا پرتاپ مامور گرديده بماندلگدهه رسيد - بعد فراهم آمدن افواج روانهٔ کوکنده شد - پس از تلافي فريقين جنگ عظيم در پيوست و شکست برفوج رانا افتاده وادي فرار پيمود - و در همين سال خود پادشاه نيز دران نواحي رفته چون رانا بشعاب جبال پناه جست فوجے بتعاقب او تعين نمود - سال چهل و يکم جاوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجاي او نشست بعد جاوس جنت مکاني سلطان پرويز با جمعے از اُمرا بمهم او تعين شد - که او خود با کنور پسر کلان او بملازمت برسد - درين ضمن (که بغي سلطان خسرو رو داد) باگهه پسر خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان فيروز جنگ و دفعهٔ دوم مهابت خان بتاديب او دستوري يافتند - اما هيچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان خرم با جمعے برين کار رخصت يافت - شاهزاده رفته تهانجات متعلقهٔ اورا تهانه نشين پادشاهي ساخته کار برو تنگ گرفت ناچار بعجز گرائيده شاهزاده را دريافت - و کنور کرن پسرکلان

خود را همراه ساخت - کنور کرن ملازمت خسروانی دریافته بعطای خلعت و شمشیر مرصع سرفراز گردید - و برای دفع وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهزاری پنجهزار سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت پستر جگت سنگهه ولد کنور کرن بآستانبوسی مشرف گشته خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن مرخص گردید - سال یازدهم کنور کرن بحضور رسیده سرمایهٔ شادکامی اندوخت - و باز دستوری تعلقه یافت *

و چون سلطان خرم بهم دکن نامزد گردید رانا امرسنگهه و کنور کرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبیرهٔ خود را با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون جنت مکانی از گجرات عنان انعطاف بجانب اکبرآباد ارزانی داشت پس از ورود موکب در حوالیی تعلقهٔ رانا کنور کرن بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امرسنگهه ودیعت حیات سپرد - جنت مکانی کنور کرن را بخطاب رانائی و ارسال خلعت و اسپ و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم جگت سنگهه پسر رانا کرن بحضور آمده جبین نیاز را بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستر رخصت تعلقه یافت و در ایام (که فردوس آشیانی بعد فوت پدر از جنیر عازم

اکبرآباد گشته بنزدیک تعلقهٔ او رسید) رانا کرن بحصول ملازمت مشمول گوناگون عواطف گردیده بمحالی تعلقه کامیاب شد و چون سال اول جلوس فردوس‌آشیاني مطابق سنه (۱۰۳۸) هزار و سي و هشت هجري رانا کرن رخت زندگي بر بست بجگت سنگهه پسرش خطاب رانائي و منصب پنج هزاري پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمے (که سابق ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودي (که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه ارجن نام عموی رانا جگت سنگهه در رکاب بود - و گاهے راجکنور پسر تیکهٔ او بملازمت مي پیوست - و قرار یافته بود که همواره پانصد سوار او با معتبرے تعینات تعلقهٔ دکن باشد - و از پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و فیل و اسپ باو میشد - سال بیست و ششم رخت زندگي بعدم سرا برد براجکنور خطاب رانا راجسنگهه و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار و وطن در جاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جگت سنگهه بعرض پادشاه رسید (که او مرمت قلعهٔ چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق این بود که رانا اصلا بمرمت قلعهٔ مزبور نپردازد) پادشاه کسے را بخبر گیری این معني تعین فرمود - پس ازان که زبانی او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازهٔ او

که ضایع اُفتاده بود باستحکام درست نمود) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعهٔ مزبور و تخریب و تصرف تعلقهٔ او تعین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهي گردید - رانا راجسنگهه بسلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوهٔ ضعیف نالي برگذارد - و بر طبق حکم خسرواني فرستادن پسر تیکهٔ خود و بر انداختن آنچه از قلعهٔ چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقهٔ او از پامالیٔ لشکر پادشاهي مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعت و جواهر و فیل و اسپ برنواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامے معین نکرده) بخطاب سبهاگ سنگهه (۲) موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط رایات پادشاهي بود) رانا راجسنگهه کنور جیسنگهه پسر خود را بعد استمزاج بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهاگ سنگهه *

فرستاد - و پس از روزے چند بانعام خلعت و سر پیچ مرصع و اسپ و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - درهمین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلیے راجپوتیه علاوهٔ توحش فطري گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالي گذاشته راه فرار پیمود فوجے بسرکردگیٔ حسین علي خان (۲) بتعاقب او تعین شد - و دستور محمد اعظم شاه و ساطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لکدکوب عساکر فیروزي گردید) او از وطن مالوفه بر آمده بے ملجا و ماوا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاعت شاهزاده زده برگنهٔ ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهي گذاشت - و پس از پذیرائیٔ ملتمسات بر قالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و بحلاییٔ خلاب رانا و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار سرمایهٔ شادماني اندوخت و درهمین سال چشم از تماشاگاه هستي بربست - خلعت تعزیت از پیشگاه خسرواني برانا جیسنگهه پسرش مرحمت گردید (۳) *

* راو رتن هادا *

پسر راو بهوج هادا ست - بتقصیرے (که از پدرش بعمل امد)

---

(۲) در [بعضے نسخه] حسن علي خان (۳) نسخهٔ [ب] خسروي *

چندے مورد عتاب جنت مکاني بود - سال سیوم بحضور آمده مشمول مرحمت شده بخطاب سربلند رای نامور گردید - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه تعین یافت و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و پسر باضافهٔ درخور سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني نسبت بپسر رشید یعني شاهجهان بگفتهٔ مردم از جا رفت و کار بمقابله انجامید - و شاهزادهٔ مزبور از ماندو کوچ کرده عبور نرده نمود - و سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب مامور شد) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس از گذشتن از نربده چون شاهجهان از حدود تانگانه جانب بنگاله رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبهٔ بهار شد مهابت خان او را سال نوزدهم بحراست برهانپور گذاشت چون معاودت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد موسی الیهٔ عزیمت نمود که از شهر بر آمده بمقابله پردازد بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدور یافت - که قا رسیدن کمک بنگهبانی شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ بیرون بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل دیولگانون مضاف بالاگهات برار برآمده یاقوت خان حبشي را با فوج عنبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

جانب دیگر محمد تقي سیم ساز مخاطب بشاه قلي خان را بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلي خان با چهار صد کس غالبانه بشهر در آمده بچبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانید - که دور دور شاهجهان است - سربلند رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد او جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جگاجوت پیش کرده درچوک بجنگ پیوست - و داد مردانگي داد - محمد تقي (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفته او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان داشت - مرشان یعني من مي میرم *

بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با فوج گران (که بموجب حکم پادشاه از الهآباد عازم دکن گردیده بود و بیماری صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد) کوچ کرده ببالاگهات روهنکهیره رفت سربلند رای بمنصب پنجهزاري ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن خطابے بالاتر ازین نمي باشد) مورد مراحم گردید - پس از جلوس فردوس آشیاني سال اول از بوندي وطن خود آمده بتقبیل سدهٔ سنیهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب پنجهزاري ذات و سوار سابق و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل لوای عزت برافراشت

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخانان بنادر گوشمال اوزبکیه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوری یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او قرار یافته بسمت تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدور پیوست که در پرگنهٔ پاسم توابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون گشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بنام خان مزبور قرار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیناتی خان مزبور چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری درلشکر بالاگهات پیمانهٔ زندگی او لبریز گشت ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مادهو سنگهه پسر دوم فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهي و مورد تسلي شدند احوال هریک جدا گانه نگارش یافته *

* راو سور بهورتیه *

پسر رای رایسنگهه راٹهور زمیندار بیکانیر است - تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني چون بملازمت پادشاهي کامیاب شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خانخانان بدفعیهٔ نذر محمد خان (که بر کابل فوج کشیده بود) تعین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پسنر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگهه (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوري یافت - و سال سیوم در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعین شده) او بهمراهی شایسته خان نامزد گردیده باضافهٔ پانصد سوار ناموري اندوخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري پای بزاویهٔ عدم کشید پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود و ستر سال نامي پسر دیگر او را بمنصب پانصدي دویست سوار سرمایهٔ مفاخرت بخشید - احوال راو کرن جداگانه سمت ترقیم یافته *

* راجه بهارتهه بندیله *

نبیرهٔ رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکاني را

چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال (۲) جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپي (که در جاگیر داشت) روز دسهره بتیز گامي بر اوندچهه دوید - و رام چند را (که دران زمین قلب شیوهٔ فتنه انگیزي داشت) دستگیر ساخته سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بند از پای او بر داشته و بعنایت خلعت بر نواخته براجه باسو سپرد - که ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچهه براجه بر سنگهدیو قرار گرفت - سال (۳) چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل خسرواني گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه نبیرهٔ او بمنصب در خور و خطاب راجگي چهرهٔ عزت بر افروخت پس از گستاخي (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقهٔ رانا پیش گرفت) آمرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکاني تعین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده ازانجمله بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلموني نمود - و زمانه رنگ دیگر ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهاني رونق افزای ساحت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسپ کامیاب گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال اول جلوس (۳) نسخهٔ [ب] سال سیوم *

سال اول بفوجداری اتاوه و مضافات آن (که در خالصهٔ شریفه بود) و بعد چندے بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي و سال سیوم باتفاق راو رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستر باضافهٔ پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیري خان در محاصرهٔ قلعهٔ قندهار دکن تردد شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت حضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي سه هزار سوار باند مرتبه گردید - پستر بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبهٔ دکلور را با عیال بولا (که از جانب حکام دکن قصبهٔ مزبور بنامبرده و سیدي مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون این معني بسمع اعلی حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم (که بلدهٔ لاهور معسکر فیروزي بود) بعرض رسید - که مطابق سنهٔ (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري روزگار نامبرده در سرحد تلنگانه سپري شد - پسرش راجه دیبي سنگهه است که احوال او دراسه قلمي شده *

* راجه ججهار سنگهه بندیله *

پسر راجه برسنگهدیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگي

و منصب مناسب ترقي کرده تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار مرتقي شده سال اول جلوس فردوس آشياني دولت ملازمت اندوخته بعنايت خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره و علم و نقاره باند آوازه گرديد چون در عهد اعلي حضرت سر رشتهٔ تنقيح مهمات و تشخيص معاملات رونق گرفت او (که مال بسيار فراهم کردهٔ پدر خود بيکبار بے محنت بدست آورده بود) بمقتضاي الخائن خائف واهمهٔ بخاطر راه داده باعتماد قلاع حصينه و اشجار متراکمه (که در تعلقه داشت) پس از چند روز نيم شبے از اکبرآباد فرار نموده باوندچهه پيوسته در تهيهٔ استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون اين خبر بعرض پادشاه رسيد مهابت خان خانخانان با اکثرے از امراي حضور بر سر او تعين يافت - و بخانجهان لودي حاکم مالوه فرمان شد - که با لشکر آن صوبه از راه چندېري (که جنوب رتبهٔ اوندچهه است) بممالک او در آيد - و بعبدالله خان بهادر حکم رفت - که از قنوج متحال جايگير خود باتفاق بهادر خان روهله و جمعے ديگر رفته از جانب شرقي اوندچهه در آمد کند چون هر سه فوج قريب قلعهٔ مسطور رسيده منکلهٔ نبرد گرم ساختند و قلعهٔ ايرچ بسعي عبدالله خان و بهادر خان و بهار سنگهه بندېله مفتوح شد ججهار سنگهه ناچار توسل بمهابت

خان جسته درخواست صفح جرائم نمود - پادشاه قبول این معني فرمود - از سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروي آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد *

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودي و پامال ساختن تعلقهٔ نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعین نمود مشار الیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگي نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بسر کردگی افواج دکن نامزد شد) او با جمعے از منصبداران بچنداولي مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندے همراه خان مزبور مانده بستمر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغوای طبیعت فساد سرشت بر بهیم (۲) نراین زمیندار چوراگدهه (که حاکم نشین ملک گدهه کتنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان اورا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

(۲) در [بعضے نسخه] پیم نراین *

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بسمع خسروانی رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار وا گذارد - و الا بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بر دارد - و از نقود بهیم نرائن ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او بنوشتهٔ وکیل آگهی یافته بهکرماجیت پسر خود (که در دکن بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خانه‌دوران بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها سلطان اورنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچهه بدهاموني (که ساختهٔ بدر او بود) بستر ازانجا بچوراگدهه شتافت چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و اثقال بملک راجهٔ دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهي تعاقب کنان میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرصع آلات او همه بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفهٔ گوند (که دران ملک آباد ند) آن هر دو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسانیدند - خانه‌دوران باستماع این خبر سرهای هردو را بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت و یک کرور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

سرکار پادشاهي شد *

(۲)
* راجه روز افزون *

پسر راجه سنکرام زمیندار پرگنات مضاف صوبهٔ بهار است درعهد عرش آشیاني چون شهباز خان کنبو بشوقي دیار تعین شد و عبور فوج بادشاهي بنزدیکی قلعهٔ مهدا (که متعلق باو بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت (۳) گذاري نمودے سال اول جلوس جنت مکاني جهانگیر قلي خان لاله بیگ ناظم صوبهٔ مذکور فوجے برسر او کشید - او در جنگ بزخم تفنگ در گذشت - راجه روز افزون از خردي در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و عنایت فیل سربلندي اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان والی بلخ (که غبار فتنه بلند ساخته بود) و پستر بحالش جچهار سنگهه بندیله تعین یافت و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوجے (که سرکردگی آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافهٔ یکصد سوار

---

(۲) در [بعضے نسخه] زور افزون (۳) نسخهٔ [ب] خدمتگاري *

ناصیهٔ بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده چندے از تابینان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار لوای ترقي افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بساط هستي در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هفتصدي هفتصد سوار رسید - و در بساق قندهار و غیر آن تعین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیري را در ملک بنگاله رو داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیها پرداخت - سال چهارم در کشایش بلاؤن مضاف صوبهٔ بهار تردد نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش سپري گشت *

* رحمت خان میر فیض الله *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهي گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین یافت او بهمراهی راجه گجسنگهه معین شد - و پستر تعینات دکن گردیده

پس از فوت مهابت خان (که سابق بهونسله بنواح دولت آباد آمده هنگامهٔ تالان بر قصبات و قریات آن نواحي بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور بارادهٔ تنبیه او کمر عزیمت بست) اورا باتفاق مادهو سنگهه در بلدهٔ مذکور گذاشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فرق اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب ججهار سنگهه بوندیله باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافهٔ پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال دهم بعطای علم و رخصت بسرکار بیجاگڈهه (که در تیول او بود) لوای شادکامي برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و در همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري رخت زندگاني بربست - اسد الله پور او بمنصب شش صدي شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

* راجه انوپ سنگهه بدگوجر *(۳)

مشهور بانیرای سنگهدلن - بدگوجر طایفه ایست از راجپوت آبایش بروش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات‌گذر خود بگوشت آن مي‌نمود - اتفاقا روزے در بیشهٔ بگمان شیر تفنگ انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تاراج (۳) در [اکبر نامه] بدگوجر آمده *

بیوز پادشاهي (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفي گشته) رسید - از زنگواه و قلادهٔ طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاهے افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پي برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردد - بخانه‌اش شتافته قلاده و زنگواه بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیاني بردند - پس از عرض کیفیت واقعي پادشاه را دلیري و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوق (که ببرقندازي بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیر نراین نیز منصبے یافته در رتبه از پدر گذرانید - ولدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاري در آخر فرمانروائی عرش آشیاني بپایهٔ سرداری خدمتگارانے (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکاني نیز چندے بهمان خدمت مي پرداخت *

سال پنجم پادشاه در پرگنهٔ باري روزے بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعني جمعے (که در سواری شکار شرف اندوز حضور مي‌باشند) بفاصله از عقب مي‌آورد خبر شیرے قوي هیکل تنومند شنفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکاني فرستاد - پادشاه از فزونی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

شده بود و فیلان (که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر اند) همراه نبودند اسپ سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد دیدن شیر از اسپ فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینی نشست - ازانجا (که آفتاب فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهه و انوپ سنگهه و اعتماد رای و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه و کمال قراول و سه چهار خواص دیگرت حاضر نبود) گامے چند پیش رفته تفنگے کشان داد - اتفاقا درین مرتبه نیز زخمے (که از حمله باز دارد) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب پادشاه دوید - مردم حوالي چنان برهم خوردند که از صدمهٔ پشت و پهلوی آنها جنت مکاني یک دو قدم پس رفته افتاد - خود مي فرمود که از سراسیمگي دو سه کس بر سینهٔ من پا نهاده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ (که پایهٔ تفنگ خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوبے که در دست داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوپ سنگهه یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

خواست بر شانهٔ شیر حواله نماید - دست او حمائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیرے رسانید - حیات خان چوبے چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهي شد - او (که دستش بسبب انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیرے انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغے دیگر بر چهره رسانید که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافتهٔ شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب اني رای سنگهدلن یعني مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مباهات اندوخت - چون روزے جنت مکاني بنابر تقریبے برو اعتراض فرمود او فورا جمدهر بشکم خود زد ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاهے بسراشکري و صاحب فوجي مامور میگردید - در سال سیوم شاهجهاني چون پدرش بیر نراین (۲) (که هزاري ششصد سوار منصب داشت) بساط زندگي در پیچید انوپ سنگهه بخطاب راجگي بلند نامي یافت - سال دهم پیمانهٔ زندگی او هم مالامال گشت - بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جیرام ولد اوست - که علیحده مذکور گردیده *

* راجه گجسنگهه *

پسر راجه سور جسنگهه راتهور است - سال دهم جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه بیر نراین *

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافته پس از فوت او سال چهاردهم بمنصب سه هزاري در هزار سوار و خطاب راجگي چهرهٔ امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره موتقی مدارج عمدگي گردید - در سال هیزدهم (که فیمابین جنت مکاني و فردوس آشیاني نوبت بفوج کشي انجامید - و سلطان پرویز با مهابت خان و غیره بصوبهٔ دکن تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکاني در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودي (که عبور نرده کرده بعضے محالات صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورد) بصوبهٔ مذکور رسید - چون صیت اقبال شاهجهاني عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهي بدار الخلافهٔ آگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام دل برانرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجهزاري ذات و سوار (که در عهد جنت مکاني داشت) و عطای علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه نوازش آمود گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودي (که رایت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الملک بحري خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

ساختن تعلقهٔ او نیز مطمح نظر اعلی حضرت گردیده از دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده تجویز یافت سرکردگی یک فوج بنام راجهٔ مزبور مقرر گشته همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته ملک متعلقهٔ نظام‌الملک را پی سپر (۲) اسپان سپاه سازد - و در مالش خانجهان دقیقهٔ فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوري یافت) او بهراولي معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن خود شتافته سال ششم بعتبهٔ خلافت پیوست - و مکرر بعنایت اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر چهونت سنگهه از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري دیدهٔ جهان بین را از تماشای گلشن زندگاني بربست - بدولت قرابت و قرب رتبت و فراوانی سپاه و فزونی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فریق راٹهور خلاف دیگر راجپوتیه است [چه با مادر هر فرزند (که محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر مي نشیند اگرچه خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانوادهٔ راٹهور برادي

---

(۲) در [بعضی نسخه] پی‌سپر سم اسپان •

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنگهه در ملازمت عرش آشیاني براجگي مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براو موسوم شوند و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنگهه سورجسنگهه با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگي معزز گردید لهذا پادشاه جسونت سنگهه را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار و خطاب راجگي حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بنواخت - و امر سنگهه برادر کلان جسونت سنگهه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع بکابل رفته بود) باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه نوک ریز خامهٔ اخبار طواز گردیده *

* راجه رام داس نروري *

از منصبداران عهد جنت مکاني ست - سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار سنگهه بندیله (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغي برافراخته بود) تعین گردید - سال سیوم همراه راو رتن هادا بجهت توقف در باسم مضاف برار و سد راه بودن بروی افواج دکن دستوري یافت اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پرینده بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

دو هزاري هزار سوار تارک مباهات برافراخته همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلخانیهٔ مرخص گشته سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري بخیستي سرا در شد - پادشاه امرسنگهه نبیرهٔ اورا از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار و خطاب راجگي بر نواخته و صیانت حصن نرور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحي را در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بست شتابید - سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول جلوس عالمگیري دولت ملازمت دریافته پستر همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعین گردید - و در کارهای آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستر همراه شمشیر خان ترین در یساق افاغنهٔ زوه قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتي از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار ترقي

نمود - اختلاف در سرشتهٔ منصب مومی‌الیه (که از عالمگیر نامهٔ ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمي زر دادن در منصب سابق او بوجهٔ بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخهٔ مرقوم *

* راجه کشن سنگهه بهدوریه *

بهداور (۲) سرزمینی ست سه‌کروهی اکبرآباد - سکنهٔ آنجا بدین لقب معروف‌اند - قوی ست مردانه و جگردار - سابق خودسري داشتند - عرش‌آشیاني سرگروه (۳) آنها را ته پای (۴) فیل انداخت ازان بعد بربقهٔ فرمانبرداري در آمده نوکري اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگي و منصب هزاري داشت - در عصر جنت مکاني براجه بکرماجیت (که همراه عبدالله خان بمهم رانا تعین شده پسر در متعینهٔ دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیاني براجه کشن سنگهه مذکور تعلق گرفت - نامبرده سال ارل باتفاق مهابت خان بمهم ججهار سنگهه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام‌الملک دکني (که خانجهان لودي را پناه داده بود) دستوري یافت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکردهٔ (۴) نسخهٔ [ب] بپای فیل انداخت *

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونسله کمر همت بر بست
و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
بنيستي سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر کنيز نداشت
بدنسنگهه (۲) نبيرهٔ عم او بعنايت خلعت و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگي سربلندي اندوخت
سال بيست و يکم روزے بکورنش درشن رفته بود - ناگاه فيل
مست طرف او دويد - و يکے از تابينانش را بزير دو دندان
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود
و بسبب سر دادن چرخي آسيبے براجه نرسيد - و آن شخص
نيز بسبب در آمدن ميان دو دندان محفوظ ماند - راجه
بعطاى خلعت عنايت و معافي پنجاه هزار روپيه منجملهٔ
پيشکش دو لک روپيه (که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود)
چهرهٔ عزت برافروخت - سال بيست و دوم باضافهٔ پانصدي
سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زيب بهادر بمهم قندهار
شتافت - سال بيست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال
بيست و ششم با محمد دارا شکوه رخش عزيمت بيساق مذکور
جهاند - سال بيست و هفتم همانجا راه عدمخانه پيش گرفت
مهاسنگهه پسرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
راجگي و عطاى اسپ سر عزت برافراخت - سال بيست

---

(۲) نسخهٔ [ب] مدنسنگهه ٥

و هشتم تعین کابل گشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار رایت ترقي برافراشت - پس ازان (که غلبهٔ عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه منهزم گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جاوس همراه سبکرن بندیله برسر جنپت بندیله رفت - و سال دهم همراه کامل خان در تنبیه افاغنهٔ یوسف زئي مصدر ترددات نمایان گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا رو کرد اودیسنگهه (۲) پسرش (که از سابق بنوکری پادشاهي ممتاز و همراه میرزا راجه جیسنگهه در مهم دکن تعین بود) سال بیست و چهارم بقلعه‌داری چیتور فایز گشته از انتقال پدر بخطاب راجگي آئینهٔ بخت را جلا داد *

* راو امر سنگهه *

پسر کلان راجه گجسنگهه راتهور است - ابتدا منصبی درخور یافته سال دوم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار و سه صد سوار سربلندي یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل چهرهٔ عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید خانجهان بارهه جهت مالش ججهار سنگهه بندیله تعین گردید

(۲) در [اکثر نسخه] اودوتسنگهه *

چون قلعهٔ دهاموني بتسخير درآمد و خاندوران درون آن رفت و نامبرده و ديگر سرداران بيرون قلعه انتظار صبح ميكشيدند و غارتيان درآمده بتجسس اسباب مشغول گرديدند درين ضمن گل مشعل در انبار خانهٔ باروت (كه ته برج بود) افتاد و برج پريد - و از ريزهای سنگ (كه بيشتر جانب بيرون قلعه افتاد) چند كس از همراهيان او ضايع شدند - پس از مراجعت از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار لوای كامراني افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونسله (كه با وجود مقيد بودن نظام الملك در گواليار طفلے را از قرابتيان او برداشته مصدر آثار خلاف گرديده بود) متوجه دكن گرديد و بعد عبور درياى نربده نواحى قلعهٔ دولت آباد معسكر فيروزي شده سه كس را از امرا سردار ساخته روانه نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر كسيل فرمود - و سال دهم همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبهٔ سلطنت روشن جبين گرديد - سال يازدهم چون قلعهٔ قندهار را عاي‌مردان خان بملازمان پادشاهي سپرد و احتمال آن داشت كه شاه صفي خود عازم آنحدود شود بنابران شاهزاده سلطان شجاع با فوجے گران بدان سمت رخصت يافت اورا بعنايت خلعت و اسپ با زين نقره و عطاى نقاره بر نواخته در همراهيان شاهزاده

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود و راجگي و جا نشيني بجسونت سنگهه برادر کوچکش بوجوهے (که خاتمهٔ احوال راجه گجسنگهه بدان موشح گشته) تعلق گرفت] او غایبانه باضافهٔ پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي امتياز اندوخت چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معین گشت - و پس از ورود حکم تنبیه راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو (که مصدر بغي شده بود) با شاهزاده او همراهي گزیده سال پانزدهم پس از زنهاري شدن راجهٔ مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عالیقدر در یافت) او نیز بدین متمنا فایز شد - و در همین سال چون شورش دارای ایران جانب قندهار معلوم شد و سلطان دارا شکوه بدان طرف دستوري پذیرفت او باضافهٔ هزاري ذات از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت لیاقت آراسته بهمراهی شاهزاده تعین گردید - از انجا (که از مقدرات دارای ایران دران ایام ازین سپنجي سرا در گذشت و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود) او سال شازدهم بحضور آمده جبههٔ عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم سلخ جمادي الاولی مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري ازانجا (که چندے بنابر بیماري بسعادت مجرا

ترسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشي را بتفصیلے (که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته) کشت - از سنوح این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهلداس کور برو حمله آوردند - و از دو سه بار جمدهر حوالهٔ ارجن نمود - درین اثنا خلیل‌الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه علاوهٔ آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم او (که در ناگور تیولش بودند) و مردم راو کرن پسر راو سور بهورتیه جاگیردار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود) بر سر حدود مناقشه بمیان آمده مردم کارآمدنی او مقتول شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کرن بروند (۲) - کرن این معني بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداري نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معني جمد امر سنگهه میرخان میرتزک

(۲) در [بعضے نسخه] بردند *

و ملوکچند مشرف دولتخانهٔ خاص بر طبق حکم سلطانی بیرون دهلیز خلوت خانه آورده مردم (۲) را طلبیدند - که بخانهٔ او برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند کشته شد - و میر خان زخمي شده شب دیگر در گذشت درین اثنا احدیان و غیره رسیده آن مخاذیل را واصل جهنم گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمي شدند - و برین اکتفا نکرده جمعے از نوکرانش قرار دادند - که بر خانهٔ ارجن رفته اورا بکشند - و بلون راتهور و بهاو سنگهه راتهور (که ابتدا نوکر امر سنگهه و پدرش بودند - و ثانیا بنوکری پادشاهي مباهات پذیرفته) درین (۳) اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده بکسے حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان دمان خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بسید خانجهان بارهه با مردم جلو و رشید خان انصاري (که نوبت کشک اینها بود) بزد و کشت آن گروه دستوري شد - اینها بمقابله پیش آمده تا رمقے در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل رسیدند - و از مردم پادشاهي سید عبد الرسول بارهه (که جوان

---

(۲) نسخهٔ [ب] مردمش را (۳) نسخهٔ [ب] درین اندیشهٔ فاسد *

مردانه بود) با سید غلام محمد ولد سید محي الدین برادر خود و پنج تن از خویشان بکار آمد - پسرش رایسنگهه سال هیزدهم آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعین شده سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار کامیاب گشته با سلطان اورنگ زیب بهادر در کرهٔ ثانیه بمهم قندهار شتافته و سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام چیتور مامور گردیده سال سیم باضافهٔ دو صد سوار جبین طالع را روشن ساخت *

چون وسادهٔ سلطنت بجلوس خلد مکان رونق گرفت او بعد وصول موکب ظفر کوکب بمتهرا آمده ملازمت دریافت و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهي بود - پس از انکه معاودت سمت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جسونت سنگهه بخطاب راجگي و عنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداری قبیلهٔ راتهور و مرزبانی ولایت جودهپور بنام او قرار یافت - و او در جنگ

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه باتفاق میرزا راجه جیسنگهه سرگرم حسن خدمت بود - سال شازدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهرادلی خان مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیهٔ جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بنابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلدهٔ اورنگ آباد بنام او آباد است - پس ازو پسرش اندر سنگهه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خطاب راجگي و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ (۲) و نقاره امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائي گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجهزاري فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایمای پدر باوجین رسیده فوجے همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکے از نبائرش هرناتهه سنگهه است

(۲) نسخهٔ [ا] طوق ٭

که قبل ازین بدکن آمده صحالے از صوبهٔ برار در تیول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زادهٔ او (۲) مانسنگهه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای مکند نارنولي *

کایت ماتهر - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که دویستي پنج سوار بود) نوکر دو سه روپیه درماهه گردید بترقی خداوند پیش آمدے کرده چون خالي از کاردانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایهٔ دیوانی آن امیر عظام رسید و عالي همت بود - و در فیض رساني جدے تام داشت مردم مکرر بسفارش نامهٔ جعلی او کامیاب گشتند - چون باو رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسے ماند که بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بنارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عنایت فردوس آشیاني گردیده بدیوانی بیوتات حضور سرفرازي یافت - چون کوکب طالعش فروغی داشت بخدمت دیوانی تن سر افتخار بر افراخت *

برخے معاندان هموطن او بوساطت باریابان حضور بعرض

---

(۲) نسخهٔ [ب] و نبیرهٔ او *

رسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای نارنول دفینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تعین شدند پس ازان (که عالیها سافلها گشت) یک حبه ظاهر نگردید دختریان بهتان‌تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدي واشتلم جا ها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی که سزاوار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تقصیر آنها در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگي بسر برد *

* راجه جگت سنگهه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنت مکاني گردیده بملک موروثي بر نواخته شد نامبرده (که با برادر سر سازگاري نداشت) منصب قلیلے یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات نا شایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بسرعت سریعه از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاري ذات پانصد سوار و خطاب راجگي و عطای بیست هزار روپیه نقد و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی ببحالی منصب مذکور سرعزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب پادشاهي از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان الوس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش یافت - و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبهٔ کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالهٔ تاریکي آثار نیکو خدمتي بظهور آورد - سال یازدهم [که علي مردان خان قلعهٔ قندهار را ببندهای پادشاهي سپرد - و سعید خان بموجب حکم با کومکیان صوبهٔ کابل جهت دفع فوج قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعهٔ قندهار او را بتسخیر قلعهٔ زمین‌داور فرستاد - او قلعهٔ ساربان را بحسن تردد و جانبازي مفتوح ساخته بمحاصرهٔ زمین داور پرداخت - و پس از مسخر گردیدن آن در محاصرهٔ قلعهٔ بست نیز مصدر ترددات شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامے (که لاهور معسکر فیروزي بود) نامبرده آمده دولت بار یافت - و بعطای خلعت و مالای مروارید قامت ارادت آراست - و در همین سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سرعزت بر افراخت - سال چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

راجروپ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره بدان خدمت سربلند گشت - و چون آثار عصیان ازو بظهور رسید از تعلقهٔ مذکور معزول شده طلب حضور گردید - ازانجا (که در آمدن هم تعلل ورزید) پادشاه سه فوج بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و اصالت خان و شاهزاده مراد بخش با فوجے علیحده پیشتگرمی افواج مذکور جهت تسخیر قلعهٔ موٴ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متینهٔ تعلقهٔ نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش کوشیده) تعین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور درزد و خورد با افواج پادشاهي مساعي بقدر وسع امکان بکار برد *

چون موٴ و نورپور بتصرف کسان پادشاهي درآمد و قلعهٔ تاراگدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او (۲) از حضور و قبول انهدام قلعهٔ تاراگدهه و موٴ سال پانزدهم با پسران بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت پادشاه از سر جرائم او درگذشته ببحالی منصب سابق آبرو بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري یافت - و بقلعه‌داری قلعهٔ قلات مضاف صوبهٔ

---

(۲) در [بعض نسخه] سید خانجهان بارهه *

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفرجنگ بایالت صوبهٔ مذکور جبههٔ عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاري نبود از قلعهٔ قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میناکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوري یافت - او از کار طلبي جمعیت زیاده بر ضابطهٔ منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش‌دل گردیده از راه طول ببدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشاورت آنها قلعهٔ محکمی از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعهٔ مذکور تهانهٔ مستحکم نگاهداشته بپشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري درانجا بساط هستي در نوردید - اعلی حضرت راجروپ پسر اورا (که احوالش جداگانه بتحریر در آمده) بمراسم تسلي بر نواخت *

* راجه جیرام بدکوچر *

پسر راجه انوپ سنگهه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازي یافته بکارها تعین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني بعنایت

خلعت و خطاب راجگي و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار سر بلند گرديد - سال دوازدهم باضافهٔ دو صد سوار کامیابي اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانهٔ کابل گردید) رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزادهٔ مذکور بکابل شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامراني افراشته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب نذر محمد خان والی آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در نواح بلخ در تنبیه اوزبکان و زد و خورد المانان لازمهٔ کار پژوهي بعمل آورد - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پانجاه و هفت هجري همانجا پیمانهٔ زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت این خبر امر سنگهه پسر او را بخطاب راجگي و اضافهٔ منصب بر نواخته بین الاقران اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاري *

نامش آله داد پسر جلال الدین روشاني ست - که در افغانان لوای سري و سرداري بر افراخته زنبور خانهٔ فساد بشورش آورد

از عهد عرش آشياني تا زمان اعلى حضرت مهم كهنه لنگ ولايت كابل عبارت از استيصال اين فرقه بوده - از زمان سلطنت اكبري بتاريكي موسوم اند - چون ذكر نبذے از نياكانش و پس ازو هر كه ازينها غبار فتنه و آشوب بر انگيخته ناگزير خامهٔ وقائع طراز است بر مي‌نگارد - والد جلال الدين مشهور بجلاله شيخ بايزيد (۲) معروف بپير روشان (۳) و روشاني ست - خلف شيخ عبد الله - كه بهفت واسطه بشيخ سراج الدين انصاري ميرسد - سالے پيش از رسيدن فردوس مكاني بهند در قصبهٔ جالندهر متولد گرديد - پس از تحصيل كمال چون تسلط مغول بيشتر مشاهده نمود با مادر خود بيبين (۴) نام (كه از همان قبيله بود) بكالي (۵) كرم واقع كوهستان روه (كه پدرش آنجا سكونت داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرتے گرفته باظهار خوارق و كرامات برخے قبائل افغانان را بربقهٔ مريدي در آورد - و كتاب خيرالبيان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشتهٔ تصنيف كشيد *

گويند آن نسخه اينست منتخب از اقوال اكابر سلف - اما بسيارے از طوائف روه (۶) بالحاد و زندقه نسبت داده بدو نگريدند

---

(۲) در [نسخها] بازيد آمده (۳) نسخهٔ [ا ب] روشنائي ست (۴) در [بعضے نسخه] بيبن نام (۵) نسخهٔ [ب] بكابي كرم (۶) نسخهٔ [ب] از طوائف اورا بالحاد *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند عاما از مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعي در گذشت در بهته‌پور (که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائي نام در نوکران پادشاهي انسلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در قید قلیچ خان اکبر شاهي جان سپرد - اما جانشینی پدر بجلال الدین باز گردید - او در سن چهارده سالگي سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه (که رایات عرش آشیاني از سیر کابل معاودت نموده در یولم گذر نزول داشت) بملازمت رسیده مورد عواطف خسروي گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده بے رخصت بدر زده در مریدان پدر (که بیشتر ورک زئي و افریدي و شرداد بودند - و قرابتے نیز بآنها واقع شده) شتافته روزگارے میگذرانید *

چون در سال سي و یکم طایفهٔ مهمند و غوریه خیل (که ده هزار خانه‌دار در حوالی پشاور بسر میبرد) از ستمرانی کار پردازان سید حامد بخاري تیولدار آنجا بستوه آمده جلاله را بسرداري بر گزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که کوهستانے ست بطول سي و دو کروه - و پهنا دوازده - خارز زریه

(۲) در [بعضے نسخه] لولم گذر *

پشاور - باختر سو میدان - شمالي جانب باره - جنوبي قندهار (۲) تنگناهای پر نشیب و فراز بسیار دارد) رفته راه خیبر سنگ‌چین نمودند راجه مانسنگهه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده الوس افریدي را (که خمیر مایهٔ فساد بود) تاخته بعلي مسجد فرود آمد - و جلاله بقدر مالشے یافته بود که زین خان کوکه از حضور تعین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فراوان بکار برد - چون کار برو تنگ شد سال سي و دوم از تنگنای تیراه بر آمده بسواد و بجور (که بنگاه یوسف زئي ست) پناه برد آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهي یافته بودند) دست از بدکاري باز نکشیده میان خودها جا دادند زین خان دران کوهستان نیز درآمد - بآویزشهای سترگ نزدیک بود که جلاله دستگیر گردد - از درهٔ (که اسمٰعیل قلي خان محافظ آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت وا گذاشته بود) باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات شایسته الوس افریدي و ورک (۳) زئي را مستمال نمود - چنانکه آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او مي‌شمرد) بدست آوردند - او اعتماد ازانها وا گرفته روانهٔ توران دیار گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهي سپردند

---

(۲) در [اکثر نسخه] قندهار رویه (۳) در [نسخهای اکبرنامه] اورک زئي آمده *

و در سال سي و هفتم از توران برگشته بيادري همان الوس باز سر شورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعين گشت (۲) افغانان از دستان سرائي بلابه گري بر نشستند . و بر گذاردند که او را ما از يورت خود بر آوردیم - آصف خان اهل و عيالش را با وحدت علي نام مردے دستگير ساخت - و در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري جلاله (که بيادري الوس لوهاني بآويزش شادمان هزاره نواح غزنين رفته بود) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ با جمعے از نوکران شريف خان انگه تعاقب نموده کارش باتمام رسانيد - و بآساني آن مايه ده بزرگ شورش (که از دير باز فراوان سپاه پادشاهي پي او قطره زنان و سرگردان بود) فرو شد - پس از احد داد بن شيخ عمر (که عمزاده و داماد شيخ جلال الدين ميشد) جانشين گشته غبار طغيان برانگيخت - شجاعت و بهادري او ناسخ داستانهای رستم و افراسياب است - در عهد جنت مکاني آويزشهای سخت با عساکر پادشاهي نموده گاهے غالب و گاهے مغلوب ميگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي (که بنيابت پدر انتظام بخش صوبهٔ کابل بود) چون عرصهٔ کار

(۲) در [بعضے نسخه] سر بشورش .

برو تنگ ساخت در نواک (۲) حصاري گرديد - روز يورش تفنگے بدو رسيده درگذشت - گويند يک روز پيشتر نسخهٔ خيرالبيان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنين شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قايم مقام گشت - و برظفر خان تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي سعيد خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختيار بندگي درگاه والا نموده بملازمت اعلی حضرت رسيده بمنصب هزاري امتياز يافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعيناتي کابل روزگارش بسر آمد سعيد خان بهادر بي‌بي الائي زن احدداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان و صاحبداد و قادر داد پسر محمد زمان را با ديگر همراهان عبد القادر در سرآغاز سال يازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت بدست آورده روانهٔ حضور ساخت - اعلی حضرت آنها را مستمال مراحم ساخته پيش رشيد خان (که صوبهٔ تلنگانه باو مفوض بود) فرستاد - و در همين سال کريم داد کور پسر خرد جلال الدين (که آوارهٔ دشت ادبار بود - و در حدود لوهاني بسر مي برد) جمعے از الوسات (۳) نغر بخيال فاسد او را طامع داشته در کمين فرصت نشستند - تا وقت يافته بتيراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] نواکر - يا نوانگر باشد (۳) نسخهٔ [ب] الوسات او بخيال فاسد •

بیایند - و سر بشورش بر آورند - سعید خان ازین مفسده آگهي یافته پیادهٔ کوهي و کمان دار را از قبائل افاغنهٔ آندیار (که بایاي در آمده بودند) جمع نموده با راجه جگت سنگهه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر (۲) جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلهٔ دیگر - که کریم داد درمیان آنها بود - چون آخر کار چارهٔ نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان (که جملة الملک سعد الله خان در عرصه آمده) دختر کریم‌داد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال‌الدین از پسرانش آله داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بیني و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت زوه نگشته بهند آمده در ملازمان جنت مکاني انتظام یافتند آله داد بمرور ایام برشد و کارداني بمنصب عالي و خطاب رشید خان مباهي گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمکی دکن گردید - در سال چهارم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان صوبه‌دار

---

(۲) در [بعضی نسخه] بلغر *

دکن روزے (که بر کنار مانجرا در نوبت کهي فوج عادل‌شاهیه و نظام‌الملکیه در آویخت) شهباز خان روهله (که امیر چهار هزاري بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي بزخمهای گران درمیان افتادند - رشید خان (که برادرش با جمعے از خویشان شربت ممات چشید) زخمي از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پسندیده معاش بود - و در راست اندیشي و نیکو فکري و حسن ادراک و والا همتي و کرم مفرط یگانهٔ روزگار و در شجاعت و مردانگي و مروت و مردمي و خوش سلوکي و تهذیب اخلاق بے همتا - مدتها (که در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همهٔ آن مردم فدوی او بودند - و مردانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند (که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پر دلي متحیرم که خیال خود سري نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت است - و الا خانزمان را (که با او یکداي دارد) خدمت سرحد نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

برهانپور چنان به بند و بست رعب افزود که مفسدان کوهي (که از هنگامهٔ رهزني و دزدی آنها متوطنان شهر شبے نمي آسودند) زندگی خودها مغتنم شمردند - و در اخیر ایام از مدتے بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیر مي‌بود - تا حال درین مکان اولاد اُو و برادرش هادي‌داد خان تعینات مانده اند

در سال بیست و دوم شاهجهاني سنه (۱۰۵۸) یک هزار و پنجاه و هشت در صوبه‌داری ناندیر بساط هستي در نوردید در شمس‌آباد موُ دیهه آباد کرده باغے طرح انداخته - نعش اورا برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چنداني نداشت - اما از همه جا با خبر بود در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفي متعصب بود - اشعار بسیارے بدلیل عقلي از حدیقه بر آورد - که الحاق است و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - وخرج محل آنقدر (که دران وقت هیچ امیرے نداشت) عیدگاه برهانپور را که تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و اسدالله بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهلداس کور *

گویند سرزمین مارواز و میوار پیش ازان (که قوم راٹهور

و سیسودیه بقبضهٔ اقتدار در آرند) در تصرف این قوم بود - بعد غالب شدن آنها زمینداری بعضے پرگنات متعلق باینها ماند نامبرده پسر دوم راجه گوپالداس کور است - که در ایام مراجعت سلطان خرم از بنگاله و ورود ببرهانپور قلعه دار آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار خان را بجای او گذاشت - و در محاصرهٔ تتّهه با پسر جانشین خود بارام نام بمردانگي جان نثار گردید - او در جنیر از وطن آمده بملازمت پیوست - بعد سریرآرائی اعلی حضرت بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و خطاب راجگي و علم و اسپ با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و پسر بتعیناتی خانجهان لودي بمالش ججهار سنگهه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي دستوري یافت - مشار الیه از فرط کار طلبي انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل دهولپور باو رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان پیاده پا شده داد دلیري داد - و بگلگونهٔ زخم سرخروئي حاصل نمود - و در جلدوی تردّدات مذکور باضافهٔ پانصد سوار و عنایت نقاره کوس شادکامي نواخت - و سال سیوم (که پادشاه بدکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کس برای تنبیه خانجهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني تعین فرمود) او باتفاق

راجه گجسنگهه مرخص شد - و در جنگ خانجهان لودي مصدر ترددات شایسته گشت *

ازانجا [که حقوق وفاداری او و پدرش مطمح نظر پادشاه بود و او آرزوی قلعه داري (که بدون آن پایهٔ راجگي اعتبار ندارد) داشت] سال چهارم بقلعه داری رنتهبور از تغیر قلعه دار خان چیاه سر باندي یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر از تغیر میرزا مظفر کرماني چهرهٔ عزت برافروخت - و پستر در رکاب شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن تعین شده در محاصرهٔ پرینده مصدر ترددات شایان گردیده جوهر فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعهٔ مزبور صورت نبست و شاهزاده طلب حضور شد او پس از وصول بپیشگاه خسرواني سال هشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نهم (که پادشاه بدکن ورود نموده به تنبیه ساهو بهونسله سه فوج بسرداری سه کس تعین ساخت) او در زمرهٔ تعیناتیان خاندوران بود - چون از وفور عنایت ولایت دهندیره (۲) بسیورام برادر زادهٔ او مرحمت شده بود و او با جمعیتی رفته اندرمن زمیندار را ازانجا بر آورده و زمیندار مذکور پس از چندے انبوهے فراهم کرده از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال دهم راجهٔ مذکور با جمعے (که سرکردهٔ آن معتمد خان بود)

---

(۲) در [بعضے نسخه] دهند پره - و در [بعضے جا] دهندهیره *

باستخلاص ولایت مذکور تعین گردید - پس از وصول بدانجا حصار سهرا را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد خان را دید - راجهٔ مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عطای ولایت دهندیره بطریق وطن علم اعتبار بر افراشت - سال یازدهم (که پادشاه عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه داری اکبرآباد مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت اکبرآباد و حراست قلعهٔ آن مرخص شد - سال شانزدهم پس از وصول موکب پادشاهي باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار مرتقي گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار کام دل بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنجا رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه داخل اماکن نو ساختهٔ شاهجهان‌آباد شد) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرمایهٔ عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

بحضور رسیده یکهزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب بپیکار قزلباش (که بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخته بودند) مباهي گشت - چون تسخیر قلعه صورت نبست سال بیست و سیوم حسب‌الطلب همراه شاهزاده بعتبهٔ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري درانجا درگذشت *

چون بقدم فدویت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگوناگون نوازش سرباند ساخت - پسر کلانش راجه انروده است - که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته - و دومین ارجن - در حین حیات پدر بروشناسی فردوس آشیاني ممتاز بود - روزے (که راو امرسنگهه راتهور صلابت‌خان میربخشي را در دربار پادشاهي کشت) او بجسارت پیش آمده دو شمشیر بر راو مزبور انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان تعین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافهٔ صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافهٔ پانصدي هفتصد سوار سر بلندي اندوخته مکرر برکاب شاهزادها بمهم قندهار تعین گردید - سال سي و دوم همراه مهاراجه جسونت

سنگهه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعین گردید
و در جنگے (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
متصل اوجین رو داده) دست جلادت کشاده مردانه وار جان را
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
در خور سرفرازي یافته در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه بود
وقت نبرد دست جرأت برکشاده قریب قور فوج شاهزاده
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس
(که در عهد خلد مکان نیز بنوکري میپرداخت - بعد فوت
راجه ده لک روپیه (که ازو مانده بود) شش لک روپیه نقد
و سوای آن جنس او براجه انروده و سه لک روپیه بارجن
و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجهٔ مذکور سال نهم
اعلی حضرت بعد مقتول شدن ججهار سنگهه بذیله و مسخر
گردیدن قلعهٔ جهانسي بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال
پانزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار مرتقي گردید - و سال
بیست و دوم باضافهای متواتره تابپانزده هزار سوار قرار
یافت - و بعد فوت راجهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدي هزار و دویست سوار تفوق جست - و بکرات
بتسخیر قندهار تعین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت
خان بقلعه داری اکبرآباد سربلندي اندوخته بمنصب دو هزاري

هزار و دویست سوار پیرایهٔ عزت پذیرفت - و سال سیم فوجداری آنجا ضمیمهٔ قلعه‌داري یافته هشتصد سوار در تابینانش افزود شد - در جنگ سموگدهه بهراوای سلطان دارا شکوه بود اما از عالمگیرنامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم سرگرم خدمات بود *

* راجه پهار (۲) سنگهه بندیله *

پسر راجه بر سنگهدیو است - پس از جلوس فردوس آشیاني بمحالی منصب دو هزاري هزار و دویست سوار سر عزت برافراخته بستر باضافهٔ هزاري هشتصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلندي یافت - و در همین سال چون بمالش ججهار سنگهه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعین شد او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - ازانجا (که در مسخر ساختن قلعهٔ ایرج مساعی جمیله بکار برد) بالتماس خان مزبور بعنایت نقاره سربلند شده کوس ناموري نواخت و چون ججهار سنگهه بعجز گرائیده بعد عفو زلات بپیشگاه سلطنت رسید از محالات متصرفهٔ او آنچه افزود از طلب او بود برخی بجاگیر راجهٔ مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم (که پادشاه در صوبهٔ خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعین فرمود) او

(۲) در [بعضی نسخه] بهار سنگهه *

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب راجگی اوای ناموري بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار دکن بر سر خانجهان لودي متصل بیر تاخت و محاربهٔ عظیم رو داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش در زد و خورد ببهادر (۲) برادر زادهٔ خانجهان رسیده سرش از تن جدا کرده باو رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین مدتها بتعیناتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعهٔ دولتاباد از جلادت ذاتي و رشد فطري در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگي بظهور آورد - و همچنین در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیناتی خاندوران (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو بهونسله تعین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردیده به تنبیه جنپت (۳) بندیله (که از نوکران برسنگهدیو و ججهار سنگهه بود - و دریغولا دران ملک شیوهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چنت ،

سرتابي داشت) رخصت يافت - پس از رسيدن بآن تعلقه جنپت
فتنه جورا طاقت خود سري نماند - چار و ناچار پيش او آمد
و سال هيزدهم بتعيناتئ علي مردان خان اميرالامرا بتسخير
بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذكور صورت نگرفت
سال نوزدهم هزار سوار ديگر از منصب او دو اسپه سه اسپه
قرار يافته در ركاب سلطان مراد بخش بيساق بلخ و بدخشان
مرخص گشت - و در جنگ با ازبكان و الامانان پاى كم
نياورده در تاخت بر جمعيت آنها دقيقهٔ نامرعي نگذاشت
و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسيدن شاهزاده اورنگ زيب
بهادر درانجا متوقف بوده در سال بيست و يكم همراه
شاهزادهٔ مزبور معاودت نموده بسعادت آستانبوس فايز گرديد
و سال بيست و دوم بهمراهي سلطان اورنگ زيب بتسخير
قلعهٔ قندهار (كه قزلباش گرد گرفته بودند) دستوري يافته
پس از معاودت ازانجا بوطن مرخص گرديد - و سال بيست
و چهارم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار تابينان او را دو اسپه
سه اسپه ساخته از تغير سردار خان بجاگير داري چورا گذهه
سرفرازي يافت *

و چون بآن نواحي رسيد هرديرام زميندار آنجا (كه پدرش
بهيم نراين نام را چهار سنگهه بعهد طلبيده كشته بود)

---

(۴) نسخهٔ [ب] فتنه خورا *

گریخته بانوپ سنگهه زمیندار باندهو [که بنابر ویرانی قلعهٔ مزبور بریوان (۲) نام جائے (که چهل کروهی قلعهٔ مزبور است) میگذرانید] پناه برد - راجه پهار سنگهه از بیست و پنج کروهی بر سر ریوان تاخت - انوپ سنگهه تاب در خود ندیده با عیال خود و هردیرام مسطور فرار گزیده بکوهستان نتونتهر (۳) رفت راجه بریوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - و یک فیل و سه ماده فیل (که از اسباب زمیندار باندهو بدست آورده بود) از نظر پادشاه گذرانید - و بار دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه بار سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محاصرهٔ قلعهٔ مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نیل مقصود باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجری پیمانهٔ حیات او لبریز شد - پادشاه سجان سنگهه پسر کلان او را (که احوالش علیحده نگارش پذیرفته) بجانشینی و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدی چهار صد سوار بر نواخت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد غربی

(۲) در [بعض نسخه] بزیوان (۳) نسخهٔ [ب] نتونتهر *

مایل بشمال پورهٔ بنام او آباد است *

* راو ستر سال هادا *

نبیرهٔ راو رتن است - گویند ناتهه پدر او با جثهٔ لاغر آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هریکے بکندگي چون ستون شامیانهٔ متوسط باشد) نشسته پا بر یکے و پشت بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت (۲) - و بهمین زورهای بیجا بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم جلوس فردوس آشیاني راو رتن رخت زندگي بر بست برسم راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشینی پدر بارشد اولاد متوفی تعلق میگیرد) پادشاه او را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته ولایت بوندي و کنکر و پرگنات آن نواحي (که وطن راو رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود و پس ازان (که او از بالا گهات رسیده سعادت بار یافت) چهل فیل (که از جذ او باقي مانده) پیشکش گویان بنظر پادشاه در آورد - هیزده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار روپیه شد) در سرکار مانده تتمه باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سر افتخار برافراخت - و پستر تعینات صوبهٔ دکن گردیده باتفاق خانزمان سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد از خبرداری مورچال

(۲) نسخهٔ [ب] هردو را از هم *

و بکمک رسیدن در هرطرف که ضرور میشد و در آوردن رسد از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *

شبے [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که راو مزبور بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او پا قایم ساخته دست تجلد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زادهٔ بهلول راه گریز سپردند - و سال هفتم در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده مصدر نیکوخدمتیها شد - سال هشتم (که صوبه داری بالاگهات بخانزمان مفوض گشت) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیاداران دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلدهٔ برهانپور راو همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و پستر (که سه فوج بسرکردگی سه عمده تقرر پذیرفت) ازانجمله فوجے (که بسرداری خانزمان مقرر شده بود) هراولی آن براد معطور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور سرگرم تنبیه اشقیا بوده جلائل کارها بتقدیم رسانید - و غایبانه باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار مباهي گردید - و پس ازان سالے چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال پانزدهم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم دکن بحضور آمده بتسلیم سدهٔ سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعین شد - و پس از معاودت

سال هیزدهم بعطای خلعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوري پذیرفت - چون شاهزادهٔ مزبور از ناتجربگي تعلقهٔ مذکور را گذاشت نمود او بذابر نا سازگاری هوای آنجا یا وطن دوستي بپشاور در آمد - از حضور بمتصدیان اتک حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ‌زیب بدان صوبه (۲) تعین یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مسطور برگردید - و در نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبهٔ مزبور حسب الحکم پدر بذذر محمد خان وا گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار و پانصد سوار باند رتبگي یافته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بمهم قندهار (که بتصرف قزلباش رفته بود) روانه شد - و همراه رستم خان و قلیچ خان بجانب بست تعین شده در جنگ قزلباش ثبات پائي از دست نداده داد دلاوري داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

(۲) نسخهٔ [ب] بدان صوب *

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیناتی صوبهٔ دکن (که بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود) سر عزت بر افراخت - و در فتح قلعهٔ بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی و یکم (که فلک شعبده باز توطیهٔ دیگر بر انگیخت - و سلطان دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی بر نداشته سزاولان شدید تعین کرد - که اسرای متعینهٔ دکن را زود روانهٔ حضور سازند) با آنکه سلطان اورنگ زیب بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن باقی بود نامبرده بے رخصت شاهزاده روانهٔ حضور گردید و در جنگ میان هردو برادر (که متصل اکبرآباد رو داده) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی دارا شکوه جلادت غریب و جرأت ستزگ بکار آورده در قلب قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست رد او را آن فوج بقتل رسید *

* راجه سیورام کور *

بور بارام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامهٔ یورش قلعه بکار آمده اند او بیش از پیش مورد التفات گردید - بعد سرفرازی بمنصب در خور سرفرازی یافته مملکت دهنیره (که عبارت

از بعضے پرگنات سرکار سارنگپور مالوه است) بطریق وطن
بنام او مقرر شد - تا سال دهم بهزار و پانصدي هزار سوار
رسید - چندے بقلعه داری آسیر نامور بود - سال هیزدهم ازانجا
معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ
و بدخشان نامزد گشت - و پس ازان بتقریبے بحضور رسیده
سال بیستم بحفاظت قلعهٔ کابل اختصاص پذیرفت - سال
بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون
مناقشهٔ عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطاني
رسید بنابر حزم گزیني جمعے بتعیناتی کابل چهرهٔ امتیاز
برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال
بیست و دوم باضافهٔ دو صد سوار لوای کامراني افراشته همراه
شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار (۲) تعین گردید - سال
بیست و پنجم چون راجه بیتهلداس عم او در گذشت
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار
و خطاب راجگي چهرهٔ مباهات برافروخته بار دوم همراه شاهزادهٔ
مذکور بمهم مسطور تعین گردید - سال بیست و ششم همراه
شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بست
و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعهٔ بست رفت
سال بیست و هشتم بهمراهی سعدالله خان جهت انهدام قلعهٔ

---

(۲) در [بعضے نسخه] قلعهٔ قندهار *

چیتور گام جلادت برداشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر خدمت قلعه داری ماندو لوای بلند رتبگي برافراشت - و در جنگ سموگدهه (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري لوازم جسارت بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندرمن دهندیره *

شعبه (۲) ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و پنوار با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبهٔ سهرا سرکار سارنگپور مالوه است - که در دفتر سهار (۳) بابا حاجي مینوشتند - در عهد عرش آشیاني راجه جگمن دهندیره شرف ملازمت در یافت در وقت فردوس آشیاني ولایت دهندیره بسیورام برادر زادهٔ راجه بیتهلداس کور مرحمت شد - او با جمعیتی رفته جبرا و قهرا باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداری آنجا بود) پرداخت - او پس از چندے جمعے کثیر فراهم آورده از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابران سال دهم جلوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهلداس با فوج شایسته بمالش او تعین یافتند - و رفته حصار سهرا را گرد گرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) در [بعضے نسخه] سهسار - و نسخهٔ [ب] شهبار *

راجهٔ مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعهٔ جنیر محبوس گردید - در سالے (که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر ارادهٔ نهضت بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار چهرهٔ کامراني بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانهٔ هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بعنایت علم و نقاره کوس ناموري نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بمهم بنگاله دستوري پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهي سرگرم بود - تا آنکه بملک فنا پیوست *

* رام سنگهه *

ولد کرمسي راٹهور همشیره زادهٔ رانا جگت سنگهه است پدرش بنوکري پادشاهي امتیاز (۲) داشت - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیاني ببارگاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزاري ششصد سوار سرفرازي یافت - سال چهاردهم باضافهٔ یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادر خان و اصالت

(۲) نسخهٔ [ب] یافت *

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزهٔ المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سربلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بیساق قندهار تعین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین‌داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور نوبت دوم راهي گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سربلندي اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعهٔ مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعهٔ بست دامن همت بر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتنبیه زمیندار سري‌نگر (که در کوههای شمالی دارالخلافهٔ شاهجهان آباد است) گام جلادت برنهاد - در جنگ سموگڈهه (۲) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در هراولی دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلادت کشاده پاس نمکخوارگي از دست نداد - و مردانه وار تهٔ تیغ فوج مقابل در آمد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] سموکر *

* روپ سنگهه راتهور *

نبیرهٔ کشن سنگهه راتهور کهین برادر حقیقی راجه سورجسنگهه چون هریسنگهه عم او سال هفدهم جلوس فردوس آشیاني جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاه روپ سنگهه برادر زادهٔ اورا بعطای خلعت و اضافهٔ منصب و عنایت اسپ با زین نقره سرافراز ساخته کشن گدهه وطن عمش بتیول او مرحمت نمود - سال هیزدهم در جشن صحت بیگم (۲) صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بنابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان و سوختن بدن چندے کسالمند بود) از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر همت بست - و پس از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصالت خان بگفتهٔ شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از کار طلبي بے اجازت همپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تنبیه گروه المانان (که مکرر واقع شد) در جلدوی مهمای جمیله سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار لوای کامراني افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چهرهٔ امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

---

(۲) در [بعضے نسخه] صاحب *

دو هزار و پانصدي هزار و دويست سوار سرفرازي يافته همراه شاهزاده محمد اورنگ‌زيب بهادر بصوب قندهار دامن عقيدت برکمر زد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمين دار شتافته در جنگ قزلباش تردد نمايان بکار برد - و سال بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامياب گشته و سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات پانصد سوار و عنايت نقاره باند آوازه شده نوبت دوم برکاب شاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار دستوري يافت - و سال بيست و ششم نوبت سيوم همراه شاهزاده دارا شکوه بيساق مرقوم قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و هشتم همراه علامي سعدالله خان بانهدام قلعهٔ چيتور رخصت پذيرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و پرگنهٔ ماندلگڈهه سرکار چيتور از تغير رانا بجمع هشتاد لک دام بجاگير او تن شد - در جنگ سموگڈهه بهراولي دارا شکوه اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رد بروی فيل عالمگير پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاقبت پياده شده تا فيل سواري خاص بارادهٔ آنکه ريسمان عماري را مقطوع سازد رسيد - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

بمردم سرکار خود تاکید فرمود (که زنده دستگیرش نمایند) مردم او را فرصت نداده مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگهه در عهد عالمگیري بمنصب سه هزاري رسیده سال سي و پنجم همراه ذوالفقار خان بتسخیر قلعهٔ چنچي شتافت - چون نوبت سلطنت بخلد منزل رسید سرداری وطنش کشن گذهه براجسنگهه مخاطب براجه بهادر (که تغائی سلطان عظیم الشان میشد و در کابل بامیدواری ریاست همراه خلد منزل بود) تقرر پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزاري سرفرازي یافت - در حالت تحریر بهادر سنگهه پسر خرد راجه بهادر دخیل وطن است *

* رستم خان مقرب خان *

از قوم چرکس است - در دامنهٔ البرز کوه ساکن - و بیشتر خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکني شده نامے بسري و سرداري برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید سال سیوم جلوس فردوس‌آشیاني (که دکن محل ورود آن پادشاه گشت) او (که میر شمشیر نظام‌الملک بود) در مقابل افواج پادشاهي گشت و واگشتے میکرد - چون نظام الملک فتح خان پسر ملک عنبر را (که وکیل و سپه سالار او بود) مقید ساخت سرداری سپاه بوی مقرر گردانید - و حمید خان حبشي را وکیل نمود - و بعد چندے فتح خان را از قید برآورده

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري باو مفوض داشت - مقرب خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته بارادهٔ نوکري پادشاهي سال چهارم باعظم خان ملتجي گرديد - پس ازان (که این معني بعرض پادشاه رسید) درجهٔ استحسان یافت فرمان استمالت صادر شد - ماناجي دوریه (که پیشدست او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تسلي بحصول اطمینان پرداخت - پسنر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهي روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا کنار اردو استقبال نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهي خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد و منصب پنجهزاري ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش (که از صد کس افزون بودند) در خور هر یک تجویز نموده بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کهتوه و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل باو عنایت فرمود - و بعد چندے بپیشگاه سلطنت رسیده باستلام سدهٔ سنیه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهي (۲)

---

(۲) در [بعضے نسخه] ماهي مراتب *

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی بنواح اکبرآباد رخصت سنبل (که در تیول او مقرر شده بود) یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپشتگرمی افواج متعینه بگوشمال ججهار سنگهه بندیله تعین گردیده بود) دستوری پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر تردات گشت - و بحصول ملازمت پرداخته هنگام معاودت از دکن برخصت جاگیر کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی (که پادشاه متوجه جانب سورون شده) او استلام عتبهٔ خلافت نموده بگوناگون عنایت مشمول گشته بجاگیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامی (که لاهور مقر موکب پادشاهي بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده مراد بخش (که بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو معین بود) بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقهٔ او سعي موفوره کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزادهٔ مزبور آمده بدولت آستانبوسي جبین عقیدت را نورآگین گردانید و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعهٔ قندهار مقرر شده بود) رخت عزیمت بربست - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجهزاري

پنجهزار سوار بود) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاگیر ترخیص پذیرفت - و سال شازدهم باز احرام بارگاه دولت بسته آمده پس از چندے بجاگیر رفت *

ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبهدار کابل درین باب حکم شده بود) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و بستر حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهتاس مانده در هنگام باز گشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیهٔ ارادت را روشن نمود - و سرداری جرانغار شاهزاده بنام او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگي با وصف نا رضامندی پدر والا قدر در دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته اورا با جمعے ببند و بست اندخود و مضافات آن کسیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با الامانان زد و خورد نموده رایت فیروزي برافراشت - و در جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان حسب الحکم وا گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

سلطاني در اماکن نو تیار شاهجهان‌آباد حاضر شده بعنایت خلعت مخلع گردیده برخصت جاگیر گام انصراف برزد - پستر بکمک امیرالامرا بسوی کابل (۲) راهي گشت - سال بیست و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بنواحی قندهار مسموع گردیده مناشیر طلب بنام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص پیمود - و سر کردگی چنداول (۳) بار متعلق شد - و پس از رسیدن دران نواحي بکمک قلیچ خان بجانب بست شتابیده در محاربهٔ قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ارابهای توپخانه را (که از غلبهٔ سراسیمگي گذاشته رفته بودند) با اسپ و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزهٔ این حسن خدمت سال بیست و سیوم تمغهٔ تابینانش دو اسپه سه اسپه گردیده بخطاب فیروز جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد (که با ارابه از غنیم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانیده بعنایت خلعت و جیغه و جمدهر مرصع با پهول‌کتاره و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل کلاه گوشهٔ افتخار بسپهر برین رسانید - سال بیست و پنجم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب کابل (۳) نسخهٔ [ا] چنداولي •

باز همراه شاهزادهٔ مسطور بیساق مذکور گام جلادت پیش نهاد و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیري مساعی جمیله بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه باز بدان مهم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره قریب بود باشارهٔ شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت ازانجا (که فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحکم مراجعت نمود) او باشارهٔ شاهزاده قلعهٔ بست را ویران نموده و اسباب باقي مانده را سوخته راهي گردید - سال بیست و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري ششهزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داري کابل از تغیر بهادر خان باقي بیگ منصوب گشت - و بلدهٔ کابل و پشاور در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سي و یکم ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ (۲) متصل سموگدهه (که مابین خلد مکان و دارا شکوه رو داد) بهمراهي سپهر شکوه در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوي بکار برده مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگ سموگدهه •

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مردانه وار بزخم تفنگ جان بجان آفرين سپرد *

* راجه اذرودة كور *

پسر كلان راجه بيتهلداس است - چون پدرش بفوجداري اجمير سرفراز شد او بنيابت پدر بتعلقهٔ مسطور ميپرداخت سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال بيست و چهارم بعطاى علم شادكامي اندوخت - سال بيست و پنجم چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي و عطاى نقاره و اسپ و فيل درجه پيماى اعتلا گرديد - و قلعه‌داري رنتهپور از انتقال پدرش باو تفويض يافت - پستر بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر (كه بار دوم بيساق قندهار نامزد شده بود) دستوري پذيرفت - و پس از مراجعت سال بيست و ششم بتيول خود رخصت يافت - پس ازان همراه شاهزاده دارا شكوه بمهم قندهار راهي‌گشت - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان بهادر فيروز جنگ روانهٔ بست شد - و سال بيست و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چيتور و تاديب رانا نطاق عزيمت بر كمر همت بست - سال سي و يكم چون سلطان سليمان شكوه باتاليقي ميرزا راجه جهت دفع شجاع

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعین گردید او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازي یافته بهمراهی سلطان (۲) مذکور اختصاص گرفت و پس از سرانجامی خلد مکان بدولت ملازمت پیوسته سال اول جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بمهم شجاع تعین گردیده بود) استسعاد پذیرفت - درین ضمن بنابر بیماري چندے در اکبرآباد توقف ورزیده با بقیهٔ کوفت عزیمت نمود - پس از روانگي از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگهه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم جلوس فردوس آشیاني بفوجداری کوه کانگره سرفرازي یافت و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد دفع جرائم پدر همراه او بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگي و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت بر افراشت - و بضبط قلعهٔ چوبین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اورا بمحافظت آن باز گذاشته بود) سرفراز گردیده از جملهٔ هزار

(۲) نسخهٔ [ب] شاهزادهٔ مذکور *

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود) اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حوالهٔ او شد - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت جمدهر مرصع و گوشوارهٔ مروارید گوی سبقت از اقران برد و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان (که بارادهٔ دست برد جوق‌جوق دران نواحي متواتر آمد و شد داشتند) بآویز و ستیز پرداخته رهگرای عرصهٔ فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثرے را مقتول (۲) گردانید - سال بیستم باضافهٔ پانصد سوار سر افتخار بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامي نواخت - و در همان ایام از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ مي‌انداختند - روزے (که جانب دایرهٔ او صف بسته ایستادند) او بنابر وفور حماست بر سر آنها دوید - و جنگ سخت در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

---

(۲) در [اکثر نسخه] قتل گردانید *

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه داری کهمرد از تغیر خلیل بیگ مباهات اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي سربلندي یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصرهٔ آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معاودت ازانجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصرهٔ آن از لوازم جانفشاني دقیقهٔ فروگذاشت نکرد سال بیست و نهم برطبق فرمان از کهمرد روانه شده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیهٔ بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور روانه شد او (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهي گردیده بود) مابین دهلي و سرهند با او برخورد - و بفسون و فسانهٔ او بدام رفاقت در آمد - پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اتباي از نامیهٔ حالش خوانده ببهانهٔ اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائي گزید - پستر از نیک اندیشي از وطن آمده برکنار بیاه بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیلهٔ سفارش او بملازمت عالمگیري رسیده نامیهٔ خجالت و انفعال بر زمین

عجز و ابتهال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي ذات و سوار مباهي گشته بتهانه داري موضع چاندي سرحد سري‌نگر (که سليمان شکوه از آله‌آباد روانه شده ميخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسيده بپدر ملحق گردد - و بنابر انتشار افواج عالمگيري نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) رخصت يافت - که ببند و بست بيرون آن کوه قيام ورزيده سد راه برآمدن سليمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسيده در جنگ دوم دارا شکوه بهراولي فوج طرح دست راست تعين شد چون کوکلا پهاڑي پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پيادهاي خود را (که در کوه نوردي چالاک بودند) از عقب کوکلا پهاڑي برآورده خود بکمک آنها سوار شده ايستاد - مخالفان قليلي ديده بيباکانه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پيوست - سرداران پادشاهي پاشنه کوب درسيده تا سه پاس نايرهٔ حرب و آويزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا برجا بود که دارا شکوه از همت باختگي راه فرار برگزيد - و چون پرتهي‌پت زميندار سري نگر از کوته انديشي و بيهوده کوشي سليمان شکوه را در ولايت خود جا داده بخام طمعي حمايت و اعانت او مي‌نمود راجه در سال دوم با فوجے از عساکر ظفرمآثر بکوهستان سري‌نگر تعين شد - که اگر زميندار مذکور بموعظت و پند متنبه

نگشته در نگاهداشت او اصرار نماید ولایت اورا پي سپر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست ازو برنداشت تربیت خان و رعدانداز خان نیز تعین گشته کار بران بومي تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجي گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیلهٔ عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بمحارست سرحد غزنین از تغیر سید شهامت خان دستوري یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري باجل طبعي زندگي بسپرد - چون پدر خود خالي از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصلهٔ درست داشت برادر خردش بهار سنگهه (۲) که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمرے بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیري بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفهٔ حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموري اندوخت - مدتها در چوکیداري غور بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بهروئین (۳) محال وطنش (که غربي تاراگڈهه است) هر که راجه باشد مرید خان مي‌نامند *

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] بهروین •

* راجه رکناتهه *

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیاني بخطاب رائي و عطای تلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافهٔ در خور بر منصب و دفترداری خالصه و تن چهرهٔ اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیم بعد انتقال سعدالله خان بمرحمت خلعت و اضافهٔ دو صد سوار و خطاب رای رایان بر نواخته شد قرار یافت که تا تعین دیوان اعلی امور کلي و جزوی دیواني را بعرض خسرواني میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود (که امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار عالمگیر پادشاه در آید) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمرهٔ اهل قلم بملازمت پادشاهي پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب راجگي سرمایهٔ مباهات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلي سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیري مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري کارکنان تقدیر طومار حیاتش را درپیچیدند *

---

(۲) در [بعض نسخه] و سال بیست و نهم *

* رحمت خان *

حکیم ضیاء الدین پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنای کاشي ست - که از مشاهیر اطبا و سر آمد سخنوران بوده - ساز صحبت او با شاه عباس ماضي کوک شده شاه مکرر بمنزل او پرتو ورود افکند - پستر بملاحظهٔ بے التفاتی شاه در عهد عرش آشیاني بهندوستان آمد - درین باب این بیت گفته * بیت *

* گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش *
* شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مکاني بآسودگي میگذرانید - خان مزبور [که دختر کوچک طالبای آملي (که ستي خانم پرورش کرده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و ستي خانم زن نصیرا برادر حکیم رکنا میشود] بدین تقریب بشرف عنایت فردوس آشیاني اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر میر خان بداروغگی کرکیراق خانه و خطاب و انعام ماده فیل سربلندي یافت سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه سوار مباهي گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت داروغگی داغ و سال بیست و چهارم باضافهٔ صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر میر بخشي بدیواني و داروغگی کرکیراق خانهٔ صوبهٔ احمدآباد افتخار یافته سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیهٔ سلطنت برانگیخته سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مزبور رفاقت شاهزاده گزید و پس از گرفتار شدن شاهزادهٔ مذکور بملازمت عالمگیری پیوسته بمنصب دو هزاری سه صد سوار و تفویض دیوانی گجرات سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما در همپائی تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر مجددا مشمول عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی سرکار روشن رای بیگم و پستر بدیوانی بیوتات مطرح انظار الطاف گشت - سال هشتم مرحلهٔ نیستی پیمود - عبدالرحیم خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه گذشت لختی از خاتمهٔ کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از مردم آنجا (۲) رو تافته بملک کچهه شتافت - و در مردم آنجا مروت ندیده داخل سرحد ولایت سندهه گردید - ملک جیون نام زمیندار دهادهر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون احسانهای دارا شکوه بود) بگرمی پیش آمده در خانهٔ خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] کچ *

برد - درین ضمن اهلیهٔ دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن تابوت او بلاهور چند کسے (که همراه بودند) نیز جدا ساخت و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون کیفیت نیکو خدمتي براجه جیسنگهه و بهادر خان کوکه (که بتعاقب او بر طبق امر پادشاهي معین بودند) برنوشت - آنها بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید

دومین بساده لوحي فریفتهٔ وعدهای دلفریب خلد مکان گردیده همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحهٔ سینه مي‌نگاشت - با آنکه هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در منزل متهرا پادشاه اورا طاب داشته بحسن تدبیر دستگیر ساخت - ابتدا در قلعهٔ سلیم گدهه داشته بعد چندے بحصن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سرس بائي نام محبوبهٔ اورا نیز رفیق زاویهٔ بیکسی او گردانید - سال پنجم جلوس بتقریب خون علي نقي (که مراد بخش در احمدآباد بے ثبوت گناه ریخته بود - و ورثهٔ مقتول بدعوي بر خاستند) بقصاص شرعي رسید *

* ع *

۱۰۷۲
* ای وای بهر بهانه کشتند * * تاریخ است *

* راجه تودرمل *

شاهجهاني - ابتدا در رفاقت افضل خان بود - بعد فوت او سال سیزدهم بخطاب رائي و خدمت ديواني و اميني و فوجداری سرکار سهرند قامت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری لکهي جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین پادشاهي گشت سال پانزدهم بعنایت خلعت و اسپ و فیل مباهات اندوخت - سال شازدهم در جلدوی حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش ببلندي گرائید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي دویست سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافته بسهرند دستوري پذیرفت سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش افزود - و رفته رفته تعلقهٔ او بانضمام سرکار دیبالپور و پرگنهٔ جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر سالهٔ آن پنجاه لک روپیه رسید - و او از قرار واقع از عهدهٔ پرداخت آن برآمد - بنابران سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم بعطای علم لوای کامراني برافراشت - و پس از جنگ سموگدهه چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسهرند رسید و او از راه احتیاط بلکهي جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

(که در بعضے مواضع مدفون بود) بدست دارا شکوه درآمد و در عهد خلد مکان چندے بفوجداری اتاوه میپرداخت

سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري به نیستي سرا شتافت *

* راو کرن بهورتهیه *

پسر راو سور است - بعد فوت پدر سال چهارم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب رادي و مرحمت بیکانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اوائل سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق وزیر خان بتسخیر قلعهٔ دولت آباد مرخص گردید - و چون خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز مراجعت نمود - پستر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعهٔ دولت آباد تردد ات شایسته بعمل آورد - و در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - پس از فوت مهابت خان بتعیناتی خاندوران صوبه‌دار برهانپور اختصاص یافت - سال هشتم (که موکب سلطاني ظلال افکن ساحت دکن شد - و سید خانجهان بارهه برای تخریب ملک بیجاپور مرخص گردید) اورا در همراهیان خان مزبور برنوشتند - سال بیست و دوم بخدمت قلعه‌داری دولت آباد از تغیر سیادت خان و اضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاري در هزار سوار

سرعزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بفزونی پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار رایت اعتبار بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ کامراني اندوخت - و پس ازان (که قلعهٔ دولت‌آباد بسلطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد) اضافهٔ پانصدي پانصد سوار (که بشرط قلعه‌داری دولت آباد بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار جوار صوبهٔ خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد ملک بکلانه و جنوبي کوکن و غربي بعضے دیهات کوکن و شرقي ناسک واقع شده - و بندر جیول ازو ست - و سري پت زمیندار آنجا طریق خود سري مي پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزادهٔ مزبور ببحالی اضافهٔ مسطور و تنخواه سرکار جوار بجمع پنجاه لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از شاهزادهٔ مذکور مرخص شده بدان‌صوب شتافت - و در سرحد جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاورده باطاعت در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور ذمهٔ خود گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان معاودت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

اورنگ زیب (۲) تعین شده بودند) حسب الطلب روانهٔ حضور گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده بوطن خود شتافت - بنابران سال سیوم عالمگیري امیر خان خوافي بحدود بیکانیر تعین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانهٔ حضور گشت و با انوپ سنگهه و پدم سنگهه (۳) پسران خویش بدولت آستانبوس کامیاب گردید - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نهم همراه دلیر خان داؤد زئي (۴) بتنبیه زمیندار چانده رفته چون مصدر تقصیرے شد مورد عتاب گردید - و سرداریٔ قوم او و ریاست وطنش بانوپ سنگهه پسرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار بر نواخته آمد از ممرّ موقوفیٔ آمدنیٔ جاگیر پریشاني عاید حالش گشت بخجسته بنیاد آمده نشست - سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري چشم از تماشای جهان پوشید بیرون محوطهٔ حلدهٔ اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب پورهٔ بنام او آباد است - او چهار پسر داشت - انوپ سنگهه

---

(۲) نسخهٔ [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضے نسخه] بدم سنگهه
(۴) نسخهٔ [ب] داوزي - و در [بعضے نسخه] داوزئي •

و پدم سنگهه و کیسر (۲) سنگهه و موهن سنگهه - سه اخیر لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگهه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي میر توزک شاهزاده (که آهوی او رم کرده در دایرهٔ موهن سنگهه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگهه را مجروح نمودند - پدم سنگهه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بسنوح این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگهه را در پالکي برداشته روانهٔ خانهٔ او شدند در عرض راه کارش باتمام گرائید - انوپ سنگهه از ابتدا تعینات پساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتماس خان مذکور بخطاب راجگي سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بسرداری دلیر خان داؤد زئي مصاف با دکنیان صورت بست) نامبرده در مثل چنداولي جا داشت - سال بیست و یکم او را بحراست خجسته بنیاد برگذاشته بودند - دران سال سیوا بهونسله گرد بلدهٔ مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهي متصل پورهٔ خود برآمده ایستاد - درین ضمن

---

(۲) نسخهٔ [ب] کپر سنگهه - یا کیسو سنگهه باشد *

خانجهان بهادر (۲) (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسیده و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم بقلعه‌داری (۳) نصرت آباد سکر (۴) و سال سي و سیوم از تغیر راو داپت بندیله بحراست امتیاز گذهه اودني (۵) مامور شد - سال سي و پنجم از انجا معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان سرداری وطنش بپسر او سروپ سنگهه (که هزاري پانصد سوار منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر بتقدیم خدمات مي پرداخت - بعد او پسرش انند سنگهه و نبیره اش زورآور سنگهه حکومت وطن سرانجام دادند - در حالت تحریر گج سنگهه متبنای زورآور سنگهه که هم قوم است بدان قیام دارد *

* راجه سجان سنگهه بوندیله (۶) *

پسر راجه بهاؤ (۷) سنگهه است - در حین حیات پدر از روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش فوت نمود سال بیست و هشتم (۸) جلوس او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفت (۳) نسخهٔ [ب] بتعلقداریٔ (۴) نسخهٔ [ب] شکر - یا بهکر باشد (۵) در [بعضے کتب تاریخ] ادوني آمده (۶) در [بعضے جا] بندیله (۷) در [بعضے جا] بهار سنگهه - و در [بعضے جا] بهاو سنگهه (۸) نسخهٔ [ب] هفتم *

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار سری نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و پستر حسب الطلب بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج دکن باشد تعین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب در اثنای نبرد رو تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس از چندے از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور شد نامبرده هم داخل کمکیان شاهزادهٔ مزبور گردیده رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال چهارم با فوجے از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعے که داشته نمي توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان با وی ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا آویزشهای نمایان نموده نام بمردانگي برآورد - و در سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بصوب دکن دستوري پذیرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ پورندهر لازمهٔ نیکو بندگي بتقدیم رسانیده

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرمایهٔ ناموري اندوخت - پستر در نبردها با افواج عادلخانیه مکرر مصدر شیوهٔ جانسپاري گردیده سال نهم بهمراهی دلیر خان بیساق اُلکای چانده (که متصل برار واقع شده) متعین گردید - سال یازدهم مطابق سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجري در دکن بدیار خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او (که بعد فوت پدر خود بهاژ سنگهه در عهد اعلی حضرت بمنصب پانصدي چهار صد سوار سرفرازي یافته سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار سري‌نگر تعین گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دستوري یافت - و در عهد خلدمکان سال اول باتفاق سبکرن بندیله به تنبیه جنپت بندیله مامور شده پستر تعینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیسنگهه بتقدیم خدمات مي پرداخت) بافزونی منصب و خطاب راجگي و عطای وطن در تیول سرمایهٔ کامیابي اندوخت - در اوان صوبه داری خانجهان بهادر چندے تهانه داری گلشن آباد داشت - چون سال نوزدهم روزگارش بسر آمد جسونت سنگهه نام پسرش (که در وطن بود) بخطاب راجگي و حکومت وطن فایز شد - و آخر همان سال با فوج شایسته بدکن آمده بملازمت پادشاهي

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنپت بندیله (که در نواح بندیل کهنڈ مصدر فساد بودند) معین گردید سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعنایت خلعت و نقاره کوس بلند رتبگي بر نواخت - و در یورش قلعهٔ ملکهیر (۲) فرود نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلي منزل گزید - پس ازو اگرچه پسرش بهگونت سنگهه بخطاب راجگي و مرزبانیٔ وطن سرفراز گردیده بود اما سال سي و یکم فوت نمود - بنابران بدرخواست راني امر کنور جدهٔ او سربراهیٔ تعلقهٔ مذکور بنام اودیسنگهه ولد پرتاپ سنگهه (۳) (که سلسلهٔ نسبش براجه مدهکر منتهي مي شود - و پرتاپ سنگهه بیک قریهٔ پرگنهٔ اوندچهه بسر مي‌برد) مقرر شده بخطاب راجگي سربرافراخت - سال سي و سیوم از وطن آمده باستلام سدهٔ سنیه پرداخت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامیابي افراخته بقلعه داري کهیلنا (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال خلدمکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعهٔ مذکور را بمرهته سپرده راه وطن گزید - پس ازو پرتهي سنگهه پسرش

---

(۲) در [بعضی نسخه] نلکهیر (۳) در [اکثر نسخه] سرافرازیٔ •

و پسر سانول (۲) سنگهه نبیره اش زمیندارې اوندچهه سربراه نمودند - در حالت تحریر پنچم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخیل است *

* راجه دیبي سنگهه بندیله *

پسر راجه بهارتهه است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي مورد مراحم شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش ججهار سنگهه تعین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه (که سابق تعلق بنیاکانش داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بپاس خاطر برسنگهدیو از انها گرفته سپرد او نموده بودند) بنام راجه دیبي سنگهه قرار یافته درانجا ماند - و سوداري انوس قوم بندیله بار مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه تا اوندچهه آمده یکران عزیمت را بجانب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور ولایت اوندچهه بپیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان بارهه (که بتخریب ملک بیجاپور تعین شده بود) دستوري پذیرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتي بظهور رسانید - سال دهم حسب الالتماس خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندي نواخت - و سال نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

(۲) نسخهٔ [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعض نسخه] سانوت سنگهه *

تعین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات (۲) گشته با گروه المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال بیست و دوم (که قلعهٔ قندهار بتصرف قزلباش رفت) او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتسخیر قلعهٔ مذکور رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بارسیوم همراه سلطان دارا شکوه بدانسو (۳) شتافت - و پس از مراجعت سال بیست و هشتم بفوجداری بهلسه مضاف صوبهٔ مالوه سر عزت بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهي گشت - سال سي و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه تعین شده بود) دستوري یافت - ازانجا (که تقدیر آلهي بر صیانت او رفته بود) روز جنگ مهاراجه او را بحراست بنگاه تعین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش بر بنگاه فوج پادشاهي دوید - و این معني هم باعث تزلزل خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزادهٔ مذکور بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بملازمت خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزادهٔ مذکور بعنایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ترددات شایسته (۳) در [بعضی نسخه] بدان صوب *

خلعت تسلي يافت - و پستر چون کار طالبع او اززوی عرضداشت خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار مباهات اندوخت و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجداری بهلسه از تغیر راجه عالم سنگهه سرفراز گردیده سال سیوم برای تنبیه جنپت بندیله (که در نواح صوبهٔ مالوه گرد فساد برداشته بود) تعین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجهت مالش دادن بگروه یوسف زئي مقرر بود) دستوري پذیرفت و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه‌دار کابل گردید چون بکتل خیبر رسیده بر خان مزبور واقعهٔ شکست رو داد ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطهٔ بلدهٔ اورنگ‌آباد مغرب رویه مایل بجنوب پورهٔ بنام او آباد است *

* راجه رایسنگهه سیسودیه *

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امرسنگهه است - چون سال نهم جهانگیري شاهزاده شاهجهان بمهم رانا امر سنگهه نامزد شد و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دریافت ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سر افتخار برافراخته در تنبیه زمیندار تعلقهٔ گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ پیشکشات گونداوانه تردات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت و دلیري برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار دژئي

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی (که پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد و ازان طرف بحکم جنت مکاني سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان با افواج پادشاهي آمده تلاقی فئتین (رو داد) او دست جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید رایسنگهه پس از سریر آرائی صاحب قران ثاني سال اول به پیشگاه خلافت رسیده باوجود خرد سالي نظر بر حقوق پدرش بخلعت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راجگي و اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه سربلندي اندوخت - و سال پنجم باضافهٔ هزار و دویست سوار رایت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشتگرمی افواج متعینه به تنبیه جنجهار سنگهه نامزد شده بود) تعین یافت - و سال نهم باضافهٔ سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو (که سرتابي بنیاد نهاده بود) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت - و سال هیزدهم

بهمراهی علي مردان خان امیر الامرا بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مراد بخش روانهٔ آن سمت شد *

چون شاهزادهٔ مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک بر گرفته روانهٔ حضور گردید او هم بپشاور آمد - ازانجا (که مردم متعینهٔ این یساق از عبور اٹک ممنوع بودند) درانجا توقف گزید - پس ازان همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ ازبکان بهرچه مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهاند - و پس از معاودت شاهزاده از صوبهٔ مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست و دوم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین یساق قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمدافعت قزلباش پیشتر شتافته مساعی جمیله بکار برده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري دو هزار و پانصد سوار بلند رتبگي گرائید پستر نوبت دوم بهمراهی شاهزادهٔ مذکور بهم مسطور قرار یافته بنابر بیماري در پشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معلی دران نواحي دولت بار دریافته رخصت وطن حاصل کرد و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار شتافت و ازانجا بهمراهی رستم خان جهت کشایش قلعهٔ بست راهي گشته سال بیست و هشتم بهمراهی علامي سعدالله خان

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سي و یکم با معظم خان و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر لوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده همنبرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاري و جراحتهای منکر پیاده شد - جمعے کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوی نیکو خدمتي از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربي با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک روپیه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه با خلد مکان با جمعے از راجپوتان همقوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده ناموس پرستي را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیري از دولت آستانبوسي جبین عقیدت را نوراني ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون در قصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتي با بعضے پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بسرزمین دکن تعین گشته در کشایش قلاع متصرفهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتي و جانفشاني بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري

پانجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده کلاه گوشهٔ کامیابي کج نهاد - و سال دهم در رکاب شاهزاده محمد معظم باز بدان صوب رفته سال شازدهم مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانسنگهه و مهاسنگهه و انوپ سنگهه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت فرق مباهات برافراختند *

* راجه رام سنگهه *

کچهواهه پسر کلان میرزا راجه جیسنگهه است - سال شازدهم جاوس چون فردوس آشیاني باجمیر متوجه شد او همراه پدر رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حینے (که پادشاه از لاهور بسمت کابل لوای عزیمت افراخت) با پانصد سوار از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزاري هزار سوار کامیاب گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافهٔ پانصدي امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافهٔ پانصدي چهرهٔ عزت افروخت - در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیري رسیده سال اول همراه شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید و از اثنای راه بشهرت اکاذیب (که پس از جنگ دوم داراشکوه بر زبانها افتاده بود) دل بای داده چندے ترک آمد و رفت

و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقری کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه (که نزد زمیندار سری نگر بود - و او معرفت میرزا راجه جیسنگهه فرستادن بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیندار ببارگاه سلطنت آمد - و پس از تعین شدن میرزا راجه بیساق دکن در حضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش بعرض رسید او بعنایت خلعت و زیور مرصع و ماده فیل کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبها پسر خود از دکن آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از ناعیهٔ او نقش استکبار خوانده بنامبرده (که واسطهٔ ملازمت بود) تاکید فرمود - که او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون آن مکار بحیله سازي (که در احوال راجه ساهو بهونسله رقمزدهٔ کلک اخبار سنج گشته) پنهان ازانجا برآمده راه گریز پیش گرفت او به بیخبري معاتب گردیده بتغیر منصب و منع کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربي با ساز طلا و فیل خاصه معه جل زربفت و ساز نقره و خطاب راجگي و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار سر بلندي اندوخت

و اواخر همین سال چون خبر هنگامهٔ آشیامیان برگواهتي سرحد بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تهانه دار آنجا بمسامع پادشاهي رسید او با جمعے کثیر بدان صوب دستوري پذیرفت و باضافهٔ هزاري هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازان مهم برگشته بعز آستانبوس تارک مباهات آراست - و وقت موعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنورکشن سنگهه - که در حین حیات پدر منصب درخور یافته چندے تعینات کابل بود - پس ازان در خانه جنگي زخمي شده بمقر اصلي شتافت بشن سنگهه پسرش بمنصب هزاري چهارصد سوار مفتخر گشته بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگي و عنایات دیگر چهرهٔ اعتبار بر افروخت - چندے بمالش راتهوران و مدتے بفوجداري اسلام آباد مي پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت) سال چهل و چهارم بجیسنگهه پسرش بخطاب راجه جیسنگهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جمالة الملک اسد خان بتسخیر قلعهٔ کهیلنا کمر همت بر بست - احوالش جداگانه ارقام یافته *

* رشید خان الهام الله *

پسر دوم رشید خان انصاري ست - چون پدرش سال بیست و دوم فردوس آشیاني بآخرت سرا شتافت پادشاه

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافهٔ منصب نوازش فرمود سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تهانه‌داری چاندور داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار شادکام شده بتیولداري و نظم ایلچپور مامورگشت او بتهانه داری چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادي داد خان عم او فوت نمود و دران سلسله به ازو دیگرے نبود از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد تا جمعیت هادي داد خان متفرق نشود - در ایامے (که محمد اورنگ زیب بهادر توسن عزیمت از دکن جانب هندوستان تیز گام ساخت) او موافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب پدر چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روپیه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و بعد محاربهٔ سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه‌سالار در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک تردد بوده در دفع اعادي طریق جانسپاري سپرد - سال چهارم همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعی جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون ازانجا معاودت واقع شد

پر طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ (۲) نامزد گردید و چندے صوبه‌دار آدیسه ماند - سال نوزدهم ازانجا معزول گردیده تعینات یساق دکن شد - و چندے فوجدار ناندیر بود - وقت موعود در گذشت *

* راو بهاو سنگهه هادا *

پسر راو ستر سال است - که در جنگ متصل سموگدهه بهواولیی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیده دولت بار اندوخت - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و خطاب راوي و زمیندارییِ بوندي و غیره محالات برویهٔ نیاگان خود سرعزت برافراخت - و در جنگ شجاع با توپخانهٔ پادشاهي (که پیش مي‌چینند) تعین شد - و پس از فرار شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید پس ازان (که لشکر شاهزاده از بیربهوم واقع راه بنگاله آن طرف گذشت) نامبرده بے رخصت شاهزاده جدائي گزیده معاودت نمود - و بتعیناتیِ دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته خان امیرالامرا در محاصرهٔ قلعهٔ اعلام آباد عرف چاکنه ساختهٔ ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمني (که بتسخیر ملک کوکن تعین شده بود) کمر همت بست

---

(۲) نسخهٔ [ب] نامروپ *

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگهه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیرهٔ راو بهاو سنگهه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهاو سنگهه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درنداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگهه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چاندهٔ شتافت - از نسخهٔ داکشا معلوم میشود که او مدتے در اورنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجري بنیستي سرا رفت *

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیرهٔ بهگونت سنگهه برادرش موسوم بانوده سنگهه پسر کشن سنگهه ((۲) که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه داری اوجین طلبداشته - و بصدور ادای خارج بجمدهر کشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگهه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازي یافت مدتے بتعیناتی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(۲) در [بعض نسخه] بانرده سنگهه *

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین ظفر مند شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدي و زمینداری مومیدانه و کوتله (که متعلق برام سنگهه نبیرهٔ مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید) لوای استقلال بر افراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه (۲) چندے بحکومت وطن پرداخته باولاد خود گذاشت - در حالت تحریر کشن سنگهه نبیرهٔ او در وطن قیام دارد (۳) *

* رضوي خان سید علي (۴) *

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاري ست - که احوالش جداگانه بنوک قام گذشته - چون فردوس آشیاني سال بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را (که دران هنگام بیماري عارض شده بود) در دار السلطنه گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسرانجام تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافهٔ ده بیست بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافهٔ پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و دوم بداروغگیی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامي

---

(۲) نسخهٔ [ب] دمید سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] داشت (۴) در [بعضی نسخه] شیر علي •

بدست کرد - و در همین سال باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم بافزونی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري و واقعه نویسی صوبهٔ احمد آباد از تغیر دوست کام (۲) و امینی آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم ازانجا تغیر شده بپیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلدمکان درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار روپیه سالیانه موظف گشته گوشهٔ عزلت گزید - سال پنجم مشمول عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار و عطای خلعت و جمدهر میناکار آب رفته بجو آورد - سال نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای (۳) خوش نویس و اضافهٔ صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جایل القدر صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار عرصهٔ اعتلا پیمود - سال

---

(۲) در [بعض نسخه] دولت کام (۳) نسخهٔ [ا ب] رشیدائي *

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري تار و پود زندگي بر گسیخت *

* رندوله خان غازي *

بیجاپوري - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن بهندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر تردد‌ات پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بخطاب رندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار ازانجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر عزت بر افراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوافي جهت سد بودن بر راه آمد سلیمان شکوه تعین گردید - پس ازان تعینات یساق دکن شده بمهمات پادشاهي مي پرداخت - سال نهم باتفاق دلیر خان داؤد زئي به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجري بساط هستي در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدي ست - در آخر سال دوم عالمگیري بصبیهٔ امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ مراد برافروخت - و در سال ششم بخدمت میربخشي‌گري احدیان

مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال دهم بمنصب دو هزاری و خدمت آخته بیگی فرس کامیابی (۲) مهمیز فمود - و در سال شازدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان ایام بنابر جهتے معزول المنصب گشت - پستر در سال هیزدهم ببحالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصهٔ نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست و چهارم از تغیر عاقل خان خافی ببخشیگری دوم علم ناموری برافراخت - و هنگامے (که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویهٔ پادشاهی گردید) او از کار طلبی و خدمت گزینی بیشتر به تنبیه و تعریک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم والدهٔ ماجدهٔ او حمیده بانو بیگم (که خالهٔ حضرت خلد مکان بود) رو در نقاب عدم کشید - نواب زیب النسا بیگم دومی بنت خلافت (که از جمیع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار خصوصیت داشت) بخانهٔ روح الله خان رفته بتعزیت پرداخت و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهي فرق مباهاتش

(۲) نسخهٔ [۱] کامراني *

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کوکن شتافته معاودت نمود - و در سال بیست و هشتم بعطای نقاره سر بر افراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور (که شاهزاده محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت) رخصت یافت - و در آخر همین سال (که سواد شولا پور مخیم خیام پادشاهي بود) از بیجاپور رسیده بجای خان فیروز جنگ باقامت احمد نگر شتافت - و در سال سیم ماه ذی القعده (که از فتح بیجاپور هفتهٔ نگذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشین چهار بالش میر بخشیگري گردید - و در همان ایام چون رایات ظفر طراز پادشاهي بتسخیر حیدر آباد باهتزاز آمد روح الله خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار مورد مراحم ساخته بنظم اشتات صوبهٔ برهم خوردهٔ بیجاپور گذاشتند (۲) و پس ازان (که محاصرهٔ قلعهٔ استوار گلکنده بامتداد کشید) خان مشار الیه حسب الطلب احراز دولت آستانبوس سلطنت نموده بامور کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از گریز فکري بلابه و فریب در آمده بوساطت رنمست خان کلان عبد الله خان پني بیجاپوري معروف بسرانداز خان را (که پیش از فتح بیجاپور بندگی درگاه پادشاهي اختیار کرده باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود) از راه و رسم اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [ب] بانظم صوبهٔ •

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت حق نا شناس بیست و چهارم ذی‌القعده نیم شب بخشي‌الملک را با رنمست خان و مختار خان (که فرصت جویان گرد قلعه مي گشتند) از راه کهرکي (که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخشي الملک یکسر بخانهٔ ابوالحسن والی آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحي نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار وگیر بخشي الملک بلند شد شیونے و فریادے از مردم محل بر خاست - ابو الحسن اصلا از جا در نیامده بتسلیهٔ هر کدام پرداخت - و از همه بحلي (۲) و وداع خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زباني سبقت نمود - و بے آنکه چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد تا دمیدن سپیدهٔ صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

---

(۲) بهلي بهاي هوز نیز درست باشد *

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیگیرد مدتها بفقیري و بینوائي گذراندم - و یکدفعه بپادشاهي رسیدم که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش برخی اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجمله بعد ازین فتح (که در سال سي و یکم سنه (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري برتو ظهور داد - و فتح قلعهٔ گولکنده مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت وسیعهٔ فسیحهٔ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که بدار الجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان ارزاني فرمود پسر بحضور رسیده در مبادی سال سي و سیوم بانتزاع قلعهٔ رایچور از تصرف کفرهٔ مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی جمیله آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و بفیروز نگر موسوم گردید - و در سال سي و پنجم بگوشمال زمیندار سکر و واکنکیره دستوري یافت - و در آغاز سال سي و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم درمین خلف پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیهٔ کریمهٔ خود عایشه بیگم مرتقی مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه در قطب‌آباد کلکله مرحله پیمای نیستي گردید *

* روح در تن ملک نماند * تاریخ یافته اند

چون احوالش بنفس‌شماري و احتضار انجامید خلدمکان بعیادتش تشریف فرمود - آن مصروف طریقهٔ اخلاص و منهمک راه بندگي درین اثنا (که دم واپسین بود) این بیت خواند * * بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جهـــان نیازمندي *

* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشي *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر اطوار نیک و اوضاع پسندیده داشت - و خوش تقریر و صاحب تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور میشد - غریب‌تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین درست و اینجا مهم سازي و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروکار بود اما قسمے نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهی پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیش‌رفت نوعے ساخته و پرداخته بعرض میرسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد *

گویند یکے از راجها (که بامتداد یساق دکن و دیر رسی زر جاگیر هندوستان احوالش بعسرت کشید) مکرر و متواتي بوساطت روح الله خان زرے بطریق مساعده از سرکار پادشاهي گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه از ناچاري التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند یک حصه بمن و دو حصه در وجهٔ حق السعي بگیرند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سي هزار روپیهٔ دیگر

برای او گرفت - و بر رفق قرار ده هزار روپیه بار داد ارباب عناد این معامله را بے کم و کاست بپادشاه رسانیدند خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور پرسید - که راجه ز از خزانه گرفت - او بداهة عرض کرد که این مردم از خود غرضي بے لحاظ هر وقت آمده شلائین میشوند - و ما بندها را هر وقت جرأت عرض نیست - لهذا بالفعل ده هزار روپیه بمستدعي داده تتمه را نگاهداشته شد - بهنگام درخواست بدفعات داده خواهد شد *

بالجمله آن امیر پسندیده منش همت بر فیض رساني و کار روائی خلق مي گماشت - و ابواب انجاح مطالب را بر روی اداني و اقاصي مي‌کشود - و در امرای عالمگیري بفیاضي و شگفته روئي یکتا بود - پسر ثلاثش سیف الله خان بعد فوت پدر بششماه رخت هستي بربست - و پسر دومش خانه زاد خان است - که بخطاب پدر مخاطب شده - ترجمهٔ او علیحده نگارش یافته - و پسر سیوم او بیرام خان محمد باقر است که در عهد فردوس آرامگاه نیز زنده و بجاگیرے در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خانه زاد خان سربلند شده سال بیست و هشتم جاوس خلد مکان جهت آوردن پرستار خاص اودیپوري محل

از اورنگ آباد یا احمد نگر (که معسکر پادشاهي بود) تعین گردید - و سال سي و سیوم (که قلعهٔ فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیلهٔ پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده مورد مراحم خسروي شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار لوای کامیابي برافراخت - و سال سي و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار بر معارج ترقي عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و از تغیر مخلص خان بخدمت توزبیگي شرف امتیاز یافت - سال سي و هشتم بداروغگی بندهای جلو و بستر از تغیر مختار خان بخدمت میرآتشي و اضافهٔ پانصدي چهرهٔ افتخار برافروخت - و سال سي و نهم باتفاق جمعی به تنبیه سنتاکهور پره مامور شد - قضا را آسیبے کلي بتفصیلے (که در احوال قاسم خان کرماني بزبان خامه گذارش یافته) باو رسید - که اسباب همراهي داده از دست مرهته رهائي جست پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبهٔ بیدر تعین کرد اواخر سال چهلم بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب روح الله خان گشت - و بخدمت خانسامانی از تغیر فاضل خان برهان الدین (که مستعفي شده بود) سرمایهٔ سربلندي اندوخت پستر داروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلو از تغیر ذو الفقار خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعهٔ ستاره و قلعهٔ پرای تردد‌ات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از انتقال مخلص خان آئینهٔ بخت را جلا داد و بعد فتح قلعهٔ سخرلنا باضافهٔ دو صد سوار سررشتهٔ حسن قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵) هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را (که ثانیا بروح الله خان مخاطب شده) خلاع ماتمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیهٔ آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار روپیه تسلی پذیرفت *

* راو دلپت بندیله *

ولد راو سبهکرن پور بهگون رای بن راجه برسنگهدیو است - گویند وطن نیاگان این قوم کاسی ست - یکے از اسلاف اینها ازانجا بر آمده در کهیوا گدهه کتک سکونت اختیار نمود که بکهیروار ملقب گردید - مدتے پیش ازین کاسی راج نام (که جد بیست و چهارم راو دلپت بود) در اُلکائے (که الحال بندیل‌کهنڈ مشهور است) جا گرفته پوستش بندواسی دیوی میکرد - ازین جهت بندیله نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه براجه پهاڑ سنگهه مقرر

شد خلد مکان در ایام شاهزادگي (که بحکومت دکن مامور بود) سبهکرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاري ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جونه گڈهي (که از چندے در برهانپور وطن اختیار نموده بود) بتسخیر بکلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف (۲) سلطاني در آمد

و چون اوائل سال سي و دوم جاوس فردوس آشیاني شاهزادهٔ مزبور بعیادت پدر گرامي قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگهه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربهٔ دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنپت بندیله دستوري پذیرفت - بستر تعینات دکن شده در مهم تعلقهٔ بیجاپور در میسرهٔ میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر تردد میشد - سال نوزدهم (که جنگ بهرداري دلیر خان با دکنیان رو داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداولي جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بتصرف درآمد *

از نزد دلیر خان بهادر گذهه (که بنگاه درانجا بود) رفت و سال بیست و یکم فوت نمود - راو داپت سال یازدهم بمنصب دوصد و پنجاهي هشتاد سوار سرفرازي یافت - و پس از چندے سه صدي ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر بپانصدي ذات پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلي و دلاسا نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهے از خانجهان بهادر ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستر همراه اعظم شاه باز بدکن آمد - و بهمراهي حسن علي خان عالمگیرشاهي در ضلع کوکن رفته در جنگها تردد‌ات نمایان بظهور رسانید سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدي ششصد سوار دو اسپه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدي هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی الدین خان در آوردن کهي بفوج محمد اعظم شاه (که محاصرهٔ بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم در آورد] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي یکهزار و پانصد سوار و خطاب راو سربلندي یافت - و سال سیم چون امتیاز گذهه عرف اودني (۲) بتصرف پادشاهي در آمد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عطای نقاره و قلعه داری اودني سر مباهات برافراشت

---

(۲) در [بعضے نسخه] اودلي - و در [بعضے کتب تاریخ] ادوني •

سال سي و سيوم استعفای قلعه داری اودني نموده بحضور آمد - و پستر گاهے برای آوردن خزانه از خجسته بنیاد و گاهے برسانیدن قافله از شهر مزبور بلشکر تعین میشد - و در راه اکثر به تنبیه غنیم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعیناتی شاهزاده کام بخش چهرهٔ عزت بر افروخت - و چون شاهزاده بر سر واکنکیره آمد چنداولي باحسن وجوه سر انجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي (که ذوالفقار خان درانجا بود - و غله کمي داشت) بموجب حکم با غله و غیره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزاري دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید - در سال چهل و نهم سه هزاري سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مکان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهزاري رسید و در جنگے (که با سلطان عظیم الشان رو داد) در هراولي بکار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پرتهي سنگهه پسرانش بر سر وطن تنازع آغاز کردند - درین ضمن رامچند پسر کلانش (که در ستاره گدهه بود) رسید - چون فوج بهاري چند هم بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در وقتے (که موکب بهادر شاهي متصل اجمیر توقف داشت) رسید - چون کسے را

متوجه نیافت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستر متصل لاهور رفته بملازمت خلد منزل پیوست - و در عهد فردوس آرامگاه با فوج پادشاهي بر سر بهگونت سنگهه زمیندار کرهٔ جهان آباد تعین شده دران جنگ بمردانگي بکار آمد - بقیهٔ این قوم بنوکریٔ پادشاهي مي پردازند - مرهته اکثر محالات اینها بتصرف در آورد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان فرنگ (که از بنگاله عزیمت بندر سورت نمودند) چندے در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریبے مذکور شده تحریر پارهٔ از سرگذشت این قوم ناگزیر خامهٔ وقائع نگار است - این گروه از سوابق ایام باجازت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا بسر مي بردند - کوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد سلطان بهادر گجراتي بحیله قول حاصل ساخته در قلعه موسوم بدمن و بسي در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد نمودند - اگرچه درطول چهل و پنجاه کروه در تصرف آوردند (۲) اما در عرض زیاده بر یک کروه و نیم یک کروه نداشتند - پای دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل بے شمار مبالغ کلي محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروجهٔ

---

(۲) نسخهٔ [۱] بداشتند *

آنجا اشرفي (که مراد از نقرهٔ قیمت نه‌آنه باشد) مسکوک بسکهٔ فرنگ و پارچه ریزهٔ مس (۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان پورهٔ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسے ازانها بمرد باطفال او تلقین طریقهٔ خود مینمودند *

و چون این حقیقت بسمع خلد مکاني رسید بر طبق حکم پادشاهي معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که دامان ملا احمد نایته بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیري آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر مرضي نباشد از خشکي برخاسته بر روی دریا سایر و دایر باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصی اسیران فرنگ (۳) بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گج سوائي (که کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها صادر شد - اما بلیت و لعل کارپردازان ملتوي ماند - آنها رگ و ریشه دوانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید سودارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مثل مس (۳) در [بعضے نسخه] گج لواي *

و تا عمل آصف الدوله امیر الممالک در مملکت دکن بودند) قوم انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهي را بر داشته صوبهٔ بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته درینولا در صوبهٔ آله‌آباد و اودهه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله تا ارکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند و در سیکاکل (۲) و غیره سرکارات حیدر آباد دخیل گردیدند - درین ایام بتقریب رگناتهه راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دین محمد * صلی الله علیه و آله و سلم *

* رام سنگهه هادا *

نبیرهٔ مادهو سنگهه هادا ست - چون جگت سنگهه پسر مکند سنگهه هادا سال بیست و پنجم عالمگیري در گذشت و پسرے ازو باقي نماند پادشاه حکومت کوٹه بکشور سنگهه برادر مکند سنگهه (که هم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بیجاپور تعین گردید - روزے (که امان الله خان پسر الله وردي بکار آمد) (۳) او زخمے بر داشت - و سال سیم بهمپائی سلطان معظم بسمت حیدر آباد راهي شده سال سي و ششم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي بر نواخته پستر در گذشت

---

(۲) در [بعضي جا] سیکاکول آمده (۳) نسخهٔ [ب] آله وردي خان *

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوته بدستور نیاگانش بنام پسرش رام سنگهه (که در وطنش بود - و ابتدا دو صد و پنجاهي و بمرور ششصدي و درین رتبت بپایهٔ هزاري رسید) قرار یافت - همواره بتعیناتی خان مزبور میگذرانید و در تنبیه رانو بن سنتا کهور پره و دیگر مرهتها بتقدیم خدمت مي پرداخت - سال چهل و چهارم بعطای نقاره بلند آوازه گشت سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي مرتقي گردیده بعنایت زمینداری مومیدانه از تغیر راو بدهه سنگهه (که نهایت متمنای او بود) بشرط نگاهداشت یکهزار سوار سربلندي اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاقت محمد اعظم شاه گزیده بمنصب چهار هزاري تصاعد نمود - روز جنگ در مقابلهٔ سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت پس ازو پسرش بهیم سنگهه سرداری وطن یافت - و در جنگے (که در سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک سید دلاور عامي خان را با نظام الملک آصف جاه رو داد) بعد کشته شدن خان مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طریقهٔ هستي برخاست - در حالت تحریر کمان سنگهه نبیره زاده اش پور ستر سال بن در جن سال بحکومت کوته مي پردازد *

* رستم دل خان *

پسر جان سپار خان بذي مختار است - و نواسهٔ میرزا خلیل

خانزمان - از امیرزاده‌های کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار داني و معامله فهمي نامے برآورد - و کارهای ملکی صوبهٔ حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستي بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - ازانجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئي و کلی آن ولایت میرسید) بنیابت مقرر گشت - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار هزار و پانصدي هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر صلابت خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور بافزونی پانصدي هزار سوار سرافرازي یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر داؤد خان مجددا بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار (۲) برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ دولت افروخت - و دران هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کاروانی بآرام جای ملک جاوداني خرامش نمود) از کار طلبي و وقت شناسي سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سري و خود رائي بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار •

(که از جانب پدر بصوبه داری بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیری برآمد) احسن خان عرف میر ملنگ را (که میر بخشي و سپه سالارش بود) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغتنم دانسته روی توجه بتسخیر قلعهٔ گلکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طي مراحل بتاني مي نمود تا آنکه بکار طرازي و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده تن بایلي در نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ لابه گري و چاپلوسی او گشته بعهد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بے سامانی و پریشاني با مردم خسته و بد حال سواره مي‌آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روی خیر خواهي مصلحت محاصرهٔ قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوری محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطهٔ کار مشارالیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

تحف میکوشیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهتدا خان (که بمصاحبت سر نخوت می‌افراشت) از حسد آغشتگی (که ناگزیر عالم هم چشمی ست) کاینوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده ارادهٔ قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خرد دوست نشناس فورا شقهٔ بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامهٔ بهادر شاه مینویسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فورا مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلا اقدام بران ننمود - تا آنکه فیلے دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و درحوالی املي (۲) محل مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندے کشته و زخمي گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حویلی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

---

(۲) در [بعضے نسخه] امین محل *

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله رشدے دارد - نصف پرگنهٔ امرا پور سرکار مهکر (که از محالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر بخانسامانیٔ سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانیٔ سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و قرارے نیست و ارباب آن عهدهٔ سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود موعود خود را میگذراند *

* راجه چهپله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات باشند - برادر دیا رام است - هردو در سرکار سلطان عظیم الشان بسرانجام خدمات مالي مي پرداختند - دیا رام پس از چندے بمقر اصلي شتافت - و چهپله رام بفوجداریٔ محال کرهٔ جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادشاهی سلطنت و ارادهٔ جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید او ابتدا [illegible] پستر با چند اک زمینه از تحصیل ملفظه بود و سعادت شایسته رسیده [illegible] مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر تردات شد و پس از روزي شدن فتح و فیروزي از اصل و اضافه بمنصب

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفويض ديواني خالصه سر اعتبار بر افراخت - و چون اين کار (که پيشدستي وزارت است) بے تجويز قطب الملک وزير بعرصهٔ وجود آمده بود موجب برهمي صحبت پادشاه و وزير گشت - و بحث فيمابين بطول انجاميد - و آخر صوبه‌داري مستقرالخلافه بنام او قرار يافت و پستر بنظم صوبهٔ اله آباد سربلندي اندوخته بدان صوب رفت در ابتداي عهد رفيع‌الدرجات (که مردم فتنه جوي قابو طلب نيکو سير پسر سلطان محمد اکبر را در اکبرآباد بسلطنت برداشتند) بر زبانها افتاد که نامبرده هم ميخواهد که باو ملحق شود - اما چون او با زميندار صوبهٔ متعلقهٔ خود نزاع داشت نتوانست خود را رسانيد - و بعد بدست آمدن نيکو سير حسين علي خان عزيمت تنبيه او پيش نهاد خاطر گردانيد پيش ازانکه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه

مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و يکصد و سي و يک هجري بغتة در گذشت - پس ازو برادرزادهٔ او گردهر پسر دیا بهادر (که میر شمشیر او گفته ميشد) بفراهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آله‌آباد پرداخت - اگرچه فوج بر سر او بسرداري حيدر قلي خان (۲) تعين پذيرفت اما آخر بوساطت راجه رتن چند بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

---

(۲) در [بعضے نسخه] حيدر علي خان ٭

و تفویض صوبهٔ داری اردهه سر رشتهٔ اعتبار بدست آورده بدان صوبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمهٔ سادات برهم خورد از اردهه بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم (۲) چون هولکر از دکن بملک مالوه درآمده آغاز فتنه نموده نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبهدار دیگر ارادش بحفظ بلدهٔ اوجین پرداختند *

* راجه محکم سنگهه *

(۳)
از قوم کهتري ست - در سرکار امیرالامرا حسین علي خان ملازم شده معتمد آن نوئین بلند مرتبت گردید - رفته رفته بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسرفوجي رسید - و در جنگ داؤد خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجري رو داد) نامبرده از جملهٔ فیل سواران بود پس از رسیدن اورنگ آباد (که شورش کهدر دیهاریه مکاسدار (۴)
صوبهٔ خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار بیگ بخشی حسین علي خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول گردید - حسین علي خان راجهٔ مذکور را با فوج شایسته

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهم ملهار راو هولکر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) در [بعض جا] کهندو دیهاریه *

بتدارک آن مامور ساخت - و بسیف الدین علي خان برادر خود (که صوبه‌داری برهانپور داشت) بر نوشت - که باتفاق راجهٔ مذکور به تنبیه کهدو دیهاریه پردازد - هرچند در صوبهٔ خاندیس تلافی خاطرخواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید (۲) اما محکم سنگهه فوجهای مرهٹّه را (که در نواح احمدنگر بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره (که مسکن راجه ساهو ست) رسانید پس ازان همراه حسین علي خان بدارالخلافه شتافته بعد کشته شدن خان مذکور حیدر قلي خان بپیغام امان جان و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطای منصب (۳) شش هزاري از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستر بپایهٔ هفت هزاري مرتقي گردید - و شبے (که فردای آن میان لشکر پادشاهي و فوج قطب الملک آویز و ستیز وقوع یافت) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند با قطب الملک داشت دفعة از لشکر فیروزي بدر جسته بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده ظلمت شب پرده بر روي آفتاب عالمتاب فرو هشت و تمام شب از توپخانهٔ سلطاني گلولهای توپ پی در پی میرسید همین که گولهٔ بحوضهٔ فیل سواری او رسید بر پشت

---

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در [نسخها] از اصل و اضافه ششهزاري *

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتے از زنده و مردهٔ او نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیهٔ قلیچ خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سوے کشید) او بروفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهرهٔ عزت برافروخت - و چون این معني خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود) گردید آصف جاه اورا ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگنهٔ بالاپور صوبهٔ برار شاد کام ساخت - و در جنگ (۲) مبارز خان عماد الملک ترددات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز

مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بهمان زخمها بملک فنا شتافت - پسرش عظیم الله (۳) خان است که از بطن صبیهٔ قلیچ خان بود - و صبیهٔ اعتماد الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز جنگ (۳) نسخهٔ [ب] عظیم الدوله *

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه‌داری اوجین بنام خلف کلان خود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) اورا بنیابت آن صوبه تعین کرد - و پستر بحضور شتافته پیش خسر خود بسر مي‌برد - مرد غضوب بود - بے آدائیهای او با پادشاه و وزیر وقت زبان‌زد عالم است - در وقت فادر شاه متعهد وصول زرے (که بر مردم بلدهٔ شاهجهان آباد تفریق یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستي سرا فرو شد *

* روشن الدوله بهادر رستم جنگ *

خواجه مظفر نام خواجه زادهٔ نقشبندي ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیاني بهندوستان آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگے (که مابین شاهزادهٔ مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رو داد - و سلطان شجاع رو بجانب بنگاله گردانید) مشارالیه (که تعینات محل بود) با چند کس از اقربای خود بر دیوري بکار آمد - پسرے ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشي بسر مي‌برد در عهد فرخ سیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر اوست ابتدا بنوکری رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

و پانصدي پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهرهٔ رشادت برافروخت و پس از کشته شدن شاهزادهٔ مذکور ترک روزگار نموده التزام صحبت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه ورق بر گرداند و عزیمت فرخ سیر از پتنه بارادهٔ جنگ با جهاندار شاه زبان‌زد گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت شتافت - و باستصواب حسین علي خان دولت بار یافته بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی چهالر دار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تفویض تعلقهٔ بخشیگری سوم پایهٔ اعتبار فراتر افراخت - و پس از جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ سیر شد) موصی الیه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهي و مراتب تکیه بر چهار بالش عمدگي زد - در ایام استقلال سادات بارهه بمقتضای زمانه سازي خود را از انها مینمود - پس ازان [که نوبت سلطنت بفردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکي کوکهٔ پادشاه (که زن زبان آور درست تقریر بود) در مزاج آن سلطنت مرتبت مداخلت کلي بهم رسانیده رتق و فتق مهمات پیش گرفت] نامبرده با کوکهٔ مذکور ساز موافقت کوفته واسطهٔ معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسي

و ضابطه داني را فروهشته هر که (جوع مي آورد مبلغي برسم پيشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود ميگرفت - رفته رفته صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ يار وفادار ضميمهٔ القاب او گشت - و در سنه (۱۱۳۹) هزار و يکصد و چهل و نه هجري بخاوکدهٔ بقا شتافت - از کمالات ظاهري عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شيوهٔ همت خصوص خدمت فقرا نامي بنيکوئي بر آورد - اخراجات او در عرس مرشد خود (که در پاني پت آسوده است) و صرف چراغان از بلدهٔ دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدين بختيار کاکي زبانزد مردم است - چون بر دستور سلفها بسيار ميرود بل نوکرانش از راکب و راجل بدين وصف موصوف بودند بطرز پاز خاني اشتهار يافت - اولاد بسيار داشت - ارشد آنها قايم خان است براي ديدن همشيرهٔ خود حرم محترم نواب نامور جنگ شهيد بدکن آمد - و پس از وقفهٔ قليل مراجعت بشاهجهان آباد نمود - پسر ديگر او هم قبل ازين چند سال وارد دکن شده بمنصب عمده و خطاب مظفرالدوله امتياز پذيرفته جهان گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - يکي فخرالدوله بهادر شجاعت جنگ که بپايهٔ هفت هزاري رسيده سپاهي نقش بود - ابتدا بخشيگري احديان داشت - در عهد فردوس آرامگاه صوبه دار پتنه شده هفت سال درانجا گذرانيده پستر ازانجا

معزول شده بصوبه داری کشمیر لوای افتخار بر افراشت و پس از حکومت سه سال ازانجا تغیر شده بحضور آمده بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبهٔ گجرات دستوری پذیرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود نتوانست عهده برای آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار گردید - چندے در حبس ماند - بعد رهائي راه دارالخلافه پیش گرفت - و بقصبهٔ دو حد رسیده جام ممات کشید - چند پسر داشت - ارشد آنها محمد کبیر خان است - که وقت صلابت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشیگری صوبجات آنجا سر برافراشت - و بمنصب هشت هزاري و خطاب خانخانا ي

تصاعد نموده در سنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجري بملک بقا پیوست - مرد یار باش و شیفتهٔ صحبت آرائي بود ازلادش باقي ست - و برادر دوم روشن الدوله منور علي خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن فخرالدوله بصوبه‌داری عظیم آباد از تغیر او ببخشیگری احدیان ممتاز بود *

راجه چندرسین

از فریق مرهته ملقب بجادون است - پدرش دهناجي جادون از سرداران معتبر همراهی سنبها بهونساله بود - همواره با فوج بسیار بتاخت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

نامش در ترجمهٔ راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس ازو راجهٔ مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانیده - و بوجهه دل برداشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الملک آصف جاه (که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود) بنوکری پادشاهي و منصب هفت هزاري امتیاز یافته بهالکي و غیره محالات صوبهٔ بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار نوکري میکرد - در تعلقهٔ پنچمحاله (۲) (که عبارت از پرگنهٔ انکور و مکنهل (۳) و امرچنتیا (۴) و کریچور (۵) و اردمان پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکهیر صوبهٔ محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش بود) سه‌کروهی دریای کشنا بالای کوهچه قلعهٔ مختصرے ساخته بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد

سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري پس از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب هفت هزاري و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما از باده دوستي و بکار نرسي در خانهٔ او همواره داد و بیداد سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابت‌جنگ بنابرے رشدی او اکثر محالاتش بضبط درآمد - و باز بتقریبے بحال شده گاهے بنوکري میرسید - و گاهے تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

---

(۲) در [بعضے نسخه] پچهمحاله (۳) نسخهٔ [ب] مکهیل (۴) در [بعضے نسخه] امرچیذا (۵) نسخهٔ [ب] کرنچور ۰

نظام الدوله آصف جاه (که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمد نمود - و هر روز ستیز و آویز بود) با آنها در ساخته شیے با جمعے برخاسته رفت - چون متلون مزاج بود و قباحت فهمي اصلا نداشت پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندے در دولتاباد محبوس گردید - و بوساطت برخے ازانجا رهائي یافته بعد صفح جرائم ندامت گویان پیش نظام الدوله آصف جاه آمد - و ببحالی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد (۲) عاطفت شد - چون آخرها ازو حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعهٔ گلکنده محبوس ساخت - درانجا در گذشت - دو پسر ازو باقي مانده بجاگیر قلیل از محالات ارثي بسر مي برند *

* راجه سلتان (۳) جي *

در قوم مرهته ملقب ببنالکر است - بچاجي (۴) مانک (۵) نبیرهٔ انک پال (که در سال پانزدهم جلوس خلدمکان باستصواب بهادر خان کوکه بنوکری پادشاهي امتیاز یافت) بهمین لقب اشتهار داشت - انک پال از اعاظم زمینداران دکن بود - راجهٔ مذکور ابتدا بنوکری راجه ساهو مي پرداخت - و بسر لشکری او معروف بود - در عمل نظام الملک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

---

(۲) در [بعضے نسخه] مولف (۳) نسخهٔ [ب] سلطان جي (۴) در [بعضے نسخه] نچاجي (۵) نسخهٔ [ب] نایک *

بنوکری پادشاهي امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزاري و تیولداری سرکار بیر و بعضے محالات سرکار فتح آباد صوبهٔ خجسته بنیاد و پرگنهٔ حویلی پاتهري صوبهٔ برار سربلند گردید - با سه هزار سوار نوکري مي‌کرد - سالے (که نوئین مذکور برحمت حق پیوست بفاصلهٔ چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري او هم فوت نمود - پسر در ایامے (که ناصر جنگ شهید عزیمت پهلچري نموده قریب مسکنش رسید) هنونت راو پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برسم تعزیت بمنزل‌گاه او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثي و تقرر محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل صلابت جنگ لفظ دهبراج بر نام او افزود گشت - در سنه (۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجري بنیستي سرا در شد - پسر صغیرے (که ازو مانده بود) جای او بسرداري چهره برافروخت - اما چون پای دیرینه کار پردازي درمیان نبود بذل و بست محالات و رسیدن بنوکري هیچ صورت نبست لهذا بعد یک دو سال قلیلے از جاگیر برو گذاشته باقي بضبط درآمد - در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجواني رسیده دهنپت (۲) راو نام دارد) محالات دیگر از صوبهٔ برار بنام

---

(۲) نسخهٔ [ب] دهنونت راو - یا دهیپت راو باشد •

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بیانتظامی ست *

* راجه گوپال سنگهه کور *

نیاگانش زمینداری اندرکهي مضاف صوبهٔ آلهآباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچهه مي پرداختند - جدش بهار سنگهه (۲) در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامي کار پرداز صوبهٔ مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سرش بریده بحضور فرستاد - پس ازو پدرش بهگونت سنگهه بن بهار سنگهه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگهه پسر اوست نامبرده در ایامے (که نظام الملک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بموافقت او بدکن رسیده روز مصاف مصدر تردّدات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب درخور و تیول مناسب و قلعه داری قلعهٔ قندهار صوبهٔ بیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیاني بسعي خانه‌دوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازي اندوخت - ازان وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش

هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بعدم سوا شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر سنگهه *

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگهه پسر ارشدش در حین حیات او فوت شده ازو پسران (که کلانی آنها کنور بشن سنگهه نام داشت) باقي مانده بودند اما از بس خواهش او قلعه داری مزبور و جاگیر ارثي بنام اجیچند پسر دوم قرار یافت - و نرپت سنگهه پسر سیوم (که هردو باهم حقیقي بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگے (که با رگهناتهه راو برکنار دریای (۲) کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید پسرانش کلاني بقلعه داری ارثي سربلند گشته در حالت تحریر بخطاب راجه گوپال سنگهه هندوپت مهندر نامورې دارد - و دو پسر دیگرش راجه تیجسنگهه و راجه پدم (۳) سنگهه بمنصب و جاگیر و پسین بقلعه داری قلعهٔ کولاس صوبهٔ حیدرآباد نیز میگذرانند و دومین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه گردید - چندے بضبطی سرکار بیر نامزد بود - و پستر بصوبه داری ناندیر صوبهٔ بیدر و قلعه داری ماهور صوبهٔ برار سر بر افراخت دو سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجنسنگهه و جوده سنگهه بمنصب درخور و جاگیر و تعلقات ارثي خوشدلي پذیرفته بنوکري مي پردازند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] دریای دکهن (۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگهه *

* راجه ساهو جي بهونسله *

گويند نسبش براجهای چتور که سيوديه اند ميرسد - از نياگانش سورسين نام بنابر وجهے از چتور بدکن رفته چندے در موضع بهونسه (۲) عمده پرگنهٔ کرکنب سرکار پرينده صوبهٔ خجسته بنياد سکونت گرفته - و خود را ببهونسله ملقب ساخته دادا جي (۳) بهونسله يکے از اجداد راجهٔ مزبور (که مقدمش موضع هکني و برودهي ديولگانون و ته پايش پرگنهٔ پونه بود) دو پسر داشت - مالوجي و پتهوجي (۴) - آنها از رعايای آنجا آزرده شده بقصبهٔ ايلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پيشگي ميگذرانيدند - پستر بقصبهٔ سندکهير فزد لکهي جادو (۵) ديسمکهه سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهيه بمنصب عمده و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند و پتهوجي مذکور را کهيلوجي و پناجي (۶) و غيره هشت پسر بودند - و مالوجي را بعد فراوان تمنا دو پسر بهم رسيد - چون بخدمت شاه شريف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد تمام داشت يکے را بشاهجي و دومين را بشرف جي موسوم ساخت - لکهي جادو (که جز دخترے باسم جهجاوا (۷) اولاد

---

(۲) در [بعض نسخه] بهوسه (۳) يا داوا جي باشد (۴) در [بعض جا] بيتهوجي آمده (۵) در [بعض جا] جادون آمده (۶) يا پناجي باشد (۷) در [بعض نسخه] جنجاوه .

نداشت) شاهجي را (که زیبا صورت بود) بمهر فرزندي برگرفته پارچهای خوب و زیور طلا و مرصع بدو بخشید *

روزے بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجي نسبت مي نمایم - مالوجي پدر و پتهوجي عم شاهجي برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفتهٔ خود نباید برگشت - اما اقوام جادو بملامت پیش آمده مزاج او را برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجي و پتهوجي را از قصبهٔ سندکهیر برآورد - آنها بانذک پال بنالکر (که زمیندار معتبر بود) توسل جسته فوجے ازو همراه گرفته در نواح دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین تقریب نسبت شاهجي بهونسله با دختر جادو قرار یافت و شاهجي بهونسله صاحب اعتبار گردید *

چون نظام الملک جادو را بدغا گشت نامبرده ازو برهم

زده سال سیوم جلوس فردوس آشیاني باعظم خان ناظم دکن پیوست - و بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دولک روپیه کامیاب گردید - و از تباه اندیشي زود ازانجا گسسته خود را نزد نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار کلي بهم رسید - بدین جرم جادو و غیره سرداران ازو کینه در دل گرفته در عهد اعلی حضرت فوج پادشاهي را برسر

شاهجي برده او را در قلعهٔ ماهولي محصور ساختند - او التجا بسکندر عادل شاه برده ناگهان از قلعهٔ مزبور بدر زده راهی بیجاپور گشت - و در ایامے (که مراري کار پرداز عادلشاه بتعاقب ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین نمود) شاهجي بهونسله را (که همراه او تعین بود) جاگیر دار آنجا گردانید - پسر شاهجي بهونساه سمت کرناٹک دستوري یافت اول پاله کنکگیري را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار بر آورد و درانجا با مسماة توکا بائي صبیهٔ موتیه شادي نمود نامبرده را از بطن (۲) جهجارا دو پسر شد - یکے سنبها - که در جنگ کنکگیري بضرب گوله در گذشت - دومین سیوا - که او را بنابر صغر سن همراه کارپرداز خود در پونه و غیره محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بائي یک پسر باسم ایکوجي *

چون شاهجي در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت ازانجا (که اقبال با وی یاور بود) دران ایام حسب استدعای راجهٔ ترچنا پلي (که بنابر منازعت پنچي (۳) راگهو زمیندار چنجی او مغلوب شده بود) بکمک شتافته لوای استیلا بر افراخت و راج هردو تعلقهٔ مذکور را متصرف شده ایکو (۴) پسر خود را

---

(۲) نسخهٔ [ب] از بطن او دو پسر شد (۳) در [بعضے نسخه] نیچهي راگهو (۴) [در بعضے نسخه] انکو *

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایکو مزبور را سه پسر شد یکی شاهجي و دومین شرف جي که هردو اولاد بودند - و سیومین توکوجي که هردو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند درین ضمن سیواجي (که بسن شازده سالگي رسیده بود) دست کار پردازان پدر را از معالات متعلقه کوتاه ساخته خود سري آغاز نهاد - و باندک فرصتے پایهٔ دولت او از امرای بیجاپور افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را (که بجاگیر ملا احمد نایته (۲) بود) از فوج (که بر طبق طلب جاگیردار بیجاپور آمده بود) خالي دید دست و پا زده اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علي عادل خان بسستي گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیري میزد پس ازان (که علي عادل خان استقلال بهم رسانید) رسل و رسائل تزویر متضمن عجز و استعفای تقصیر فرستاده استدعای آمدن افضل خان نامي سردار عادل خان کرد - چون خان مزبور بکوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود طلب داشته خود را بیمناک وا نموده لرزان پیش پالکي او آمد - و با کاردے (که نهاني با خود داشت) کار خان مرحوم را

---

(۲) یا ناتیه باشد *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکي مخفي داشته بود) باشارهٔ معهود آواز داد - آنها رسیده بقیهٔ مردم خان مزبور را اسیر و قتیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از روداد این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محالات پادشاهي دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگهه صوبه‌دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامے (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا بارادهٔ شبخون مردم خود را تعین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبے دریچهٔ عقب حویلي را (که بخشت و گل بند بود) وا کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکے از آنها شمشیرے انداخت - و انگشت سبابهٔ خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بسرعت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیسنگهه بتنبیه او مرخص گشته فوجے بر تلاع تعلقهٔ او برده بمحاصرهٔ پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه قلعه بسرکار پادشاهي

میگذارم - آینده مي باید توجه بر حال من مبذول فرمایند بعد جواب و سوال کاید همه قلاع فرستاد - و خود بے یراق آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بسلوک پیش آمده شمشیر و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *

چون این معني باستماع خلد مکان رسید حکم طلب بنام او صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز ملازمت (که موافق حکم اورا بپایهٔ پنجهزاري ایستاده ساختند) از تنگ حوصلگي بگوشهٔ رفته دراز کشید - و ظاهر نمود که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائے (که جهت فرود آمدن مقرر گردیده) ببرند - و بعد رسیدن بدان مکان مریض اظهار رنجش نمود - چون بپادشاه کیفیت مذکور معروض گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگهه پسر میرزا راجه تاکید صدور یافت - و پستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکی مکان مزبور تعین شدند - او از سیر فکري با هرکس جوشیده دلها را بیفکر ساخت - شبے باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر رفت - و در عرض راه بر اسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار شده بمتهرا رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسي و بنگاله و اوڈیسه شده بصوبهٔ حیدر آباد خود را رسانید - و سنبها را حوالهٔ کب کاس نام برهمن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان امیدوار ساخت - که هرگاه بطالبم برساند *

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مهاراجه جسونت سنگهه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهي بتالان در آورد و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونت سنگهه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار مامورة پردازد پس از پذیرا شدن این معني پسر مزبور را با پرتاپ راو نامي کارپرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبهٔ برار و غیره سربلندي یافت - پس از چندے پسر را طلب داشت - و کارپرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چند محال از جاگیر سنبهاجي بنابر مطالبهٔ یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کارپرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهي کرد - داؤد خان قریشي مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگي‌گري مینمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهي جنگ مینمایم - اول بتسخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوجي برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنچي آمده ملاقات نمود

سیوا دعوی تركهٔ پدر كرد - او زبان بنعم كشوده در پهر شب با چندے گریخته بتنجاور شتافت - سیوا لشكر اورا تاراج نموده و چنچي و غیرہ قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر خان كوكه ناظم دكن طرح صلح انگیخت - بهادر خان بحضور نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقهٔ خود غله و سامان درست كرده قلعهٔ پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با كسے (كه برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود) در مراسم مهمانداري كوشیده در مقدمهٔ صلح جواب صاف داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش دلیر خان آمد - و سال بیست و یكم گریخته نزد پدر رفت در همین سال سیوا بر ملك پادشاهي دویده پرگنهٔ جالنه را ویران ساخت - و چند روز آزار كشیده از عالم در گذشت گویند شاه جان الله درویش ساكن آنجا (كه در محامد صفات یكتائي داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تكیهٔ (۲) درویش مذكور دست تالان دراز كردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در رویهٔ انصاف پژوهي و جزرسي و سپاهگري امتیاز داشت - اسپان بسیار در طویله فراهم آورده بود - و نوكران بیش قرار بر اسپان سركار خود نگاه میداشت - و بر ده راس

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر پرگنهٔ درویش *

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچي برای خبر گیری خوراک تعین مینمود - و سر هزار مجموعدارے مقرر میساخت نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوجے با سردارے جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قلم مي آورد - بعد تاخت ملک آنچه زیاده میدید میگرفت (۲) - و جواسیس خفیه تعین میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائي اختیار کرده همراهان پدر را آزرده گردانید - و اندوختها برباد داد - با کمپ کلس نامي زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور معلن - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها اورا پناه داد - سال سیم خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولاپور نواح پرتاله داشت) جاسوسی او گرفته از فاصلهٔ بعید دریده بر سر او ریخت و او را با کمپ کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور آورد - روزے (که داخل لشکر پادشاهي میشد) بموجب حکم تخته و کلاه نموده بودند - برکه و مه عجب سرور بود * ع *

۱۱۰۰

* با زن و فرزند سنبها شد اسیر * تاریخ این واقعه است

سال سي و یکم بر طبق ایمای پادشاهي بقتل رسید - و قلعهٔ راهیري گذهه (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعین شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

---

(۲) نسخهٔ [ب] زیاده ازان میدید *

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگي و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته در گلال(۲)بار جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - موهنها بگرد او فراهم آمدند - اول بروضهٔ منوره آمده بزیارت قبر خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر بورجات بیرونی اورنگ آباد دست درازي کردند - پستر رفته در ستاره نشست - و مدت مدید زندگي یافت - و بعیش و آرام گذرانید کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فوج کشي و غارتگري مینمودند - تا آنکه در عهد بهادرشاه باستصواب ذوالفقار خان سرصد از حاصلات صوبهٔ اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر و بیجاپور ده روپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت راجه ساهو و تارا بائي زن رام راجه بعمل در نیامد - پستر در عمل صوبه داري امیرالامرا حسین علي خان بیست و پنج روپیه بنام چوتهه اضافه بران شد - و سند بمهر امیرالامرا درین باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگري دست برداشتند

راجهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۶۳) یکهزار و یکصد و شصت و سه

---

(۲) یا کلال بار باشد *

هجري لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقلعهٔ پرنداله باقي ست *

سرداران قديم اين فريق در ابتدا دهنا جادو (۲) و سنتا کهور پره است - که همواره فوج کشيها ميکردند - و بتاخت و تاراج ملک مي پرداختند - دومين را (که علم نخوت مي افراخت) پس از فوت رانا پسر سيوا بگفتهٔ زن او (که بتورگي پسر خرد سال کار فرما بود) دهنا جي و غيره کشتند - پسرش رانو کهورپره چندے بغارت بجاى پدر مي پرداخت - و ازو هم نامورتر گرديد - بقيهٔ اولاد و اقوام هر يکے در دکن موجود است - و يکے از پردهانان او بالاجي بسوناتهه - از قوم براهمه است - در سنه (۱۱۳۰) هزار و يکصد و سي هجري چون حسين علي خان با راجه ساهو قرار چوتهه و سردیسمکهي مشخص نموده سند بمهر خود کرده داد بالاجي بسوناتهه با پانزده هزار سوار مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹) هزار و يکصد و سي و نه هجري ملهار هولکر از رفقاى باجي راو پسر بالاجي بسوناتهه (که بعد فوتش بجاى او قائم شده بود) بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نيز بتاخت و تاراج پرداخته نقش عملدارى او بر داشت - و در سنه

---

(۲) در [بعضے نسخه] جادون *

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري (که صوبه داری مالوه براجه جیسنگهه مفوض گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجي راو کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجري باجي راو از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده روبرو نشده بدکن برگشت

و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري باز ارادهٔ هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکے بسرکردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بسرداری خاندوران به تنبیه او تعین شد - باجي راو نیز فوجے با بیلاجي جادو روبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابلهٔ خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هردو طریق رجوع پیمودند - پستر حسب عرائض راجه جیسنگهه (که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجي راو مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در

سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري نظم صوبهٔ مذکور بباجي راو تفویض یافت - سال دیگر باجي راو با فوج کثیر بمالوه شتافته بند و بست آنجا نموده بر راجهٔ بهداور رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبترا

(که مکان بود و باش راجه بود) مفتوح ساخت - و بیلاجي جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاخت انتربید نماید او با برهان الملک (که قریب اکبرآباد رسیده بود) مقابله کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا بباجي راو ملحق گشت - باجي راو خفت عظیم کشیده جانب شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلدهٔ مزبور برآمد - و باجي راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبرآباد روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه رسیده از عزل باجي راو بصوبه داری مالوه مقرر شده بدان صوبه عطف عنان نمود (۲) - و در سواد بهوپال با باجي راو جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داري برو بحال داشته بدار الخلافه بر گشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل بلدهٔ اورنگ آباد بنای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زده سرکار کهرکون دهاندیه مضاف خاندیس گرفت - و کنار نربده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري بدار فنا پیوست *

پس ازو بالاجي پسرش بجای او شد - و سداسیو راو

(۲) نسخهٔ [ب] صوب *

عرف بهار پسر جمناجي(۲) برادر باجي راو کارپرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجهٔ مزبور (که سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخي ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکے از قرابتیان او را دست نشاندهٔ خود ساخته کار و بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري (که هولکر و جي اپا سندهیه بکمک ابوالمنصور خان جانب آله‌آباد و اودهه شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید) در جادري آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کرهٔ جهان‌آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله‌آباد بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجي فرجے بر سر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانهٔ سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بتقریب سفر امیرالامرا فیروز جنگ اکثر صوبهٔ خاندیس و بعضے محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] چمناجي (۳) نسخهٔ [ب] ابو المنصور خان که با احمد خان بنگش مقابله داشت جانب آله‌آباد •

و هفتاد و یک هجری در دکن با نظام الدوله آصف جاه بمقابله پرداخته بعد صلح (۲) ملک بیست و هفت لک روپیه کامل تعلق بمرهته گرفت - و در همین سال دتاجي سندهیه برادر و جنکو پسر جی اپا در سکرتال (۳) نجیب الدوله را محصور گردانیدند - و در همان سال رگناتهه راو و شمشیر بهادر و هولکر در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه درانی و جهان خان را از لاهور ره سپر وادی فرار ساختند - و نایب اینها در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری دتا از خبر آمد آمد شاه درانی تا سرهند رفته نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعهٔ احمدنگر بتصرف مرهته در آمد - و بالاجي و سدا سیو راو با امیر الممالک نظام الدوله آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر سرداران مثل چنداولی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولت آباد و آسیر و بیجاپور بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه درانی عمل مرهته از پنجاب برداشته دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنابران سدا سیو راو با بهواس راو پسر بالاجي بعزم تدارک روانهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] با صلح (۳) در [بعضی نسخه] شکر نال *

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد و محي الملة پسر محي الصفة بن کام بخش را (که عماد الملک بعد کشتن عالمگیر ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته عوض او میرزا جوان بخت بن شاه عالم پادشاه را بطریق توره نشاند - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري بمقابلهٔ شاه درانی پرداخت - و چون بخابر انسداد طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار دو چار شده او و بسواس راو و جمعے کثیر از سران و غیر آنها تہ تیغ در آمدند و بعضے (که راه گریز یافتند) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجي بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه‌مرگ شد - پسر دوم او مادهو راو بجای او نشست - چندے فیمابین او و رگناتهه راو عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناتهه راو را گرفته نظر بند ساخت چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراین راو برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناتهه راو با مردم ساخته نراین راو را کشت - چون متصدیان خانه اش با او راضي نبودند فیمابین نزاع بر خاست - رگناتهه راو مغلوب شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر بحمایت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست متصدیان افتاد - و در صوبهٔ مالوه جاگیر بقدر خرج لابدي یافته روانهٔ آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه برخاش

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب صورت مناقشه فیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مادهو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاکان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه داری سربلند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبهٔ مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجي بهونسله است - که با راجهٔ مذکور نسبت همقومي نیز داشت - صوبهٔ برار متعلق باو بود - و ملک دیوگدهه و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتهه آنجا صوبهٔ اوڈیسه گرفت - بعد فوت او جانوجي پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چندے میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجي مسلط است - و سڈه تعلقهٔ چوتهه بدست نیاگان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجي گرفت - دیگر از همراهان او مرار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبهٔ بیجاپور بود - و نامے بسرکردگي بر آورده قلعهٔ کیتي و غیره محالات بسیارے در تصرف داشت - حیدر علي خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعهٔ مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدم خانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازهٔ تحریر بیرون *

* رکن الدوله سید لشکر خان بهادر *
* نصیر جنگ *

نامش میر اسمٰعیل است - نیاگانش از سکنهٔ سرپل مضاف بلخ اند - نسبش بمیر سید علي دیوانه (که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده یزار و یتبرک به و از خلفای شاه نعمت الله ولي ست) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکری پادشاهي اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمٰعیل زود در گذشت هاشم خان اورا پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص (که عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمایان گردیده حریف خود را بشمشیر مغلوب ساخت - پس ازان (که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلاوری او ذهن نشین پادشاه گردانید - لهذا بفوجداری اٹک صوبهٔ کابل چهرهٔ اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پیش بهادر مزبور رسید و ببخشیگری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت و چندے برای بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنیاد مامور گردید - و مدتے بنظم صوبهٔ اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد باجي راو سردار جانب راجه ساهو بهونسله برپا شده نوبت بمحاربه (۲) با ناصر جنگ شهید رسید و راو مزبور تنبیه بلیغ یافته بعد قلیل ایام رو بنیستي سرا کرد خان مزبور حسب ایمای بهادر مزبور آمده بتسلی برادر و پسر متوفی پرداخته طریق سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه بهادر مرتوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت صوبه‌داری اورنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتري نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ ناموري پذیرفت - و پس از جنگ پهاچري باز صوبه دار اورنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ مرحوم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رکن الدوله و خدمت وکالت مطلقهٔ موصی الیه تصاعد نمود و بستر مستعفي شده بنظم صوبهٔ برار اختصاص گرفت و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت او بحراست اورنگ آباد درجهٔ اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري بکشور بقا خرامید - بخوش خلقي

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمحاربهٔ ناصر جنگ رسید *

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل مي آرد - خیرات سرّا میکرد - با تدابیر ملکي آشنائي داشت - اما امور مالي کمتر مي‌فهمید - چند صبایا ازو باقي ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هر یک بسلوک پیش آمد - و یک صبیهٔ خود را بمیرجمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقهٔ صوبهٔ مزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوئین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زور آور جنگ مدتے ببخشیگری رسالهٔ مغلان ملازم سرکار او مي پرداخت - درینولا بنیابت نظامت ناندیر چهرهٔ عزت برافروخته - و بمنصب پنجهزاري سربلند - مرد بے باک صاف دل است *

* راجه بیر بهادر *

پسر بهروجي سرکر است - که فریقے ست از توم دهکر (۲) نیاگانش در نواح انا کوندي (۳) (که بر کنار دریای بنگبهدرا (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] دهنکر (۳) در [بعضے نسخه] انا کوبده (۴) در [بعضے نسخه] تنگ بهدرا *

واقع است - و سابقا مکان نشست راجها بود) توطن داشتند و بتقریبی ازانجا بر آمده در دیهات قریب بلدهٔ بیجاپور سکونت ورزیدند - بهورجي بنابر قرابت با تیما (۲) راجه سندهیه (که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود) در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و تیولداری پرگنهٔ پالم (۳) صوبهٔ بیدر سرفرازي یافته بنوکري مي پرداخت چون در گذشت اکاجي پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت و رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب راجه بیر بهادر و افزونی اقطاع چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود هجري بعدم‌سرا شتافت - با زبان فارسي آشنائي داشت - و در فن کبت و دوهره (که عبارت از کلام موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست) ماهر بود - پس ازو پسرش سدهرم (۴) و برادر زادهایش جاگیر ارثي را تقسیم یافته سررشتهٔ ملازم پیشگي بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کوکه *

مادرش بیبچه جان انگهٔ عرش آشیاني ست - پدرش

---

(۲) در [بعضی نسخه] باپتما راجه (۳) نسخهٔ [ا] بالم (۴) نسخهٔ [ب] سدهرام *

خواجه مقصود علي هروي مردے پاک طينت بصدق و ديانت متصف از ملازمان مريم مکاني بدوام خدمت در حوالي هودج امتياز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکيش بود عرش آشياني دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زين خان باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سليم درآورد - از بطن او در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرويز متولد گرديد - و چون در سال سيم (که ميرزا محمد حکيم در کابل بدار بقا پيوست) عرش آشياني بعزم زابلستان از درياي سندهه عبره نمود زين خان (که بمنصب دو هزار و پانصدي اختصاص يافته بود) برهنموني الوس يوسف زئي و کشايش سواد و بجور رخصت يافت - اين گروه انبوه پيشتر در قراباغ و قندهار بسر مي‌بردند - و ازانجا بکابل آمده دست چيرگي مي کشادند - ميرزا الغ بيگ کابلي بدستان سرائي ازهم گذرانيد پس ماندگان ازانجا بلمغانات دم آسايش برکشيده پس ازان باستغر (۲) بار اقامت کشودند - نزديک صد سال است که بسواد و بجور برهزني و سرقابي روز ميگذرانند *

درين سرزمين گروهے (که خطاب سلطاني داشتند) مي بودند - و خود را از نژاد دختري سلطان سکندر مي‌پنداشتند اين قوم نخستين بپرستاري جا گرم کردند - و بحيله اندوزي

---

(۲) در [اکثر نسخه] باشتغر *

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهاى ايشان بدست آوردند و برخے ازان پيشين گروه دران تنگناها بناكامي بسر مي برند و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در سالے (كه عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حكيم درين نواح آمد) كلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله كالو (۲) مشمول عنايت گشته از دارالخلافهٔ آگره رو بگريز نهاد - خواجه شمس الدين خوافي از نواحيء اتك دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجاى پاداش نوازش يافت - ليكن باز راه گريز گرفته به بنگاه خود شتافت - و در شورش افزائي رهنماى ديگر بوميان گشت *

زين خان كوكه اول بولايت بجور (كه جنوبى آن پشاور و غربي پرگنات كابل - طول بيست و پنج كروه - و عرض از پنج تا ده - سي هزار خانه دار اين الوس درينجا بسر برند) در آمده بسيارے را مالش بسزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر سران اين قوم زينهار خواسته ديدند - و خاربن شورش بر كنده گشت - پس ازان عزيمت كوهستان سواد نمود - بعد از آويزشهاى سترگ غنيم راه فرار سپرد - در چكدره (۳) (كه ميانهٔ ولايت است) قلعهٔ اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت هنكر بر شكست - غير از گرپوهٔ كراكر و ولايت پونير همه بدست آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] كانو - يا كاسو باشد (۳) در [بعضے نسخه] چكدره *

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست کمک نمود - عرش آشیاني راجه بیربر و حکیم ابوالفتح را پی یکدیگر تعین فرمود - چون بکوکلتاش پیوستند بنابر همچشمي حسدهای دیرینه یکتائي نگرفته غبار دوئي برخاست هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردد - و من میان ولایت را پاسباني کنم - یا شما بودن جمدره برخود گیرید - و من بسزای کوه نشینان پردازم - راجه و حکیم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانهٔ حضور شویم کوکه گفت ولایتے (که بچندین آویزه بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر این هر دو شق قبول ندارید از راهے که آمدید بر گردید - این نشنوده بهمان راه کراکر (که پر نشیب و فراز بود) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار سرداري یکسو نهاد - که مبادا این مقربان حرفے ناشایسته برسازند و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه درهر تنگ دره آویزشے رو میداد - و پرتالها یغمائي میشد *

چون بسمت گریوهٔ بلندري روانه شدند کوکه چنداول گردید - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ایستاد - آنها از هر سو به تیر و سنگ چیره دستي نمودند - مردم از سراسیمگي از فراز کوه به نشیب رو آوردند - دران روازو فیل و اسپ

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمے نقد هستي در باخت کوکلتاش خواست جان نثاري نماید - جانش بهادر جلو گرفته بر گردانید - لختے از بیراهي پیاده شده بمنزل رسید - چون شهرت شد (که افغانان از پی مي آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام گردید - مردم از تاریکي راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان در تقسیم غنیمت درمانده بودند - روز دیگر راه گم کردگان جان سپردند - راجه را با بسیارے از رو شناسان پادشاهي و غیره پانصد کس درین بیراهه روي روزگار بسرآمد *

کوکلتاش در سال سي و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل نواح پشاور (که جلال الدین روشاني را بسري برداشته در تیراه و خیبر غبار شورش بر انگیخته بودند) تعین شد - و کارهای نمایان بظهور آورد - و سال سي و دوم حکومت زابلستان از تغیر راجه مانسنگهه بدو تفویض یافت - و در سال سي و سیوم باز بمالش یوسف زئي مامور گشته اول ببجور در آمده هشت ماه آویزش داشت - بسیارے را نقد زندگي بتاراج رفت - ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگي بر دوش گرفتند - کوکه بسیچ گرفتن سواد نمود - نخست بساحل دریای بچکوره (۲) (که سرآغاز درآمد آن ملک ست) استوار قلعهٔ برساخته نشست - غنیم سرگرم عید قرباني بود - کوکه بیخبر از

(۲) یا بچکوره باشد *

پنهان راهی بسواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند و آن اُلکا مفتوح شد - هرجا قلعه ضرور بود بنیان نهاده مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سي و پنجم زین خان بگوشمالی زمینداران شمالي دستوري یافت - از نزدیکی پتهان (۲) درآمده تا دریای ستلج رو بر نتافت - همگي بوم نشینان فرمان پذیر گشتند - راجه بدهي چند از نگرکوت - راجه پرسرام از کوه جمو - راجه باسو از موٴ - راجه انرودہ (۳) جسوال - راجه کاملوري (۴) - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ (۵) جسروته - رای بابهدهر از لکهن پور - دولت از کوت بهرته - رای کرشن بلاوریه (۶) - رای راودیه دهمري وال - اگرچه سوار ایشان بده هزار کشید لیکن پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه دولت ملازمت دریافتند - سال سي و ششم کوکلتاش بمنصب چهار هزاري و عطای نقاره سربلندي یافت - و در سال سي و هفتم (که زین خان بپاسبانی آن روی سندهه تا هندو کوه مقرر شد) از سواد و بجور تا تیراه رو آورد - افریدي و اورک زئي بایلي تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] بتهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده (۴) نسخهٔ [ب] کاپلوري و در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] کاهلور (۵) در [اکبر نامه] بهونر آمده (۶) در [اکبر نامه] یلادیه ٠

درآمد - چون وحدت علي خويش جلاله باعانت يوسف زئي بر قلعهٔ کنشال (۲) و برخے ولايت کافران چيرگي يافته بود کوکلتاش همت در استيصال او بست - فوجے تا کهسار (که داروغه نشين مرزبان کاشغر است) شتافته بسياري را باسيري بر گرفتند سران کافر نيز پيوسته در ناکامي افغانان کوششها نمودند برخے بسوی چغان سرا بدخشان رويه شده دست از زدن و بستن بر نداشتند - ناگزير سران يوسف زئي بزينهار در آمدند و قلعهٔ کنشال و بسيار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان و کاشغر رفت و روے يافت - در جشن سر آغاز سال چهل و يکم بمنصب پنج هزاري سر بر افراخت *

چون بند و بست کابل از قليچ خان صورت نگرفت در همين سال آن ملک باقطاع کوکه مقرر گشت - و درين سال شاهزاده سلطان سليم را بدختر زين خان شگرف دلبستگي پديد آمد و بيوگاني سگالش در سر گرفت - عرش آشياني ازين بيراهه روي سر گران شد - چون شيفتگي خاطر از اندازه بيرون ديد دستوري فرمود سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج انعقاد يافت - و چون جلال الدين روشاني (که مايهٔ فساد ديار کابل بود) بگو نيستي فرو شد - و زابلي شورش فرو نشست زين خان حسب الحکم از تيراه بحفاظت لاهور پيوست

---

(۲) يا کنشان باشد *

و چون عرش آشياني مراجعت از برهانپور باگره کردند او را برخواندند - از کامروائي بمی‌گساری مفرط افتاده بود - بدین جهت لختے ازان دست کشید - رنجوري افزود - و فروغ دیده و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجري پیمانهٔ زندگي لبریز گشت - گویند در سانحهٔ (که بر بیر برگذشت) کمي از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیرهٔ خاطر داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان سلیم (که بخیال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بکبت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت و شعر هم میگفت - ازوست * * شعر *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *
* تا رشتهٔ مراد بسوزن در آورم *

گویند بضیافتے (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف کرد که موجب حیرت همگنان گشت - ازانجمله چبوترهٔ بطول و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست و پیش آن سه حوض یکے از گلاب یزدي دوم از رنگ زعفران سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس بودند) دران حوضها مي‌انداختند - و جویهای شیر و شکر آمیخته

---

(۲) در [بعضے نسخه] حسرت *

روان کرد - و در صحن بجای آب گلاب پاشي میشد - و جواهر و مرصع آلات در سبدها پر کرده با فیلان نامي پیشکش نمود گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسپ از قلیچ خان و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت *

* زاهد خان *

پسر صادق خان هروي ست - تا سال چهلم عمرش آشیاني بمنصب سه صد (۲) و پنجاهي رسید - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهل و هفتم او بحضور آمده بملازمت پیوست و سال چهل و نهم باضافهٔ منصب و خطاب خاني چهرهٔ ناموري بر افروخت - و پس از سریر آرائي جنت مکاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري کامیاب گردید - پس ازان به تنبیه راو دلپت بهورتیه با جمعي مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید پرداخته مورد تحسین گردید *

* زاهد خان کوکه *

مادرش حوري خانم انگهٔ بیگم صاحب صبیهٔ کلان فردوس آشیاني ست - سال سیزدهم جاوس آن پادشاه بفوجداري میان دو آب از تغیر نورالدوله سرفرازي یافت - و سال چهاردهم بخطاب خاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار سر اعتبار بر افراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

(۲) نسخهٔ [ب] صد و پنجاهي *

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار کامیاب گشت - پستر باضافهٔ پانصدي دویست سوار نامیهٔ بخت نور آگین ساخته بخدمت قراول‌بیگي سربلندي پذیرفت سال هیزدهم درجشن صحت بیگم صاحب (که بنابر سوختن بدن از آتش چندے کسالمند بود) بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای علم و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بتفویض خدمت توش بیگي از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري بیماری صعب بهم رسانید - هرچند حکیم داؤد تقرب خان بفصد تحریض نمود راضي نشد - و بسرای جاودانی پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بےباکانه میزد روزے بیگم صاحب سفارش او نموده اورا بخانهٔ یکے از شاهزادها فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت شما سعي مرفوره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که سفارش لنگ و کور را مي‌باید - بنده ازین عیبها بري ست اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا پرور بود - یکے از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم جلوس خلد مکان ببحالی منصب یکهزار و پانصدي سه صد سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته *

* زبردست خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از سریر آرائی آن پادشاه بعطای منصب هزاري پانصد سوار منسلک گشته سال دوم باضافهٔ پانصدي صد سوار و ثانیا باضافهٔ دو صد سوار لوای کامراني برافراخت - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بین‌الاقران تفوق جست - مدتے بتعیناتی صوبهٔ بهار بسر برده همواره با ناظمان آن صوبه در برافگندن زمینداران فساد پژوه راه جانسپاري و عقیدت سگالي سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان پرتاب زمیندار پلامون را (که از جملهٔ فساد پیشگان مقرری آن صوبه بود) او جد و جهد بلیغ بکار برده یکے از پسرانش دست تجاوز بلند ساخته بکار ولي نعمت برتبهٔ جان نثاري فایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار تامت قابلیت آراست سال نوزدهم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبهٔ تتهه سر بلندي پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در فوجداری سیوستان پیمانهٔ زندگی او لبریز گردید *

* حرف السین *

* سیف خان کوکه *

برادر کلان زین خان کوکه است - گویند والده اش همیشه دختر آوردے - و پدر بمقتضای بشریت آزرده شدے درین مرتبه (که در کابل بسیف خان بارز شد) پدر برآشفته گفت - که اگر این بار دختر آمد خانه داري و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکاني رفته گاه اظهار نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشیاني آگهي یافته باوجود صغر سن فرمود - اگر پاس خاطر من میخواهي پیرامون این امر نگردي - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرمودهٔ شاهزاده را مژدهٔ غیبي دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقا سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندوخته بسپاس شاهزاده پرداختند - عرش آشیاني زیاده بر همه عنایت بحال او مبذول مي‌فرمود - پس از سریر آرائي هنوز آغاز شباب داشت که بپایهٔ چهار هزاري بر آوردند

در پر دلي و گنداوري يکتای روزگار و درشجاعت و تهور سرآمد اقران بود - سال هفدهم در محاصرهٔ قلعهٔ سورت روزے (که از بالا بارش تبر و بندوق و توپ بود - و از پایان مورچالها هجوم آوردند) سیف خان تاخت نمایان برده کارنامهٔ جرأت و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقے باو رسیده تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید شخصے ازو پرسید - که پادشاه راضي هستند و بارها صرفهٔ امثال شما مردم چه که بسیارے (که بپایه نرسیده باشند) مي فرمایند برای چه خود را دیده و دانسته در مهلکه انداختند در جواب گفت در جنگ سرنبال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگي بر من گران است - میخواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري سال هیزدهم (که عرش‌آشیاني بایلغار نه روزه از آگره بحوالیٔ احمدآباد رفته با محمد حسین میرزا محاربه نمود) سیف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه نموده غنیم خود را منهزم (۲) ساخت - و بدو زخم نمایان (که بر رو داشت) اجمیري اجمیري گویان جویای پادشاه گردید - دید که محمد حسین میرزا با چندے از اوباش در میدان سر بخودي مي آراید - کوکه باو رسیده داد بهادري و تردد داده بملک بقا

---

(۲) در [اکثر نسخه] منهدم •

شتافت - پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین تاسف و اندوه بسیار گردید - و چون بدارالخلافه معاودت فرموده ظاهر شد (که ذمهٔ سیف خان بوام مبالغ گرانبار است) از کمال عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - پسرانش شیر افکن و امان الله بمنصبے در خور امتیاز داشتند *

* سید محمود خان بارهه *

اول کسے ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجهٔ امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال اول جلوس اکبري همراه علي قلي خان شيباني بدفع هيمون بقال (که پس از شکست یافتن تردي بیگ خان نخوت بخود راه داده با فراوان جمعیت از دهلي روانه شده بود) نامزد گردید - و سال دوم به تنبیه حاجي خان غلام شیر خان سور (که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استقلا میزد) تعین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعهٔ جیتارن دستوري یافته آنرا از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمهٔ خانخانان برهم خورد خان مذکور بنوکري پادشاهي اختصاص پذیرفته قریب بلدهٔ دهلي جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد خان اتکه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود)

---

(۲) در [بعضے جا] هیمو بدون نون آمده (۳) نسخهٔ [ج] چیتارن *

سید محمود خان (که در محال جاگیر خود بود) او را شناخته باحترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیناتی خان‌کلان بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه گردید و مسرعے فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبهٔ سرنال برکاب سلطاني پیوست - و مصدر تردّدات نمایان گشت - و چون میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطاني بصوب گجرات تعین یافت - چون موکب والا ایاغار نموده بحدود میرٹهه رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدودے در فوج طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ بےتابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائي نمود - اواخر همین سال با سادات بارهه و سید محمد امروهه بر سر ولایت مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر آن حدود را عمالي در ساخت - و دران نزدیکي مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري پیمانهٔ زندگی او لبریز گردید - بمنصب در هزاري سربلندي داشت *

بارهه عبارت است از دوازده موضع - که درمیان دو آب یعني دریای جون و گنگ قریب پرگنهٔ سنبل واقع شده - خان مذکور مرد قبیله‌دار بود - بنوکری پادشاهي رسیده نامی بشجاعت و سخاوت بر آورد - ساده لوحی مفطور داشت - گویند چون عرش آشیاني اورا بر سر مدهکر بندیله تعین فرمود او ترددات نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بملازمت سلطاني فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان تردد کردم - آصف خان گفت میرانجي این فتح باقبال حضرت شده - پنداشت مگر اقبال نام یکے از امرای پادشاهي خواهد بود جواب داد که چرا غلط میگوئي - درانجا اقبال پادشاهي نبود من بودم و برادرانم - تیغ دو دستي زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگوناگون عواطف بر نواخت - و روزے یکے از روی کنایه با وی گفت - که نسب نامهٔ سادات بارهه بکجا منتهي میشود او فی الحال در میان تودهٔ آتش (که فقرای ملنگ شبها روشن میکنند) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاري برآوردند - کفش مخملي در پا داشت جورب او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوکریز کالک بیان طراز گردیده *

(۲)

---

(۲) یا چوب او باشد *

• سید احمد خان بارهه •

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم جلوس اکبري باتفاق خان مذکور همراه خان‌کلان در فوج منقلا بجانب گجرات تعین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه او را با جمعے کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادي (که عیال و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) نامزد فرمود - هر چند آنها تیز پائي نموده خود را به تنگناهای جبال کشیدند اما بسیارے از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهي افتاد - خان مذکور معاودت نموده کامیاب دولت زمین بوس گردید - پس ازان (که قصبهٔ پتن مخیم سرادقات سلطاني گشت) آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حواست آنجا بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین میرزا و شاه میرزا علم بغي افراشته باتفاق شیرخان بر سر پتن آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بذل و بست برج و باره پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بسیار نزدیک (۲) رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد قصبه برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید قاسم و سید هاشم بمالش گردن کشان تعلقهٔ رانا (که پس از کشته شدن جلال خان قورچي غبار فتنه بر انگیخته بودند)

---

(۲) یا قلعه باشد *

دستوري پذيرفت - و بتقديم جلائل خدمات مشمول التفات پيكران گشته چهرهٔ مباهات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري داعي حق را لبيك اجابت گفت - بمنصب دو هزاري امتياز اندوخته بود - پسرش سيد جمال الدين از رو شناسان پادشاهي بود - در محاصرهٔ قلعهٔ چتور (كه در نقب را از بارود پر ساخته فتيله را آتش دادند - و بيكے دير رسيد - و دران هنگامه جمعے را نقد زندگي برباد رفت) (۲) او هم گلشن جوانی خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندي *

عبد العظيم نام خلف خواجه خاوند درست است مريد خواجه عبد الشهيد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجگان خواجه كه فرزند بيواسطهٔ خواجه ناصرالدين احرار است - چون خواجه عبدالشهيد از سمرقند بهند آمد عرش آشياني پذيره شده باعزاز و اكرام دريافت - و پرگنهٔ چماری (۳) پنجاب را بطريق نذر گذرانيد - خواجه مدتے درانجا طرح سكونت ريخته بسر مي برد - پس از هيزده سال در آخر سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار در گذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز و نشيب علمي بر نيامده و چندان دانش زار رسمي طی نكرده

---

(۲) نسخهٔ [ج] جواني را سوخت (۳) در [اكبر نامه] چمياري آمده *

اما پارهٔ مراتب سلوک و تصوف ورزیده شامهٔ ارادتش از شمامهٔ عنایت پادشاهي عطر آگین گشت - اعتبارے سترگ و قربے شگرف بهم رسانید - چون سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار عزیمت سفر حجاز دامنگیر همت پادشاهي گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخے حقیقت اندوزان والا فطرت نسبت با طایفهٔ سلاطین دادگر سیما چنین فرمانروائے (که ولایت چندین پادشاهان عالي شکوه را بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد) امثال این امور اگر تجویز کرده اند در صورتے ست که ازان حرکت گرد فتورے بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیاني نقش آن داعیه از لوحهٔ خاطر سترد - و چون صوري لزوم انعقاد یافته بود سلطان خواجه را (که از درست کرداري و معامله داني نصیبهٔ فراوان داشت) امیر حاج گردانیده مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ دیده وري شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بےنیاز گرداند و حکم شد که تجرد منشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس ذو فنون فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاجمندان قناعت پیشهٔ آن بوم را نگاشتهٔ قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقح بیارد - تا هر سال یکے از آگاه دلان بدان دیار رفته عموم محتاجان

---

(۲) نسخهٔ [ج] صورت لزوم *

آن ناحیه را از مایدهٔ احسان بهره مند گرداند - درین قافله بسیارے از وضیع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین‌بوس اکبري سر مباهات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب هزاري امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو باجل طبعي در گذشت - در ظاهر قلعهٔ فتحپور در جانب شمالي مدفون گشت - و پس از فوتش در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب پانصدي ترقي نمود *

در دبستان موبدي مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان بود - یعني بآئینے (که بعرش آشیاني نسبت دهند - و به الهي دین موسوم نمایند) گرویده بود - هنگام سفر واپسین بپادشاه وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم اورا در قبر با چراغے در آورده شبکهٔ بمحاذات نیر اعظم گذاشتند که نور او ماحیی مائم است - اگرچه امثال این حکایات را بنابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وقعے نبود

و آنچه شیخ بداوني و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکرهٔ مشائخ موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ (که از منصبداران اکبري و معتقد سلسلهٔ نقشبندیه است) بنظر آمد] از ترجمهٔ سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم واهي و بے اصل بوده چه او نوشته - که چون درین ایام لختے ادیان مجدده بر روی کار آمده خواستند در ارکان دین محمدي کسرے و فتورے واقع شود چنان قرار دادند که هرکه بامر ناگزیر پیوندد بطور آفتاب پرستان روزنهٔ صحاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ نیر اعظم (که (۲) عین نور آلهي ست - و سایر انوار ازو مستفاد) در قبر نتابد راهے پرستگاري نیابد - بعضے خبثا در بارهٔ (۳) حضرت وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قلم اخبار رقم هرجا بمناسبت مقام لختے ازین مقوله بر لوحهٔ بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عناني مي نماید و تیز جولان عرصهٔ قرطاس میگردد - عرش آشیاني از عنفوان سن و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

---

(۲) نسخهٔ [ج] که نور آلهي ست (۳) نسخهٔ [ب] مادهٔ *

خواه بميلان طبعی فطري - و خواه به تزويز و تدبير ملکي چنانچه موی سر ميگذاشت - پس از مدتها (که ارادهٔ ستردن نمود) گفت که التزام اين امر بنابر تاليف هندي نژاد بود الحال (که احتياج بدان نماند) بايد سترد - هرچند در تعظيم علما و مشائخ و ترويج شعائر اسلام ميکوشيد ليکن بنابر وسعت مشرب با مخالف و موالف مدارائی داشته با برهمنان و جوگيان مي‌نشست - و اذکار و اشغال ايشان فرا (۲) ميگرفت - پس ازان (که بکفر و زندقه شهرت گرفت) برای نوربخش عوام اعلان لختی مراتب ديني مناسب دانست - چنانچه اظهار عزيمت حج و تعين ميرحاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمي (صلی‌الله عليه و آله) ازين قبيل بود - و در سال بيست و سيوم باتباع طريقهٔ نبوي و خلفای راشدين و سلاطين اسلام خود مباشر امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر منبر برآمد چون مواد عربي نداشت يا بوجه ديگر اين ابيات شيخ فيضي بطريق خطبه برخواند * * بيت *

(۳)
* خداوندے که مارا خسروي داد *
* دل دانا و بازوی قوي داد *
* بعدل و داد ما را رهنمون کرد *
* بجز عدل از خيال ما برون کرد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] فرا ميگفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه مارا *

* بود وصفش ز حد فهم برتر *

* تعـــالی شانه اللـــه اکبـــر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست اختراعی نماید و مجدد آئینی تازه شود در مهمات دین و مذهب نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافی مصالح ملکی میشمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس (که سر آمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال بیست و چهارم سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبهٔ سلطان عادل عندالله زیاده بر مجتهد است و خلیفهٔ وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکرهٔ بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان گروهاگروه تسهیلا للخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن بر کافهٔ انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالنبی صدر این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیانی را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهی مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب ملل و نحل فراهم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالت مسلوک میگشت

و ادلهٔ هر فریق و مقولهٔ هرطایفه بلا تعصب مذکور میکردند و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هریکے در قدح و نکوهش دیگرے میکوشید - یهودي با نصراني و سني با شیعه و مجوسي و برهمن با اسلامي مناظره و مجادله مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شنائع بذوات مقدسهٔ انبیاء عظام و ایمهٔ کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه برپا شد - و مکابره بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامیه با هم در افتاده تکفیر یکدیگر مي‌نمودند - حکیم فلسفي میگفت که عقلا در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلامرجح چرا - تابع ناموس اکبر عقل (که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود اعتماد بر دیو افسانها نباید کرد - که خانهٔ نقل خراب است اردشیر نام زردشتیئے را از ایران طلبیدند - او آتش با خود آورد - آنرا از انوار ایزدي دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد - که بدستور آتش‌کدهای فارس باحتیاط نگاهدارد و فرمانے بطلب ادرکیوان (۲) (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود) رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامهٔ از مولفات خود (که مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود) فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسی بحت بود و تصحیف آن عربي - و چون قلب میکردند ترکي - و باز

(۲) نسخهٔ [ج] درکیوان •

مصحف آن هندي ميشد - و شيخ ابو الفضل ميگفت که اين نامه افصح است از قرآن - علوم شرعيه و نقليه را اصلا وقعي و اعتبارے نماند - مردم رغبتے بحکمت و حساب و طب و نجوم و شعر و تاريخ نمودند - فرامين باطراف صادر شد - که اراذل را از تعليم باز دارند - و در تعظيم نير اعظم عطيه بخش عالم بآئين شماسيان (که بدريافت فيوض انفسي و آفاقي او گروند - و شکر گذاري آن نور الانوار را سرمايهٔ دولت صوري و معنوي دانند) اهتمام شايسته رفت - عرش آشياني بترغيب راجه بيربر ادعيه و اسامي آفتاب را بزبان هندي و فارسي ورد ميفرمود - و هنگام تحويل از برجے به برجے وقت ظهور فيض خاص دانسته خصوص در تحويل حمل و همين قسم ديگر کواکب سياره را (که فيض پذير خوان انوار او يند) در شرف خويش گرامي شمرده آن ازمنه را مواقيت و مظاهر نعم والاى آلهي انگاشته سالے چهارده عيد مقرر شد - و باستصواب علامة الدهر امير فتح الله شيرازي تاريخ عربي را تغير داده سال و ماه شمسي بدستور عجم معين کردند - گاو کشي ممنوع شد - و چنانچه قاضي بقطع معاملات اهل اسلام تعين ميگشت برهمنے دانا بجهت فصل قضاياى هنود قرار يافت - و چون هر امرے (که احداث و اختراع مي‌نمود) به آلهي موسوم ميساخت خلاصهٔ هر مذهب و هر طريقه را نيز باهم آميخته دين آلهي ناميد

جمعے از ارباب تعلق و تجرد گرویده حکایات غریبه نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر آلهي بوده و این شرزمهٔ ضاله عرش آشیاني را خلیفة الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا آله الا الله اکبر خلیفة الله گویند *

آورده اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هجري عرش آشیاني در امرکوت متولد گردید یکے از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در قصهٔ آلنقوا نوشته اند که بعضے در دریا ملهم شده اند - که رب النوع انساني (که آن را در ترکي کشخان گویند) در عالم معنوي متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب عنصري ست) بتصرف قدسي آبستن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر تا آن را که نیرون نامند فرشته نژاد میدانند *

و قومے از آلهیه گویند - که عرش آشیاني را قدرت بر خلع و انسلاخ بود - روزے در یقظه ببدن مثالي از سموات برگذشته روح او بواحد اکبر (که باصطلاح آن طایفه ذات آلهي باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و درمیان من و تو دیگرے نمي‌گنجد - و مامور شد

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمي‌تواند شد - و آن از من نمي‌آید - مگر بموروث و ملایمت هر قدر تواند شد رهنمون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر مني - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کلپتره و هذیان بسیار ساخته اند و بیشترے جوگیه و سناسیه و بعضے اسلامیه (که بزي آنها متلبس بودند) بدر گرویده جگت گرو مي خوانند - و خوارقے (که از عوش آشیاني بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامي در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت روزے جیجي انگه شیر میداد - و از مخالفت ماهم انگه و جمعے دیگر آزرده خاطر و اندوهناک بود - در وقتے (که هیچ کس حاضر نبود) عوش آشیاني متکلم شده بتسلی خاطر محزون او پرداخت - و فرمود شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکني - جیجي انگه در شگفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزے در دهلي بشکار حوالی قصبهٔ پالم تشریف فرمود - درانجا مارے بزرگ مهیب بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالدهٔ خود جیجي انگه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در صغر سن معجزهٔ مسیحي نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوي بکار برد چه بدیع

شیخ گوید با آنکه این دو قضیه از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الٰهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت آلقوا در نقاب موالید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آغر خان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصا بیرون است - هرکس را توت شناخت کنه این معنی نیست - و قدرت دریافت این دقائق نے - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیزے دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله *

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم آلهیان بعرش آشیاني گفتند - که هزار سال هجري تمام شده - الحال بحجت قاطع مثل شاه اسمٰعیل صفوي اعادي را از میان باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم مي باید این آئین بخواستهٔ مردم روائي گیرد - نه بجبر و تکلیف و بیم تیغ بدین آلهي در آیند - و میر شریف آملي از رسائل محمودخاني مستشهد (۲) آورد که در سنه (۹۹۰) نهصد و نود رافع دین حق شخصے باشد - و ازان شخص باکبر تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی ناصر خسرو خواند *

* رباعي *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *
* آیند کواکب ز جوانب یکجا *
* در سال اسد ماه اسد روز اسد *
* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در واقعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازي جغردان از مکه رسالهٔ از بعضے شرفا آورد - باین مضمون که بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا سپري شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

---

(۲) در [بعضے نسخه] محمود بساخواني *

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانهٔ کعبه ایستاده و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت او ست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال الاکبر (۲) است و هم صاحب دبستان مویدي گوید - که از احمد توتیای (که نوکر عمدهٔ خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا کوکه بنابر تعصب دیني در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور بآستانبوس رسیده بدین الهي در آمد - ازانجهت که شبے در کعبه در خواب دید - که جناب رسالت فرمود که کعبه پوست است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند و معهذا عزم معاودت نداشت - قضا را شبے در واقعه دید که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروي - و شرفا بار ساوک بد سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید ازین است که صاحب بداوني گفته - که رفتن میرزا خوب بود اما آمدنش نه انچنان - لطیفهٔ ازو نقل کرده اند - که پس از ارتحال عرش آشیاني حرفهای سست گفتے - چون ازو پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبرم *

بالجمله چون آنهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

---

(۲) نسخهٔ [ج] جلال الدین اکبر *

عرش‌آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات
و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد
و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبی
باید سپرد - و عمدهٔ تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولی‌نعمت
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخے احکام و مسائل این
مذهب ذوالفقار (۲) اردستانی موبد تخلص در دبستان خود
(که حاوی اکثر اعتقادات فرق هنود و مجوس و مذاهب
مروجهٔ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال کسے باین
طریق مشتهر نیست - و بنابران (که دران وقت هم بغیر
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرام
و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه
قبول کرده در شب عاشورا پیالهٔ درستکامی باو عنایت نمود
و روزے بمیر صدر جهان مفتی فرمود - که در دات این است
که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می (۳) کشند
چرا آلهی کیش نشوی - او بپا افتاد - و گفت که از سه روز
همین خلش بخاطر داشتم - و بکسے نگفته بودم - که اگر مظهر

---

(۲) نسخهٔ [ا] ذوالفقار آذر ساساني (۳) نسخهٔ [ج] میکند •

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد با دو پسر خود آئین الٰهي اختیار کرد) ازین جهت این فرقه درین زمانه نسیا منسیا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همهٔ این مقدمات را شیخ علامي با دفعیهٔ آن بآب و تاب در اکبرنامه در سلک تحریر کشیده - مجملے ازان نوشته میشود - طایفهٔ آن یگانه بندهٔ ایزدي را (که زاد برزاد روشن دودمان است) تهمت آلود دعوی خدائي کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود که چندے از پیش قدمان یکجهتي (که بر مشرب نصیر بودند یا ذرق حسین منصور) خدیو معني را مظهر حق دانسته سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل بیصرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان سرزنش نفرمود - برخے را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش سفارت داور بے همال سراپای دل میگیرد - و دستاویز تخیل اینها آنکه شهنشاه حکمت پژوه همواره آئینهای شگرف درمیان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان تاختها زند چون ژاژخائی این دو گروه بمسامع (۲) شاهنشاهي درآمد بارها فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه درآید - که امکانے حدوث آمود در ماندهٔ طبائع نسبت الوهیت بخود دهد و گروهے از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

(۲) نسخهٔ [ج] بسمع .

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپري شد که این معني پرورش مي‌یابد - و روی در افزوني دارد) هنوز گرد انکار فرو نمي‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و طایفهٔ دیگر را خیال آنکه شهریار آفاق دین احمدي را نا ستوده میداند - همگي دستاویز اینها آنکه خسرو دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائي و بسطت ظلیت گروهاگروه آدمي را بدوستي برگزیند - خاصه دانش‌پژوهان هرکیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را و همواره در مطالب ديني و مقاصد حقیقي دلیل پژوهد - و چون گرفت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقهان روزگار در محافل همایوني واقع شد سرباری توهم گشت - حالانکه احترامے (که نسبت بخاندان نبوي ازین قدردان بظهور مي‌آید) از پادشاهان باستاني کمتر گذارش نمایند - بسیارے از سادات بمناصب والا سربلندي دارند - و رضا نمیدهد - که یکے ازین خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال آید - طبقهٔ دیگر آن صافي اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند دست مایهٔ پالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادلهٔ این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش یافتے - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزي و نصفت طرازي بے میل طرف راجح برگزیدے *

* بیانے که باشد بحجت قوي *

* ز نا فرخي باشد ار نشنوي *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگاني نمایند) افروزینهٔ بدگماني شد - و از تقاید پرستي بزرگي یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروهے آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایهٔ سگالش نا سزا آنکه شهریار دیده ور از فراخی حوصله براهمهٔ دانش اندوز را در بساط قرب جا دادے - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکي و فزونی حقیقت پایه افزودے و برای شایستگی تمدن گرم خوئي فرموده عاطفت بظهور آوردے - و دستاویز این همه جوشش یافه درایان سه چیز شد - نخستین از فزونی شناسائي بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گزیني نکوهیدگی هیچ طایفه پرده باف نیکوئی آن نتواند شد - دوم هنگامهٔ صلح کل در پیش‌گاه خلافت رونق پذیرفت - و گروها گروه مردم با گوناگون احوال کام روای صورت و معني گشتند - سیوم کجکرائی فرومایگان روزگار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا ست - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که رطب و یابس گروها گروه مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدے اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دیني که مهم تر ازان است مداهنه و اغماض غیر از سهل انگاري و سبکداشت محملے دیگر ندارد *

* سید حامد (۲) بخاري *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوچهه با یک اسپ برآمده بگجرات رسید - روزے در راه فیلے مست باو دو چار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد که جز سوفار نشانے ازو نمي‌نمود - ازان روز مردم آنجا به تیر او قسم مي خوردند - پستر رفته رفته برتبهٔ عمدگي فایز گردید - و چون اعتماد خان گجراتي از راه خود کامي ننهو (۳) نام طفلے را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندی سلطان محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برو بست و امرا هریک ناحیتے (۴) را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیارے از پتن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - ازانجمله دولقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سید احمد بخاري (۳) نسخهٔ [ا] نهنو نام (۴) نسخهٔ [ج] هریک ناحیه را *

و دندوقه بعد فوتش بسید میران و پس ازو بسید حامد در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات متوجهٔ آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت خود آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید و پس ازان (۲) میرزا عزیز کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده رخصت پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحراست احمدآباد مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوقه تعلق بار گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان بجانب کهنبایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر همین سال بهمراهی میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان (که اعیان آن الوس از وحشت فطري و برگشتگی بخت سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتي بتقدیم نمیرسانیدند) تعین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم از کابل آمده لاهور را محاصره نمود) سید مذکور نیز بدستور دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از وصول موکب سلطاني بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

---

(۲) در [بعضی نسخه] میرزا کوکه *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوري یافت سرداری جرانغار شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطاني بکابل چون مطمح نظر پادشاهي آن بود که چندے دریںجا توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس از معاودت از کابل چون ساحت سهرند مخیم سرادق (۲) اقبال شد مشارالیه برخصت جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم بهمراهی کنور مانسنگهه بصوب کابل تعین گردید - چون بپشاور (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان باز گردید - و خود با چندے در حصار بکرام بغفلت مگیذرانید و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازهٔ شناسائی او برگیرد سررشتهٔ داد و ستد بدست او داد - و او از آزمندي بر احشام مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه‌دار در پشاور بسر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست کشود - الوس مذکور از نافهمیدگي و بد گوهري جلالهٔ تاریکي را بصري برداشتند - و نزدیک بکرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اٹک و رسیدن برادران حصاري شود - اما از سخن سرائی کوته اندیشان برین اندیشه نیارست بود - یکے را فرستاده دریافت احوال

---

(۲) نسخهٔ [ج] سرادقات اقبال ۰

غنیم نمود - او از بیخردي یا بد خواهي اندک و پراگنده ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهي بکار برد با صد و پنجاه کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز نبرد تیرے بار رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش اسپ او بگوے درشد - و کارش مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه هجري بانجام رسید - چهل کس از خویشان او را برادمردي روزگار بسر آمد - منصب در هزاري داشت پستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او با چندے پاے همت افشرده نگاهبانی شایسته نمود *

نامبرده در عهد عرش آشیاني هفتصدي منصب داشت پس از جلوس جنت مکاني بهزاري نوازش اندوخت - و از تغیر شیخ عبدالوهاب بخاري بحکومت دهلي نامزد گردید پستر همراه شیخ فرید بخاري بتعاقب خسرو (که رایت بغي افراخته پنجاب روبه رفته بود) مامور شد - و در جنگ خسرو سرداری جرانغار باو تعلق داشت - چون کار بر سادات بارهه (که هراول شیخ مذکور بودند) تنگ شد مشار الیه بآئین درست بکمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید و مورد مراحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت به نیستي سرا شتافت *

* سید عبدالله خان *

پسر میر خوانده - از صغرسن بخدمت عرش آشیانی تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جلوس همراه امرا بتعاقب عبدالله خان ازبک (که از مالوه بجانب گجرات وادی فرار پیموده بود) تعین گردید - سال هفدهم (که ارادهٔ تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا رخصت یافت) مشار الیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال هیزدهم همراه مظفر خان (که بایالت مالوه مقرر شده) دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب شرقی دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با داؤد پسر سلیمان کرانی در مثل هراولی با خان عالم بود - ازانجا بتقریبی ببارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم اورا بر اسپ بام بدیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا رساند - اواسط سال مذکور با مژدهٔ فتح در یازده روز راه دراز پیموده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *

گویند وقت رخصت خان مزبور برزبان پادشاه رفته بود که خبر فتح تو خواهی آورد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعین شد) خان مذکور بهمراهیش بصوبهٔ مذکور کسیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم خان فرنخودي در فوج جرانغار بود - چون درین صوبه شایسته تردد بظهور نرسید اواخر سال سي و یکم او را نزد قاسم خان (که بایالت کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان روزے (که نوبت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیب پاي نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیر و سنگ در گرفته قریب سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه به بیماری تب سال سي و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري رخت سفر بعدم آباد بست *

(۲) * سمانچي خان *

قرغوچي - از امرای همایوني ست - در عهد عرش آشیاني بمنصب هزار و پانصدي رسیده - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعین گردیده و مصدر تردد شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوري بتعاقب عبد الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان میر منشي بر سر قلعهٔ رنتهپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا محمد حسین و غیره اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا (که

(۲) در [بعض نسخه] سمانچي خان *

مرة بعد اولی از گجرات معاودت کرده در صوبهٔ مالوه غبار شورش برانگیخته بودند) دستوري پذیرفت - پستر در صوبهٔ اودهه جاگیر یافته اگرچه در معاملهٔ داغ با امرای بغي‌سرشت همداستان گردیده اما آخر از فریب آنها رهائي جسته بفوج پادشاهي ملحق گشت - سال سي و نهم حسب الطلب بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و پس از سالے چند رخت زندگي بر بست - پسرانش بعد فوت او سررشتهٔ روزگار بدست آورده بکار پادشاهي مي‌پرداختند *

* سید راجو بارهه *

از امرای عرش آشیاني ست - بمنصب هزاري رسیده سال بیست و یکم همراه کنور مانسنگهه بتادیب رانا دستوري یافت - و سال بیست و نهم (که همراه جگناتهه بمالش رانا دستوري پذیرفت) چون سرکرده اورا با جمعے در مندل گذهه گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از گریوهٔ دیگر سر برآورده شورش افزای ملک متعلقهٔ پادشاهي شد سید مذکور بآهنگ پیکار او برآمده موجب رهائی زیردستان گردید - در سال سیم باتفاق جگناتهه بر بنگاه رانا دوید - و رانا بدر رفت پس ازان تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بایالت صوبهٔ مالوه مامور بود) گردید - و چون شاهزاده سال سي و ششم تنبیه راجه مدهکر پیش نهاد همت ساخته بتعلقهٔ او درآمد

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید اورا با جوقے درانجا گذاشت
پستر تعینات دکن گردیده سال چهلم هنگام محاصرهٔ قلعهٔ
احمد نگر (۲) چون برخے از مخالفان نزد اردوی پادشاهي آمده
بچاروا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
مقابل گردید - و با چندے از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجري بمردانگي فرو شد - جاگیر بفرزندانش
باز گذاشتند *

* سعید خان چغتا *

نیاکان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیاني ست
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش
یوسف بیگ دران هنگام (که از اردهه به بنگاله مي‌شتافت)
در نواحی جونپور جلال خان مشهور بسلیم شاه ایلغار کرده
بر سرش ریخت - او مردانه شربت واپسین درکشید - پسر
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
بوده - خان مذکور بیاوری طالع سعید و دستیاری شجاعت
و بهادري در عهد عرش آشیاني ترقی عظیم کرده در دولت
و اعتبار و سرداري و نام آوري از آبای خود در گذرانید

---

(۲) نسخهٔ [ب] احمدآباد *

مدتے در حکومت ملتان بسر برد - چون با بزرگی نژاد از حقیقت اندوزي و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتي نصیبهٔ وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان دانیال سرفرازي یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلي خان محرم صوبه‌دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمهٔ سپه‌سالاری مملکت پنجاب براجه بهگونت داس کچهواهه مقرر گشت) سرکار سنبل (۲) در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طلب حضور شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و از تغیر میرزا کوکه بجاگیر داری حاجي‌پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سي و دوم (که وزیر خان در بنگاله در گذشت) سعید خان از بهار بحکومت و سرانجامی آندیار رو آورد - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهزاري شادکامي اندوخت - و چون دارائی آندیار براجه مانسنگهه نامزد گردید سعید خان در سال چهلم از بنگاله بحضور رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار دستوري یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یکهزار و یازده میرزا غازي در تتّهه بعد مردن پدر خود میرزا جاني بیگ خیال خود سري

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل •

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجاگیر سعید خان تنخواه فرموده او را بر سر میرزا تعین کرد - چون سعید خان ببهکر در آمد میرزا اندیشهٔ تباه را از سر بدر نموده برهنمونی خسرو خان (که وکیل و آقسقال آن دولت بود) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش (که خالی از کمال نبود) صحبت میرزا کوک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانبوس پادشاهی دریافت *

گویند در عهد جنت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتهار داشت (که خواجه سرایان ستم پیشهٔ او انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می رسانند) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان هرچه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمے بکسے برسد سر من در تلف باشد - و در همان ایام درگذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گویند اختیار مهمات خود بچتر بهوج نام سپرده خود بکارها نمیرسید - شیفتهٔ خواجه سرایان بود - یک هزار و دویست خواجه سرای خوش چهرهٔ مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان میان برگزیده نایبین باشی قرار داده - هر یکے چهار صد خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکی مقرر کرده بود - که در هر چوکی چهار صد

قاب طعام پیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار (که سر زمینے ست رطوبت ناک) بملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب (که در خزانه بسیار بود) بر آورده عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزنے بهم رسانیده بود - درین ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفاوتے کرد - مارا نظر بر یک من بود *

این مقام پالغز حرف گیران دقیقه سنج است (۲) - سعید خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج بپایهٔ بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیانی را (که بانیٔ مبانیٔ جهانبانی ست) با عهود دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال که ناسرهٔ زر اندود دران امتحانگاه بغلط رواج گرفتے - پس نسبت او بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی ست ناگزیر ما یمکن محمول بر اغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بنابر مسامحه و مساهله (که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

---

(۲) نسخهٔ [ج] نکته سنج *

بامتداد زمان دولت و آسایش) واقع شده - که در دولتمندیها سهل انگاري و بے پروائي (که مبنای او بلند همتي باشد نه بیخردي) خالي از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبارآلود دقت و کنج و کارش نمایند دیگر اُمید فراغت و آسودگي بکدام روزها ست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائے (که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین (۲) بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انسلاک یافته) در اوائل سلطنت میرتزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار مي برد - و قصبهٔ رنگته شش کروهی آگره (که در جاگیرش بود) باساس قلعچهٔ و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبرآباد جانب مدار دروازه عمارتے عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضیافت بورياکوبي برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسلیم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهي سر بفلک داشت) ایستادگي نمود - نوکران سعید خان بجبر و قهر برآوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

---

(۲) در [بعض نسخه] نمکین *

(۲)
این وضع زیبنده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آقسقال این سلطنت حضور جمعی از نوئینان بزرگ مرتبه بیک غلامے سه تسلیم کنند - و آنها مفت و رایگان بروند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم مي‌فرمایند کشته میشوم - و آخر بدین کافر ماجرائي آن حویلي غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکے اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - دوازده روز ربیع الاول (۳)
طعام نذر جناب ختمي (صلی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب میداد - هر روز ترتیب هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگالهٔ سفید برای بستن آن مي‌آوردند - و پنج آثار شیرني در پارچهٔ سفید و بالای آن غلاف مخملي پوشانیده مي‌گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند : آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا پا انداز این مردم مي‌کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قسم بعمل مي آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عمدگي نیست (۳) نسخهٔ [ج] جناب اقدس ختمي *

* سید قاسم و سید هاشم (۲) *

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبري همراه خان‌عالم بتعاقب محمد حسین میرزا (که از خان اعظم کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نامزد گردید و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنگهه جهت تنبیه سلطان دیوهره حاکم سروهي (که پا از دایرهٔ فرمان برداري بیرون نهاده بود) تعین شده در تسخیر سروهي بتقدیم ترده پسندیده تارک ناموري بر افراشت - و سال بیست و دوم هردو برادر همراه شهباز خان باستیصال رانا دستوري یافتند و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر مالدیو بعرض رسید سید قاسم و سید هاشم (که از اقطاع داران صوبهٔ اجمیر بودند) با جمعی دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرا مامور گشتند - و در کمتر فرصتی آویزش نموده آبله پای بادیهٔ ناکامي ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان خانخانان به تنبیه مظفر گجراتي (که سر شورش برداشته بود) نامزد شدند - پس ازان (که میرزا خان بنواح احمد آباد پیوست) روز جنگ هردو برادر در مثل هراولي جا داشتند پیکار صعب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو ساخت - بمنصب هزاري سرفرازي داشت - و سید قاسم بگلگونهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] هاشم بارهه .

زخم چهرهٔ رادمردي برآراست - لهذا میرزا خان اورا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات بارهه به تهانه داري پٹن تعین شد - و پس ازان (که میرزا خان قلیچ خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهي نمود) سر فوجی صوبهٔ مذکور تعلق بمشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیندار کچهه خرد و کهنکار زمیندار کچهه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگے (که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سي و هفتم رو داد) مشارالیه در مثل هراولي جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون تردد ناصیهٔ شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري بمرض امتلا سفر آخرت گزید - بمنصب هزار و پانصدي مرتقي گردیده - پسران و نبائر هردو در وقت خویش ترقي نموده اند - احوال بعضے بسلک تحریر انتظام یافته *

* سیف خان سید علي اصغر *

پسر سید محمود خان بارهه است - از وقت شاهزادگي بدامن الطاف جنت مکاني دست توسل زده از حاضر باشان

محفل همایون بود - پس ازان (که نوبت سلطنت وی شد و سال اول جاوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ فرید مرتضی خان بتعاقب او تعین شد - و قریب بلاهور جنگ رو داد - او در هراولی خان مزبور بوده در زد و خورد تردد کلي بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم بر بدنش رسیده بود - بنابران بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل شادماني نواخته بفوجداری حصار کام دل برگرفت - سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه (۲) تعین گردید - سال دهم بعطای نقاره کوس بلند رتبگي زد - پس ازان بتعیناتی پادشاهزاده پرویز سر بلندي اندوخته بملک دکن دستوري یافت - سال یازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري درانجا بعلت هیضه بساط زندگي در نوردید *

* سردار خان خواجه یادگار *

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت‌مکاني بمنصب درخور سرفرازي یافته سال پنجم بعطای علم لوای کامراني بر افراشت - سال هشتم بتقریب فوجداری جونه گذهه

---

(۲) نسخهٔ [ج] اودي سنگهه *

مضاف گجرات باضافهٔ پانصدي سه صد سوار سرفرازي يافت چون خدمت مزبور بعهدهٔ کامل خان میرزا خرم پسر خان اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروري اضافهٔ مزبور بنام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم بیساق رانا امر سنگهه تعین شده سال دهم حسب الالتماس عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران سال عبدالله خان بنظر نشدن نمودن با عابد خان بخشی گجرات و فریادي شدن او از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت که اورا بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعین گردید - سال پانزدهم پس از معاودت ازانجا چون ببرادرش کالپي در تیول قرار یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت موعود بملک آخرت شتافت *

* سید دلیر خان بارهه *

از امرای عهد جنت مکاني ست - بفوجداری برده مضاف صوبهٔ گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم میان پدر و پسر ولیعهد غبار در روئي برخاست و شاهجهان عبدالله خان را بصوبه‌داری گجرات تعین فرمود و خواجه سرای او رفته داخل بلدهٔ احمدآباد شد سیف خان عرف صفي خان

(۲) در [بعضی نسخه] بملک بقا *

(که بخدمت جزوی بلدهٔ مزبور می پرداخت) جرأت نموده بلدهٔ مزبور را از دست خواجه سرای مسطور برآورده خان مزبور را بسلسله جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از انتقال پادشاه در ایامی (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده عبور نربده نمود) او پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل چهرهٔ امتیاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم در ایامی (که دکن مورد رایات خسروی بود) از گجرات ببارگاه سلطنت رسیده باضافهٔ پانصد سوار خوشدل گردیده باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتسخیر ولایت سنکمنیر دستوري پذیرفت - و سال چهارم ازانجا بتعیناتی اعظم خان (که در نواح پرینده بود) نامزد گشت - و پستر رخصت تعلقهٔ قدیم یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن پسرش بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب در خور مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدي دو صد سوار داشت - فیل سفید (که

سال دوم اعلی حضرت داخل فیل خانهٔ پادشاهي شده) خرستادهٔ خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بفزونی دستگاه موصوف) فیلی خرد پانزده شانزده ساله برای او آورده بود - که از لاغري و خردسالي رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبی رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد درمیان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (که بحد جواني رسید) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - ازانجا که پسند آمد بگجپتي موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست *

* رباعي *

* بر فیل سفیدش که نه بینان (۲) گزند *
* شد شیفته هرکس که نگاهی افکند *
* چون شاه جهان برو بر آید گوئي *
* خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند *

بعد فوتش پسر او سید حسن بعنایهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال بیست و هشتم بفوجداري و تیولداری سرکار کودره مضاف احمد آباد سربلندي یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سي و یکم

---

(۲) در [اکثر نسخه] مینان (۳) نسخهٔ [ب] حسین *

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایمای خلد مکان از احمد آباد روانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور مقید گشت او بخطاب خانی سربلند شده رخصت صوبهٔ گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدی در صد سوار داشت *

* سید هزبر خان *

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکانی همراه شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه تعین یافت و سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال هیزدهم در رکاب سلطان پرویز بتعاقب شاهجهان دستوری پذیرفت - سالے (که آن پادشاه برحمت حق پیوست) در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین‌الدوله بود - تا آخر آن عهد بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربلند گردید سال اول جلوس فردوس آشیانی ملازمت دریافته ببحالی منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب کابل (که نذر محمد خان والی بلخ در انجا مصدر فساد شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامے (که دکن معسکر پادشاهی بود) همراه یمین‌الدوله بجانب بالاگهات پای جلادت پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت‌جنگ بطرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بخابر احتمال آمدن

شاه صفي دارای ایران برای استخلاص قلعهٔ قندهار در انجا متوقف بود) رخت عزیمت بست - و در همان ایام مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري راه نیستي سرا پیمود پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت صدي چهار صد سوار کامیاب گردید *

* سیف خان میرزا صفي *

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قدیمه ملکه بانو صبیهٔ کلان آصف خان یمین‌الدوله بدو منسوب گردیده بدیوانی صوبهٔ گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی (که مزاج جنت‌مکاني از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت با فوج شایسته عازم آگره و دهلي گردید) راجه بر طبق حکم شاهي کنهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلي جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهي را ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حینی (که معاودت بماندو قرار یافت) در اثنای راه بوسیلهٔ افضل خان و شاه قلي خان صوبه داری گجرات درخواست نمود - درجهٔ پذیرائي نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

ولي نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این است (۲)
که از برادرش (که بضبط و ربط آن ولایت مي پردازد) تغیر
کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گویا آن صوبه را
از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درین معني از حد
گذرانید بپاس خاطرش ملتمس او پیرایهٔ قبول یافت - عبدالله
خان وفادار نام خواجه سرائے را بامعدودے بحراست احمدآباد
تعین کرد - میرزا صفي دولت خواهی پادشاهي را مصمم
ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر بر آمده
بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان وا نمود که بخدمت
شاهزاده میرود - و در باطن با ظاهر خان و سید دانر خان
و دیگر بندهای درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
ترتیب مقدمات نمک‌خوارگي نموده درانتهاز فرصت نشست
محمد صالح فوجدار پیلاد (۳) مکنون ضمیرش دریافته بتوهم
آنکه مبادا دست یغما بخزانهٔ شاهي دراز سازد با قریب
ده لک روپیه روانهٔ خدمت شاهزاده گردید - و کنهر داس (۴)
نیز پردهٔ مرصع را (که بدو لک روپید تیار شده بود) همراه (۵)
کرده راهي گشت - اما تختے (که بده لک روپیه مرتب
شده بود) بجهت گراني نتوانست برداشت - میرزا صفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] ندانست (۳) در [بعضے نسخه] بنلاد - و در [بعضے]
بتلاد (۴) نسخهٔ [ج] کهتر داس (۵) در [اکثر نسخه] پرداله *

عرصه را خالي یافته بجمعی (که زبان داده بود) خبر فرستاده خود گرم و گیرا بحصار احمد آباد در آمد - خواجه سرا از ظهور این سانحه (که در مخیلهٔ او نمي‌گذشت) سراسیمه بخانهٔ شیخ حیدر نبیرهٔ شاه وجیه الدین پناه برد - و باظهار صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آوردند - میرزا صفي از بند و بست شهر وا پرداخته بفراهم آوردن جمعیت گرائید و تخت مرصع را (که بسالها صورت نه بندد) درهم شکسته طلا را بمردم تقسیم نموده جواهر خود متصرف گشت *

چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان از شاهزاده رخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور میرزا صفي را بنظر اعتبار نیاورده برسیدن کمک و لوازم حزم و هوشیاري نپرداخت - میرزا صفي باتفاق ناهر خان و دلیر خان و دیگر کمکیان صوبهٔ گجرات از موضع بتوه (۲) پیشتر گذشته عرصهٔ کارزار آراست - چون جائے که عبدالله خان استاده بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و فیلے (که پیش فوج او بود) از آواز بان برگشته انتظام فوج او برهم خورد از نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد - و میرزا صفي (که چنین روزے بخواب ندیده بود) از پیشگاه خلافت در جلدوی این نیکو پرستاري از منصب هفت صدي سه صد

---

(۲) نسخهٔ [ب] پتوه - و نسخهٔ [ج] بیتوه *

سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب سیف خاني و مرحمت علم و نقاره و صاحب صوبگی گجرات فرق عزت بآسمان سود - و در قطعهٔ زمین (که فتح یافته بود) باغی طرح انداخته بچنت باري موسوم نمود - گویند چون از تغیر او خانجهان لودي باحمدآباد رسید خان مذکور بضیافت طلبیده در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد - از خوان تا لنگري همه از طلا و نقره بود - خانجهان میگفت که بعد از آصفجاهي باین خوش روزگاري دیگرے نیست - و چون خانجهان بجای مهابت خان بهمراهی شاهزاده پرویز تعین شد سیف خان مجددا بصوبه داری گجرات علم استقلال افراشت - درین هنگام واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکاني رو داد - سیف خان بوهم کردار خویش هراس بخود راه داده خیالات باطل بر لوح خاطر مي نگاشت درین ضمن اعلی حضرت از جنیر بناهر خان (که خطاب شیرخاني داشت) بر نوشت که احمد آباد را متصرف گشته سیف خان را نظر بند نماید - چون ملکه بانو زوجهٔ او همشیرهٔ کلان حقیقی ممتاز محل میشد لهذا بمراعات خاطر بیگم خدمت پرست خان مامور گشت که بر احمدآباد شتافته نگذارد که آسیب جاني بسیف خان رسد - و باحتیاط بحضور بیارد - در وقتے (که اعلی حضرت از دریای نربده گذشته عازم احمدآباد بود) خدمت پرست خان سیف خان را (که بیماری صعب داشت)

بحضور آورد - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس بیگم بمنصب چهار هزاري ذات و سوار برنواخته از تغیر خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباهي فرمود - عمارات عالیه در پتنه ساختهٔ او ست - و در سال پنجم بحکومت الٰه آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید و ازانجا تغیر شده حراست اکبرآباد بدو مفوض شد - و چون در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل استعجال بآن صوب شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداخت آنصوبهٔ وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹) یکهزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت فردوس آشیاني بمنزل ملکه بانو زوجهٔ خان متوفی (که حسب الامر در رکاب پادشاهي مي‌بود) تشریف برده دلدهیها فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافي (۲) و ابو القاسم را خلاع ماتمي داده از عزا بر آورد - و سال

(۲) نسخهٔ [ج] ساقي .

چهاردهم ملکه بانو نیز بنقاب ممات رو پوشید - اعلی حضرت بتعزیهٔ او بخانهٔ یمین الدوله تشریف فرمودند - برادرش سلطان نظر است - که دیوان خاقانی و انوری و مثنوی و حدیقه سرزبان داشت - ابتدا بخشی و وقائع نویس آگره بود - پس ازان در گجرات از برادر رنجیده بخانجهان لودی (که صوبه دار شده بود) پیوست - و باو محبت براز کرده جاگیر جید در دکن یافت - در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاري رسیده *

* سرفراز خان چغتا *

نبیرهٔ مصاحب بیک همایونی ست - که احوالش نوک ریز خامهٔ سوانح نگار شد - عرش آشیاني اورا بنام جدش میخواند جنت مکاني در اوائل جلوس نظر بر قدم نیاگانش مشمول عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب سرفراز خان برنواخته فوجدار پتن مضاف صوبهٔ گجرات نمود - سال دوازدهم بمنصب دو هزاري هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بپایهٔ سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گشت - پس از اورنگ نشینی فردوس آشیاني سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار فایز شد - و سال چهارم دولت ملازمت دریافته برخصت تعلقه کامیابي اندوخت - و سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري دیده

از گلزار هستي بر بست - از پسرانش سردار خان است
دلدرست نام - تا سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب
هزاري هفتصد سوار رسیده - از کمکیان صوبهٔ گجرات بود
سال بیست و هشتم حسب الالتماس سلطان مراد بخش
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
و خدمت تهانه‌داری بیجاپور از توابع سرکار پتن گجرات
نامیهٔ عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری
اعلی حضرت شاهزادهٔ مذکور بدر شتابي زده کر و فر سلطنت
بظهور آورد و بستر حسب الطلب خلد مکان روانه گشت
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیري
دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار
بر افراخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر
عزیمت گجرات نمود) او سررشتهٔ خدمت گذاري از دست
نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال
بخاري را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم
مدافعت گردید - و در جلدری آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه امتیاز اندوخت - سال چهارم
حسب الطلب بحضور رسیده بفوجداري و جاگیرداری بهرایچ

تعین گشت - و سال دهم (که بفوجداری جوناگذه سرفرازی داشت - و فوجداری اسلام‌آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و پسر دیگرش دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیاني منصب هشتصدي شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطاب خاني سرفراز شده *

* سید شجاعت خان بارهه *

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان بارهه است - که در ایام دولت عرش آشیاني سرآمد سادات بارهه بود - و در امرای عمده انتظام داشت - او ملازم شاهزاده ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلادت و پرداي بمزید قرب و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ نالهٔ تونس واقعهٔ حوالیٔ بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان شکست فاحش خورده معاودت به بنگاله نمود) چون مشیت الٰهي بران رفته بود (که شاهزاده چندے بقدم حرمان دیگر بادیهٔ ناکامي پیماید) سایر همتهای رادمردان گردیده اکثرے دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج التمش بود) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده از ناسک دکن عزیمت تتّهه نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

بتحریک شاه عباس صفوي ارادهٔ رفتن عراق دارد) برخی ترک رفاقت نمودند - ازان جمله سید نیز رخصت وطن درخواست نمود - و از دولت ملازمت و سعادت مرافقت تقاعد ورزید - پس از وصول بزاد و بوم خود حسب الطلب جنت مکاني بحضور شتافته بمنصب هزاري اختصاص گرفت اتفاقا اعلی حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد و گرانی خاطر از جانب سید ماند - بعد از سریر آرائي اصلا التفات پادشاهي بحالش مبذول نشد - او بوطن شتافته گوشهٔ عزلت گزید - در سال پنجم اعلی حضرت نظر بر سوابق خدمات او از مجرم نوازي تقصیرش ناکرده انگاشته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و بخطاب شجاعت خاني مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور گشت - چون آن مهم بامتداد کشید و از فضولیهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل خان دوران بهادر و سید خانجهان تن ده کار نگشته نمیخواستند آن مهم متمشي شود بقرب وصول برشکال حلول مصائب و متاعب یقیني شد - و فتح قلعه بعیدالعهد مي‌نمود - همه عمدها رای شاهزاده را بمعاودت آوردند - و قرار یافت که درین امر مطارحه شود - اما از ترشروئي و بدگوئی مهابت خان هیچکس جرأت باقدام نداشت - شجاعت خان پیشدستي نموده حضور

شاهزاده بسپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهي گفت کشته ميشوي - راست اينکه امسال اين مهم بانصرام نمي‌رسد و از گذرانيدن برسات درين نواح عساکر پادشاهي پي‌سپر قحط و غلا ميگردد - ما اين را نوشته ميدهيم - و اگر شما تا ميعاد انجام کار نوشته دهيد ما تا اکل ميته هم رفاقت مي‌کنيم هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد شاهزاده بقارهٔ کوچ فرمود - بے اختيار مهابت خان بشاهزاده گفت - که اين فتح بنام حضرت بود - بگفتهٔ اين سادات شب جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاوی پادشاه‌نامه و ملخص آن ظاهر ميشود اينکه سپه سالار در مهم پرينده با آنکه سامان غله بمرتبهٔ نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر عسرت رو ننمود مگر کاه و هيمه تابيست کروهي نماند - و موسم برشکال بر سر رسيد - خود مجوز توقف نشده سلسله جنبان کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابديد خانخانان تجاوز ننمايد لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده با سپه سالار ببرهان پور رسيد - اعلی حضرت از همين جهت (که بے تسخير قلعه شاهزاده را گردانيد - و از ناسازی او با رفقا مهم پيش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آله آباد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفسده انگیز است بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - تا ضبط آن ناحیه کماینبغي صورت گیرد - و در سال شازدهم پرگنهٔ ایرج و بهانډیر و غیره محال از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگی آله آباد تعین گشته بود) در تبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای بند و بست آن آلکا و تنبیه و مالش بندیله جمعیت زیاده نگاهداشته در همان ایام در پرگنهٔ ایرج از افراط مدام و ادمان آن بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان‌دان عالي مشرب بود - مساسے بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواري تقلید شاهزادها مي کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار مي فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت تقریب سخن بیباکانه در مي‌آمد - لهذا صاحبقران ثاني برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشتے و این معني برو گران گذشته همواره شکایت آلود بودے روزے اعلی حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان در نسب بکجا منتهي مي‌شوید - عرض کرد که چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] وقت سخن ۰

دهوري کهال آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر دومش سید نجابت بپایهٔ هزاري پانصد سوار رسید *

* سپهدار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا صفوي ست - که در عهد جنت مکاني بقلعه داری احمدنگر مي پرداخت و بمنصب پنج هزاري رسیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب در خور و خطاب خنجر خان چهرهٔ عزت بر افروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا بپایهٔ دو هزاري و تفویض قلعه‌داری احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعهٔ مزبور را محاصره نمودند او لازمهٔ خبرداري بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهي همراه سلطان خرم بدکن قوي دل شد بر آمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را ازانها قتیل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهي بکمک ملا محمد لاري سردار عادلخانیه (که با ملک عنبر حبشي نزاع داشت) تعین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

و بعضے سرداران پادشاهي گرفتار مخالف شدند او چست و چالاک باحمدنگر رفته باستحکام آن کوشید - و چون پس از فوت جنت مکاني خانجهان لودي ناظم دکن به بیراه روي پا گذاشته با نظام‌الملک دکني ساخت و بتهانه داران بالاگهات (که ملک مفتوحهٔ پادشاهي بود) برای را گذاشت بکسان نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشتهٔ او نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب سپهدار خاني کامیاب گشت - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني چون رایات منصور رونق افزای ممالک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت تعلقهٔ نظام الملک و مالش خانجهان لودي (که غبار فساد برانگیخته پناه بار جسته بود) رخصت پذیرفت او بهمراهی شایسته خان دستوري یافت - و در جنگے (که اعظم خان بر سر خانجهان لودي تاخت آورد) مصدر ترددات گردید سال چهارم (۲) قلعهٔ تلتوم را (که بر قلهٔ کوه واقع بود - و درین ایام خراب است) و قلعهٔ ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت و درین سال بقلعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای خلعت و اسپ با زین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلتوم ۰

ازانجماه سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه کام دل برگرفته بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقر خان نجم ثاني ناصیهٔ بخت را نورآگین گردانید - سال هشتم ازانجا معزول شده بخبرداری ایلچپور مرخص شد - سال نهم در ایامے (که پادشاه متوجه سیر قلعهٔ دولت‌آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلشاهیه تعین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصرهٔ قلعهٔ دیوگدهه صاحب مورچال بود - چون نقبے (که از مورچال او سرکرده بودند) ببارود انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدرے پرید او بپامردی شهامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - پستر بحراست قلعهٔ جنیر مضاف صوبهٔ دکن مامور گردیده سال

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبرهٔ خواجه بیگ میرزا مضاف احمدنگر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت عقل و درستی رای موصوف - و بدلیري و شجاعت متصف مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب او اکثرے منصب دار بودند *

* سعید خان بهادر ظفر جنگ *

چغتا ست - پسر احمد بیگ خان کابلي - به نسبت جدش

امیر غیاث الدین تر خان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاگانش (که درین سلسلهٔ علیه بامارت رسیده اند) خانه زاد ده کرسي ست - از زمان جنت مکاني داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلاوري و حسن تدبیر و به اندیشي یکتائي داشت - بیاوری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس‌آشیاني بدون رسیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه‌داری دارالملک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم مي باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمتے غایبانه بتکرار اضافها از منصب دو هزاري بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذي‌الحجه آخر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم (که کمال الدین روهله از فتور دانش بنوشتهٔ خانجهان لودي دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افاغنه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیخت) سعید خان در تهانهٔ کوهات آگاهي یافته همان روز خود را بپشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بحراست شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمرور ایام شکست و ریخت راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضلع پرداخت - آن جسارت پیشگان (که چون مور و ملخ

بر جوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که بجلادت کوشي هجوم مي آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچالها با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر مي‌آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفیروزي بر مي‌گردیدند *

روزے آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار نهادند - سعید خان با دلیران رزم جو نظر بر کثرت و انبوهی (۲) آن ادبار پژوهان نیفکنده جلوریز تاخت - و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته بسیارے از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزهٔ این کارنامه بمنصب چهار هزاري سر برافراخت - و در سال چهارم چون قطان صوبهٔ کابل (که حنفي مذهب اند) از سلوک لشکر خان صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضي نبودند سعید خان در برکندن بیخ فساد افاغنه طرفه مجرای نمایان بنمود آورده از تهانه داری هر دو بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت و اضافهٔ سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت جبههٔ سعادت برافروخته رخصت معاودت یافت - و بلطائف

---

(۲) در [بعضے نسخه] ازدحام *

تدابیر عبد القادر پسر احد داد را (که مایهٔ فساد الوس افاغنهٔ راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی پادشاهي نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار تارک افتخار بر افراخت - و با عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاري سر افراز شد) دستوری کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات (۲) نغر کریمداد کور زشاني را (که در حدود لوهاني مي‌گذرانید) طلب داشته سر بشورش برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان فوجے جرار باستیصال آنها تعین نمود - بسیارے از کوه نشینان مغلوب رعب گشته باولیای دولت پیوستند - کریمداد هرچند بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته چون بلای ناگهاني رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعے (که بآنها پناه برده بود) بستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالمے از فتنهٔ او وا رست - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري علي مردان خان حاکم قندهار از اطاعت شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

(۲) در [بعضے نسخه] آخر - و در [بعضے] نصر - یا نصیر باشد *

سعید خان بروفق فرمان پادشاهي روانهٔ آنصوب گشت - چون بظاهر قلعهٔ قندهار پیوست آگهي یافت که سیاوش (۲) قلرآقاسي با تریب هفت هزار سوار قزلباش یک کروهی قندهار رسیده مقابله طلب است - سعید خان میرزا شیخ (۳) پسر کلان خود را با علي مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار سوار عرصهٔ نبرد آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت برگرفت - و داد دلیري و دلاوري از طرفین دادند - آخر کار قزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سرکردند و تا بنگاه خود عنان یکران هزیمت را دو تا نساختند - در جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زاد خان سرافراز گردید چون ولایت قندهار بقلیچ خان تعلق گرفته بود سعید خان تا رسیدن خان مذکور به بندوبست آن مملکت (۴) پرداخت - و سال دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اقران گشت - و درین سال ساحت کابل مطرح الویهٔ پادشاهي گردید ازانجا (که از بے پروائی جنت مکاني خللے بامور ملکي راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخے از اریماقات هزارجات

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ساوش - و نسخهٔ [ج] سیادرش (۳) نسخهٔ [ب] محمد شیخ (۴) نسخهٔ [ب] ممالک .

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که بتاخت و تاراج دران نواحي نقش خود را درست نشانده بود) ایلي مي‌نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازي آغاز کرده تمام آن آلکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه ازانها بزینهار در آمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداری دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جکتا زمیندار موُ معین شد اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در انفتاح قلعهٔ موُ چنانچه از دیگران چستي و چالاکي بعمل آمد ازو بقدرے درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال شازدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار دستوري یافته نظم صوبهٔ پنجاب بپسرش خانه زاد خان مفوض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعین گردید - و در همین سال بمنصب والای

---

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کوه کانگره *

هفت هزاري ذات پایهٔ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در جنگ هفت روزهٔ بلخ که مشهور است انتظام میسره بعهدهٔ او مقرر بود (۲) - در نواحی آقچه بخشی خود را با جمعی فرستاد - که این طرف جوی آبے (۳) (که سر راه مخالفان است) ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدے ازان بگذرد - معدودے از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخي پا پیش گذاشتند جوانان رزم طلب سر رشتهٔ تدبیر از دست هشته بےباکانه از آب گذشتند - و بترکتازي درآمدند - قدرے راه سر شده بود که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله وار گرد گرفتند ناموس پرستان مردانه جان درباختند - خانهزاد خان و لطف الله خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا فوج کلانے دیگر از مخاذیل (که از مقابلهٔ بهادر خان رهله عنان گردانیده بود) دو چار شده بجنگ در پیوست سعید خان باوصف ضعف بیماري چون شیر ژیان بر قلب آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از هر دو سو ترازو شد) پای اسپ سعید خان بگوے در شد و از روی زین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخهٔ [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخهٔ [ج] بوده است *

و سپاه طرفین باهم درآمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیختند خانه زاد خان و لطف الله خان داد پردلي و دلاوري داده گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروضهٔ رضوان شتافتند - و خان شهامت نشان منشور مردي و مردانگي را بطغرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیهٔ سرفشاني و سرستاني داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصهٔ نبرد گشته آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را از چنگ اجل رهائي بخشید - و بحکم معلی روانهٔ حضور شده در سال بیست و یکم باستلام عتبهٔ خلافت شرف اندوز گردید اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده بتفویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه (که از سرکار والا برذمهٔ هر دو پسرش مطالبه بود) معاف شد و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبهٔ کابل دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجري ازین جهان گذران درگذشت - چون بترددات گزیده و خدمات نمایان و حسن بندگي و فدویت بپایهٔ والای امارت (که منتهای مراتب نوئینان بلند مقدار این سلطنت است) مرتقي گشته بود پادشاه قدر شناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدي مسالت نمود *

سعید خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود - و اطوار مضبوط داشت - تا زیست در دولت و اعتبارش خلل نه افتاد و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت دو پسر کلانش (که رشید ترین و بهترین پسرانش بودند) در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و فتح الله بمنصب هزاري و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافهٔ منصب سرافرازي یافتند *

* سردار خان شاهجهاني *

در ایام شاهزادگي در سلک ملازمان شاهي انتظام داشت هنگامے (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي انداخت) او از وفا سرشتي و حقیقت ورزي اعتصام بحبل متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائي نگزید و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معاودت بنواح برهانپور افکند راجه گوپال سنگهه کور را (که در اوان غیبت شاهي مساعی جمیله در نگهداشت قلعهٔ نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود) نزد خود طلب داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین رخصت فرمود - و پس از سریر آرائي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و نوازش علم و نقاره و انعام سي هزار روپیه چهرهٔ بخت بر افروخت - و چون استیصال ججهار سنگهه بندیله

و تسخیر ملکش بسعي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوندچه (که حاکم نشین آن دیار است) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلی حضرت گردید سردار خان بحراست قلعهٔ دهامونی (که ساختهٔ پدر ججهار سنگهه است) دستوري یافت - و آن پرگنه بجاگیرش تنخواه یافته بندوبست آن نواح باو متعلق گردید - و در سال چهاردهم بضبط هردو بنگش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبهٔ مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر عزت بر افراخت - و پستر بتیولداری چوراگذهه مامور شد - چون بضبط آن آلکا چنانچه بایست نتوانست پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه‌داری تتهه مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار و شصت و سیوم هجري بساط حیات در نوردید *

* سرداران *

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کام دل اندوخت و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوري یافته با فوجے بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنهٔ نذر محمد خان والی بلخ از صوبهٔ

مذکور بفزونی پانصدي صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - پس ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان (که درخواست نموده بود) تعین گردید - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار سر بلندي یافت و سال پنجم با پدر خود (که صوبه دار دهلي شده بود) مرخص گشت - سال ششم باضافهٔ هزار سوار و عطای علم و نقاره و فوجداری لکهي جنگل از تغیر جان‌نثار خان بلند آوازه گردید سال هشتم از تعلقهٔ مزبور معزول شده سال نهم هنگامی (که دکن مورد رایات سلطاني بود) با خاندوران بتخریب تعلقهٔ عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعهٔ اوسا مساعی جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافهٔ پانصد سوار تحصیل کامراني نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار در همگنان تفوق جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان دارا شکوه (که بعزیمت نبرد والی ایران برفتن جانب قندهار مامور شده بود) گام جلادت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم بتفویض قلعه داری جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز پذیرفت - و غالبا فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار
ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول
صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بساط خلافت
پرداخت - و بعطای منصب سه هزاري هزار و دویست سوار
و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثرے از محالات آن
از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشتهٔ اقتدار
بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار
و شصت و پنج هجري رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله
پور او تا آخر عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي صد و پنجاه
سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ (۲) مضاف
دکن سرفراز گردید - و سال سي و یکم بتفویض داروغگی بنکش
سربلندي اندوخت - پس ازان (که امور جهانباني بخان مکان
تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزاري
در صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهرا مباهات برافروخت
و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خال جبهت سرزنش
افاغنهٔ نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت
توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر
(که برفتن کابل از راه کوهات تعین گشته بود) دامن همت
بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سرافرازي یافته

---

(۲) در [بعضی نسخه] ترنگ و در [بعضی] تیرنگ .

بدان سو شتافت - بستر چندے معاتب شده سال بیست و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرتوزکی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او بخلعت ماتمي مشرف گردید *

* ملامي سعدالله خان *

از شیخ زادهای قصبهٔ جهنوت (۲) مضاف صوبهٔ لاهور است و اصلش از بني تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صایب بود در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلي شد - چون احوالش بعرض فردوس آشیاني رسید ازانجا (که پادشاه قابل دوست و جویای آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوي خان صدر فرمود - که برای ملازمت بیاید - پس از باریابي استعداد کاردانی و کارگذاري از ناصیهٔ حالش دریافته در زمرهٔ بندگان انسلاک بخشید و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقهٔ عرض مکرر (که جز بمعتمدان نسپرد) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی دارالشفاخانهٔ خاص (که دولت خواهان صادق (۳) العقیدت بدان سزاوارند) اختصاص گرفت *

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهنوت (۳) نسخهٔ [ج] صادق الاعتقاد *

باید دانست که دولتخانهٔ خاص عبارت از مکانی ست که مابین مشکوی پادشاهي و دیوان خاص و عام تعمیر یابد (۲) و از بار عام برخاسته دران مکان برای انفصال برخی مقدمات (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل چون باحمام متصل واقع شود از عهد عرش آشیاني بغسلخانه (۳) شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانهٔ خاص موسوم گردانید سال شازدهم باضافهٔ پانصدي صد سوار و مرحمت فیل مفتخر گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانهٔ خاص معزول شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و عطای خلعت خانساماني (که پس ازان پایهٔ وزارت است) سرعزت برافراخت - و سال هیزدهم درجشن صحت بیگم صاحب (۴) (که بناہر رسیدن آفت شعلهٔ شمع ببدن چندے تکالیف کشید) بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافهٔ پانصدي و پس ازان بافزونی پانصدي دویست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد چندے چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات دکن نامزد گردید او بعنایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترتیم

---

(۲) در [بعضی نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴) نسخهٔ [ب ج] صاحبه ۰

معرفت خود در تحت رسالهٔ شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت فرامین بخط خود مي نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار سوار و عطای تلمدان مرصع نامهٔ بخت را نور آگین ساخت - و بفاصلهٔ قلیل بدرجهٔ والای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري هزار و پانصد سوار پایهٔ ترقي را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامراني برنواخت - و پس ازان باضافهٔ هزاري و عنایت فیل با یراق نقره و ماده فیل در اقران تفوق جست *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان تعین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که معمر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که سه ماهه بمنصبداران نقدي و احدیان و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاگیرداران (که داغ آنها موافق حاصل تیول مقرر است) چهارم حصهٔ وصول جاگیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعده از خزانه بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضے وجه مذکور در لاهور نیافته بودند] توقف داشت و علاوهٔ آن طفل مزاجی پادشاهزاده

و تاثیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ صریح گل‌کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بباغ صفا رسیده بود) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهي به بلدهٔ کابل دستوري داد - او در دو روز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در فرصت پنجروز (که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسرواني فاصله بود) همه کارها رو براه کرد - و شاهزاده را با افواج روانه بسمت معلوم نموده در فنای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبهٔ تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تابینان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاري ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبهٔ دیگر از هندوستان بکارے تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلخ و بدخشان بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري چهار هزار سوار فرق عزت بآسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزادهٔ مزبور دل نهاد آن نواحي نشده به پدر برنگاشت که دیگرے بدان حدود تعین شود) اعلی حضرت او را (که با وجود راز داني

و کثرت کارها جدائی او صورتی نداشت) بدانصوب روانه ساخت که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای آن صوبه نادم نگردیده ملانات نکند - و دیگران را نیز منع نماید او از راه خنجان (۲) با آنکه دشوار گذار است بنابر قرب مسافت در پانزده روز ببلخ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاح امور از کلي و جزوي موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصهٔ چهار روز بعد طی بست و باندبسیار از بلخ بکابل رسید - ازانجا (که کارهای آنجا موافق مزاج سلطاني سرانجام داده بند و بست صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بافزونی هزار سوار ذات و تابینانش مساوي گردید - و باندک فاصله در جشن وزن قمري از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و عطای اسپ عربي با زین طلا باعلی مراتب نوکري تصاعد نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن نوتیار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنایت خلعت با نادري و تقرر یکهزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه متوجه شکار بصوب سفیدون سه کروهی جهجر گردید - و هنگام

(۲) نسخهٔ [ج] جنجال *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفي بجانب قندهار رسید) او (که بنابر سرانجام کارهای دیواني در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوري یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین مورچالها و دواندن نقبها و تیاری کوچهٔ سلامت دمے نیاسود و دقیقهٔ فرونگذاشت *

ازانجا (که فتح قلعهٔ مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باند مرتبه گردید - و پستر بانعام یک کرور دام (که مجموعهٔ تنخواه دوازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامے (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بنابر دریافت احوال صوبهٔ پنجاب (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندے آمده ملحق شد - و در

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعین یافت - پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از کنار دریای سندهه و ججه و چتالي (۲) و فوشنج (۳) و قندهار باشد و بحساب جریب یک صد و شصت کروه مي شود) متوجه گردید - و او از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار دو صد و هفتاد و پنج کروه مي شود) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و دوانیدن نقبها انواع سعي و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نبست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع خسروي رسید [که رانا راجسنگهه پسر رانا جگت سنگهه (با آنکه قرار داد از رقت حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت‌مکاني را باستصواب اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعهٔ چتور نپردازد) به تیاری بعضے دروازها و یکان برج پرداخته] بنابران خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتي (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

---

(۲) نسخهٔ [ب] جیتالي - و در [بعضے جا] چتیالي یا جتیالي باشد

(۳) نسخهٔ [ج] قوشنج *

شایسته بتخریب قلعهٔ چتور روانه فرمود - او درانجا رسیده بتخریب زراعات تعلقهٔ رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم بنابر عارضهٔ (که از تناول درای قولنج برو طاري شده بود و تا اشتداد نداشت بضابطهٔ معهود بدربار مي‌آمد - و بکارهای متعلقه مي پرداخت) آخر بسبب غلبهٔ ناتواني خانه نشین گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدردانی افزود - و او بیست و دوم جمادی الثاني سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگي بخلعت و منصب هفت صدي در صد سوار امتیاز پذیرفت و باقي پسران و وابستهای او بیومیه و یار محمد همشیره زادهٔ او بمنصب سه صدي شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش بمناصب مناسب سرفرازي یافتند - ازانجمله عبدالنبي نوکر صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سر افتخار بر افراخت - که در عهد خلدمکان فوجدار متهرا شده نقش عملداري از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تفنگ درگذشت - مسجد متهورا بنا نهادهٔ اوست *

سعد الله خان با حلیهٔ علم بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستي و دیانت

مي‌کوشید - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهي روا دار نبود که بر عمال و رعایا حیف و میل رود - هندوستان در وقت وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود اما شکایت او پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقي گذرانید - و القاب او علامی فهامي جملة الملک مقرر گشت و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو یادگار گذاشت - از اولادش هرکه نام آور شده احوالش جداگانه نوکریز کالک اخبار سنج گشته *

* نکته * دیانت امریست محمود - و پاس نمک شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد) پاس اینها داشتن اهم دولتخواهي ست - چه اگر دریغصورت بکل نقصانے رسد (۲) نسبت باو جزئي خواهد بود - و بجز (۳) نظر بحال او کلي نقصان جز مثمر نقصان کل است - فتامل *

* سید منصور خان بارهه *

پسر کلان سید خانجهان شاهجهاني ست - جوان صاحب منصب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر واپسین رخت زندگي بربست مقارن فوت او بے ظهور باعثے بتخیلات باطله و توهمات لاطایله سر بصحرا زده آوارهٔ دشت فرار گردید - اعلی حضرت یادگار بیگ داروغهٔ گرز برداران را با جمعے

---

(۲) نسخهٔ [ج] رود (۳) در [بعضے نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

ازان گروه بغلبهٔ ظن (که لامحاله بجانب وطن رفته باشد)
بر اثرش سرهند رویه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
شتافته هرجا آن خرد تباه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
و پس ازان ظاهر شد که بسوی الهي جنگل گریخته بدست
کوروی آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر توزک
با جمعی از یساولان بآوردن او تعین شد - چون کوروی مذکور
از نسبت بنوت خانجهان (که رکن رکین سلطنت بود) بران
بے هنجار آشفته کار در نگهباني چنانچه باید تذک نگرفته بود
پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشار الیه بآنجا رفته
کوروی مذکور را بجهت غفلتے (که ازو بروی کار آمد) بغضب
پادشاهي (که نمونهٔ قهر الهي ست) تهدید نمود - او بعم
خود کوروی پرگنهٔ تهاره (۲) بسرعت سریعه نوشت - که اگر آن
بے سر و پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد
بکار برده بدست آرد - والا عرض و جان او در مقام تلف است
او بعد از تک و دو بسیار بوسیلهٔ پی شناسان دریافت - که
آن بیراهه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم
باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
نیافته احتیاط برای تفحص آن نکوهیده سگال متوقف بود)
ور خورده باتفاق ابواب جستجو بر کشادند - و پس از پرس

---

(۲) در [بعض نسخه] بهاره •

و جوی بسیار بآن بے شعور (که با دو رفیق با محنت بسیار حوالی سرهند رسید - و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را در چاه انداخت - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه بگوشهٔ در خزید) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید و مسلسل بدرگاه پادشاهي آورد - بتادیب خانهٔ زندان برنشاندند سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر هنگامے (که بیساق بلخ میرفت) اگرچه از حبس نجات یافت اما بشاهزاده سپردند - که در سلک ملازمان خود منسلک ساخته ببلخ ببرد - بعد ازان پا لغز او بصفع مقرون گشته ببحالی منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یکے مستوجب نکال و عقوبت بود) مي گشت - و از پیشگاه خلافت نظر بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد *

دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبهٔ گجرات دستوري یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکهٔ معظمه رفته استعفای گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر معاودت نموده چون آثار ضراعت و ندامت از ناصیهٔ حالش پیدا بود بر طبق التماس شاهزادهٔ مذکور بمنصب هزاري چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان بهمراهی شاهزادهٔ مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و روز صف آرائی دارا شکوه مورد تردد گشته باضافهٔ منصب و خطاب خاني ترقي نمود - و چون شاهزادهٔ کوتاه اندیش بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشار الیه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا تعین شده بود) رخصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید و چه وقت پیمانهٔ حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

* سجان سنگهه *

(۲)

و بیرمدیو هردو پسران سورجمل سیودیه دومین پور رانا امرسنگهه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس فردوس آشیاني بپایهٔ هشتصدي سه صد سوار رسیده سال هفدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار نوازش یافت - سال هیزدهم باضافهٔ صد سوار کامراني اندوخت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار اختصاص

(۲) در [اکثر نسخه] سیسودیه *

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بسمت قلعهٔ مزبور دستوري یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون طوی مهاراجه جسونت سنگهه با برادر زادهٔ او قرار یافته بود بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده اورنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعي فراخ زد - و در جنگ عادل‌خانیه تردد نمایان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته همراه مهاراجه جسونت سنگهه بمالوه رسید - و روز جنگ شاهزادهٔ مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بکار آمد - پسرش فتح سنگهه نام در ذیل منصبداران بود - درمین نوکری رانا گذاشته سال بیست و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدي چهارصد سوار لوای بختمندي افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام فیروزي بر نهاد سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور قدم جلادت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و سال بیست و هفتم باضافهٔ دو صد سوار چهرهٔ عزت را آرایش داد - سال بیست

و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و عنایت جواهر بقیمت ده هزار روپیه درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و نهم برای شادی صبیهٔ او (۲) (که بمهاراجه جسونت سنگهه مقرر شده بود) رخصت متهرا یافت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار ترقي یافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیه چون کار بر راجه رایسنگهه سیسودیه تنگ شد از پیاده شده بزد و خورد پرداخت و در جنگ سموگدهه بهرازلی دارا شکوه جا داشت - پس ازان بموکب عالمگیري پیوسته در جنگ شجاع و محاربهٔ دوم دارا شکوه همراه پادشاه بود - پستر تعینات دکن شده سال دهم همراه راجه رام سنگهه کچهواهه بهم آشامیان لوای عزیمت افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شکن خان (که بفوجداری متهرا مقرر شده) تعینات گردید - و بوقت صعود جام ممات چشید *

* سید عالم بارهه *

برادر سید هزبر خان است - که احوالش درین نامه نگارش پذیرفته - نامبرده (۳) در عهد جنت مکاني ابتدا بمنصب درخور سرفرازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بپایهٔ هزار و پانصدي ششصد سوار مرتقي گشته پس از جاوس فردوس آشیاني

(۲) نسخهٔ [ج] پانصد سوار (۳) نسخهٔ [ج] یافته *

سال اول بدحالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان بسمت کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان حاکم بلخ (که در نواح صوبهٔ مزبور علم فساد برافراشته بود) تعین گردید - سال سیوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي دویست سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بالاگهات برار نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور تهانه جهت محافظت راه در جالنه پور گذاشت - سال هشتم در هنگام معاودت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان جهت تنبیه مفسدان میان دوآب گام عقیدت برداشت - پستر با شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپشتگرمی افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین شده بود) همراهي گزید - سال نهم در ایامی (که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر پادشاهي شد) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

رسیده دولت بار یابي یافت - و پستر بعطای اسپ مباهي گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازان (که مسند حکمراني به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران دست داد) او همراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات (که میان حدود بنگاله رویداد) سرگرم سرباز‌ي و جان سپاري بود - تا انکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت (که جز ده نفر سادات بارهه و دوازده نفر مغول کسے نمانده بود) داد رفاقت داده همپائي گزید - و دران ملک شتافته مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادري ست - که در عهد جنت مکاني بصدارت کل مي‌پرداخت - سال بیستم جلوس فردوس‌آشیاني چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود ازانجا [که ساوک شایستهٔ سید هدایت الله (که دران ایام دیوانی قندهار داشت) مکرر بعرض پادشاهي رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات صد سوار برنواخته او را ببارگاه سلطاني طلب فرمود - سال بیست و یکم دولت بار اندوخته بعنایت خلعت صدارت و اضافهٔ پانصدي صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم بافزونی پانصدي کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو صد سوار چهرهٔ مباهات

برافروخت - و پس از جنگ سموگڈهه چون موکب عالمگیري در فضاي مستقر الخلافه رسید او حسب الحکم با فاضل (۲) خان میر سامان در بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور پادشاهي و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر (که عنایت شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زباني پرداخت - و در اوائل سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغیر او بمیرک شیخ هروي مقرر شد او سالے چند بانزوا گذرانیده آنجهاني گشت •

* سید صلابت خان بارهه *

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کونداي وال مشهور است - نوکر عمدهٔ شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال و اقران اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم به نیابت شاهزاده بصیانت صوبهٔ پنجاب مقرر گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري چهار صد سوار و خطاب صلابت خان و بمرحمت فیل سرفرازي یافت - و در همین سال بتجویز شاهزاده به نیابت صوبهٔ آلهآباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه خلافت خلعت رخصت پوشید - و مدتے در بند و بست آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر زمیدگان صحراي خود سري را بچالهنگ افتیاد بر بست - سال

(۲) نسخهٔ [ج] افضل خان •

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافهٔ مکرر بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت نقاره کامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگهه زمیندار باندهو (۲) را (که سرحد آن پیوسته بصوبهٔ آلهآباد است) معتمال ساخته همراه خود بتقبیل ساحت جهانباني مفتخر گردانید - او برهنمونی خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال سي و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضهٔ اعلی حضرت از بنگاله با لشکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند وکیلش از اعادهٔ صحت مزاج پادشاهي مي‌نوشت او معمول بر سازش مهین برادر نموده نگاشتهٔ اورا وزنے نمي‌نهاد) تعین گردید سوای سران و سرداران پادشاهي (که کمکي قرار یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را (که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم ساخته بود) بے آنکه در صلاح حال و مآل خویش نظرے صحیح گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید صلابت خان را با جمعے از سادات بارهه (که عمدهای او بودند و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعین نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بوقلمون سنگ تفرقه

(۲) نسخهٔ [ب ج] مانده‌و - و در [بعضے نسخه] مانده‌ر ه

و اختلال بر شیشه خانهٔ جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد یعنی بعد صف آرائي و قتال با عساکر عالمگیري شکستے (که هرگز صورت جبر آن در آئینهٔ خیالش نبست) رو داد] سلیمان شکوه (که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک پدر شتابان میرفت) ازین آگهي حیران کار خود گشته بالهآباد برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنکاش برآراست هر فرقهٔ ازان مصاحتے مي‌اندیشید - اما از وحشت‌زدگي صوابدید کسے وجههٔ همت نمي‌گشت - تا آنکه سادات بارهه (که عمدهٔ لشکر و متوطن میان دو آب بودند) اصرار ورزیدند - که بسمت چاندپور مدیاه رفته ازانجا سرے بنواحی پرنیه و سهارنپور باید کشید - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور بپدر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهي گشت تا آنکه از لکهنؤ گذشته جمعے بر سر کوري پرگنهٔ مدیاه (که باقطاع بیگم صاحب تعلق داشت) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل رسانیده باشد ازو برستانند - او در خانهٔ خود متحصن شده بمدافعت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشارهٔ سلیمان شکوه بورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با پسرش دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدي و تطاول بمال و ناموس او و دیگر سکنهٔ آن پرگنه دراز کرده باسر و نهب پرداختند - در خلال این حال سید صلابت خان

(که بدیده وري و عاقبت بیني از مرافقت او رقم بهبود بر لوحهٔ حالش نمیدید - و بوی خیر از اوضاعش نمي‌شنید) مفارقت گزیده احرام سدهٔ عالمگیري بسته رهگرای مقصد شد - هنگامے (که موکب عالمگیري در تعاقب دارا شکوه هنوز از آب بیاه نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ سلطنت گشته ظلمت‌زدای چهرهٔ طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاوري بخت نیک فرجام بصوبداري برار از تغیر حسام‌الدین خان و خطاب اختصاص خاني سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش برجامع اوراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکري *

پسر سید لطف (۲) علي بهکري ست - که سال هشتم جلوس فردوس آشیاني بفوجداري میان دو آب چهرهٔ امتیاز برافروخته سال شازدهم بحراست قلعهٔ کانگره تعین گردیده سال بیست و هفتم بنابر کبر سن او را از نوکري معاف داشته چهار لک دام از پرگنهٔ فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او احراز ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در رکاب پادشاهي بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف علي بهکري - و نسخهٔ [ج] لطیف بهکري *

گشته پستر بقلعه داری چناده از تغیر خواص خان کام دل بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده *

* سعادت خان *

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هردو جدا جدا درین نسخه زینت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سرفرازي داشته در سلک تعیناتیان صوبهٔ کابل منتظم بود - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رایت کامراني برافراشت - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار و سال دهم بافزونی سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات مساوي گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري هزار و پانصد سوار مرتقي گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ بقلعه‌داری ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عنایت نقاره باند آوازه گردید - پستر حسب تجویز جملة‌الملک سعدالله خان بفزونی پانصدي کامیابي اندوخت - و در حراست ترمذ شبی (که سبحان قلي خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المانان را فراهم نموده شبخون بر قلعهٔ مذکور آورد) او مهتابها افروخته با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

چپقلشهای مردانه نمود - و تا سپیدهٔ صبح هنگامهٔ زد و خورد گرم کرده آنها را از پیش رو برداشت - و در جلدوی این تردد از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و یکم بحراست غزنین و ضبط هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند) تعین یافت - و باشارهٔ پادشاهزادهٔ مذکور چند کس را در قلعهٔ مرو مضاف صوبهٔ قندهار داشته خود با جمعی بنابر حفاظت راه در قراباغ ماند - و چون ظاهر شد (که او از عهدهٔ کار مامورہ بر نمي‌تواند آمد) سال بیست و سیوم دو فوج دیگر مرة بعد اولی بکومک او راهي گشتند و در همان سال از حراست غزنین معزول شده سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار بین الاقران تفوق جست - و برکاب شاهزادهٔ مذکور نوبت دوم بیساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا نوازش پذیرفت - سال بیست و ششم چون صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد اورا در تعینات‌یان شاهزاده بر نوشتند - پستر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار گام جلادت برداشت - سال بیست و نهم بفوجداری هر دو بنگش از تغیر مبارک خان نیازي رخش طرب بر جهاند

سال سي و يكم بصيانت حصار كابل از تغير فتح الله ولد سعيد خان نامزد گرديد - پس ازان (كه امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار خاد مكان در آمد) سال دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري شيرالله پسرش بزخم جمدهر او را كشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حكم حضور او را محبوس گردانيد *

* سيادت خان مير زين الدين علي *

برادر اسلام خان مشهدي ست - در عهد اعلى حضرت ابتدا بمنصب در خور سرفرازي يافته سال ششم بداروغگي داغ و تصحيحهٔ منصبداران امتياز پذيرفت - پس ازان (كه صوبهٔ بنگاله باسلام خان مفوض شد) موعى اليه همراه برادر بآنصوبه شتافت و خان مذكور فوجے بسوكردگي مير مذكور بجانب كوچ هاجو و آلكاى مورنگ از توابع صوبهٔ مزبور فرستاد - و بكرات پاى قتال و جدال با سرتابان آن سرزمين ميان آمد - و بند و بست قرار واقع صورت گرفت - سال يازدهم از سابق و حال بمنصب هزاري دويست سوار و خطاب سيادت خان چهرهٔ عزت برافروخت سال سيزدهم (كه اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گرديد) نيابت صوبه دارى بنگاله بوى متعلق شد - سال چهاردهم باضافهٔ دو صد سوار و سال شازدهم بافزونى پانصدى ذات ارجمندي اندوخت - و سال نوزدهم (كه اسلام خان بصوبه دارى

چهار صوبهٔ دکن فرق افتخار بر افراخت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار سربلندي یافته همراه برادر تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه‌داری دولتاباد از تغیر پرتهیراج نخل آرزویش بار آورد - و سال بیست و یکم بافزونی دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافهٔ پانصدي سه صد سوار و استقلال صیانت قلعه‌داری مذکور برفراز اعتبار برآمد سال بیست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبهٔ خلافت پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیگری دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري (۲) سه هزار سوار چمن آرزویش گل‌گل شگفت - سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصد سوار و حراست قلعهٔ مستقر الخلافه از تغیر باقي خان برنواخته آمد - سال بیست و نهم ازانجا تغیر گردیده سال سیم بتقرر قلعه‌داری دارالخلافه عرصهٔ اعتبار پیمود - و پس ازان (که مسند سلطنت بحکمرانی خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامی (که بعزیمت تعاقب دارا شکوه موکب پادشاهي نزدیکی دارالخلافه رسید) او بنظم مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري باجل طبعي ایام زندگیش بآخر رسید فضل الله خان (۳) پسرش با برادر زاده ها صفي خان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخاعت تعزیت آبرو یافتند

(۲) نسخهٔ [ا] سه هزاري هزار سوار (۳) نسخهٔ [ب] میر فضل الله •

پسر کلانش میر فیض الله (۲) نام داشت - سال اول جلوس عالمگیري بخطاب فیض الله خان سربلند گردیده بداروغگی جواهرخانه مي پرداخت - پسنر بتعلقهٔ میر توزکي سر برافراخت - سال دوازدهم [که دلدار ولد الف خان محمد طاهر نبیرهٔ دولت خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقتے (که پادشاه در خاص و عام نشسته بود) در افتادگي نمود] او بچالاکي چوبے بر سرش زد - پس ازان بوجهے معاتب گشته از منصب اُفتاد - سال بیستم ببحالی منصب تعینات بنگاله شد - بعد چندے دران صوبه نوکرے بزخم جمدهر اورا کشت *

* سید مظفر خان بارهه وسید لشکرخان بارهه *

پسران سید خانجهان شاهجهاني اند - در اوان فوت پدر هردو سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان سید منصور توهمے بخود راه داده از درگاه پادشاهي رو گردان شد اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصے (که بران خان مترقبی داشت) هر یکے ازان دو خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدی مهمات هر کدام از حضور تعین گردید - و چون سال بیستم موکب پادشاهي از دارالسلطنت لاهور بصوب دار الملک کابل رکضت (۳) نمود آن هر دو جوان حدیث السن را با سید علي خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب] فضل الله (۳) نسخهٔ [ب] نهضت *

خانجهان مرحوم بحراست قلعهٔ دارالسلطنه معین گردانید پس از معاودت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراست مذکور بسان سابق بهردو تفویض یافت - و چون سال بیست و دوم باز رایات پادشاهي بسمت کابل انتهاض نمود صیانت بلدهٔ لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مفوض گردید *

و چون بپایهٔ رشد و تمیز برآمدند بحکم والا قطره زن یساق گشتند - سال سیم چون فوج از حضور بباشلیقی میر جمله بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوري یافت و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغوای اعلی حضرت پرداخته بر سر طلب عساکر کومکي آورد - بسیارے از امرا و منصبداران بے رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان سر کردند - مگر معدودے از سعادت منشي و بختمندي دست اعتصام بفتراک بندگی شاهي استوار نموده از رفتن حضور تقاعد ورزیدند - مشارالیه ازان جمله بود - در همان قرب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت پس از عبور دریای نربده بافزایش منصب و خطاب مظفر خان (که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود) مفتخر و مباهي گردید - و در معارک وغا و مهالک هیجا در هراولي سر آمد ثابت قدمان .جان سپار بود - اما پس

از رزم شاه شجاع (که مشهور بجنگ کهجوه است) احوالش بنظر نیامده - و نامش نه در جریدهٔ احیا و نه در ذیل اموات مثبت است •

اما سید منور (که ملتزم پرستاری حضور بود) روز جنگ دارا شکوه در فوج جرانغار او (که جمیع سادات و اهل جلو همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکان خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمراهی راجه جیسنگهه (که در مهم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور مساعی جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آویخته لوای غلبه و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم در سلک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و پستر جبهه سای آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار نامور شد - و در سال بیست و یکم از تغیر سبهکرن بندیله بفوجداری راتهه مهوبه (۲) و جلال پور کهندوسه شتافت - و چندے بصوبه‌داری اکبرآباد پرداخته بسبب دزدی و ڈاکهٔ شهر متهم ببد عملی شده بپای عزل آمد - زمانے بحفاظت برهانپور رخصت یافت و پس ازان بخطاب لشکر خان درجهٔ ناموری پیمود - در سال هی و دوم بایالت بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان (۳) بارهه

---

(۲) در [بعضے نسخه] راتهه مهویه (۳) نسخهٔ [ب] سید علی خان •

نامور شد - پسرش وجیه‌الدین خان بقلعه‌داری ارک آنجا سرفرازی یافت - اتفاقا ناسرداران رام راجه (که سید عبدالله خان در صوبه‌داری خویش تیزپائی بکار برده دستگیر نموده بموجب حکم والا در قلعهٔ ارک محبوس بودند) شبی هندو راو و بهرجی و چندے دیگر ناسردار از چنان محبسے (که عقل بدر رفتن بجز ساخت با محافظان بار نکند) گریختند خان مزبور با پسر بکمی مناصب معاتب شد - و بعد ازان بیساق چنچی تعین گشت - هر چند بقدر نام و نشان ساز و سامان نداشت و همیشه زیربار سبندی بودے و دوش خود را گرانبار مساعدهٔ سرکار والا داشتے اما خالی از دماغ و پندار نبود - روزے [که پادشاهزاده محمد کامبخش با جمله‌الملک اسد خان بنواحی چنچی رسید و ذوالفقار خان نصرت جنگ (که از سابق محاصرهٔ آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد] شاهزاده بدیوان نشست - و جمله الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر بهمچشمی نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) رنجیده از دیوان بر آمد - و باز نرفت - تاریخ فوتش بنظر نیامد *

(۲) * سبل سنگهه میسودیه *

نبیرهٔ رانا امرسنگهه است - چندے بملازم پیشگی شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] سبهل سنگهه *

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزادهٔ مذکور حصول ملازمت اعلی حضرت نموده بنوکری پادشاهي امتیاز یافته بمنصب دو هزاري هزار سوار افتخار اندوخت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي و عنایت علم مباهات پذیرفته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که دفعهٔ دوم بیساق قندهار مامور شده) تعین گردید - سال بیست و ششم با شاهزاده دارا شکوه باز بهم مسطور شتافت - از پادشاه نامه معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینده هیچ مستفاد نگردید - مگر اززوی عالمگیر نامه بدر یافت مي آید که در یساق آشام با معظم خان خانخانان بود *

* سرفراز خان دکني *

(۲)

در دوده و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسب قریش است - اسلاف او از مدینهٔ منوره بدیار دکن آمده بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید مشار الیه بدستیاری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خاني پایه افزای امارت گشته فرق ناموري برافراخت - و بعد از ملک عنبر بسرداري و سرفوجي رسیده سرلشکر ملک تلنگانه گردید - چون نصیري خان خاندوران در سال چهارم جلوس فردوس آشیاني تسخیر قلعهٔ قندهار (که بمتانت و دشوارکشائي

(۲) در [همگي نسخها] نبود *

از قلاع نامی آندیار است) وجههٔ همت ساخت چون نزدیکی قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف (۲) آراسته و آلات آتشبازي پیش رو چیده مستعد نبرد بوده از روی تهور حمله آورد - و عرصهٔ پیکار از توپ و تفنگ بالای قلعه و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرهٔ نار گشت - خاندوران و همراهانش داد مردي و مردانگي داده بسیارے از مقاهیر را بنهانخانهٔ عدم روانه گردانید - و چندے (که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود) بپامردی فرار جان بسلامت بردند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته با معدودے بلشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول خان باتفاق رندوله خان عادلخاني بآهنگ کومک قریب قلعه رسیده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهي در آمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب خان مخاطب برستم خان دکني سپاه سالار نظام شاهیه برهنمونی بخت بیدار اختیار بندگی درگاه والا نمود) خان مذکور نیز ناصیهٔ التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت بر افروخته بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سرافرازي یافت - و در رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

---

(۲) نسخهٔ [ج] صف آرا گشته •

خویش (که مالوف و مشغوف خاطرش بود) رخصت یافته دیگر پا ازان مملکت بیرون نگذاشت - پرگنهٔ لوه گانون مضاف ناندیر در جاگیر داشت - موضعی ازان بلولي[۲] نام را وطن اختیار نموده باحداث مسجدے عالي و ابنیهٔ رفیعه مزیت تمام بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سي چهل سال درین دولت ابد مدت بسر برد - هرچند مصدر کار نمایان نشد اما از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلی حضرت بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چون پادشاهزادهٔ مذکور باردهٔ جنگ دارا شکوه رخصت فرمود او را بوالا پایهٔ منصب پنجهزاري بر نواخته با وصف مبالغهٔ خان مذکور در رفاقت و همراهي بکومکی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیري میرزا راجه جیسنگهه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور سگالش نمود قلعهٔ منگل[۳] پیرا (که بر کنار دریای بهیمرا و از بیجاپور شازده کروه جریبي واقع است) بتلاش نیاو سر لشکر سیوا منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنگهه بهدوریه را بحراست قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته پیش شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بلوري (۳) در [بعض نسخه] منگل سرا - یا منگل پره باشد *

در همان ایام روزے شرزه خان بیجاپوري با شش هزار سوار بر سر قلعهٔ منگل پیرا آمد - سرفراز خان با آنکه راجه از احتیاط و پیش بیني بار تاکید بلیغ کرده بود (که اگر فوج سنگینے از مخالف بآنطرف آواره گردد قصد مدافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه در آید) بمقتضای حمیت و بسالت مصلحت و تدبیر را کار نبسته با سپاه قلیل خود (که نه در خور مدافعهٔ اعدا بود) با آنها مقابل شد و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار (که نهایت مرتبهٔ جرأت و تهور بود) بظهور رسانید - و عاقبة الامر بسربازي رتبهٔ سرفرازي یافت - پس ازین قضیه پسرانش با بقیهٔ سپاه و فیلان خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند آقسقال بود - طریقهٔ سلامت روي بسیار داشت - بهیچکس نفع و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر حسین خان و محمد بردل اولاد مانده - حسین خان (که از برادران کلانتر بود) بعد از پدر خطاب سرفراز خاني یافته در جنگ ملکهیر بهمراهی دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش شایان نموده بکار آمد - پسرانش مرادالله خان و برهان الله خان دومین در اواخر عهد عالمگیري بفوجداری نصرت آباد سکر امتیاز داشت - در سال چهل و نهم تغیر شده فوجداری مذکور ضمیمهٔ صوبه‌داری بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر مقرر گشت

مشارالیه آخرها پریشانی بسیار کشید - نواب آصف جاه بعد از جنگ عالم علي خان (۲) روزے چند بداروغگی داغ و تصحیحهٔ دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار محبت داشت - در اورنگ‌آباد باجل طبعي درگذشت - تا او بود باوصف مخاقشهٔ برادري قصبهٔ بلولي (۳) بآنها بحال بود - الحال آن هم رفت *

* سید اختصاص خان یعنی (۴) سید فیروز خان *

برادر زاده و خویش سید خانجهان بارهه شاهجهاني ست در حین حیات عم خود بپایهٔ هزاري چهار صد سوار رسیده پس از درگذشتن او سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ششصد سوار سر امتیاز برافراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار برای رسانیدن بیست و پنج لک روپیه نزد علامي سعد الله خان ببلخ شتافت - و پس از معاودت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و عطای علم رایت سر باندي برافراشت سال بیست و دوم بخطاب خاني افتخار اندوخته بهمراهی سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - وقت رخصت بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره اختصاص پذیرفت - و ازان جا با رستم خان بکمک قایچ خان

---

(۲) در [چند نسخه] تصحیحه ۱ ده (۳) در [بعضی جا] بلوري آمده
(۴) در [بعضی نسخه] یعني فیروز خان *

جانب بست گام جلادت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مرقوم بمهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره مباهي گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق مسطور طی مسافت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری ایرج بهانڈیر و شاهزاده‌پور مضاف مستقرالخلافه محال خالصه (که بظاهر نارسائی نجابت خان ویران شده بود - و سه کرور و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازي یافت - پس ازانکه امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا راجه جیسنگهه (که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور داشت) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعین پذیرفت و اواخر سال دوم چون فیروز میواتي بخطاب خاني ممتاز شد او بخطاب سید اختصاص خان ناموري اندوخت - مدتها بتهانه‌داری گواهٹي مضاف صوبهٔ بنگاله (که بر سرحد ملک آشام واقع شده) مي پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که آشامیان دیو نهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخي نمودند) چون مدد هم نرسید خان مزبور داد دلاوري داده مطابق

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري مردانه جان در کار پادشاهي در باخت *

* سید عزت خان عبدالرزاق گیلاني *

(۲)
ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم جاوس فردوس آشیاني حسب التماس شاهزادهٔ مذکور بخطاب عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبهٔ ملتان مي‌پرداخت سال سي و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنهٔ لاهور چهرهٔ عزت بر افروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبر آباد از عالمگیر پادشاه منهزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم پای او قایم نمانده بملتان رفت او نیز همپائي گزید - و چون شاهزادهٔ مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت او از رفاقت تخلف ورزیده پس از وصول موکب عالمگیري بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزاري پانصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهی رکاب پادشاهي سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجر خان بفوجداری بهکر لوای احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه‌داری تتّهه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب
(۳)
سه هزار و پانصدي دو هزار سوار سرمایهٔ مباهات اندوخت تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بیست و سیوم (۳) نسخهٔ [ج] سه هزاري دو هزار سوار *

* سید امیر خان خوافی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبرآباد جانب شاهجهان‌آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سری از جبین حالش لایح بود) اسیر ساخته بقلعهٔ شاهجهان آباد فرستاد بنابر مزید اعتماد او بتفویض قلعه‌داری آنجا و عنایت خلعت و اسپ و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار مباهی گشت و سال اول جلوس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعهٔ گوالیار رسانیده بمرکب پادشاهی پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهی در آمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار طبل باند رتبگی نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیب راو کرن زمیندار بیکانیر (که در عهد اعلی حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام زد و داد قضایای منازعت فیمابین خلد مکان و داراشکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن (۲) فرو کش کرده بود) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بیکانیر راو مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه‌داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

---

(۲) نسخهٔ [ا] بوطن آمده فروکش *

مرصع با علائهٔ مروارید و اسپ عراقي و فیل خاصه و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار ازانجماه یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه رایت امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت موکب پادشاهي از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور رسانید - و بعد چندے رخصت تعلقهٔ مزبور یافت - سال هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده بپایهٔ سریر دولت رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود سال یازدهم ازانجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجه از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري داعی حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران شیخ میر خوافي بخلاع تعزیت از ماتم برآمدند *

* سربلند خان خواجه رحمت الله *

همشیره زادهٔ نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات خاندانش بمنصب درخور سرفرازي یافته پایهٔ روشناسي در پیشگاه فردوس آشیاني داشت - سال بیست و پنجم بخدمت میر توزکي چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار لوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافهٔ صد و پنجاه

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب سربلند خان سدهٔ ناصوري زد - و سال سي و یکم بخدمت آخته‌بیگي از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه باضافهٔ یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بروی خلدمکان مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بفوجداری مندسور دستوري پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت برکمر همت زد - سال دهم همراه شاهزادهٔ مذکور (که به بندوبست صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم ازانجا آمده سر ارادت بر سدهٔ سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزادهٔ مذکور بعضے حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهي رسیده و نواب بائي والدهٔ ماجدهٔ او بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بائي مذکوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت قوش بیگي از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبرآباد از تغیر نامدار خان و پسّتر

از تغیر همت خان ببخشیگری دوم و بانضمام سررشتهٔ دفتر والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان در مهم یوسف زئي بکار واي نعمت در آمد نامبرده با جمعیت شایسته بپشاور تعین گشت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر شیخ میر خوافي در جنگ افاغنه جان نثار گردید او با فوج گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجه مورد عتاب شده از منصب برطرف گردید - بعد چندے بمحالی آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون آئي بیگم (۲) والده اش (که صبیهٔ میرزا شاهرخ بود) چادر ممات بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعنایت خلعت از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بانتزاع جودهه پور از دست راٹهوران (که مصدر نافرماني بودند) پای همت پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۹۰) هزار و نود هجري پس از امتداد بیماري طبل رحیل بآخرت سرا کوفت *

* سیف خان *

سیف الدین محمود معروف بفقیرالله پسر تربیت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] الي بیگم - و نسخهٔ [ج] الن بیگم - یا آی بیگم باشد *

بخشی شاهجهاني ست - همواره در حضور پادشاهي دولت بار مي افدوخت - و بدوام روشناسي خود را درخور نوازش مي ساخت - در سال سیم بداروغگی توپخانهٔ والا و منصب هفتصدي صد سوار امتیاز یافت - و هنگامی (که مهاراجه جسونت با کرو فر زیاد (۲) تعین مالوه گردید) بر منصب او باضافهٔ مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون راجه جسونت (۳) از جسارت و نخوت آرائي سنگ راه موکب عالمگیري گشته آمادهٔ رزم و پیکار گردید و آخرالامر جمعی از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پسندید بسیارے راه گریز سر کردند - گروهی برهنمونی بخت از خیل مخالف جدا شده بقبیل عتبهٔ عالمگیري فایز گشتند - خان مزبور ازین جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار و خطاب سیف خان مباهي گشت و در جنگ دارا شکوه تلاشهای سپاهیانه نموده بمزیت اعتبار مورد نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جلو و آخته بیگي امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگهه (که سردار فوج برانغار عالمگیري بود) از خلاف منشي رو گردان شده عنان بوادی خدیعت تافت و اسلام خان بدخشي (که هراول برانغار بود) بجای او مقرر گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بسیار (۳) نسخهٔ [ج] راجه از جسارت *

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند - اتفاقا در عین گرمی هنگامهٔ ستیز و آویز فیل سواری اسلام خان بصدمهٔ بان رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره معدودے قدم همت افشرده کوششهای مردانه نمود - و پس ازین فتح (که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت یا بجهت دیگر) ارادهٔ گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافه رسید ستردن نقش هستی اُو باهتمام سیف خان بیست و یکم ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم (۲) واقع شد - و روز دیگر سپهر شکوه را برطبق حکم بقلعهٔ گوالیار برده بحارسان آن قلعهٔ استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معاودت نمود و بفرمان پادشاهي بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که به بنگاله تعین یافته بود) قیام ورزید - چون تند مزاجي و استغنای فطري با نازش کارکردگي و پندار سپاهگري داشت اعتنا بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهي نمي اندیشید بنابر تقصیرے (۳) از نوکري برطرف شده در قصبهٔ سرهند

---

(۲) نسخهٔ [ب] ونه (۳) در [بعض نسخه] تقصیرات *

زاویه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار مرحمت شده ببحالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید چون سال ششم عرصهٔ دلکشای کشمیر از فر نزول پادشاهي فیض‌آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان منصوب شد - و از فرط کار طلبي و خدمت درستي ایام حکومت را ببطالت و بیکاري نگذرانیده پیشقها برای خود بهم رسانید و به نیروی پرداي و دلاوري ولایت اُردو را (که از دشواری راه چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست روز جنگ کنان رفته بحیطهٔ تسخیر درآورد - و پس ازان ملک کلکنت (۲) و برشال را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه ساخت - و پستر در اشاعت آثار اسلام و اضاءت نور مسلماني در ساحت ولایت تبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آمود کفر و بطلان بود و هیچگاه حکام آنجا سر بربقهٔ اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده) تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهي بنام دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستي از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چندے از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت و انقیاد استاده خطبهٔ پادشاهي خواند - و طلا و نقرهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ب] کلکشت و برسال - و نسخهٔ [ج] کلکشت و برشال و در [بعضے نسخه] دلست ۰

بسکهٔ عالمگیري زینت بخشید - و به بنای مسجد اشاره نمود و پیشکشے با کلید طلا (که اشارت بسپردن آن ولایت است) ارسال نمود *

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسي نشین شد از پیشگاه خلافت باضافهٔ سواران و منصب اعزاز اندوخت - و در سال نهم بحضور رسیده بنظم صوبهٔ ملتان مامور گردید و سال دهم معزول گشته ادراک دولت ملازمت نمود - و در سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تحصیل کامیابي کرد و در سال چهاردهم بظاهر بے اعتدالي (که لازمهٔ مزاجش بود) از منصب برطرف شده انزوا گزید - و در سال پانزدهم باستسعاد ملازمت و بحالی منصب چهرهٔ اعزاز افروخت - او را بیاوری طالع طرفه نقش نوکري درست نشسته بود - که با حرکات خلاف مرضی عالمگیر پادشاه (۲) (که از فرط غیرت غیور پسند نبود چه امرای قدیم و جدید باندک خویشتن داري و خود بیني از رتبه افتاده از عرصهٔ روزگار بدر رفتند) اورا بعزل منصب متنبه ساخته بدان حال نمي‌گذاشتند - عجب نیست که خان مزبور اگر این اوضاع رندانه نداشتے بمنتهای مراتب امارت فایز شدے *

بالجمله بعد چندے باز مورد عنایت خسروانه گشته گوشه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بود *

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار رخش عزیمت راند - و بعد ازان بصوبه داری الهآباد مامور گردید - و درانجا در مبادی سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجري بساط هستي در نوردید - زنده مشرب و یتیم وضع بود اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - نامرعلي با آن همه آزادي و استغنا مدتها بهم صحبتی او شیفتگي داشت - چنانچه مي گوید *　　* بیت *

* گفت و گوی طرطي از آئینه میخیزد علي *

* گر نباشد سیف خان ما را نفس درکار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رسالهٔ مسمی براگ درپن (که بیشتر ترجمهٔ مانک (۲) سوهل که نایکان سابق نوشته اند) نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلدمکان بخطاب پدر سر امتیاز برافراخته بفوجداری تل‌کوکن و قلعه‌داری اعظم نگر مل‌گانون (۳) و تهانه داری سانگانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر متعین شد بخدمت نیابت صوبهٔ مزبور تعین گردید - و در آغاز سال چهل و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیچ خان باضافهٔ پانصدي

(۲) نسخهٔ [ب ج] بانگ سوهل (۳) نسخهٔ [ب] بل‌گانو ٠

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بعلاقهٔ استادي (که در فن تیر اندازي داشت) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید و چون آن شاهزادهٔ دیوانه‌وش از قبه هوشي و بیخردي بسعایت بدگویان خود غرض از برخی امرای قدریت کیش خصوص احسن خان میر ملنگ (که سر فوج و صاحب اختیار بود) بدمظنه گشت و بتعذیب و عقوبت هریکے وبال و نکال اندوخت سیف خان را بعلت اخلاص مقید نمود - و بدستاویز رقعهٔ اُو (که در وقت آمدن حیدر آباد در جواب رستم دل خان نظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریقهٔ سلوک با همراهان ولي نعمت استفسار رفته ملتزم (۲) استرضای خاطر احسن خان است) بحضور خود قطع ید فرمود - آن بیچاره هرچند بعجز ظاهر کرد (که مضمون این رقعه دلالت بر هوا خواهی حضرت دارد) فایده نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تحاشا زبان بر کشاد - کم اصلي ست که از جانب مادر داري - بهمین دست (که بے تقصیر بریدي) تعلیم تیر اندازي نموده ام آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز بر آرند - بهمان زخمها در گذشت *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مستلزم *

* سیف الله خان میر بحر *

در زمان عالمگیري خدمت میر بحري و داروغگی توپخانه داشت - و مدتها بدان کار پرداخت - و بعد از ورود موکب پادشاهي بسرزمین دکن بخطاب (۲) خاني سرفرازي یافته در سال بیست و هشتم ازان عهده معزول شده پسر بخدمت میر توزکي امتیاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم ودیعت حیات سپرد - دران هنگام که شاه عالم بهادر از اجمیر بتعاقب محمد اکبر رخصت یافت) او از پیشگاه خلافت و جهانباني بابلاغ برخي احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزے مراعات ننمود - از سرکار والا بعطای پنجهزار روپیه مواد کامیابي اندوخت - و حکم شد که مبالغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمایند - گویا تعلیمے ست ازان دستورالعمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکیف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسر کلانش میر اسدالله مرد پرگوی بے محابا خالي از نشهٔ جنوني نبود - اما ساختگیهای بزور و گریزت آمیخته بسیار داشت - بصدور تقصیرے مورد عتاب عالمگیري گردید - بمکهٔ معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدي رنگ رفته بر ز آورد

---

(۲) نسخهٔ [ج] خطاب خاني یافته *

و در محاصرهٔ حصار کهیلنا از کار طلبي و کام بژوهي در مرحلها گام فراخ زده اخبار مي آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده بعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائي یافته بتفویض خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان بمیر توزکي ممتاز گردیده - روز فتح قلعهٔ واکنکیره زخم بندوق زبور دستش شده بمرهمت یکصد اشرفي مرهم بها بر نواختند و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسري بکار برده با ذوالفقار خان امیرالامرا در آویخت - ازانجا (که پرکاهے را در هوای همسری کوهے بلند شدن باطمهٔ باد تار و پود وجود خود را پریشان ساختن است - و قطرهٔ آبے را با بهن دریا پهلو سائیدن بموج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن) دران پالغز سرپا خورده گرانبار خفت و خواري پا در دامن فرار پیچید (۲) - و از شوریده سري نام رکالت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت در حیدرآباد طبل مخالفت مي‌کوفت) بر خود بسته (۳) براجه جیسنگهه و راجه اجیت سنگهه (که از حضور گریخته سر بفساد و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود که اگر شاهزاده از راه گوندوانه ارادهٔ این سمت نماید پانزده هزار سوار راجپوت تا نربده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن بهیئت مجموعي همراه رفته در دار الخلافه بر تخت مي‌نشانیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] فراز (۳) نسخهٔ [ج] نهاده *

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابله مي‌نمائيم - درين باب وثيقه بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقيدت و هوا خواهي (كه چنان خدمتي سترگ بتقديم رسانيده) پا در ركاب استعجال گذاشت و از راه ديوگدهه و چاندا بحيدرآباد شتافت - في‌الواقع دولابي عظيم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خميرمايهٔ آشوب بدست مي‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موكلش در حضيض ادبار بود بجائي نرسيد - همين كه از آمدنش شاهزاده آگهي يافت محمول بر خديعت و مكيدت نموده يقين كرد كه ساختگي خلد منزل است - جواب داد كه اينجا نهال نيكو خدمتي شما غير از ثمرهٔ سياست و تعذيب بار نمي‌آرد - و سعيها آهن سرد كوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانيد اگرچه يوميه بقدر قوتش مقرر فرمود ليكن روبرو نطلبيد *

نازم حلم و عفو آن پادشاه كريم الاخلاق را كه آيهٔ رحمت در شان اوست - و بدين وسعت مشرب و سعت بخشش هيچ يكي از ملوك ماضيه بدو نرسيد - چون خان مشار اليه بعد جنگ كام بخش بوساطت خانخانان بر سدهٔ سلطنت جبهه سا گرديد بصفح جرائم بر نواخته در بحالي منصب قديم و ساليانهٔ پنجهزار روپيه مختار كردند - او بحسب جاه پابند نوكري شده در عهد فرخسير بهمراهي اميرالامرا بدكن آمده بتازگي ميربحري آندبار بدو تفويض يافت - با آنكه با سردار طرف مصاحبت

داشت بخست (۲) و نکبت زندگي بسر مي‌برد - و پس ازان در حضور بتجویز آن نوئین فیاض بداروغگی داغ و تصحیحه رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خانان زمان هم چندے بدان امر مي‌پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبای خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن مي نمود و تعصب مي‌ورزید *

* سید عبدالله خان بارهه *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان بمهم کوکن (۳) تعین شد - سال بیست و ششم جلوس عالمگیري بمنصب هزاري شش صد سوار ملازم پادشاهي گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزادهٔ مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والئ حیدرآباد دستوري یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهرهٔ راد مردي را بکلگونهٔ زخم بیاراست - روزے (که بچنداولي اختصاص داشت - و نبرد معرکه رو داد) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بندرابن نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمي ساخته فیل او را پیش

---

(۲) یا نکبت باشد (۳) نسخهٔ [ج] دکن *

انداخته مي‌بردند برانها تاخته بعد کشش و کوشش دیوان مذکور را مخلصي داده همراه خود آورد - و چون در ایام محاصرهٔ بیجاپور شاهزادهٔ مذکور پیش پدر متهم بنادرانتخواهي گردید و بعضے رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبردهٔ امر لازم الاتباع صدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح‌الله خان بطریق نظربند حوالهٔ خان مزبور گردید - و رفته رفته بسعي او صفح جرائم صورت گرفت - و چون در ایام محاصرهٔ گلکنده روح‌الله خان حسب‌الطلب بحضور از بیجاپور رسید نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از چندے اصالة بصوبه‌داری آنجا افتخار اندوخت - سال سي و دوم پس ازان [که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعهٔ راجیرینگدهه (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او در حدود تعلقهٔ والی مزبور بعرض رسید] بنامبرده فرمان رفت که در سراغ او دویده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت ازین جهت بارصف صدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه نقشش درست ننشست - علاوه آنکه چون در بارهٔ آسارای مذکور حکم محکم عز نفاذ یافت (که در ارک (۲) قلعهٔ بیجاپور محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب] قلعهٔ ارک ۰

باشند) و چند کس از انها از چنان محبس گریختند نام‌برده سال مذکور از صوبهٔ بیجاپور عزل پذیرفت - سال سي و سیوم از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری نانديږ رایت اعتبار برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - پسرانش بسیار بودند - ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند - یکے قطب‌الملک عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علي خان - و از بقیه سید نجم‌الدین علي خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باقي خان قلماق چیله است - که احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارالیه بیداری طالع در زمان عالمگیري مورد نوازش خسرواني گشته بمنصب در خور و خطاب اهتمام خان درجهٔ ناموري پیمود - هنگامے (که رایات عالمگیري بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگی عمارت دارالخلافه (۲) داشت - و پس ازان بکوتوالی اردوی پادشاهي جمعیت در بار بست - و مدتها بدین کار چه در هندوستان و چه در دکن که دوام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش کوسي‌نشین گردید - و چون بلدهٔ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي رونق‌آگین گشت چندے بتاسیس حصار شهر پناه آن مصر جامع

---

(۲) نسخهٔ [ج] در بست *

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپخانه از تغیر سیف‌الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دولتخواهی از ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جغیر (۲) نیز بعهدهٔ او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان مذکور نظر قرب گردید - و چون کردگی گنج ضمیمهٔ کوتوالی داشت در ایام محاصرهٔ گلکنده از افراط باران لاینقطع بطغیانی دریای مانجرا و دیگر رود خانها رسیدن رسد مفقود گردید - قحط را روز بازار نیز رسید - چه شهر حیدرآباد و چه اردو پر از مرده بود - از گرداگرد دولتخانهٔ پادشاهی روزانه انبار مردها را کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند باز شب همان هنگامه بود - دران وقت کوتوالی از خان مذکور تغیر شده بسید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیرباز رایحهٔ کارشکنی و بد خواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام شده بود و دریولا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن حیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید و آن مظنون چون مجزم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر کلانش که همراه بودند بزندان تادیب بنشاندند - و اهتمام

---

(۲) در [بعضی نسخه] جز - و در [بعضی] خبر .

خان را باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي و خطاب سردار خان بنوازخته بیتانداری شاهزاده مامور گردید *

گویند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پیام رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر گناهش در گذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب آلهي و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امرے که موجب استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر تراشي و ناخن چیني ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلی حضرت نظر بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که سورت غضب کم کم مي‌گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزي (۲) گردید) مرارا ادعیهٔ مانوره حوالهٔ سردار خان میشد - که بشاهزاده برساند - که باین ورد اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین (۳) دل مارا متوجه رهائی او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برهاند در ضمن این رزے خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن اختیار حضرت است - فرمودند بلے لیکن از حضرت مالک‌الملک مارا فرمان فرمای ملکے گردانیده - هرجا که از ظالمے بر مظلومے ظلم میرود امیدوار مي‌باشد که تظلم بما خواهد برد - و بداد

---

(۲) یا عزیزي باشد (۳) د [بعضے نسخه] قپره

خواهد رسید - برین شخص بنابر بعضے عوارض دنیاوي از دست ما ظلم رفته - و هنوز وقت در نوسیده که خلاص کنم - مفرّش جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما قطع امید نکند - و بخدا ننالد - و اگر بنالد مارا گریزگاه کجا ست *

بالجمله سردار خان در سال سي و یکم بخدمت داروغگی فیلخانه از تغیر معتمد خان سرعزت برافراخت - و چون در سال سي و سیوم از موضع بدري بقطب آباد کلکله نزول اجلال پادشاهي شد سردار خان بفوجداری دوازده کروهي گرد لشکر ظفر پیکر مقرر گشت - در سال سي و پنجم سنه (۱۱۰۳) یکهزار و یکصد و سه هجري جهان گذران را وداع نمود - در خیرخواهی ولي‌نعمت و خدمت خلق باطن او با ظاهر موافقت داشت - خالي از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش حمید الدین خان که در بلندنامي از پدر و جد گذرانیده - چنانچه احوالش آئینه دار این مدعا ست - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بترکي بمعنی پسر - و ارغلان جمع است - در سلطنت بخارا خطاب جماعه ایست که بسیادت و شرافت ممتاز و بنشستن حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده اوستاد زادهٔ خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

روشناسی خادمکان و منصب درخور کامیاب گشته - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چهرهٔ امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطهٔ گذرانیدن عرائض او بوده قرب حاضرباشي حاصل نمود - و چون بهادر مذکور بارے قلعهٔ راهیري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی رسانیدن این مژده بعنایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجهٔ خصوصیت پیمود - از راه عنایت دوات سنگ یشم بار مرحمت شد پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی دیوان خاص مي‌پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجري بعرض ربا (که در لشکر پادشاهي جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هفتصد سوار رایت بلند پایگي افراشته مکرر بسرکردگی فوج به تنبیه غنیم شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائي

(۲) نسخهٔ [ج] هشتم .

هر دو چشم او عاطل گردید - ازین جهت از دولت حضور پادشاهي محرومي اندوخت - و در صوبه داري امير الامرا حسين علي خان بقلعه‌داري احمدنگر مضاف صوبهٔ خجسته بنیان گوشهٔ انزوا گزید *

چون نظامت دکن به نظام الملک آصف جاه متعلق شد از پس که بیش از بیش قدردان او بود استقلال خدمت مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میر خان بخطاب ارڤي و قلعه داري مذکور پیرایهٔ اعتبار پوشید - چندے بخشیگري سواران سایر سرکار نوئین مذکور سرانجام مي‌کرد پس ازو پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته به نیابت یزنهٔ خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندے قلعه‌داري بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یکهزار و یکصد و هشتاد و چهارم هجري از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئي مائل است برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعے کثیر بودند هیچ یک ترقي نکرده *

* سیدي یاقوت خان حبشي *

در عهد فردوس آشیاني چون کوکن نظام شاهي مسخر اولیاي دولت گردید در عوض محالات نوتسخیر تعلقهٔ والیٔ

بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعهٔ دندا(۲)راجپوري را (که نصف در خشکي و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار داده بود - در عهد خلدمکان پس ازان [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را ضعیف دیده دست تمرد دراز گردانیده ابتدا قلعهٔ راجگڈهه را مارای خود ساخته پستر قلعهٔ راهیري‌گڈهه را (که بفاصلهٔ بیست کروه از دندا راجپوري سمت) استحکام داده درانجا سکونت گرفت و بسعي تک و دو قلاع دیگر را که دران نواح بود بدست آورد] فتح خان مرعوب او گشته دندا راجپوري را گذاشت - و پناه بقلعهٔ جزیره (که اندرون آب بفاصلهٔ کروهي سمت) برده در فکر آن شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدي سنبل(۳) و سیدي یاقوت و سیدي خیرو (که هر سه غلام افغان مذکور بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدي دو صد سوار برای اولین و سه صدي صد سوار بجهت دومین و دو صدي صد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

---

(۲) در [بعض نسخه] دنداراجوري (۳) نسخهٔ [ب ج] سنبهل .

بر دفع سیوا بستند - سیدي سنبل بپایهٔ نهصدي رسیده در گذشت - و سیدي یاقوت که قایم مقام او بود در فراهم آوردن کشتیها تردد بکار برده همت بر کشایش دندا راجپوري گماشت و شب ایام هولي (که هنود تاراج زدهٔ خواب غفلت بودند) از یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدي خیریت رسیده بمدد کمند از دیوار بقلعه در آمدند - درین اثنا باروت خانهٔ قلعه بوسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج سیوا برای تاخت اماکن دور دست رفته بود و طاقت کمک نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس از رسیدن عرضداشت او متضمن این ماجرا بسلطان محمد معظم صوبهدار دکن نامبرده و سیدي خیریت باضافهٔ منصب و خطاب خاني سربلندي اندوختند - و چون سال سي و نهم سیدي خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري ودیعت حیات سپرد - و سیدي عنبر نامي را (که قایم مقام خود ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداري نامے برآورده در اجراي راه جهازهای بیت الله بودن اینها اقرب بصواب بود) ببعضے تعلقهٔ مذکور و عطای خطاب سیدي یاقوت خان چهرهٔ عزت بر افروخت - در حالت تحریر هم

بقیهٔ این قوم در دندا راجپوري تصرف دارند - و با موهته بکج دار و مریز بسر مي‌برند *

بالجمله خان‌مذکور با جوهر شجاعت آبادان‌کاري و رعیت پروري آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس شب گذشته مسلح بدیوانخانه مي نشست - پس ازان درون محل‌سرا رفته یکپاس دیگر بهمان وتیره مي گذرانید - پستر کمر وا کرده بضروریات مي پرداخت - اواخر ایام سلطنت پادشاه اورا طلب حضور نمود - چون سابق سیدي خیریت خان بدربار پادشاهي شتافته خود را پیش شمل و شان مردم آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بسعي سیدي یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه مند گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازي خود را ازین تکلیف وا رهانید *

* سرفراز خان سید لطیف *

ابتدا سلسلهٔ نوکري بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس خلد مکان باستصواب دلیر خان داوزي آمده پابند نوکري پادشاهي شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان ترقي نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بیجاپور تعین گشت - و پس از وقوع فتح بعطای فیل بر اوج عزت بر آمد - پستر در رکاب محمد کام بخش [که جانب سکر

و از انجا بکومک ذوالفقار خان (که قلعهٔ چنجي را محاصره داشت) نامزد شده بود] دستوري یافته پس ازان بقلعه‌داري و فوجداري نصرت آباد سکر مامور گردید (۲) - سال چهلم ازانجا معزول شده سال چهل و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشي راما بهونسله ترخیص پذیرفته تردد‌ات شایسته بظهور رسانید (۳) پستر بنابر تقصیرے از منصب بر طرف شده سال چهل و هفتم حسب التماس محمد کام بخش ببحالي منصب ششهزاري پنجهزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس ازانکه در تعاقب بیدنایک حسن مجرا ازو بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه (۴) بمنصب شش هزاري ششهزار سوار رایت بلند رتبگي افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعے تاخته بزخم تفنگ رخت هستي بر بست - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام‌الملک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوره واقعهٔ بیرون بلدهٔ مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زادهٔ پسرش جاگیر قلیلے از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

* سید حسین خان بارهه *

از والا شاهیان بهادر شاهي ست - چون بست و کشاد امور

---

(۲) نسخهٔ [ج] نصرت‌آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا

(۴) نسخهٔ [ج] سرما نایک - یا پنڈ نایک باشد *

سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگهه سوائي و بجیسنگهه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهي بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبول بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهي ضبط نموده خان‌مزبور را بفوجداری آنجا تعین ساخت - درین ضمن خلد منزل بعزیمت مقابلهٔ محمد کام بخش لوای توجه جانب دکن بر افراشت - و راجه جیسنگهه و مهاراجه اجیت سنگهه بے اجازت خسروانی از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش گرفتند - و پس از وصول بارطان باجتماع جمعیت پرداخته اکثر تهانه داران پادشاهي را برداشتند - بمشاهدهٔ این مقدمه سید حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او ابو سعید خان و غیرت‌خان و حسن خان و یزنهٔ او مهابت خان و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر مستعد پیکار شد (۲) - اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر بر آمده بمقابلهٔ درگا داس راتهور در میدان کاه دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

(۲) نسخهٔ [ب ج] بود *

(که بنگاه‌جایی بهتر بود) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بے سرانجامي بنازول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبهٔ سانبهر (۲) با راجه جیسنگهه باز مقابله رویداد اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار بندوقچي (که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند) برآمده برق اندازي نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل همراه وی ماند و بیشترے زخمي بودند) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زاده‌هایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را (که مرحلهٔ عمرش از شانزده سالگي نگذشته بود) نزد راجه آوردند - راجه برای زخم بندی او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار تالاب سانبهر باغے و عمارتے در کمال صفا و موزوني راجه احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعے دست نداده *

* سید رستم خان دکنی *

پسر شوزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا ست یکے ازانها بهندوستان وارد گشته چندے در نواحی اجمیر

(۲) نسخهٔ [ب] سانبهي - و نسخهٔ [ج] سانبهر *

جا گرفت - و بصحبت سکنهٔ آنجا بمذهب مهدویان برآمد سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برتبهٔ سرداري فائز شده

سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهي (که بسرداری میرزا راجه جیسنگهه جهت تادیب عادل خان و تخریب ملک او تعین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل رسید نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب گشته نامے به بلند رتبگي برآورد - و چون استقلال و ضبط و ربط در کارهای بیجاپوریان نمانده بود مدتها بکامراني بسر برد

و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان دولت بار اندوخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار درجهٔ ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات شده بتسخیر قلعهٔ ابراهیم گذهه مضاف حیدرآباد (که درینولا بآهنگذهه معروف است) دستوري پذیرفت - پستر بحضور رسیده روز یورش بر گلکنده چهرهٔ فدویت را بگلگونهٔ زخم بیاراست پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

گشت - سال سي و سيوم فساد پژوهان آن ضلع برو ريختند آويزش تا ديرے ماند - آخر مغلوب گرديده با عيال و اطفال باسيري رفت - و مبلغ كلي داده مخلصي يافت - پس ازان همراه فيروز جنگ تعين گشته به نيابت او صوبه‌داري برار سرانجام مي‌كرد - سال چهل و ششم مرهتها برو هجوم نموده بگير آنها درآمد - سال چهل و هشتم رهائي پذيرفته نزد خان فيروز جنگ رسيده هزاري هزار سوار از منصب او كم شده سال چهل و نهم ببحالي كمي آب رفته بجو آورد - اوائل عهد خلد منزل بخبرداري دكن مامور شد - پس از چندے ديده از تماشاي نيستي سرا فروبست - بالاپور و محالات ديگر از برار در قبول داشت - پسرانش سيد غالب خان كه پيش از پدر بنوكري پادشاهي امتياز يافته - در جنگ آصف جاه همراه عالم علي خان مطابق سنه (١١٣٢) هزار و يكصد و سي و دو هجري بقتل رسيد - و سيد فتاح خان و سيد الياس خان و سيد عثمان خان - اعقاب هريكے باقي ست - و بجاگير داري محال ارث از صوبهٔ برار سرفرازند *

* عدالله خان *

عرف هدايت الله خان خلف (٢) دوم و ارشد اولاد عنايت‌الله خان مشهور است - پسرے (كه بحضور پدر در همه چيز ازوى

(٢) نسخهٔ [ب ج] خلف و ارشد *

گذرانیده باشد) او بود - از بدو شعور امارات افزایش دولت و آثار ترقی شوکت از ناصیهٔ روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه زیب النسا بیگم سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بذریعهٔ التفات آن عفیفهٔ گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته صبیهٔ محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی پدرش تفویض یافت دیوانی خالصه و تن (که والد او از عهد خلد مکان بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عنایت الله خان بصاحب صوبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی نیز بآن کاردان کارشناس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط رفتن (۲) بروز نامچهٔ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید در تعین دیوان اعلی بسبب (۳) ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا اهمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشار الیه مهمات ملکی و مالی بآگهی (۴) و دیدهوری پادشاهزاده عظیم الشان بهادر درمین پور سلطنت سر براه نماید - بعطای دولت مرصع و مرحمت پالکی حمالردار تحصیل اعزاز نمود *

---

(۲) در [چند نسخه] برفتن (۳) در [بعضی نسخه] نسبت ایستادگی
(۴) نسخهٔ [ا ب] بآگهی روزید پادشاهزاده *

چون از همت رسا و عطای عام و حلم وافی و رحم شامل (که فطرتی پادشاه وقت بود) حرف لا و کلمهٔ منع بر زبان خلافت بیان نمی‌گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابها از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمنصب والای هفت هزاری و خطاب عمدهٔ سعدالله خانی اختصاص بخشیدند و پایهٔ عزتش (۲) را از حضیض خاک باوج افلاک رسانیدند - و داروغگی داک و سوانح (که یکی از خدمات عمدهٔ حضور است) نیز نامزد او بود - عالم بکام او گردید - نصف سلطنت بل تمام آن بقبضهٔ اختیار او در آمد - و چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسید بدستاویز سابقهٔ اخلاص و پیشین درستی خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر (۳) وقائع احوال او ساخت - و بمیامن دستگیری آن امیر وفا تخمیر سهام بداندیشی ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد - با آنکه وزیر اعظم هندوستان شده آوازهٔ صولت و شوکتش از فلک هشتم هم گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم (که پیش‌دستی وزارت است) تغیرے راه نیافت - و بدستور سابق در همه کارها دست در کار داشت - قضا را دغلباز فلک بازی‌گربان میر و وزیر را از بازی‌خانهٔ حکمرانی دزد آسا بمحکمهٔ سیاست کشید و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعزازش را (۳) نسخهٔ [ب ج] سپر وقایهٔ •

بسیارے از مقامران بساط روزگار مهرهٔ جان در باخته شهمات کشت ممات گشتند - خان مذکور را هم بعد از ورود موکب فرخ سیري بدارالخلافهٔ شاهجهان آباد در کچهري خانساماني مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعهٔ نواب زیب النسا بیگم (که دران وقت بپادشاه بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص شد - اهل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتسبان او شادي و خرمي اندوختند - ناگاه آن شب (که بزعم او آبستن هزار امید بود) جان‌گزا حادثهٔ دیگر زاد - چند مغولے (که بتسمه کشي شهرت یافته بودند) رسیده بابلاغ حکم قتل هوش از سرش ربودند - و آن بیگناه را با هدایت کیش خان جدید الاسلام و سیدي قاسم کوتوال دهلي برسم اختناق از هم گذرانیدند *

وجهِ (که موجب قتل او تواند شد) بثبوت نه پیوست جوقے برانند که چون حکم رهائی او شرف نفاذ یافت سادات اشاره کردند که او را از پا در آرند - و برخے گویند که ارباب عناد (که در استیصال او سعي داشتند) از جانب بیگم صاحب رقعهٔ مجعول (که در افنا و اعدام او یاور افتد) از نظر پادشاهي گذرانیده بسیاست اقدام نمودند - و مقوی این روایت است که بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوهٔ بیجا کشتن او (که ابًا عنجد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاه ذکر

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متنبه گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار خویش شهرهٔ آفاق بود - و سخت گیریها کمتر داشت •

• سید نجم الدین علی خان بارهه •

پور عبد الله خان سید میان است - بجلادت و مردانگی (که شیوهٔ سنیهٔ خاندان او بود) اتصاف داشت - چون برادرانش قطب الملک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه مصدر ترددات شده باعلی مراتب مرتقی گردیدند او نیز باضافهٔ منصب چهرهٔ عزت برافروخت - پس ازان (که زمانهٔ نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطهٔ ناکامی انداخت و قطب الملک برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگهه از دار الخلافه بر آمد) صوبه داری آنجا بخان مذکور باز گردید سال دوم جلوس فردوس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید و قطب الملک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متردد خاطر گشت) کمان خود را برای آوردن توره بدارالخلافه فرستاد] بخان مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع این خبر جامهٔ بے طاقتی را بر بالای صبر دریده ابتدا جمعے از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بمحاصرهٔ حویلی اعتماد الدوله محمد امین خان تعین کرد - آخر بنوشتهٔ قطب الملک دست

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمے صلای عام داده بود که یابوی خود و اسپ کهنه لنگ گوش بگوش اسپان تازي بدرجهٔ قبول پیوست *

روز جنگ (که سر مثلی هراولي بدو تعلق داشت) بے باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد - در گرمیٔ بازار آویز و ستیز زخمهای کاري برداشت و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزندانخانهٔ انتقام نظربند شد - صبیهٔ نه ده سالهٔ او را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانهٔ مغنیهٔ میرائي پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محالات پادشاهي خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بعجز و الحاح قطب الملک (که گاهے بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیهٔ مذکور بخانهٔ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سربلند خان از محبس رهائي یافته بحراست اجمیر سربلندي یافت (٢) چون سربلند خان صوبه‌دار گجرات باحمدآباد رسیده بنابر هنگامهٔ سرهته (که تا فنای بلده مي‌تاخت) سد ابواب شهر نموده محصورانه مي‌گذرانید خان مزبور حسب‌الحکم خسروانی بکمک او شتافته با غنیم لئیم طریق مبارزت پیمود - و سرچنگ

---

(٢) نسخهٔ [ج] خان رهائي یافته .

قرار واقعي داد - پستر بتعلقهٔ خود معاودت نموده پس از چندے بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بند و بست امور متعلقه کوشیده باستقلال سرانجام مي‌داد - تا آنکه روز موعود بوادی عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از باور بدستور پردهٔ دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه ناظرین سالم مینمود *

* سترسال بندیله *

پسر جنپت (۲) بندیله است - که پس از کشته شدن ججهار سنگهه و متعلق گردیدن تعلقهٔ او بسرکار پادشاهي دران سرزمین بنیاد نساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک مي پرداخت سال یازدهم فردوس آشیاني عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او تعین شد - و آخر همان سال راجه پهاڑ سنگهه بندیله بدین کار مامور شد - چون جنپت بندیله مدتها بنوکری برسنگهدیو و ججهار سنگهه بسر برده بود از رسیدن راجهٔ مسطور خیال تمرد از سر بدر ساخته چندے ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگي نمود - در ایامے (که خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیري

---

(۲) در [بعضے نسخه] جیت *

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد - و در هنگامی (که معاودت پادشاهي از ملتان بعزم مقابلهٔ سلطان شجاع صورت گرفت) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سراپا بفتنه مجبول بود ازانجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزني برداشت - ازانجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابلهٔ شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود) اغماض عین نموده اوان عزیمت اجمیر سبهکرن بندیله باتفاق راجهای دیگر به تنبیه او دستوري پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبي سنگهه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائے مختفي میشد - راجه سجان سنگهه (که خود در کمکیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهي یافتند که در موضع سهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بنابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروي فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهونسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده بربهٔ ارثي سر هنگامه پردازي برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگهه بندیله بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکري

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اغماض نموده (۳) نسخهٔ [ج] و چهارم •

پادشاهي رو آورده سال چهل و چهارم بقلعه‌داري اعظم تارا عرف ستارا رایت کامیابي بر افراخت - و سال چهل و هشتم (۲) باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزاري سر عزت بر افراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقهٔ خود فروکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طلب صادر شد نیامد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن باشکر پادشاهي رسیده تعینات مهم گرو (که سر گروه قوم سکهان بود) گردید و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوجے بر سر او برده جبرا و قهرا باستخلاص بعض محالات پادشاهي پرداخت و جمعیت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور شتافته در گڈهي محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته بذابر شروع وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه دیگر در لوازم محاصره کوشید - آخر پای مصالحه درمیان آمد - گویند کثیر الاولاد بود - یکے از پسرانش کنور خان چند است - که همراه نظام الملک آصفجاه در دکن بود - و پرگنهٔ شیر پور صوبهٔ برار در تیول داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و ششم *

* سعادت الله خان *

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مكان باستصواب ذوالفقار خان بمتصديگري ضلع كرناٹک حيدر آباد مامور شده باستقلال بكارهاى آنجا مي‌پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ آنجا سلوک نموده نامے ببزرگي بر آورد - و چون پس از كشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاه عزيمت آن ضلع نمود او بمقتضاى دوربيني باستقبال پرداخته زرهاى موجود گذرانيد - و قرين عزت و اعتبار رخصت تعلقه يافت - و مدتها دران مرز وبوم به نيكنامي و داد و دهش بسر برده مطابق سنه (١١٤٥) هزار و يكصد و چهل و پنج هجري جهان گذران را گذاشت - پس ازو دوست علي خان (٢) برادر زاده اش بحكومت آنجا سرفراز شد - چون مرهٹه دران ضلع هنگامه برپا كرد او بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علي خان مقتول گرديد حسين دوست خان عرف چندا (٣) صاحب داماد سعادت الله خان است كه در قلعهٔ ترچناپلي مي بود - رگهو بهونسله بمحاصره پرداخته قلعه را مسخر و اورا دستگير ساخت - مدتے محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصي حاصل نمود - و در ضلع بيجاپور شتافته بزميندار آن نواح توسل جست *

درين‌ضمن (كه فيمابين ناصر جنگ شهيد و مظفرجنگ ناخوشيها

---

(٢) نسخهٔ [ب] علي دوست خان (٣) در [بعض نسخه] نواب چندا صاحب

بر روی (روز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد - و پس از کشته شدن انورالدین خان فوجدار ارکات سمت چنچاور (۲) راه بری کرده پس از محاصره کارے نساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر پهاچری شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ (۳) مظفر جنگ بدرجهٔ حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایهٔ استقلال اندوخت و باندک فرصتے محمد علي خان عرف انورالدین خان فوج کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - موصی الیه دستگیر گشته پیمانهٔ ممات چشید - دو پسر داشت - یکے زین الدین خان (۴) که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص مي کرد - ازو ست * بیت *

* درد من شرمندهٔ فیض طبیبان نیست نیست *

* بخیهٔ زخم منست از جوهر شمشیرها *

در جنگے بمردانگي جان درباخت - دومین علي رضا خان که بقید حیات است •

* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ *

خواجه زادهٔ اصفهاني ست - عمش خواجه زکریا در صبیه

---

(۲) نسخهٔ [ب] چنچاور (۳) در [بعض نسخه] فوت (۴) نسخهٔ [ب ج] زین العابدین خان •

داشت - یکی با او منصوب بود - و یکی در خانهٔ اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر - ناصبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان شده ابتدا بمنصب چهار صدي سرفراز گردید - و در عهد خلدمنزل بهفتصدي ترقي نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده (که پسران خلد منزل باشند) با ذو الفقار خان توسل جسته در کشتن سلطان جهان شاه تردد بلیغ بظهور آورد - و در جلدوی آن بمنصب عمده سربلندي اندوخت - و در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر صوبهداری لاهور لوای افتخار بر افراشت و برای انصرام مهم قوم گرو (که از وقت خلد منزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هنود آندیار برپا نموده بود و دران وقت خانخانان منعم خان با هي هزار سوار جهت تنبیه او تعین یافته در لوهگدهه اورا محاصره نمودند - و پادشاه خود هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رفت - پس ازان محمد امین خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما کارے نساخت) فرمان رفت *

کیفیت قوم مذکور (۲) اینست که سابقا نانک رام فقیرے دران ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهتریهای پنجاب را بدام عقیدت درآورد - و معتقدین وی را سکهه نامند

---

(۲) در [بعض نسخه] مرقوم *

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوهٔ طغیان اختیار نموده دست تالان بر دیهات و پرگنات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب لاهور هرکرا مي یافتند دست خوش تاراج مي‌ساختند - بعضے از فوجداران آن حدود محالات وا گذاشته بحضور رسیدند و برخے که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت تحریر هم صوبهٔ لاهور و پارهٔ از صوبهٔ ملتان در تصرف این گروه اسمت - و افواج شاه درانی (که تا کابل در تصرف اوسمت) از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سررشتهٔ دلیري بحسن تدبیر از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعي متصل گدهي (که مسکن سرگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره راه رسد را مسدود ساخمت - پس از مدت ممتد چون کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیارے به بئس القرار پیوستند پیغام جان بخشي بمیان آورده سرکردهٔ آنها با پسر کم سال و دیوان خود و بقیة السیف همراهیان بملاقات نامبرده آمد - او جمعے کثیر را بجان کشته خود اورا با چند کس روانهٔ حضور گردانید - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب

سیف الدوله چهرهٔ عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه بر طبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند و این واقعه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجري رو داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل صوبه‌داری او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایهٔ زمینداري بنوکری پادشاهي و سرداري رسیده بود - و دم انا ولا غیري میزد) بتفصیلے (که در احوال مومی الیه اندراج یافته) مقتول گشت و چون حسین خان خویشگي تعلقه دار قصور (که از لاهور هیزده کروهي ملتان (ریه واقع است) سرتابي بنیاد نهاده خیال نخوت مي پخت در عهد سلطنت رفیع‌الدوله با جمعے به پیکار او شتافت - و پس از تلاقی فئتین زد و خورد بسیار رو داده کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون صوبه داری لاهور بنام زکریا خان پسر او (که بزنهٔ اعتماد الدوله قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنظم صوبهٔ ملتان مامور گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري به نیستي سرا رو کرد - سردار جری خوش‌نقش بود - و رعایت خاطر مردم ولایت خود بیش از بیش منظور داشت *

* سیف‌الدوله سید شریف خان بهادر *

شجاعت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

میر عبدالکریم بن میر سید محمد تفوجي ست - در سادات آنجا ملقب برسولدار - میرسید محمد در وطن خود بتحصیل علوم پرداخته پایهٔ (۲) حاصل نمود - درایامے (که اعلی حضرت در قلعهٔ اکبرآباد بگوشهٔ ناکامي نشست) ازانجا (که مزاجش از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام داشت) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب هشت سال (که درانجا بسر برد) نام برده جلیس بود - گویند روزے پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطلبے دارم امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفهم جرائم محمد اورنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او شقهٔ متضمن عفو بخلد مکان نوشته (۳) داد - ازین جهت خلد مکان همواره حق میر بر ذمهٔ همت خود مي‌شمرد - سید امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات عمده ترقي کردند - اولین بخطاب خاني امتیاز یافته سال سیزدهم عالمگیري بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضي محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بسید شریف خاني معزز شده سال سیم (که در محاصرهٔ گلکنده غلای عظیم رو داد)

---

(۲) یا مایهٔ باشد (۳) نسخهٔ [ب] نوشته فرستاد •

بکرورگی گنج لشکر معلی تعین گردید - و بظهور ارزانی نیکنامی اندوخت - پستر بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن (که از سابق تعلق بار داشت) دستوری یافت - اما شجاعت جنگ اواخر عهد خلدمکان امانت جزیهٔ صوبهٔ برار داشت - پس ازان رشدے حاصل کرده در عهد جهاندار شاه (که نظم بعضے بلاد بچند کس گمنام تعلق گرفته بود) به نیابت یکے ازانها بصوبه‌داری اکبرآباد سرفرازی اندوخت - و اواخر عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرائیده رفاقت آصفجاه گزیده بدکن آمد - و به تیول از صوبهٔ برار و بخشیگری سواران (۲) عز امتیاز اندوخت - و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری به نیابت نظامت صوبهٔ برار لوای بلند رتبگی بر افراشت - و دو سه گدهی مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب نشست - و پس از انتقال آصفجاه ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او افزود - و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت مطابق سنه (۱۱۶۴) یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری سفر آخرت گزید - مرد خوش ظاهر و خلیق بود - و گفتگوی او دلچسپ - اوقات بفرائض و سنن معمور داشت - و نغمه و رقص را در مجلس او راه نے - بشجاعت متصف بود - اما با معاملت

---

(۲) نسخهٔ [ا] یافت .

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثي سربلند شده) چندے بقلعه داری دولت آباد

مي پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري جهان را پدرود نمود - سادگي ازو مي‌تراوید - دو پسر ازو باقي‌ست - کلاني بخطاب ارثي نامور - و دومین سید محمد نام دارد - هردو باقطاع داری پرگنهٔ کوتهل صوبهٔ برار محال ارثي ممتاز - و بنابرکم حاصلی آن به تنگي مي‌گذرانند •

* سعدالله خان بهادر مظفرجنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهاني ست - ترجمهٔ سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبهٔ تتّهه و فوجداری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافهٔ پانصدي سرفرازي یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالي از جوهرے نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانیدند - یکے متوسل خان که خان فیروز جنگ اورا پرورش کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آصفجاه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهي اختصاص داشت و در جنگ سید دلاور علي خان مصدر تردد شد - و در مصاف

عالم علي خان نيز طريق جان سپاري سپرده دو زخم برداشت و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتياز برافراخت - چندے نيابت صوبه‌داری اورنگ آباد داشت - پس ازان بفوجداری بکلانه نامور گرديد - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده بنظم صوبهٔ بيجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستي برگرداند

دومين حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس ازان (که نظام الملک آصفجاه بپايهٔ وزارت رسيده جانب دکن معاودت نمود) همراه آمده در جنگ مبارز خان شريک تردد شد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس خرمي زد - و مدتها بقلعه‌داري و فوجداری ماهور و کرهٔ بعد اولی بصوبه داری ناندير سرمايهٔ سرفرازي اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای پالکی جهالردار امتياز برگرفت - بنابر عارضهٔ فالج سالها خانه نشين بود

مطابق سنه (١١٦٧) هزار و يک صد و شصت و هفت هجري بکشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سيومين طالب محي الدين خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداری جنوب صوبهٔ لاهور (که موطن نياکانش بود) مي پرداخت - باتفاق برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجاه وارد دکن گرديده پس از کشته شدن مبارز خان بفوجداری سرکار

رايچور و سركار مدكل صوبهٔ بيجاپور اعزاز پذيرفت - و ازانجا كه سپاهي نقش بود در هردو سركار مذكور بند و بست قرار واقعي نمود - ازين حسن مجرا فوجداري سركار امتيازگدهه عرف ادوني و نيابت صوبه‌داري بيجاپور نيز بنام او قرار يافت - مساعئ جميله بكار برده به تنسيق آنصوبه چنانچه بايد پرداخت و صاحب ثروت و سامان گرديد - در همان زودي پيك اجلش بملك بقا خواند - پسرش حسن محي الدين خان كه آخرها مخاطب بخطاب پدر گرديد - چندے قلعه داري مامور داشت فوت نمود - اما مظفرجنگ نام اصلي او هدايت محي الدين و والدهٔ او خيرالنسا بيگم صبيهٔ نظام الملك آصفجاه است از سن صبا بكسب آداب و تحصيل علوم پرداخته نامے به نيكوئي برآورد - و پس از چندے بخطاب خاني و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطاي علم و نقاره بلندآوازه گشت - در ايامے (كه پدرش صوبه داري بيجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافهٔ هزاري و افزوني خطاب مظفرجنگ و تفويض نظامت صوبهٔ مذكور بر همگنان تفوق جست - و همواره فوج كشيها كرده زمينداران آنصوبه را (كه باصطلاح آن ملك پاليگر گويند - و هريك بوفور جمعيت و كثرت سامان و استحكام اماكن سر تمرد مي‌خارند) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعيت و خزانه گرديد - و در جلدوى آن

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاه بدار بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بناصر جنگ شهید تعلق گرفت) ازانجا (که فیما بین هر دو از سابق صفائے نبود) افواج ارهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه ناصر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچري (که کمال استظهارش بآنها بود) واهمهٔ بخاطر راه داده جدائي گزیدند ناصر جنگ (که از سابق حرف استمالت او درمیان آورده بود) درین وقت طلبداشته بزاویهٔ نظر بندي بر نشاند - ازانجا (که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برسد) بهادر خان پني (۲) با چند کس دیگر همداستان شده با کلاه پوشان نرد همزباني باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند ناصر جنگ بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمے (که درین قضیه متفق بودند) مظفر جنگ را از گهتاڑپ عماري فیل برآورده صبارکباد گفتند - و او بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والده و متعلقات خود را در بندر پهلچري سابق گذاشته بود تا آنجا

---

(۲) یا پٹني باشد *

رفته فوجه از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود و پس از وصول بموضع رایچوتي (۲) قضیهٔ ناگهاني رو داد - یعني مردم بهادر خان پني (که از تنگ حوصلگي پندار خودبیني در سرش جاکرده هیچ یک را بخاطر نمي آورد) دو سه چهکزا اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام برده در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد و افغان مذکور نیز بزخم گولي تفنگ پا بزاویهٔ عدم نهاد - سعدالله خان بصفات جمیله و اخلاق پسندیده اتصاف داشت - سپاهي و سپاهي دوست بود - و صاحب همت بلند - بترفیه حال رفقا مي پرداخت - کلام الهي را در خزانهٔ حافظه فرا گرفته - علما را درحرمت داشتي - و همیشه درمجلس او مذکورکتب بودے - پس ازو پسرش محمد سعد الدین (۳) بخطاب مظفر جنگ و صوبه داري بیجاپور سرفرازي یافته اما چیچک امان نداده زود آنجهاني شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگے مرعشي سمت - که صبیهٔ وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود خان مزبور بنابر این نسبت ترقي کرده ابتدا بخطاب سید

(۲) در [بعض نسخه] رایچنولي (۳) نسخهٔ [ج] سعدالدین خان *

صلابت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه لوای بلند رتبگي برافراخت - روزے (که سادات بارهه محمد فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان با پسران تا چاندني چوک رفته بزد و خورد پرداخته با یک پسر بقتل رسید - سه پسر ازو باقي ماندند - یکے خان مزبور و سیف خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد پس ازان خان مذکور با قطب الملک درساخته در جنگے (که بتورگی سلطان ابراهیم رو داد) شیوهٔ همراهي داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سي و سه هجري عقد فردوس آرامگاه با صبیهٔ محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روپیه نیاز گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد علاوهٔ آن صبیهٔ خان مزبور هم بحبالهٔ نکاح فردوس آرامگاه درآمده بصاحبهٔ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنایت خاص اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزاري و تعلقهٔ بخشیگری احدیان و پستر ببخشیگری چهارم از انتقال حمید الدین خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزاري ترقي نمود - و ازانجا (که از هر دو بیگم فردوس آرامگاه را اولاد نبود) میرزا احمد بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

پرورش کردند - پس ازان (که در سنه (١١٦١) هزار و یک صد و شصت و یک هجري خبر آمد آمد شاه درانی غلغله افگن هندوستان شد و پادشاه بنابر عروض مرض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزادهٔ مزبور را باتالیقی سید صلابت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابلهٔ درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه ارطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیگري از انتقال نظام الملک آصفجاه و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - ازانجا (که اهل دنیا را بخود غرضي ناتوان بیني و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور مي باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینهٔ او در دل گرفته همیشه سعایت او بپادشاه مي رسانید - تا آنکه در سنه (١١٦٤) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري سه روز در قلعهٔ (٢) پادشاهي محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسرواني درآمد - و بخشیگري و خطاب امیر الامرائي از

(٢) نسخهٔ [ج] در قلعه محبوس ماند ٠

تغیر او بفیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصف‌جاه مقرر گردید - و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجري باز بتجویز صفدر جنگ بخشیگري بنام او قرار یافت اما چون صفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و زوانهٔ تعلقهٔ صوبه‌داری صوبهٔ اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت و درانجا درگذشت •

* سراج الدوله انورالدین خان بهادر ظفر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شهامت جنگ - که پدرش حاجي انور بصیغهٔ پیشنمازي از روشناسان خلدمکان بود - وطن نیاکانش قصبهٔ کوپا (۲) موُ صوبهٔ اودهه - و نام اصلی شهامت جنگ شیخ خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور خلدمکان رفت پادشاه تغیر نام او کرده جان جهان مقرر ساخت و بمنصب چهاریستي و امینی جزیهٔ سرکار کلبرگه و ثانیا بامانت جزیهٔ سرکار سنگمنیر سرفرازي یافت - و دران وقت خواجه محمد امانت خان فوجداری سنگمنیر داشت - صحبت مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدی بندر سورت شد) نامبرده امانت جزیهٔ بندر سورت و داروغگی دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشدے بهم رسانید - و در عهد خلد منزل باضافهٔ منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] کوپامور (۳) نسخهٔ [ج] یافته •

هنگامے (که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه معلم خان بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبهٔ حیدرآباد تعین شد دیوانی صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافه رفت نامبرده همرهي گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور بفوجداری سرکار کوره (۲) جهان آباد صوبهٔ الهآباد سربلندي اندوخت و پستر ازانجا معزول شده خود را پیش آصفجاه (که بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبهٔ حیدر آباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس نوبت دوم به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت و بعد سالے چند بفوجداری کرناٹک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای ناموري افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالي داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعهٔ وارد آن ضلع شد - و از پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري در جنگ بمردي و مردانگي جان داد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] کورا - و در [بعضے] کوه *

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب شهامت جنگ امتیاز یافته چندے بفوجداری کوهیر مضاف حیدر آباد می پرداخت - و مدتے در ارکات بود - برادرش سراج الدوله لک روپیه سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز مجاز شده پیش حیدر علي خان تعلقه دار سري رنگ پتن شتافت - و فوجے ازو بر سر قلعهٔ ترچناپلي (که تعلق بسراج الدوله دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتے در قلعهٔ مزبور نظربند ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود بمقدمات علمي آشنائي داشت - سیومین سراج الدوله مذکور نام اصلیٔ او محمد علي ست - بعد فوت پدر در عمل ناصرجنگ خطاب خاني یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از شهادت ناصر جنگ سلسله جنبان دوستیها با کلاه پوشان چیناپتن (که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندے [که آنها بر کلاه پوشان بندر پهاچري (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایهٔ عزج برآمد - و از سیر فکري راهے با پادشاه انگریز (که در ملک فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

---

(۲) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان بهادر •

و با کار پردازان بندر چیناپٹن گرم جوشیده بهریک مراعات زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقهٔ کرناٹک دخیل گردید و بدین تقریب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاه نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش (که مخاطب بعمدةالامرا ست) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانی اهل کمال مي پردازد - شعر او (که بزبان اردو مي گوید) در دل جا مي‌کند - ازوست *　　* شعر *

* همین جدا کرے تجهه سے زمانه یا نکرے *
* کسي کے کرنے نکرنے سے کیا خدا نکرے *

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقي کرده اند - و یکے از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار تیلور و سرواپاي مضاف کرناٹک مزبور است - و درمین نجیب‌الله خان که درگذشته *

* حرف الشین *

* شمس الدین محمد خان اتکه *

پسر میر یار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش محمش بود - مشار الیه در بیست (۲) سالگي در غزنین بخواب دید که ماهه در بغل درآمده - صورت واقعه بپدر باز نمود - تعبیر کرد که دولت عظیم بتو رو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد چون مرتبهٔ ثاني جنت آشیاني بجنگ شیر خان سور از آگره متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعے را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود چون دهم محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت در نواح قنوج بیک فرسخي از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهي افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمے بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه بر لشکر مخالف تاخته بالحاح دولتخواهان ازان معرکه بر آمده فیل سواره از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

(۲) نسخهٔ [ج] در بیست سالگي بخواب دید *

میفرمود - و چون کناره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس‌الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میرزا کامرانم - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردید و ملتزم رکاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلافی خدمتی شایستهٔ قنوج بوعدهٔ آنکه زوجهٔ اورا بخدمت دایگی مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب‌الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بکنار کوچ مشارالیه (که جیجی انگه خطاب یافت) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهای دیگر شبر دادند - تا آنکه جیجی انگه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان جانب معاودت پادشاهی شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میرزا شاهزاده را بخانهٔ خود برده میر را در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

شد) اتکه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سریر خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت اتکه خان با دیگر امرا بجهت آوردن مریم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت و هنگامے (که مزاج پادشاهي از بیرام خان منحرف گشت بنام خان مذکور (که در تیول خود بهیره (۲) خوشاب بود) حکم صادر شد که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان عنایت فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغي مشخص شد اتکه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود هم از دهلي برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهي استمداد جسته در موضع گوناچور پرگنهٔ دکدار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر مفوف اتکه خان برهم زدند - اما * * بیت *

* بولي نعمت از برون آئي *
* گر سپهري که سرنگون آئي *

اتکه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منهزم ساخته بفتح و فیروزي اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهیره و خوشاب *

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار یافت اتکه خان اظهار رنجشی نموده از لاهور بعرش آشیاني نوشت - که هرگاه در مقابلهٔ بیرام خان جانفشانیها من کرده باشم بایستی خدمت او نیز بمن متعلق میشد - چنانچه در سال ششم بحضور رسیده تنظیم معاند (۲) مالي و ملکي برای زین خود گرفت - ماهم اتکه (که خود را وکیل السلطنت باستقلال مي پنداشت) و منعم خان (که بظاهر نام وکالت داشت) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم دوازدهم رمضان سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانهٔ پادشاهي اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم اتکه (که با غرور جواني و نخوت جاه مشهور بے باک و مجبول فتنه و فساد بود) رسید - همه امرا بتعظیم برخاستند - اتکه خان نیم قیامی نمود - چون او از حسد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بیگ اوزبک ملازم خود گفت که این نادولتخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینهٔ اتکه خان رسانید خان سراسیمه زخمدار بجانب حرم سرای پادشاهي دوید - که دیگرے از نوکران آن سفاک شمشیر انداخته در صحن دولتخانه کارش باتمام رسانید - در بارگاه (۳) غوغای عظیم برخاست - پادشاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] تنظیم مالي و ملکي (۳) نسخهٔ [ب ج] دربار عام *

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمے
(که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * * شعر *

* کاش سالے دگر شهیـــد شدے *
۹۷۰
* تا شدے سال فوت خان شهید *

از سنوح این واقعه انگه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند هرچند کشتن ادهم خان مي شنیدند بخاطر قرب و رتبهٔ ماهم انگه از ارجیف و اکاذیب پنداشته در شورش مي افزودند - تا برخے ازانها آمده بچشم خود دیدند - آشوب فرو نشست - عرش آشیاني در تسلیه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت این طبقه و ارتقای مدارج این سلسله توجهات عظیم فرمود - انگه خیل جم غفیر بودند - از پنجهزاري تا صدي منصب دار ملکے در و بست باینها تنخواه میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثرے بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و چهار هزاري رسیده - معلوم نیست که این همه هم نستعلیقان رضاعي در عهد هیچ پادشاهے بوده و هر کدام بدین پایهٔ بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلي خان نارنجی *

از امرای عهد جنت آشیاني ست - در سفر و حضر ملتزم رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده در عهد عرش آشیاني سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعینات

صوبهٔ پنجاب گشت - و باستقلال بیرام خان دست بدامن او زده روائی کار خود پیش گرفت - چون مهدي قاسم خان از ملک گذهه بے رخصت خسرواني راه حجاز برگزید سال یازدهم اورا با جمعے به بندوبست تعلقهٔ مذکور رخصت ارزاني شد - انجام احوالش بملاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویماق میانکال سمرقند است - در رکاب جنت آشیاني کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمد - و چون زمانه بفرمان‌روائی عرش آشیاني نضارت و رونقے از سر گرفت او در جایزهٔ جانفشانیها (که در معارک هیجا بے‌محابا باعادي دستبردهای قوي نموده) محفوف عواطف خسرواني گشته باضافهای پی درپی در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال دهم بهمراهی میر معز الملک مشهدي بر سر بهادر خان شیباني تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثرے خاک بیحقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد و پسرش عبد المطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدر زد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیهٔ میرزایان باغیه

مامور گردید تا عرصهٔ ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عناد صاف گردانند شاه بداغ خان نیز بهمراهي رخصت یافت و پس ازان بتیولداری سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت ماندو چراغ داد پرستي مي افروخت - تا همان جا ودیعت حیات بسپرد - و درون قلعه جانب جنوبي متصل دیوار حصار عمارتے مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنتهه (۲) نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده * بیت *

* توان کردن تمامي عمر را مصروف آب و گل *
* که شاید یکدمے صاحبدلے آنجا کند منزل *

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکري نامي تخلص بخط خود این رباعي دران سنگ کنده * رباعي *

* چندے دیدم نشسته در صبح پگاه *
* بر کنگرهٔ مقبرهٔ شروان شاه *
* فریاد کنان ز روی عبرت میگفت *
* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه *

عمارت مذکور طرفه فضائے دارد - در سنه (۱۰۲۶) هزار (۳) و بیست و شش (که این گل زمین بنزول رایات جهانگیري رونق دیگر گرفت) جنت مکاني مکرر شبهای جمعه با مردم

---

(۲) در [بعض نسخه] نیلکنهه - و در [بعض] نیلگنهه (۳) نسخهٔ [ب ج] و شش هجري *

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم پادشاهي عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوهے واقع است - در کمال وسعت دورش بحکم جهانگیري ده کروه بمساحت در آمده - و در اکبر نامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتے راه یافته - در باستاني این معموره از بلاد عظیمهٔ ولایت مالوه بود - و چندے حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه و خلجیه باقي ست - منارهٔ هشت منظري از سنگ در غایت اندام و موزوني و گنبدے ست از گچ و سنگ در کمال ارتفاع مدفن سلطان هوشنگ غوري - از سقف او در تابستان آب تراوش نماید - از دیر باز ساده لوحان بدو گروند - و از کرامات سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا هواي دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب بآب مي شود - و ترشح مي‌کند - و حظیرهٔ دیگر است که سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بجنت مکاني معاوم شد (که سلطان نصیر الدین (۲) پسر سلطان غیاث‌الدین خلجي پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت) حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نربدا بیندازند - جز

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناصرالدین *

استخوان ریزهٔ چند با کف خاکستری ظاهر نشد *

* شیخ گدائي کنبو *

پسر شیخ جمالي دهلوي ست - که مرید و خلیفهٔ شیخ سماء الدین سهروردي ست - نام او جلال بود - و جلالي تخلص مي‌کرد - باشارهٔ پیر جمالي تخلص نمود - ابتدا از ندمای سلطان سکندر لودي بوده - در فضل و کمال مرتبهٔ بلند داشت و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنی کلامش بسیار راست مزه - ازو ست *

* بیت *

* مارا ز خاک کویت پیراهنی ست بر تن *
* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و درویشي خالي نبود بقائد شوق بحجاز رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علي شیر ملاقات نموده با مولوي (۲) عبدالرحمن جامي (قدس سره السامي) صحبتها نگاه داشت و چون بهند معاودت کرد با فردوس مکاني مصاحب گشت و از جنت آشیاني تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه کلبهٔ درویشانهٔ او را بورود خویش منور ساخته - در سنه (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو هذر بوده تاریخ یافته اند - سیر العارفین از مولفات او ست - در دهلي

۹۴۲

(۲) در [بعضے جا] مولانا آمده *

کهنه در مقبرهٔ زینی (۲) (که در جنب آن مسجدے ست که خلف الصدق او شیخ گدائي بنا کرده) مدفون شده *

گویند قصیدهٔ در نعت گفته که بعضے از صلحا بقبولیت این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند * * بیت *

* موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *
* تو عین ذات مي نگري در تبسمي *

شیخ گدائي نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات و استفادهٔ علوم رسمي نمود - نقش صوت هندي را خود مي بست و میخواند - در دیار گجرات احوالے برفاه و روزگارے مهیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم مودت و مراسم جوانمردي بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضهٔ اقتدار بیرام خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده بوسیلهٔ او ادراک ملازمت پادشاهي نموده بمنصب صدارت سربلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست نشست که خان جمیع مهمات مالي و ملکي بے استصواب او سر نمي‌کرد - و با آنکه متعهد منصب صدارت بود بر ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تسلیم معاف داشته

(۲) نسخهٔ [ا] مزیني *

در محافل و مجالس بر جمیع سادات صحیح النسب ترجیح و تقدیم داد - و عظمت شان شیخ بمرتبهٔ رسید که سواره بعرش آشیاني مصافحه مي‌نمود - اما زود از بادهٔ مرد افگن دنیا از جا رفته نخوت و تکبر (که بیخ برکن قدیم دولتان است تا بنو دولتان چه رسد) پیش گرفته باحوال مساکین و ضعفا مطلقا نمي‌پرداخت - چون تفرقه بحال بیرام خان راه یافت از میوات جدا گشته بملازمت عرش آشیاني رسید - ازانجا (که مظنون و متیقن وضیع و شریف دربار منشأ و منبع این همه فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بیرام خان شیخ بود) ارکان خلافت او را مستوجب انواع سیاست شمرده در سعایت و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشیاني از کمال عاطفت و مهرباني بعنایت پیش آمد - لیکن آن رتبه و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دهلي بعالم بقا شتافت *

* شیخ محمد بخاري *

از امرای دو هزاري و اکابر سادات هندوستان است - و طغائی شیخ فرید بخاري میشود - بدانش و حسن عقیدت ممتاز بود - مدتها در خدمت عرش آشیاني بسر برده خصوصیتی بهم رسانید - فتو افغان خاصه خیل (که قلعهٔ چنار بتصرف داشته پناه گاه خود قرار داده بود) چون افواج بتسخیر او تعین شد

مشار الیه بوساطت شیخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم جلوس [که در خادمان درگاه خواجه معین الدین (قدس سره) (۲) بر سر نذور و فتوح نزاع بهم رسید - و ادعای فرزندي که آنها داشتند ثابت نشد] پادشاه اورا بتولیت درگاه خواجه مقرر فرمود - سال هفدهم در کومکیان خان‌اعظم کوکه تعین صوبهٔ گجرات گردید - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد حسین میرزا (که با شیر خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه بر انگیخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار الیه را (که در دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود) برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس ازانکه آتش نبرد سر کشید اکثرے از مردم پادشاهي پراگنده شدند - شیخ کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاري برداشت و در اثنای تاختن از اسپ جدا شده بزمین آمد - و بزخم نیزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري نقد جان در باخت - پادشاه قدرشناس رجه دیون (که بر ذمهٔ آن مخلص جان سپار بود) از خزانه بوام داران دهانید *

* شاه محمد خان قلاتي *

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات در اصل لغت بکاف است - و در السنه و افواه بقاف شهرت گرفته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حضرت خواجه *

مشار الیه از ملازمان بیرام خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او بود - هنگامے (که جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت فرمود) بیرام خان (که قندهار بجاگیرش مقرر بوده) باهتمام شاه محمد تفویض نمود - و او حکومت آنجا را من حیث الاستقلال سرانجام میداد - و چون بهادر خان شیبانی برادر خان زمان (که بریاست زمین داور می‌پرداخت) از بد نهادی خیال گرفتن قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمعے را با خود متفق ساخته در کمین نشست شاه محمد آگهی یافته آن جماعه را بیاسا رسانید - بهادر خان (که در حیله اندوزی کارے نساخت) بزمین داور شتافته لشکرے فراهم آورد - و آمادهٔ جنگ و جدال گردید - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد بفرمان‌روای ایران شاه طهماسپ صفوی ملتجی شد - و نوشت که جنت آشیانی بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه جمعے را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار بایشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان از جاگیر داران سیستان و فراه (۲) و گرم سیر بسرداری علی یار بیگ افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبرے نداشت - ناگهانی بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - آخر بهادر خان

---

(۲) در [بعضے نسخه] فره ٠

کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین دارد و آنحدود بسر برد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک خود را تواضع نموده عذرها در ندادن قندهار درمیان آورد و خالي بر گردانید *

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتي بر پیمان خود نه ایستاد برادر زادهٔ خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک أغلي استجلو لله و ولي خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام نمود - چون محاصرهٔ قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علي سلطان حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعے که باشد قلعه را در تصرف آرند - علي سلطان (که لاف این کار زده بود) کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرده به تیر و بندوق مسافر ملک بقا گشته تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای بودن - در گرد قلعه نشسته روزگار مي‌گذرانید - چون این کیفیت از نوشتهٔ شاه محمد بعرش‌آشیاني رسید در جواب بقلم آمد که جنت آشیاني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه‌را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانهٔ هندوستان گردد *

اگرچه روایت صاحب عالم آرا با این حکایت في الجمله تباینی دارد (چه او مرقوم خامهٔ اخبار طراز خود ساخته - که بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین میرزا را با ولي خلیفه شاملو بمعاونت تعین‌کرد - چون شاه وردي پسر خلیفه شاملو با فوجے غافل برسر بهادر خان ریخته اورا رهگرای بادیهٔ هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حیله پیش‌آمده بقلعه‌داري پرداخت - امرای قزلباش زمین دارر را متصرف شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج علي سلطان ثاني اُغلي ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار نامزد نمود - و ایالت آنجا را بسلطان حسین میرزا تفویض فرمود - شاه محمد قلاتي تا شش ماه بلوازم محاربه اشتغال داشت - چون مددے از هیچ طرف بار نرسید دست در دامن استیمان زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانهٔ دیار هند گردید) یحتمل که از مورخین ایران و هندوستان هر کدام جانب خود نگاهداشته جرے جنبانیده باشند - و اگر تطبیق دهند بین الروایتین هم صورتے مي‌گیرد کمالایخفی *

بالجمله شاه محمد قلاتي در آخر سال سیوم بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته مشمول عواطف پادشاهي گشته بتدریج بمنصب دو هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت سال دوازدهم بپاسبانی قلعهٔ کوتهه و حکومت آنحدود سربلندي

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد) مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمي شده خود را بکنار کشید - و باحمدآباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است که ابتدا باتفاق ادهم خان کوکه بیورش مالوه تعین شده - پس ازان همراه محمد قلي خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک (که در اودهه رایت بغي مي‌افراشت) مامور گردیده در محاصرهٔ قلعهٔ چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم روزے پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمي ساخت - شیر خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو جسته تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود متوجه سازد - عادل خان (که دران هنگام معاتب بود) گمان اجازت عام برده با تیر و کمان سبقت نمود - تیرے که انداخت اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر رسانید - شیر دست راست اورا بدهان گرفت - درین اثنا مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان

زخمے بعادل هم رسيد - چهار ماه بر بستر رنجوري افتاده جان بجان آفرين سپرد *

گويند او از شيوهٔ بےحفاظي با زن ديوان پدر خود تعلق خاطر داشت - زن بعفت‌منشي تن در نميداد - پدرش درين باب اورا منع ميکرد - و نصيحت مي نمود - او روزے از موعظت پدر بهم برآمده شمشيرے حواله نمود - سبحان‌الله زهے سنگين‌دلي و غريب بے مروتي - شاخ را با اصل ستيزه کردن تيشه بر پاي خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خويش را بچاه مذلت افکندن * * بيت *

* از مکافات عمـــل غافل مشو *
* گندم از گندم بروييد جو ز جو *

پسر دوم او قيام خان است - در عهد جهانگيري بخطاب خاني معزز گرديده مدتها بخدمت قراولي قيام داشت *

مخفي نماند که از قديم الايام قلعهٔ قندهار متنازع فيه سلسلهٔ عليهٔ صفويه و خاندان عظمت بنيان تيموريه است - گاهے اين ناحيه بفرمانروای آن طبقهٔ منتظم بوده - و گاهے باولياي اين دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونيه انتزاع نموده در انتساب آن بسلسلهٔ چغتائي شکے نيست - و بنابران (که در سوالف ايام بسلاطين خراسان تعلق داشته و جنت آشياني بشاه ايران وعدهٔ پيشکش آن کرده) اگر سلاطين صفويه دعوي

میکردند بجا بود - اما چون خرد پژوهان باستانی کابل و قندهار را در دروازهٔ هندوستان بر شمرده اند (که از یکے بتوران و از دیگرے بایران روند) و از نگاهبانی این هردو فراخنای هندوستان از بیگانه ایمنی پذیرد پس دروازه باختیار صاحب خانه اولی و انسب است علی‌الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستے - و این همه مسلم در صورتے که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بےخبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهدهٔ افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هردو را یکے کرده بدهلی درآمد و رسید کار بجائیکه رسید ٭

اگرچه تقلب و تحول حکومت قلعهٔ قندهار درین اوراق بهرجا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضایا برسم اجمال اینجا رقمزدهٔ کلک بیان میگردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعهٔ میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیبانی خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بملازمت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس‌مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار از ارغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانحه آگهی یافت

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا روزے چند حصاري شده آن مملکت را بدو وا گذاشت - و او باز زمام ایالت آن اُلکه را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس ازو خراسان بحیطهٔ تصرف شاه اسمٰعیل صفوي درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله‌جنبان اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه باز گشتے مي کرد که دیگر باره فردوس‌مکاني آمده قندهار را گرد گرفت شجاع بیگ بدور میش (۲) خان شاملو بیگلر بیگی هرات استغاثه نمود - او در خدمت بابري التماس کرد - که شجاع بیگ اظهار بندگی شاهي مي نماید - صداقت فیمابین مقتضی عدم تعرض حال اوست - فردوس مکاني بکابل لواي معاودت بر افراخت - شجاع بیگ ملا باقي نام معتمدے در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت بتصرف فردوس مکاني داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران پسر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان روائی شاه طهماسپ سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سام میرزا برادر شاه با اغریواز (۳) خان شاملو (که بیگلربیگی خراسان و لالهٔ میرزا بود) بے استرضا و استیذان شاهي بر سر قندهار آمد خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکاني بود - و از

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدور منش - یا بدور بیش باشد (۳) نسخهٔ [ج] اغرنواز خان •

جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربهٔ عظیم در پیوست اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معاودت نمود - شاه در سنه (۹۴۳) نهصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنهٔ عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمدهٔ قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه‌داري ندارم و توانائی نبود نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسي و در ملت حفظ حقوق صاحبي و نوکري روا نه - فاچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچهه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را

میرساندم - و باز سرانجام یورش (۲) قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که بطرف آذربایجان با سلطان روم مقابله دارد) کومک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلت استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا هندال از جنت آشیانی جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکرے فراهم آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا هندال از بے آذوقي به تنگ آمده بعهد و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنت آشیاني در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهي بسپارم - چنانچه در اول حال (که قندهار مفتوح گردید) به بوداغ خان قاچار (که سردار لشکر قزلباش واللهٔ سلطان مراد میرزا کومکی جنت آشیاني بود) حواله فرمود - لیکن هنوز مهمات پادشاهي سرانجام نیافته بجهت زه و زاد امرای چغتائیه مامنے نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیرام خان (که دولتخواه طرفین بود) سپردند - چون سالها بنابر منازعت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یورش نموده روانهٔ قندهار شد *

ميرزا كامران در كابل و بدخشان جنت آشياني فارغ بال و آسوده خاطر نبود و پس از تسخير هندوستان چندان فرصت نشد كه ايفاى وعده با شاه ايران درميان آيد تا آنكه در زمان عرش آشياني بتقريبي كه گذشت شاه محمد خان قلاتي محرک اين سلسله شده قلعه بحكم شاهي بتصرف سلطان حسين ميرزا درآمد - و زياده برسي و هفت سال در تصرف او و اولادش ماند - مظفر حسين پسر كلانش در سنه (١٠٠٣) هزار و سه هجري سال چهلم اكبري قلعه را تسليم ملازمان پادشاهي نموده نوكرى هندوستان اختيار كرد - تا در سنه (١٠٣١) هزار و سي و يک سال هفدهم جهانگيري شاه عباس ماضي در محاصرهٔ چهل روز از خواجه عبدالعزيز نقشبندي (كه در امور قلعه‌داري نهايت بيجگري بكار برد) انتزاع نمود - و باز درسال يازدهم فردوس‌آشياني سنه (١٠٤٧) هزار و چهل و هفت هجري عليمردان خان زيک از غضب و سفاكى شاه صفي صفوي و ناپروائى مردم ايران انديشه مند گشته باعلى حضرت ملتجي شده قلعه حواله كرد - تا آنكه شاه عباس ثاني در سال بيست و دوم شاهجهاني با فوج جرار آمده محاصره نمود - و تا دو ماه محاربه درميان بود - چنانچه ميرزا عبدالقادر تونى دران جنگ گفته *

* بيت *

* ز بالا و پائین دژ می نمـود *

* چو آتش قزلباش و هندی چو دود *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهی ایران ضعیف‌تر گردید میر اویس ابدالی (که در ملازمان شاه تعینات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدمت خلد منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و درینولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقتدار آن ولایت رونقی دیگر یافته و در حوالی قلعه معمورهٔ طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی ست وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کروه - و عرض از سند تا فره دویست و شصت - شرقي سند - و غربي فره - شمالی غربي غور و غرجستان و شمالی شرقي کابل و غزنین - جنوبي سیوي - قلعهٔ قندهار بدشوار کشائي شهرهٔ عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار محال است بجمع هفت کرور دام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

---

(۲) نسخهٔ [ب] تا غرجستان *

* شیخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست - قدس سره که اصلش از دهلي ست - پدر او شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید شکرگنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید پس از انکه بهندوستان معاودت کرد در موضع سیکري دراز کوهی آگره (که از مضافات بیانه بود - و چون دران گل زمین فردوس مکاني بر رانا سانکا فتح یافت بشکري موسوم فرمود بشین معجمه) بالای کوهی (که بآن موضع متصل است) مسجد و خانقاهی ساخته بریاضات (۲) اشتغال مي‌نمود - از غرائب اتفاقات عرش آشیاني را (که در چهارده سالگي بر سریر فرمانروائی هندوستان جلوس نمود) تا چهارده سال دیگر (که سنین عمرش به بیست و هشت رسیده) فرزندے که میشد زنده نمي‌ماند چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر عالي قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدهٔ جنت مکاني ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را بشگون فرا مي‌گیرند آن عفیفه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند

روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضت *

و هفت هجري جنت مكاني متولد گشت - و بهمنامی شیخ
بشاهزاده سلطان محمد سلیم معمی گردید * ع *
٩٧٧
* در شهوار لجهٔ اکبر * تاریخ است
و پس ازان (که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع
شد و نفس شیخ گیرا گردید) سیکري را مصر جامع ساخته
عالي اساس و خانقاهے رفیع بنا با مدرسه بصرف پنج لک روپیه
٩٨٢
مرتب گشت • و لایری فی البلاد ثانیها * تاریخ یافته اند
و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگین و حدائق نظر فریب
اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی
آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را
بفتح آباد موسوم نمایند - بفتحپور زبانزد خلق گردید - همین نام
مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه (٩٧٩) نهصد و هفتاد و نه
٩٧٩
هجري رحلت نمود * شیخ هندي * تاریخ است - بنابر اخلاص
و اعتقادے (که عرش آشیاني را بشیخ بهم رسیده بود) پسران
و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمناصب علیه و مراتب عمده
اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیهٔ شیخ برضاع و فطام
شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او
به نسبت کوکلتاشي سرمایهٔ افتخار اندوخته اکثرے بپایهٔ پنجهزاري
برآمده صاحب طبل و علم گردیدند *

بالجمله شیخ احمد در تعلقیان روزگار بسا خوبهای گزیده

غازهٔ چهرهٔ او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نکردے - و از دید
ناملائم چندان زبون غم نگشتے - از دستگیری عقیدت و بندگي
بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهرهٔ آفاق گشته در جرگهٔ
أمرای اکبري انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدي
نرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم
در یورش مالوه هوا زدگي در یافت - چون بدار الخلافه آمد
از ناپرهیزي انجام کار بفالج کشید - در همین سال روزے (که
عرش آشیاني بجانب اجمیر کوچ مي فرمود) بحضور طلبید
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستي
شتافت - سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوي مشهدي پسر میر قاسم است - در سنه (۹۶۱)
نهصد و شصت و یک هجري در رکاب جنت آشیاني بهندوستان
آمده بمراسم پرستاري مشمول عواطف سلطاني شده - پس
ازان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیاني آرایش پذیرفت)
برتبهٔ سرداري صعود نمود - و سال نهم در فوجے (که بتعاقب
عبدالله خان ازبک تعین شده) شتافته مصدر تردادات
گردید - و سال شازدهم همراه لشکر منقلا (که بسرکردگي خان کلان
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوري یافت - چون موکب
ظفر کوکب بپتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

خان و میر ابو تراب (که همواره بترسیل عرائض استدعای مهم گجرات مي نمودند) کسیل فرمود - مومی الیه در اثنای راه با میر ابو تراب برخورده پیش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه آورد - پستر در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات صوبهٔ گجرات گشت - پس ازان بتقریبے کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل امرا (که در سفر ایلغار گجرات پیش پیش روانه شده بودند) بدان سمت گام جلادت برزد - و پس ازان بحکومت اوجین سر بلند گشته لوای اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خاني چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمایهٔ افتخار اندوخت از امرای دو هزاري ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تردي بیگ خان است - بدولت عواطف جنت آشیاني بخطاب مقیم خاني سر برافراخته بین الامثال و الاقران امتیاز بهم رسانید - در ایام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بمیرزا عسکري پیوست و هنگام معاودت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعهٔ قندهار محصور برده مراسم پاسباني و تحصن بجا مي‌آورد چون میرزا زینهاري گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیوفا را

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکورنش پادشاه آوردند ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زوانه در پا و تخته در گردن کرده چندے نگاهداشتند - وقت انتهاض جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بهمراهی منعم خان در کابل ماند - چون در عهد عرش آشیانی پس از تفرقهٔ بیرام خان منعم خان طلب حضور گردید مقیم خان نیز برفاقت او بهند آمده باضافهٔ منصب مورد عنایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان ازبک حاکم ماندو خیالات فاسد بخود راه داده می خواست شورشے برانگیزد) مصدر تردد‌های پسندیده شده بخطاب شجاعت خان ناموري اندوخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیهٔ ضیافت استدعای قدوم پادشاهي نمود - عرش آشیاني بقبول مسئول مباهي ساخته یک شبانه روز بخانه‌اش عشرت پیرا بود او جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن (۲) آرائي اهتمام بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد گجرات بنزول اجلال اکبري دار الاقبال گردید) شجاعت خان از گزاف خیلے در بزم پادشاهي حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان راند - عرش آشیاني بمکافات در تقصیر (که هم ادب حضور مرعي نداشت - و هم مراعات تورهٔ سلطنت فروگذاشت که با سپهسالار

---

(۲) نسخهٔ [ج] مجلس آرائي •

دولت ناشایسته اندیشید) سرزنش زبانی (که اصالت منشان را زخمش کاري تر از شمشیر آبدار است) فرموده نزد خانخانان فرستاد - که بهر چه سزاوار داند از عفو و انتقام بعمل آرد - خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست صفح جریمهٔ او نمود - ملتمس او پذیرفته بطلب ممتاز فرمود - و در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري و حکومت مالوه و سپه سالاری آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت لختے امرای بد سرشت بنگ و بهار عروهٔ فتنه و فساد برآراستند او حسب الطلب پادشاهي از سارنگپور یک منزل برآمده بود - عوض بیگ برلاس با جمعے از ملازمان او از سخت گیري و بد سلوکي (که مواجب سپاه بیحسابے باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش نمودے) اخلاص گزیني و خیرسگالي از دست فروهشته در کمین بد اندیشي بودند - هنگام کوچ (که بیشترے همراه بنه و بار سردار ره نوردیده - و برخے گرمی شغل کوچ داشتند) حاجي شهاب (۲) نامي را بسرداري برداشته هنگامه آرای ستیزه گشتند - غوغای عظیم برخاست - قویم خان پسرش جویای آگهي شده بگزند جان فرسا نقد زندگي در باخت - شجاعت خان از

---

(۲) نسخهٔ [ب] شهاب الدین نامي را •

خیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقے از ناسپاسان زخمے چند بدو رسانیدند - هنوز رمقے بود که نزدیکان وفا کیش بعماري انداخته زبانهٔ سارنگپور شدند - و از پخته کاري و زمانه شناسي چنان ره سپردند که بسیارے زنده انگاشتند و برخے بدان تصور یک گونه همراهي گزیدند - در کمتر زمانے بحصار آن شهر پناه برده مژدهٔ رستگاري بر زبانها انداختند و کوس شادماني بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر گرد شورشے که بالا شده بود فرو نشست - و هر یکے از بد سگالان کناره گرفت - شگفت آنکه اکثرے انجام کار دانسته گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگي یاوري نموده بپاسبانی بخه و بار رو آوردند - و از چنین آشوب بعافیت گاه رسانیدند پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار آمرزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگونا گون بادافراه عبرت نامهٔ جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان که ترجمه‌اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

* شیخ عبدالنبي صدر *

نبیرهٔ شیخ عبد القدوس گنگوي - که از اولاد امام ابوحنیفهٔ کوفي و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (٩٤٤) نهصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبد النبي در علوم

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالي داشت - و با وصف افادهٔ علوم باشغال سلسلهٔ علیهٔ چشت مواظبت مي‌نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پهر دم نگهداشته بذکر قلبي مشغول میشد - در سال دهم جلوس عرش آشیاني بوسیلهٔ مظفر خان دیوان اعلی بمنصب صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرور ایام جلائل امور سلطنت نیز بصوابدید او باز گردید - و در قرب منزلت پادشاهي بمرتبهٔ رسید که باستماع حدیث شریف عرش‌آشیاني بخانه اش میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب شیخ در اجرای احکام شرعي و امر معروف و نهي منکر فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد روزے بتقریب سالگره بر ملبوس پادشاهي رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامهٔ عرش آشیاني رسیده پاره شد - حوصله تنگي کرد - نزد والده شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع مي‌کرد مریم مکاني گفت پوتم گران خاطر نشوي - باعث نجات اخروي ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتساب و تعصب

پادشاه را تنگ گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که علم ما زیاده ازین شیخان مرائي‌ست - که دیندارې را پردهٔ تحصیل دنیا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهای قوي الزام و اسکات اینها میکنیم - چنانچه روزے طعام مزعفر هم بر سفره بود - چون شیخ ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران حلال مي‌بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفةالله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي درمیان آمد - تا در سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعي نداشته - در هر صوبه صدرے علیحده مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش‌آشیاني مجلسے از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن بمردم موجب ثواب است یعني در مسائل دینیه (که مختلف‌فیه مجتهدین است) بنابر تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود شقے که اختیار نماید اتباع آن بر کافهٔ انام لازم است - و کذلک بفکر صواب نمای خود حکمے از احکام قرار دهد (که مخالف

فرض و سنت نباشد - و سبب ترفيه عالميان گردد) مخالفت آن موجب خسران دنيوي و سخط اخروي ست - چه مرتبهٔ پادشاه عادل زياده بر مرتبهٔ مجتهد است - و بدين مضمون تذكرهٔ نوشته بمهر شيخ مشار اليه و مخدوم الملک سلطانپوري و غازي خان بدخشي و حكيم الملک و ديگر علماى وقت رسانيده * و كان ذلک في شهر رجب سنة (٩٨٧) سبع و ثمانين و تسع مائة * و چون از شيخ عبد النبي و مخدوم الملک حرفهاى ديگر بعرض رسيد و ظاهر شد كه آنها ميگويند كه از ما باكراه و جبر مهر كرده گرفته اند عرش آشياني در همين سال شيخ را قافله باشى حاج كرده زرے (كه بشرفا و ارباب استحقاق آن امكنهٔ شريفه ميفرستادند) حواله فرمود - و با مخدوم الملک دستوري يافت - و بدين تقريب اخراج اينها از ممالک محروسه بعمل آمد - و حكم شد كه همواره دران معابد برياضت مشغول بوده بدون طلب عود بديار خود ننمايند - چون بسبب آمدن ميرزا محمد حكيم و عصيان امراى بهار و بنگاله يک گونه هرج و مرجے در هندوستان افتاد اينها (كه مترصد چنين هنگامه بودند) مع شي زائد مسموع نموده عزيمت معاودت مصمم ساختند - و با وصف تحذير شريف مكه از تخالف حكم پادشاهي بدريا نوردي درآمده در سال بيست و هفتم باحمدآباد گجرات بار اقامت كشودند - اگرچه بيگمان محل

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگي بحرفهای ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده (۲) حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - او بعلم مزاجداني دریافت که قتلش باز پرس ندارد - بسابقهٔ عداوت در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هجري پنهاني خفه کرد - یا باجل طبعي درگذشت *

* شیخ عبد الرحیم لکهنوي *

از نجبای شیخ زادهای بلدهٔ لکهنؤ است - و آن بزرگ شهرے ست از صوبهٔ اودهه برکنار دریای کودي بیسواره (۳) عبارت ازان مملکت است - شیخ بیاورے طالع در سلک ملازمان اکبري انتظام یافته در جایزهٔ نیکو بندگیها بمنصب هفتصدي (که مهین پایهٔ نوکرے آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شیخ جمال بختیار (که همشیره اش از ازواج مرغوبهٔ عرش آشیاني بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه دوستي و بد دمسازي ببادهٔ نوشي افتاده شیفته و دیوانهٔ میگساري گردید - و چون مسکرات مکدر روح و مظلم عقل است افراط آن مهیج مواد سوداوي گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره ساخت - و آثار نابخردي از پیشاني پیدائي گرفت *

در سال سیم هنگام معاودت از کابل روزے (که حوالی

(۲) نسخهٔ [ا] فرموده (۳) نسخهٔ [ب] بیشواره *

سیالکوت مضرب خیام پادشاهي بود) شیخ در منزل حکیم ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهر حکیم را بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست اُو باز کشیدند - و زخم اورا بحضور عرش آشیاني برده‌وخته باستعلاج پرداختند - گویند پادشاه بدست خود زخم اورا بخیه زد - و هرچند حکیمان آزمون کار اصرار داشتند که این جراحت مرهم پذیرفتني نیست و بعد از دو ماه حالش بجائے کشید که نبض شناسان قارورہ دان هم دست باز داشتند لیکن پادشاه همواره از دلدهي نوید رسان تندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخیرے رفته بود در کمتر زمانے بحال خویش آمد - پس ازان بوقت موعود گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشانده در وطن بیاسود *

گویند برهمن زنے کشنا نام در خانه داشت - آن عاقلهٔ روزگار پس از فوت شیخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب احداث نموده و دیهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائی باغے (که شیخ دران مدفون بود) مي‌کوشید - و از پنجهزاري تا سپاهي هرکه ازان راه مي‌گذشت فراخور احوالش بنفاست شیلان مي‌کشید - و با آنکه کبر سن دریافته و بصارت رفته بود شیوهٔ مرضیه را از دست نداده تا شصت سال کمابیش احیای نام شوهر خود نمود * * ع *

* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد *

* شیخ جمال بختیار *

پسر شیخ محمد بختیار - طایفهٔ ملقب بدین لقب در چندوار و جلیسر مضاف صوبهٔ اکبرآباد از مدتها سکونت دارند خواهر او گوهر النسا نام در خانهٔ عرش آشیانی سرآمد محلات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده بپایهٔ هزاري مرتقي گردید - مردم حسد پیشه (که از پیش آمد او خار الم در دل داشتند) بیخبر آب خوردن اورا بزهر آمیختند حال شیخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهي بنابر دل‌سوزي قدرے ازان آشامید - او نیز متغیر الحال گردید - چون بعرض رسید پادشاه خود بچاره‌گري برنشست - و صحت رو داد *

سال بیست و پنجم باتفاق اسمٰعیل قلي خان بمالش نیابت خان (که علم بغي افراخته بود) دستوري یافته عرصهٔ مبارزت را به پیشقدمي آراست - و سال بیست و ششم به تعیناتی شاهزاده سلطان مراد (که بمقابلهٔ میرزا محمد حکیم نامزد شده) مامور گردید - روزے (که منزلگاه شاهزاده خرد کابل شد) نامبرده از تهور منشي راه چنارتو سر کرد و با مردم میرزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کنان بمعسکر شاهزاده پیوست - روزے عرش آشیاني از وی رایحهٔ شراب استشمام نموده درین باب نکوهش فرمود - و از کورنش باز داشت شیخ از جوش غیرت و ناز فروشي از جا رفته اسباب مکنت را

بینما داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت آشفته‌تر شده او را بزندان خانه برنشاند - پس از چندے بعفو جرائم مشمول عواطف بیکران ساخت - مدتے بتقدیم خدمات تحصیل سعادت مي‌نمود - ازانجا (که بمیگساري خو کرده بود) آخر کار رعشه بهم رسانید - سال سیم (که عزیمت زابلستان در پیش بود) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه توقف گزید - در همان سال مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه هجري پا بعدم خانه در کشید *

* شهاب الدین احمد خان *

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار امتیاز داشت - در اوائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي اختصاص گرفت - چون بیستم جمادي الاخری سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم عرش آشیاني بیرام خان را بجهت مهمات (۲) در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا سکندرآباد شکارکنان رسید ماهم‌انکه انحراف مزاج مریم‌مکاني را (که در دهلي تشریف داشت) تقریب ساخته برسم عیادت ترغیب رفتن دهلي نمود - ملائم مزاج پادشاهي افتاد - چون شهاب الدین احمد خان (که با ماهم انکه خویشي و دوستي داشت) باستقبال رسید عرضداشت که این آمدنها (که بے

---

(۲) نسخهٔ [ب] مهمات آگره *

استصواب خانخانان است) بمردمے که در رکاب اند غیر از جان گزائي و بے ناموسي ثمرهٔ نخواهد بخشید - نا گزیر است که ما بندها باماکن شریفه رفته بمراسم دعا گوئي اقدام نمائیم - عرش آشیاني شخصے را نزد خانخانان فرستاد - که ما خود عزم دهاي کردیم - هیچ کس درین کار دخلے ندارد معهذا عهدنامهٔ بنام این جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه سخن وا شد و میدان خالي بدست ماهم انگه و شهاب الدین احمد خان افتاد علانیه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج پادشاه از بیرام خان کیبود * * بیت *

* هرچند باغیـــار عنـــایت نظرے هست *
* گوئیم بدانسان که سخن را اثرے هست *

بیرام خان از استماع پیغام پادشاهي سراسیمه گشته حاجي محمد خان سیستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستاد تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسے گوش بمعذرتها کند - امرای چغته (که منتظر چنین روز بودند) از اطراف و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملکي و مالي بصوابدید ماهم انگه بشهاب الدین احمد خان مفوض شد - روزے چند بتمشیت امور سلطنت پرداخت *

در سال دوازدهم (که پادشاه متوجه چیتور بودند) اورا از حوالی قلعهٔ کاگرون برداشته ولایت مالوه برنواخته بمالش

میرزایان باغیه (که بران دیار بتغلب استیلا یافته بودند) تعین فرمود - آن ناسپاسان ثبات (٢) از دست داده پیش از جنگ بگجرات بدر زدند - چون سال سیزدهم طلب حضور شد مظفر خان دیوان اعلی از کثرت اشغال ملکي و مالي بخالصات پادشاهي چنانچه باید نمي‌رسید - آنرا بدو نامزد نمودند او از جزرسي و کاردانيي نسقے شایسته و انتظامے گزیده دان سال بیست و یکم بمنصب پنج هزاري سر افتخار برافراخته بسپه‌سالاري مملکت مالوه تعین گشت - و سال بیست و دوم چون از وزیر خان کارهای گجرات باختلال آمد حکومت آنجا بدو تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم (٣) چون اعتماد خان از تغیر او بایالت گجرات در رسید خان مذکور بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملازمان بے حقیقت او سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (که در پناه کانتهیا (٤) روزگار مي‌گذرانید) طلبیده پسري و سرداري دستمایهٔ آشوب گردانیدند - شهاب الدین احمد خان باطفاء این نایره همت گماشته کار برده آرائي کشید - پیش ازانکه آویزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمخالفان پیوستند - دران سراسیمگي یکے از نوکران زخمے هم رسانید - چندے وفاکیش خان را

---

(٢) نسخهٔ [ج] ثبات قدم (٣) در [بعضے نسخه] و سیوم (٤) در [بعضے نسخه] کایتها *

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانیدند - شکست فاحش رو داد - و ناموس عالمے بتاراج رفت - غنیم اطراف و جوانب فرو گرفت - نزدیک بود که از پتن هم برآمده بجالور شتابد - که فی‌الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابدید اعتماد خان بر شیر خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود) فوجے فرستاده بر شکست - درین اثنا عبد الرحیم میرزا خان از حضور رسیده سلطان مظفر را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت - و سرکار بهرونج بتیول شهاب‌الدین احمد خان مقرر ساخته بکوسک قلیچ خان [که با سپاه مالوه بکشایش قلعهٔ بهرونج (که بتصرف کسان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد سال بیست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگیها دم آسایش برگرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه باز ایالت مالوه باو قرار یافت - همان جا در سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي و رعیت آسودگي از یکتایان زمانه بود - کدبانوی خانهٔ او بابا آغا (که پیوند خویشي با مریم‌مکاني داشت) بشایستگي زندگي نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم درگذشت *

* شیخ ابراهیم پور شیخ موسی *

برادر شیخ سلیم سیکري ست - شیخ موسی از جملهٔ

خوبان وقت بوده - و در قصبهٔ سیکري (که چهار کروهی اکبرآباد است - و عرش‌آشیاني دران جا قلعه و شهر پناه بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت) کنج عزلت گزیده بریاضت (۲) و مجاهدت مي‌پرداخت - چون اولاد عرش آشیاني زنده نمي‌ماندند بدین جهت از درویشان استمداد نمودے روی التجا بشیخ سلیم هم آورد - در همان ایام مادر شاهزاده سلطان سلیم باردار شد - این معني موجب مزید حسن ظن گردیده در قرب جوار منزل شیخ مکانے برای حاملهٔ مذکوره اساس پذیرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمناسبت نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شیخ درین دولت بمدارج ترقي رسیده *

شیخ ابراهیم مدتے بتعیناتی شاهزادگان در دار الخلافهٔ اکبرآباد (۳) سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جلوس با برخے مبارزان بتهانه داری لالائي و تنبیه سرکشان آنحدود مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی او فروغ استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر مباهات برافراخت - سال بیست و هشتم بکومک خان اعظم کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتقدیم رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتلو (که در اُدیسه

---

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضات و مجاهدات (۳) در [بعض نسخه] اکره *

سر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور رسیده نامهٔ ارادت بر زمین فراغت نهاد - سال سیم (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر عرش آشیانی شد) او بپاسبانی دار الخلافهٔ آگره لوای کامیابی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال سی و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی او خاطر نشین پادشاه بود - از اُمرای در هزاری ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افگن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از قدیمان همایون پادشاه بود - در شکستی (که از افاغنه بفوج پادشاهی رسید) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حلیلهٔ آن پادشاه والا جاه تعین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افگن برفاقت میرزا کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیانی از عراق ازانجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر بر افراخت - پستو کهمرد و ضحاک و بامیان به تیول از تقرر یافت - اما بعد تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

و روز جنگ با میرزا دستگیر مردم پادشاهي شده بیاسا رسید پسرش شیرویه ملازمت عرش آشیاني دریافته ابتدا در کومکیان منعم خان خانخانان تعین بنگاله گردید - و در جنگ داؤد افغان (که در حدود اُدیسه رو داد) جوهر مردانگي بر روی روز آورد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بصوب کابل دستوري پذیرفت - پستر همراه میرزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال سیم باتفاق خان اعظم کوکه بمهم دکن کمر خدمت بست - و سال سي و دوم با مطلب خان بتنبیه جلالهٔ تاریکي مامور گردید و سال سي و نهم بخطاب خاني سربلندي یافته بپاسبانی اجمیر سرمایهٔ مباهات اندوخت - از امرای هزاري ست *

* شیخ عبدالله خان *

خلف ارشد اسوهٔ مشائخ الشطار شیخ محمد غوث گوالیاري ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبد الله و شیخ ضیاءالله بمزید اشتهار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدري معروف - در علم دعوت و تکثیر شاگرد رشید پدر والا مقدار و در اهتدا و ارشاد خلائق جانشین والد گرامي صفات بود بسرنوشت تقدیر با نشهٔ فقر و درویشي نوکری پادشاهي اختیار نموده در سلک امرای اکبري انتظام یافت - پیوسته در یسانها بقطره و پویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیدے - و همواره

در معارک جدال مراتب جان فشاني بجا آوردے - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري امتياز يافته صاحب شوکت و جمعيت گرديد - گويند تا سه هزاري مرتقي مدارج امارت گشته درعين جواني لواي ارتحال بعالم بقا افراشت *

و دومين شيخ ضياء الله نوکري اختيار نکرده بدرويشي در ساخت - در حيات پدر بگجرات شتافته در خدمت شيخ وجيه الدين علوي (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب شروح و حواشي مفيد دارد - و مريد پدر اوست) اکتساب علم کرده در پٹن از شيخ محمد (۲) طاهر محدث بوهره سند حديث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدور عنايت نامه و تفويض خرقهٔ خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار در سال (۹۷۰) نهصد و هفتاد بگواليار آمده روزے چند گذرانيده در دار الخلافهٔ آگره طرح سکونت ريخت - و خانه و خانقاه برساخت - و مدتها باحراز مثوبات اخروي همت گماشته برسم دانش دلاويز صوفي افاده مي فرمود - تا سلوم رمضان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج بعالم ديگر خراميد *

گويند در سالے [که در لاهور بعرش آشياني شاخ آهوئے (که تماشاي جنگ آن مي فرمود) بانگشين رسيد - و سخت رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعيادت

---

(۲) نسخهٔ [ج] محمد محدث *

آمدند - روزے پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یاد ما نکرد علامي شیخ ابو الفضل ازین مقوله آگهي داد - ناچار خود را بلاهور رسانید - اتفاقا پس از چندے یکے از حرمهای شاهزاده دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل بمنزل شیخ برند - هرچند شیخ عذرها برانگیخت پذیرا نه افتاد - آن عفیفه را آوردند - چون شیخ را تنفر نفس الامري بود از زندگي ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقتضای مقام منجملے از احوال والد ماجد این هردو برادر ثبت مي‌گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش شیخ بهول (۲) از فرزندان شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت بودند - هردو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند شیخ بهول مرید شاه قمیص (۳) است - که در سادهورا آسوده جنت آشیاني را بدو اخلاص و ارادتے تمام رسید - با آنکه با خواجه خاوند محمود نبیرهٔ خواجه ناصر الدین احرار بیعت داشت خلع ربقهٔ مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این بیت برخواند * * بیت *

* همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز *

* دران دیار که طوطي کم از زغن باشد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهول - و در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] بهلول (۳) نسخهٔ [ب] فیض .

و چون در سنه (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا هندال برادر خرد پادشاه ترهت جاگیر یافته بود - بموافقت بعضی ارباب فساد اندیشهٔ تباه بخود راه داده در عین موسم باران - بی رخصت روانهٔ دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم دهلی (که از ارکان سلطنت بود) باگره آمده بنصائح ارجمند میرزا را بر دولتخواهی آورد - که زود بر جونپور شتافته مالشی بافغانان دهد - درین اثنا برخی امرا از بنگاله گریخته در جونپور بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائی گشتند میرزا باز آن تبهٔ خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین خبر آگهی یافته شیخ پهول را (که بوی فرط محبت و حسن اعتقاد داشت) به پند گذاری و موعظت پردازی روانه ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدودلی و خدوک افتادند - و آخرها یکتائی مشروط بقتل شیخ گردید - که تا پرده از روی کار بر ندارند (۲) موافقت صورت نگیرد - میرزا نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افاغنه اتفاق دارد) از خانهٔ میرزا گرفته در ریگستانی (که نزدیک باغ پادشاهی بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] برنگیرند .

۱۴۵

گردن زد - شیخ محمد غوث * فقدمات شهید! * تاریخ یافته قبرش در ظاهر قلعهٔ بیانه است - بالای کوهے *

جنت آشیاني از قتل شیخ قرین تاسف و اندوه گشته طریق اتحاد و ادب با برادرش شیخ محمد غوث مسلوک و مرعي داشت - او مرید حاجي حمید گوالیاری غزنوي ست که او مرید شیخ قاضن (۲) بنگالي و او مرید شیخ عبدالله شطاري ست - نامش ابوالموید محمد - و از جانب پیر بغوث ملقب گشته - شیخ در کوهستان چنادهٔ صوبهٔ بهار بحکم پیر بسر برده و چند سال بچله نشیني گذرانیده در سنه (۹۲۹) نهصد و بیست و نه جواهر خمسه را (که نسخهٔ بست مشهور) دران خلوت نشیني از سواد به بیاض آورد - و درین هنگام عمرش بیست و دو سال بود - چون شیر شاه در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت شیخ بنابر اشتهار ربط خود (۳) با همایون پادشاه اندیشه‌ناک گشته بگجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالي بنا نهاده فراوان مردم آندیار را بفوائد معنوي بر نواخت - چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک رایات همایوني در دیار هند افراخته شد شیخ از گجرات ارادهٔ معاودت تصمیم نموده در سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه (که آغاز سریر آرائی عرش آشیاني ست)

(۲) در [بعضے نسخه] قاض (۳) نسخهٔ [ا ب] خود و همایون *

شیخ بگوالیار آمده باگره شتافت - پادشاه لوازم استقبال بجا آورده فراوان نیازمندي بتقدیم رسانید - شیخ گدائي کنبو (که صدر صدور بود) بسابقهٔ عداوتے (که با شیخ داشت) بتازگي کمر دشمني بسته رسالهٔ او را (که در گجرات نوشته مشهور بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به بیرام خان خانخانان رسانید - و خاطر خان را برو متغیر گردانید - آن قدر رعایت پادشاهي که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائي یافته آزرده خاطر بگوالیار که مسکن او بود برگشته گوشهٔ انزوا گزید - تا در شنبه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد ازین خاکدان بنعیم جاودان شتافت * بندهٔ خدا شد * ۹۷۰ تاریخ است *

گویند از جانب عرش آشیاني یک کرور دام وظیفه مقرر بود - و در ذخیرة الخوانین آورده که شیخ نه لک روپیه را جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میرفت - و آنچه بزبانها افتاده (که عرش آشیاني نیز مرید شیخ بود) از اکبرنامه هم ظاهر میشود - اگرچه شیخ ابوالفضل بظاهر همچشمی مشیخت یا بسوءظن که داشته یا بمزاج گوئی پادشاه در لباس دیگر وا نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که برخے در همین سال مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند) عرش آشیاني بقصد شکار

از آگره برآمده عرصهٔ گوالیار بقدوم پادشاهي رونق پذیرفت ظاهر شد که کاران قبچاق همراه شیخ محمد غوث از گجرات آورده اند - حکم شد که ببهای دلخواه از سوداگران بگیرند درین میانه معروض گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین کاران دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآینه شیخ آنهارا پیشکش خواهدکرد - چون عرش آشیاني تشریف فرمود شیخ مقدم پادشاهي را مغتنم شمرده حرز آفت بیرام خاني اندیشید - و جمیع کاران را (که بمودم شیخ منسوب بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد - و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت - و در آخر مجلس از پادشاه پرسید - که حضرت دست ارادت بکسے داده اند یا نه - فرمود که نه - شیخ دست خود را دراز کرده دست عرش آشیاني گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه نقل مي‌کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشهٔ نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن کاران و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم * * بیت *

* بزیر دلق ملمع کمندها دارند *
* دراز دستی این کوته آستینان بین *

پس ازان آن مرد سادهٔ خود آرا در هنگامهٔ عوام باین روش مباهات مي نمود - و این حکایت را الفاظے چند تحریر

نمود - و نقل بالمصدر آن درینجا مناسب نبود *

غریب تر آنکه در حق شیخ پهول مي نویسد که چون جنت آشیاني را توجه بدعوات بود شیخ را بادعای ادعیه عزت مي داشتند - و او نسبت بآن حضرت گاهے رابطهٔ ارادت و گاهے واسطهٔ عقیدت انتساب داده تفاخر نمودے - حالانکه این دو برادر از فضائل و کمالات علمي عاري بودند - یک لختے اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوت اسمي اشتغال مي نمودند و آنرا دستاویز جاه و اعتبار خود مي ساختند - و بصحبت سلاطین و امرا بوسیلهٔ ساده لوحان زود فریب رسیده متاع ولایت مي فروختند - و بلطایف الحیل مواضعات و قریات مي گرفتند *

بالجمله این همه زبان طعن شیخ ابوالفضل (که بر مشائخ وقت میرود) بسبب عداوت باطني و حسد همچشمي ست که پدرش نیز از مقتدایان وقت بود - و دعوی همسري داشت اما قبولیت نیافت - یا از واشگافیها و بے پرده گوئي ست که منافی مصلحت و مخالف جمهور است - بهر تقدیر تحقیق و اثبات ولایت و غوثیت (که امرے مبطن است) یکطرف - اما اتحاد و ارادت جنت آشیاني باین دو برادر در غایت ظهور است - چنانچه صحیفهٔ همایوني (که بعد از تسلط شیر شاه بشیخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرار (٢)

(٢) صفحهٔ [١] تعلق .

بجنس آنرا آورده) با جواب شیخ درین جا بضرورت مقام ارتسام مي یابد *　　* صحیفهٔ شاهي *

بعد از عرض آداب دست بوس معروض آنکه عنایت قدیر لم یزل از گردوهٔ دشواری تقدیر به بدرقهٔ توجه و دعای ایشان و جمیع درویشان بآساني برآورد - و از سوانح روزگار فتنه انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومی ملازمت باعث آزار خاطر و سبب تیرگی دل نگردید - و در هر نفس و هر گام خیال در گرو این اندیشه بود - که آن دیو سرشت مردم بآن ذات ملکوت صفات چه سلوک کرده باشند - چون شنید (که در همان نزدیکي هجرت بدیار گجرات فرمودند) دل ازان اندوه گرفتاري قدرے رهائي یافت - و پیوسته از صدق عقیدت امیدوار است - که (۲) فیض فضل کردگار همچنان که از تنگنای آفت بیرون آورده از بند اندوه ناکی مذکور آزاد ساخت از محنت مفارقت موري نیز خلاصي بخشد - سبحان الله چگونه سپاس و شکرگذاري بیقین باطن نشین آن رهنمای حقیقي بتقدیم رساند - با اکثر اسباب پریشاني (که بظاهر قالب فرو پیچیده است) در جمعیت وحدت سرای سویدای قلب باندازهٔ یک ذره قصورے و فتورے راه نیافته - راه آمد و رفت باندازهٔ قافلهٔ دعای خیر پیوسته مسلوک باد　　* جواب *

---

(۲) نسخهٔ [ب] که فضل .

وصول نامهٔ نامی سلطاني و مطالعهٔ صحیفهٔ گرامی همایوني مبارکباد زندگاني بمخلصان این حدود رسانید - و نوید سعادت صحت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بکلک وقائع‌نگار قلمي بود مطابق نفس‌الامر است - هیچگونه تکلف دران واقع نیست * * ع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل *

المرام سر خداوند افسر از اندوهناکی سرگذشت شوریده‌مباد * ع *

* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست *

هرگاه حق سبحانه تعالی بندهٔ سعادتمند خود را مي خواهد بدرجهٔ کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال هردو میفرماید - یک دور جمالي گذشت - اکنون چند روز نوبت جلالي ست - بحکم (ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا) بزودي باز نوبت جمال خواهد رسید - زیراکه بقانون عربیت یک عسر درمیان دو یسر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط بحسب مسافت کمتر از دایرهٔ محیط است عنقریب عروس مراد بر منصهٔ ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجمله شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریهٔ هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارد سید وجیه الدین علوی گجراتي (که بر کتب درسیه شروح دارد

و عالم علوم ظاهر بود) مرید وی است - یکے بسید گفت که با این علم و دانش دست ارادت بشیخ (که چندان علم ندارد) داد؟ - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امي است - و پیر من امي - سلسلهٔ شطاریه بسلطان العارفین بایزید بسطامي منتهي میشود - و لهذا در روم این خانواده به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکے از وسائط این سلسله شیخ ابو الحسن عشقي ست (قدس سره) در ایران و توران عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاري ازان گویند که در سلوک از مشائخ دیگر سلاسل تیزتر و گرم تر اند و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضهٔ سالکان شمع هدایت مي افروختند - نخستین کسے (که از ایران وارد هندوستان گشت) شیخ عبد الله شطاري ست - که در نسب به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردي میرسد - و در ارادت بهفت واسطه ببایزید بسطامي (قدس سره) و در اخبارالاخیار گفته که شیخ عبدالله به پنج واسطه بشیخ نجم الدین کبري (رحمة الله علیه) میرسد - در ماندو مالوه سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هشت صد و نود در گذشت همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند *

* شيخ ابو الفيض فيضي فياضي *

پسر کلان شيخ مبارک ناگوري ست - که از علماي وقت بريا ضت و تقوي مشهور بود - يکي از اسلاف وي از ديار يمن در زي اهل تجريد برآمده بپاي همت معمورهٔ جهان را در نوشت - و در مائهٔ تاسعه در قصبهٔ ايل از توابع سيوستان بار غربت کشاده توطن و تاهل گزيد - و در عنفوان مائهٔ عاشره پدر شيخ بصوب هندوستان رهگراي سياحت گرديده در بلدهٔ ناگور طرح اقامت انداخت - چون وي را فرزندے زنده نمي ماند در سنه (٩١١) نهصد و يازده شيخ که بوجود آمد بمبارک مسمے گردانيد - چون بسن شباب رسيد بگجرات شتافته نزد خطيب ابوالفضل گازروني و مولانا عماد لاري تلمذ نموده از صحبت علماي آنديار و مشايخ بزرگوار فوائد بسيار کسب نموده در (٩٥٠) نهصد و پنجاه بدارالخلافهٔ آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافادهٔ علوم مي پرداخت - و بدرويشي و قناعت بسر مي برد و در توکل شانے عظيم داشت - مبادي حال در امر معروف و نهي منکر بحدے مبالغه مي کرد که از کوچهٔ (که آواز نغمه مي آمد) نمي گذشت - و آخرها بمرتبهٔ مولع شد که خود سماع و وجد مي نمود - اوضاع مختلفهٔ بسيار بدو نسبت داده اند

---

(٢) نسخهٔ [ج] پانزده *

در عهد سليم شاه بربط شيخ علائی مهدوي بمهدويت شهرت گرفت - و از علماي وقت چه سرزنشها که نيافت - در عهد آغاز اکبري (که امرای چغتا بيشتر در عرصه بودند) بطريقهٔ نقشبنديه خود را وا نمود - و پس ازان بسلسلهٔ مشائخ همدانيه منسوب ميکرد - چون آخرها عراقيه دربار را فرو گرفتند برنگ ايشان سخن راند - چنانچه بتشيع اشتهار يافت - تفسيرے موسوم بمنبع العيون مقابل تفسير کبير در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نيز از مولفات اوست - تذکرهٔ اجتهاد عرش آشياني (که بگواهیٔ علمای عصر مرتب گشت) بخط شيخ تحرير يافته در ذيل آن مرقوم نمود که اين امرے ست که از سالها منتظر آن بودم - گويند آخرها بتکليف پسران بمنصبے هم امتياز يافت اگرچه شيخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانيده در سنه (١٠٠١) يکهزار و يک در بلدهٔ لاهور زندگي بسپرد * شيخ کامل * تاريخ فوتش يافته اند *

شيخ فيضي در سنه (٩٥٤) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جميع علوم بخشے وافر برداشته - در حکمت و عربيت بيشتر تتبع نموده - و پزشکي دانش فرا پيش گرفته رنجوران تهي دست را چاره ميکرد - ابتدا بضيق معيشت و تنگیٔ احوال گرفتار بود - روزے بهمراهیٔ

---

(٢) نسخهٔ [ب ج] شيخ علامي •

پدر نزد شیخ عبدالنبي صدر عرش آشیاني رفته اظهار حال و استدعای صد بیگهه مدد معاش نمود - شیخ بتعصب مذهب اورا با پدرش بتشیع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخیزاند شیخ فیضي را حمیت بران آورد که بپادشاه وقت رو شناسي و راه حرف پیدا شود - مکرر بوساطت برخی باریابان فضل و کمال شیخ و سخن‌طرازي و بلاغت گستری او مذکور محفل سلطاني گشت - سال دوازدهم (که عرش آشیاني بتسخیر قلعهٔ چیتور متوجه بودند) اشارتے باحضار شیخ سرزد - چون ابنای روزگار سیما اهل مدارس را بداندیشي با اینها بود این طلب عاطفت را مطالبهٔ عتابي وانموده بحاکم دارالخلافهٔ آگره خاطرنشین کردند - که پدرش مبادا اورا مخفي سازد چند مغلے فرستاد - که ناگهان خانهٔ شیخ قبل نمایند - حسب اتفاق شیخ فیضي دران وقت درخانه نبود - في‌الجمله کشمکشے رفت - چون درسید سمعنا و اطعنا (۲) گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشید - آخر بسعي تلامذه آساني‌گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده بتدریج درجه پیمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمے پوست کشی شیخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

---

(۲) در [بعضے نسخه] سمعا و طوعا گفته .

افتاده بحجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخواري و ذلت در باخت *

و چون شیخ حسن شعر را باعلی مرتبه رسانیده بود در سال سیم بخطاب ملک الشعرا مورد مراحم گردید - و در سال سي و سیوم خواست که زمین خمسه را چولانگاه طبع خود سازد برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلي و مجنون نلدمن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هریک بچهارهزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در بحر سکندر نامه اکبرنامه - هرکدام به پنجهزار بیت برسخته آید در کمتر زمانے عنوان پنج نامه با برخے داستان برشتهٔ نظم کشیده دل‌نهاد اتمام نگشت - میگفت که هنگام ستردن نقش هستي ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامي *

در سال سي و نهم عرش‌آشیاني بانجام تاکید (۲) بکار بردند و حکم شد اول افسانهٔ نلدمن بترازوی سخن برسنجد - در همان سال بپایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از دیرباز تنهائي دوست داشتے و راه خموشي سپردے با کوشش پادشاهي خمسه انجام نگرفت - در سرآغاز زنجوري (که ضیق‌النفس داشت) بر سخته بود *

* بیت *

(۲) در [اکثر نسخه] تقیه *

* دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد *
* مرغ دلم از قفس شب آهنگي کرد *
* آن سینه که عالمے درو مي گنجید (۲) *
* تا نیـــم دمے بر آردم تنگـــي کرد *

و در ایام بیماري مکرر مي خواند *

* گر همه عالم بهم آیند تنگ *
* به نشود پاي یکے مور لنگ *

دهم صفر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري سال چهلم اکبري درگذشت * فیاض عجم * تاریخ فوت او یافته اند سالها فیضي تخلص مي کرد - سپس فیاضي - خود میگوید * * رباعي *

* زین پیش که سکه‌ام سخن بود *
* فیضي رقم نگین من بود *
* اکنون که شدم بعشق مرتاض *
* فیاضیـــم از محیط فیـــاض *

یک صد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوي بر فضل او تفسیر سواطع الالهام بے نقط است - که میر حیدر معمائي تاریخ اتمام آن سورهٔ اخلاص یافته - که (۱۰۰۲) هزار و دو است - و ده هزار روپیه صله گرفته - موارد الکلم

(۲) در [بعضے نسخه] مي گنجد *

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر بے نقط ننوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمهٔ طیبه (که ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل فضیلت خواهد بود *

گویند از متروکهٔ شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح نفیس بسرکار پادشاهي ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم پادشاهزادها مامور میشد - بسفارت هم نزد حکام دکن شتافته زیاده بر چهار صدي منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه برادر خرد بود برسم امارت ترقي کرد - در حضور شیخ دو هزار و پانصدي شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید جمعے (که آفتاب پرستي را بعرش آشیاني نسبت دهند) این قطعهٔ شیخ را استشهاد دارند * * شعر *

* قسمت نگر که در خور هر جوهرے عطا ست *
* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *
* او مي کند معاینهٔ خود در آئینه *
* این مي کند مشاهدهٔ حق در آفتاب *

اگرچه شکے نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از اعاظم آیات قدرت آلهي ست و بند و بست جهان کون و فساد

منوط بدان اما نوعی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد) موهم اینچنین نسبتها ست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام دارد - بیتے بر می نویسد * شعر *

* چه دست می‌بری ای تیغ عشق اگر داد است *

* به بر زبان ملامت گر زلیخا را *

* شهباز خان کنبو * (۲)

نسبش بشش واسطه بحاجي جمال میرسد - که مرید مخدوم بهاء الدین زکریای ملتاني بوده - گویند درویشے بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبرے یک اشرفي بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجي عرض کرد که بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبرے بگیر (۳) و یک اشرفي بستان - او ده بیست نام برده اشرفي گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفیف العقلے درمیان شما نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت دارند - شهباز خان در مبادی حال بطور آبای خود بزهد و درویشي می گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال بمرتبهٔ احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر عرش آشیاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] کنبوه (۳) نسخهٔ [ب ج] که بگیري یک اشرفي *

گردیده از صدي منصب برتبهٔ امارت فائز گشت - و بخدمت میر توزکي اختصاص یافت - در سال شازدهم (که لشکر خان میر بخشي معاتب شد) مناصب او بشهباز خان مفوض گشته پس از چندے میر بخشیگري نیز ضمیمه گردید - و در سال بیست و یکم به تنبیه تمرد منشان راتهور علی الخصوص کاله پسر رای رام نبیرهٔ رای مالدیو و تسخیر قلاع سوانه متعلقهٔ جودهپور دستوري یافت - جمعے از سرکشان آن ناحیه در قلعهٔ دیکور سر استکبار میخاریدند - نخستین همت بکشایش آن گماشت - در کمتر فرصتے فیروزمندي رو داد - گروهے انبوه بگونیستي نگونسار آمدند - و پس ازان قلعهٔ دو تاره کشوده روی همت بتسخیر سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمین است) آورد - متحصنان بزنهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان بحضور رسیده بالطاف پادشاهي اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (٩٨٤) نهصد و هشتاد و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گجپتي تعین شد او از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ بهار است - همواره با عساکر پادشاهي همراهي گزیده در کشایش بنگاله خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بتخیلے واهي رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله (که پس از فوت منعم خان برخاست) بخیال تباه در شده رهزني

فرا پیش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار کشود فرحت خان تیول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطاق (۲) خان در جنگ او فرو شدند - چون شهباز خان رسید ارکان ثبات او بلرزش درآمده صلاح کارها در گریز دید - شهباز خان دست از دنبال برنداشته هرجا مي رفت پاشنه کوب مي شتافت - تا بجگدیس پور (که محکم ترین جاهای او ست) متحصن گردید - و بعد چندے (که قلعه مسخر شد) زن و زادش اسیر گشت - و او روی بخمول آورد - شهباز خان قلعهٔ شیرگدهه را (که سري رام پسر گجپتي بقلعه‌داری آن دم نخوت میزد) بمحاصره نیز بر گرفت - درین ضمن قلعهٔ رهتاس (که تسخیر آن بیاوری اسباب برتر است) بدست جنید کوراني بود - از رسید محمد نام معتمدے سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر خان روی بتسخیر نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان طلبید - و کامیاب خواهش شده قلعه تسلیم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور رسیده بمراحم بیکران لوای بلند نامي افراخت - و پس ازان به تنبیه رانا پرتاب مغرور تعین گشته در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعهٔ کونبهلمیر (۳) را (که

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] قراطام خان (۳) در [اکثر نسخه] کونبلمیر - و در [بعض جا] کوتهلمیر آمده *

در زمان باستاني کمترکسے برو دست کشای چیرگي شده) گرد گرفت - رانا سراسیمه شده نیم شبے بلباس سناسیان بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلکنده و قلعهٔ اودیپور نیز بتصرف در آمد - و دقیقهٔ از تاخت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تهانه درون کوهستان و سي و پنج بیرون از اودیپور تا پورماندل نشاند و دودا پسر رای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش بر انگیخته) رهگرای فرمان پذیري ساخته همراه بحضور آورده بعواطف خسروانی اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبهٔ اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پرتاب (که بنه و بار او یغمائي شده بود) ملک او از بدگوهران پاک گشته سپه‌نشین گردید - و دیگر سرتابان تمرد گرا در (۲) بیم‌ناکي افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین مي شمردند *

چون هنگامهٔ امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز خان را بدان طرف کهیل کردند - اما از خود سري با خان اعظم کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پژوه تعین شده بود) نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده رو بمالش سرکشان جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرنخودي

---

(۲) در [بعضے نسخه] در دوادو بیمناکي *

بیراهه میرود و عرب بهادر و لیابت خان بدو پیوسته هنگامه آرای بدگوهری او شده اند) بجانب اودهه شتاب آورد - نزدیک سلطانپور بلهري (۲) بیست و پنج کروه اودهه باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونپور سي کروهی جنگگاه عنان باز نکشید - از قضا آوازهٔ درگذشتن معصوم خان فوج مخالف را پراگنده ساخت - درین اثنا جرانغار عسکر پادشاهي متوجه پیکار گشت - بمژدهٔ آویزش معصوم خان زخمي باودهه فرار نمود - چون مژدهٔ فیروزي بشهباز خان رسید تیز دستي نموده هفت کروهی اودهه باز پس آمده آوازهٔ دشت هزیمت شده در اودهه هم نتوانست ثبات ورزید - هر یکه بطرفي شتافت *

و چون شورش این فتنه پژوهان فرو نشست بدارالخلافهٔ آگره رسیده در غیبت پادشاهي (که بدفع هنگامهٔ میرزا محمد حکیم بکابل انتهاض فرموده) حسب الحکم بحفاظت آن مصر جامع مي پرداخت - سال بیست و ششم رقت مراجعت پادشاهي بملازمت کامیاب گشت - چون بادهٔ دنیا مرد افگن است درین ایام (که کارهای نمایان ازو ظهور گرفت) بخود بیني

(۲) در [بعض نسخه] بلهري *

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشي کرد - و همان ایام (که شکار نگرچین اتفاق افتاد) وقت تسلیم چوکي بخشیان اورا از میرزا خان خلف بیرام خان پایان داشته بودند - چون شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حرفهای سبک بر زبان راند - عرش آشیاني برای پند پذیری او برای سال درباري سپردند - چون در سال بیست و هشتم خان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بپاسبانی آندیار با مرای بسیار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به پیکار معصوم خان کابلي بگهوره گهاٹ رو آورد - پس از آویزش سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او (که پناه بولایت بهاٹي برده) رهگرا گشت *

آن ولایت سمت نشیب شمالی ٹانڈه قریب چهار صد کروه طول - و نزدیک سه صد کروه عرض - چون بنگاله ازو بلندتر است بدین نام خوانند - چون این سر زمین پی سپر تاخت و تاراج عساکر گردید و بکترا پور (که بنگاه بومی آنجا ست) یغمائي شد و سنارگانون بدست آمد و ساحل برهم پوتر (که بزرگ دریائی ست از خطا مي آید) معسکر گردیده آویزشها رو داد عیسی زمیندار آنجا درشکست فوج پادشاهي

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلابه گري در آمده طرح آشتي انداخت - بقرار آنکه سنارگانون را داروغه نشین پادشاهي گرداند - و معصوم عاصي را بحجاز روانه نماید بشرطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان زدبارها گذشته در انتظار ایفای وعده نشست آن مفسد چندے بلیت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آمادهٔ پیکار گشته رو بآویزش آورد - امرا از مدارا گسیختگي و نخوت فروشي سردار آزرده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام راهے برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتانده معاودت نمود اندوخته برباد رفت - برخے جان سپردند - و جوقے گرفتار گردیدند - غنیم خیره شده بعضے جاها متصرف شد - شهباز خان از دو روئي و بےاتفاقي امرا بسیچ حضور کرد - ازین آگهي پادشاه سزاولان تعین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار بهمراهي او نامزد گشتند - شهباز خان به نیروی همت کار بند حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد - و مالشهای پی در پی بمعصوم عاصي داده آواره ساخت *

و در سال سیم از خود بیني و غرض پرستي میان شهباز خان و صادق خان رشتهٔ یکدلي گسیخته گشت - صادق خان بر طبق اشارهٔ حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان بے آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چندے

باز بسزاولی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست آن ملک همت برگماشت - و بسیارے سرتابان را برانداخت فوجے بر بهاتي (٢) فرستاده زمیندارش را بایلي در آورد و جمعے بولایت کوکره (که میان ارڈیسه و دکن آباد ملکے ست) تعین کرده فراوان غنیمت اندوخت - مادهو سنگهه بومی آنجا مالگذاري پیش گرفت - چون در سال سي و دوم آرامشے دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید شهباز خان عازم حضور شده در سال سي و چهارم بکوتوالی اردوی پادشاهي مامور شد - پس ازان بمالش افغانان سواد رخصت یافت - چون ازانجا بے حکم برخاسته آمد زنداني ساخته پس از دو سال رهائي یافت - و باتالیقی میرزا شاهرخ (که بایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص گرفت - و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بمهم دکن تعین گشت - در محاصرهٔ احمد نگر چون مردم شهر نو (که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتے داشتند شهباز خان بتعصب مذهب ببهانهٔ گشت و سیر سوار شده محلهٔ (که بلنگر دوازده امام شهرت دارد - و سکنهٔ آنجا بتشیع مشهور) بیک اشارهٔ او غارتگران لشکر یغمائي ساختند چون اعتماد قول مغول بدکنیان نماند بیشترے جلا وطن

---

(٢) نسخهٔ [ب] بر سر بهاتي .

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي کرد - چون با صادق خان اتالیق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت کوچ کرده بمالوه آمد - عرش آشیاني تیوانش را (که در صوبهٔ مالوه داشت) تغیر کرده بمیرزا شاهرخ دادند - و اورا در سال چهل و سیوم باجمیر فرستادند - بمهم رانا بطریق منقلای شاهزاده سلطان سلیم (که از الله آباد عازم آن مهم بود) تعین شد - چون بسیماب خوري شیفته بود سال که از هفتاد برگذشت دست و کمر بدرد آمد - لختے بهي یافت - در شهر اجمیر بهمان بیماري باز گردید - و تب افزود - از چاره گري پزشکان تندرستي روداد - و در سال چهل و چهارم اکبري [که سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري بود] ناگهان در گذشت شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشیت آن مهم بالله آباد معاودت کرده لواي خود سري افراخت *

گویند شهباز خان وصیت کرده بود که در محوطهٔ مرقد منور معینیه (قدس سره) دفنش کنند - مجاوران بقعهٔ شریفه سرزده نگذاشتند - ناچار بیرون مدفون گردید - شب خواجهٔ بزرگ در رویا بمجاوران تاکید فرمود - که او محب ما ست اندرون شمال رویهٔ گنبذ گذارند - فردا بمبالغهٔ آنها بر آورده بجاي معین سپردند - صلاح و تقواي او مشهور است - و پاس شریعت غرا را بسیار ملحوظ میداشت - برسم و رواج وقت

قصر لحیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در نگین لفظ مرید نکند تهجد و اشراق تا سنت عصر قضا نشد - و بے وضو نمي بود و همیشه تسبیح در دست ورد میخواند - چون ما بین عصر و مغرب حرف دنیوي نمیگفت روزے آخر وقت عرش آشیاني بکنار تالاب فتحپور کسب هوا مي‌کردند - و دست شهباز خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگاهے بآفتاب مي کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علي (که بتفارت استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود میدانیم که واقعي دیندار است - چون وقت نماز تنگ شد ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهي کرد - ما را تنها میگذاري - شهباز خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوپته انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت پادشاه هر لحظه دستے بسرش میزد - که برخیز - حکیم ابو الفتح گفت انصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته عرض کرد که این همه لطف تنها باین مرد حسابے ندارد دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه اورا گذاشته بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او مینویسد که در هر گونه پرستاري و سربراهی سپاه کم همتا بود - اگر تقلید پرستي واهشتے (۲) و زبان را بهنجار کشودے طراز

(۲) نسخهٔ [ب] در هشتے - و در [بعض نسخه] نداشتے .

فروهیدگي برگرفتے - و در همت و بخشش هم نظیر نداشت بلکه اخراجاتش دیده مردم متحیر مي بودند - برخے بیافتن سنگ پارس شهرت میدادند - و آن حجرے ست که هر کانی گدازندهٔ چکش پذیر بدو رسد زر گردد - گویند در دیار مالوه پدید آمد - پیش از زمان بکرماجیت در عهد راجه جیسنگهه دیو بهم رسید - قلعهٔ ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت روزے بر ساحل نربده جشنے آراسته خواست ببرهمن خود بخشش فراوان نماید - چون از دنیا لختے دل برگرفته بود همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا بآب انداخت - و بجاوید حسرت در افتاد - و از ژرفائی آب دست بدو نرسید - امروز غیر ازین افسانها نشانے ازو پیدا نیست *

بالجمله گویند شهباز خان مردم بیش قرار نوکر داشت - چنانچه ده کس بودند - که هرکدام سالیانه یک لک روپیه مي یافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شیریني نذر حضرت غوث الثقلین (قدس سره) بخش میکرد - و بمردم کنبو آنقدرها داد که هیچکس ازین قوم در هند پریشان و بد حال نماند - معهذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپیه دفائن و خزائن بر مي‌آمد - غریب تر آنکه منصب او تا سال چهلم اکبري زیاده بر دوهزاري نبود - گمان مردم بیافتن سنگ پارس

راهے بدیهي داشت - اگرچه آن معلوم والاقیاس بجائے نمیرسد - پسرانش ترقي نکردند - الهام الله نام پسرش در عهد اعلیٰ حضرت واقعه نویس بکلانه شده عمرے درانجا گذرانید - اما کرم الله برادر شهباز خان رشدے داشت - سنه (۱۰۰۲) هزار و دو در سرونج باجل طبعي درگذشت *

* شریف خان اتکه *

برادر خرد شمس الدین محمد خان اتکه از امرای سه هزاري ست - پس از برهم خوردن مقدمهٔ بیرام خان چون خلاصهٔ پنجاب به تیول اتکه خیل تنخواه شد او نیز بجاگیر فراخور حال ازان صوبه کامراني اندوخت - و باتفاق میر محمد خان برادر کلان خود بتقدیم نیکو خدمتي مصدر جانفشاني بود سال سیزدهم جلوس چون امرای اتکه خیل از پنجاب تغیر یافتند شریف خان بتیولداری سرکار تنوج اختصاص پذیرفت سال بیست و یکم با جمعے بقصبهٔ موهیر (۲) تعین گردید - که از احوال رانا با خبر بوده اگر آن شقاوت پژوه از تنگنای خمول (که بناهر آمد آمد پادشاه گزیده) پا بیرون نهد بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتهلمیر لوازم دولتخواهي بظهور آورده مورد عاطفت خسروي گشت و سال بیست و پنجم بتفویض اتالیقی شاهزاده سلطان مراد

(۲) نسخهٔ [ب] موسي - و نسخهٔ [ج] موشي *

قامت قابلیت آراست - و بزم چشنے ترتیب داده منزلگاه او بقدوم میمنت لزوم عرش آشیاني زیب و زینت پذیرفت و هم دریں سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه چهرهٔ اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و باز بهادر پور او را فرمان رفت که از گجرات برآمده بیاری پردازد - و باقطاع داران آن سر زمین آنکه از صوابدید او بیرون نروند - سال بیست و هشتم باتفاق قلیچ خان و غیره بکومک میرزا خان خانخانان نامزد شد - چون بدو پیوست سرداری برانغار یافته در روز جنگ مظفر از توپ اندازي و برق اندازي تردد شایسته بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تنبیه سلطان مظفر گجراتي بتسخیر قلعهٔ سرونج (۲) مامور بودند او نیز بپای قلعهٔ مذکور رسیده مورچال بست - روز یورش نصیرا (که حارس قلعه بود) بدستان سرائي از مورچال او بدر رفت - و قلعه مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان بخابر کومک خان اعظم (که بیورش دکن دستوري یافته بود) تارک بندگي افراشت - سال سي و پنجم از مالوه ببارگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را فروغ پذیر گردانید - سال سي و نهم بپاسداری غزنین (که وطن شریف خان بود - و از مدتها آرزوی تعلقه داری آنجا در سر داشت) سر بلندي

(۲) در [بعضے جا] بهرونج •

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقهٔ مزبور می پرداخت - پسر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر شد - باقي احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در صوبهٔ گجرات جاگیر یافته داخل کومکیان آنجا بود - سال بیست و پنجم (۲) جلوس اکبري بتعیناتی پدر سرفراز شده در مالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عرش آشیاني بنفس نفیس متوجه کشایش قلعهٔ آسیر گردید) او با دیگر امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان بجانب احمد نگر تعین شده در کومکیان دکن قرار یافت و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم تلنگانه گردیده چون علامي شیخ ابو الفضل باقتضای وقت طرح صلحی قرار داد و دستگیران طرفین رهائي یافتند او هم مستخلص گشته بلشکر پادشاهي رسید *

* شاهم خان جلایر *

از امرای کهن سال اکبري بوده - پدرش بابا بیگ جلایر درین دودمان خدمات شایسته بجا آورد - جنت آشیاني حکومت جونپور بوی تفویض نمود - دران هنگام (که هوای ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالي جاه افتاده ابواب عشرت و شادماني برکشود) جلال خان مخاطب بسلیم شاه

(۲) نسخهٔ [ب ج] پنجم اکبري *

باشارهٔ پدر خویش شیر شاه برسر جونپور آمده قبل کرد
بابا بیگ (۲) درحفاظت و نگاهباني داد مردانگي و کاردانی داد

پستر در هنگامهٔ گذر چوسا سنه (۹۴۶) نهصد و چهل و شش
(که شیر شاه بے خبر بر اردوی پادشاهي ریخته برشکست
و جنت آشیاني بصراسیمگي راه آگره پیش گرفت) اورا با
دیگر معتمدان جهت برآوردن حاجي (۳) بیگم و دیگر پرستاران
حرم سرا باردو فرستاد - آن اخلاص شعار بر در سرا پردهٔ
پادشاهي از دست افغانان شربت مرگ درچشید - شاهم خان
بحسن پرستاري و خدمت گزیني در عهد عرش آشیاني بپایهٔ
امارت رسید - چون بهمراهی خانخانان منعم خان بتسخیر
ولایت بنگاله رخصت یافت قضارا خانخانان دران دیار زندگي
بسپرد - امرا بواسطهٔ ضبط سرحدها اورا بسرداري برداشتند
و پش ازان در سال سي و دوم موافق منصب سه هزاري درسرکار
کڈهه تیولش مقرر گردید - و بعد ازان بحکومت دهلي مورد
نوازش خسروي گشت - و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس
از اقامت چهارده سالهٔ پنجاب مهبط الویهٔ پادشاهي گردید
پیدائي گرفت که خان مذکور آن معموره را بچندے (۴) آزور
سپرده خود بتن آساني بسر مي برد - چندے بعتاب گاه

---

(۲) نسخهٔ [ج] مودي و مردانگي داده (۳) نسخهٔ [ج] مریم مکاني
(۴) در [چند نسخه] بچندین ه

باز داشتند - در یساق آسیر دکن حسب فرمان سامان نموده چست و چالاک در رسیده بتازگی محفوف عواطف پادشاهانه گشت - و در همان ایام محاصرهٔ آن نامور حصار سال چهل و پنجم ذی‌الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري باسهال از دربند هستي بر آمد *

* شاه قلي خان محرم *

بهارلو نوکر عمدهٔ بیرام خان بوده - در جنگ هیمو (که نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش‌آشیاني گردیده) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اثنای گیرودار تیرے از کمانخانهٔ غضب الهي بهیمو رسیده کاسهٔ چشمش شگافته از پس سر او گذارا شد مردم او بے دست و پا شده راه گریز سپردند - شاه قلي خان بسر وقت هیمو در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیل را بطریق اُلجا از جمعهٔ غنائم خود سازد - فیلبان از بیم جان خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلي خان ازین نوید ممنون طالع خود گشته فیل را از معرکه برآورد - و هیمو را دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا گردید - و چون بقبول خان نام پسرے (که فنون رقص دانستے) علاقهٔ خاطر بهم رسانیده پیوسته اورا با خود داشتے عرش‌آشیاني [که امثال این حرکات را (که هرچند بپاک بازي

م باشد متضمن ناخوشی چند است) نهایت مکروه شمرده از سائر برایا نمي‌پسندید - خصوص از امرا] در سال سیوم حکم فرمود که اورا از شاه قلي خان جدا نمایند - خان (که مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جوگیان پوشید - و افزوا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلافي سعي بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهي بحال خود آمد - و در ایام برهمزدگی دولت بیرام خان آنهائی را (که فرزند و برادر مي گفت) جدائي گزیدند - شاه قلي خان از وفا کیشي دست از رفاقت بر نداشت *

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سوالک براجه گنیس (۲) پناه برد و عرش آشیاني بنواحی کوهستان پیوست روزے (که منعم خان حسب الالتماس بیرام خان بآوردنش شتافت) شاه قلي خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته بنیاد گریه و زاري کردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه ملازمت خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبهٔ امارت رسید - در سال

(۲) در [بعضے نسخه] کنس *

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاله نامزد گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قلي خان تفویض یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهي مي بود *

گویند عرش‌آشیاني از کمال عاطفت و مهرباني او را درون محل بردند - بخانه زنده خود را محجوبه ساخت - چون بپادشاه آگهي رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سي و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته روزے (که متصل هیلان (۲) مضرب خیام پادشاهي گردید) در راه (که نوبت فیل (۳) ملول راي بود) با عربده کاري و بد مستي (۴) که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکلاوه استوار شود) آن عربده ناک بر ماده دوید - عرش آشیاني بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگي پادشاه لختے به بیهوشي گرائید و سخت دردمندي روداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بسیارے پرگنات دور دست بتاراج رفت - راجپوتان شیخاوت (۵) با آنکه سران آنها در حضور بودند خود تباه گشته بیرات را یغمائي

---

(۲) نسخهٔ [ب] هلان (۳) در [بعضے نسخه] هول رای (۴) در [بعضے نسخه] با تپه کاري و بدمستي (۵) نسخهٔ [ا] سیخاوت *

ساخته از میوات تا ریواري دست تهمپ و غارت بر کشودند لهذا در سال سي و پنجم شاه قلي خان بمالش آن کوته اندیشان تعین گشته در اندک فرصتے به نیروی مردانگي و پردلي خار بن آن فتنه برکنده جهانے بر آسود - در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب چهار هزاري سر بر افراخت - و پس ازان بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و مرحمت علم و نقاره بلندنامي گرفت - و در سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري در دار الخلافهٔ آگره بعارضهٔ اسهال بساط هستي در پیچید با کهن سالي برنا دل بود - از مردانگي و راست کاري فراوان بهره داشت - نارنول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات عالیه و تالاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماري دانست که جان بر نیست - سپاه را دوساله پیشگي داده زرهاي بسیار بمستحقین خیرات کرد - و در گذشت *

* ملامي فهامي شیخ ابو الفضل *

دومین پسر شیخ مبارک ناگوري ست - در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت بوجود آمده بجودت طبع و رسائي فهم و علو فطرت و طلاقت لسان در کمتر زمانے یگانه و بے همتاي وقت گردید - از فنون حکمي و علوم نقلي در سن پانزده سالگي فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس (که هنوز به بیست سالگي نرسیده) حاشیهٔ بر صفاهاني بنظرش درآمد

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده مانده - او سر کرم زده دور ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تاملے مبدأ و منتهای هرکدام دریافته باندازهٔ آن مسودهٔ مربوط نگاشته بر بیاض برد - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد) در مقابله درجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب شده - همگنان بشگفت افتادند - از پس (که مزاج عزلت‌گزین و تجرید دوست بود) از بار تعلق سبکدوش میزیست - و آزادانه میخواست بسر برد - بکشود ابواب مکاسب نمي‌گرائید - بتکلیف دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیاني هنگامے (که عزیمت پادشاهي بیورش دیار شرقي تصمیم داشت) بتقبیل عتبهٔ خلافت استسعاد یافته تفسیر آیة الکرسي نوشته گذرانید و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم بار یاب ملازمت گشت آوازهٔ فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود مشمول عواطف بیکران پادشاهي گردید - و هنگام انحراف مزاج اکبري از علمای متعصب این هر دو برادر (که با رجحان علم و فضل خالي از مزاج شناسي و خداوند ستائي نبودند) کرة بعد اخری و مرة بعد اولی بشیخ عبد النبي و مخدوم الملک (که با علم و دانش رسمي عمدهٔ سلطنت بودند) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بپشت گرمی عرش‌آشیاني بالزامهای مسکت خفیف‌تر ساخته در عرصهٔ اعتبار

بقرب و مصاحبت روز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند و چون شیخ را نسبت ببرادر کلان خود شیخ فیضي مناسبت تام اتم بمزاج پادشاه بهم رسید برسم امارت پیش آمد کرده سال سیم بمنصب هزاري افتخار اندوخت - و در سال سي و چهارم (که والدهٔ شیخ نقاب گزین خاک گردید) عرش آشیاني بخانه اش آمده تعزیه و تسلیه فرمود - که اگر جهانیان طراز پایندگي داشتے و جز یکے راه نیستي نسپردے دوستان شناسا دل را از رضا و تسلیم گزیر نبود - هرگاه درین کارواني‌سرا هیچکس دیرنماند نکوهش ناشکیبائي را کجا اندازه توان گرفت - در سال سي و هفتم بمنصب دو هزاري سر برافراخت *

و چون شیخ بمزاج پادشاهي بمرتبهٔ جا کرده (که محسود شاهزادها بود - تا بامرا چه رسد) و همواره در خدمت پادشاه چون عرض با جوهر قائم بوده امرے بے صوابدیدش متمشي نمیشد بعضے اهل عناد عرش آشیاني را بران آوردند که شیخ را بدکن روانه نمایند - و مشهور آنست که سلطان سلیم روزے بخانهٔ شیخ در آمده دید چهل کاتب نشسته قرآن و تفسیر مي نویسند - همه را باجزای کتاب نزد پادشاه برده بد مظنه ساخت - که مارا ترغیب بچیزهای دیگر مي نماید و خود چون بخلوت میرود آن کار دیگر مي‌کند - ازان روز در قرب و مصاحبت فتورے واقع شد *

در چهل و سیوم سال الهي بآوردن شاهزاده مراد دستوری دکن یافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نگهداشت آن ملک بعهدهٔ خود گیرند با پادشاهزاده بدرگاه آید - والا شاهزاده را روانه نموده بیاوری میرزا شاهرخ کارها سر براه کند - چون ببرهانپور رسید بهادر خان مرزبان خاندیس (که همشیرهٔ شیخ بخانهٔ برادرش بود) خواست بخانه برده بمراسم ضیافت قیام نماید - شیخ گفت اگر شما در کار پادشاهي همراهي گزینید پذیرفته شود - چون این راه بسته دید برخی کالا و خواسته بارمغان فرستاد - شیخ برگذارد با ایزد بے همال پیمان رفته که تا چهار چیز فراهم نشود از کس بر نستاند - نخست درستي - دوم دهش را بزرگ نشمرد - سیوم خود بداده آرزومند نبود - چهارم احتیاج خویش - سه طرز پیدائي دارد چهارمین را چه چاره بر سازد - که شاهنشاهي نواخت نقش خواهش بزدوده *

چون شاهزاده مراد (که از ناکام برگشتن از احمدنگر بدراز اندوه در شد - و فوت رستم میرزا پور او سر باري گردید) بدمسازی طبیعت پرستاران بباده پیمائي افتاده بصرع انجامید از آوازهٔ طلب روانهٔ احمد نگر شد - تا این یورش را دستمایهٔ نارفتن حضور سازد - نزدیک بدیهاري بر ساحل پورنا رسیده در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بعالم بقا خرامید - همان

روز شیخ هم باستعجال باردو داخل شد - شگرف شورشے برخاست - که و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شیخ برانکه درین وقت با غنیم نزدیکي و بوم بیگانگي باز گردیدن بگزند خویش در بازیدن است - با آنکه بسیارے خشم گرفته جدائي گزیدند شیخ بدلے توانا و همتے درست بدلاسای سران لشکر و گرد آوری فوج پرداخته بکشایش دکن کوچ کرد و در کمتر زمانے پراگندگیها فراهم آورده همگي قلمرو را بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوری راه باز گرفته نشد - لیکن بیشتر جاها چون قلعهٔ پتّیاله (۲) و تلتم و ستونده بر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو فوجے شایسته تعین کرد - و به پیام گذاري با چاند بي بي عهد و پیمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي (که با او منازعت دارد) مالش یابد جنیر باقطاع برگرفته قلعهٔ احمد نگر تسلیم نماید - شیخ از شاهگدهه بدان سو روانه شد *

درین اثنا عرش آشیاني باجین رسیده پیدائي گرفت که بهادر خان مرزبان آسیر شاهزاده دانیال را ندیده - شاهزاده آهنگ مالش او پیش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشایش احمدنگر گمارد

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] بیتاله *

بنابرین پیهم نگاشتهای شاهزاده بشیخ رسید که کارپژوهی آن دولت خواه دلنشین دور و نزدیک است - خواهش آنست که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنج باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهی گشت شیخ حسب‌الفرمان میرزا شاهرخ را با میر مرتضی و خواجه ابو الحسن بر اردو گذاشته خود بعزم آستان‌بوس روانه شد - چهاردهم رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم نزد کرکانون بیجاگذهه بسجود قدسي عتبه نامیهٔ بختمندي بر افروخت - بر زبان عرش‌آشیاني گذشت * بیت *

* فرخنده شبے باید و خوش مهتابے *
* تا با تو حکایت کنم از هر بابے *

شیخ باتفاق میرزا عزیز کوکه و آصف خان جعفر و شیخ فرید بخشي بمحاصرهٔ قلعهٔ آسیر تعین شده حکومت خاندیس بدو مفوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه داده بیست و دو جا تهانه برنشانده در مالش سرتابان همت بست - و در همین ایام بمنصب چهار هزاري لوای ناموري برافراخت *

روزے شیخ بدیدبانی مورچال رفته بود - یکے از درونیان (که باهل مورچال پیوسته) راهے باز نمود - که ازان بر دیوار هالي گذهه توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسیر باختر

و لختے شمال سو دو نامور قلعه است - مالي و انتر مالي
هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گذاره رود
و در بایب و شمال و ایسان بسان مالي - و آن را جونه (۲) مالي
گویند - از دیوار او لختے مانده - و از خاور تا نیرت نیز
کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوهے ست کورتهه (۳) نام
و در نیرت بزرگ کوهے ست ساپن خوانند - چون پسین
بدست مردم پادشاهي درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال
قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس
بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گردانند - و خود در
شب تار (که ابر در ریزش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساپن
برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته
دروازهٔ مالي برشکستند - و بقلعه درآمده کوس و کرنا بنوا
در آوردند - قلعه نشینان بکار زار ایستادند - شیخ از پی دویده
قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند
روزانه از هرسو یکے بکورتهه و دیگرے بجونه مالي برآمده
فتح ستدرگ چهره برافروخت - بهادر خان زینهاري شده بوساطت
خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده
دانیال به تهنیت فتح قلعهٔ آسیر بحضور رسید شورش افزائے

---

(۲) در [بعضے نسخه] چونه مالي (۳) نسخهٔ [ج] کوراتهه - و در [بعضے جا] کورهیه •

راجو منا و بسري برگرفتن پور شاه علي عم نظام شاه بميان آمد خانخانان بجانب احمد نگر و شيخ بكشايش ملك ناسك دستوري يافت - اما چون بر سر پور شاه علي مردم بسيار هجوم كردند شيخ بموجب حكم ازان سو باز گرديده باتفاق خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشياني از برهان پور بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانيال در برهان پور طرح اقامت ريخت - خانخانان باحمد نگر سكونت گرفت سپه سالاري و فوج كشي بشيخ باز گرديد - شيخ پس از ستيز و آويز با پور شاه علي عهد و پيمان موكد ساخته بمالش راجو منا رو آورد - و جالنه پور و آن نواح (كه متصرف شده بود) برآورده تا گهاتی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته و از كتك چتوارة فرود آمده با راجو مكرر درآويخت - هر بار فيروزي رو داد - راجو چندے در پناه دولت آباد گذرانيده باز هجوم كرده رسيد - و باندک آويزش فرار نمود - نزديک بود كه گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افگند - بنه و بارش يغمائي شد *

در سنه چهل و هفتم (كه مزاج عرش آشياني بسنوح لختے امور از شاهزاده سلطان سليم انحراف يافت) شيخ را ازين رهگذر (كه خدمت اندوزان حضور باز گشتے

بشاهزاده دارند - و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت هيچ يکے بار نمي رسيد) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد که جمعيت خود درانجا گذاشته جريده بشتابد - او شيخ عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و اموای کومکي در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردي در آمد - جنت مکاني (که از فرط اخلاص و يکرنگي شيخ بولي نعمت خويش غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مخل مطلب انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي دفع شيخ را اولين پايهٔ سلطنت دانسته برسنگهه ديو بنديله را (که از سر زمين او عبور شيخ ناگزير بود) بانواع نوازش اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در کمين فرصت نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند که از راه گهاتي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدے را چه مجال که سر راه من بگيرد - روز جمعه چهارم ربيع الاول سنه (١٠١١) هزار و يازده در نيم کروهي سراي بير (که از نرور شش کروه است) برسنگهه ديو با سوار و پيادهٔ بسيار هجوم آورد - هواخواهان شيخ ترغيب برآمدن از عرصهٔ پيکار نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبهٔ انتري که متصل است راي رايان و راجه سورجسنگهه با سه هزار سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد کرد - شيخ

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگي در باخت *

جنت‌مکاني خود مي‌نويسند که چون شيخ ابوالفضل بپدر من ذهن نشين کرده بود که جناب ختمي پناهي (صلى الله عليه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت - قران کلام اوست لهذا وقت آمدنش از دکن به برسنگهه ديو گفتم که بقتل آرد بعد ازين پدرم ازين اعتقاد برگشت - و بنابر ضابطهٔ قديم سلسلهٔ چغته (که فوت شاهزادها صريح بپادشاه نمي رسانيدند و وکيلش رومال نيلي بدست بسته سلام مي کرد - ازان معلوم ميشد) چون کسے را از مردم حضور جرأت نشد که واقعهٔ شيخ بعرض رساند وکيلش همان ضابطه بعمل آورد - عرش آشياني زياده بر فوت پسران متاسف گشته پس از استفسار فرمود که اگر شاهزاده را داعيهٔ پادشاهي بودے مرا کشتے - و شيخ را نگهداشتے - و بداهة اين بيت خواند * * بيت *

* شيخ ما از شوق بيحد چون سوی ما آمده *
* ز اشتياق پاي‌بوسے بے سر و پا آمده *

خان اعظم تاريخ فوت شيخ بطريق تعميه يافته * ع *
١٠١١
* تيغ اعجاز نبي الله سر باغي بريد *

گويند شيخ در خواب آمده گفت که تاريخ فوت من
١٠١١
بنده ابو الفضل است - چرا در کارخانهٔ حق حيران ماند؟ فضل او وسيع است - کسے نوميد نشود *

از شاه ابو المعالي قادري (که از مشائخ لاهور است) آورده اند که گفت - من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم شبی در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابو الفضل را حاضر کردند - حضرت جبهٔ مبارک را بر روی شیخ انداخته در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند روزه مرتکب افعال بد گشته - اما این مناجات او (که ابتدایش اینست الٰهي نیکان را بوسیلهٔ نیکي سرافرازي بخشي - و بدان را بمقتضای کرم دلنوازي کني) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ زبان‌زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن بیغاره زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جوقی دهریه خوانند آنکه غایت تفریط بکار برد بالحاد و زندقه نسبت دهد و دیگرے که انصاف مي ورزد چون مقلدان متصوفه (که بدنام کنندهٔ نیکو نامے چند اند) بصلح کل و وسعت مشرب و ادعای همه اوست و خلع ربقهٔ شریعت و التزام طریقهٔ اباحت منسوب مي‌کند - صاحب عالم آرای عباسي گوید - که شیخ ابو الفضل نقطوي بود - چنانچه منشورے { که بمیر سید احمد کاشي [که از اکابر این طائفه و صاحب رسالها در علم نقط است و در سال (١٠٠٢) هزار و دو هجري (که در ایران ملحد کشي واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد] انشاء نموده فرستاده بود } دلالت برین معني دارد

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است و مثل حکما بقدم عالم گروند - و انکار حشر و قیامت نمایند و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عافیت و مذلت دنیا قرار دهند - العیاذ بالله *

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر تدقیق (که در مهمات دنیاوی و مقدمات رسمی هیچ نقیر و قطمیر فرو نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض نموده طرف راجح را فروگذاشت (۲) - آدمی در کار دنیا که ناپایدار است زیان خود نه اندیشد - و نقصان بخود نه پسندد - در کار عقبی که باقی و پایدار است چگونه دیده و دانسته خسارت گزیند فمن یضلل الله فلاهادی له *

آنچه تتبع احوال اشعار می‌نماید عرش‌آشیانی از ابتدای هوش شعور برسوم و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت پس ازان بپاس وصایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دارای ایران شاه طهماسپ صفوی در حین ملاقات (که استفسار احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزدگی سلطنت بمیان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان دو فرقه اند که بسپاهگری و تمن‌داری اختصاص دارند - افغان و راجپوت الحال افغان را از خود نمی‌توان کرد - که اعتماد نماند - آنها را

---

(۲) در [بعضی نسخه] فروگذارد *

از نوکري بسوداگري اندازند - و با راجپوت بسازند - و تربیت نمایند) عرش آشیاني تالیف این جماعه را از اعاظم امور ملکي دانسته بانصی الغایت مي‌کوشید - حتی مراسم معموله اینها را مثل منع ذبح گاو (۲) و حلق لحیه و انداختن گوشوارهای مروارید در گوش و جشن دسهره و دیوالي و غیر ذلک مراعات مي‌نمود - شیخ هرچند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شاید بحسب جاه نتوانست عنان گرفت - این همه نسبتها بدو عائد گردید *

در ذخیرة الخوانین آورده که شیخ شبها بخانهٔ درویشان رفته اشرفیها مي‌گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت ایمان ابو الفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آهے سرد میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئي و غیر حاضري و بازیافت و فروغي هرگز در سرکار او نبود - و هر کرا عامل میکرد اگر بد هم مي بود تا مقدور تغیر نمي نمود مي گفت که مردم حمل بر خفت عقل من خواهند کرد که نادانسته چرا بتربیت او متوجه شد - و روز تحویل حمل جمیع کارخانها از نظر او مي‌گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه میداشت - و دفاتر را مي سوخت

(۲) در [بعضی نسخه] ذبحهٔ گاو *

و ملبوسات مستعمل سوای پاجامه که حضورش می سوختند همه را روز نوروز بنوکران می بخشید - اشتهای غریب داشت - نقل کنند که سوای آب و هیمه بیست و در آثار وزن راتبهٔ طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن سفره چی شده می نشست - و مشرف باورچیخانه که مسلمان بود استاده نگاه می کرد - در طعامی که شیخ دو مرتبه دست می‌کرد آن را روز دیگر هم می پختند - و اگر چیزی بی مزه می بود به پسر می خورانید - او رفته بباورچیان چشم نمائی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت *

گویند در یساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که مزیدی بران متصور نیست - در چهل (۲) راتی مسندی برای شیخ فرش می‌انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خاصگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی برپا کرده بهرکس از وضیع و شریف که اشتها داشته باشد کهچری تمام روز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق است روزی خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم تتّه بدیدنش آمد - شیخ بر پلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - اصلا متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راتی *

داشت بسیار برخود پیچیده برخاست - خانخانان بار دیگر بعجز و الحاح میرزا را بخانهٔ شیخ برد - شیخ تا سر دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نمود - و گفت ما مخادیم و هم شهری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید آن نخوت و این فروتنی چیست - خانخانان گفت آنروز کورنش وکالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد و امروز برادرانه ورخورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن انشا طرفه سحرے بکار برده - باآنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه عاري ست اما متانت سخن و استخوان‌بندی کلمات و نشست مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات بیگانه قسمے ست که دیگرے را تتبع بدشواري میسر است و شاهد این مدعا تاریخ اکبري ست - و چون التزام نموده (که بیشتر الفاظ فارسي باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسهٔ نظامي را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که مطالب بسیارے بدیهي البطلان را بنابر خداوند ستائي در بادي الراى به تمهیداتے چند تحریر نموده که بے امعان نظر پي بمقصود نتوان برد *

* شیر افگن خان علي قلی بیگ *

استجلو سفرچی شاه اسمٰعیل ثاني فرمانروای ایران بود که بعد فوتش از راه قندهار بهند مي‌آمد - در ملتان

بخانخانان سپه‌سالار (که مترجمه تصحیح تحفه بود) پیوست و بوسیلهٔ التفات آن سپه‌سالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهي ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش‌آشیاني در همان ایام مهرنسا (٢) صبیهٔ غیاث بیگ طهراني را (که دیوان بیوتات بود) بعقد ازدواج او در آورد •

گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد بمحل قدس منزل پادشاهي مي رفت - مهرنسا (که بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر مي‌بود - از غرائب اتفاق شاهزاده سلیم (که بریعان شباب رسیده) میلان خاطر بدو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد) خفیه بپادشاه آگهي شد - فورا اورا بعاي قاي بیگ پیوند بیوگاني داد - و چون شاهزاده بمهم رانا مامور شد علي قلي بیگ بهمراهي تعین گشت - شاهزاده اورا مورد الطاف و عواطف فرموده بخطاب شیر افگن خاني بر نواخت - و پس از جلوس بتیولداری بردوان (که بوزخ‌ست میان بنگاله و اذیسه) مرخص نمود - و چون او کار طلبیها داشت در تعلقهٔ خود لوازم جرأت و جسارت بجا مي‌آورد - جذب مکاني

---

(٢) نسخهٔ [ج] مهر النسا •

در وقت رخصت قطب الدین خان کوکلتاش صاحب صوبهٔ بنگاله دو کلمه در حق او ارشاد فرمود - شیر افگن خان از نوشتهٔ وکیل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست که زیر کاسه نیم کاسه هست - و ازان روز ترک یراق بستن نموده بواقعه نگار و مردم پادشاهي گفت - که من الحال نوکر پادشاه نیستم چون قطب الدین خان در سال دوم ببرد‌وان سپرے کشید شیر افگن خان (که بیرون خیمه زده بود) باستقبال روانه شد *

گویند وقت وداع مادرش دربلغه بر سرش راست کرده گفت - که بوقتم پیش ازانکه مادر تو گریه کند مادر او را بگریه آر - و سر و چشم بوسیده رخصت نمود - و هر چند او از مکر و غدر کوکلتاش ایمن نبود اما فی الجمله از پیغامهایش طمانینتے حاصل کرده از اجل گرفتگي فوج را بیرون لشکر گذاشته خود با دو سوار (که یکے ازان خواجه‌سرا بود) بملاقات شتافت - پس ازان که از وضع ور خورد و حرف زدن کوکلتاش غدرے بخود تفرس نمود پیشدستي کرده کار قطب الدین خان را باتمام رسانید - چون اطراف و جوانب مردم کوکلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند که بدر زند

۱۰۱۶

* مظلوم * تاریخ کشته شدن اوست *

و آنچه گویند [که شیر افگن خان با آن همه جراحتهای بے شمار (که هر یکے مولم و جانکاه بود)

به نیروی همت و یاوری غیرت خود را بخانه رسانیده خواست که زوجهٔ خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نمود که او خود را بچاه انداخته - شیر افگن خان آن را شنیده جان بسپرد] مخالف اقبال نامهٔ جهانگیري ست - بعد ازین واقعه شیخ غیاث خواهر زادهٔ قطب الدین خان مهر نسا را با دختر و پسر شیر افگن خان مع اموالش بحضور رسانید او چندے بعلت تقصیر شوهرش (که کوکلتاش پادشاهي را کشته) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مکاني درآمد دخترے (که از شیر افگن خان داشت) در حبالهٔ عقد شاهزاده سلطان شهریار کوچک‌ترین اخلاف جنت مکاني درآورد - و بدان سبب با شاهزادهٔ ولي‌عهد شاهجهان مدعي گشته سلسله‌جنبان شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق رقمزدهٔ کلک سوانح سالک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازي ست - که جدش خواجه نظام‌الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامے (که جنت آشیاني همایون پادشاه از شاه ایران رخصت قندهار یافته بصوب تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر نادره کار سحر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق روزگار نتوانست

همراهي گزيد - تا آنکه در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بساط بوس دریافته مشمول عواطف گردید در عهد عرش آشیاني هر چند منصب چهار صدي داشت اما در مصاحبت و قرب پایهٔ برتر افراخته بعزت و اعتبار بسر برد - گویند خواجه در یکدانه خشخاش سورهٔ اخلاص نوشته بود - محمد شریف بمنصب دو صدي سرفرازي یافته سال سي و چهارم در حین مراجعت موکب اکبوي از کابل در جالکهٔ سفید سنگ یکے از فرومایگان پردهٔ ناموس کشاورزے دریده بیاسا رسید - ظاهر شد که محمد شریف نیز با او همراز و همداستان بود - گوشمالي خورده مالشے بسزا یافت - چون پادشاهزاده سلطان سلیم باعتبار هم مکتبي ربطے تمام داشت در وقتے (که شاهزاده مهم رانا ملتوي گذاشته بالهآباد فروکش کرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشیاني او را از برهانپور برهنمونی شاهزاده بشاهراه مقصود روانه فرمود - او زیاده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده خود وکیل دولت گردید - و بمرتبهٔ در مزاج شاهي جا کرد که از بے اندیشگي وعده فرمود - که هرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان (که شاهزاده بقاید توفیق عازم حضور شد) محمد شریف بسبب کردار ناپسندیدهٔ خود جدا گشته بشعاب جبال خزید - و هر روز

بیک تنگنائے پناه برده روزگار بناکامي مي گذرانيد - از آب و هوای مخالف نیم جانے بیش نداشت - که آوازهٔ جلوس جهانگیري عالم را در گرفت - ازین نوید جان بخش بعد پانزده روز از سریر آرائي گرم و گیرا بعز ملازمت فایز شده بخطاب امیرالامرا و منصب والای وکالت و تفویض مهر اوزک بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگیر خواسته باشد از محالات حیدرآباد (۲) بگیرد *

جنت مکاني در روز نامچه (که مرتوم خامهٔ خاص ایشان است) بذوک قلم داده - که نسبت بندگی شریف خان بجائے رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم یار و هم مصاحب منست - روزیکه رسید حیات تازه یافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطابے نیافتم - اگرچه امیرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطهٔ پدرم همین بود که زیاده ازین نمیکرد - آنچه از من است پیش ازست امیرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه ازین کار باز داشت - که جم غفیر اند و هیچ ناحیه ازانها خالي نیست - مفسدهٔ عظیم برپا خواهد شد و چون امیرالامرا بر جمیع اعیان سلطنت تفوق و برتري

---

(۲) در [بعضی نسخه] جید آباد *

مي‌نمود خان اعظم نخوت و رعونتے که داشت اصلا اعتنا نمیکرد روزے بتقریب طرفداری سلطان خسرو سر دیوان بار گفتگوی درشت کرد - و بیباکانه بپادشاه گفت - که این دولتخواه خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس ازان (که پادشاه از تقصیر میرزا کوکه در گذشت) فرمود که میرزا امیر الامرا را مهمان ساخته لک روپیه نقد و جنس بگذراند *

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - میرزا کوکه با امیرالامرا بچاپلوسي در آمد - که نواب شما بما مهرباني ندارید - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت داشت - درین خلوت‌خانه نقش و نگارے که مي بینید بدست خود کشیده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جواني ضبط خود نکرده برخاستند - چون این ماجرا بپادشاه رسید بامیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست - شما بدو در نه افتید در سال دوم بعارضهٔ بیماري از موکب پادشاهي (که بسیر کابل متوجه بود) در لاهور ماند - وکالت بآصف‌خان جعفر مقرر شد و پس ازانکه تعین دکن شد با خانخانان صحبت برار نکردید طلب حضور گشت - جمعیت بسیار فراهم آورده باکثرے پیشکشي داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت گویند مرض نسیان بهم رسانیده بود - هرچه مي‌گفت از خاطر میرفت - خانجهان بعیادت او مامور شد - او را مسلوب الحال

دیده عرض کرد - خواستند منزوي سازند - خانجهان گفت مردم خوب جمع کرده - و بر کشیدهٔ حضرت است - نباید از پا انداخت - باز تعین دکن گردید - و مدتے درانجا بسر برده باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب مي‌گفت - صاحب دیوان است - فارسي تخلص میکرد - ازوست * بیت *

* بیمن عشق بکونین صلح کل کردیم *
* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا کن *

* دیگر *

* شرر ناله بغربال ادب مي بیزم *
* که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت *

پسران امیر الامرا شهباز خان در حیات پدر توقي کرده زندگي بسپرد - یک کروهي لکهنو سرائے بنام خود آباد نمود - و میرزا گل و میرزا جارالله با جنت مکاني نرد و شطرنج مي باختند و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت و رتبه نماند - چنانچه از میرزا جارالله (که هیچ پادشاهزاده این قسم تعیش نکرد) مصري بیگم صبیهٔ آصف خان جعفر را (که در خانهٔ او بود - و از ناسازي زن و شوئي درمیان نیامده) بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکري پسر یوسف خان عقد بستند - هردو برادر همراه مهابت خان بکابل رفته در عین جواني ایام حیات شان بسر آمد *

* شجاعت خان شیخ کبیر *

مخاطب برستم زمان چشتی فاروقي ست - ساکن مو قرابت قریبه باسلام خان چشتي داشت - و از عمدهٔ منصبداران روشناس عهد اکبري بود - در زمان جنت مکاني ترقي نموده هنگامے (که خانجهان لودي با فوج جرار بسرداری دکن تعین گشت) چون هراولی فوج پادشاهي (که همیشه متعلق بسادات بارهه بود) خانجهان بسکه اعتماد بر شهامت و پردلی شجاعت خان داشت اورا هراول کل عساکر نمود - هرچند سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر ارثی ما ست) اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعین بنگاله گردید اسلام خان صاحب صوبهٔ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامي را بسرداری شجاعت خان بر سر عثمان خان لوهاني (که راجه مانسنگهه در ایام حکومت خود بسیارے از خویش و قوم خود را در محاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کسیل نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقهٔ او رسید عثمان خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود) در کمال سطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصهٔ مبارزت آراست - و هر فوجے با فوج مقابل خود در آویخت عثمان فیل مست جنگي (که اعتضاد قوی خود میدانست) پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

پادشاهي پای همت افشرده جان نثار گشتند - افتخار خان سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور و جلادت داده مردانه جان در کار ولي‌نعمت سپردند آن متهور بے باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ خون آشام شده بودند) حسابے ازان برنگرفته دیگر باره بر فوج قول شجاعت خان تاخت - خویشان و برادران شجاعت خان رستمانه بکارزار درآمده جمعے نقد جان در باختند - و گروهے زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و مبطن بود) بر فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسید - آن شجاع نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان دو زخم شمشیر پی در پی بر چهرهٔ فیل رسانید - آنگاه جمدهر کشیده دو زخم دیگر زد فیل از مستي و دلاوري غضب‌آلود قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر کرد - و او بچستي و چالاکي چون برق از اسپ جدا شده راست ایستاد - درین وقت جلودارش شمشیر دو دستي چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد و شجاعت خان بدستیاری جلو دار فیل بان را از فراز فیل کشیده جمدهرے دیگر بخرطوم رسانید - فیل فریاد زنان چند قدم پستر رفته افتاد - و درین هنگام تنگ تفنگے از غیب بر پیشانی عثمان رسید - دانست که ازین زخم جان بر نیست

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید - و نیم شبے جان بسپرد - ولي خان برادرش و ممریز خان پسر او خیمه و اسباب را برجا گذاشته نعش اورا برداشته بمحکمهٔ خود شتافتند - چون در بهادران لشکر فیروزي تاب و طاقت قطره و پویه نمانده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان (که پس از جنگ بکومک رسیده بود) بتعاقب شتافت - ولي خان نجات خود در باز گشت دیده زینهاري گردید - و بقول و پیمان با جمیع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادري از پیشگاه خلافت و جهانبانی باضافهٔ منصب و خطاب رستم زمان اختصاص گرفت - و چون اسلام خان پاس قول او و مراعات عهدے (که با بازماندهای عثمان کرده بود) نگاه نداشته همه را روانهٔ حضور ساخت چنانچه ولي خان را با ممریز خان حسب الحکم عبدالله خان در کالي تلاوری احمدآباد رهگرای فنا ساخت و ایاز غلام که متبنای عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس طویل گذرانید شجاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبیده خاطر شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب صوبگی بهار بنام او رسید - روزے (که بشهر پتنه داخل مي شود)

بر ماده فیل سوار بود - از قضا فیلے بران دوید - شجاعت خان با آنهمه استقلال باضطراب از ماده فیل فرود آمد - پایش شکسته بدان درگذشت *

* شمشیر خان ارسلان بے ازبک *

از امرای عهد جنت مکاني ست - سابقا حکومت کهمرد داشت - و از نوکران متوسط الحال ولي محمد خان والی توران‌دیار بود - پس ازان (که کهمرد را در سرکار پادشاهي سپرد) سال سیوم جلوس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعنایت منصب مناسب و خلعت سر عزت بر افراخت - پستر تیول در سیوستان مضاف صوبهٔ ٹٹهه یافته بحکومت آنجا نامزد گردید سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال نهم چون صوبه‌داری ٹٹهه بمظفر خان معموري مقرر شد او معزول گشته بحضور آمد - و در مهم رانا برکاب پادشاهزاده سلطان خرم دستوري پذیرفت - و وقت موعود چشم جهان‌بین را بر بست گویند مرد ساده بود - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام الهي مي پرداخت - و از سحاب همتش رشحهٔ حسنات همیشه مي چکید - بمرتبهٔ سه هزاري رسیده بود *

* شیخ فرید مرتضی خان بخاري *

در اقبال‌نامه گوید که شیخ از سادات موسوي ست - و این خالي از غرابت نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسید

جلال بخاري (قدس سره) منتهي مي‌شود - و ايشان بهفت واسطه بامام همام علي نقي (٢) الهادي عليه السلام ميرسند - گويند جد چهارم شيخ سيد عبدالغفار دهلوي بفرزندان وصيت كرد - كه صدد معاش بگذاريد - و نوكري سپاهگري نمائيد - بالجمله شيخ در صغر سن بملازمت عرش آشياني رسيد - و بحسن اخلاص و پرستاري شايسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار اختصاص يافت - و بكاردانى و فراست و مردانگي و شجاعت نامورى اندوخت - سال بيست و هشتم (كه خان اعظم از ناسازى هواى بنگاله معاودت بهار نمود - و سپاه آرائي بوزير خان باز گرديد) قتلوى لوهاني (كه چيره دست اردبسه بوده سرتابي و زياده طلبي پيش گرفت) ناچار [illegible] ملحال از بنگاله نيز افزودند - و قرار يافت كه شيخ فريد درجاى معين ملاقات كرده عهود و شروط آشتي را استحكام دهد - آن غدار در موعد ملاقات حاضر نشد - شيخ از خير انديشي و ساده لوحي بگفتهٔ چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتلو بلابه و چاپلوسي پيش آمده انديشهٔ آن داشت كه هركاه مردم بجاى خود آسايش گزينند شيخ را گرفته بگوشهٔ بر نشاند - و بگرفتارى او كامياب خواهش گردد - شيخ دريافته سر آغاز شب آهنگ رفتن نمود - در جلو خانه اسپ نگذاشته

---

(٢) نسخهٔ [ب] النقي الهادي •

بودند - و چند جا راه بگرفته - آویزه گرمي پذیرفت - دران میان شیخ بر فراز فیل خود برآمد - از نیرنگی تقدیر فیل فرمان پذیري گذاشته بیراهه شتافت - شیخ برود بارے رسیده تفحص گذر داشت - که ناگاه جمعے در رسیده به تیر اندازي زخمے رسانیدند - شیخ خود را بطرفے انداخته رهگرا گشت آنها بران که شیخ در عماري ست - دران هنگام ملازمے رسیده بر اسپ خود نشانده باردو آورد - صلح قرار یافته برهم خورد قتلو بشومی غدر به پیکار پی در پی دشت فرار پیای فاکامي پیمود *

شیخ در سال سیم بمنصب هفتصدي سرفرازي یافته تا سال چهلم بهزار و پانصدي رسیده بود - از یاوري اقبال بمیربخشیگري علم افتخار افراخت - بخشي بوده وزیر نشان چند سال دفترتن را (که لازمهٔ خدمت دیواني ست) از بے رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب طلب تنخواه میداد - و پس از فوت عرش آشیاني دو خدمت شایسته از شیخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبهٔ او از اقران و امثال بلکه جمیع اعیان و ارکان سلطنت برگذشت *

نخستین آنکه چون جنت مکاني در شاهزادگي بخود سري در آله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده تیول تقسیم نمود عرش آشیاني سلطان خسرو پسر کلان ایشان را اعتبار افزود

چنانچه مردم را گمان ولیعهدی او بهم رسید - پس ازانکه شاهزاده بحضور رسید خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمساهله و مداهنه مي گذرانید - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در تیول ایشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشیاني در ایام بیماری ارتحال ایما فرمود که شاهزاده بیرون قلعه خانه نشین شود - تا مبادا اهل خلاف غدرے توانند بکار برد میرزا عزیز کوکه و راجه مانسنگهه بقرابتے (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان روائی او افتاده دروازهای قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازهٔ خضري بشرکت کسان خود بشیخ سپردند - بر خاطر شیخ (که صاحب اختیار فوج بود) گران آمده از قلعه بر آمده بشاهزاده آداب تهنیت سلطنت بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جانبے هجوم کردند - و هنوز عرش آشیاني محتضر بود که راجه مانسنگهه ببحالی صوبهٔ بنگاله مستمال گشت - جنت مکاني بقلعه در آمده سریر آرا گشت و شیخ را بصاحب السیف و القلم مخاطب نموده بمنصب پنجهزاري و خدمت عمدهٔ میر بخشیگري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خیال سلطنت بکلیتره سرائے خوشامد گویان در دماغ سلطان خسرو پیچیده بود در سال اول جلوس

پدر والا اقبال سنه (١٠١٤) هزار و چهارده هشتم ذي الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج کنان از آگره بلاهور

شتافت - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعین گشت - و جنت‌مکانی خود نیز پاشنه‌کوب روانه شدند - امیر الامرا شریف خان و مهابت خان (که با شیخ خصومتی داشتند عرض کردند که شیخ دیده و دانسته کم پائی می‌نماید - قصد گرفتن ندارد چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهی مقولهٔ تهدیدات گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالی آب سلطانپور آگهی یافته دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و با دوازده هزار سوار (که درین چند روز فراهم آورده) عنان عزیمت بتقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مستعد کارزار گشته از آب بیاه گذشته بجنگ پیوست - کارزارے صعب اتفاق افتاد سادات بارهه و بخاري داد جلادت داده بسیارے جان نثار شدند - سلطان خسرو اکثرے را بقتل داده آوارهٔ بادیهٔ فرار گشت - و شیخ یک میدان راه پیش از ناوردگاه فرود آمد (۲) *

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت مکاني بر جناح استعجال رسیده شیخ را درآغوش گرفت - و در خیمهٔ او بیتوتت فرموده آن مکان را (که از پرگنهٔ بهیرون وال بود) حسب الالتماس شیخ پرگنه ساخته بفتح‌آباد موسوم نموده بشیخ عنایت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

---

(۲) در [بعض نسخه] راه از ناوردگاه *

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشي (که نگین و نگین‌خانه و حلقهٔ آن از یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ) برسم پیشکش فرستاد - بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات بستوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم بصوبه‌داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري بمهم کانگره که متعلقهٔ آندیار است مامور شد - و در قصبهٔ پتهان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج (۲) سال یازدهم جهانگیري ودیعت حیات سپرد - تبرش در دهلي در مقبرهٔ آبای اوست - حسب الوصیت عمارتے بنا یافته * داد خورد برد * تاریخ یافته اند - همگي نقد یک هزار اشرفي برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت جمع نموده - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده هرکه بار رسیدے چهرهٔ ناکامي در آئینهٔ خیال ندیدے تا رسیدن دربار قبا و کمل و چادر و پا افزار بدرویشان رهگذري قسمت میشد - و ریزگی اشرفي و روپیه بدست خود میداد - روزے درویشے هفت مرتبه از شیخ گرفت - نوبت

(۲) نسخهٔ [ب] پنج هجري *

هشتم آهسته بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفتهٔ مخفي دار - تا درويشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب توکل و احتياج و بيوه زنان از يوميه تا سالیانه مقرر داشته در حضور و غيبت او بے سند و پروانگي مجدد ميرسيد در جاگيرش بيشتر مدد معاش بود - اطفال آنها (که در نوکری او مرده بودند) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده مثل فرزندان در کنار و بغل شيخ بازي مي کردند - و معلم نگاهداشته تربيت مي نمود - در گجرات اسامی سادات را از ذکور و اناث بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار خود بخشيده - حتے بحواصل زرے بامانت سپرد - چنانچه هرکه پس ازان خلعت وجود پوشيد عروسی او ازان زر سرانجام يافت - اما بباد فروش و کلاونت نميداد - رباط و سرا بسيار بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محلهٔ آباد کرده - مسجد و روضهٔ شاه وجيه الدين بنای اوست - و در دهلي فريد آباد با عمارات و تالاب يادگار گذاشت - و در لاهور نيز محلهٔ دارد و حمام کلان چوک آنجا ازوست - شيخ سالے سه مرتبه خلاع فاخره بمردم پادشاهي (که با او مربوط بودند) ميداد - و ببرخے تقوز (۲) هم - و بنوکران خود سالے يک خلعت و پيادها را کملے و حلال خور را پا افزارے - و اين طريقه معمولش بود

---

(۲) يا نقود باشد •

تا زیست تخلف نکرد - ببعضے رفقای خود که جاگیر هم داشتند لک روپیه سالیانه مي رسانید - و سه هزار سوار خوش اسپهٔ چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیاني تا عهد جنت مکاني در حویلي نرفته - همیشه در پیش خانه حاضر بود - و سه چوکي مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد طعام مي خورد - و پانصد دیگر را حصه مي فرستاد - طلب سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها نا خوش نمیشد *

گویند شیر خان نام افغان ترین نوکر روشناس بود - از گجرات رخصت وطن گرفته پنج شش سال درانجا بسر برد - چون شیخ بمهم کانگره تعین شد او در قصبهٔ کلانور آمده ملازمت کرد شیخ بدوارکا داس بخشی خود گفت که خرجے باین مرد بدهید - که بقبائل خود داده بیاید - بخشي فرد خرج او نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت نوکر قدیم است - اگر بنابر سببے دیر رسید کدام کار ما ابتر شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده هفت هزار روپیه دادند *

سبحان الله اگرچه همان تقلب لیل و نهار است و سیر کواکب و دور سپهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین مردم خالي ست - شاید که بحصهٔ دیگر مملکتے رفته اند

شیخ پسر نداشت - یک صبیه مانده بود - آن هم لاولد فوت کرد - محمد سعید و میر خان متبناهای شیخ بودند بکرو فر تمام میگذرانیدند - و اسرافهای طرفه بکار میبردند از نخوت و رعونت بشان پادشاهي اعتنا نمیکردند - تا بامرا چه رسد - پیش جهروکهٔ دولت خانه با مشعل و فانوس بسیار سر آب جون مینمودند - مکرر ممنوع شدند - سودمند نیفتاد تا آنکه جنت مکاني اشاره بمهابت خان کردند - او براجي سید مبارک مانکپوري (که نوکر معتبرش بود) گفت - بے آنکه پرده برداشته شود از میان بردار - شبے میر خان از دربار برخاسته میآمد - که سید اورا از هم گذرانید - و خود هم از دست او زخم خورد - شیخ بطلب خون مدعی مهابت خان شد - او حضور پادشاه بینه از مردم معتبر آورد - که کشندهٔ میر خان محمد سعید است - اورا بقصاص رسانید شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافته هیچ نگفته از سر خون درگذشت *

(۲)

* شجاعت خان سلام الله عرب *

برادر زادهٔ مبارک عرب - سال چهارم جلوس جنت مکاني بمنصب چهار صدي دویست سوار سرفراز گردیده بهمراهی خانجهان لودي بصوب دکن تعین شد - سال دهم باضافهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] اسلام الله *

پانصدي دو صد سوار و سال يازدهم بخطاب شجاعت خان بلند پايه گشت - جاگير در صوبهٔ گجرات داشت - در انجا مي‌گذرانيد - تا آنکه بعالم آخرت خراميد - رحمن الله پسر او در عصر فردوس آشياني منصب هفت صدي چهار صد سوار يافته سال سيوم در جنگ خانجهان لودي جان بمردانگي درباخت *

* شاه بيگ خان ارغون *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهيم بيگ چريک است - ابتدا نوکر ميرزا محمد حکيم بود - بحکومت پيشاور قيام داشت پس از فوت ميرزا (که راجه مانسنگهه حسب الامر اکبري بآوردن زن و زاد آن مرحوم از نيلاب عبور کرده) شاه بيگ بکابل بدر زده همراه پسران ميرزا ملازمت پادشاهي دريافت و بمنصبے درخور امتياز گرفت - و در سواد و بجور بمالش يوسف زئي نامے بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع يافت و در فتح تتّهه بهمراهي خانخانان کارهاى نمايان و تردد شايسته بظهور آورده بمنصب دو هزار و پانصدي افتخار (٢) اندوخت - و در سال سي و نهم (٣) چون ميرزا مظفر حسين قندهاري صفوي استدعاى بندگي پادشاهي نمود شاه بيگ خان از بنگشات بحکومت قندهار تعين گشت - و در تاخت

---

(٢) نسخهٔ [ج] امتياز (٣) در [بعضے نسخه] بيست و نهم *

الوس کاکر (که از مدتها دران سرزمین برهزني و رعیت آزاري بسر مي بردند) کارنامها ساخته در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي لوای اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگیري حسین خان شاملو حاکم هرات قوت عرش آشیاني شنیده با لشکر خراسان آمده قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوي و همت درست روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلچی قزلباش بقلعه مي‌آمد فقدان غله بمرتبهٔ تمام بود - او از سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا مخالف بعشرت پی نبرد - و چون این محاصره بے اجازت دارای ایران شاه عباس صفوي بود حسین خان بعتاب شاهي بے نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم در سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده از قندهار بکابل رسیده ملازمت جنت مکاني دریافت - و بمنصب پنجهزاري و خطاب خاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان مباهي گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط و نسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدني کمي پذیرفت و سواري و قطره (که ناگزیر صوبهٔ کابل است) نماند طلب حضور شده بصوبه داری تتّهه نامزد شد - سال چهاردهم ازپیري

و سالخوردگي استعفای ملازم پیشگي نمود - جنت مکاني نظر بر قدم خدمت او پرگنهٔ خوشاب (که از جاگیرهای قدیم بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار روپیه بطریق مدد خرج مرحمت فرمود *

گویند چون بتّهه مي‌رفت برخصت آصف‌جاهي آمد او سفارش برادران ملا محمد تتّهي (که مصاحبش بود) کرد شاه بیگ خان شنیده بود که برادران ملا بپشت گرمی او حکام را بخاطر نمي آرند - در جواب گفت - اگر آنها سر حساب باشند بهتر - و الا پوست خواهم کشید - آصفجاهي بسیار ناخوش شد - و آخر باعث برهمزدگی کارهای او گشته بعزل منصب و جاگیر منزوي ساخت - شاه بیگ خان مرد ترک ساده سپاهي بود - در عهد عرش‌آشیاني وقت رخصت قندهار شیخ فرید میر بخشي ایستاده کرده تسلیم عنایت علم و نقاره فرمود - همان وقت بشیخ مي‌گوید - اینها بچه کار مي‌آید - در منصب بیفزایند - و جاگیر دهند - که سواران دیگر برای کار پادشاهي نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاهی دیوانه سر دیوان گفت - که حضرت در دنگل پدر شما جوانان چند ایستاده مي‌شدند که شاه بیگ بپشم خایهٔ آنها نمیرسید - و الحال این مردمی که ایستاده اند هیچکدام بپشم خایهٔ شاه بیگ نمي رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - میگفت

صراحي در نظر باشد - گوعالم نباشد - گویند مسکرات دیگر را مثل بنگ و افیون و کوکنار با شراب آمیخته مي خورد و چار لغزا (۲) مي نامید - شاه بیگ خان کور چار لغزا خور زبان زد مردم بود - از پسرانش میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب هزاري رسیده درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میرزا جعفر آصف خان شده - ازاذل پرست بود - ترقي نکرد *

* شاه نواز خان بهادر میرزا ایرج *

خلف الرشید خانخانان میرزا عبد الرحیم است - در آغاز برنائي خانخانان جوانش مي‌گفتند - بشجاعت و مردانگي و سپه کشي و سپه آرائي شهرهٔ روزگار و یگانهٔ (۳) آفاق گشت در سال چهلم عرش آشیاني بمنصب چهار صدي سرافرازي داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده با ملک عنبر حبشي در حوالی ناندیر عرصهٔ مبارزت آراسته لوای چیرگي و فیروزي بر افراشت بخطاب بهادري تحصیل ناموري نمود - گویند دران جنگ (که از طرفین در جانفشاني و جانستاني خود داري نمي رفت) میرزا رستمیها نمود که ماحی داستان رستم و اسفندیار گردید - ملک عنبر (که اورا زخمي از میدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهار مغزا (۳) نسخهٔ [ج] یگانهٔ وقت بود *

بخانخانان ملاقات نموده طرح آشتي افگند ۰ و در زمان جنت مکاني بسرداری صوبهٔ برار و بالاگهات احمد نگر اختصاص گرفت - کارهای دست بستهٔ او زیاده ازانست که درین اوراق بحیز تحریر آید - سیما کارنامهٔ کهرکي که سرآمد پیکارهاست

سال دهم جهانگیري سنه (۱۰۲۴) یکهزار و بیست و چهار هجري (که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت ریخته بود) چندے از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و مالوجي کانتیه از ملک عنبر رنجیده بعهد و پیمان آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند - شاه نواز خان پس از تقدیم مردمي و دلجوئي و تکلیف نقد و جنس بهدید آنها کوچ نموده روانه شد - پیش از ملک عنبر صحلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غیره سرداران نظام الملکیه بمقابله پرداخته بحال تباه راه فرار سپرده بملک عنبر پیوستند او با کثرت لشکر و افزونی توپخانه و فیلان مست جنگي بمرافقت فوج عادلشاهیه و قطب شاهیه رزم طلب گردید - چون مسافت پنج شش کروه بیش نمانده یعقوب خان بدخشي (که از کهنه سپاهیان کار دیدهٔ نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختیار میرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نیازي میدان جنگ جائے قرار داد که ناله آبے در پیش داشت - آنرا بجوانان تیرانداز استحکام داد - همین که خوش اسپان هراول مخالف

(که همه نوخیزان تربیت کردهٔ ملک عنبر بودند) جلوریز بکنار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچي بباد تیر گرفتند بسیارے از اسپ وآدم برخاک هلاک غلطید - پس ازان داراب خان با بهادران هراول و دیگر پردلان عرصهٔ جلادت از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات افشرده بود زمانے ممتد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب زد و خوردے و عجیب گیر و دارے روداد - از کشتها پشتها نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبردهای قوي نموده چون شیر غران بهر جانب که مي تاخت فوج مخالف را دست از کار رفته بنات‌النعش مي‌گشت - ناچار ملک عنبر عنان تماسک از دست داده بی سپر راه هزیمت شد - میرزا تا سه کروه تعاقب نموده گریختگان را علف تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگي و خستگی همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمعے کثیر از سرداران مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز دیگر بجانب کهرکي (که پنج کروه رسمی دولت آباد است و درینولا باورنگ‌آباد موسوم و مسکن و مأوای ملک عنبر بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثرے از مخالفان ندید منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساخت - و ازانجا عطف عنان نموده از گریوهٔ روهنکهیره

فرود آمده بپالا پور رسید - از پیشگاه خلافت بر مناصب جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سربلندي يافت - و جنت مکاني چون در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیه از دولتخانه پا پیاده بروضهٔ معینیه رفته لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال دوازدهم بیمن مساعی شاهزاده شاهجهان ملک عنبر حدود متعلقهٔ پادشاهي را که متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دکن هنگام معاودت شاه نواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحهٔ بالاگهات (۲) مقرر فرمود - چون در جهانبان جواني و دولت شیفتهٔ شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز خوشامد پرداز مي‌گساري بافراط کشید در سال چهاردهم سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري اسیر سر پنجهٔ اجل گردید - میرزا ایرج جوان وجیه عالي فطرت بود - شجاعت را با تدبیر هم آغوش داشت - در رزم آرائي و سرداري بے همتا و با این خوبیها کم کرم و بد لباس بود *

* شیر خواجه *

از سادات اتائي ست - و از جانب مادر نقشبندي

(۲) نسخهٔ [ج] مقبوضه *

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانهٔ او عرش آشیانی شیر خواجه نام کرد - سال سیم همراه سعید خان چغتا بتاخت یوسف زئي مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شد - سال چهام با چند کس بجانب پتن از شاهزاده دستوري یافته در آویزهٔ اخلاص خان مصدر ترددات گردید - سال چهل و یکم (که افواج پادشاهي را با سپاه دکن نبرد رو داد - و دران جنگ راجه علي خان مرزبان خاندیس بکار آمد) او سردار تلقمهٔ برانغار بود کارنامها پرداخت - پستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن ترددات شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگے (که متصل قصبهٔ بیر صورت گرفت) تاخته فوج مقابل را میدان میدان (۲) بورداشت - و زخمے برداشته خود را بقصبهٔ بیر رسانید - ازانجا (که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبهٔ مزبور را گرد گرفتند و از بےآذوقي حال متحصنان به تنگي کشید) چندے بگوشت اسپ گذرانید - چون بظاهر طغیان آب گنگ امید کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسید اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ خواست که شیخ عبد الرحمن پسر خود را در تهانهٔ بیر بگذارد

(۲) نسخهٔ [ج] از میدان بر داشت *

خواجه راضي نشد - و خود تعهد بودن نمود - بنابران سال چهل و ششم بعنایت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت - پس از فوت عرش آشیاني جنت مکاني برای او خلعت عنایت فرستاد - و معلوم نیست کدام وقت بحضور آمده - در هنگامهٔ کنار آب بهت (که از مهابت خان گستاخی عظیم سرزده) در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاق آصف جاهي شریک جنگ (که با شهریار رو داده) بود سال اول جلوس اعلی حضرت بملازمت پیوست - و منصب چهار هزاري هزار سوار و خطاب خواجه باقي خان برو مسلم ماند - و بصوبه داری تتّهه کامیاب شده رخصت آنجا یافت و در اثنای راه مطابق سنه (١٠٣٧) هزار و شي و هفت هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بست - پسرش خواجه هاشم نام بمنصب پانصدي صد سوار سرافرازي داشت *

* شهباز خان معروف بشیرو روهله (٢) *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخطاب شهباز خان سرفرازي یافته و همراه مهابت خان بجهت دفعیهٔ نذر محمد خان والی بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برانگیخته بود) بدانصوب تعین شده و پستر همراه عبدالله خان بمالش ججهار (٣) سنگهه بندیله (که دفعهٔ اول بغي ورزیده بود) دستوري یافته

(٢) در [بعض نسخه] روهیله (٣) در [بعض نسخه] جهجار *

سال سیوم با راو رتن هادا بتوقف در باسم مامور شده بعطای علم لوای سربلندي برافراخت - پس ازان باتفاق نصیري خان (٢) سمت قلعهٔ تلنگانه مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر تردد گردید - پستر با اعظم خان در نواح بهالکي و چتکوبه مضاف بیدر رسیده سال چهارم روز نوبت کهي در جنگے (که بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي دستگیر مقاهیر اهل دکن گشتند) مطابق سنه (١٠٤٠) هزار و چهل هجري او با پسر در کار ولي نعمت جان درباخت - بپایهٔ سه هزاري دو هزار سوار رسیده بود *

* شیر خان *

عرف ناهر خان تونور - ابا عن جد نوکر قدیم فاروقیهٔ خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید راجه علي خان فاروقي اورا به یتیمي پرورش نموده برشادت فطري و یاري بخت بیدار بعرصهٔ روزگار جولاني گشته بخانجهان لودي پیوست - و او در رشد و تربیتش شده در کمتر زمانے بمنصب پادشاهي امتیاز یافته تعین صوبهٔ گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزادهٔ ولي عهد با جنت مکاني نیابت صوبه داری گجرات از جانب شاهي بعبدالله خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائے بے حیثیت

---

(٢) نسخهٔ [ب] نصرت خان *

بحراست بلدهٔ احمد آباد شتافتن - ناهر (۲) خان بسلسله جنبانی و مراسلات میرزا صفی سیف خان (که دران وقت دیوان گجرات بود) از محال تیول خود بغتة باحمدآباد رسیده باتفاق سیف خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندو برین ماجرا آگهی یافته بارادهٔ محاربه بر سبیل استعجال در رسید ناهر خان خود هرادل فوج سیف خان گشته با او در آویخت و بمحض تائید ایزدی اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی ابن حسن تردد نمایان از پیشگاه سلطنت بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و خطاب شیر خان ناموری اندوخت (۳) *

پس از شنقار شدن جنت مکانی چون موکب صاحب قران ثانی بسرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت شیر خان مبنی بر دولتخواهی و فدویت و منبی از ارادهای باطل سیف خان صوبه‌دار آنجا رسید - ازانجا (که بی اخلاصی سیف خان از سابق معلوم همگنان بود) نوشتهٔ شیر خان قرین صدق گردید - اعلی حضرت اورا بمراحم پادشاهانه مستمال ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانید - و اشاره رفت که بلدهٔ احمد آباد را متصرف شده سیف خان را نظر بند نماید - و چون محمودآباد (که دوازده کروهی احمدآباد است) مهبط رایات پادشاهی گردید شیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] احمدنگر (۳) در [بعضی نسخه] دو هزار سوار *

با جميع متعينه باستلام سدهٔ عليه كامياب گشت - و هفدهم ربيع الثاني سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت هجري كنار تالاب كاكريه (كه در ظاهر شهر واقع است) مخيم فيروزي شده شير خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه‌داري مملكت گجرات بلند پايگي يافت - و در سالے (كه اعلى حضرت باستيصال خانجهان لودي ببلدهٔ برهانپور ورود فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتي را بتسخير الكهٔ ناسك و سنگمنير رخصت نمود) قرار يافت كه تا رسيدن شير خان از گجرات در نواحي قلعهٔ للنگ (٢) موسم برسات بگذراند - خواجه در دهوليه توقف نمود - تا شير خان بدو پيوست - و بمجرد وصول بتاخت حوالي چاندور مامور گشته دست نهب و غارت بران ملك برگشاد - و با غنيمت فراوان مراجعت كرد - پس ازان در قطره و پويه و ضبط آن ناحيه با خواجه شريك بود - در سال چهارم سنه (١٠٤٠) يكهزار و چهل هجري روزگارش سپري گشت - سردارے بود سپاهي و بسيار متواضع - اگرچه جود و كرم كمتر داشت اما با سپاه مدارا و سلوك خوب مي كرد - طلب ماه بماه ميداد - در سواري غير حاضر نمي كرد - شراب بافراط مي‌خورد - ليكن با مردم محل شگفت آنكه با اين دولت و شان دانه خورے دراب حضور

(٢) نسخهٔ [ب ج] الننگ ،

خود مي‌کرد - و مي‌گفت ميدانم قباحتها دارد - چون طبیعت من شده نمي‌توانم گذاشت - از پسرانش یاسین خان و شمشیر خان در حضور پدر ترقي کرده - اما اجل نگذاشت نخستین هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم درگذشت - سیومین دلاور خان نام داشت *

* شیر خان ترین *

زمیندار فوشنج که معرب پوشنگ است - و آن موضعے ست واقع مابین قندهار و بهکر - آبای شیرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بیگ خان کابلي (که از پیشگاه عوش آشیاني بحکومت قندهار اختصاص داشت) (٢) نقش سازگاري ننشست در عهد جنت‌مکاني بایران‌دیار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگي خود درست نمود - و شیرخان در همان مرز و بوم نشو و نما یافت بعد ازان (که شاه عالي‌جاه بر سر قندهار آمده در سنه (١٠٣١) هزار و سي و یک هجري آنولایت را بتصرف در آورد) شیرخان را بحکومت فوشنج و ایالت الوسات افاغنهٔ آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متین و ادراک رسا داشت بریاست موروثي فایز گشته دران سرزمین علم استقلال بر افراشت - و از متردّدین

(٢) نسخهٔ [ج] نه بست *

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق راهداري مي گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز مي‌پرداخت پس از ارتحال شاه از زیاده سري و فتنه گري بعلي مردان خان زیک که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سر از گریبان انقیاد بیرون آورد - چون بشاه صفي دارای ایران مکرر رسیده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعلت اذیت و تعدی او بفراغت میسر نیست) رقمے بطلبش فرستاد - شیر خان چندے بایت و لعل بسر برد - و آخر الامر فکرے اندیشیده بجناب اعلی حضرت صاحب قران ثاني متوسل و ملتجي گشت - از پیشگاه خلافت کشمیري خان (که از برهمنان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگي در خدمت شاهي شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و تتبع اهل ایران بسیار مي‌کرد) با فرمان عاطفت و خلعت فاخره تعین گردید - شیر خان هنگام برف و باران را عذر انگیخته کشمیري خان را در بهکر نگاهداشت تا آنکه بشاه اطلاع شده رقمے دیگر مشعر بر استمالت و عاطفت بنام او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان اشاره فرمود که در استیصال او جویای فرصت باشد - شیر خان در مرور رقم ثاني را فوز مقصود انگاشته کشمیري خان را بے نیل مدعا برگردانید *

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحي هجوم فراهم آورده بقصد تاخت حوالیٔ سوی کنجابه (٢) معمورهٔ بهکر روانه شد علي مردان خان قابو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده صبح بقلعهٔ فوشنج رسید - و سر سواري گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که بوهزني و قطاع الطریقي اندوخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هیش (با غنائم و اسارای کنجابه را که بدست آورده بود بر تافته بسرعت تمام (٣) رجع القهقري نمود علي مردان خان بر سر راه هنگامهٔ پیکار گرم ساخت - اگرچه هزارل قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علي مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تفنگے بر پاشنهٔ او خورده بران جست - مخفي داشته با وصف آن زخم منکر پارهٔ راه پیشتر راند - و بدلدهی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علي مردان خان سالم و غانم کوس معاودت بقندهار بلند آوازه ساخت - شیر خان بدوکي رفته هرچند تلاش کرد که کارے پیش رود میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

---

(٢) در [بعضے جا] کنجایه (٣) در [بعضے نسخه] رجعة القهقري •

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلی حضرت سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بنوازش منصب دو هزاري و تنخواه جاگیر جید در صوبهٔ پنجاب بتازگي دیدهٔ امیدش روشن گشت و بانعام بیست هزار روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف شد - اما از اسیری اطفال و تفرقهٔ اهل و عیال پیوسته در تب و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه شاه متعلقانش را باعزاز نگاه مي داشت - چون با شکل و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهي ممتاز بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید او نیز کمر دولتخواهي و نیکو بندگي برمیان بسته در مهم پرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سید خانجهان بمالش عادلشاهیه و تخریب ملک او ترددات نمایان نمود - لیکن ازانجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیده‌اش در انتقامکدهٔ تقدیر باقي بود) زمانه بناکامی دیگر انداخت ظاهرا بشاه صفي صفوي رسانیدند - که شیر خان متعهد تسخیر قندهار گشته - و نطاق همت باقدام این خدمت بسته - چون واقف کار و صاحب الوس است و سوای فرقهٔ ترین الوسات ناحیه مثل کاکر و پني با وی متفق مبادا کارے پیش برد شاه از مصلحت سنجي رقمے بنام او متضمن ارسال عرضداشت مشعر بر هوا خواهي و تجدید بندگی دیرین و ارادهٔ برآمدن

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهي گيرانند - چون بعرض اعلى حضرت رسيد بعزل منصب و جاگير معاتب شد و از حجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (كه بهضت پادشاهي سمت پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اكبرآباد نظر بند نگاهداشته هزار روپيه در ماهه قرار يافت - هرچند بيتقصيري خود كوشيد و در براءت ذمه مي‌دويد بجائي نرسيد - دو سه سال در آگره منزوي بوده مدقوق شده در عين جواني در گذشت - هيهات اين كجرو فلك دغلباز بسا دروغ بيفروغ را بالباس راستي دلنشين كه و مه ساخته - و بسيارے صدق كيشان درست آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن كامي نشانده آه آه اگر بديدهٔ تحقيق وا نگرند (٢) همان ناهنجاري و بيراهه روي عادي اوست - كه در صورت جزا و نتيجه همان صور اعتيادش متمثل مي شود * ع *

* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس فردوس آشياني از موطن خود بطريق سفارت از جانب نذر محمد خان والي آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالي اكبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

(٢) در [بعضے نسخه] وانگري *

او نامه و ارمغان خان مزبور (که بقیمت پانزده هزار روپیه بود) گذرانید - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع بقیمت چهار هزار روپیه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار اندوختند - و پس از دو روز سي و پنج راس اسپ و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسپ و چند شتر پسرش برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سي هزار روپیه باو و ده هزار روپیه بپسرش مرحمت گردید - و پس از چندے (که جشن وزن شمسي شد) باز بیست هزار روپیه باو و پنج هزار روپیه بپسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و پسرش بخلعت سرافرازي یافته با جواب نامه مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت *

ازانجا (که کروفر هندوستان را دیده - و بداد و دهش اینجا آشنا شده بود) از وطن مالوف دل برگرفته سال نهم بمدد بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب هزاري هشت صد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی میناکار و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام بیست هزار روپیه نقد سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان منوچهر فوجدار کانگره از شوریدگی دماغ منزوي شد) نظر بفزونی جمعیت برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب در هزاري

دو هزار سوار و خطاب شاه قلي خان و عنايت علم و خلعت تفويض تعلقهٔ مزبور و عطای خنجر مرصع و اسپ و فيل لوای عزت برافراخت - و پس از رسيدن آنجا بضبط و ربط پرداخته بهوپت ولد سنگرام زميندار جمو را (که همواره کومکئ فوجداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت قصور مي نمود) طلب داشت - او با جمعيت (٢) کثير آمد شاه قلي خان جمعي فراهم آورده مستعد پيکار گشت - و بعد زد و خورد او با جمعي بمقر اصلي شتافت - اين معني در پيشگاه حضور درجهٔ استحسان پذيرفته سال دهم بعنايت خلعت و نقاره و فيل طبل شادماني برنواخت - و سال دوازدهم در ايامي (که پادشاه متوجه دارالسلطنت گرديد) او در اثنای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود و از تعلقهٔ مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان‌نثار خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای خلعت نظم صوبهٔ کشمير و شمشير با يراق طلائی مينا کار و انعام پنجاه (٣) هزار روپيه نقد کام دل برگرفت - و بعد رسيدن در نواحئ حسن ابدال مطابق سنه (١٠٥٠) هزار و پنجاه هجري بدارالبقا پيوست محمد امين پسرش بمنصب نهصدي پانصد سوار کامياب

---

(٢) نسخهٔ [ا] جماعت کثير (٣) نسخهٔ [ج] پنج هزار ٠

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید *

* شادي خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - بتعیناتی قلعهٔ قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه (١٠٥٨) هزار و پنجاه و هشت هجري (که والی ایران بارادهٔ تسخیر قلعهٔ مذکور رسیده در باغ گنج علي خان فرود آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه‌دار پادشاهي بمحافظت دروازهٔ ریس قرن مي پرداخت - پس از محاصره چون عرصهٔ زد و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوهٔ پاس نمک را خیر باد گفته راه بےغیرتي سپرد - و با مردم مخالف همداستان شده قبچاق خان را (که احوالش جداگانه بذوک قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضے منصبداران دیگر پیش قلعه‌دار آمده ظاهر نمود - که بنابر انسداد طرق بسبب کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش معلوم مي‌شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال قلعه دار (که همت بای داده بود) درین وقت که بایستے تیغ میراند بموعظت اکتفا نمود *　　* بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *
* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

پستر بخانهٔ خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامي از جانب والیٔ ایران باتفاق شرف الدین (که داروغهٔ عمارت و ذخیرهٔ قلعهٔ بست بود) آمده - چند پیامے دارد - و چهار رقم آورد - قلعه دار مبرک حسن بخشي را فرستاد که آمده را باز گرداند - موصی الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادي خان درون دروازه نشانده - و قبچاق خان و جمعے منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادي خان و قبچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشتهٔ چند آورده بود نادیده برگرداندن پسندیده نبود - قلعه‌دار خود بر دروازهٔ مزبور آمده رقمها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعهٔ بست آگهي یافته وعدهٔ پنجروز کرد - روز پنجم شادي خان بیست و هشتم صفر سنه (١٠٥٦) هزار و پنجاه و شش هجري دروازهٔ ویس قرن را بعلي قلي خان سردار والیٔ ایران وا گذاشت و با قبچاق خان نزد والیٔ مذکور رفت *

* شجاعت خان شادي بیگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان سر عزت بر افراخته سال دوازدهم بعنایت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیمت یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم ازانجا برگردیده در حینے (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنهٔ لاهور علم معاودت بر افراشته بود) باستلام عتبهٔ خلافت پرداخته بیست و هفت اسپ پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و حکومت بهکر از تغیر شاه قلي خان و عطای اسپ نوازخت - پستر چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تتّهه بعرض رسید او بعنایت خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار و تفویض صوبه‌داری صوبهٔ مذکور بلندي‌گرای اوج دولت شد - سال پانزدهم باضافهٔ سه صد سوار تابینانش با ذات مساوي گردید - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شد - و چون پادشاهزاده دانهاد آنحدود نگشته برگشت و جملة الملکي سعد الله خان به بذل و بست آنجا تعین شد اورا بحراست میمنه با نواحی آن معین نمود - سال بیست و یکم بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و قاعه داری کابل

از تغیر سیورام کور مامور گردید - و حکم شد که تا رسیدن او از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار دستوري یافته سرکردگی فوج قراول بدو تعلق گرفت - و بعد رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشودن بست شتافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي در هزار سوار شادکامي اندوخت - و در جنگ قزلباشیه (که با رستم خان و قلیچ خان رو داد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهي در آمد - بنابران سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر نواخت سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مصطور عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهي بکابل صورت بست - نام برده که قلعه داری آنجا داشت شرف ملازمت دریافته بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعهٔ قندهار و ازانجا باتفاق رستم خان بهادر بجانب بست کمر عزیمت بست پستر روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

* شاه بیگ خان اوزبک *

در عهد جنت مکاني بمنصب پادشاهي سرافرازي یافته بپایهٔ هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني بخطاب خاني نامور گردیده در افواج متعینهٔ تادیب ججهار سنگهه بندیله بهمپائی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته سال دوم باضافهٔ پانصدي دویست سوار کام دل بر گرفت سال سیوم بعنایت علم و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار لوای کامیابي برافراخت - پستر (۲) باضافهٔ دویست سوار و سال چهارم بافزوني سه صد سوار و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و پس ازان باضافهٔ هزاري هزار سوار امتیاز پذیرفت سال نهم در افواج متعینهٔ تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل‌خانیه بهمراهی خان‌زمان دستوري یافته سرکردگی جرانغار داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبهٔ بیجاپور چپقلشهای مردانه از کشتن و بستن و اسیر ساختن ازو بظهور انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داري جنیر نامیهٔ بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنایت نقاره کوس بلند پایگي زد - پستر بنظم صوبهٔ برار مامور گردید - سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] کامراني *

هیزدهم بحضور رسیده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت
ظاهرا در همین سال بفوجداری میوات (۲) مامور گردیده - که
صاحب پادشاه نامه مي نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم
از میوات آمده باستلام سدهٔ خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
از تغیر اهتمام خان حارس غوري گردید - و در انجا بکوات
به تنبیه اوزبکان خود سر و المانان بد سیر پرداخته آثار (۳) دلیري
و دلاوري بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوري
معاودت نموده بحضور رسید - چون فوجداری میوات غایبانه
تغیر شده بود او بعنایت خلعت برخی محالات صوبهٔ برار
در تیول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
حراست قلعهٔ احمد نگر بدو مفوض شد - سال بیست و نهم
ازانجا معزول گردید - سال سیم در رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد
شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات انجا با برخی
مناصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
پادشاهي تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
پادشاهزادهٔ مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانهٔ حضور

---

(۲) در [بعض نسخه] میوار (۳) نسخهٔ [ج] آثار دلیري بروی روز •

گردید - و اورا بفوجداری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان احوالش دریافت نشده *

* شیرخان سید شهاب بارهه (۲) *

پسر سید عزت خان جهانگیری ست - تا سال دهم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی (۳) شش صد سوار سرفرازی داشت - سال سیزدهم باضافهٔ دو صدی کامیاب گردید - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسپ عزامتیاز اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول بدانجا با رستم خان بکومک قلیچ خان بصوب بست شتافت و در جنگ قزلباشان تردد مردانه بظهور رسانید - سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت واسپ با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلادت بر کمر همت زده سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفتصد سوار رایت شادکامی برافراشت - سال بیست و هشتم

---

(۲) نسخهٔ [ب] شهباز بارهه (۳) نسخهٔ [ج] ششصدی *

با جملة الملکي سعد الله خان برای انهدام قلعهٔ چیتور شتابید سال سیم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اورنگ زیب بهادر روانه شد - و درانجا بتقدیم نیکو خدمتیها پرداخت سال سي و یکم حسب الطلب بحضور آمده اعزاز سعادت ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و خطاب شیر خان و تفویض فوجداری مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سموگده بهمراهی دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزیمت یافته راه فرار گزید او بملازمت خلدمکان پیوسته در جنگ سلطان شجاع باتفاق ذو الفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش فوج هراول بود *

* شیخ میر خوافي *

هوید صحیح النسب - از نوکران دل سوز ایام شاهزادگی خلد مکان است - و بحسن تدبیر و شیوهٔ شجاعت معروف سال سیم جلوس فردوس آشیاني (که پادشاهزاده بر طبق حکم پدر لشکر بر سر والی حیدرآباد کشید) نامبرده با شاهزاده محمد سلطان در هراولي بود - در تنبیه خصم دیده شایسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گردید سالے (که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر والاقدر بجانب هندوستان گام همت برداشت) او از مشیران راز دار

بود - در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه سرداری طرح دست راست و در محاربهٔ اول دارا شکوه سرکردگی التمش داشت بر وقت رخش شجاعت جهانده مصدر ترددات شایان گشت و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت - پسنر چون مسموع شد [که سلیمان شکوه مي خواهد از دریای گنگا و جمنا گذشته بپدر خود (که جانب لاهور رفته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او تعین شد - و پس از آوارگی او جانب سري‌نگر بحضور آمده بعد وصول موکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه دستوري پذیرفت - و تا تتهه راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه چون از نواح تتهه کوچ کرده داخل ملک گجرات شد و درین ضمن فرمان معاودت بنام او صدور یافت بسرعت سریعه خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه باز کار فرمائی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یورش از سایر عساکر پیش قدمي نموده حملهٔ مردانه بر مورچال شاه نواز خان صفوي برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران اثنا گولی تفنگ از کارخانهٔ قضا بر سینه اش خورده مطابق

سنه (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري جان در راه وفا در داد - میر هاشم نامي از هموطنان او (که در عقب حوضه نشسته بود) سر رشتهٔ تدبیر از دست نداده نامبرده را

در برگرفته نگاهداشت - خلد مکان را از سنوح این حادثه نظر بدیرین بندگي و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد و برطبق حکم در روضهٔ شاه معین الدین (قدس سره) مدفون گردید - پسرانش محتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر محمد اسحاق - احوال هریک جداگانه درین نامه بنگارش آمده پسر سیوم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب شد - در برادران خود بافزونی نشهٔ شجاعت امتیاز داشت با مکرم خان برادر خود به تنبیه افاغنهٔ سمت کتل جانوس (۲) دستوري یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افاغنه غالب مي‌شوند) بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده در عین جواني مردانه شربت ممات چشید *

* شاه نواز خان صفوي *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکني رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاري ست - در عهد جهانگیري بمعارج دولت و امارت مرتقي گشته بخطاب شاه نواز خاني چهرهٔ کامراني برافروخت - و در صوبهٔ تتّهه و بهار بخدمات پادشاهي میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکاني در تضیهٔ شهریار ناکرده کار بآصف جاهي یکتائي ورزیده نیکو پرستاریها بظهور آورد - در سال سیوم صاحب قران ثاني بهمراهی خواجه

---

(۲) در [بعض نسخه] جانوش *

ابو الحسن تربتي باستخلاص ناسک و تربنگ تعين گشت و در سال نهم چون از حوالئ دولت آباد چهار فوج سنگين بسرداري امراي عمده بتخريب ملک عادل شاهي و تسخير بقيهٔ قلاع نظام الملکي نامزد گرديد شاه نواز خان بهمراهي سيد خانجهان بارهه مامور شده همواره هراولئ آن فوج بدو متعلق بود *

روزے (که مخالف بهيئت مجموعي هجوم آورد) چون پيشتر جنگ در دکن با چنداولي ست خان مذکور بمبالغه چنداولي بعهدهٔ خود گرفت - بعد تلاقئ فريقين تا يک پهر فيمابين ابواب محاربه مفتوح بود - چون چيرگئ غنيم (٢) از حد گذشت سيد خانجهان بشاهنواز خان پيوسته اشقيا را برداشت - دران روز طرفه کارنامها برساخت - و بنابر علو نسب و والا دودماني خان مشار اليه بيست و سيوم ذي الحجه سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر با صبيهٔ کريمهٔ او منعقد گرديد - اعلى حضرت پايان شب جشن سفينه سوار بخانهاش تشريف فرمود - بحضور اقدس چهار لک روپيه کابين قرار يافت - طالب کليم * ع *

١٠٤٧

* دو گوهر بيک عقد دوران کشيده *

تاريخ يافته - و چون دران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

---

(٢) نسخهٔ [ا] خيرگئ *

در مجلس حاضر نمي شود) دولت اندوز مواجبه نشد روز دیگر شایسته پیشکش بنظر در آورد - متاع لک روپیه شرف پذیرائي یافت - و در سال پانزدهم صبیهٔ دیگرش بجهت شاهزاده محمد مراد بخش خواستگاري شد - چون درانوقت شاهنواز خان بانتظام صوبهٔ اردیسه اشتغال داشت حسب الحکم اهلیهٔ مکرمهٔ او نورس بانو بیگم با صبیهٔ مذکور بحضور رسیده مراسم طوی بجا آوردند - و پس ازان ایالت جونپور بخان مذکور مفوض گردید - در سال بیستم بصاحب صوبگی مالوه سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دکن بدارالبقا منزل گزید بنام او فرمان رفت که بناپور توپ و جوار بسرعت سریعه خود را بآن ولایت رسانیده بحفاظت پردازد - در همان سال بیست و دوم شاهزاده مراد بخش بایالت چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت - ازانجا (که آثار فراست و دانائي و نشانهای بزرگي و سرداري از چهرهٔ احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود) اتالیقي و وکالت شاهزاده بدو باز گردید - ابتدا شاهنواز خان در نظم اشتات آن مملکت مساعی جمیله بکار برده فوجي بر سر دیوگذهه کشیده مقضي المرام برگشت - اما چون مزاج شاهزاده بسبب نوجواني و نا تجربگي خود سودها داشت صحبتها برهم خورد - و ازین نا سازگاري آخر معاملات ملکي

---

(۲) نسخهٔ [ب] نوازش بانو بیگم *

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت ازين جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته او باز بضبط مالوه مامور شد - و در سال بيست و ششم بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم صوبهٔ اوده و جاگيرداري گورکهپور و بهرائچ معزز و مفتخر گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلي حضرت شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بمهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان و امراي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهاي مامورهٔ بانصرام نگرائيده بود که گريز فکريهاي دارا شکوه غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگيخت - محمد اورنگ زيب بهادر باقتضاي صلاح انديشي با سامان شايان روانهٔ هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را از حويلي برآورده در قلعهٔ ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه بعد از جنگ داراشکوه و سويرآرائي هندوستان بارسال فرمان صوبه‌داري گجرات و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب ششهزاري ششهزار سوار پايهٔ عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولايت جا گرم نکرده بود که دارا شکوه بذابر تعاقب افواج عالمگيري از ملتان بتتهه رفته ازانجا بدان ناحيه سرے کشيد - چون

(٢) نسخهٔ [ب] بهروچ *

بحوالی احمدآباد رسید شاهنواز خان بنابر ذخیرهٔ خاطر (که از سلوک برهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه می‌توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی سررشتهٔ همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و اورا بشهر درآورده در عمارات درلتخانهٔ پادشاهی (که دارا شکوه میخواست برعایت پدر بزرگوار پائین برنشیند) خان مزبور مبالغه از حد برده اورا در جهروکهٔ پادشاهی نشاند - اگرچه مرکوز خاطر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ناکامی آن بود (که از راه سلطانپور و نذربار (۲) بدکن شتافته دران ملک لوای اقتدار برافرازد) اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگره و استخلاص اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را رفیق و مشیر خود گردانیده باجتماع سپاه اشاره نمود - قریب بیست هزار سوار فراهم آورد *

درین اثنا متواتر نوشتهای راجه جسونت سنگهه رسید - که نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحهٔ دل مرتسم است - زودتر بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عزیمت آگره نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه برداشته

---

(۲) در [بعضی جا] ندربار آمده *

باجمير شتافت - چون آن بيحفاظ بدنام كنندهٔ مهاراجگي
بدو نه پيوست ناگزير دارا شكوه از قلعهٔ گدهه پتهلي تا كوهچهٔ
مدار ديوار بست كشيده مورچال بقاعدهٔ پيكار ترتيب داده
در مقابل عالمگير پادشاه برنشست - و پس از زد و خورد
بيست و نهم جمادي الاخري سنه (١٠٦٩) هزار و شصت
و نه هجري دليرخان و شيخ مير محافظ درهٔ متصل كوكلاپهاڑي
(كه در ضبط شاهنواز خان بود) دليرانه قدم گذاشته بشپهٔ
سهام جگردوز مردم اورا از پيش رد برداشتند - درين هنگام
شاهنواز خان نزد دارا شكوه بود - ازين خبر گرم و گيرا خود را
رسانيده بمدافعه دست و بازو برگشاد - و در عين جنگ (كه
بر بلندي مورچال قيام داشته بآويزش و پيكار تحريض مي نمود)
تيرے بر نافش رسيده كار او تمام ساخت - داراشكوه از كشته شدنش
همت باي داده راه فرار سپرد - خلد مكان بر سابقهٔ نسبت (كه
بآن والا دودمان بود) نعش اورا باحترام برداشته در صحن روضهٔ
معينيه (قدس سره) دفن فرمود - از بدايت حال در توزك و تزئين
و خوش معاشي مي كوشيد - و بگرم اختلاطي و حسن درخور
مي جوشيد - در امور دنياري و تدابير ملكي هم رسائي تمام
داشت - و خود بجزري و كلي مي پرداخت - و بسيار شيفتهٔ
صيد و شكار بود - و هم دل دادهٔ راگ و نغمه - خواننده و سازنده
(كه نزد او فراهم آمده بودند) در هيچ سركارے دراز وقت نبود

معصوم خان مهين پسرش بعد واقعهٔ پدرش بمنصب دو هزاري و میر معظم مخاطب بسیادت خان پسر دومش بمنصب هزار و پانصدي چهرهٔ کامیابي بر افروختند - و در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار هجري در بلاد اورنگ آباد بآزرم بانو صبیهٔ سیادت خان ازدواج پادشاهزاده محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي یافته از تغیر مغل خان قرش‌بیگي گردید - خالي از شورش مزاج نبود *

* شمس الدین خان خویشگي *

پسر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردوس آشیاني در حیات پدر بفوجداری دامن کوه کانگره از تغیرّ مرشد قلي امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بهم قندهار نامزد شده) تعین گردید - سال بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسي ترخان بفوجداری جوناگدهه و تیولداری برخی محال آن دستوري یافت سال سیم چون اورا با برادر خود قطب‌الدین بر سر تیولداری جوناگدهه منازعت بهم رسید بقطب‌الدین فوجداري و تیولداری پتن صوبهٔ گجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

محمد اورنگ زیب بهادر برود - که در خور حال او شاهزادهٔ مذکور تجویز خدمتی خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال سي و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانید بعد از چندے (که فلک توطیهٔ دیگر برانگیخت - و شاهزادهٔ مذکور عزیمت هندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در کومکیان دکن انسلاک یافته در فتح قلعهٔ چاکنه با امیرالامرا شایسته خان مصدر ترددات شایسته گردید - و روز یورش خود دویده قلعه را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش هیچکس رشدے نکرده - نبسه زادهٔ او مشهور (۲) خان بهادر است که احوالش درین نامه ثبت شده *

* شمشیرخان حیات ترین *

پسر علي خان است که از بندهای روشناس فردوس آشیاني بود - و در جنگ تتّهه جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت بقبضهٔ اقتدار آن پادشاه درآمد) نام برده سال اول بعطای خلعت و منصب هزاري پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه نقد گردن عزت برافراخت - سال سیوم در اوانے (که دکن معسکر پادشاهي بود) همراه شایسته خان بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

(۲) نسخهٔ [ج] تهور خان *

قندهار راهي شده در تسخیر قلعهٔ بست مصدر تردد گردید سال پانزدهم باضافهٔ سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی دو صد سوار تابینانش با ذات مساوي گردیدند - پستر همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شرف رخصت یافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله بجنگ نذر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ امتیاز افروخت •

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه امرار ورزیده روانهٔ حضور شد و سعدالله خان بنابر بند و بست آنجا رسید و تهانه داری خان آباد باو مفوض نمود حسب تجویز خان مزبور بافزایش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستر بخطاب شمشیر خان ناموري اندوخت - و پس از رسیدن سلطان اورنگ زیب بهادر دران نواح بحراست شهر بلخ معین شد سال بیست و دوم بعطای علم رایت بلند رتبگي برافراشت و برکاب شاهزادهٔ مذکور بصوب قندهار کمر عزیمت بسته پس از رسیدن بقلات باشارهٔ شاهزاده بحراست آنجا مقرر گشت - سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و دریست سوار و خدمت تهانه داری غزنین از تغیر سعادت خان از همگنان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

هزاره و افاغنهٔ آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار درجهٔ امتلا پیمود - و چون رتق و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار خلدمکان در آمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید) او بحراست صوبهٔ مزبور مباهي شد - سال چهارم از انتقال راجه راجروپ باز به تهانه داری غزنین سرعزت بر افراخت - و سال دهم حسب الحکم بتنبیه افاغنهٔ روه تعین شده در کشتن و بستن مقاهیر تردد نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار دو هزار سوار دواسپه سهاسپه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین خان بخشي دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ مخذولان مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهي بتهانه‌داری اوهند تعین یافت *

* شجاعت خان رعد انداز بیگ *

از امرای عهد عالمگیري ست - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خاني مباهات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابلهٔ سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر ذو الفقار خان سرفرازي یافت - و بعد چندے ازانجا معزول گشته در جنگ دوم داراشکوه بفوج قراولي تعین شده پستر

ببخشیگری احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقهٔ مذکور عزل پذیرفته همراه کنور رام سنگهه بتخریب قلعهٔ زمینداری سری‌نگر شتافت - سال چهارم بفوجداری میان دو آب از تغیر عاقل خان کام دل برگرفت - سال ششم بفوجداری نواحی اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال اعتبار خان بقلعه داری مستقرالخلافه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگی و میر توزکی از تغیر ملتفت خان سر تفاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغگی توپخانه از تغیر فدائی خان سر بلند گشته کله گوشهٔ افتخار کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه مامور گردیده اسپ با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه فدائی خان (که باقامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج سمت‌نامیان در ناحیهٔ میوات بعرصهٔ ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان درست به تنبیه آن مردم تعین گردید *

سمت نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور دران سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست بغارت قصبات و پرگنات کشادند - گویند خود را زندهٔ جاوید

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذكور بدان ضلع بجنگ پيش آمدند - و بعد زد و خورد جمعي جان بكشتن دادند و بقيه راه فرار گزيده بيشتر در تعاقب بدار البوار پيوستند نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تحسين و مخاطب بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار سوار سرمايهٔ شادكامي حاصل نمود - سال شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و عنايت خلعت و جيغهٔ پر خانهٔ سنگ يشم مرصع و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افاغنهٔ طغيان سرشت راه كابل رايت عزيمت برافراخت - سال هفدهم چون از گذر آب گذشته بارادهٔ عبور از كتل كهريه لشكر آراست افاغنه كه در كمين بودند در تنگي كوه راه برو تنگ گرفتند - هرچند آويزش سخت رو داد و كوشش بسيار بتقديم رسانيد اما او در اثناي زد و خورد مطابق سنه (١٠٨٤) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در كار ولي نعمت در باخت *

* شهامت خان سيد قاسم بارهه *

ابتدا نوكر دارا شكوه بود - و از جانب او در قلعهٔ الهآباد قيام داشته بحكومت آنصوبه مي پرداخت - در ايامي (كه دارا شكوه هزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت) خلد مكان

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسیل نمود - که قلعهٔ مذکور را بفهمایش یا باستیلا ازو بتصرف آرد - درین ضمن (که محمد شجاع حسب قرار داد خلدمکان آمده صوبهٔ بهار را قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکهٔ پنجاب متوجه بود مقر خلافت را خالي دیده گام طمع پیش نهاد و چون قلعه‌داران رهتاس و چناده (که از جانب دارا شکوه مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ایمای او (که بعد فرار نوشته بود) سپرن محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برین ارادهٔ اورا مطلع ساخت - و پس از وصول او بالهٔ آباد برآمده ملاقي گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از منهزم شدن پیش از وی خود را بالهٔ آباد (که محمد شجاع برو بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع از پخته کاري قلعهٔ مزبور باو نسپرد - و چون خبر آمد آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجاع نامزد شده بودند) شنید توسل بخاندوران جسته دادن قلعه را وسیلهٔ استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسرواني سال اول جلوس به پیشگاه سلطنت رسیده کسب سعادت آستان بوس نمود - و بعنایت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار و خطاب شهامت خان چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوم جلوس بتهانه داری غزنین از تغیر شمشیرخان ترین مقرر گشت

و سال چهارم ازانجا معزول شده در سلک کومکیان دارالملک کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور مامور شده بین‌الاقران تفوق جست - و مدتها دران سرزمین گذرانید - گاهی بحراست سربلند میشد - و گاهی در زمرهٔ تعیناتیان آنصوبه منتظم میگردید - تا سال بیست و چهارم حیات او مستفاد میشود - نصرت یارخان برادر زادهٔ او در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامی برآورد - اما هیچ حاصلی برنداشت *

(۲) * شمشیرخان ترین *

اعظم شاهی - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر دلیر خان (۳) داؤد زئی بوده پستر برفاقت داؤد خان قریشی پیوست - دران هنگام (که صوبه‌داری برهانپور بخان مشار الیه نامزد گردید) اورا بروائی مهمات آنجا تعین کردند - صاحب ساز و سامان گشت - چون پیمانهٔ حیات خان مذکور لبریز شد بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبهٔ ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بفوجداری جمو محال قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق پرمشاق بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه خلافت بخطاب شمشیر خان جبههٔ ناموری برافروخته از پایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] خان اعظم شاهی (۳) در [بعضی نسخه] داوزئی .

جماعداري بدرجهٔ امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي در گذشت پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربیت یافتهٔ التفات شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برنائي و جهالت سپاه (۲) پیشگي تقدیم بعضے از استادهاي حضور بر طبع آنها خورده بر شورانید - ناخوشي بیجا نموده بوطن (که سه کروهي سرهند مشهور بآبادي ملک حیدر است) شتافتند - روزے چند به بیکاري و عطالت گذرانیده عزیمت بارگاه پادشاهي (که دران هنگام احمدنگر مضرب خیام سلطاني بود) نمودند برسر چوکي (که در حوالي اردوي معلي میباشد - و بدرون پروانگي مجي و ذهاب متعذر است) مدتے ماندند - بپاس خاطر شاهزاده (که بتازگي از گجرات رسیده بود) کسے بعرض نمي‌رسانید - از پریشاني کار بیچارها بجان و کارد باستخوان رسید - قضارا فوج غنیم بنواحي معسکر آواره گشت - و جمعے از امراي پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جویان گردن بشمشیر خارنده سبکدستي نمودند - و بتک‌تک پا اشقیا را بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسید پرتو عاطفت بر احوال اینان تافته بملازمت استسعاد یافتند - اما چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کینه آما بود صرفهٔ خود

---

(۲) در [بعضے نسخه] و سپاه پیشگي .

در بودن رکاب ندیده بهمراهی شاهزاده (که بجانب خجسته بنیاد و برهانپور رخصت یافته بود) بر آمدند - با وصف این هم پادشاهزاده بر سر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که خبر ارتحال خلد مکان رسید - بمرحمت و خصوصیت بر نواخته بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد جانفشاني نموده دوش همت را از بار نمکخوارگي سبک گردانید - پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز پیش خود نگهداشت - در آغاز عهد محمد فرخ سیر بهمراهی نواب نظام الملک (۲) فتح جنگ بدکن رفته بفوجداری سنگمنیر محال خالصهٔ مقرری صوبهٔ خجسته بنیاد شتافته بمواخذه و مکاوش حیدر قلي خان دیوان دکن دل نهاد اقامت نگشته روانهٔ حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بفوجداری کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبهٔ مالوه است) سرفرازي یافته بسیارے از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید و لختے را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده طریق خطا و سرتابي مي پیمودند) بگو (۳) عدم افگند - در زمان خاقان آفاق یعني محمد شاه پادشاه بقلعه داري و فوجداری دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه بپسرانش مقرر

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخهٔ [ا ب] بکوي عدم افگند .

گشت - ازانجا (که صوبهٔ مالوه دربست بتصرف مرهته درآمد) نمي خواستند که احدے از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دهار (که از آثار راجه بهوج مشهور است) کمر همت چست بست - و بمحاصرهٔ روزے چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسور دست و پای ممانعت و مقاومت بحرکت آوردند - چون کومک بیرون مفقود دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده براجه جیسنگهه سوائي پیوستند - آخر صحبتها بزار نیامد - بر خاسته بحضور رفتند - کسے باحوال آنها نپرداخت *

* شیخ عبدالعزیز خان *

از متوسلان شیخ عبد اللطیف برهانپوري بود - چون محمد اورنگ زیب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال صلاح و تقوی اتصاف داشت) ربط بسیار بل نوعے از اعتقاد متحقق بود شیخ سفارش نامبرده نمود - ازین جهت در زمرهٔ نوکران منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه جوهر کار طلبي را بروی روز افگنده بیست و یک زخم برداشت و بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت بر افروخت - و در ایامے (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبرآباد سمت شاهجهان‌آباد توجه فرمود) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب خاني و تفویض قلعه داري رایسین

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افراخت - سال هفتم حسب الحکم بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از انتقال میر باقر خان بفوجداری چکلهٔ سهرند نامزد گردید پسر بقلعه‌داری آسیر مضاف صوبهٔ خجسته بنیان قرار یافته سال بیستم (که سیوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه گذرانید) از خبردار شده در آمدها را بقتل رسانید - و مدتها باستقلال درانجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سنه (١٠٩٦) هزار و نود و شش هجري از تنگنای هستي برآمد - پس ازو خلفش ابو الخیر خان به تعلقهٔ مزبور سرفراز گردید - سال سي و سیوم بحراست (٢) قلعهٔ راجگدهه امتیاز اندوخت - چون فوج مرهته رفته پیغام خالي نمودن قلعه فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیال و اسباب ضروري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت افگنده هرچه یافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون این ماجرا بعرض رسید از منصب بر طرف شده سزاول شدید تعین گردید که روانهٔ مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسیار نمود و حکم باز داشتن از عزیمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت لیکن تا رسیدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس از معاودت از مکهٔ مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

(٢) نسخهٔ [ج] بحفاظت - و در [بعض نسخه] بحصانت *

پدر و تولیت مقبرهٔ شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان بلدهٔ برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش محمد ناصر خان عرف میان مستي ست - که بنوکری دیگران مي‌گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

* شریف الملک حیدرآبادي *

یزنهٔ ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده بهادر شاه عالم با خانجهان (۲) و عساکر گران بگوشمال ابو الحسن (که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود) تعین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابو الحسن اتفاق افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالی معموره پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزي ملحق گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل (که در همان ایام بدستیاری معمار همت بلندش در کمال رفعت و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفي و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعهٔ گلکنده کشید رستخیزے عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدمیدن صبح

(۲) نسخهٔ [ج] با خانخانان *

غارتگران شهر و لشکر بخانهای مردم ریختند - کرور در کرور نقد و جنس از کارخانجات ابو الحسن و مال تجار و اسباب امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس وضیع و شریف یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام بشاهزاده پیوسته بندگی درگاه پادشاهي اختیار نمودند - دران هنگام و بقولے در مبادی این سانحه شریف الملک نیز بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هردو پسر هدایت الله و عنایت الله ناصیه‌سای عتبهٔ خلافت گشته حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزاري و انعام ده هزار روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام محاصرهٔ گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان

سنه (۱۰۹۸) یکهزار و نود و هشت هجري سفر واپسین گزید - پسرانش بعنایت خلاع ماتمي تسلي پذیرفتند - و در همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او (که همشیره زادهٔ ابو الحسن بود) باستلام سدهٔ سلطنت مفتخر گشته بمنصب سه هزاري هزار سوار سرفرازي یافت - هدایت الله (که بهدایت خان مخاطب گشته) خالي از کمال و فراست نبود طبع موزون داشت - بخانه‌سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجهٔ اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجي (۲) که

---

(۲) در [بعضی نسخه] هاجي - بمعني هجو کننده •

اکثر امرا و نوئینان زخمی تیغ زبان او و تشنهٔ خونش بودند و او دست از کنایه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده * * بیت *

* بنشسته چنان قوی که بر داشتنش *

* کار دگرے نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان (۲) نمود خان مذکور بمقتضای * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعیئے گفت - که بیت دوم اینست * * بیت *

* فرزند و زن و قبیلهٔ آن کس کش *

* بر خوان جماع نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش (۳) میرزا ابو طالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان او نیز با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را از حضور آواره کرد آصف خان را عذر صافات خواسته روانهٔ حضور ساخت - و ابو طالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکرے بر سر او تعین شود دیگر روزے چند نگهداشته رخصت نمود

---

(۲) نسخهٔ [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضے نسخه] نامش ابو طالب *

و او بزمین بوس سدهٔ سلطنت رنگ رفته بر روی آورد
در همین سال بیست و یکم جهانگیري بخطاب شایسته خاني
ناموري اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثاني همراه
پدر از لاهور بآستان خلافت ناصیهٔ سعادت افروخته از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پایگي یافت
آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
پنجهزاري سرفراز شده) اصلے شایسته ندارد - و جائے بنظر
هم رسید - که برعایت پدر و جدش اورا در اوان صبا و طفلي
ازل رهله پانصدي منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه
اضافهای متواتر یافته در حداثت سن بمنصب عمده اختصاص
گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداري و سرکردگي تعین گشت
در سال سیوم چون از خطهٔ برهانپور سه فوج سنگین باستیصال
خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکے
بنام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
صوبهدار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی در نگرفت
طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیهٔ قلعهٔ دولت آباد مهبط رایات
فردوس آشیاني شد مشار الیه با آلهوردي خان و غیره
امرا جهت استخلاص ولایت سنگمنیر و دیگر قلاع متعلقهٔ آن
(که در دست ساهو بهونسله بود) دستوري یافت - خان مذکور

بسنگمنیر رسیده پرگنات آن را از تصرف پسرش سیوا
و دیگر مفسدان برآورده مقامیر را آوارهٔ دشت فرار ساخت
و بهر قلعه فوجے تعین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره
و فراغ از بند و بست آن اُلکه بجانب جنیر گام سرعت
برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام
داده بآساني تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات
متعلقهٔ آن بضبط در آورده معاودت نمود - و در کم مایه فرصتے
دو سرکار عمده بجمع دو کرور و شصت لک دام مشتمل بر
هفده محال ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید - در سال دهم
خان زمان (که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بنظم بالاگهات دکن مي پرداخت) ودیعت حیات سپرد
ازانجا [که تعین یکے از اعاظم امرا بجای خان زمان (که در
حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد
بکار و خدمت قیام داشته باشد) ناگزیر مصالح ملکي بود]
لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده
(که بجهت طوی کتخدائي بحضور رسیده) رخصت یافت
که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال
دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه
سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم بزهر پرتاب زمیندار
پلاؤن (که از عمده بومیان آندیار بود) فوج کشیده پایمال

---

(۲) نسخهٔ [ج] بالاول •

عجز و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبهٔ اله آباد
از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت
نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته
خان (که بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
مباهي بود - و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هرسال بجهت
علوفهٔ سه هزار سوار سبندي از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه نقد
بار تنخواه میشد) تنبیه و تادیب متمردان آن سر زمین
چنانچه باید صورت نمي پذیرفت و مکرر این معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبهٔ احمد آباد
به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهام هر چهار صوبهٔ دکن
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن
شایستهٔ مراحم ناصیه سای عتبهٔ خلافت گشته سال بیست
و هشتم بتازگي بصوبه داری مالوه دستوري یافت - چون سال
بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ

دکن حسب التماس میر جمله جهت استخلاص پسر و متعلقانش و مالش قطب شاه بسیج حیدرآباد وجههٔ همت ساخت شایسته خان با تعیناتیان صوبهٔ مالوه بر وفق حکم پادشاهي بکومک رفته در عین محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سیم رخصت شده بتعلقه رسید - و بالتماس پادشاهزاده در صلهٔ حسن خدمت بمنصب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران گشت - و چون در همین سال محمد اورنگ زیب بهادر با عساکر دکن بهتنبیه عادلشاهیه مامور گردید بخانجهان اشاره رفت - که خود را بر سبیل استعجال بدولت آباد رسانیده تا معاودت جناب شاهي اقامت نماید - و چون در سال سي و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري عارضهٔ حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد دارا شکوه باز گردید - او از تبه رائي و بد سگالي امرای کومکی دکن را (که هنوز مقدمهٔ بیجاپور بهین انجامے نگرفته بود) طلب حضور نمود - شایسته خان نیز بمالوه برگشت - چون آن اُلکه در جوار دکن واقع است درین هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای دیگر بود) بودن

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اورنگ زیب شهرتے داشت) مبایں صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه داری اوجین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهاراجه از مقابلهٔ عالمگیري چون عزیمت آن شاهزادهٔ فتح نصیب بسمت دار الخلافه معموع اعلی حضرت گردید رای رزین پادشاهي بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهي اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی ولي‌نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل‌انگاري میخواست به تنهائي خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد روزیده مجوز بر آمدن آنحضرت نمي شد - درین باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - او نیز بپاس خاطر دارا شکوه یا بنابر اخلاص (که با محمد اورنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحهٔ احوالش مي خواند) مانع (٢) آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصلح همان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلی حضرت از روی غضب سر عصا بسینهٔ خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشتهٔ دارا شکوه و اغوای جمعے از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از در روز

---

(٢) نسخهٔ [ا] مانع شد .

از قید رهانیدند - و باز ضوابدید حال را که ازو استفسار کردند او باز همان ممانعت را اعاده کرد - و ظاهر است که درین وقت حرکت چه فائده مي‌کرد - معهذا اعلی حضرت پیشخانه برآوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي‌آمدند سودمند نمي افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلثیم عتبهٔ عالمگیري چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بوساطت فاضل خان خانسامان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزادهٔ ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد برادر عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [که ولایت پنجاب با مملکتے (که بدان ضلع واقع شده) بدارا شکوه و گجرات بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي‌یابد - و دکن بسلطان محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والای ولایت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختیار کل ممالک محروسه ماورای ولایت مقسومهٔ مذکوره بشما ارزاني گردد - باید که احراز سعادت ملازمت نموده در استرضای خاطر اقدس کوشید] جذاب عالمگیري از اقبال این معني پهلو تهي کرده گفت - تا انفراغ از مقدمهٔ دارا شکوه رسیدن حضور متعذر بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت ماجرا بر ملالت و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

روز سیوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیري سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ دهره سوار شد - ازانجا (که مشیت ازلي بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ (۲) میر از پس رسیده معروض داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بین بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلی حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بے باعث ضروري در جائیکه مظنهٔ خطر باشد رفتن چه ضرور *

درین اثنا (که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سگالان داشته متردد بود) باهردل (۳) چیاله رسید - و فرمانے که اعلی حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد بدو حواله نموده بود (که خود بعنوان سپکروی بشاهجهان آباد نزد دارا شکوه رسانیده جواب بیارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه او لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما درینجا مهم را فیصل مي فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایزهٔ استحسان یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت و باقتضای مصلحت الوهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه از آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متهرا خانجهان را (که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] شیخ کبیر (۳) نسخهٔ [ا] ناهردل *

بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه نوازش نموده بخطاب امیرالامرائي بلند نامي بخشیدند و محالے (که دو کرور دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت شد - و چون سلیمان شکوه نخستین پور دارا شکوه از دیار شرقیه برگشته باستماع شکست پدر ازان روی آب گنگ بسمت هردوار شتافته میخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته ببدر ملحق گردد امیرالامرا تعین شد - که بکفایت مهم او پردازد - آن حادثه زدهٔ روزگار از صولت لشکر منصوره سر آوارگي بکوهستان سري نگر کشیده بزمیندار آنجا پناه برد امیرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد معاودت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان بنظم مهمات آن صوبه قیام ورزید - و چون سلطان محمد بطریق منقلا بجانب شاه شجاع لوای نهضت برافراخت تنظیم امور آن مرکز خلافت بامیرالامرا باز گردید - چون در جنگ شجاع راجه جسونت (۲) از بد سگالي و تیره باطني وارادهٔ برهمزني و کارشکني آخر شب (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق افتاد) با سایر راجپوتیه از رکاب عالمگیري فرار گزیده راه آگره پیش گرفت این آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه بر مردم ریخت - که پای ثبات کهنه سپاهیها (که بارها

---

(۲) نسخهٔ [ب] جسونت سنگهه *

در معارک هیچا شمشیرهای نمایان زده بودند) از جای رفت - و بسیارے راه بیوفائي و هزیمت سپردند - و باطراف و جوانب این خبر وحشت افزا چنین شیوع یافت که شاه شجاع عالمگیر پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمرتبهٔ تواتر گرفت که این اراجیف و اکاذیب را امیرالامرا بر راستي حمل کرده مضطرب گردید - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدر زند - و از آسیمه سري بفاضل خان خانسامان (که هنوز بخدمتگذاری اعلی حضرت قیام داشت) حقوق آصفجاهي را بیادش داده ملتجي گشت که از جناب اعلی حضرت استشفاع جرائم او نماید - آن خردمند کارشناس بتسلي و تسکین کوشیده گفت - که تا صبح صبر و سکون باید ورزید - که شاید ازان طرف خبرے (که اعتماد را شاید) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگیر شاه کوه‌تحمل شیر تهور با معدودے شجاع را رهگرای هزیمت ساخته علم فیروزي افراخت - و پس ازین فتح خدا داد (که الویهٔ عالمگیری بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمیر بعزم محاربهٔ داراشکوه باهتزاز آمد) امیرالامرا را ملتزم رکاب ساختند

و بعد جلوس ثاني سنه (١٠٦٩) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگیري بوالا امتیاز نواختن نوبت در حضور (که این نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگیري مخصوص

پدر و جد او بود) بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بدفع سیوای مزور محتال و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمدهٔ عادل شاهیه اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بزوری دریا سنگ راه متروددین بیت الله گشته - و در تاخت و تاراج مملکت پادشاهي دقیقهٔ فرو نمي‌گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ پیش مي آمدند سزای واجبي داده جابجا محالات متعلقه‌ش را تهانه نشین مي ساخت - و این ابتدای مهم مرحله است و چون برشکال رسیده بود چند روزے در قصبهٔ پونا گذرانیده تسخیر قلعهٔ چاکنه را (که از قلاع متینهٔ کوکن نظام شاهیه بود و بنابر اختلال احوال عادلشاهیه سیوا بران دست تملک یافته) ازان رو که متصل بولایت پادشاهي واقع شده انتزاعش از مقدمات ضروریهٔ آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *

و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحي را بنظر احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائے (که مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود) همت برگماشت و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ و پیکار گرم بود - آخرالامر نقبی را (که ببرج مقابل مورچال امیرالامرا رسیده بود) ببارود انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا اوج گرفت - عساکر فیروزی (که آمادهٔ یورش بودند) سپر حفظ آلهی برسر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آویزش و ستیز روز بآخر رسید مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلادت فشرده بسر بردند - و بدمیدن صبح یورش دیگر نموده بشهر بند در آمده بقهر و صولت

هیزدهم ذي الحجه سال سیوم مسخر ساختند - بقیة السیف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعهٔ مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس ازانکه ولایت سیوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نیرنگ‌ساز حیله گر بدرهای دشوار گذار خزید امیر الامرا بقصبهٔ پونا طرح اقامت ریخته در حویلی ساختهٔ سیوا فرود آمد - درین ایام آن بر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگي کسے را نمي گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

که مرهته را بر اسپ نگاه نمي‌داشتند قضا را در سر آغاز سال ششم جمعے از پیادهای این طایفه بتقریب کتخدائی یکے از کوتوال دستک دو صد نفر مرهته گرفته وقت شب بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوقے را بشهرت مردم غنیم (که از تهانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته سیاي‌زنان آوردند - شبے دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پهر شب عقب محل سرا که باورچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچهٔ (که بگل و خشت مسدود بود) وا کردند - برخے خواصان محل از آواز بیل و کلنگ آگاه شده بامیرالامرا خبر رسانیدند - او گفت که چون ایام صیام است عمله و فعلهٔ باورچیخانه براے طعام شب‌خور برخاسته باشند - و چون این خبر سمت تکرار یافت امیرالامرا سراسیمه تیر و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست یکے ازان شوریده سران شمشیرے حواله کرد - بدست امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبردے کرده کشته گردید اهل محل امیرالامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بیرون دریده کار آن ناتمامان را باتمام رسانیدند - و چون این معني ناشي از غفلت آن عمدة الملک و محمول بر بے خبرئ او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

دلها بیوقع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه‌داری دکن
بپادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت - و او به بندوبست
ولایت بنگاله (که در همان ایام میر جمله ناظم آنجا
در گذشته بود) مامور گردید - و چون ضلالت منشان ولایت
رخنگ (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهري
هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنهٔ بعضے مواضع
سر راه را عرضهٔ انتهاب مي ساختند امیر الامرا کشایش قلعهٔ
چاٹگام را (که سرحد آن ولایت است) موجب سد طریق
دست اندازی آن گروه شقاوت پژوه دانسته کمر همت
بتمشیت این مهم بر بست - و بزرگ امید خان خانف
خویش را باه فوجے رخصت نمود - و او پس از تلاش
و کوشش نمایان در آخر سال هشتم (۲) آن حصن متین را بدست
آورده باسلام آباد موسوم گردانید *

امیر الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فسیحهٔ
بنگاله پرداخته در سال بیستم (که نظم آنصوبه باعظم خان
کوکه مفوض گردید) آن عمدة الملک احرام ملازمت بسته
در سال بیست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پیشکش
سي لک روپیه نقد و چهار لک روپیه جواهر با دیگر اجناس
از نظر گذرانید - از جملهٔ تحائف آن آئینهٔ بوده که تربز

(۲) در [اکثر نسخه] سنه هشتم *

مقابل آن مي‌گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب ازو مي‌چکيد - و صندوقي بوده که از یک طرف آن فیل و یکطرف بز بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بز آن صندوق را با فیل کشیده مي برد - امیرالامرا بعطای عصای خاصهٔ سنگ یشم (که در دست پادشاهي بود) با دیگر عنایات خسرواني نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئینان والامرتبت تا در غسلخانه پالکي سواره مي آمده باشد و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بذرازد - و در همین سال بصوبه داری اکبرآباد دستوري یافت - و در آخر سال بیست و دوم از تغیر شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم برسم ایلغار روانهٔ حضور شده) بصوبه داری بنگاله سرفراز گردید و پس از چند سال دیگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافهٔ آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعار به نیک نامي بسر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه (۱۱۰۵) یکهزار و یکصد و پنج هجري بدار بقا ارتحال نمود *

امیرے بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئینان قریب العهد دیگرے نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگي (که در ذات او فراهم آمده و اگر عشرے ازان در دیگرے سر میزد کله گوشهٔ نخوت بر فلک برین مي سود) او در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضیع

و شریف بکار مي برد - و گلبانگ جود و احسانش آفاق را محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر (که لکها بصرف آن رفته) در چار دانگ هندوستان بسیار یادگار پیوسته بے نوایان و عجزهٔ دور دست از بذل (۲) و نوال او بهره مند بودند - معهذا اموالے (که پس از فوتش داخل سرکار پادشاهي شد) از حیطهٔ قیاس بیرون است ؛ با آنکه مکرر جنس اعلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف حوائج پادشاهي درآمده هنوز در قلعهٔ آگره حجرها مقفل افتاده است *

از کثرت اسباب و عروض (۳) کارخانهای او غریب حکایات مسموع شده - از معتبرے استماع افتاده که هنگامے در شکار عالمگیري موم مطلوب شد - عمال خالصه و پرگنات نواح (که فرمایش بنام آنها رفته بود) بعذر موسم برشکال یک قلم نایاب بقلم آوردند - خانسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا بهم نمي رسد - مگر در کارخانهٔ امیر الامرا (که در دهلي ست) ذخیرهٔ موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت عاریت بگیرند - چون بمتصدی امیرالامرا ابلاغ فرمان شد استیذان آقا که در بنگاله بود بدیر مي کشید - و ایستادگي مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از جانب خود و هزار

---

(۲) در [اکثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعضے نسخه] عرض *

یا دو هزار اشیای موم (۲) (که هریکے دو منی و سه منی بوده) پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانهٔ آقا ست - زیاده برین جرأت نمی‌تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیرهٔ این موم چاهها کنده نگاهداشته‌اند - و در تابستان آبے سر می دهند که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیهٔ شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراری و غیره بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او بحراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر ابو الفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه نامے (۳) تحصیل نمود درین جرائد مرقوم است - از دخترهایش یکے بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگهٔ منصبداران کومکی صوبهٔ گجرات انسلاک داشت با سلطان مراد بخش در ایامے (که بنظم صوبهٔ مذکور مامور بود) ساز موافقت کوفته بپایهٔ روشناسی شاهزاده افتخار اندوخت - و چون شاهزادهٔ مذکور حسب اشارهٔ برادر

---

(۲) در [بعضے نسخه] آسیای موم (۳) نسخهٔ [ج] تحصیل نامے نمود *

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبهٔ مذکور نهضت نموده بصوبهٔ مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگسازی چرخ دوار محبوس گشت ناچرده بصوبهٔ تعیناتی خود شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بگجرات رسیده جمعیت فراهم آورد) اورا خطاب قزلباش خان داده همراه گرفت - او پس از فرار گزیدن دارا شکوه بملازمت خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبهٔ احمدآباد بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب کار طلب خان و تفویض متصدي‌گری بندر سورت اعتبار برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری احمد آباد سرمایهٔ امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه‌داری احمد آباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهلم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار درجهٔ اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بعالم باقي خرامید - باکثر اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگي بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستي و درستي و سپاهیگري و عملداری او در خاطر پادشاهي

قسمے درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسر نداشت دهقان زادهٔ را بفرزندي برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب عمده و خطاب نظرعلي خان نامے بر آورد - و پس از فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منهزم گردیده سرمایه در باخت - مبیهٔ شجاعت خان بدست معصوم بیگ پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه‌داری حیدر قلي خان نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر دوم او رستم علي خان - متصدی بندر سورت شده - و برادر سیومین ابراهیم قلي خان خطاب داشت - هرسه در وقت نظامت معزالدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقي ست - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج منتهي مي شود - وطنش جونپور صوبهٔ آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد فردوس آشیاني بمنصب و خطاب خاني سرفراز شده بفوجداری حاجي پور مضاف بهار مي پرداخت - و در جنگ شجاع برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متهرا و پس ازان بفوجداری گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبهٔ آله آباد گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

در ایامے (که پادشاه بر کاکلهٔ دکن مقامات داشت) بمنصب چهار صدي و بخشیگري و داروغگیٔ عدالت بندر سورت به تیول دران حدود افتخار اندوخت - و گاهے بفوجداریٔ نیاپورهٔ دهاتیا سرکار سورت و لختے بتعلقه داریٔ بیرم گانو و چندے بفوجداریٔ سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذیرفت و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سیر شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد فرخ سیر بحالیٔ منصب معزز شده بفوجداریٔ مندسور مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک آصف جاه از مالوه ارادهٔ دکن تصمیم نمود بدلدهیٔ او پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاقت خود برگرفت - او بداروغگیٔ توپ خانهٔ سرکار آن نوئین بلند قدر و برادرش بداروغگیٔ احشام سرمایهٔ اعتبار اندوختند - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر ترددات شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد برسم بهادران جانفشان پیاده پا گشته دقیقهٔ از زد و خورد مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبرد مردآزما بکار آمد و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین نامبرده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم

و نقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامي اندوخت - و بتقرر پرگنهٔ بیر و برخے دیهات فتح آباد دهارور صوبهٔ خجسته بنیان و حویلی پاتهري صوبهٔ برار و سرکار بیجاگڈهه کهرکون صوبهٔ خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (۲) (که بیر و غیره محالات بجاگیر راجه سلطان جي قرار یافت) او جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب پنج هزاري و خطاب بهادري چهرهٔ عزت برافروخت - بعد فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري به نیابت صوبهداري برار لوای ترقي بر افراخت - ضبط و ربط عملداري خوب داشت - مکاسداران مرهته سرحساب بودند و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر بمنازعت برخاستند - رگهوجي بهونسله فوج فراهم آورده بر سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره روبروی خود داشتے - و برای امور عظیمه بطریق تفاول کتاب مزبور را میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد * * ع *

* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر بر آمده بر سر مقهوران باید رفت تا حاصل (۳) مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کروهی بلده

(۲) نسخهٔ [ا] سلطانجي (۳) نسخهٔ [ج] حال مصراع *

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بمیان آمده نامبرده زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري بگلشن بقا خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصهٔ خود خوانهای مقرري نوبت بنوبت بجماعه‌داران مي فرستاد سواي آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاقت بودند) خوراک در وقته بضابطهٔ اهل یورب (که عبارت از دیار شرقي شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي‌الدین شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنهٔ بیر صحال ارث یافته بنوکري مي پردازند *

* شهداد خان خویشگي *

عبد الرحیم نام - یزنهٔ شمس خان است - که در فوجداري دوآبهٔ تتّهه با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران دو چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات و مرات عرصهٔ نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروزجنگ آمد و آخر سر در سر آن کرد - مشارالیه مرد بے مایه و کم روزگار بود - نام و نشانے نداشت - در عهد خلد منزل منصب پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهي قطب الدین

(۲) نسخهٔ [ا ج] دوآبهٔ بهته *

خان عم شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود چون خان مذکور بدست کوری مقهور کشته شد او تا رسیدن حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفے بر بست - و سرمایه اندوخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ بصاحب صوبگی لاهور تعین گردید) بکم جمعیتي از عیسی خان منج (که در عرض راه سر خود سري مي افراشت) توهمے داشت - او خود را از قصبهٔ قصور باشارهٔ ملهم غیبي و تیسیر بخت بیدار با جوقے نمایان بر وقت رسانید - و بموافقت و همرهي لوازم خدمت و یکجهتي بتقدیم آورد - پس ازان بفوجداری لکهي جنگل بپایهٔ شهرت و ناموري برآمد *

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین رودبار ستلج و آب بیاه بانا و لاغیري مي‌گذرانید - و اطراف و جوانب آن را بقهر و جبر فور گرفته بود) دل بري داشت بعد از مهم کوری مخذول او را بفوجداری دوآبه و مالش آن بیدادگر کسیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن سپاه تیز دستي بکار برده چون سیاهی فالیز بهم آمد از بےزري و کم مایگي (که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد) گرم و گیرا شتافته متصل تهاره عرصهٔ کارزار بر آراست - و چون آن بومي بمیدان نبرد درآمد رمي سهام و ضرب صمصام را رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوگرد آمدهٔ شهداد خان

بپای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگی بدجلوی کرد - و تیز راند - هردو سردار بیکدیگر در افتادند اگرچه از شمشیر آن بوی (که شهداد خان بدست گرفت) انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در حواضی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت‌کیش نقد جان در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهداد خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائی ننمود پس از هفته برکوته او (که موطن و مسکن این قوم بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف (که هم ازان طایفه اند) بر اندوختهای او ریخته نقد را بردند جنس بدست مشار الیه افتاد - پارهٔ بلاهور فرستاد - و تتمه بوطن روانه کرد - دلیر جنگ بر آشفته جریده طلبداشت و بپرس و جوی اموال مقتول درآورد - او ببهانهٔ تاراج از خود پی سپر می‌کرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم در مضافات حویلی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه کشی و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بباد میرفت هرچند دلیر جنگ گاو تازیها (۲) نمود و زهرچشم نگارش کرد اصلا بازوی همت او بسستی نگرائید - و پای ثباتش از جای در نیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعے را از وطن

(۲) نسخهٔ [ب] کارشها •

برخوانده نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیر جنگ مالش او برسگالید - و پستر ببدانجامی آن پی برده خود را باز داشت - و پیچ و تابے خورده بعرفان بدر برد *

(۲)

اتفاقا میر جمله (که بپای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر انچه بایست در بارهٔ او گفت اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز نیافت - فتح البابي بخان مذکور هم روی نیاورد - و پس ازان قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب معتبر برنواخته بآوردن خزانهٔ بنگاله تعین کرد - همان ایام حسین خان خویشگي کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو التفات و رعایت بر حالش نتافت - کارش بفقر و فاقه کشید دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد بار دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال ساخت - و بعد ازان (که معاملهٔ او فزوني شد) از خاندوران (که رکن رکین سلطنت گردیده) بخاطر قتل عیسي خان مدج (که بتوسل او اشتهار داشت) خائف بود - از شگرفی تائید و رسائی

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعرفان *

اقبال خاندوران بدستگیري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانباني باضافهٔ نمایان و فوجداری هانسي حصار (که از قدیم الایام مفسده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غیرعملی محض شده بود) کامروا گردانید - خان شهامت نشان درخشتن و بستن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعي چست بربست - مشهور است که او تمام قصور را در حصار بکشتن داد - بسیارے از خویشان همقوم اُو در جنگ گدهي و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمے نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوالف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت وا پرداخت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نوئین جوانمرد بمنصب شش هزاري و پالکی جهاردار مرتقی والا پایهٔ اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نام‌آور ناموس پرست مردانه جان برافشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدوله بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین حیدر است - پس از فوت پدر ببحالی نظم صوبهٔ اودهه و آله‌آباد امتیاز اندوخته بندوبست آنجا چنانچه باید نمود - و در

سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري عماد الملک

بتفصيلے (که در احوالش نگارش يافته) فوج برسر تعلقهٔ او
(٢)
بود - و نامبرده از لکهنؤ بر آمده تا ميدان ساندي و پالي
(که سرحد صوبهٔ اودهه است) پيش آمد - و جنگ سهلے
بميان آمده بوساطت سعدالله خان پسر علي محمد خان
روهله بر پانج لک روپيه قدرے نقد و تتمه بوعده انفصال يافت
و در سنه (١١٧٣) هزار و يکصد و هفتاد و سه هجري حسب
استدعاى نجيب خان روهله و ديگر افاغنه (که پرگنات صوبهٔ
دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
اشکال عبور گنگا گذر نمي‌توانست نمود - و در سنه (١١٧١) هزار
و يکصد و هفتاد و يک هجري دتا سندهيه بندوبست نواحى
دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجيب خان را
(٣)
در سکرتال محصور نمود - و بعد انقضاى برسات گوبند پنڈت
را با بيست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است
از گنگا گذرانيده براى تالان تعين کرد) رفته پنڈت مزبور
را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندي خان و
حافظ رحمت خان (که بنابر رعب فوج مرهته بکوه کمايون
پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجيب خان هم از
صعوبت محاصره نجات اندوخت - ازانجا (که جمعيت مرهته
افزود بود) از مآل انديشي حرف مصالحت بميان آورد *

---

(٢) در [بعض نسخه] مالي (٣) در [بعض نسخه] شکرتال *

درین ضمن (که آمد آمد شاه درانی زبان‌زد شد - و دتا سندهیه روبروی او کشته گردید - و شاه درانی در سکندره چهاونی کرد) نامبرده باستصواب نجیب خان بعد استحکام عهد و پیمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ (۲) با سدا سیو بهاو ترددات شایسته بتقدیم رسانیده مورد تحسین گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هندوستان بنام سلطان عالي گهر (که درین ایام مسند جهانباني بوجود فائض الجود او رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسنهٔ که ومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده بصوبهٔ اوده رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت به پیشگاه شاه‌عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالي قدر عزیز الدین پادشاه عالمگیر ثاني در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري مابین صوبهٔ بهار و بنگاله دیهیم خلافت را بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا دریای کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون موکب خسرواني اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري در سواد جاجمیو رسیده چهاونی نمود محالات انتر بید (که عبارت از اماکن واقعه مابین دریای گنگا و جمنا ست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سدا شیو بهاو •

عمل نشین پادشاهي گردید - و سال (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجري الویهٔ ظفر طراز از دریای جمنا گذشته نواح کالپي و قلعهٔ جهانسي از کسان مرهته برآمد - درین سال نامبرده بعنایت خلعت وزارت و مالای مروارید و قلمدان مرصع علم بلند رتبگي برافراشت - پستر همراه پادشاه عزیمت صوبهٔ بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (که دران نواح دست تسلط یافته بودند) شکست یافت - و پادشاه با کلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله بالهآباد رفته باجتماع جمعیت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بکسر بمقابلهٔ اهل فرنگ پرداخت - و این بار هم شکست فاحش یافته اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد او انواع خفت بحالش رسانید - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخر تا دریای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار بر سر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهي کرد - نوبت سیوم باتفاق عماد الملک بهادر و ملهار راو هولکر کمر عزیمت بجدال آنها چست بست - آنها فوج قلیلے رو برو فرستادند جنگ سهلے بمیان آمد - هولکر جانب کالپي و عماد الملک در تعلقهٔ جات شتافتند - لهذا با کلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت تابع بود - و سالے چند بامداد اهل فرنگ به بندوبست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدنی

آن صوبه شریک ساخت - سال (١١٨٨) یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري بمعاونت آنها بر سر حافظ رحمت خان روهله (که از رفقای علي محمد خان روهله بود - و) پس از فوت او پارهٔ از محالات متصرفهٔ او در قبضهٔ اقتدار خود داشته سر سرداري مي‌افراخت) رفته ته تیغ درآورد و همان سال بنابر عروض بیماریهای گوناگون از تماشاگاه هستي دیده درپوشید - پسر او (که در اوان تحریر بجای او در صوبهٔ اودهه است) میرزا اماني (٢) نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند *

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه درانی بزبان قلم گذشت تحریر پارهٔ از احوال او ناگزیر خامهٔ حقائق نویس گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک یساولان او منسلک - آخرها منک‌باشي هم گشته - پس از شنقار شدن نادرشاه در قندهار و کابل علم اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (١١٥١) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه (١١٦١) هزار و یکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران نبرد قمر الدین خان بگولهٔ اجل نقد هستي درباخت

(٢) نسخهٔ [ج] میرزا مانی *

و شاه درانی راه کابل و قندهار گرفت - سیوم سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری - و چهارم سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری - هر دو بار با معین الملک جنگ واقع شده - نوبت اخیر معین الملک ملاقات کرده به نیابت شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجری - بشاه جهان آباد رسیده با عالمگیر ثانی ملاقات نمود و دختر عزالدین برادر عالمگیر ثانی بعقد تیمور شاه پسر خود در آورد - و به تنبیه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث وبا کام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آرامگاه را با خود در سلک نکاح کشید - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری - دران نوبت دتا سنگهیه را قتل ساخت - و در سکندره چهاروني کرد - و در سال دیگر سدا سیو راو عرف بهاو را با فوج بسیار ته تیغ آورد - و بقندهار برگشت هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری دران بار قوم سکهه را تنبیه بواقعي رسانید - و نورالدین خان درانی را (که از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است) بر سر سکجیون موبه دار کشمیر تعین کرد *

سکجیون از قوم کتهري باشندهٔ کابل است - در ابتدا متصدی اشرف الوزرا شاه ولي خان وزیر شاه درانی بود یک مرتبه شاه درانی او را برای وصول زر از کابل نزد معین الملک

فرستاده بود - چون شاه درانی در سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری عبد الله خان ایشک آقاسی را از کابل برای تسخیر کشمیر روانه کرد و او کشمیر را از صوبه دار جانب عالمگیر ثانی انتزاع نموده عبد الله خان عرف خواجه کیچک (۲) را با فوجے از افاغنه نائب گذاشت دیوانی را بسکجیون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چندے سکجیون سردار افاغنه را کشت - و خواجه کیچک را اول قید کرد - سپس از کشمیر بر آورد - و از عالمگیر ثانی بوساطت عماد الملک وزیر قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داری بنام خود طلبید - و خطبه و سکه بنام عالمگیر ثانی کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگیرات منصبداران ضبط نمود مشار الیه خوش روی متصف باوصاف شایسته قریب الاسلام بود جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود - و هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس مسلمین را روبروی خود الوان اطعمه میخوراند - و در هر ماهے دوازدهم و یازدهم طعام نیاز پخته بمردم تقسیم مینمود - و وارد و صادر را چه درویش و چه غیر آن درخور حال هرکس مراعاتے میکرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جمیع شعرای کشمیر حاضر میشدند - در آخر مجلس شیلانے میکشید *

(۲) در [اکثر نسخه] کچک *

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکهچیون فوجے را فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند درانیان بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را از شعاب جبال برداشته بسیارے را سر مشق تیغ جلادت ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکهچیون باجمعے که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکهچیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

* شجاع الملک امیر الامرا * (۲)

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او (۳) میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب بسالت جنگ بهادر مباهی گردید - و در عمل صلابت جنگ بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر خود صلابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات خانگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بنابر علاقهٔ ولیعهدی (که از سابق بنام او مقرر بود) از برار ارادهٔ ملاقات

---

(۲) نسخهٔ [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخهٔ [ب ج] اصلی او محمد شریف *

صلابت جنگ نموده نزدیک رسید او بودن خود را پیش صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلو تهي کرده کمر عزیمت بسمت صوبهٔ متعلقهٔ خود بربست - و هنگامی (که آصف جاه مذکور بملاحظهٔ حرکات غیر مربوط صلابت جنگ ازو جدائي گزیده بنابر اخذ پیشکشات جانب راجپندري مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - ازانجا (که آمدنی محالات بکمي گرائید - و طلب سپاه بیش از بیش افزود) رفقای غرض آلود (که هر یک بنفع خود نظر مي دوخت) بندربست متعذر دانسته کناره گرفتند - و پس ازان (که صوبه داری دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندے سررشتهٔ ظاهرداري از کف رها کرده اندیشهای چند در چند بخاطر راه داد - چون کارے پیش نرفت و اکثر محالات صوبهٔ بیجاپور بتصرف مرهته و حیدر علي خان نامي (که احوالش جداگانه بزبان قلم گذشته) در آمد در حالت تحریر بر بعضے محالات سرکار امتیاز گدهه عرف ادوني و فیروز گدهه رایچور قناعت دارد وبکج دار و مریز مي گذراند *

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروي *

پسر محمد باقر هروي ست - وزير قرا خان تركمان حاكم خراسان بود - كه با شاه طهماسپ بغي ورزيده - در بدايت حال (كه وارد هند گشت) نوكر بيرام خان شده خدمت وكالت يافت - و از رشادتے كه داشت در مدت كمے بمنصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت بيرام خان ترقي كرده بپايهٔ امارت بر آمد - هنگامے (كه بعد فتح پتنه عرش آشياني كشتي سواره علم معاودت بجونپور افراخت) صادق خان مامور شد كه اردو را از راه خشكي بگذرهاى مناسب عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقا لال خان نام فيل خاصه در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد كه صادق خان احتياطے در گذراندن بجا نيارد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع بولايت تتّهه (۲) بر آوردند - تا گزين فيلے (كه بدل آن فيل تواند شد) نيارد بكورنش سر افراز نگردد - في الحقيقت تعليم خدمت شناسي بود - كه در كار پادشاهان خرد را از بزرگ

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهڈه *

جدا نساخته بهمگي همت فرمان پذير گردد - از چندے نشيب و فراز روزگار پيموده سال بيستم بدرگاه پادشاهي رو آورد - و صد فيل برسم جرمانه گذرانيده مورد عنايت شد - و بحراست ولايت گدهه از تغير راى سرجن اختصاص گرفت *

در سال بيست و دوم صادق محمد خان با امراى ديگر به تنبيه راجه مدهكر (كه ثروت صوري و مكنت ظاهري و مستحكمى جا و افزونى گروه تهور گزين را سرمايهٔ نخوت ساخته از شاهراه اطاعت قدم بيرون مي گذاشت) تعين شد چون از حدود نرور گذشت داستان اندرز درميان نهاد آن شوريده سر بسرانجام جنگل بري پرداخته متصل اوندچهه با فوج گران بكلرزار پيوست - جنگے عظيم بميان آمد - هورل راو (۲) پسرش بعدم شتافته خود زخمي بدر زد - صادق محمد خان از فور كاردانى رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزير بعجز گرائيده سال بيست و سيوم باتفاق خان مذكور بملازمت عرش آشياني رسيد - پس ازان اقطاع صادق محمد خان بولايت شرقي قرار گرفت *

چون مظفر خان را روزگار بدست اهل خلاف سپري گشت و بيشتر بنگاله و بهار را شورش پژوهان بر گرفتند صادق محمد خان بافزونى اخلاص و نيروى همت درست آويزشها نموده

(۲) نسخهٔ [ج] هولكر راو *

برخی امکنهٔ عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت
و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از گم نامان الوس
مغول در سپاه بدخشیان بسر می برد - و بهمراهی معصوم خان
کابلی در شورش و فتنه افزائی کارهای نمایان کرده نامی بمردانگی
بر آورد - و از بنگاله ببهار آمده برعیت آزاری دست بر کشاد)
صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش
بریده بحضور فرستاد - و چون وزیرخان در مقابل قتلوی کررانی
(که بر اوڈیسه چیرگی یافته) در حدود بردوان برنشست
و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم
صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله دانی گردید
(۲)
قتلو را پای شکیب از جا شده باوڈیسه گام برگرفت - و امرا
تکاپوی نمودند - و او بآسیمه سری در آمده پیغام مصالحه
نمود - و برادر زادهٔ خود را با فیلان گزیده روانهٔ حضور ساخت
امرا اوڈیسه باو باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع
خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامی از ملک
بهاٹی بر گشت - و تیولداران بهار بکومک تعین بنگاله شدند
میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - ازانجا (که یک کار
بدو سردار مخالف منتج برهمی ست) خواجه سلیمان
نامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

---

(۲) با معامله رانی باشد *

بعهدهٔ خود گیرد دیگرے ببهار برگردد - در سال سیم صادق محمد خان بر ذمهٔ خود گرفت - و در همین سال بے طلب برسم ایلغار بحضور رسید - و بار نیافت - و چون شهباز خان بحکم والا از بهار بهبنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده حکومت ملتان یافت - چون روشانیان تیراه را (که کوهستانے ست غربی پشاور سي و دو کروه طول و دوازده عرض بنگاه افریدي و اورک‌زئي) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد خان در سال سي و سیوم بمالش آنها تعین گشت - و به نیروی شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعے ایل ساخت که متعهد روانی راه خیبر شده ملا ابراهیم را (که جلاله او را بجای پدر مي‌شمرد) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها نمانده آوارهٔ توران دیار گردید - چون زین خان کوکه (که سوات و بجور را لختے انتظام داده) بحضور شتافت صادق محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقي سرکشان آن نواحي مامور گردید - و در سال سي و هشتم (که شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت) چون از اسمٰعیل قلي خان امر وکالت شاهزاده بشایستگي سر انجام نمي گرفت صادق محمد خان باتالیقي رخصت یافت - و در سال چهلم (که شاهزاده بتسخیر دکن مامور شد - و شاهرخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها رو داد و از دیرین کینه بنکوهش یک‌دیگر کشید - اگرچه در سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان از کم آذوقي و بے اتفاقي نیروی تحصن نداشتند اما از دوئي و بے پروائی امرا چاند بي بي باستحکام کوشید - و آخر کار بسست پیمانها آشتي نموده برخاستند - شاهزاده با امرا راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسبانی سرحد بر خود گرفته در مهکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب پنجهزاري سر برافراخت و در همین سال بر سر اوز خان (که شورش افزائي داشت) فوجے فرستاده بزشکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون خداوند خان دکني جمعے از امرای دکن با خود متفق ساخته نخوت مي فروخت صادق محمد خان بآهنگ پیکار بر آمده چپقلشهای مردانه نمود - و او تاب نیاورده بسیارے را بکشتن داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار لختے را پرداخته شش کروهی بالاپور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند سپاه آرائي و ملک آبادي بے شرکت غیرے بصادق محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

(۱۰۰۵) هزار و پنج هجري در شاهپور باسهال مسافر ملک بقا گشت - دهول‌پور بیست کروهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت و مقبرهٔ عالي بنا نهاده دیهات گرد و نواحی آن آباد ساخت پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبري بمناصب مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاهجهان کسے از اینها نماند - لیکن صادق محمد خان بائیجي مدتها در دهول پور مي‌بود - در گذشت *

* صادق خان میر بخشي *

پسر آقا طاهر رصلي تخلص بن محمد شریف هروي و برادر زاده و خویش اعتماد الدوله طهراني ست - چندے همراه پدر بفوجداری نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیري بمنصب درخور سربلندي یافت - سال هشتم جلوس بخطاب خاني مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقهٔ بخشیگري و از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار لوای ناموري افراشت و سال دهم باضافهٔ درصد سوار امتیاز اندوخت - و باضافهای متواتره بمنصب عمده مرتقي گشت - سال هیزدهم حکومت صوبهٔ پنجاب نیز بنام او قرار گرفته بضبط کوهستان شمالي دستوري پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح با کومکیان خود بملازمت پادشاهي پیوست - و جگت سنگهه را

(که چندے غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعواطف سلطاني اميدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان بیگم صفح جرائم او صورت بست - و چون در اوان مراجعت از کشمیر واقعهٔ ناگزیر جنت مکاني رو داد و یمین الدوله بمقتضای وقت دار بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت صادق خان (که نسبت بشاهجهان نفاق مي ورزید) از مآل کار خود خائف شده التجا بیمین الدوله آورد - او هر سه شاهزاده را از نور جهان بیگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت اینها وسیلهٔ دستگاری خود اندیشد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه شاهزادها آمده دولت بار یافت - و ببحالی منصب سابق (که چهار هزاري چهار هزار سوار و علم و نقاره بود) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشیگري بارادت خان مقرر شده بود و باز حسب الالتماس یمین الدوله ارادت خان بتعلقهٔ وزارت سربلند شد صادق خان ببحالی تعلقهٔ بخشیگري و عطای قلمدان مرجع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم ربیع الاول سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت ایزدي پیوست - پادشاه از راه قدر شناسي شاهزاده محمد اورنگ زیب را برای تعزیهٔ پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت ارشد آنها جعفر خان است - دومین روشن ضمیر صلابت خان (که احوال هر دو علیحده ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرحمن

که بعد وفات پدر باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و پس ازان ببخشیگری احدیان مباهي شد - سال هشتم ازان معزول گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار رایت اعتبار افراخت - و پستر بخطاب مرحمت خان چهرهٔ افتخار افروخت - سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو پور نذرمحمد خان والی بلخ [که عزیمت آمدن حضور در ادائے (که کابل معسکر فیروزي بود) داشت] تعین یافت - سال بیستم باضافهٔ پانصدي چهار صد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - چهارمین بهرام - که احوالش در ترجمهٔ بهره مند خان میر بخشي پسرش مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با همه کس آئین صلح مي سپرد - حتا مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) از مدارا شعاري او را از خود میدانست باسپ خوب خیلے شوق داشت - و از جنس عراقي بسیار فراهم آورده بود - اما غیر حاضري سپاه بهر بهانه وضع مي‌کرد ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلابت خان روشن ضمیر *

(۲)

پسر دوم صادق خان میر بخشي ست - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري دویست سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخهٔ [ب ج] پنجم فردوس آشیاني *

و خدمت قوربیگي از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد اورنگ زیب بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را با برادرانش بر داشته به پیشگاه سلطاني آورد - او بعنایت خلعت و اضافهٔ منصب نوازش یافت - سال هشتم باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هشتصد سوار افتخار اندوخت - و پستر بخطاب صلابت خان بلند آوازه گردید سال یازدهم پانصدي دو صد سوار بر پایهٔ او افزوده دو هزار و پانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوربیگي معزول گردیده بتعلقهٔ بخشیگري دوم از تغیر تربیت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و علم و نقاره سر فرازي یافته رایت بلند رتبگي بر افراخت *

و در همین سال سلخ جمادي الاول مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بزخم جمدهر راو امر سنگهه پسر راجه گجسنگهه جهان فاني را پدرود نمود - مجملا حقیقتش اینکه راو مزبور چندے بنابر بیماري از باریابی اعلی حضرت محروم بود - پس از افاقه چون بدربار آمد صلابت خان در خلوتخانهٔ منزل سلطان داراشکوه (که پادشاه درانجا تشریف داشت)

بشرف آستان‌بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود رفته ایستاد - و صلابت خان جانب دست راست - چون پس از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکے از نوئینان بدست خود مي نوشت صلابت خان برای کارے از ایوان فرود آمده با کسے گرم سخن بود - او جمدهر کشیده دویده در حالت غفلت تحت سینهٔ او فرو برد - ازانجا که جانب دل بود بمجرد آن کارش باتمام گرائید - چون شایسته برنائے بود و بیمن تربیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و حداثت سن او تاسف بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب پانصدي صد سوار سربلندي یافت - و تا سال سیوم بپایهٔ هزاري صد سوار رسیده سال دوم عالمگیري بخطاب التفات خان سرفراز گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدي صد و پنجاه سوار و سال نهم باضافهٔ یکصد سوار لوای ترقي برافراخت *

(۲) * صفدر خان خواجه قاسم *

سید اتائي ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام شاهزادگي برکاب شاهجهاني پیوسته در مدت فترات بدوام خدمت جا در دل شاهزاده بهم‌رسانید - پس از اورنگ نشیني

(۲) نسخهٔ [ب] صفدر خان سید اتائي ست *

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو يست سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زين نقره و فيل و انعام سي هزار روپيه چهرهٔ امتياز بر آراست - پستر بخطاب صفدر خان (که در زمان جنت‌مکاني ميرزا لشکري پسر سيد يوسف خان رضوي داشت - و درينولا بصف شکن خان مخاطب گرديد) ناموري اندوخت - و بفوجداري و تيولداري سرونج (۲) اختصاص پذيرفت - و در هنگام طغيان نوبت اول بجهار سنگهه بهراهی خانجهان لودي بمهم مزبور تعين شد - و پس ازان بعنايت علم رايت مباهات بر افراشت - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي نامزد گشت و سال سيوم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آوازه گرديده باتفاق راو رتن هادا (که با چند منصبداران ديگر جهت انسداد راه مفسدان بتوقف (۳) در باسم (۴) مضاف بالاگهات صوبهٔ برار ملک تلنگانه مامور بود) کمر همت بست - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار لوای کامراني عالم ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه و صيانت قلعهٔ آن دامن رسوخ بر کمر عقيدت زد - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونج (۳) نسخهٔ [ب ج] بتوقف پرگنهٔ باسم (۴) نسخهٔ [ا] مضاف صوبهٔ برار ۰

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت بار اندوخته بسفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج و خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل تفوق جسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که ازانجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشهٔ نفیسهٔ هندوستان بود) گام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از وصول بدان نواحي چون والی ایران شاه صفي بمهمات ایروان سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید و بعد ملاقات شاه صفي از آداب دانی او خیلے محظوظ شده بخانهٔ او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد اسپ عراقي و اصناف اقمشهٔ ایران بنظر پادشاه در آورد چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار عرصهٔ بلند رتبگي پیمود - در همین سال (که پادشاه از اکبرآباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض صوبه‌داری مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم ازانجا معزول

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار و مرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و تقرر صوبه داری قندهار از تغیر قلیچ خان لوای عزت برافراشت - و سال هفدهم ازانجا عزل پذیرفته بحضور آمد چون در قندهار بیماري بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت نتوانست کامیاب گردید - سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري رخت سفر از دار فاني بربست پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند - ارشد آنها خواجه عبد الهادي ست - که احوالش جداگانه زینت تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم بمنصب هشتصدي شش صد سوار کام دل مي‌اندوخت *

* صف شکن خان میرزا لشکري *

پسر سید یوسف خان رضوي ست - که احوالش درین نامه علیحده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیاني به تهانه داری بیر مضاف دکن مي پرداخت - و اوائل عصر جنت مکاني مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبهٔ بهار گردید - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور قاسم خان میر بحر بصوبه داری کشمیر امتیاز پذیرفت - سال هشتم ازانجا معزول گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

مصدر گستاخي شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خزانهٔ او (که از بنگاله مي آوردند) بنواحی دهلي رسیده بنابران او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعین یافت - و پس از رسیدن بر سر آن چون مردم او بسرائی متحصن شده بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازهٔ سرا بدر رفتند زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس فردوس آشیاني رونق گرفت) بمحالی منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار (که تا آخر عهد جنت مکاني داشت) کام دل یافت - چون خطاب مقدر خان بخواجه قاسم سید اتائي مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهرهٔ عزت برافروخت ۲ و دران زمان (که بیر از دست کسان نظام الملک دکني برآمد) بدستور قدیم تهانه داری آنجا بدو تفویض پذیرفت - مدتها درانجا بسر برد - بتقریبی بپایهٔ عتاب آمده از جاگیر و منصب افتاد - و دوازده هزار روپیه سالیانه مقرر شده در لاهور مي بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري بساط زندگي در نوردید *

(۳)
گویند مرد منقلب الحال بےپروا مزاج دهن دریده بود هرچه بخاطرش مي آمد میگفت - چون معمر و از قدیمان این دولت بود صوبه داران دکن مراعات او مي کردند - در ایام

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت (۳) نسخهٔ [ب] لفظ (گویند) نیست *

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایلچي شده نزد راجهٔ کشتوار (۲) رفت - مردم آنجا اورا شناخته مقید ساختند بسفارش مادر راجه رهائي یافت - و چندے تعینات کابل بود منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد همه کس داد - چون این معني بعرض جنت مکاني رسید طلب حضور نموده ازو استفسار این امر فرمودند - گفت شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک مکروه طبعي ست - لهذا چندے از نظر افکنده معاتب ساختند خانجهان باعانت مبلغے و سپردن تهانه داري بیر دران وقت سایهٔ ترحم گسترد - اما شیوهٔ قبیله پروري داشت *

* صف شکن خان (۳) محمد طاهر *

در اواخر عهد فردوس آشیاني بدارونگی توپخانهٔ دکن کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عبادت پدر والا قدر را وجههٔ همت ساخته از دکن روانهٔ هندوستان شد) بعد وصول بذریده او بخطاب صف شکن خان سرمایهٔ ناموري اندوخت و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه مصدر تردد ات گشت - و سال اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوافي برای سد راه سلیمان شکوه بکنار دریای جون و ثانیا بملحق گردیدن با خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه بسمت پنجاب مي شتافت) باتفاق

---

(۲) نسخهٔ [ب] کشتواز (۳) نسخهٔ [ج] محمد طاهر نام داشت *

میرزا راجه جیسنگهه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان خود نامبرده با فوجے بتکاپوی او تعین یافته - و تا تتهه از قطره و پویه نیاسوده - پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات گشت - و درین ضمن حکم پادشاهي در باب برگشتن باو رسید) معاودت نموده در ایامے (که خلدمکان بارادهٔ جنگ ثانی (۲) داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت سال چهارم بتقصیرے از منصب معزول گردیده بعد چندے قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزاري یکهزار سوار گشت سال پنجم باضافهٔ دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت که در پای کتل بهنبهر متوقف شده بحفاظت دهنهٔ آن کوهستان پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوجے بدکن نزد سلطان معظم دستوري پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال دهم باز همراه شاهزادهٔ مذکور (که بنابر بندوبست دکن مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متهرا لوای رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد انداز خان بداروغگی توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

(۲) در [بعضے نسخه] جنگ ثاني با دارا شکوه *

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پيمانهٔ حيات درکشيد *

* صفي خان *

پسر دوم اسلام خان مشهدي ست - سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني (که پدرش بنظم صوبجات دکن مامور گرديد) او باضافهٔ درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال بيستم با پيشکش پدر بحضور رسيده دولت بار اندوخت سال بيست و يکم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي چهارصد سوار ترقي پذيرفت - سال بيست و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بمهم قندهار دامن همت برکمر زد - و سال بيست و سيوم بحجابت بيجاپور نزد عادل خان دستوري يافت - سال بيست و پنجم با پيشکش خان مذکور (که جمله از نقد و جنس چهل لک روپيه قيمت داشت) آمده فيض اندوز آستان بوس گرديد - پس ازان در رکاب سلطان اورنگ زيب بيساق قندهار شتافت - سال بيست و ششم بعد معاودت ازانجا بتقرر خدمت بخشيگري و واقعه نويسي هر چهار صوبهٔ دکن کام دل برگرفت - سال بيست و هفتم بخطاب خاني سرمايهٔ ناموري اندوخت - سال سيم بغابر تقصيرے بپاي عتاب در آمده بکمي منصب پانصدي صد سوار ازان خدمت معزول و طلب حضور گرديد - سال سي و يکم باضافهٔ

دو صد سوار و تقرر قلعه‌داری کانگره مشمول عاطفت گشت پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیري رونق تازه یافت) سال اول جلوس در ایامی (که پادشاه برادهٔ جنگ دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور رسیده بتفویض قلعه‌داری دارالخلافه رایت خوشدلي افراخت - سال دوم بتعلقهٔ بخشیگری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه‌هزاري هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال ششم بقلعه‌داري و نظم مهمات دار الخلافه از تغیر هوشدار خان به بلند رتبگي گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان بصوبه داری اودیسه نامور شد - و پستر بنظم اکبر آباد مقرر گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان دستوري پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا برگردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهرهٔ عزت بر افروخت سال بیست و هفتم بحراست اورنگ‌آباد مانده سال بیست و هشتم باز بنظم صوبهٔ اکبرآباد لوای عزیمت افراشت - پسرش میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیري بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی تویخانهٔ سلطان معظم سرفرازي داشت - چون شاهزادهٔ مذکور بر تخت سلطنت

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب پنجهزاري و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزکی اول فایز شد - و در سلطنت محمد فرخ سیر چندے میر توزک و چندے بخشی دوم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب هفت هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - گویند متین و موقر بود و بخوشخوري مشهور - قبولی اسلام خاني (که وضع کردهٔ خود او ست) در سرکار او خوب تیار میشد *

(۲)

* صلابت خان *

خواجه میر خوافي - خودش هندوستان زا ست - آبای او ازان مکان فراست بنیان بدین دیار رسیده - چون اکثر امزجهٔ اهل خواف به نیکوئي و یکروئي مفطور و مجبول است خان مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی خداوند چابک و چست بود - از یاریهای نیک اختري منظور نظر تربیت عالمگیري شده بقرب و اعتبار خسرواني درجهٔ اعزاز پیمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از تغیر بهره مند خان بداروغگی فیلخانه سرفرازي یافته باعتبار مهابت و صلابت ظاهري (که مرد قوي هیکل بلند بالا بود) بخطاب صلابت خان ناموري یافت - و در سال بیست و سیوم از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبههٔ روزگار افروخت

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان فاقوري *

و پس ازان بنابر صدور زلتے از نوکري برطرف شده در سال بیست و پنجم باز ببحالی منصب و خدمت میرآتشي عز امتیاز یافت - پس ازان بالکهٔ اودهه تعین شد - چون ازانجا آمده بآستان بوس خلافت مستسعد گردید بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیگری بندر سورت شتافته در سال سي و سیوم حسب الالتماس خودش طلب حضور گشته بمیر توزکی اول کامیابي اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو صد سوار رتبهٔ برتري بدست آورد *

گویند روزے در مقامات گوري‌کانون سر دیوان بر سر اهتمام چوب سه‌دستی سهراب خان میر توزک دوم بر سر یکے از سران عملهٔ توپخانه رسید - چندے از معتبران آن جماعه که حاضر بودند بحمایت او بسهراب خان در افتادند - صلابت خان باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد قضیه منعکس گردید - و بخفت میر اهتمامان انجامید - و دفعة غلوی عملهٔ آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعین شدند - و صلابت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند تا روز دیگر آشوب برپا بود - روح الله خان اول خود سوار شده

بتهدید و ترهیب آن فتنه جویان پرداخت - و صلابت خان را از خانه بدربار آورد - و چندے از منک‌باشیان و یوز باشیان روشناس معاتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه از مقامات کلکاه بسبب اشتداد بیماري وازمان آن برخصت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید مرحلهٔ چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید درین مدت اکثر مي خواند * * بیت *

* خود رفته ایم و کنج مزارے گرفته ایم *
* تا بار درش کس نشود استخوان ما *

مطاوی اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتشي یافته - و در سال بیست و هشتم متصدی بندر سورت گردیده در سال سي و سیوم باستدعای خودش در حضور رسید - حالانکه تناقض دارد با آنکه در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده سال بیست و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزي و کینه توزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود صلابت خان بجای او خلعت میرآتشي یافت ..پس ازان (که او هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت) مستعفي شد - و سید عزت خان بجای او کمر همت بر بست تا آنکه نیم شبے از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنیم

بر دمدمه ریخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله و جماعهٔ را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر صلابت خان بخدمت میر آتشي منصوب شد - چنانچه نعمت خان حاجي (که در طور خود یکتاست) در وقائع حیدر آباد (که هزل آمیز نوشته و داد استادي داده) بر تفویض میر آتشي مرتبهٔ ثاني بخان مذکور و سر باز زدن او ازان مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازي پهن‌تر ساخته - درین صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بندر سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیري نیاورده *

بالجمله صلابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب سپاهي نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده بخطاب تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاري و پردلي او و جان نثار خان خواجه ابو المکارم نوے در پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگي خانجهان بهادر نام آنها بر زبان پادشاهي مي گذشت - و بتحسین بهادري و جانفشاني آنها بر زبانسوختگي خانجهان بهادر مي افزودند - چون هردو به تنبیه اشقیا مامور میشدند در سال سي و هفتم در نزدیکي سرحد کرناتک با سنتاي مشهور سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه بغارت داده زخمي بتمتک پا جان بدر بردند - در سال چهلم

بفوجداری سهارنپور تعین گشته ازانجا چون تغیر شده بحضور آمد داروغگی قور خانه یافت - و در سال چهل و نهم بخطاب فدائي خان امتیاز حاصل کرد *

* صف شکن خان میر صدرالدین *

پسر قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان وزیر ایران است سال هفدهم جلوس عالمگیري همراه پدر وارد هندوستان گشته ملازمت پادشاهي دریافت - و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز طلا و منصب هفتصدي یکصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت چون پدرش سال بیست و سیوم فوت نمود بخلعت ماتمي معزز شده بعد چندے بخطاب شجاعت خان و پستر بتفویض خدمت میرآتشي برفراز تقرب برآمد - سال بیست و پنجم بخطاب صف‌شکن خان و عنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و علم و توغ اعتبار (۲) پذیرفته سمت سري‌رنگ پتن مرخص گشت - سال بیست و نهم بتلثیم بساط سلطنت پرداخته معا خنجر و فیل یافته رخصت معاودت به بیجاپور (که محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ آن اشتغال داشت) پذیرفت پس از تسخیر آن سال سیم بعطای نقاره بلند آوازه گردیده همراه فیروز جنگ جهت تسخیر قلعهٔ ابراهیم‌گدهه مضاف حیدرآباد شتافت - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده اگرچه

(۲) نسخهٔ [ج] امتیاز *

دمدمه بلند ساخته بکنگرهٔ قلعه رسانید و فوج توپ بران بر آورد اما بنابر نفاق ورزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود - بنابران ببرطرفی منصب معاتب گشته زاویه نشین زندان ادب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگرهٔ قلعه برساند - بدین تقریب از حبس رهائي یافته آنچه گفته بود از قوت بفعل آورد - سال سي و نهم باتفاق خانه زاد خان بتادیب بسونت کهورپره مجاز گردید - و بمقتضای گردش فلک کج رفتار بتفصیلے (که در احوال قاسم خان کرماني ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائي از پیشگاه سلطنت بفوجداری دهاموني تعین یافت پسرش مخلص خان است - که ترجمه‌اش علیحده زینت تسطیر پذیرفته *

* حرف الضاد *

* ضیاء الدوله محمد حفیظ * (۲)

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوربیگي و عرض مکرر سرفرازي داشت - تا آنکه شاهزادهٔ مذکور در جنگ با برادران کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف‌جاه گزیده خانسامانی سرکار آن نوئین بلند مقدار سر انجام میداد - و در جنگ سید دلاور علي خان شریک ترددات بود - و پس از جنگ عالم علي خان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادري و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت فردوس‌آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت) او از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت پادشاهي پیوسته اول بدارغگی عرض مکرر و ثانیا بخدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت بر افروخت - و آخرها میر آتشي نیز

(۲) نسخهٔ [ب ج] ضیاء الدوله پسر خواجه سعدالدین .

ضمیمه گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقهٔ ارثي و خانسامانی سرمایهٔ ناموري اندوخت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله قصاعد نمود - گویند بعد برهمخوردگی مقدمهٔ سلطنت در شاهجهان آباد نشست مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري بمرض فوت نمود *

* حرف الطاء *

* طیب خواجه چوبداري *

پسر حسن خواجه مهین برادر عبد الرحیم خواجه بن کلان خواجه است - که عمهٔ نذر محمد خان خواهر دین محمد خان حلیلهٔ او بود . عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنت مکاني برسم رسالت از جانب امام قلي خان بهندوستان آمده عظمت او بحدے رسید که در مجلس جنت مکاني مي‌نشست سال اول جلوس فردوس‌آشیاني جهان را پدرود نمود - افضل خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه ولد خواجهٔ مذکور رفته بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش در وبائے (که پیش از تسخیر بلخ درانجا رو داده بود) درگذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیاکان بود طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانه داشت - سال بیستم شاهجهاني بعد از فتح بلخ درانهٔ حضور شد - چون نزدیک رسید قاضي محمد اسلم و خواجه ابو الخیر میر عدل باستقبال شتافته بملازمت پادشاهي رسانیدند - و دو قطوز اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانید - و بعطای خلعت

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستر بعنایت خنجر مرصع امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن (۲) (که صد و پنجاه اشرفي باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک طلائي - که در وقت عرش آشیاني مخترع گردیده - سال بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپیه مفتخر گشت چون درین سال پادشاه از کابل بهندوستان معاودت فرمود او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود) در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احراز سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ با زین مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس از چندے معه پسران بانعام پنجهزار روپیه سرفرازي یافت سال بیست و ششم یکهزار اشرفي از زر وزن بار مرحمت گشت - پستر چون یوسف خواجه برادر کلان او (که جانشین بزرگان بود) فوت نمود و غیر ازو کسے که قیام بآن نماید نماند در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم پادشاه نامه مستفاد مي‌شود که منصب چهار هزاري ذات چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس آشیاني

---

(۲) در [بعضے نسخه] دو صد و پنجاه *

از بلخ آمده بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد و پستر بعطای شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هشتصدي چهار صد سوار مباهي گردید - و پس ازان بمرحمت جیغهٔ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب خاني و اسپ با زین نقره سرعزت بر افراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافهٔ پانصدي صد سوار ممتاز گردید - و پس از معاودت ازانجا به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین یافت و پس از وصول بدانجا همراه تابیج خان بصوب بست رفت و بر قلعهٔ خنسي (۲) (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان غنائم آورده - و در جنگ قزلباش تردد نمایان بتقدیم رسانید سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار گردن مباهات افراشت - پستر بحضور رسیده بکار پردازان بیوتاتي حکم شد - که تا یک سال پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

---

(۲) در [بعض نسخه] خنشي *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و همراه رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و ازانجا باتفاق خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکي سعد الله خان بر سر قلعهٔ چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگده همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیري در نواح مستقر الخلافه رسید مومی الیه احراز ملازمت نموده بعنایت خلعت مباهات پذیرفت - پسنر همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقراولي گام جلادت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سر فرازي یافته - که مولف مآثر عالمگیري معاودت او بعد عزل از ملتان سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از فوت مهاراجه جسونت سنگهه ضبط وطنش قرار یافت) او بفوجداری جودهپور معین شد - و چون نوکران راجهٔ مذکور با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند و از فرمودهٔ پادشاه سر پیچیده آغاز شورسنجي نمودند و با فوجي (که بر سر آنها تعین شده بود) بزد و خورد پرداخته

رخت فرار بجانب وطنش بردند ازانجا (که طاهرخان بممانعت گریختها پا قائم نکرد) در همان سال از معزولی خدمت و برطرفی خطاب خاني معاتب گشت - و بوقت موعون در گذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمهاش جداگانه نوکریز خامهٔ اخبار طراز گشته *

* حرف الظاء *

* ظفر خان *

پسر زین خان کوکه (۲) است - غالبا نام او شکرالله است تا سال چهلم اکبري منصب دو صدي داشت - و پس از فوت پدر هفتصدي گردیده - ظاهرا اواخر عهد عرش آشیاني خطاب ظفر خاني یافت - و پس از سریر آرائی جنت‌مکاني چون دختر زین خان کوکه در خانهٔ پادشاه بود بیش از بیش مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت از دارالسلطنهٔ لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئي (۳) قریب قلعهٔ اتک منزلگاه شد و فریاد سکنهٔ (۴) آنجا از قوم کهتر (که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع‌الطریقي و رهزني مي‌نمودند) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل درانجا بوده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

(۲) نسخهٔ [ج] بود (۳) نسخهٔ [ج] آهروهي (۴) در [بعضي نسخه] سکنهٔ آنجا که از قوم کهترو دله زاك بودند - و در [بعضي] کهترو وله راك بودند - والله اعلم *

و هرچه از کسے بظلم گرفته باشند مسترد سازد - مشار الیه کاربند خدمت مامورہ گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست و مورد تحسین شد - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرمایهٔ ناموري اندوخت . و پستر در همین سال بعنایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب گشت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات دو هزار سوار مرتقي گردیده بصاحب صوبگی بهار لوای کامراني بر افراشت - سال دهم ازانجا معزول شده بحضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بنگش دستوري پذیرفت - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده - پسرش سعادت خان است - که ترجمه‌اش علیحده بزبان خامه در آمده *

(۲)

* ظفر خان خواجه احسن الله *

پسر خواجه ابو الحسن تربتي ست - سال نوزدهم جلوس جنت مکاني چون صوبه‌داری کابل از تغیر مهابت خان بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعین شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل جبههٔ امتیاز بر افروخت - و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار فائز گشت - سال اول

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه حسن *

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [که او عبد القادر پسر احد داد را در درهٔ خرمابه (۲) از مضافات تیراه در قبل داشت - پس ازان (که خبر فوت جنت مکانی شنفت) جمعے را بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق در کابل) عازم کابل گردید - و در ره نوردی مراتب احتیاط از دست داد - و گروه ارلک زئی و افریدی (که از شعب افاغنهٔ کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمے پرداخته که او عنان همت از دست داده بچارهٔ آن نتوانست قیام نمود] بنابران تعلقهٔ مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب ججهار سنگهه بندیله مامور گردیده سال سیوم هنگامے (که ملک دکن مقر موکب سلطانی بود) همراه خواجهٔ مذکور بتسخیر ولایت ناسک و ترینگ و سنگمنیر دستوری یافت - و سال پنجم چون صوبه‌داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور بپدرش مفوض گشت او به نیابت خلعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقی شتافت) پادشاه صوبه‌داری کشمیر اصالة باو مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

---

(۲) در [بعضے نسخه] خرمانه .

سال هفتم (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهنبهر آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم بملک تبت (که از کشمیر دو راه دارد - یکی مسمی بکرج است و دومین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از دومین افزون است اما دومین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل متعسر العبور واقع شده) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسرعت براه اخیر برگردید - عجلت او درین باب بپادشاه مستحسن نیفتاد *

ملک تبت همگي بیست و یک پرگنه و سي و هفت قلعه دارد - از فزونی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است و از حبوبات بیشتر جو و گندم در انجا میروید - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آبے ست که بر یکطرف آن قراضهای طلا کم عیار (که تولہ زیادہ بر هفت روپیه نیرزد) بهم میرسد - قریب دو هزار تولہ سالے اجارۂ آنست - میوهای سردسیري چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک‌موسمه مي شود - سیبے دارد که درون و بیرونش سرخ است *

(۲)
سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] سال یازدهم از صوبهٔ کشمیر حسب الحکم *

بحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبهٔ کشمیر معزول شده باتفاق خانه‌زادان نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجهی معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال چهاردهم ببحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه‌دار کشمیر باوصف صدور تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا (که دران سال قحط رو داده بود) چنانچه باید نمی‌پردازد] مرتبهٔ ثانی خان مزبور بصوبه داری کشمیر دستوری یافت چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بگلگشت پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزے [که باغ ظفرآباد (که احداث کردهٔ اوست) بقدوم پادشاهی رونق پذیرفت] در جایزهٔ حسن سلوک (که رعایا و سکنهٔ آنجا را از خود راضی داشته) باضافهٔ هزار سوار سر فراز گردید - و پس ازان باز بوقوع امرے از دولت بندگی چندے محروم گردیده در سال بیست و پنجم ببحالی منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهره .

بحکومت تتّه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار پایه برتر افراخت - و چون سال بیست و نهم حکومت آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور در سال سیم از تتّه بدرگاه معلی آمده شرف اندوز ملازمت گشت - و در اولین محاربهٔ دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور جانباز بسرداری میسرهٔ قول او انتظام داشت - ازانجا (که خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا در عهد اعلی حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري بود) دو مرتبه عزلت نشین گردید - چون نوبت سلطنت بخلد مکان رسید محنت طلبي و قلقچي(۲)گري را روز بازار شد ناز برداري و گرم خوئي(۳) را حیرت گفتند - در مبادی جلوس بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گشت - و سال ششم سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - در مقبرهٔ پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بسیار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است که روزے در حضور اعلی حضرت مذکور شد - که خواجه ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي حاضر بود - عرض کرد که قد قصیر ظفر خان ازین سبب

---

(۲) در [بعضے نسخه] قلعچیگري را (۳) در [اکثر نسخه] گرم خریدي را *

تخم زدهٔ بے آبي ست - اما در رسائی دانش و درستی تدبیر یکتائي داشت - در برهمزنی تسلط مهابت خان در کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و ببه اندیشی او کار پیش رفت - و خالي از کمال نبود - در عهد جهانگیري زبان‌زد مردم بود که در امرا زادها چهار کس رشید تر از پدر اند جهانگیر قلي خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف سعید خان چغتا - و ظفر خان ولد زین خان - چهارم این ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن - با آنکه خواجه سني بود اما ظفر خان در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم مي‌فرمود - سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روی امید بدرگاهش مي گذاشتند - و بمنتهای متمنا میرسیدند - افصح المتاخرین میرزا صایب تبریزي چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشي و دریا بخشی او دل بستهٔ صحبتش گردیده مدتها بهمراهی خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید * بیت *

* خانخانان را ببزم و رزم صایب دیده ام *
* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائے (که با وی رابطهٔ اخلاص داشتند) بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معني‌سنج

مصور ساخت - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - ازوست * بیت *

* بتیغ بے نیازي تا توانی قطع هستي کن *

* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستي کن *

بزرگ خانم بنت مکله بانو همشیرهٔ کلان ممتاز محل زوجهٔ سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي سر برافراخته بخطاب عنایت خان امتیاز یافت - و بداروغگیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نسزد) مامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغگی کتاب خانه فایز گشته - گویند اعلی حضرت جهت ملاحظهٔ اوضاع و اطوار سرمد مجذوب (که عریان مي‌بود) فرستاد - از آمده این بیت خواند * بیت *

* برسو مد برهنه کرامات تهمت است *

* کشفے که ظاهر است ازو کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائي نداشت در خطهٔ کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیري بیست و چهار هزار روپیه سالیانهٔ او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه برچیده رخت بنهانخانهٔ عدم کشید - احوال سي سالهٔ اعلی حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

نموده بملخص موسوم ساخته - درمعني بندي و سخن سنجي
استاد است - و صاحب مثنوي و ديوان - ازوست * بيت *

* درين سبکباري سمت آسايش *
* سايه خوابيده قطع راه کند *

* حرف العين *

* علي قلي خان اندرابي *

از پیش آوردهای جنت آشیاني ست - سالے (که آن پادشاه سخنان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض (۲) نموده در انجا گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطاني بمملکت هند آمد در ابتداي عهد عرش آشیاني باتفاق علي قلي خان زمان بمهم هیمو بقال و پستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش بنظر نیامد *

* عبد الله خان اوزبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - در عهد عرش آشیاني بعد فتح هیمو بخطاب شجاعت خاني اختصاص یافته به تیولداری سرکار کالپي مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کوشکی

---

(۲) نسخهٔ [ج] تفویض *

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که پیر محمد خان شیرواني حاکم آنجا در آب نربده فرو رفت و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت) عرش آشیاني عبد الله خان را بپایهٔ والای پنج هزاري بر آورده بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت از حوصلهٔ خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن ولایت بتازگي در قبضهٔ تصرف در آمد - عبد الله خان بشهر مندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر سادهٔ حکومت متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم نمود *

و چون نشهٔ پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود ببد مستي و بیراهه روي مي‌آرد در اندک زماني عبد الله خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد

عرش آشیاني در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نرور و سابري (۲) (که دران هنگام بیشهای فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

---

(۲) در [بعض نسخه] سوري *

ازان (که خاطر از شوق شکار وا پرداخت) جریده بصوب مندو (که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت گو و مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر رهروان دشوار شده اسپان چون آسپان آبی شنا کرده می‌آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی می‌کردند و در طی این راه از کثرت وحل و خلاب جانوران را پای تا سینه فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو برجا مانده از گاگرون ایاغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته که لشکرے بمالوه که متعسر العبور است در آید) بغتة بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستاد - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است نوید عنایت پادشاهی داده بملازمت آورند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتی شود - و خود عرش آشیانی بیست و پنج کروه مالوه (که از چهل کروه معمول دهلی زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده بحدود سارنگپور رسید - و چون بقصبهٔ دهار ورود نمود از فرستادها بظهور پیوست که هرچند اینها گرم نفسی کردند بباطن وسوسه‌ناک او در نگرفت - بعضے ملتمسات واهی

گفته اینها را از سر خود وا کرد - و خود با بنه و بار رو براه گریز آورد - عرش آشیانی عنان توجه از صوب مندو مصروف نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابنده‌تر گشت و چون فوج منقلا بدو پیوست عبدالله خان بگمان آنکه در چنین وقتی (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند برگشته بجانگ در آمد - و چون نایرهٔ پیکار اشتعال پذیرفت و کار بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت بالهام غیبی اشارت نمود که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم باید تاخت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای یکه تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم عرش آشیانی خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان از فرط اخلاص جلو گرفت - پادشاه برو اعتراضی شده پیشتر توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال والا همتان می باشد غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیانی از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده از معرکه رو بر تافت - و براه آبی موهان (۲) گجرات سو روانه

---

(۲) نسخهٔ [ب] الی موهان ۰

گشت - عرش آشیانی جمعے را بسرکردگی قاسم خان نیشاپوری بتعاقب تعین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی درلتخواهی نیز ضمیمهٔ لشکر گشته نزدیک گریوهٔ چانپانیر بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرمها و فیلان اورا گرد آورده دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سر زمین در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود عبد الله خان (که نیم جانے ازان مهلکه بیرون برده) خود را بسرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان (که درانولا در گجرات سر بزرگی بر داشته بود) پیوست - عرش آشیانی حکیم عین الملک را نزد چنگیز خان کسیل نمود - تا آن صدیر منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک آواره سازد - او عرض داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه گناه اورا بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر بشورش بر داشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

در سال یازدهم لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت و مشقت خود را بعلي‌قلي خان خان‌زمان و سکندر خان اوزبک رسانید - و در انجا باجل طبعي در گذشت *

* عبد المطلب خان *

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصدی اکبري ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر میرتهه تعین گردیده مصدر تردد شد - پستر از ملتزمان رکاب فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیبانی دستوري یافت - چون فوج پادشاهي هزیمت یافته پراگنده شد او نیز راه خویش گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلي خان برلاس بر سر سکندر خان (که در اودهه مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت پذیرفته - بعد آن مدتے در تحویل خود که در صوبهٔ مالوه داشت گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه نامزد شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهرهٔ ناموري افروخت و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامے (که پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ سورت داشت) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

مظفر حسين ميرزا را مردم قطب الدين خان مقيد از دكن به پيشگاه خلافت مي بردند) او بنابر مزيد احتياط با برخه سپاه مالوه چستي بكار برده پيوست - و بحضور رسانيد - سال بيست و پنجم همراه اسمعيل قلي خان بنابر تنبيه نيابت خان عرب مامور گشته بتقديم مراسم جانفشاني علم اعتبار افراشت سال بيست و ششم بتهمت خون ريزي فتح دوست پور علي دوست باريكي بپايهٔ عتاب در آمده پس از چندے مطرح انظار توجه پادشاهي گرديد - در ايلغار كابل باشايقي جرانغار بدو تعلق گرفت - سال بيست و هفتم (كه عرش آشياني توجه بشرقي ديار فرمود) چون نزديك كالپي (كه باقطاع عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشكر شد باستدعاى خان مزبور منزل او را بسايهٔ اقبال آراستگي بخشيد - سال سيم در كومكيان خان اعظم كوكه بديار جنوبي كمر خدمت بست و سال سي و دوم با جمعے كثير بسزا دادن جلالهٔ تاريكي مقرر شده سرمايهٔ مبلغات اندوخت - روزے (كه جلالهٔ تاريكي بر مردم چنداولي جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد اما امراى ديگر پيهم شتافته هنگامهٔ مخالف را درهم شكستند سركردهٔ آن گروه شقاوت پژوه بسيارے را بكشتن داده راه ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وفور فكر و كثرت اوهام سودائي شده ناچار بحضور رسيد - تا آنكه رقمت موعود

به نیستي سزا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیري بمنصب پانصدي دویست سوار سرافرازي داشت *

* عرب بهادر *

در عهد عرش آشیاني از متعینان دیار شرقي بود - و بتقدیم مراسم نیکو خدمتي نامے بمردانگي بر آورد - پرگنهٔ سهسران صوبهٔ بهار در جاگیر داشت - چون امراي آن صوبه رایت بغي بر افراشتند او نیز خاک بےحقیقتي بر فرق خود بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قاني را روانهٔ بارگاه خلافت نمود - و بسیارے از بازارگانان و سپاهي همراه آن بودند) بعد رسیدن صوبهٔ بهار معجب علي خان حبش خان نامي را با فوجے از همراهیان خود بنابر حزم اندوزي بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ بر زد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیلے چند که عقب مانده بود بدست آورد - پستر بر سر راي پرکهوتم دیوان صوبهٔ مذکور (که در حوالی خطهٔ بگسر باجتماع سپاه آنولایت تکاپو داشت - و روزے بر ساحل دریاي گنگ بپرستش معهوده مي پرداخت) ناگهاني ریخت - او گرم پیکار شده حسب تقدیر زخمي بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود معجب علي خان ازین آگهي یافته بدسرشت رسیده هنگامهٔ

نبرد آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار مرخص گردید - و در تعلقهٔ دایت اجینیه رسیده بعد تادیب او سعادت علي خان را در قلعهٔ کنت (۲) از مضافات رهتاس جهت پاسپاني گذاشت) عرب باتفاق دایت قابو یافته بر قلعهٔ مذکور دوید - و شگرف آویزش در داد - سعادت علي خان بشایستگي کشته شد - عرب از بد نهادي قدرے خون او بیاشامید و لختے بر پیشاني مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنخودي گزید - و در دو جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او بود - پس از شکست یافتن او جدائي اختیار کرده در حدود سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا شده هنگامهٔ نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادی هزیمت گردید - پستر بهار رویه شتافته با فوجے (که خان اعظم کوکه روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب جونپور گام شتاب برداشت - چون گوردهن پور راجه تودرمل بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایچ بنگاه ساخته قلعهٔ بنیاد کرد - و پناه گاه رفت برگشتن از غارت ساخت روزے بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومي پور خود

---

(۲) در [اکثر نسخه] کسیت ۰

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگاشته مانع نشدند - مردم زمیندار اندوختها برگرفتند - و در باز گشت او در کمین‌گاه بود - رسیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای (که عقب مانده بود) ملحق شده اورا بر شکست - عرب با دوکس بجانبی افتاده بود - بومي در پی او رفته کار آن بد سرشت را باتمام رسانید - این مقدمه در سال سي و یکم مطابق سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار هجري رو داده شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که پیش ازین سه روز عرب نامي میر شکار در آب بهت فرورفت - پادشاه (که رونق افزای درآبهٔ چهنت (۲) بود) بر زبان آورد - که بدل پرتو مي‌افکند - روزگار عرب بآخر رسیده باشد *

* ملي مردان بهادر *

از امرای عهد عرش‌آشیاني ست - تا سال چهلم منصب سه صد و پنجاهي داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم بمهم تتّه تعین گردیده مصدر تردّدات شد - سال سي و هشتم باتفاق نوئین مذکور ببارگاه سلطنت رسیده بحصول ملازمت شادماني اندوخت - پس ازان بمهم دکن تعین شده در جنگے (که سال چهل و یکم بسرداری میرزا شاهرخ و خانخانان با سران دکن رو داد) او در التمش جا داشت - پستر سرداری

(۲) یا چهنت باشد - و الله اعلم *

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم او از کار طلبی بیاوری شیر خواجه نزدیک پاتهری رسید - درین ضمن شکست بهادر خان گیلانی (که اورا با اندک مردم در تلنگانه گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف دو چار شده هرچند بیشترے از همراهان پهلو تهی کردند او پای ثبات افشرده داد مودانگی داد - و بدست مخالفان گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابو الفضل باقتضای مصلحت ملکی با سران دکن در آشتی زد او باین تقریب رهائی یافته بسرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل و هفتم در جنگے (که بسرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید) سرداری جرانغار باو تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم صدور یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن در آیند - و از فوج دوم (که بسرداری خانجهان لودی تعین شده) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهی بذل جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سری بملک غنیم در آمد و پس ازانکه اثرے از فوج دیگر ندید گجرات رویه برگشت او قرار برکشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال گرفته می آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

برگیان عنبر برداشته بردند - هرچند جراح برای معالجه برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف ازو زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسماني ست بهادر جواب داد - الحق فتح آسماني ست - اما میدان از ما ست - کرم‌الله پسرش در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزاري هزار سوار رسیده چندے قلعدار اودگیر (۲) مضاف دکن بود - سال بیست و یکم درگذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهرا از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در عهد جهانگیري بمنصب هزاري هفتصد سوار رسیده - و پس از سریر آرائی فردوس آشیاني همراه یمین الدوله از لاهور آمده بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت و سال سیوم بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گشته همراه عبد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودي بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعین گردیده) دستوري پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تفویض فوجداری بهکر سرمایهٔ شادکامي اندوخت - و سال ششم مطابق

---

(۲) در [بعضی نسخه] اودگر - یا ارد گدهه باشد *

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در بهکر برحمت حق پیوست *

* عوض خان قاقشال *

عوض بیگ نام - از تعینانیان صوبهٔ کابل بود - چون سال دوم جلوس فردوس آشیاني تهانهٔ ضحاک مضاف کابل از دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاري شش صد سوار و تهانه داري آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ مباهات بر افروخت و سال دهم باضافهٔ دویست سوار و سال یازدهم بفزونی سه صد سوار کامیاب گشت - و در هنگامے (که علي مردان خان سپردن قلعهٔ قندهار بارلیای دولت قرار داد) او (که از سابق در غزنین منتظر بود) باشارهٔ سعید خان ناظم کابل با یک هزار سوار زرانهٔ آنصوب شده بقلعهٔ مزبور درآمد - و در جنگے (که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد) مصدر تردد شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عطای نقاره و اسپ و فیل فرق عزت بآسمان رسانید - و همراه راجه جگمت سنگهه بتسخیر قلعهٔ زمین داور شتافته در گرفتن قلعهٔ ساربان و محاصرهٔ زمین داور نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید

و چندے بحراست قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر خانه‌زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بنابر عروض مرض چون ضعف و ناتوانی او روز بروز می افزود معزول شد و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بعالم عقبی کشید *

* عبدالله خان فیروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین احرار است (قدس سره) و خواهر زادهٔ خواجه حسن نقشبندی - اواخر عهد عرش آشیانی از ولایت بهندوستان آمده روزے چند با شیر خواجه در دکن بسر برد - و هرجا کارے و تردده پیش آمد جوهر شمشیر زنی و راد مردی نمایان ساخته پستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور بشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بحسن خدمات ترقی کرد - در ایام (که شاهزاده در اله آباد از خودسری و خود رائی شروع بتقسیم مناصب و خطاب و تنخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب ننشست سال چهل و هشتم بعتبهٔ خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

(۲) نسخهٔ [ب ج] از خودرائی *

اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته بمنصب هزاري و خطاب صفدر خاني برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند و پس از سریر آرائي صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشي نشد او در سال چهارم بهرداری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم بتحصیل نام آوري علم شهرت افراخت - مهرپور را (که پناه جای رانا امرسنگهه بود) تاخته فیل عالم گمان (که مثلش دیگر نشان نمي‌دادند) بدست آورد - و در کونپامیر (۳) تهانه نشانده بیرم دیو سولنکهي را (که از راجپوتان عمده بود) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۳۰) هزار و بیست هجري بصوبه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوجي کومکي از حضور نیز باو تعین شد - بقرار آنکه با لشکر گجرات از راه ناسک و ترنبک بدکن درآید - و خانجهان با راجه مانسنگهه و امیر الامرا و میرزا رستم از راه بوار و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را درمیان گیرند اغلبکه استیصال واقعی مقاهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسپهٔ آراسته

---

(۲) نسخهٔ [ج] از قاصیهٔ حال او (۳) در [بعضی جا] کوتهلمیر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کرنهامیر *

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد) بملک غنیم درآمد - ملک عنبر (که ازو توهم عظیم داشت) مردم چیدهٔ خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دور لشکرش برگی‌گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند هرچند بدولت آباد نزدیک‌تر میشد اغبوهی مخالف بیشتر می گشت - چون بحوالی دولت‌آباد رسید اثرے از فوج دوم ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمدآباد برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آویزشے می‌نمود - علی مردان بهادر (۲) عار فرار بر خود نپسندیده مردانه نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ملک عنبر بخانخانان زر ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل متوقف کرد) اصلے ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحش شنیده عود کرده در عادل‌آباد بخدمت شاهزاده پرویز پیوست *

گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرای همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست گرفته چیزے می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمی رسد باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(۲) نسخهٔ [ب ج] خان بهادر *

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب شماست - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخشي را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بنابر تحریر واقعي پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع شاهزاده سلطان خرم صفح جرائم گردید (۲) - و چون مرتبهٔ ثاني شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله خان بهمراهي موکب شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن به تیول خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بسزاولي تعین شد - که او را بخدمت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طلب حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندو اقامت گزید و مزاج پادشاهي بنابر دراي برانگیختهٔ اهل عناد (۳) از چنین پسرے منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهي نمود - چون شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوجے بسرکردگي راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهي گذاشت (که اگر جمعے بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخهٔ [ج] اهل فساد ه

بتحریک ارباب نفاق خواجه ابوالحسن بهراولی عبد الله خان تعین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از تزک افتاده بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات براجه تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود او وفا نام خواجه سرائی را با معدودے به نیابت آنجا تعین کرد - میرزا صفي سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم ساخته باتفاق متعینهٔ آنصوبه آن خواجه‌سرا را دستگیر نموده شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماندو از شاهزاده رخصت گرفته و ملتفت کومک نگشته گرم و گیرا بدان طرف شتافت - چون فیمابین عرصهٔ مبارزت آراسته گشت شکست بر عبد الله خان افتاد - ناچار ببرودہ آمده به بندر سورت رفت - و جمعے فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید پس ازان درایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود *

چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معاودت بدکن نمود و یاقوت خان حبشي و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه دران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده
مفارقت ورزید - وبملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش
نپرداخت بوسیلهٔ خانجهان در سلک بندهای پادشاهي انتظام
گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد
استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلابه و چاپلوسي
زده فرجي پوش مثل درویشان اوزبک مخاسن تا بناف رسیده
بے سلاح یک‌گهڑي شب مانده در دیوان خانهٔ خانجهان آمده
مي نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهي شد
همراهي گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت برسر
خانجهان میریزي قابو ست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان
بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعهٔ آسیر زنداني
گشت - اکرام خان فتحپوري قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود
و بتحریک مهابت خان در ایام استیلای او مکرر احکام رسید که
اورا کور نمایند - خانجهان مجوز نشد - در جواب نوشت که
بقول من آمده - بحضور مي آرم *

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثاني مزین گردید
بالتماس سلالهٔ سلسلهٔ نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف
خواجه کلان خواجهٔ جویباري ست [که بسي واسطه بسید علي
عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد
و از اجلهٔ سادات و اعزهٔ اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

خوانین ازبکیه باین خاندان بمرتبهٔ کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقهٔ ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکانی از قبل امام قلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت - و بعنایت نشستن بپهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدو جلوس اعلی حضرت از لاهور بآگره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت] چون عبد الله خان را بسلسلهٔ نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار قنوج به تیول او مرحمت شد *

چون درهمین سال اول چهار سنگه بندیله از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچهه (۲) شتافت فوجی بسرکردگی مهابت خان از حضور تعین گشت - خانجهان لودي از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلادت برکشودند - چون کار بران نابکار به تنگي گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعهٔ ایرچ شازده کروهی اوندچهه (که مشرق رویهٔ آن ملک و در تصرف

(۲) در [بعضی نسخه] اوندچه *

جمجهار سنگهه بود) رسیده بچستي و چیره دستي مفتوح ساخت - و چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان لودي ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپي مجال تیول خود بدکن رفته بهرداری فوجے (که بسری شایسته خان تعین شده بود) دستوري یافت - و بنابر ورمے (که بر شکم بهم رسانیده بود) پس از بهي بحضور رسیده بگوشمال دریا خان روهله (که در نواح چالیس‌گانو شورش افزا بود) نامزد گردید و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان و دریا خان از دولت‌آباد راهي شوند) بلا اهمال و توقف بتعاقب پردازد *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد براه خاندیس آوارهٔ مالوه گشت اُر پاشنه کوب شتافته هیچ جا مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات افشرده کشته گردید - در جلدوی این‌کار سترگ بمنصب ششهزاري شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و مباهي گشت

در سال پنجم بصوبه‌داری بهار مامور گردید - عبد الله خان تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین در آمد - بابو لچهمي زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه امر سنگهه مرزبان باندهو زینهاري گشته سال هشتم با پیشکشے همراه خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهي اندوخت

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه زرانه گشت چچهار بندیله باز بغي ورزید - برطبق حکم از راه برگشته بمالش او پرداخت - خاندوران از مالوه و سید خانجهان بارهه نیز پیوسته چون یک کروهی اوندچهه معسکر ساختند آن تیره بخت اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لختے از سرخ و سفید از حصار برآمده بصوب قلعهٔ دهامونی (که پدر او بکمال استحکام بنا نموده) ره نورد فرار گشت - عساکر پادشاهي پس از برکشادن اوندچهه بتعاقب او سه کروهی دهامونی رسیده آگهي یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعهٔ چورا گدهه شتافته انتظار نوشتهٔ زمیندار دیوگدهه دارد - اگر بملک خود راه دهد بدکن بدر زند - افواج پادشاهي دهامونی برگرفته سید خانجهان بجهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گزید و عبدالله خان بهادر فیروزجنگ خاندوران بهادر بدان سمت راهي گردید چچهار (۲) از راه لانجي (که داخل ملک زمیندار دیوگدهه است) گریخت - عبدالله خان هر روز ده کروه گوندي و گاهے بیست کروه (که قریب مضاعف کروه رسمي ست) مي پیمود در سرحد چاندا باو رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر راه گلکندهٔ گرفت - پس از ره نوردی بسیار باو پیوست آن پدر و پسر از خوف جان بجنگلے درشده بدست طایفهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] چچهار سنگهه •

گونند آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ سر هر دو بریده روانهٔ حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سر افرازي یافته بحکومت سر زمین خود (که از دیر باز آرزوی او بود) دستوري گرفته] از فتنه‌سرشتي سر از انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب فرمان از بهار بمالش آن بد کردار رو آورد - نخست حصار بهوجپور را (که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن بود) محاصره نمود - از بعد زد و خورد پي در پي هراسان شده بعجز گرائید - و لنگي بربسته دست زن خود گرفته بوساطت یکے از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان اورا با زنش مقید ساخته بحضور فرستاد - حکم رسید که آن مخذول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود فیروز جنگ لختے از غنائم بگنداران وا گذاشته زنش را مسلمان ساخت - و بنکاح نبیرهٔ خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش پرتهیراج پسر جچهار سنگهه و جنپت بندیله (که در نواح اوندچهه سر بشورش بر داشته بودند) تعین شد - اگرچه بسعي باقي خان (که عبد الله خان اورا فرستاده بود) پرتهیراج اسیر گردید لیکن جنپت (که محرک سلسلهٔ فساد بود) بتکتک (۲) پا جان

(۲) نسخهٔ [ا] بنک پا - و نسخهٔ [ج] بیک پا *

بدر برد - و این حرکت محمول بر تساهل و فراغت دوستی فیروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در سال شازدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی آله آباد مقرر گردید - و پس از چندے اعلی حضرت اورا از منصب باز داشته لک روپیه بطریق معاوده قرار یافت - و در همان ایام مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباهي فرمود عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم سنه (۱۰۵۴) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاکي و ظلمے که داشت مردم دعوی مشاهدهٔ خوارق ازو مي‌کردند - و نذور و فتوح مي‌گذرانیدند - پنجاه سال در امارت گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت دیده میشد - نوکری او ایماني داشت (۲) - در حیات او اکثر ملازمانش پنجهزاري و چهار هزاري شدند - گویند سپاه بیش قرار نگاه مي‌داشت - اما در سالے جز دو سه ماه طلب نمي‌یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه طلب یکساله بود - و کسے قدرت نداشت که خود عرض احوال خود نماید - بدیوان و بخشي بگویند - اگر آنها در عرض توقف میکردند صفای ریش مي‌بخشید - و ضابطهٔ او در یورش و سواري چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کروه مي‌نوردید - چندانکه

(۲) یا یمنے باشد *

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب می‌ماند سرش بریده می آورد پنجاه مغول (که یساول میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره و عصاهای مرصع اهتمام می‌کردند - گویند در مهم رانا سه صد سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار و چوبدار بهمین وضع با او می‌بودند - و بچهره زخمی رسیده بسیار خوش نما بود - و مهابتی تمام داشت - در آخر ایام یکپاس شب مانده دیوان می‌کرد - از سفاکی هم دست کشیده بود *

شیخ فرید بهکری در ذخیرة الخوانین آورده - هنگامی (که عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود) ده هزار روپیه جهت خرچ او محبوب من فرستاد - بعبد الله خان عرض کردم که ثواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگره تا پتنه دو روپیه منار کلهٔ آنها ست (۲) - گفتم البته درین مردم مسلمانی بےگناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها تا قیامت کرورها میشود - پیغمبر خدا بخانهٔ نداف میرفت و معجزات می‌نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

(۲) در[اکثر نسخه] کله منار آنها *

بر مي آيند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازين مرد که با افعال نکوهیده فخر مي‌کند - و ندامت ندارد - ارلادش رشدے نکرد - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود *

عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور حسین خان تکریه است - که احوال هر دو بزبان خامهٔ وقائع طراز گذشته - نامبرده از تعیناتیان صوبهٔ کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب دو هزاري هزار سوار فایز گردید - پس از مسند نشینی فردوس آشیاني ببحالی منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم بخطاب عزت خان و عطای علم رایت ناموري بر افراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري هزار و پانصد سوار تفوق جست - و در همین سال چون بهمراهی سعید خان بهادر بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت یافت باضافهٔ پانصدي صد سوار سررشتهٔ اعتبار بدست آورد و از نواحی قندهار با پردل خان جهت تسخیر قلعهٔ بست بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشته بحراست قلعهٔ بست و گرشک (۲) (که مفتوح شده بود) مامور گردید سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب عزیز الله خان درجهٔ اعتلا پیمود - سال

---

(۲) یا گرسک باشد - و الله اعلم *

هفدهم مطابق سنه (١٠٥٣) هزار و پنجاه و چهار هجري بدار آخرت خراميد *

عاقل خان عنايت الله

برادر زاده و متبنای افضل خان ملا شکر الله است نام پدرش عبد الحق - که در عهد فردوس آشياني بمنصب هزاري دويست سوار رسيده - و بامانتخاني ممتاز گرديده خط نسخ بسيار خوب (٢) مي‌نوشت - سال پانزدهم در جايزهٔ کتابهٔ (که در گنبذ ممتاز الزماني نگاشته) بعطای فيل سرافرازي يافت - سال شازدهم رخت از دنيا بر بست - خان مذکور سال دوازدهم بتفويض خدمت عرض مکرر مباهات اندوخت پستر بخطاب عاقل خان و تقرر ديواني بيوتات از تغير ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت مير سامانی سر بلند شده پايهٔ عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رسالهٔ انعام (که باو متعلق بود) نيز بنامبرده مفوض شد - سال هيزدهم باضافهٔ دويست سوار رايت افتخار بر افراخت و عرض وقائع صوبجات از تغير او بملا علاء الملک مقرر گرديد سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي

(٢) نسخهٔ [ا] خوب داشت *

هشتصد سوار قامت قابليت آراست - و پستر چون خانسامانی از عزل او بملا علاءالملک تونی مقرر شد او باضافهٔ دویست سوار و خدمت بخشیگری دوم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت بر افراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تهانه‌دار آنجا دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار سوار و مرحمت علم لوای کامرانی بر افراخت و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در ایامی (که بلدهٔ کابل مطرح الویهٔ ظفر طراز بود) بمرگ مفاجات بساط زندگی در نوردید - از نظم و سیاق بهره ور بود - صبیهٔ پرورش کردهٔ ستی خانم (که رائق و فائق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود) در حبالهٔ نکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مازندران است - و خواهر طالب آملی - که در عهد جنت‌مکانی بخطاب ملک الشعرائی سرفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم رکنای کاشی بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزمانی امتیاز اندوخت - ازانجا (که بشیوا زبانی و ادب شناسی متحلی بود و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران قدیم گذرانیده بپایهٔ مهرداری رسید - و چون از علم قرائت

و سواد فارسي‌نامها آگهي داشت بتعليم بيگم صاحب مقرر شده سر بارج کيوان رسانيد - پس از فوت ممتاز الزماني پادشاه از راه قدر داني صدارت محل بار تفويض فرمود ازانرو که فرزندے نداشت پس از فوت طالبا دو دختر اورا بفرزندي بر گرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را بقيد تزويج ضياء الدين مخاطب برحمت خان پسر حکيم قطبا برادر حکيم رکنا در آورده بود - سال بيستم در ايامے (که بلدهٔ لاهور مقر سلطنت بود) کوچک (که با وی خانم را اُنسيت بسيار بود) بعارضهٔ وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز بسوگواري اُو بخانهٔ خود رفته نشست - پس ازان پادشاه اورا در مکانے (که ميان محل پادشاهي داشت) از خانه طلب داشته خود بتسلي اُو متوجه شده دران مکان تشريف فرمود و بدولت‌خانه همراه آورد - او بعد از فراغ کارهای حضور بمنزل معهود رفته واصل بحق گرديد - پادشاه (۲) ده هزار روپيه برای تجهيز و تکفين اُو از سرکار داده حکم نمود - که جائے بامانت بسپارند - پس از يک سال و کسرے باکبر آباد برده در مقبرهٔ (که غربی روضهٔ مهد عليا متصل بچوک جلوخانه بمباغ سي هزار روپيه از سرکار پادشاهي ترتيب يافته) مدفون گرديد - و ديهے (که حاصلش سي هزار روپيه است) جهت اخراجات آنجا مرحمت شد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه هزار روپيه *

* عبد الرحیم بیگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز حاصل نمود - پادشاه اورا بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلائي میناکار و منصب هزاري شش صد سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرموده و پستر اضافهٔ پانصدي دو صد سوار و تیول در صوبهٔ بهار یافته بدان صوب مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر درشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او و خان مذکور ناسازگاري رو داد او این معني را باعث ضرر خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست حتا که زنان او آگهي نیافتند - چون این مقدمه بسمع پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگي بعرضه بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال پادشاه بکشمیر متوجه شد اورا از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار بر نواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود سال بیست و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب

قندهار نامزد شد - و ازانجا همراه قلیچ خان جانب بست شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتي گردید لهذا سال بیست و سیوم بپایهٔ دو هزار و پانصدي هزار سوار تفوق بر همگنان جست - سال بیست و چهارم همراه جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر عزیمت بست - و ازانجا با رستم خان بتسخیر بست کام جلادت بر داشت *

* عرب خان *

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیاني منصب یافته سال سیوم [که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني (که اورا در پناه خود داشته بود) تعین گردید] او بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیناتی دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع بتسخیر پرینده بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی بطریق منقلا پیشتر روانه ساخت) چون بنابر احتیاط راه در تصبات سر راه تهانجات قرار یافت اورا با پانصد سوار در ظفرنگر گذاشت - اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد

سوار کامیابي اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار مطرح الویهٔ ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک عادل خان روانه شد) او بهمراهی خاندوران اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان تردد واقعي نمود سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده بقلعه داری فتح آباد دهارور از اقران تفوق جست - و پستر باضافهٔ پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم بعنایت نقاره کوس شادماني زد - و پس ازان (که هفده سال و کسرے زیاده در حراست فتح آباد دهارور بعزت و آبرو بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري روح برفتوحش بروضهٔ رضوان پرواز نمود پسرش قلعه‌دار خان است - که احوالش علیحده درین نامه بگذارش آمده (۲) *

* علی مردان خان امیرالامرا *

پدرش گنج علي خان زیک - که از عشائر اکراد است ملازم قدیم شاه عباس ماضي بود - در اوان طفولیت شاه و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاري قیام داشت - در زمان فرماندهي بحسن خدمات و مردانگیهائے (که در فتور

(۲) نسخهٔ [ج] نگارش یافته *

ازبکیهٔ خراسان و محاربات آن گروه صدور یافت) بمراتب علیای خاني و لقب ارجمند بابا ترقي نموده قریب سي سال من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت و رعیت پروري بظهور مي‌آورد - چون شاه در عهد جنت مکاني قلعهٔ قندهار را بمحاصرهٔ چهل و پنج روز از عبد العزیز خان نقشبندي برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شبے در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بالای ایوان ارک قندهار بر سریرے (که بمحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود محجر سستي پذیرفته میان خواب و بیداري پایان افتاد و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانے برخے خدمتگاران آگهي یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علي مردان بیگ را بخطاب خاني و ریاست قندهار سرفراز کرده ببابای ثاني ملقب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفي پسرزادهٔ او رسید بمظنهای بے اصل و احتیاطهای دور از کار اکثر عمدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علي مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل بدرگاه فردوس آشیاني دانسته نوشت و خواند بسعید خان صوبه دار کابل درمیان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته قلعهٔ بالای کوه لکه (که برحصار قندهار مشرف است)

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طلب داشت علي مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما بعد ازان بهرکه گمان دورنگي داشت بقتل آورده پرده از روی کار بر داشت - شاه سیاوش قللر آقاسي را (که بمشهد مقدس فرستاده بود) بر سر او تعین کرد - علي مردان خان باعلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده یکی از عمدها تعین شود که قلعه باو سپرده روانهٔ درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانهٔ قندهار گشتند - چون سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که تا سیاوش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد - باتفاق علي مردان خان (که همگي هشت هزار سوار بود) بیک فرسخی قلعه با سیاوش (که پنج شش هزار سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد قزلباشیه (۲) رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب (۳) بود) عنان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه آن سمت گشت - آنها احمال و اثقال بر جا گذاشته بدر زدند

(۲) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (۳) در [اکثر نسخه] عندراب *

بهادران نصرتمند شب در خیمهای تزلزلش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علي مردان خان روانهٔ حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و علم و نقاره اختصاص یافته بود درین روز شش هزاري ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمدهٔ او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علي مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هندوستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهاض الویهٔ پادشاهي بکابل خان مزبور دستوری (۲) تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علي مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند رتبه گشته با وصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را بآسودگي و فراغت بسر برد - و در سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] دستوري یافت •

چهار دهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم صوبهٔ کابل مورد مراحم گشت - و سال شازدهم (که دار الخلافهٔ اکبر آباد بفر نزول پادشاهي رونق گرفت) علي مردان خان برطبق طلب بملازمت رسیده بخطاب عمدهٔ امیر الامرا و انعام یک کرور دام و عنایت حویلی اعتقاد خان که بهترین منازل ست (که امرای ذیشان در آگره بر کنار جون اماس گذاشته اند - و خان مذکور بخواهش پادشاهي پیشکش کرده بود) مطرح انظار عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبهٔ کابل یافت *

و در سال هیزدهم تردي علي قطغان اتالیق سبحان قلي خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعین شده بود) از نا عاقبت اندیشي بر احشام بلوچان نواحی زمین داور تاخته برخی الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند اقامت دارند) غارت نمود - و بیست (۲) کروهی بامیان توقف گزید تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علي مردان فریدون و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجی بر سر او فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمخیم اوزبکیه ریختند - قطغان دست و پای زده رو بفرار گذاشت - زوجهٔ او با چندے از اقاربش با تمام اسباب و اشیاء بدست در آمد - و در همین سال

(۲) نسخهٔ [ج] هشت کروهی *

امیرالامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان (که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده) دستوری یافت - اصالت خان میر بخشي بهمراهي مامور گشت

علي مردان خان در سال نوزدهم فوجے از کابل بر کهمرد (۲) فرستاد - چون مردم کهے در حصار بودند بے استعمال سیف و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازین خبر امیرالامرا با فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (که محافظان قلعهٔ کهمرد از بیجگري و آمدن فوج اوزبک قلعه را سپرده غارت زدهٔ الوسات و اویماقات سر راه گشتند - و درین طریق از نایابی آذوقه و گاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است) تسخیر آن قلعه موقوف (۳) بوقت دیگر داشته بکشایش بدخشان رو آورد - چون بکلهار رسید تهانه دار پنجشیر (که از حقیقت راه واقف بود) آگهي داد - که گذشتن چنین لشکرے از کتلها و تنگنای این راه صعب المرور دشوار - معهذا یازده جا از آب پنجشیر (که بے پل نمي توان گذشت) عبره باید نمود - بنابران امیرالامرا اصالت خان را بتاخت خنجان کسیل نمود - که در شازده روز رفت و روبے کرده برگشت - و باتفاق عازم کابل گردید - و این رفتن و آمدن در چنین هنگامے (که در توران هرج و مرجے واقع شده) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر سر کهمرد (۳) در [بعضے نسخه] موقوف داشته *

و در همین سال مبادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیه اوزبک و الماں شاهزاده مراد بخش را با علي مردان خان و دیگر امراي عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعین فرمود - و چون درین ایام جان نثار خان جهت تعزیهٔ شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني بسفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعارے بطالب پسر کلان امیرالامرا (که برسم یرغمال نزد شاه بود) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلسلهٔ دیرین موالات نگسیخته اورا روانه فرمود - و امیر الامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش براه کتل طول راهي گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان خسرو پسر دوم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چیرگی الماناں نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست و پس ازان (که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید) نذر محمد خان را بارسال فرمان پادشاهي متضمن تسلیه و دلدهي و رسیدن خود بطریق کومک مستظهر گردانید - او در جواب گفت که همه ملک تعلق بسرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانهٔ حجاز میشوم - اما از شوخي و خیره سري اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده بآستانهٔ امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیله و خدعه

وقایع الوقت می کند - و گروهی بلخ رفته دایره گردید - شاهگاه بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر آن بلده بملازمت رسیده رخصت معاودت یافتند - صبح بعزم ملاقات او ببلخ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهیهٔ ضیافت درشده ببلخ مراد رفت - و لختی جواهر و اشرفی گرفته قرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر خان رهله و اصالت خان تعاقب نموده بجنگ پیوستند - خان از مشاهدهٔ استیلای آنها جلو گردانیده باندخود شتافته روانهٔ ایران دیار گشت - در سر آغاز بیستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه و سکهٔ صاحب قران ثانی پیرایهٔ ظهور گرفته همگی دوازده لک روپیه از صرصع آلات و غیره با دو هزار و پانصد اسپ و سه صد شتر بضبط درآمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد که از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - قدرے عبد العزیز خان متصرف گشت - و بسیارے اوزبکان بغارت بردند - و قلیلے خود همراه برد - سوای خسرو (که سابق روانهٔ حضور گشته بود) بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل کامیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این فتح است *　　* بیت *

۱۰۵۶

* شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان *
* زر و قبیله و املاک را گذاشت دران *

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردد) ارادهٔ مراجعت نمود و بارصف منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آورده آندیار مجددا برهم خورده هرج و مرج تازه پدید آمد اعلی‌حضرت شاهزاده را بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بذد و بست آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیرالامرا حکم شد که متمردان قندز را مالشی بسزا داده بعد از رسیدن حاکم بدخشان بصوبه داری کابل (که بدو متعلق است) باز گردد

و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص یافته مرخص گردید - امیرالامرا نیز با شاهزاده همراه گشت چون بنواحی بلخ رسید ظاهر شد که عبدالعزیز خان پسرکلان نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کنار جیحون شده بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتلق محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار بیوسته - شاهزاده ببلخ در نیامده متوجه آن‌سمت گردید - و در تیمور آباد هنگامهٔ نبرد آراستگی یافت - امیرالامرا حریف خود را برداشته تا منزل قتلق محمد سلطان (که از دایرهٔ اوغلی دور بود) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و دولت او و همراهانش

تاراج کرده سالم و غانم برگردید - روز دیگر بیگ ارغلي با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلي (۲) سلطان برادرش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بسیار پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسپه پرداختند - و هرکه (۳) اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریه (۴) با فوجی از یکه تازان بر امیر الامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهدهٔ آن تیغ از غلاف کشیده مهمیزے بر اسپ زد - دیگران با او درآویخته نایرهٔ جدال ملتهب ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر رو خورد و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیر الامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کنان بباغ رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سبحان قلي برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان زبون و خوش اسپه (۴) در [اکثر نسخه] مکرر (۵) در [بعضی نسخه] جریده بعقاب آنها *

بمحاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده در یکروز از جیحون گذشت - و بسیارے را غریق گرداب اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا مي پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده به تیولداری صوبهٔ لاهور مامور گردید - پس از چندے برخصت کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود) خوش‌دلي اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار تعین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مهین پسرش مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوري یافت - و باز بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلب بملازمت رسیده اسهالے بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سي و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعش او را بلاهور برده در مقبرهٔ والده اش مدفون ساختند - متروکات او از نقد و جنس یک کرور روپیه بضبط در آمد - هرچند در ایران خلاف طریقهٔ ملازمان خاندان صفویه ورزیده بکور نمکي و بیوفائي خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص و شگرفی عقیدت و وفور دانائي و مردانگي پایهٔ اعتبار از جمیع امرا برتر افراخته بمرتبهٔ در مزاج پادشاهي جاکرد که

اعلی حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود *

از کارهای پا برجای او (که بمرور دهور و اعوام بر صفحهٔ ایام خواهد بود) آوردن آب نهر است در بلدهٔ دارالسلطنهٔ لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصی (که در کندن نهر مهارت دارد) تعهد میکند که نهرے بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راوی (که بکوهستان شمالی سمت بمسافت پنجاه کروه جریبی از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال و کسرے انجام گرفت - سال چهاردهم بکنار آن نهر در حوالی شهر مذکور در مکانے (که بلندی و پستی داشت) باغے (که مشهور بشالامار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغے در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیهٔ دیگر حوالهٔ کارگذاران شد - اتفاقا میرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

بترمیم آن بیجا خرچ نمودند - آخر بتجویز جمعی (که در ترازوی آب شناسا بودند) پنج کروه راه از نهر سابق بحال داشته سي و دو کروه نو کندند - آب وافر بےفتور بباغ رسید *

علي مردان خان در صوبه داری لاهور فقرای تارک صلوة و صوم را (که خود را بے قید نامند - و مرتکب اقسام فسق و فجور مي‌شوند) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مکنت و ساز و سر انجام او در هندوستان شهرت تمام دارد - گویند در ضیافت پادشاهي صد لنگری طلا مع سرپوش و سه صد لنگری نقره در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراهیم خان (که ترقی نمایان کرده) و عبدالله بیگ (که در عهد عالمگیري بخطاب گنج علي خان مخاطب گردیده) علیحده ارتسام پذیرفته - و دو پسر دیگر اسحٰق بیگ و اسمٰعیل بیگ (که بعد فوتش هریکے بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار امتیاز اندوخته) هر دو در جنگ سموگڈهه همراه داراشکوه بودند - بکار پادشاهي در آمدند *

* عبد الله خان سعید خان *

چهارمین پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمدد بخت و حسن خدمت کار پدرش همواره در ترقي بود او بمنصب در خور سرفراز شده سال سیزدهم جلوس فردوس آشیاني

بحفظ بنگش پائین نوازش آمود گردید - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته بقندهار نزد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال بیست و پنجم روزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار لواى افتخار برافراخت - و آخر همین سال بخطاب خاني و عطاى اسپ با زین نقره ناموري پذیرفته با سلطان محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستر مدتها بحراست شهر کابل معین بود - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطاى علم و نقاره و پستر باضافهٔ پانصدي طبل شادکامي نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه (که بر سر سلطان شجاع تعین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه بعد از جنگ سموگدهه بپاى فرار بلاهور شتافت) او از شاهزادهٔ مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت و بعطاى خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید قتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

---

(۲) نسخهٔ [۱ ب] پایان *

* عسکر خان نجم ثاني *

نامش عبد الله بیگ است - در عهد فردوس آشیاني سال دوازدهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داری کالنجر چهرهٔ عزت بر افروخته پستر توسل با محمد دارا شکوه جسته میر بخشی سرکار شاهزادهٔ مزبور گردید - سال سیم بخطاب عسکر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جسونت سنگهه آمد آمد محمد اورنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله خان جهت بستن معبر دهولپور و روز جنگ در مثل هراولي تعین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گدهه پتهاي (۲) بود - چون دارا شکوه اسامیها و اسباب ضروري همراه گرفته بےخبر گجرات رویه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبیده نزد او آمد و بحصول ملازمت و عنایت خلعت و بحالی نوکري کامیابي اندوخت - پستر در کومکیان خانخانان معظم خان قرار یافته بصوبهٔ بنگاله (۳) رفت - سال هشتم جلوس عالمگیري باتفاق بزرگ امید خان جهت تسخیر چاٹگام کمر همت بست - بعدازان احوالش بگوش نرسیده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

---

(۲) در [بعضے نسخه] پتلي (۳) نسخهٔ [ج] بصوب بنگاله *

فردوس آشیاني چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج کثیر رفته پس ازان (که نذر محمد خان با سبحان قلي و قتلق محمد دو پسر خود راه فرار گزید) بلخ را بتصرف در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو نبیرهٔ خان مذکور را طلب داشته حوالهٔ لهراسپ (۲) خان نمود سال بیستم سعد الله خان (که بعد استعفای شاهزاده به بندوبست آنجا تعین شده بود) حسب الحکم هر سه کس مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتهلداس و غیره روانهٔ حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعتبهٔ خلافت صدر الصدور سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را بعطای خلعت با چارقب زر دوزي و جیغه و خنجر مرصع با پهول کتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسپ با زین طلا و مطلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهي (که بیست و پنجهزار روپیه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم را بخلعت و اسپ بر نواخت - و عبد الرحمن را (که خرد ترین برادران بود) صد روپیه روزانه مقرر کرده بپادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خان مذکور را بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئي تسلی خاطر

---

(۲) در [بعضی نسخه] سهراب خان ٭

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلخ بنذر محمد خان مستردد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه ارزبک و الامان (۲) و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلخ و بدخشان از پدر آزرده شده به پیشگاه خسروي آمده بود) نه پدر طلب نمود و نه او برفتن رخامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا برنگرفته برفتن راضي نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سي هزار روپیه نقد کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان اورا ولایت غوري داد - سبحان قلي پسر چهارمین خان ازین امر آزرده شده با هزار سوار بر سر بلخ آمده خان را تنگ ساخت ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان (که با سبحان قلي موافقت داشتند) سر راه گرفتند - و دستگیر ساخته پیش سبحان قلي بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

---

(۲) در [بعض نسخه] الامان ٭

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بعدهٔ سلطنت رسید و بعطای خلعت و جیغهٔ مرصع با پهول‌کتاره و منصب چهارهزاري پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و فیل و بیست هزار روپیه نقد فرق عزت بر افراخت - سال بیست و پنجم چون خبر فوت نذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخلع گردیدند - سال بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه بیدماغ شده اورا تعینات بنگاله فرمود - پس ازان (که عالمگیر پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع زد دان او در فوج تول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه پیوست - تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد مي شود گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسپ و فیل سربلندي مي اندوخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهدي ست - بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس‌آشیاني بداروغگی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و سال نوزدهم (۲) از تغیر همت خان بدخشي بداروغگی غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و سیوم

(۲) نسخهٔ [ج] سال نهم *

از تغیر بهره مند خان بخدمت آخته‌بیگي کامیابي اندوخت سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیگری سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایهٔ عزت بر افزود سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار ونود و دو هجري رخت زندگاني بربست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشا و موطنش چنانچه باید آگهي نیست - نه از اسلاف او خبرے و نه از اخلافش اثرے درمیان غیر ازینکه گویند خواني بود - در آخر سال دهم عالمگیري بدیوانی خالصه سر افرازي یافت - مشارالیه در سال سیزدهم افزونی صدر خرج از عهد اعلی حضرت چهارده لک روپیه بر دخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه فرموده اکثرے ابواب خرچ از سرکار پادشاهي و پادشاه زادها و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکے بعظمت و پهنائی سلطنت هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان پی توان برد - که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیاضت نوکری امرای اینجا نمي رسد - ماحصل امام قلي خان و نذر محمد خان (که سراسر ولایت ماورا النهر و ترکستان بلکه تا بلخ

(۲) در [بعضی نسخه] نشد *

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر (٢) نقدي و غله و ارتفاع و زكات بيك كرور و بيست لك خاني (كه سي لك روپيه باشد) مي رسيد - كه تنخواه هر هفت هزاري هفت هزار سوار در اسپه سه اسپه و يك كرور دام انعام است - فكيف يمين الدوله آصف خان كه هرسال پنجاه لك روپيه حاصل تيول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شكوه كه آخرها بمنصب شصت هزاري چهل هزار سوار در اسپه سه اسپه و انعام هشتاد و سه كرور دام رسيده بقرار دوازده ماهه دو كرور و هفت لك و پنجاه هزار روپيه تنخواه يافت *

بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - كه درعهد عرش آشياني (كه بانيء مباني خلافت و جهانباني و موسس قواعد جهان ستاني ست) بسابقهٔ استمرار و پيشين معمول اخراجات آنقدر نبود - چون روز بروز ناحيتے بر ناحيه و مملكتے بر مملكت مي افزود و وسعت و فسحتے در ملك پديد آمد هرچند بقدر ضروري آن خرج افزايش گرفت اما مداخل از يكے بصد كشيد - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت سلطنت جنت مكاني (كه آن پادشاه لا ابالي اصلا بمهمات ملكي و مالي گيرا نبود - و مزاج مجبول بيپروائي و عاليجاهي داشت) متصديان خيانت آلود آزور از زراندوزي و (شوخستاني

---

(٢) در [بعضے نسخه] ساير و نقدي *

در کارسازي و معامله پردازي مرد هر کار و کارهر مرد مرعي نداشتند - ويراني ملک و کمي مداخل بجائے رسانيدند که محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپيه ايد گرديد و مخارج بيک کرور و پنجاه لک روپيه رسيد - و زرهاي گرانمند از خزانهٔ عامره بصرف در آمد - آغاز عهد جمعيت مهد اعلي حضرت چون مداخل و مخارج با کيفيت ملکي معروض بار يابان پادشاهي گرديد آن خانان هوشيار دقيقه رس محالات يک کرور و پنجاه لک روپيه (که از قرار دوازده ماهه پانزدهم حصهٔ ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده کرور روپيه را اخراجات مقرري بحال داشته تتمه را براي خرج روداد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نيت و شگرفي اقبال آن پادشاه يوما فيوما مداخل افزوني گرفت - و مخارج نيز توفير يافت - چنانچه آخر سال بيستم از هشت صد و هشتاد کرور دام ممالک يکصد و بيست کرور دام خالصه مقرر کرده که موافق دوازده ماهه سه کرور روپيه مي شود - و آخرها قريب بچهار انجاميد - چنانکه گذشت *

غريب تر آنکه مبلغهاي خطير در بخشش و انعامات و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول جلوس يک کرور و هشتاد لک روپيه نقد و جنس و چهار لک

بیگهه زمین و یکصد و بیست موضع دربست (۲) به بیگمان و شاهزادها (۳) و نوئینان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ و تا آخر سال بیستم نه کرور و شصت لک روپیه در وجه انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای دو کرور روپیه وجه علوفه و مواجب دو کرور روپیه نقد بر سرانجام ضروریات صرف شده - و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر ابنیهٔ والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضهٔ ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره و پنجاه لک روپیه بر قلعهٔ شاهجهان آباد - و ده بر مسجد جامع آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده بر کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت دُر قندهار و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما (۴) - معهذا گنجینهائے (که در سلطنت پنجاه و یکسالهٔ اکبري دم پري میزد - و صفت لاخلا و لاملا بهم رسانیده بود) نعرهٔ هل من مزید کشید - خلد مکان که حزم و احتیاطے داشت مدتے در تسویهٔ دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگئ مهم دکن زرها رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از هندوستان بار شده بدکن آمده بتنخواه در آمد - و ویرانی

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] دروبست (۳) در [بعضے نسخه] شاهزاده (۴) نسخهٔ [ب] وغیره •

و کم حاصلئ ملک سرباري گشت - معهذا تا اختتام ایام حیات آن پادشاه در قلعهٔ آگره ده دوازده کرور روپیه تخمینا موجود بود - قدرے در زمان خاد مذزل (که دخلها مفقود شده همه خرج بود) تلف گردید - و پسنر (۲) محمد معزالدین برپان داد - آنچه ماند در هنگامهٔ نیکو سیر سادات بارهه گرفتند - درینوقت (که مداخل سلطنت منحصر بر صوبهٔ بنگاله بود) مرهته از دو سه سال خلل انداز آندیار شد لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیاني نمود - سخن کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانئ خالصه (که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود) تغیر گشته بفوجداری چکلهٔ برپاي تعین گردید - و در سال سیزدهم بفوجداری خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابي اندوخت - و پس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانئ خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض پیشدستئ خالصه بمنصب هزاري صد سوار فرق عزت بر افراخت - در سال بیست و چهارم در خطهٔ اجمیر بعد ازان [که خویش او تهور خان مخاطب بپادشاه قلي خان

(۲) نسخهٔ [ب ج] و پسنر معزالدین *

(که به بیراهروي رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه بارادهٔ فاسد و آهنج غدر و خواه بنوشتهٔ خسر خود باز گشت به بندگي و عقیدت نموده بدر دولتخانهٔ پادشاهي حاضر شد و روزگار سزای کور نمکي در کنارش گذاشت] او از دیوانی خالصه تغیر شده به بیوتاتی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری اجمیر در مالش راجپوتهه دستبردهای ستگ نموده التماس فوجداری مذکور و ادعای صرف مساعي در تنبیه راتهوران مقهور کرده بپذیرائی خواهش اسپ شادکامي دواند - در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجري باجل طبعي در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاري *

ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود (۲) - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نهم جلوس رفته قلعهٔ گولکنده را (که ابوالحسن درانجا متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطاني آورده بمناصب شایان و خطابهای عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک منظور داشته همواره از قلعه بر آمده بر مورچالها میریخت

(۲) نسخهٔ [ب] ابوالحسن والیٔ *

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهي متضمن امیدواریها (که بنابر تالیف او صدور یافت) از وفا کیشي دست رد بران زده باقبح وجوه پاره ساخت شبے (که امرای پادشاهي بساخت بعضے اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته با شمشیر و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده دوازده کس از رفقا جانب دروازه دوید - ازانجا (که مردم پادشاهي بندوبست دروازهٔ شهر پناه نموده چون سیل بلا راه (۲) قلعهٔ ارک پیش گرفته بودند) نامبرده دو چار شده بهر که میرسید شمشیر مي‌انداخت - و از مردم پادشاهي جراحتها مي برداشت دوازده زخم بر چهرهٔ او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانیش چشمها را پوشید - و مرکب اورا برده متصل ارک زیر درختے رسانید - کسے شناخته مردمي کرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامرای پادشاهي معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با ولي نعمتش پسندیده بمقتضای قدرداني جراح برای معالجهٔ او تعین فرمود *

گویند چون امید روز بهی او بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستد - که از جانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

(۲) نسخهٔ [ج] راه ارک *

قدر شناسي گفت - که هر چند این جان سخت تا حال بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکري متعذر - و اگر نوکري هم توانم کسے (که گوشت و پوست اُو بنمک ابو الحسن پرورش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود ازین جواب برچهرهٔ پادشاه اثر ملال ظاهر گردید - اما از انصاف پژوهي حکم شد که بعد صحت تمام احوال اُو بعرض رسانند - و پس از صحیح شدن او بصوبه دار حیدر آباد حکم رفت - که باستمالت او پرداخته روانهٔ حضور سازد - چون باز زبان بابا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود داشته هموار کرد - سال سي و ششم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار در زمرهٔ ملازمان انسلاک یافت - و بخطاب خاني برنام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری نواحی راهیري سر بلندي اندوخت - و سال چهلم بتعلقهٔ فوجداری کوکن عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوده بندر واقع است) بلند آوازه گشت - و پستر بابرام رخصت بیت الله گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن برطن خود لار درانجا منزوي شد - پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش را

(۲) در [بعضے نسخه] فوجداریٔ راهیري •

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاري روانه ساخت
درين ضمن خبر رسيد - كه او حسب الطلب والي ايران
از وطن راهي شده در عرض راه مقيم ملک جاويداني گرديد
دو پسرش يکي رزاق قلي خان و دومين محمد خليل در
اورنگ آباد بودند - و بجاگير مي گذرانيدند - در گذشتند
دومين با محرر اوراق شناسا بود *

* عاقل خان ميرعسكري *

خوافي الاصل است - و از والا شاهيان عالمگيري - در عهد
شاهزادگي ببخشيگري دوم مامور بود - در اوانے (كه
پادشاهزادهٔ مذكور بتقريب عيادت پدر گرامي قدر از دكن
عزيمت هندوستان نمود) او را بحراست شهر در اورنگ آباد
گذاشت - و پس از جلوس خلد مكان به پيشگاه سلطنت آمده
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداري ميان دوآب
سر بلندي اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بنابر
عوارض جسماني گوشهٔ انزوا گزيده بتقرر ساليانهٔ ده هزار روپيه
رخصت لاهور يافت - سال ششم در اوانے (كه مراجعت
پادشاهي از كشمير بلاهور واقع شد) فروغ التفات سلطاني
بحال او تافته از لباس گوشه گزيني بيرون آورد - و بعنايت
خلعت و منصب دو هزاري هفتصد سوار ديگر باره كامياب
گشت - پستر بداروغگي غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت

سال نهم باضافهٔ پانصدي ذات لوای بلند مرتبگي بر افراشت سال دوازدهم باز عزلت اختیار کرده بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسرواني شده سال بیست و دوم ببخشیگری تن از تغیر صفي خان (۲) بارج اعتبار گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم صوبهٔ دارالخلافه بر چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال چهام مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري زاویه‌نشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادي استقامت مزاج جمع‌داشت - نوکري به تبختر مي کرد - و با هم چشمان تکبر مي ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعای پروانگي نمود - و عرض او پذیرائي یافته فرمان بنام خان مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را بسبب بعضے موانع نخواهم طلبید - اول حیدر آبادي قابل آن نیست که عمارات پادشاهي را بنظر سیر و تماشا بیند دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکنه غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوکے (که از من متوقع

---

(۲) نسخهٔ [ج] آصف خان *

باشد) بوقوع نخواهد آمد - بار ندادن او بجمیع وجوه رجحان دارد - و بعد رسیدنش بدارالخلافه و پیام نمودن بحرف و صوت از سر وا کرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدین و اخلاص از خودرائي و خود آرائی او اغماض مي‌فرمود - و تمشیت تعلقات عمده باو مي‌سپرد - خالي از کمال ظاهر نبود - چون بخدمت شاه برهان الدین راز آلهي (رحمة الله علیه) اعتقاد بسیار داشت رازي تخلص میکرد - دیوان و مثنوی او مشهور است در حل تدقیقات مثنوی مولانای روم خود را یگانه میدانست مخیر موفق (۲) و کریم‌الصفات بود - این بیت ازو ست - که در سواری روز فوت زین آبادي پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر خوانده بود * * بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده یک دو بار حکم اعاده فرمود - و پرسید که این بیت از کیست - گفت از کسی ست که نمي‌خواهد بخدمت خداوند نعمت خود را بشاعري موسوم سازد *

* عزیز الله خان *

پسر سیوم خلیل الله خان یزدي ست - پس از فوت پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده سال بیست

---

(۲) در [بعض نسخه] مخیر و موفق *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکي چهرهٔ عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش روح الله خان بنظم صوبهٔ بیجاپور مامور گردید او بقلعه داری آنجا اختصاص گرفت - سال سي و ششم بعد فوت روح الله خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - پستر بخدمت قوربیگي نامزد شده سال چهل و ششم از تغیر سردار خان بقلعه‌داری قندهار و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گردید - باقي کیفیت حالش دریافت نشده *

* علي مردان خان حیدر آبادي *

میر حسیني نام داشت - از نوکران عمدهٔ ابو الحسن والی حیدر آباد بود - سال سیم جلوس عالمگیري بعد فتح گلکنده ملازم پادشاهي گشته بمنصب شش هزاري و خطاب علیمردان خان بلند آوازه گردید - و بتعلقه داری کنچي مضاف کرناٹک حیدر اباد سر فرازي یافت - سال سي و پنجم (که سنتاجي کهورپره بکومک چنجي (که در محاصرهٔ فوج پادشاهي بود) رسید ناسپرده بدفع او کمر بسته بر آمد - و بعد مقابله و روداد زد و خورد دستگیر شد - و اقبال و غیره اسباب بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده مخلصي حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار

رنگ رفته بر رو آورد - پستر چندے صوبه داری برار بنام او قرار گرفت - و برخے ایام به نیابت محمد بیدار بخت در برهانپور ماند - سال چهل و نهم (۲) درگذشت - محمد رضا پسرش از انتقال او بقلعه داری رامگدهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار قامت قابلیت آراست *

* عیسی خان مهین (۳) *

و مهنج نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنکهیر که خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلهٔ سرهند و دوآبهٔ پتّهه (۴) ببومی‌گری و زمینداری بسر برند - رهزنی و قطاع الطریقی را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاکان مشارالیه مرزبانی معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نامے پیدا کرد - اما (۵) چون او بعرصهٔ تردد و تلاش خرامید دزدی و دست اندازی آغاز نهاده سرمایهٔ مردم‌آزاری بهم رسانید و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیتے فراهم آورده هرجا دستش میرسید بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته از اطراف و جوانب زمینداری و اوطان مردم بتعدی گرفته صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی محمد معز الدین تردد نمایان (۶) نموده نامے بمودانگی و بهادری

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] ششم (۳) نسخهٔ [ب ج] مهین (۴) در [اکثر نسخه] تتّهه (۵) نسخهٔ [ج] چون او (۶) نسخهٔ [ج] تردد نموده *

بر آورد - و بمنصب پادشاهي فرق افتخار بر افراخت - و در قتال و جدالے (که شاهزادها را در لاهور واقع شد) با فوجے شایستهٔ جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج و مرج از یاوری طالع غنیمت سترگ (که همگي عرابهای خزانه بود) بدستش در آمد - و هیچ کس بباز پرس نیفتاد و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاري و فوجداری دوآبهٔ پٹهه و لکهي (۲) جنگل علم اعتبار افراشت و از حضیض زمینداري به بلند پایهٔ امارت و ایالت مرتقي گشته کله گوشهٔ پندار بارج فلک رسانید - و چون قابو طلبي و واقعه پژوهي تمغای زمینداري ست خصوص متمردان (که سر زیاده سري بناخن فتنه و فساد مي خارند) همین که انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروائي غلطید یکبار سر از ربقهٔ اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب بنواحي و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفهٔ معهوده بر قوافل دهلي و لاهور مي تاخت - و مکرر با فوجداران قرب و جوار ساحت جنگ و پیکار پیموده چهرهٔ غرور و نخوت افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام‌توشگي اندوخت - از راه (۳) حیله وزي و بهانه سازي بوسیلهٔ ارسال رسل و اهدای تحف با ضمصام الدوله خاندوران ربطے و توسلے بهم رسانید

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلهه و آکهي جنگل (۳) نسخهٔ [ا ج] حیله وري •

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش بتمرد و سرکشي افزود - و دامے از مال واجب بجاگیرداران آن ناحیه عاید نمي نمود - و از کنار رودبار بیاه (که قلعهٔ موسوم بادریسا (۲) اساس گذاشته بود) تا قصبهٔ تهاره مضاف سرهند (که بر لب دریای ستلج است) در تصرف داشت و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که دران حوالي دست از آستین بر آورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور (۳) از شرمنجي و بیراهه‌روی او خار خار غم در دل مي شکست پس از مهم گرو شهداد خان خویشگي را (که از ابطال رجال بود) بفوجداری آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان وقت بود) راضي ببرداشتن عیسی خان نمیشد - که تا او هست کسے بما نمي پردازد (واقع درست اندیشیده بود چنانچه احوالش برگوید) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده - چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فئتین بهم پیوست آن بومی بے باک (که پشت گرمی او بکثرت مواد و بسیاری استعداد بود) متصل قصبهٔ تهاره (که منشا و مولد آن خود سر همان نواحي‌ست) با سه هزار سوار جرار بزد و خورد مردانه درآمده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بادرمن [ج] باوري (۳) نسخهٔ [ج] صوبهٔ لاهور *

بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت (۲) - شهداد خان تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت گذاشت - قضا را درین اثنا تفنگے بپدر آن ستمگر دولت خان نام (۳) (که بدولت پسر دم آسایش مي زد) رسیده به نیستي سزا در شد - آن بدمست پندار (که نشهٔ باده در بالا داشت) برخود پیچید - و فیل را تند رانده یکسر بر سر شهداد خان (که بر ماده فیلے کوچک سوار بود) رسید و در سه ضرب تیغ خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده بپاداش اعمال خسران مآل پیوست - سر بریدهٔ او بحکم ناظم بدار الخلافة ارسال یافت - و پس ازان زمینداري بر پسرش مقرر گشت - براه و رسم معمول زمیندارانه مي پردازد - هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید *

* عنایت الله خان *

نسبش بسید جمال نیشاپوري میرسد - حسب اتفاق وارد کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکر الله نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عفیفهٔ صالحه بود) در عهد خلد مکان بتعلیم زیب النسا بیگم صبیهٔ پادشاه خواهر حقیقی محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الٰهي و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] کشش و کوشش (۳) نسخهٔ [ج] نگهداشت *

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف جواهر خانه سربلندي اندوخت - و سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سي و دوم بخانسامانی سرکار بیگم چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال سي و پنجم (چون رشید خان بدیع‌الزمان دفتر دار خالصه برای تشخیص جمع بعضی محالات خالصهٔ صوبهٔ حیدرآباد رخصت یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خاني امتیاز بر گرفت و سال سي و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافهٔ بیست سوار امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت صدارت نیز تا تقرر دیگرے متعلق باو شده از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار گردن کامیابي بر افراخت - و سال چهل و پنجم از انتقال ارشد خان ابو العلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجهٔ ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعنایت فیل بلندمرتبه گشت و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبگي بر آمد - ساز صحبت او با پادشاه قسمے کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

که چون اسد خان بسبب پیري و عیاش مزاجي در دستخط کواغذ وزارت تهاون مي‌کرد حکم میشد - که عنایت‌الله خان نیابة دستخط مي نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهي نسبت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیري نوشته) از ذیل احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته - (چون محالات کارخانجات غیر ضروري در گوالیار گذاشته شد) او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل ببحالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان بدار الخلافة مرخص گردید - و پسرش هدایت‌الله خان نیابة در حضور خدمات مامورة را سرانجام میداد - پس از وصول بدکن چون مختار خان (که بتعلقهٔ خانساماني مقرر شده بود) در گذشت - تعلقهٔ مذکور بنام او قرار یافته حسب الطلب بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان بنظم صوبهٔ کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد فرخ سیر (که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان بقتل رسید) عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیت الله نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار فایز شد - و خدمت دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه‌داری کشمیر باز

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه بفرستد - و در عهد فردوس آرامگاه پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بمنصب هفت هزاري جبین بخت روشن ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و اصالة میر سامانی سر انجام می نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري بساط هستي در نوردید *

گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط جهانداري و سر رشتهٔ دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان انشا و املای او را می پسندید - احکامے (که بوساطت او بنام پادشاه زادها و امرا صدور یافته) فراهم کرده باحکام عالمگیري موسوم ساخته - و شقّهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده کلمات طیبات نام گذاشته - هردو نسخه متداول است - خان مزبور شش پسر داشت - یکے سعد الله خان هدایت الله خان که احوال او برأسه بزبان قلم گذشته - دوم ضیاء الله خان که احوال او در ضمن ترجمهٔ ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عظمت الله (۲) خان - که بعد پدر مخاطب بعنایت الله خان و حاکم کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] عظمت الله خان *

که در دارالخلافة بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله سرفرازي دارد *

* مضدالدوله عوض خان بهادر قسورة جنگ *

خواجه کمال نام نبسهٔ همشیرهٔ میر بهاء الدین سمرقندیست پدرش میر عوض نام از سادات حیدري بود - و نامبرده خدیجه بیگم صبیهٔ قلیج خان در خانه داشت - سید نیاز خان خال حقیقی او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بیجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندے تعویق بمیان آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعة برخاسته نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خانِ دوم پسر او بود (که صبیهٔ اعتماد الدوله قمرالدین خان زوجهٔ او میشد) در هنگامهٔ نادر شاه بنابر صدور گستاخي ازو شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگیري از توران بهندوستان رسیده بتوسط خان فیروزجنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان مزبور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانهٔ او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهي رفته ابتدا بوساطت میر جمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

گردیده - پستر به نیابت امیرالامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ مزبور مي پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش دلیري و دلاوری او دران صوبه درست نشست - سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما في الضمیر پي برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلاور علي خان (که حرب صعب برو افتاد و مردم بسیار از همراهیانش بکار آمدند) هر چند فیل او قدرے بر گشته بود اما سر رشته همت از دست نداده در جانفشاني کوتاهي ننمود - و در جنگ عالم علي خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد فتح (که وصول بخجسته بنیاد صورت بست) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب عضدالدوله بهادر قصوره جنگ چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و اصالة بصوبه داری برار تعین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزیمت بندوبست صوبهٔ بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته بنیاد ماند - و پستر (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه راه دارالخلافة پیش گرفت) دفاتر دیواني و بخشیگري پیش او گذاشته او را نائب مستقل ساخت - و پس از رفتن

بحضور چون به تنبیه حیدر قلي خان ناصر جنگ (که در صوبهٔ احمد آباد سر شورش داشت) مامور گشت عضد الدوله حسب الطلب او مع جمعیت رسیده چندے همراه بود و از منزل جهابوا (۲) مضاف مالوه بتعلقهٔ خود رخصت یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکوخدمتي بظهور رسانید - پسر در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه (۳) هجري بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در عمل مي کوشید - با علما خیلے بتعظیم پیش مي آمد - و با فقرا و صلحا طریق خوش خلقي مي پیمود - در بر انداختن زبردستان و تقویت زیردستان سعی بلیغ مي نمود - و در حفظ قانون عدالت و اجراي سیاسات سریع الغضب بود - مسجد شاه گنج واقعهٔ بلـــدهٔ خجسته بنیاد ساختهٔ اوست که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد مزبور اگرچه حسین علي خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر گردانیده - و حویلي و باره دري او واقع بلدهٔ مزبور مشهور عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین آنها سید جمال خان است (که در حین حیات پدر بریعان شباب رسیده در معرکها نامے بشجاعت و دلاوري بر آورد - پس از

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهالو (۳) نسخهٔ [ب] چهل وشش .

جنگ مبارز خان بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار ممتاز گردیده به نیابت پدر بصوبه داری برار مي پرداخت - بعد فوت پدر معزول شد - و در ایامے (که آصف جاه بدار الخلافة عازم شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا هنگامهٔ مرهته بیش از بیش بمیان آمد) او بصوبه داری برار تعین پذیرفته بخطاب قسورة جنگ مامور گشت - و پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضهٔ شاه برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با پدر شریک بود - آصف جاه بصفح تقصیراتش پرداخته طلب داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود - در سنه (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نه هجري سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت - درمیان خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت صوبه داری حیدر آباد و متصدي گری آنجا نامزد شده - و بتنبیه علي خان قزاول (که نوکر رگهو بهونسله بود) مورد استحسان گشت - و لختے بنظم برهانپور مامور شده در عمل صلابت جنگ بخطاب عضدالدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیر (۳) سربلند گردید - آخرها بجاگیر داری پرگنهٔ پاتور شیخ بابو (۴) مضاف برار قانع بود - سالے چند قبل ازین منزل دار باقي اختیار

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخهٔ [ج] ماددیر (۴) نسخهٔ [ب] تاپور شیخ مالو •

کرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادي خان است که مدتے بقلعه داري ماهور مي پرداخت - ابتداي عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالي اندوخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسورة جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با محرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگارے در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر (۲) قدس سره است - موطن نیاگانش موضع اسي (۳) متصل قصبهٔ بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابو القاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود (۴) بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجهٔ که از اهل قرابت بود - و از زنے دیگر سید بدرالدین (که در موضع اسي کتخدائي نمود - چون فرزندے بوجود نیامد منکوحهٔ او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

---

(۲) نسخهٔ [ب] شکر گنج (۳) نسخهٔ [ج] اسي (۴) نسخهٔ [ج] جان محمد (۵) نسخهٔ [ب ج] نهذه .

بفرزندي بر گرفت) - در ایامے (که سید فاضل ولد سید عبدالحکیم در دولت‌آباد دکن بدیوانیے یکے از امرا مي‌پرداخت) شیخ مذکور همراه او بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او خوانده بوکالت خود باُردوي معلی فرستاد - ازانجا که شیخ‌الهدیه در امور معاش سلیقهٔ درست داشت رفته رفته جمعیت معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان که پدر صاحب ترجمه است *

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلد مکان بملازمت بادشاهي و پایهٔ روشناسي رسانید - پستر بمنصب در خور و خطاب خاني سرفرازي یافته رفته رفته بخدمت طلب‌خان مخاطب گردید - و بقلعداري نلدرک صوبهٔ بیجاپور و ارسا صوبهٔ محمد آباد بیدر مي پرداخت - پس از و نامبرده رشدے بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه بقاعه داري جنیر کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای آن نوئین باندمرتبه بود - در ایامے (که نظام‌الملک آصف‌جاه ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردوس آرامگاه نهضت نمود - و باجي راو سردار مرهته سر بفساد بر داشته بساط منازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده نامبرده را (که بجرأت متصف بود و برّیهٔ مرهته آشنا) از جنیر طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

جنگ مرهته به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد فرق افتخار برافراخت- و چون بعد معاودت نظام‌الملک آصف‌جاه از هندوستان میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در خلد آباد روضه (که دو کروهي قلعهٔ دولت آباد است) رفته انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش نظام‌الملک آصف جاه رفت - و بملاحظهٔ کمی عنایت بتقریبی در اورنگ‌آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را برسر بر آمدن از روضه آورد - تا انکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و سامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد بر روی پدر آمد - و شد انچه شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید پس ازان وسائل برانگیخته (که عمدهٔ آن گذشت و بسر تدبیری آصف جاه بود) صفحهٔ جرائم حاصل نمود - و خفیهٔ نوشت و خواند بدربار فردوس آرامگاه نموده سند صوبهٔ گجرات (که بتصرف مرهته رفته بود) بنام خود طلبداشت - و در ایامی (که آصف جاه متصل ترچناپلي چهاوني داشت) مردم بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهته در اثناي راه سد گردیده نوبت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده

سال (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بدرجهٔ شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرد (۲) عملداري شناسا -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکار کرد و عملداري •

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروائے نداشت - از پسرانش یکے محمود عالم خان (۲) است - که پس از پدر بقلعه داری جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخت - چون مرهته بسیار غالب شد و امید کومک نماند محالے از مرهته گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات است - دوم خدمت طالب خان که آخرها بقلعداری نلدرک ممتاز گشته درگذشت *

* عمدة الملک امیر خان میر اسحٰق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیزالله خان خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندارشاه مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوربیگی و داروغگی قوشخانه (۳) مترقی گردید - و سال دوم فردوس آرامگاه چون حسین علی خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت او باتفاق قطب الملک راه شاهجهان آباد پیش گرفت - و پستر (که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانی بمقابله پیوست) خان مزبور در هراولی جا داشت - و بعد گرفتاری قطب الملک بپناه باغے نشست - درین ضمن باستماع این (که سلطان ابراهیم بحالت تباه سرگردان این وادی ست) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضی نوشت - و سلطان

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] محمود علی خان (۳) نسخهٔ [ب] توپخانه *

مزبور را همراه برده مورد مراحم بیکران گردید - در عهد مزبور مدتے بخشیگری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعهٔ رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسمے ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از باریابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمدة الملک تصاعد نموده محسود همگنان گشت - ازانجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بنظم الهآباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او صفدر جنگ ناظم اوده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آرامگاه را بر سر علی محمد خان روهیله (که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

ذي حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و يکصد و پنجاه و نه هجري حسب الطلب بدربار مي رفت - چون بدروازهٔ ديوان خاص رسيد يکے از نوکران نوملازمش او را بزخم جمدهر کشت - او بحاضر جوابي و مطايبه گوئي متصف بود - و از پس مصاحبت پادشاه بهيچ يک سرفرو نمي آورد - در فنون بسيار مهارت داشت - شعر مي گفت و انجام تخلص مي نمود - ازوست *　　* شعر *

* من از جمعيت آسودگان خاک دانستم *
* که غير از خشت بهر خواب راحت نيست بالينے *

* علي محمد خان روهيله (۲) *

گويند در اصل افغان نبود - چون مدتے با يکے ازين قوم بسر برد و او مالدار و لاوارث فوت نمود در حين حيات نامبرده را قابض گردانيد - مومي اليه اموال او گرفته ابتدا در انوله وبنگر (که از پرگنات شمالي دهلي در دامن کوه کمانون (۳) واقع شده) سکونت ورزيد - چندے بنوکري زمينداران و فوجداران آن نواحي ساخت - پستر تسلط بهم رسانيده بانس‌بريلي و مراد آباد جاگير اعتماد الدوله قمر الدين خان را ويران نمود - بنابران اعتماد الدوله هيرنند نامي متصدي را جهت بندوبست محالات خود تعين نمود - او بجنگ پيش آمده متصدي مزبور را

(۲) نسخهٔ [ج] علي محمد خان (۳) نسخهٔ [ب - ج] کمايون *

شکست فاحش داده غنائم (۲) بسیار و توپخانهٔ عظیم بدست آورد -
و از اعتماد الدوله تدارکی بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوهٔ
بغي اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افاغنه است طلب
داشته پارهٔ از ملک پادشاهي و پارهٔ از حدود راجهٔ کمانون
متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لچهای
لشکر فیروزي پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بوساطت
وزیر (که با وصف غارت نمودن هیرنند متصدی او بر رغم
عمدة الملک و صفدر جنگ مصروف طرفداری او بود) بنای
صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این
ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه درانی
سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري از سهرند
برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان سال
بدار باقي شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - دومین همراه
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رامگڈهه تا
حالت تحریر زنده است - و از همراهیانش حافظ رحمت
خان و دوندي خان (۲) [که باهم بني عم بودند - و اولین
قرابت قریبه با افغانے (که خاوند علي محمد خان بود)

(۲) نسخهٔ [ا ب] وغنائم (۳) نسخهٔ [ب] دوندهي خان *

داشت] بتصرف ملک متعلقهٔ او پرداخته نامے بسري بر آوردند - درمین بمرض درگذشت - و نخستین مدتے در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله پسر صفدرجنگ ابوالمنصور خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري فوجے برو کشیده - بعد جنگ ته تیغ در آمد - ازان بعد ازین قوم کسے شهرت ننموده *

(۲)

* علي وردي خان میرزا بندي *

گویند او و حاجي احمد برادرش هردو پسران حاجي محمد افد (۳) (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقهٔ بکاولي مامور بود) خان مزبور در عالم کم‌روزگاریها با شجاع الدوله ناظم بنگاله آشنائي داشت - در عهد فردوس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق حاجي احمد بدان صوبه شتافته پاقابهٔ غربت کشاد - شجاع الدوله بگرمي پیش آمده مدد خرچ برای هردو مقرر ساخت - و جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بے‌مشورت اینها نمیکرد - و در پیشگاه سلطنت فوشته منصب شایان و خطاب علي وردي خاني برای خان مزبور طلب داشت - و چون صوبهٔ پتنه ضمیمهٔ بنگاله بنام او تقرر یافت علي وردي خان را به نیابت آنجا تعین کرد - او در زندگی شجاع الدوله در پتنه بدر خودسري زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه‌داری

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهابت جنگ میرزا هندي (۳) نسخهٔ [ج] بعهدهٔ *

پتنه اصالة گرفت - شجاع الدوله صوبه‌داري را طوعًا و کرهًا باو گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه‌داری بنگاله بپسر او علاءالدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبعیت که منافی ریاست است اکثر سپاه را برطرف کرد) علي وردي خان سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري هوای گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول ملاقات سرفراز عازم مرشدآباد شد - و ببرادر خود حاجي احمد (که در کارهای سرفراز خان دخیل بود) از ما فی‌الضمیر خود اطلاع داد - حاجی مزبور در صدد فریب بود - مهابت جنگ چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از مرشدآباد برآمد - و حرکت مذبوحي کرده سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري بقتل رسید - مرشد قلي خان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله درانوقت فاظم اوریسه بود - فوجے فراهم آورده بمحاربهٔ علي وردي خان شتافت - و مکرر شکست یافته خود را بدکن پیش آصف جاه رسانید - میر حبیب اردستاني (که بخشی مرشد قلي خان بود) نزد رگهو بهونسله مکاسدار صوبهٔ برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگهو فوجے سنگین بسرداری بهاسکر پندت دیوان خود و علي قراول که (سردار عمده از رفقای او بود) همراه میر حبیب کرده بر سر علي وردي خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

و قتال طول کشید - علي وردي خان سلسلهٔ صلح جنبانید - و بهاسکر پنڈت و علي‌قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمهٔ خود طلبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بغات النعش شده رو بفرار نهاد - رگهو و میر حبیب خائب و خاسر بر گشتند (۲) - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علي وردي خان هر سال زرے برای رگهو مقرر کرده در عوض آن صوبهٔ اوریسه حواله نمود - و ملک را از خرابي محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبسه اش (که بخطاب سراج‌الدوله مخاطب بوده) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بندر کلکته را غارت نمود - و پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتي سواره ره سپر وادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکے از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشی او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میر جعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علي خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري (که موکب سلطان عالي گوهر متصل پتنه رسیده محاصره نمود) صادقعلي خان عرف میرن پسر او

(۲) نسخهٔ [۱ ب] خاسر گشتند .

مکرر بکومک پتنه عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمي گشت - و چون شاهزاده عنان رخش عزیمت را جانب مرشدآباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پستر جانب پورنیه (که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت مي زد) شتافته بعد وصل در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري قضا را شبے برق بر افتاده خرمن هستیش بسوخت * ع *

* بناگه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این سانحه است - پس از وقوع این حادثه قاسم علي خان نام داماد جعفر علي خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علي خان بکلکته رفت - آخر صحبت قاسم علي خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علي خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علي خان ازانجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - صدقے مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندے به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علي خان در سنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجري فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مسند حکم رانی نشست - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري عالم را پدرود کرد - بعد ازو سالے چند سیف الدوله نامي و ماهے چند

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵) هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجري صوبهٔ بنگاله و بهار بالکلیه بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* عماد الملک *

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام‌الملک آصف جاه است - و دختر زادهٔ اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده بدان حدود شتافت اورا به نیابت میر بخشیگري در حضور احمد شاه (۲) گذاشته بصفدر جنگ وزیر بسپرد - سپس (که خبر فوتش از دکن رسید) او پاس وقت از دست نداده با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بندی مرت میربخشیگري بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان (که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکدر یافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعهٔ شاهجهان آباد درآمده موسوي خان را (که به نیابت صفدر جنگ با چهار صد کس بکار میر آتشي مي پرداخت) از قلعه بیرون کرد - و تعلقهٔ مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشي نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقهٔ دیگر

(۲) نسخهٔ [ب] و پستر *

بخواهيد - او ميز بخشيگري از تغير عمادالملک به سادات خان ذوالفقار جنگ دهانيد - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگراني رو داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - شش ماه با او جنگيد - و در ايام جنگ مذکور ملهار راو هولکر را از مالوه و جےاپا را از ناگور بکومک خود طلبيد - اما پيش از رسيدن اينها با صفدر جنگ مصالحه درميان آمد - عمادالملک و هولکر و جےاپا مرهته باتفاق برسر سورجمل جات رفتند - بهرت پور و کمهنير و ديک (۲) را (که هر سه از قلاع حصينهٔ ملک جات است) محاصره نمودند - و چون عمده اسباب قلعه‌گيري اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران غنيم عريضهٔ بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشميري (که مدارالمهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزير بن اعتماد الدوله قمرالدين خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ اين (که اگر دور عمادالملک شد با شما مراعات چنين و چنان بعمل مي آيد) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهير و ديک ٠

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه نهاد (۲) - و از در قطاع الطریقي درآمده بتاخت و تاراج محالات خالصهٔ پادشاهي و جاگیر منصبداران (که در نواحی دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - و درین ضمن سورجمل جاٹ (که از دست اهل محاصره بحالت تباه رسیده بود) از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق اقتریبد و در باطن برای کومک جاٹ از دهلي برآمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدارت آلهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون (۳) برآمده است رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهي بند باید کرد - و قافیه را تنگ (۴) نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این کار را بے سهیم و شریک بر کرسي نشاند - عماد الملک و جےاپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جون کرده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(۲) نسخهٔ [ب] داشنه (۳) نسخهٔ [۱ - ب] برون (۴) نسخهٔ [ب] قافیه تنگ نموده *

بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته (۲) استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم ننمودند - و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامر خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافة برگرفتند - و از ناتجربگي چشم زخم عظیم رسید - هولکر آمده بے منازعت تمام اثاثهٔ سلطنت را غارت کرد - و ملکهٔ زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه (۳) بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي باسر در آمدند - هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافة شتافت - چے اپا چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان شد او هم دست از محاصره برداشته بنارنول رفت - و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره بر آمد - و عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور خصوص صمصام الدوله میر آتش

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشته (۳) نسخهٔ [ج] باسیري *

وزارت را از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائي بصمصام الدولهٔ مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بر تخت سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که تمام فتنها از زائیده بود) منحول گشت - بعد ایامے برای انتظام صوبهٔ پنجاب (که پس از فوت معین‌الملک از جانب شاه درانی بتصرف اهلیهٔ معین‌الملک بود) قصد لاهور کرد - عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار (۲) روانهٔ لاهور گردید - و قریب (۳) دریای ستلج رسیده حسب‌الطلب آدینه بیگ خان فوجه را بسر کردگي سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیري صدارالمهام خود را (که بمنصب شش هزاري و خطاب بهاءالدوله سرافراز بود) شباشب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] چکار و [ج] رو به لاهور کرد - (۳) نسخهٔ [ب ج] چون قریب دریاي ستلج رسید *

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت برآورده در خیمه جا دادند
مسماة مسطوره زن تغائی عمادالملک است - و نیز دختر او
بعماد الملک نامزد بود - عمادالملک صوبه‌داری لاهور بآدینه
بیگ‌خان در بدل پیشکش سی لک (۲) روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت
نمود - و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق
آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه
بیگ خان از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه
درانی بر جناح استعجال بیست کروهی دهلي علم افراز شد -
عمادالملک که سروسامانی نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت
شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش مسماة مذکوره
و سعي اشرف الوزرا شاه ولي خان محفوظ ماند - و وزارت
هم بقرار پیشکشی باو مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان
را به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک
همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد
آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت
درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نورهٔ (۳) از نسل
تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود - که از انتزییدن
(و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و
جون) زر خطیر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم (۴) -

---

(۲) نسخهٔ [ب] سه لک - (۳) نسخهٔ [ب] نوباوهٔ (۴) نسخهٔ [ب] زرے •

شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلی طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با هردو شاهزاده و جانباز خان در کمال بے سرانجامی عبور جون نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و اسپان وغیره پیشکش شاهزادها و عماد الملک نمود - ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اودهه آورد - شجاع الدوله ناظم اودهه باستعداد جنگ از لکهنؤ برآمده خود را در میدان ساندی و پالی (که سرحد صوبهٔ اودهه است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قزاولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان وهیله بر پنج لک روپیه قدرے نقد و باقی بوعده صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزادها سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی (که بنابر حدوث وبا در لشکر او) از حوالی اکبرآباد بعزم ولایت گام سرعت برگرفت - روزیکه محاذی دار الخلافة رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیرالامرائی هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گشت - و رکناتهه (۲) راو برادر اعیانی بالاجي راو و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگیني از نجیب الدوله گرفته بنای صلح (۳) گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و بتعلقهٔ او آن طرف آب جون (که عبارت از سهارنپور بوریا و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد) رخصت نمود - عماد الملک بتقویت غنیم رتق و فتق مهمات سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دتا سردار (۴) غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد - و عماد الملک را از دهلي بکومک خود طلبید و عماد الملک (۵) با خانخانان انتظام الدوله خال خود نا خوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفا نداشت - و مي دانست (که اینها با شاه درانی مخفي سلسلهٔ رسل و رسائل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر دتا میخواهند) بنا بران خانخانان (که از سابق محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] رکهناتهه راو - (۳) نسخهٔ [ب ج] بنا بر صلح - (۴) نسخه (ب) دتا - (۵) نسخهٔ [ا ب] عماد الملک که •

بود) مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري عالمگیر ثاني هم بدرجهٔ شهادت پیوست - و در تاریخ مذکور محي الملة پسر محي السنة بن کام‌بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ثاني مقلب ساخت - و بعد فوت عالمگیر ثاني و خانخانان بر طبق طلب دنا بکومک او شتافت - در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحي افگند دنا از نواحي شکرتال برخاسته بارادهٔ مقابله با شاه درانی جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان‌آباد آمد - و چون خبر مقابله دنا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابران پادشاه (۲) تازه را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتے نشست - و پستر (که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله سلطان جوان بخت پور عالي گهر شاه عالم بهادر پادشاه را بتوزکي بر گرفته در دار الخلافة حکمراني میکرد) او بفرخ آباد نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع الدوله بجنگ اهل فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقهٔ جات پناه جست - و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجري بدکن آمده - مرهته محالے چند برای اخراجات او در صوبهٔ مالوه

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهزاده را *

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارد چندے وارد بندر سورت گردیده با کلاه‌پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد - درینولا سوار جهاز شده عازم بیت‌الله گردیده - با حفظ کلام الٰهي و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و شجاعت را بهم بر آمیخته - شعر مي گوید - ازوست * * بیت *

مرا بهسنگ فلاخن کجاست همسنگي
که دورم افگني و گرد سر نگرداني

کثیرالاولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه آمده برعایت قرابت بمنصب پنجهزاري و خطاب حمیدالدوله و مدد خرج نقدي سرفراز گردیده *

* حرف الغين *

(۲)

* غازي خان بدخشي *

قاضي نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام تلمذ نمود - و در دانش عقلي و نقلي يکتای روزگار گرديد - و نسبت مريدي بشيخ حسين خوارزمي پيدا کرد - و بطريقهٔ صوفيهٔ صافيه مناسبت تمام بهم رسانيد - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطرتی او بود بفرط کارداني و رشادت ناموري اندوخته بپايهٔ امارت برآمد - ابتدا با ميرزا سليمان والی بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانيد - و در زمرهٔ عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضي خان اختصاص گرفت - و در سالے (که همايون پادشاه لوای سفر آخرت بر افراخت - و ميرزا سليمان از قابوطلبي آمده کابل را محاصره نمود) منعم خان (که سردارے کارديده بود) حصاري گشت - و باستدعای کومک مسرعان را بهندوستان گسيل نمود - چون محاصره بامتداد کشيد ميرزا قاضي خان را نزد منعم خان فرستاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] هفت امير *

سخنان فریب‌آمیز پیغام کرد - خان قاضي را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعة و آسودگي در حوصلهٔ بدخشیان نگنجد) در مجلس مي کشید - قاضي را یقین شد که فتح قلعه از مقولهٔ ممتنعات است - بیرون آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعي در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - تا گزیر میرزا در آشتي زده بدخشان بر گشت - و پس ازانکه قاضي از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم باحترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانهٔ هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویهٔ پادشاهي از جونپور شرف ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پروانچي(۲)گري چهرهٔ کامیابي برافروخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیبهٔ فراوان داشت در کمتر فرصتے محفوف عواطف پادشاهي گشته اعتبارے تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاري سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازي (که مکرر بصري و سرداري لواي چیرگي افراشت) مخاطب بغازي خان گردید - و در سال بیست و یکم بهمراهي راجه مانسنگهه در جنگ رانا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بنیروی کند آوري این فوج

(۲) نسخهٔ [ج] پروانچي گري •

را برداشتند بسیارے از بهادران را پای ثبات لغزید - غازي خان از کار طلبي برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار نمود - و پس ازان در تیولداری اودهه در مالش امرای سرتاب صوبهٔ بهار (که از تباهخردي و کوتهاندیشي غبار فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و بگانگوئهٔ اخلاص و یکجهتي چهرهٔ حالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نهم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجري در سن هفتاد سالگي بقصبهٔ اودهه سفر واپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره (۲) است - شیخ علامي در احوال او نوشته که کندآورے چهرهافروز دانائي داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرو رفتگي در علم زار رسمي با صوفیان صافي نیایش گري نمودے - و با پابستگی صوري وارستگي اندوختے - و همواره چشم گریان و دل تفسیده داشتے - گویند اول کسیکه اختراع سجده پیش عرش آشیاني کرده او بود - طرفه اینکه ملا عالم کابلي (که از فضلای وقت بود) همواره بحسرت میگفت - که دریغا من مخترع این امر نشدم *

بر متصفحان صحائف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه و امم سالفه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین

---

(۲) نسخهٔ [ب] معتبر *

بطریق تحیت و فروتنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین می گذاشتند - سجدهٔ ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف او را ازین قبیل بود - و این تحیت در زمان پیشین بمثابهٔ سلام رواج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت - عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر قواعد و رسوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه برساخت - روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا کورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر و عنایت خلعت و فیل و اسپ سه تسلیم قرار یافت - و در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکے اکتفا فرمود - و پس ازانکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده درمیان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در خلوت بنشستن امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلام مصافحه .

و در عهد جنت مکاني از بے تاملي و نا پروائي اين طريقهٔ نکوهيده همه وقت معمول گرديد - چون سرير فرمان روائي بجلوس فردوس آشياني (۲) (شکر الله سعيه) مزين گشت اول حکمے (که از قهرمان خلافت پيرايهٔ صدور يافت) منع سجده بود که جز ذات معبود حقيقي شايان اين تعظيم عظيم نيست مهابت خان سپه سالار بعرض رسانيد - که ناگزير پايه شناسي آن است که تحية پادشاهي مغائر تحيات مشترکه ميان سائر بندگان الهي باشد - اگر بجاى سجده زمين بوس قرار يابد هرآينه سر رشته خادم و مخدوم و سلطان و رعيت مضبوط مي ماند - لهذا تقرر يافت که هر دو دست بر زمين گذاشته پشت دست را استلام نمايند - و چون زمين بوس صورت سجده داشت آن را نيز پادشاه حق آئين در سال دهم جلوس برطرف ساخته تسليم چهارم بجاى آن مقرر شد - که در برابر عنايتے (که از پيشگاه سلطنت در حضور و غيبت پرتو ظهور دهد) تسليمات چهار گانه بجا آرند - و براى سادات و علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعي و هنگام وداع فاتحه متعين گشت *

خلف ارشد اغر غازي خان مير حسام الدين - مشهور است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبري بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجلوس فردوس آشياني مزين گشت *

هزاري رسيده تعين دكن گرديد - درانجا با خانخانان ساز محبتش كوك شد - كه ناگاه در عين ربعان شباب محبت الهي ولوله بر انگيخت - و جذبهٔ ازان طرف در رسيد - بخانخانان گفت ترک روزگار سراپاي خاطرم فرو گرفته - بدرخواست نه خواهند گذاشت - بدر جنون ميزنم - شما بحضور نوشته روانهٔ دهلي نمائيد - كه بقيهٔ عمر بر مزار سلطان المشايخ بياسايم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود (كه ازين فرزانگي ديوانگي نما بگذرد) ممنوع نشد - روز ديگر عريان گشته گل و لاي ببدن ماليد - و در كوچه و بازار ميگشت - چون بعرض پادشاهي رسيد - رخصت انزواي دهلي حاصل شد - مدت سي سال در كمال تورع و تشرع بسر برد - با آنكه از علم بهرهٔ تمام داشت همه را بآب فراموشي شسته - بتلاوت قران شريف و باشغال صوفيهٔ صافيه قيام مي نمود - و از خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل كابلي المولد (كه در دهلي آسوده است) اجازت ارشاد

سالكان داشت - در سنه (١٠٤٣) يكهزار و چهل و سه هجري رحلت نمود - زوجهٔ او همشيرهٔ علامي شيخ ابوالفضل بود - بفرمود شوهر آنچه زر و زيور داشت بدرويشان داده دامن از لوث علائق برچيد - گويند هر سال دوازده هزار روپيه جهت خرج خانقاه شاه حسام الدين مي فرستاد *

* غيرت خان *

خواجه کامگار برادرزادهٔ عبد الله خان بهادر فيروز جنگ است - در سال سيوم شاهجهاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و چار صد سوار سرفرازي يافت - و چون (سال چهارم خانجهان لودي از دکن برآمده بقصد شورش افزائي سرے بهندوستان کشيد - و پس از کشته شدن دريا خان همه آرزو از سر بدر کرده مامني ميجست و ميخواست که بگمنامي از ميان بدر رود عبد الله خان فيروز جنگ بهراولي سيد مظفر خان باره دست از تعاقب باز نکشيده هرجا مي رفت خود را بار مي رسانيد - نا چار هنگامهٔ کارزار گرم کرده برخے از خويشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار مي سپرد) خواجه کامگار بهمراهي عم بزرگوار بتقديم خدمات مي پرداخت - چون خانجهان از حوالي کالنجر سرچنگ خورده بيست کروه ديگر شتافته برکنار سهيده فرود آمد - ازانجا (که اُميد رستگاري منقطع ساخته و از زندگاني سير آمده بود) همانجا غرهٔ رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در مقابل هراول لشکر فيروزي از اسپ فرود آمده با معدودے (که برفاقت او پاے ثبات افشرده بودند) بزد و خورد درآمد - پيش ازانکه سيد مظفر خان هراول برسد سادات با جوقے از پردلان لشکر هجوم آورده خوے گرفته را با رفيقانش پاره پاره ساختند -

پسنر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهي فرستاد - مشارالیه هشتم ماه مذکور در اثنای آن (که صاحبقران ثاني در آب تپتي کشتي سوار عشرت اندوز صید مرغابي بود) با سرهای آن نکونسازان رسید - اعلی حضرت زبان بشکر افضال الٰهي گشاده حکم بنواختن کوس شادماني فرمود - خواجه کامگار بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدی دو صد سوار و خطاب غیرت خاني سربرافراخت - و چون مشار الیه خالي از فهمید و کاردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد نوازش گشته بافزونی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در سال دهم باضافهٔ هزاری هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات دو هزار سوار و خدمت نظم صوبهٔ دارالملک دهلي از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مفوض گشته - بسرکاري و صاحب اعتباری مشار الیه پنجم ذی الحجه سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري موافق طرح (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري اساس نو آئین گذاشتند - تا چار ماه دیگر بصرف جد کاري خان مذکور برخی مصالح موجود شده لختي جا اساس برآمده بود (که بتفویض

صوبه‌داری تهته چهرهٔ بختوری افروخته عازم آن سمت گردید - و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری همانجا پیمانهٔ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه (غیر از اقبالنامه تالیف معتمد خان) از مولفات اوست - و مشارالیه نسبت به معتمد خان (که بمزاج‌گوئی ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را بے کم و کاست نوشته - سیما بغیر ایام شاهزادگی جنت مکانی که بتفصیل مرقوم ساخته *

* غالب خان بیجاپوری * (۲)

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعداری حصن پریندا مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا صوبه‌دار دکن ملتجی گشته قلعهٔ مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در جلدوی آن بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار و خطاب خانی سر بر افراخته در زمرهٔ تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال نهم همراه میرزا راجه جے سنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در تسخیر کدهی موضع دهونکی از اعمال بیجاپور و نلنکه (۳) مصدر تردد شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخهٔ [ب] نیلنکه *

* غضنفرخان *

پسر آلوردي خان است - از دیرباز از خدمت پدر جدائي گزیده در حضور اعلی حضرت شرف‌اندوز پرستاري بود - و نسبت بسائر اخوان (غیر از مهین برادر میرزا جعفر) بمزید رو شناسي و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها در تقدیم خدمات پادشاهي چست و چالاک بود - اولا از پیشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازي یافت - و در سال شازدهم بداروغگی توپخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و در یساق بلخ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را (که بسرداري طرح دست چپ معین (۲) شده بود) از چاري کار بانفتاح حصار کهمرد و غوري دستوري داد - خان مذکور غضنفرخان را با جمعی بطریق منقلا بر سر قلعهٔ غوري فرستاد - مشارالیه با قباد خان میر آخور باشي ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده او را بقلعه در آورد - و از ناموس‌جوئي و نام طلبي از اسبان پیاده شده دست و بازو بقلعه ستاني برگشاد - درین اثنا فوج عقب نیز رسید قلعه‌دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در سال بیست و دوم بداروغگی فیلخانه و منصب هزاری پانصد سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خاني نیز مفتخر گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

(۲) نسخهٔ [ب] معین بود *

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاری هشتصد سوار و خدمت فوجداري میان دوآب سربلند گردید - ناگاه فیلے کلان دندان دار از کوه دامان شمالي بپرگنهٔ چوراسي مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود - قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعین گشتند - خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام عمارت مخلص‌پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت - اتفاقا در سال سي‌ام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن عمارت مخلص‌پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاري نیست - لهذا مجدداً خان مذکور را بفوجداری میان دوآب و اضافهٔ دو صد سوار بر نواخته - بر سبیل تعجیل دستوري یافت که زود عمارت مذکور را بوجه دلخواه باتمام رساند *

مخفي نماند که کنار جون متصل دامان کوه شمالي که بکوه سرمور نزدیک است چهل و هفت کروه دهلي موضعے ست معروف بمخلص‌پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوائي و چندین صفات شگرف موصوف - از دار الخلافة کشتي سواره در یک هفته توان آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارتے رفیع اصدار یافته بود - در سال سي ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید -

و بقدوم پادشاهي مورد سعادت گرديده بفيض آباد موسوم گشت - و مواضع پرگنات نواح بجمع سي لک دام جدا ساخته بدو متعلق نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برانغارش بود - پس ازان (که الویهٔ عالمگيري بفتح و فيروزي ارتفاع آسماني گرفت و زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدارش درآمد) اکثر پسران آله وردي خان باندازهٔ رشادت و کار طلبي يا بعلت تالیف پدر آنها (که همراه شجاع بود) مورد عاطفت خسرواني گشتند - مشار اليه در آغاز جلوس نيز بفوجداري ميان دوآب اختصاص گرفت - و در آخر سال دوم از تغير مکرم خان صفوي بفوجداري جونپور عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه داري تهته (۲) از تغير فداي خان منصوب شد - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار (از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه) مباهي گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري در تهته باجل طبيعي بساط زندگي در نوشت - حسن علي خان برادرش (که فوجدار مرادآباد بود) و اسلام خان برادر خردش (که فوجداري سيوستان داشت) و همچنين پسران و ديگر منسوبانش بارسال خلعت مورد عاطفت گشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلهه *

* غيرت خان محمد ابراهيم *

(۲)

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشياني پايهٔ روشناسي داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقي گشته در ايامے (که محمد اورنگ زيب بهادر از دکن عزيمت رفتن پيش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزادهٔ مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست) او باضافهای متواتره از اصل و اضافه بپايهٔ (۳) دو هزاری هزار سوار و خطاب شجاعت خان سر بلندي اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و محاربهٔ اول دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز گشته بر چار بالش بلند رتبگي تکيه زد - و چون [پادشاه بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم صوبهٔ مذکور بنام لشکر خان (که در کشمير بود) قرار يافت] تا رسيدن او بنابر خبر داری بلدهٔ مذکور در انجا ماند - پستر ازانجا رسيده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان بوجهے از منصب معزول شده اواخر سال دوم جلوس بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول عاطفت گشت - و سال سيوم بخطاب غيرت خان مخاطب شده آب رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر اين امير نيست - (۳) نسخهٔ [ب]بمنصب پايهٔ *

بذابر شهرت حركت والئ ايران باين طرف بدار الملک کابل رخصت يافته بود) معاين گشته باضافهٔ پانصد سوار سرمايهٔ کامراني اندوخت - سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت پيوسته [چون شاهزاده بمکان صوبه‌داري خود (که عبارت ز دکن باشد) رخصت يافت] او نيز بهمرکابي مامور شد - پستر بفوجداري جونپور سربلند شده سال بيست و سيوم از آنجا معزول گرديده بحضور رسيد - و بهمراهي سلطان محمد اکبر بر سر قوم سيسوديه و راتهور (که دران سال مصدر فساد شده بودند) نامزد گشت *

و چون شاهزاده باغواي راجپوتان بغي ورزيده بمقابله با پدر پيش آمد نامبرده با او درين مقدمه شريک بود - پس از فرار نمودن شاهزادهٔ مزبور او خود را نزد شاه عالم رسانيد - شاه عالم بحضور فرستاد - ازين جهت مغضوب گرديده حوالهٔ اهتمام خان شد - که در محلات اکبري نظر بند دارد - مدتها در انجا محبوس بود - سال چهل و سيوم عاطفانه رهائي يافته بمنصب سه هزاري در هزار سوار و تعلقهٔ فوجداري جونپور امتياز يافت - و يک برادر او محمد قلي نام سال بيست و ششم جلوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتياز گرفته با سلطان دارا شکوه بمهم قندهار شتافته - و سال بيست و هشتم

بداروغگی فیل خانه مباهي گردیده - و سال سي‌ام بتعلقهٔ میر توزکي و خطاب معتقد خان سر بر افراخته - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار (از انجمله هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه) و تعلقهٔ فوجداري و تیولداری بهرانج مضاف اودهه طبل شادکامي نواخته - و سال دهم جلوس خلد مکان بفوجداری سلطان پور ملهري (۲) فرق اعتبار بلند کرده - پسنر بوجهے معاتب گشته از منصب بر افتاد - و سال دوازدهم ببحالی دو هزاری دو هزار سوار و خدمت داروغگی بندهاے جلو مطرح انظار مرحمت گردید - برادر دیگرش محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلدمکان بمنصب هزاری پانصد سوار سر فراز شده - و سال دوم بخطاب خاني نامور گشته - و یکے از نبایر نجابت خان بهره ور خان است - سال بیست و نهم جلوس خلدمکان از انتقال راي رایان ملوک چند بنیابت محمد اعظم شاه بصوبهٔ مالوه رفته - و پسنر بخطاب نجابت خان سر افراشته ناظم برهانپور و فوجدار بکلانه بود - سال چهل و هفتم بمنصب دو هزاری پانصد سوار رایت اعتبار افراخت - و در ایام اقتدار اعظم شاه صوبداری مالوه بار متعلق گردیده - در عهد محمد فرخ سیر نامبرده را حسین علي خان امیر الامرا بر سر دادن عمل در قلعهٔ ملهیر (که بار مقرر بود) نظر بند

(۲) نسخهٔ [ب] بلهري ٠

نمود - ازو دو پسر باقي ماندند - یکے فتح‌یاب خان (که مدتها بقلعه‌داری مورثی اورنگ‌گذهه عرف ملهیر مي‌پرداخت - سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري باتفاق عبدالعزیز خان بهادر (که سند صوبداری گجرات از حضور فردوس آرامگاه یافته بود) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثناي راه با غنیم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چندے بآئین جاگیرداري گذرانید - در حالت تحریر بنوکری این و آن بسر مي برد - دومین فیض‌یاب خان مرد یارباش بود - در گذشت *

* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

میر شهاب‌الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمت خلدمکان رسیده بمنصب سیصدی هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزے سبحان قلي خان والی آنجا بسیر فالیز رفته بود - میر شهاب‌الدین بخواجه یعقوب جویباري و رستم‌بے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بهند مي‌طلبد - و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان طلبیده فاتحه خواند - وگفت تو بهندوستان میروي مرد عمده خواهي شد - اتفاقاً بدولتے رسید که ثروت و مکنت سلاطین بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

(که بعزم گوشمال رانا اودیپور مرکز رایات پادشاهي بود) از حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي (که بتعاقب رانا بکوهستان در آمده) خبر واقعي نميرسيد - خاقان زمان نيم شبے مير شهاب‌الدين را (که بامر کشک قيام داشت طلبيده بخبرگيري خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع بر کيفيت ملک بيگانه و نشيب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف راهگيران بے توقف بپاي استعجال شتافت - و بعد دو روز عرضداشت خان مشار اليه آورده از نظر گذرانيد - و اين حسن خدمت باعث پيش‌آمد او شده بخطاب خاني و ديگر عنايات نوازش يافت - و پس ازان بتنبيه درگداس و سوتک (۲) و ديگر شورش گرايان راتهور با فوجے شايسته بطرف سروهي تعين شد - و چون آن فتنه پژوهان بشاهزاده محمد اکبر پيوسته رهبر بيراهه‌روي و تباهي گشتند شاهزاده ميرک خان را (که از نوکران روشناس پادشاهي بود) نزد خان فرستاده - و بوعدهاي مکرمت و رعايت درخواست رفاقت نمود - خان فديوت‌نشان از فرط نيک انديشي و اخلاص منشي با ميرک خان شصت (۳) کروه مسافت در دو روز پيموده در حضور (۴) رسيده مورد تحسين گشت - و بداروغگي عرض مکرر اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] سونک (۳) نسخهٔ [ب] سبقت کرده (۴) نسخهٔ [ب] بحضور رسيده مورد فراوان تحسين گشت *

و پس از قدوم پادشاهي بديار دكن سال بيست و ششم بتنبيه متمردان نواح جنير تعين گشت - و داروغگي گرز برداران از تغير مكرم خان غائبانه بنام او تقرر يافته سيد اغلان به نيابت دخيل كار گرديد - و چون مكرر بآويزشهاي سخت و تاختهاي مردانه غنيم را منكوب و مغلوب ساخت سال بيست و هفتم بخطاب غازي الدين خان بهادر بلند نامي يافت - و سال بيست و هشتم بتسخير قلعهٔ راهيري (كه مامن و مسكن سنبها بود) رخصت يافت - او بارے آنرا آتش زد و بسيارے از سركردهاي كفار را بقتل آورده مصدر فتح نمايان شد - و بخطاب فيروز جنگ و عطاى نقاره سر بر افراخت - و چون در محاصرهٔ بيجاپور در لشكر شاهزاده محمد اعظم شاه قحط و غلاى تمام بهم رسيد (كه اقامت متعذر بل متعسر شد) خان فيروز جنگ بعنايت ماهي امتياز يافته با رسدے فراوان تعين گشت - ناگاه بر سر شش هزار پيادهٔ جنگي (كه پيدبا نايک زميندار سكوپا رسد و سرباري بكومک بيجاپور مخفي فرستاده بود) تاخته همه را علف تيغ سياست گردانيد - و رفاه بلشكر پادشاهزاده رو آورد - خلد مكان فتح بيجاپور را (كه سد سكندر گرفت تاريخ است) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقرهٔ بواقعه نگار كل نوشته فرستادند كه داخل وقائع نمايد -

---

نسخهٔ [ج] سد سكندر گرفت (۱۰۹۸) تاريخ است

و بدستیاری فرزند بے ریو و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مفتوح شد ، - و بعد ازانکه قلعهٔ ابراهیم گدهه عرف ایکټر (۲) را (که بفیروز گدهه موسوم شده) جبراً و قهراً گرفت - و در محاصرهٔ حیدرآباد مساعی جمیله و بهادری نمایان بر روي کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والاي هفت هزاری هفت هزار سوار لوای بلندرتبگي برافراشت - و پس ازان قلعهٔ حصین ادوني (۳) (که موسوم بامتیاز گدهه گردید) به ستیزهای نمایان و آویزشهای سترگ از دست سیدي مسعود بیجاپوري (که از عمدهاي عادل شاهیه بود) انتزاع نموده در سال سي و دوم با مضافات آن ضمیمهٔ ملک پادشاهي ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال سنبها دستوري یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت و بسیارے را (که از دست اجل بدر جستند) مادهٔ دماغي ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچه بنابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداري و فوج کشي تفاوتے رو نداد - و در سال چهل و دوم سنتای شقي (که فوجهاي عمدهٔ اسلام دستخوش تاراج او گشت - و امراي نامي و پادشاهي را قتیل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

(۲) نسخهٔ [ب - ج] انکیر (۳) نسخهٔ [ج] اودني

شدن قلعهٔ چنجي فرار نمود) بارادهٔ مخاصمت دیرینهٔ دهنا جادو سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - وبحال تباه آواره میرفت - اتفاقا ناگوبا میان نامي مرهتهٔ بغدر سرش جدا کرد - مي خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه بابای تورانی (که در جائزهٔ این مژده بخوشخبر خان مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین اندوخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گذهه عرف دیوگذهه تعین گشته بتصرف در آورد - و پس ازان بمحافظت بنگاه اسلام پوري مامور شد - و در وقت مراجعت رایات ظفر سمات پادشاهي از تسخیر کهیلنا (۲) ببهادر گذهه مجلای فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود) تا چهار کروه جریبي بنظر پادشاهي گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فراوان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر تویخانه در سرکار ضبط نمودند و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ در خانهٔ خود توپ و گجنال و شترنال و کهورنال

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] کهیلنا *

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندهیا تا مالوه عنان وا نکشید - و سرچنگی مستوفي رسانید - و بخطاب سپه سالاري ماموز گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت - هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده بنابر غروری (که فطري و جبلي او بود) بمراعات بایست وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت *

گویند وقتے (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر روانه شد ذو الفقار خان در نواح (خجسته بنیاد ملازمت نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل بدولت آباد باید گذاشت - و مردم بادشاهي نهایت بے سرانجام اند - در ماهه از خزانهٔ اندرون محل تنخواه باید داد - که اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فوداپور نشود از دیولکهیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ ملحق گردد - بادشاهزاده (که مست نخوت و دیوانهٔ غرور بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتے ست که مثل دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم خود است - مردم بادشاهي بغیر مبارک و سلامت کارے

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوري چرا - ازو چه میخیزد
در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوی تدبیر
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
را رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -
خصوص مغلیهٔ توران که همه بریاست و فرمان برداری او
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
بنشینید - و پس از سریر آرائي خلد منزل بصوبه داری
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل
طبیعي در گذشت - نعش او را بلهلي برده متصل دروازهٔ
اجمیري در مقبره و خانقاهی (که ساختهٔ اوست) مدفون
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونقی داشت -
در عهود ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکرے را در حالت
نا بینائي بسري و سرداری فوج کشي و کار فرمائي در عرصه
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود
که پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سواري
و دیوان همان توره و ضابطهٔ مرعي میداشت - و آنچه شهرت
دارد (که بادشاه بربعضے مکامن ارادهای او مطلع شده در
آشوب چشم (که عارض شده بود) باطبا اشارت کردند

که باعدام بصارت او پردازند اصلا فروغی از راستي ندارد - عالمگیر پادشاه بسیار غضوب و کینهور بود اگر ازین قبیل چیزے در مي یافت این آب و رنگ نمیگذاشت - خیر سگالي و نیک اندیشی او نقش پذیر خاطر بادشاهي بود - حتا آخرها (که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن اغماض و مداهنه کرد) روزے ازین قسم مقوله از راه عناد کسی پیشگاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بر خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان کفران نعمت که در کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر جلیل القدر بادشاهي خان فیروز جنگ صبیهٔ علامي سعدالله خان در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عفیفه با دو دختر برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میان خان مرة بعد اولی کرة بعد اخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نماند *

* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ * (۲)

مشهور بکوسه احمد بیگ نام کوکهٔ سلطان معز الدین است موطن نیاگانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود - چون اختیار مالي و ملکی آن سرکار به علي مراد (که از هم کوکهٔ سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر گردیده) تعلق داشت این معني بر طبعش خورده از نوکري

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر امیر نیست *

دست برداشت - وملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته بتفویض بعضے خدمات همراهیٔ سلطان محمد فرخ سیر (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت انصوب یافت - و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز کشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیهٔ سلطنت پیش نهاد خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازي الدین خان برنواخته سرگرم گرد آوریٔ سپاه و دلدهیٔ مردم ساخت - درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علي خان (که از اهم تدابیر بود) صورت بهمت - بادشاه برای تسلیٔ خاطر آنها نامبرده را از منسب و خطاب و مجرا باز داشت - و پس ازان (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزي‌مند گشت - و همراهیان بعنایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاریٔ پنج هزار سوار و خطاب غازي‌الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیگریٔ سوم سر بلندي اندوخت و بعد ازان (که میان پادشاه و سادات بارهه گرد فتنه بلندي گرفت) او بطرف داري پادشاه بر زبانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور قطب الملک قدر داني نموده او را رفیق خود ساخت - و پس ازانکه حسین علي خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه از اکبرآباد روانه گردید - قطب الملک (که معاودت بدار الخلافة

نمود) او را همراه برد - و پستر (که زمانه طرح دیگر ریخت و چرخ نیلگون توطیهٔ تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن حسین علي خان بقطب الملک (سید) تالیف او اهم تدابیر دانسته بخانهٔ او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکي بر داشته بود) آورد و بخطاب امیرالامرا و خدمت میر بخشیگري سر بلندي یافت - و روز جنگ در هراولي اوجا داشت - پس از دستگیر شدن قطب‌الملک راه دارالخلافة پیش گرفت - و چون موکب معلای فردوس‌آرامگاه بدارالخلافة رسید امیرالامرا خاندوران را بخانه‌اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور طلب داشته ببحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید - بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهي نقش غیور بود - هندوستان زبانه وضع داشت - با عمدهای وقت ساوک مساوي مي نمود *

گویند چون فردوس‌آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب او بامیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بخطاب عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قسمی که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را عفدرجنگ باید کرد - غازي‌الدین خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

رسانید که پیر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب - حکم شود که هردو بشمشیر باهم بجنگند - هرکه غالب آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را صفدر جنگ مقرر ساخت *

* تمام شد *

* جلد دوم از مآثرالامرا

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهاي مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها و غيره (كه در دوميين جلد مآثر الامرا اندراج يافته‌اند) بترتيب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولين در ذكر اسامي مردمان و اقوام وغيره و دوميين در بيان اسماي مواضع وغيره - و التوفيق من الله الجليل و هو حسبي و نعم الوكيل *

منظر اول در اسماي مردمان و قبائل و اقوام و غيره -

* حرف الف *

آتش خان .. ۶۴۶
آدم (عليه السلام) ۸۶۰
آدم خان .. ۶۴۶
آدينه بيگ خان ۳۵۶-
.. .. ۸۵۱ - ۸۵۲
آزرم بانو صبيهٔ سيادت خان
.. .. ۶۷۶
آشاميان (گروه) ۳۰۳
.. .. ۴۵۴ - ۴۷۴
آصف الدوله اسد خان ۱۰۳
آصف الدوله امير الممالک
.. .. ۳۲۳

آصف الدوله - خطاب میرزا
اماني (یا) میرزا مافي
پسر شجاع الدوله بهادر
فاظم صوبهٔ اردهه و الله آباد
.. .. ۷۱۹
آصف جاه (خطاب نظام الملک
۴۱ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۷ -
۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۷ -
۳۳۸ - ۳۵۴ - ۵۰۴ - ۵۱۹ -
۵۲۳ - ۵۲۸ - ۷۲۳ - ۸۳۱ -
.. .. ۸۳۳ - ۸۳۵
آصف جاهي ۶۴۴ - ۶۵۰ -
.. .. ۶۷۰
آصف خان ۱۳۵ - ۱۵۹ -
۱۹۴ - ۱۹۶ - ۳۷۷ - ۷۴۸ -
.. .. ۸۴۴
آصف خان ابو الحسن ۸
آصف خان جعفر ۱۶۸ -
.. ۲۴۶ - ۶۱۳ - ۶۲۸
آصف خان عبد المجید ۱۳۵
آصف خان پسر ابن الدوله ۲۳۷ -
.. .. ۴۱۶ - ۶۹۰
آغر خان .. ۳۸۹
آقا طاهـــر وصلي تخلص
برادر اعتماد الدولهٔ طهراني
و پسر محمد شـــریف
هروي .. ۷۲۹
آلنقوا .. ۳۸۷ - ۳۸۹
آلپي بیگم (یا) الي بیگم (یا)
الن بیگم (یا) آی بیگم
صبیهٔ میرزا شاهرخ ۴۷۹
ابدال مرزبان تبت ۷۵۸
ابدالي (قوم) ۵۵۳
ابراهیم .. ۱۰۴
ابـــراهیم بیگ چابوق جد
سعید خان چغتا ۴۰۳
ابراهیم بیگ چریک ۶۴۲
ابراهیم حسین میرزا ۱۱۹ -
۱۲۹ - ۱۴۸ - ۱۸۶ - ۳۷۶
ابراهیم خان پسر علي مردان

خان امیر الامرا ۸۰۷
ابراهیم خان فتح جنگ صوبه‌دار
بنگاله .. ۱۸ - ۱۹
ابراهیم خان مخاطب به بهادر
خان پسر خضر خان یفی
.. ۶۳ - ۶۶ - ۶۷
ابراهیم عادل شاه ۱۸۳
ابراهیم قلی خان برادر معصوم
بیگ .. ۷۰۸
ابو الحسن ترکتی - ناظم
صوبهٔ کابل .. ۲۴۶
ابو الحسن والی حیدر آباد (یا)
والی قلعهٔ گلکنده ۳۱۱ -
۳۱۲ - ۳۸۹ - ۴۹۲ - ۶۸۸ -
۶۸۹ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ -
.. .. ۸۲۴
ابو الخیر خان خلف شیخ
عبد العزیز خان ۶۸۷
ابو الفتح خان پسر شایسته خان
امیر الامرا ناظم دکن ۳۴۶ -
.. .. ۷۰۲ - ۷۰۶
ابو الفضل .. ۵۶۲
ابو الفضل علامی ۱۲۶ -
.. .. ۱۲۷
ابو القاسم پسر سیف خان
میرزا صفی ۴۲۰
ابو المرید محمد نام شیخ
محمد غوث ۵۷۷
ابو المنصور خان ۳۵۵
ابو المنصور خان پدر شجاع
الدوله بهادر ناظم صوبهٔ
اودهه و الله آباد ۷۱۵
ابو سعید خان پسر سید حسین
خان بارهه ۵۰۱
ابو طالب - (نام شایسته خان
امیر الامرا خلف یمین الدوله
آصف خان) ۶۹۰
ابو طالب - (نام عقیدت خان
پسر شایسته خان) امیر الامرا
.. .. ۷۰۶

ابهنگ خان حبشي ۶۱۲
ابهيراج ۹
اتگه خان (شف) شمس الدين
محمد خان ۵۳۳ - ۵۳۴
اتگه خيل (طايفه) ۵۳۵ -
.. .. ۶۰۱
اچهه پسر سهيا برادر زادهٔ
راجه جے چند راجهٔ قنوج
.. .. ۱۷۹ - ۱۸۰
احد داد .. ۴۳۲
احد داد بن شيخ عمر عمزاده
و داماد شيخ جلال الدين
.. .. ۴۴۶
احسان خان .. ۶۴
احسن خان عرف مير ملنگ
مير بخشي و سپه سالار
شاهزاده محمد کام بخش
.. ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۴۸۵
احمد بيگ خان ۱۸ - ۱۹ -
.. .. ۶۵۶ - ۷۵۵
احمد بيگ (نام غازي الدين
خان غالب جنگ) ۸۷۹
احمد بيگ خان کابلي ۱۰ -
.. .. ۴۲۹
احمد توقباي .. ۳۹۱
احمد خان بن محمد خان
بنگش ۳۵۵ - ۷۱۸ -
.. .. ۸۵۳ - ۸۵۵
احمد شاه ۸۴۷ - ۸۴۹ -
.. .. ۸۵۰ - ۸۵۱
احمد شاه بادشاه - لقب ميرزا
احمد بهادر ۵۲۵ -
.. .. ۵۲۶
احمد شاه پادشاهزاده ۷۱۹
احمد شاه بهمني ۳۰۵
احمد شاه دراني ۷۱۹
اختيار خان - خواجه سراى
سعيد خان چغتا ۴۰۸
اخلاص خان .. ۶۴۹
اخلاص خان ابو المحمد بن

عبد القادر بن بهلول خان
کلان عمزادهٔ بهلول خان
.. عبد الکریم .. ٥٩
ادر کیوان (یا) درکیوان سرآمد
مجوسیان ایران ٣٨٥
ادهم خان .. ٧٦٥
اُدیسنگهه .. ١١٠
ادهم خان کوکه ٤٠١ - ٥٤٦
ادهم خان پسر ماهم انـــگه
.. .. ٥٣٤ - ٥٣٥
ارادت خان .. ٧٣٠
ارجن پسر راجه بیتهلداس کرر
٢٣٣ - ٢٣٤ - ٢٥٤ - ٢٥٥
ارجن عموی رانا جگت سنگهه
.. .. ٢٠٦
اردشیر زردشتی ٣٨٥
ارشد خان ابو العلا ٨٢٩
ارغونیه (یا) ارغونیان (طایفه)
.. ٥٤٧ - ٥٤٨ - ٥٤٩
اسارده‌ها (نام پسر درگا بهوانی
زن مهادیو) .. ١٨٨
اسحق بیگ پسر علی مردان
خان امیر الامرا ٨٠٧
اسد الله برادر کلان رشید خان
الهام الله .. ٣٠٤
اسد الله پسر آله داد رشید خان
.. .. .. ٢٥٠
اسد الله پسور رحمت خان
میر فیض الله ٢٢٠
اسد خان ٤٧٨ - ٨٣٠
اسد خان امیر الامرا خلف
ذو الفقـــار خان قرامانلو
موسوم به خانلر ٨١ -
.. .. ٨٩ - ١٠٣
اسفندیار .. ٤٦
اسکرن برادر راجه بهارامل ١١٢
اسکندر خان ازبک ١٦٣ -
.. .. ٥٤٦
اسکندر سور .. ٧٦٤
اسلام خان ٢٤ - ٤٤٢ -

.. ۴۴۳ - ۴۵۵ - ۶۳۲
اسلام خان بدخشي ۴۸۰ -
... .. ۴۸۱ - ۴۸۲
اسلام خان برادر خرد غضنفر
خان فوجدار سيوستان ۸۶۸
اسلام خان چشتي ۶۳۰
اسلام خان خطاب مير عبد السلام
پسر صفي خان ۷۴۲
اسلام خان صاحب صوبة بنگاله
.. .. ۴۳۰ - ۶۳۰
اسلام خان مشهدي ۴۶۳ -
.. ۴۶۴ - ۷۴۰ - ۸۱۲
اسلام خان ناظم دكن ۶۷۲
اسمعيل .. ۱۰۴
اسمعيل بيگ پسر علي مردان
خان امير الامرا ۸۰۷
اسمعيل خان مكها .. ۹۵
اسمعيل قلي ۱۳۷ -
۲۴۵ - ۵۶۶ - ۷۲۷ - ۷۷۰
اسوة مشائخ الشطار شيخ محمد
غوث كوالياري (قدس
سره) .. ۵۷۳
اسوتهاما پسر سهـــديا برادر زادة
راجة جے چند راجة قنوج
.. .. ۱۷۹ - ۱۸۰
اشرف الوزرا شاه ولي خان
وزير شاه درانى ۷۲۰ -
.. .. ۸۵۲
اشرف خان .. ۷۶۶
اشراف خان پسر شجاعت خان
بهادر (محمد شاه نام) ۷۱۱
اشرف خان خانسامان ۳۱۰
اشرف خان مير بخشي ۳۱۱
اشرف خان مير منشي ۴۰۱
اصالت خان ۱۴۴ - ۲۴۰ -
۲۴۲ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -
.. .. ۸۰۲
اصالت خان مير بخشي ۸۰۰
اعتبار خان .. ۶۸۰
اعتبار خان - خواجه سراي

سعید خان چغتا ۴۰۸
اعتقاد خان ۳۱ - ۷۹۹
اعتقاد خان شاه پور ۷۵۷
اعتقاد خان صوبه‌دار بهار ۳۷۲
اعتقاد خان مخاطب به روح الله
خان پسر دوم روح الله خان
خانه زاد خان ۳۱۷
اعتماد الدوله ۸ - ۹ - ۷۶ -
۱۷۸ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۷۹۸
اعتماد الدولهٔ طهراني ۷۲۹
اعتماد الدوله قمر الدین خان
ناظم لاهور ۱۰۷ - ۳۳۲ -
۳۵۳ - ۵۱۷ - ۸۳۲ - ۸۴۰ -
.. ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۷
اعتماد الدوله محمد امین خان
بهادر وزیر نظام الملک
آصف جاه ۳۳۲ - ۵۰۸ -
۵۱۵ - ۵۲۶ - ۵۲۸ - ۸۳۱
اعتماد خان ۵۵۶ - ۵۵۷ -
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۰
اعتماد خان گجراتي ۳۹۶
اعتماد راي .. ۲۲۳
اعظم خان ۲۱۲ - ۲۱۸ -
۴۱۳ - ۴۲۸ - ۴۳۹ - ۶۲۷ -
.. .. ۶۵۱ - ۷۹۴
اعظم خان پسر شجاعت خان
بهادر (محمد شاه نام) ۷۱۱
اعظم خان صوبه دار دکن ۲۱ -
۱۴۳ - ۲۲۵ - ۲۴۸ - ۲۴۹ -
۲۵۷ - ۲۷۱ - ۳۴۳ - ۶۹۱
اعظم خان کوکه ۵۷۰ - ۵۷۱ -
.. .. ۷۰۳
اعظم شاه ۲۳۶ - ۳۰۷ -
۳۱۹ - ۸۲۵ - ۸۳۰ - ۸۳۲
اعلی حضرت (یعنی حضرت
صاحب قران ثاني محمد
شاه جهان بادشاه (شف
محمد شاهجهان بادشاه)
۱۸ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ -
۳۱ - ۳۹ - ۴۲ - ۵۶ - ۹۰ -

۹۱ - ۱۲۷ - ۲۰۱ - ۲۱۴ -
۲۱۵ - ۲۲۵ - ۲۴۱ - ۲۴۳ -
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
۲۸۴ - ۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۳ -
۳۱۷ - ۳۴۳ - ۳۹۹ - ۴۱۳ -
۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۲ -
۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۲ -
۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۴ -
۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۸ - ۴۶۳ -
۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -
۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۹۳ - ۵۱۸ -
۵۵۲ - ۶۰۱ - ۶۵۰ - ۶۵۲ -
۶۵۵ - ۶۵۸ - ۶۶۳ - ۶۷۱ -
۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۹۱ - ۶۹۴ -
۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۹ -
۷۳۴ - ۸۶۰ - ۷۶۲ - ۷۸۳ -
۷۸۴ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۷ -
۸۰۰ - ۸۰۶ - ۸۱۳ - ۸۱۵ -
.. .. ۸۶۴ - ۸۶۶

تغریواز خان (یا) اغرنواز خان

شاملو ۵۴۹ - ۵۵۰

اواغنه (یا) افغانان (قوم)
۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۴۴ - ۵۵ -
۵۷ - ۱۲۰ - ۱۳۵ - ۱۴۱ -
۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -
۲۴۸ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۳۹۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ -
۴۳۲ - ۴۴۰ - ۴۷۹ - ۵۲۳ -
۵۲۴ - ۵۵۳ - ۵۷۲ - ۵۷۶ -
۵۹۷ - ۶۱۹ - ۶۲۷ - ۶۵۶ -
۶۷۰ - ۶۷۹ - ۶۸۱ - ۷۱۳ -
۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۵۷ - ۸۴۱ -
.. .. ۱۰۴۲

افتخار خان .. ۶۳۱

افتخار خان همشیره زادهٔ ابوالحسن قطب شاه و پسر شریف الملک حیدر آبادی ۶۸۹

افراسیاب .. ۲۴۶

افویدی (طائفه از شعب اواغنه

کوهستان خیبر) ۲۴۴ -
.. ۳۶۷ - ۷۲۷ - ۷۵۷
افضل خان ۱۸۳ - ۲۸۶ -
.. .. ۴۱۶ - ۷۵۰
افضل خان سردار عادل خان
.. .. ۳۴۵ - ۷۰۰
افضل خان ملا شکر الله ۷۹۰
اکاجي مخاطب به راجه بیر
بهادر پسر کلان بهروجي
(یا) بهرجي ۳۶۲
اکبر پادشاه ۱۲۷ - ۱۳۲ -
۳۹۰ - ۳۹۳ - ۵۵۵ - ۵۶۱ -
اکراد (طایفه) .. ۷۹۵
اکرام خان .. ۴۸۱
اکرام خان فتحپوري قلعه دار
قلعهٔ اسیر .. ۷۸۲
اکهیراج .. ۹
التفات خان - (خطاب محمد
مراد پسر صلابت خان
دکن ضمیر) ۷۳۳
الف خان پسر بهادر خان
ابراهیم نام .. ۶۷
الف خان محمد طاهر نبیرهٔ
دولت خان .. ۴۶۵
الله وردي (یا) اله وردي خان
.. .. ۳۲۳
المانان (قوم) ۱۴۴ - ۲۴۱ -
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۵۸ - ۲۶۲ -
۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۷۸ -
۲۹۶ - ۴۶۱ - ۶۶۶ - ۸۰۱ -
.. .. ۸۱۱
الوسات (قوم) ۲۴۷ - ۶۵۷ -
.. .. ۸۰۰
الوسات افاغنه (طائفه) ۶۵۴
الوس افریدي (قوم) (شف
افریدي) .. ۲۴۵
الوس چوهان .. ۱۱۴
الوس خنک (گروه) ۲۳۹
الوس راتهور .. ۱۴۸
الوس کاکر .. ۶۴۳

الوس کچهواهه ۴ - ۱۳۰
الوس لکن (قوم افغان) ۲۴۸
الوس لوهاني (قوم) ۲۴۶
الوس هزاره .. ۷۹۹
الوس یوسف زئي ۱۱۹ -
.. .. ۱۲۵ - ۱۳۰
الهام الله پسر آله داد خان
رشید خان .. ۲۵
الهام الله پسر شهباز خان کنبو
.. .. ۶۰۱
آله داد پسر جلال الدین ۲۴۸
آله داد نام رشید خان انصاري
.. .. ۲۴۲
آله وردي خان ۸۶ - ۶۹۱ -
.. .. ۸۶۸
آلهیان (طایفه) .. ۳۸۱
امام ابو حنیفهٔ کوفي (رحمة
الله علیه) ۵۶۰
امام قلي خان ۷۵۰ - ۸۱۳
امام وردي خان .. ۱۰۳
امام همام جعفر صادق علیه‌السلام
.. .. ۷۸۲
امام همام علي نقي الهادي
علیه السلام .. ۶۳۴
امان الله پسر سیف خان کوکه
.. .. ۳۷۵
امان الله خان پسر الله وردي
(یا) آله وردي خان ۳۲۳
امان الله خان پسر ضیاء الله
خان و نبیرهٔ عنایت الله
خان .. ۸۳۱
امانت خان ۴۱۶ - ۵۲۷ -
.. .. ۵۲۸
امانت خان ثاني موسوم به
میر حسین ۶۱ - ۸۲۹
امانت خان خواجه محمـــد
.. .. ۱۴۷
امانت خان خوافي ۵۹
امانت خان میرک معین‌الدین
.. .. ۸۱۷

امر سنگهه ۲۳۳ - ۲۳۴
امر سنگهه پسر راجه جے رام
بدگوجر .. ۲۴۲
امر سنگهه پسر رانا ۱۳۰
امر سنگهه پسر راجه گجسنگهه
.. .. ۲۲۶
امر سنگهه نبیرهٔ راجه رام داس
نروري .. ۲۲۷
امر سنگهه نبیرهٔ راو چاندا ۱۴۵
امید سنگهه (یا) دمید سنگهه
پسر بدهه سنگهه ۳۰۷
امیر الامرا اسد خان ۸۳۰
امیر الامرا حسین علي خان
خان بهادر پسر سید عبدالله
خان بارهه عرف سید میان
۷۴ - ۷۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱ -
۳۵۱ - ۴۹۱ - ۴۹۶ - ۵۰۸
.. .. ۸۳۳
امیر الامرا خاندوران ۸۸۱
امیر الامرا شایسته خان ۳۰۹ -
۴۷۴ - ۶۷۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰ -
۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ -
.. .. ۷۰۵
امیر الامرا شریف خان ۶۲۸ -
.. .. ۶۳۷
امیر الامرا علي مؤدان خان
.. ۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۰۴ -
امیر الامرا فیروز جنگ خلف
نظام الملک آصف جاه
.. .. ۳۵۵ - ۸۴۷
امیر الممالک نظام الدوله آصف
جاه .. ۳۵۶
امیر الهند والا جاه - (خطاب
سراج الدوله انور الدین
خان بهادر ظفرجنگ) ۵۳۰
امیر حمزه .. ۲
امیر خان - خطاب سید امیر
خان خوافي سید میر نام
برادر کوچک شیخ میر
.. ۲۸۹ - ۴۷۶

امیر ذو النون ارغون ۵۴۸
امیر غیاث الدین ترخان (یکی
از امرای صاحب قران
امیر تیمور) ۴۳۰
امیر فتح‌الله شیرازی علامة
الدهر .. ۳۸۶
انتظام الدوله .. ۸۵۱
انتظام الدوله وزیر خان بن
اعتماد الدوله قمر الدین
خان .. ۸۴۸
اندر جیت پسر راجه مدهکر
ساه بندیله .. ۱۳۳
اندر سنگهه پسر رای سنگهه
.. .. ۲۳۶
اندر من برادر خرد راجه سجان
سنگهه بوندیله (یا) بندیله
پسر راجه بهاژ سنگهه (یا)
بهار سنگهه (یا) بهار سنگهه
.. ۲۵۹ - ۲۹۳
اندر من زمیندار دهندیره ۲۵۲
انرودهه سنگهه (یا) انرده سنگهه
پسر کشن سنگهه ۳۰۶
انگریز (قوم) ۳۲۳ - ۵۱۴ -
.. .. ۵۲۹
انند سنگهه پسر سروپ سنگهه
ولد انوپ سنگهه بن راوکرن
بهورتیه .. ۲۹۱
انگد پال بذالکر ۳۴۸ -
.. .. ۳۴۳
انوپ‌سنگهه ۱۳۸ - ۲۲۲ -
.. .. ۲۲۳
انوپ سنگهه پسر راجه امر
سنگهه .. ۱۳۷
انوپ سنگهه پسر راجه رای
سنگهه سیسودیه ۳۰۱
انوپ سنگهه پســر راو کرن
بهورتیه .. ۲۸۹
انوپ سنگهه بدگوجر پسر بیر
نراین بدگوجر ۲۲۱
انوپ سنگهه زمیندار باندهو

.. ۲۵۸ - ۲۵۹
انور الدین خان بهادر شهامت جنگ (شیخ خان جهان نام) .. ۵۲۷
انور الدین خان فوجدار ارکاٹ ۵۱۴
انور الدین خان فوجدار کرناٹک حیدر آباد ۵۲۳
انی رای سنگهدلن خطاب انوپ سنگه بدگوجر .. ۲۲۰ - ۲۲۳
اوچلا پسر بلبهدهر ۴
اودیپوری محل ۳۱۵
اودی سنگهه .. ۲۲۶
اودیسنگهه پسر پرتاپ سنگهه ۲۹۴
اودی سنگهه پسر مها سنگهه ۲۳۰
اودی سنگهه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیندار ماژوار .. ۱۷۹ - ۱۸۱
اوردت پدر راجه رامداس کچهواهه .. ۱۵۵
اورک زئی (طائفهٔ از شعب افاغنهٔ کوهستان خیبر) .. ۳۶۷ - ۷۲۷ - ۷۵۷
اورنگ زیب پادشاه ۲۰۷ - ۲۸۹
اوزبکیه (یا) اوزبکان (قوم) ۴۲ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۲۱۱ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۵۸ - ۲۶۳ - ۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۳۵ - ۳۶۱ - ۶۶۶ - ۷۲۸ - ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۹۶ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۱۱
اویماقات (گروه) ۸۰۰
اهتدا خان مصاحب شاهزاده محمد کام بخش ۳۲۷
اهتمام خان .. ۸۷۰
اهتمام خان حارس غوری ۶۶۶

اهتمام خان - خطاب سردار خان سردار بیگ پسر باقي خان قلماق چیله ۴۹۱ -
.. .. ۴۹۲
اهتمام خان کوتوال ۶۰
اهل خواف (فرقه) ۸۴۲
اهل فرنگ ۳۲۲ - ۳۵۸ -
.. ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۸۵۵
ایاز غلام متبنای عثمان خان لوهاني .. ۶۳۲
ایسر داس .. ۱۱۷
ایشور سنگهه .. ۸۳
ایمل خان .. ۸۶۴
ایکو (یا) انکوجي پسر شاهجي بهونسله ۳۴۴ - ۳۴۵

* حرف با *

بابا آغا (کدبانوی شهاب الدین احمد خان) .. ۵۷۰
بابا بیگ جلایر ۶۰۳ - ۶۰۴
بابا حاجي .. ۲۶۵
باباي زنبور .. ۶۰۶
بابو لچهمي زمیندار رتن پور ۷۸۴
باجي راو پسر بالاجي بهوناتهه ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵
باجي راو - سردار جانب راجه ساهو بهونسله ۳۶۰
باجي راو سردار مرهتّه ۸۳ -
.. .. ۸۳۷
بادل (شف - زین الدین خان) ۵۱۴
باز بهادر .. ۷۶۵
باز بهادر پسر شریف خان اتکه .. ۶۰۲ - ۶۰۳
باقر خان نجم ثاني ۴۲۹
باقي خان ۴۶۴ - ۷۸۶
باقي خان قلماق چیله ۴۹۱
باگهه پسر خرد رانا پرتاب ۲۰۴
بالاجي بهوناتهه ۳۵۲
بالاجي پسر باجي راو ولد

بالاجي بهو ناتهه ۳۵۴ -
.. ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷
بالاجي (او .. ۸۵۴
بانا - نام (يا) باپا نام پسر
بوسي نرنالله (يا) پرنالله
.. .. ۲۰۲
باهر دل (يا) ناهر دل چيله
.. .. ۶۹۷
بايزيد بسطامي رحمة الله عليه
.. .. ۵۸۳
بايزيد خان (يا) بازيد خان
.. .. ۶۶
بايسنقر جعلي .. ۲۶
ببر جنگ - خطاب حرز الله
خان بهادر بن حفظ الله خان
.. .. ۵۲۱
بجاي خان پسر خواجه بهاء
خان .. ۱۲۵
بجيسنگهه .. ۸۱
بجيسنگهه برادر راجه جيسنگهه
سوائي .. ۵۰۱
بجيسنگهه مخاطب به راجه
جيسنگهه پسر بشن سنگهه
.. .. ۳۰۳
بچاجي (يا) نجاجي مانک
(يا) نايک نبيرهٔ انگ
پال .. ۳۳۸
بخت مل .. ۱۵۸
بخشي الملک (خطاب روح الله
خان اول) .. ۳۱۲
بدگوجر (طائفهٔ از راجپوت)
.. .. ۲۲۰
بدنسنگهه .. ۱۳۸
بدن سنگهه نبيرهٔ عم راجه کشن
سنگهه بهدوريه ۲۲۹
بدهچند (يا) بديچند پسر راجه
جيچند راجهٔ نگرکوت
.. .. ۱۱۸
بدهه سنگهه پسر انروده سنگهه
(يا) انروده سنگهه ۳۰۶

بدیع الزمان پسر سلطان حسین میرزا والی خراسان ۵۴۸
براهمه (قوم) ۳۲۸ - ۳۵۲ - .. ۳۸۳ - ۳۹۵ - ۵۶۵
برسنگهدیو پسور پرتاپ دیو ۱۶۳ - ۲۱۳ - ۲۵۷ - ۲۹۵ - ۵۱۰
برسنگهدیو بندیله پسر راجه مدهکر ساه بندیله ۱۳۴
برسنگهدیو بندیله ۱۴۰ - .. ۱۷۱ - ۶۱۶ - ۶۱۷
برگیان عنبری (طائفه) ۱۴
برنبه (یا) برهنه - تخلص راجه بیربر مهیس داس نام ۱۲۲
بروي رام (یا) هروي رام زمیندار چوراگڈهه ۱۳۸
برهان الله خان پسر حسین خان بن سرفراز خان دکني ۴۷۲
برهان الملک .. ۳۵۴
بزرگ امید خان خلف شایسته خان امیر الامرا ۷۰۳
بزرگ خانم بنت مکله بانو همشیرهٔ کلان ممتاز محل زوجهٔ سیف خان ۷۶۲
بسالت جنگ (شف - شجاع الملک) .. ۷۲۲
بسطامیه (طائفهٔ سلسلهٔ درویشان) ۵۷۳
بسواس راد پسر بالاجي راد .. .. ۳۵۶ - ۳۵۷
بسونت کهور پره ۷۴۷
بشن سنگهه .. ۸۱
بشن سنگهه پسر کنور کشن سنگهه .. ۳۰۳
بکر ماجیت .. ۶۰۰
بکرماجیت پسر راجه ججهار سنگهه (یا) جهجار سنگهه بندیله ۲۱ - ۲۱۷
بکرماجیت زمیندار باندهو

.. .. ۱۷۵
بکرماجیت نبیرهٔ راجه رام چند
بکهیله (یا) بکیله (یا) مکیله
.. .. ۱۳۶
باجهدهر .. ۴
بلرام پسر راجه بیتهلداس کور
.. .. ۲۵۱
بلرام پسر راجه گوپالداس ۲۶۳
بلوچ (قوم) ۵۵۳ - ۷۹۹
بلون راٹهور .. ۲۲۴۰
بنگالکر - لقب راجه سلطان جي (یا)
سلطان جی .. ۳۳۸
بندرابن دیوان شاهزاده شاه عالم
بهادر .. ۴۸۹
بندراسي دیوي .. ۳۱۷
بندیله (قوم) ۱۷۱ - ۲۶۵ -
.. ۲۹۵ - ۳۱۷ - ۴۲۶
بنما سیدهیا .. ۸۷۷
بني تمیم قریش (طایفـــه)
.. .. ۴۴۱
بني مختار (قوم) ۳۲۴
بوداغ خان قاچار (سردار لشکر
قزلباش واللهٔ سلطان مراد
میرزا) ۵۵۰ - ۵۵۱
بوزنجرقا .. ۳۸۷
بولا- والی قصبهٔ وکلور ۲۱۴
بولاقي جد عیسی خان مئین
.. .. ۸۲۵
بهادر .. ۴۴
بهـــادر پسر کلان مظفر خان
گجراتي ۱۸۱ - ۱۸۲
بهادر (خطاب حرزالله خان
ببر جنگ ... ۵۲۱
بهادر (خطاب رکن الدوله سید
لشکرخان بهادر نصیر جنگ
میر اسمعیل نام برادرزادهٔ
سید هاشم خان) ۳۶۰
بهادر (خطاب سعدالله خان
مظفـــر جنـــگ هدایت
محي الدین نام) ۵۲۲

بهادر (خطاب متوسل خان رستم جنگ بن حفظ الله خان .. ۵۲۱
بهادر خان ۶۸ - ۹۰ - ۲۱۵ - ۲۴۲ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۶۱۴ - ۷۸۳
بهادر خان باقي بيگ ۲۷۵
بهادرخان برادر زادهٔ خانجهان ۲۵۷
بهادر خان پسر الف خان .. .. ۶۷ - ۶۸
بهادرخان پسر خضر خان پني ۶۳
بهادر خان پني (يا) پتني .. ۵۲۳ - ۵۲۴
بهادر خان روهيله ۴۲ - ۸۵ - ۱۴۴ - ۲۱۵ - ۲۴۹ - ۴۳۵ - .. ۶۵ - ۶۷۸ - ۸۰۲
بهادر خان شيباني ۵۳۶ - ۷۶۹
بهادر خان شيباني برادر خان زمان ۵۴۳ - ۵۴۵
بهادر خان كوكه ۱۴۷ - .. ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۳۴۹
بهادر خان گيلاني ۷۷۴
بهادر خان مرزبان آسير ۶۱۲
بهادر خان مرزبان خاندیس ۶۱۱
بهادر خان (خطاب ابراهيم خان پسر خضر خان پني) .. .. ۶۶ - ۶۷
بهادر سنگهه پسر خرد راجه بهادر .. ۲۷۰
بهادر شاه غازي ۶۱ - ۶۶ - ۶۷ - ۸۱ - ۹۸ - ۳۲۷ - .. .. ۳۵۱ - ۴۸۷
بهادر ظفر جنگ (خطاب سعيد خان چغتا پسر احمد بيگ خان كابلي) .. ۴۳۳
بهادر كوكلتاش .. ۵۷

بهارتهه نبيرهٔ رام چند پسر راجه مدهكر .. ۲۱۳

بهارتهي چند .. ۱۳۷

بهار سنگهه (يا) بهادر سنگهه جد راجه گوپال سنگهه كور ۳۴۰

بهار سنگهه (يا) بهار سنگهه ۲۸۱

بهاره (يا) پهاره (يا) تهاره (لقب زميندار صوبهٔ گجرات) .. ۱۸۴

بهاري چند پسر راو دلپت بنديله .. ۳۲۰

بهاسكر پنڈت ديوان رگهو بهونسله ۸۴۴ - ۸۴۵

بهاو موسوم به سدا سيو راو پسر جمنا جي (يا) چمنا جي برادر باجي راو (شف - سداسيو راو) .. ۳۵۵ - ۷۲۰

بهاو سنگهه .. ۱۷۵

بهاو سنگهه راٹهور ۲۲۴

بهاء الدين تويچي ۲۰۰

بهاءالدين زكريای ملتاني ۵۹۰

بهبيـــن (نام مادر جلالهٔ روشاني) .. ۲۴۳

بهتي (طائفه) ۲۴ - ۱۰۶

بهرام پســـر صادق خان مير بخشي .. ۷۳۱

بهرام سلطان پسر نذر محمد خان والی بلخ ۸۰۲ - ۸۱۰

.. .. ۸۱۱ - ۸۱۲

بهرام ميرزا .. ۵۶۳

بهرجي .. ۶۶۸

بهروجي سركر ۳۶۱ - ۳۶۲

بهره مند خان ۷۴۲ - ۸۱۳

بهره مند خان بخشي جد مادری بهـــره مند خان موسوم به مين (يا) مئين .. .. ۴۰ - ۴۱

بهره‌مند خان میربخشی ۷۳۱
بهـــروز خان (یکی از نبایر نجابت خان) ۸۷۱
بهزاد .. ۳
بهگونت داس .. ۱۱۳
بهگونت سنگهه ۲۹۴
بهگونت سنگهه برادر راو بهار سنگهـــه هادا ۳۰۶
بهگونت سنگهه بن بهار سنگهه (یا) بهادر سنگهه ۳۴۰
بهگونت سنگهـــه زمیندار کرهٔ جهان‌آباد ۳۲۱
بهگون‌رای پسر راجه برسنگهدیو ۳۱۷
بهلول .. ۲۶۱
بهلول خان .. ۴۷۰
بهلول خان عبد الکریم میانه ۵۷ - ۵۹ - ۶۳ - ۶۴
بهلول خان کلان عمزادهٔ بهلول خان عبدالکریم ۱۵۹
بهلول خان میانه ۴۲ - ۵۶
بهوپت ولد سنکرام ۶۶۰
بهوج پسر رای سرجن هادا ۱۱۴
بهوج پسر مکتمن بهدریه ۲۲۸
بهونسله - لقب سورسین ۳۴۲
بهیکن خان .. ۳۲۷
بهیلان (طائفه) .. ۲۳۴
بهیم .. ۲۵۵
بهیم پسر راجه بیتهلداس کور ۲۵۵
بهیم سنگهه پسر رام سنگهه هادا .. .. ۳۰۷ - ۳۲۴
بهیم نراین (یا) پیم نراین زمیندار چورا گدهه ۲۱۶ - ۲۱۷
بی‌بی الائی زن احد داد دختر جلالهٔ روشانی ۲۴۷
بی‌بی بخیه بیگی (یا)

تخته بیگي ۳
بیدار بخت .. ۹۷
بید نایک (یا) سرما نایک
(یا) پانڈ نایک ۵۰۰
بیرام خان خانخانان ۵ -
۱۱۶ - ۱۵۸ - ۱۸۱ - ۳۷۵ -
۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۴۰
۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۵۱ - ۵۶۷ -
۵۶۸ - ۵۷۸ - ۵۹۵ - ۶۰۱ -
۶۰۵ - ۶۰۶ - ۷۲۴ - ۷۶۴
بیرام خان محمد باقر پسر
سیومین روح الله خان اول
.. .. ۳۱۵
بیربر (نام راجه مهیس داس)
.. .. ۳۶۹
بیرمدیو پسر سورجمل سیودیه
(یا) سیسودیه دومین پور
رانا امر سنگهه ۴۵۲
بیرم دیو سولنکهي راجپوت
.. .. ۷۷۸
بیر نرائن بدگوجر پدر انوپ
سنگهه اني رای سنگدان
.. .. ۲۲۱ - ۲۲۳
بیگ ارغاي ۸۰۳ - ۸۰۴
بیگم صاحب (یا) صاحبه -
لقب صبیهٔ کلان فردوس
آشیاني ۲۶۸ - ۳۷۰ -
.. .. ۳۷۱
بیلاجي جادون ۳۵۳ - ۳۵۴

* حرف پے *

پادشاه بیگم (خطاب نواب
زیب النسا بیگم ۵۰۷
پادشاه خواجه نام شیر خواجه
.. .. ۶۴۹
پادشاهزاده پرویز (شف -
شاهزاده پرویز) ۴۱۱ -
.. .. ۴۱۹ - ۷۷۹
پادشاهزاده دارا شکوه (شف -
شاهزاده دارا شکوه) ۲۴۰ -

۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۲ - ۲۷۵ -
۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -
۴۴۳ - ۴۵۳ - ۴۵۷ - ۴۶۲ -
۴۶۹ - ۴۷۷ - ۶۶۴ - ۶۶۹ .
.. ۷۵۳ - ۸۰۵ - ۸۰۷
پادشاهزاده سلطان خرم ۹ -
۴۱۲ - ۴۱۵ - ۶۳۳ - ۷۸۰
پادشاهزاده سلطان سلیم (شف -
شاهزاده سلطان سلیم) ۱۳۰ -
۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۶۰ -
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۹۷ - ۳۶۳ -
۳۶۹ - ۵۵۵ - ۵۷۱ - ۵۹۸ -
۶۱۵ - ۶۲۳ - ۶۲۶ - ۷۷۷ -
پادشاهزاده شاهجهان (شف -
شاهزاده شاهجهان) ۱۰ -
۱۵ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۱۹۹ -
۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۹۷ - ۶۲۵ -
.. .. ۶۴۸ - ۷۸۰
پادشاهزاده شاه عالم بهادر
.. .. ۳۱۳
پادشاهزاده عظیم الشان بهادر
.. .. ۵۰۵ - ۶۸۵
پادشاهزاده محمد اعظم شاه
(شف - شاهزاده محمد
اعظم شاه) ۵۳ - ۹۷ -
.. ۳۱۱ - ۷۰۴ - ۸۴۳
پادشاهزاده محمد اکبر (شف -
شاهزاده محمد اکبر)
۵۲۲ - ۸۱۸ - ۸۷۳ - ۸۱۸
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر (شف - شاهزاده
محمد اورنگ زیب) ۲۴ -
۲۸ - ۲۹ - ۴۲ - ۲۵۵ -
۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ -
۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۳ -
۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۹۸ -
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۴۳۵ - ۴۴۶ -
۴۴۷ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ -
۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۶۲ - ۴۶۶ -
۴۶۹ - ۴۷۱ - ۶۶۴ - ۶۶۶ -

۶۷۱ - ۶۷۳ - ۶۸۳ - ۶۹۲ -
۶۹۳ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۵۲ -
.. .. ۸۰۳ - ۸۲۳
پادشاهزاده محمد سلطان
(شف - شاهزاده محمد
سلطان) ۱۴۶ - ۲۱۹ -
۲۲۷ - ۲۹۶ - ۲۹۲ - ۳۰۱ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۶۶۸ - ۶۸۲ -
.. .. ۶۹۸
پادشاهزاده محمد شجاع شف -
شاهزاده محمد شجاع)
۲۵ - ۳۷ - ۴۳ - ۲۵۲ -
۲۶۶ - ۴۲۰ - ۴۲۴ - ۴۵۵ -
.. .. ۶۵۷ - ۷۹۴
پادشاهزاده محمد کام بخش
۳۱۰ - ۳۲۵ - ۴۶۸ - ۴۸۵ -
.. .. ۶۷۶
پادشاهزاده محمد مراد بخش
(شف - شاهزادهٔ محمد
مراد بخش) ۳۸ -

۸۵ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۵۳ -
۲۵۴ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۶ -
۲۶۸ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۸ -
۲۹۵ - ۲۹۹ - ۴۳۴ - ۴۴۳ -
۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۶۱ -
۵۹۷ - ۶۱۱ - ۶۶۳ - ۶۶۶ -
۶۷۲ - ۶۹۳ - ۷۵۹ - ۸۰۱ -
.. ۸۰۳ - ۸۱۰ - ۸۶۶
پادشاهزاده محمد معظم ۵۲ -
۳۰۱ - ۴۶۷ ۴۹۲ - ۷۰۰ -
.. .. ۷۰۳
پاینده خان مغل ۱۸۱
پتهوجي (يا) بيتهوجي پسر
دادا جي (يا) داراجي
.. .. ۳۴۲ - ۳۴۳
پتهورا .. ۱۷۹
پدم سنگهه (يا) بدم سنگهه
پسر راو کرن بهورتيه
.. .. ۲۸۹ - ۲۹۰
پرتاب راو - کار پرداز سيواجي

.. .. ۳۴۸

پرتاب زمیندار پلاؤن (یا) بلاول .. ۶۹۲

پرتاب سنگهه برادر پرتهي سنگهه .. ۸۳

پرتاب سنگهه برادر راجه مان سنگهه .. ۱۷۵

پرتهي بت زمیندار سري‌نگر ۲۸۰

پرتهیراج .. ۴۶۴

پرتهیراج پسر ججهار سنگهه ۷۸۶

پرتهي راج کچواهه ۱۱۱

پرتهي سنگهه .. ۸۳

پرتهي سنگهه پسر پرتاپ سنگهه .. ۲۹۴

پرتهي سنگهه پسر راو دلپت بندیله ۳۲۰ - ۴۴۶

پوردل خان ۲۸ - ۷۸۹

پوردل خان قلعه دار بست ۴۴۶

پرسوتم سنگهه نبیرهٔ راجه راج سنگهه (که بسریقهٔ اسلام درآمده موسوم به سعادتمند گردید) .. ۱۷۲

پناجي (یا) بناجي پسر پتهرجي (یا) بیتهوجي ۳۴۲

پنچي راگهو (یا) نیچهي راگهو زمیندار چنچار ۳۴۴

پنچم سنگهه پسر سانول سنگهه ۲۹۵

پنوار (قوم) .. ۲۶۵

پني (فرقهٔ از الوس) ۶۵۷

پورنمل .. ۱۱۲

پورنمل پسر کلان شیخاوت ۱۱۴

پورنمل کندهوزیه ۱۶۲

پهاڑ خان .. ۱۳۵

پهاڑ سنگهه بذیله ۲۱۵

پهاڑ سنگهه (یا) بهار سنگهه
(یا) بهار سنگهه ۲۹۳
پهاڑ سنگهه پسر راجه برسنگهدیو
.. .. ۱۹۹
پیچه جان انگه عرش آشیاني
و مادر زین خان کوکه
.. .. ۳۶۲
پیدبا نایک زمیندار سکریا ۸۷۴
پیر محمد خان شیرواني حاکم
مالوه .. ۷۶۵

* حرف تاء *

تاج خان .. ۱۵۹
تارا بائي زن رام راجه ۳۵۱
تانسین (نام کلاونت) ۱۳۴
تخت مل برادر بخت مل
.. .. ۱۵۸
تربیت خان ۲۸۱ - ۶۵۹ -
.. .. ۷۳۲ - ۷۴۱
تربیت خان بخشی شاهجهاني
.. .. ۴۷۹
تربیت خان صوبه دار کشمیر
.. .. ۷۵۹
تربیت خان عبدالرحیم ۵۶۰
تردي بیگ خان ۳۷۵ -
.. .. ۵۵۷
تردي علي قطغان اتالیق
سبحان قلي خان پسر نذر
محمد خان .. ۷۹۹
ترسون محمد خان ۱۴۹ -
.. .. ۵۵۷
ترکمان (قوم) ۵۴۳
ترین (فرقه) .. ۶۵۷
تکلو خان قصه‌خوان ۱
تلجا بهواني (نام پارهٔ از جسم
درگا بهواني زن مهادیو)
.. .. ۱۸۸
تلوکسي برادرزادهٔ راجه
بهارامل .. ۴
تمن داس (یا) نمن داس

پسر راجه رامداس کچهواهه
.. .. ۱۵۷
تودرمل .. ۱۲۸
تورانیان (طایفهٔ) ۳۹۵
توکا بائي صبیهٔ موتیه ۳۴۴
توکر جي (یا) توکوجي پسر
ایکو (یا) انکو جي بن
شاهجي بهونسله ۳۴۵
تهمتن - لقب رستم پهلوان
.. .. ۴۵
تهور خان پسر صلابت خان
خواجه میر خوافي ۷۴۵
تهور خان داماد عنایت خان
.. .. ۸۱۸
تهور خان مخاطب به بادشاه قلي
خان خویش عنایت خان
.. .. ۸۱۷
تیما راجه سندهیه (یا) پتما
راجه سندهیه ۳۶۲
تیمور شاه .. ۷۲۰
تیمور شاه پسر شاه درانی
.. .. ۳۵۶
تیموریه - لقب خاندان امیر
تیمور .. ۳۷۵

* حرف ثاء *

ثناءالله خان پسر ضیاء الله خان
و نبیرهٔ عنایت الله خان
.. .. ۸۳۱

* حرف جیم *

جات (قوم) ۷۱۸ - ۷۲۰
.. .. ۷۴۹
جادو (یا) جادون (قوم) ۳۴۳
جادو - لقب لکهي ۳۴۳
جادوان - لقب راجه چندر
سین پسر دهناجي جادوان
.. .. ۳۳۶
جالندهري (نام برخی از جسم
درگا بهواني زن مهادیو)
.. .. ۱۸۸

جام زمیندار کچهه خرد ۴۱۰
جام (لقب زمینـــدار صوبهٔ
گجرات) .. ۱۸۴
جامي - تخلـــص مولانا
عبد الرحمن (قدس سره)
.. .. ۵۳۹
جانباز خان .. ۸۵۳
جان جهان (انورالدین خان
بهادر شهامت جنگ را
خلد مکان باین خطاب نامزد
کرده) .. ۴۲۷
جانجهان لودي ۲۵ - ۳۲ -
.. .. ۵۶
جان سپار خان بني مختار
پسر رستم دل خان ناظم
صوبهٔ حیدر آباد ۳۲۴ -
.. .. ۳۲۵ - ۳۲۷
جانش بهادر ۳۶۶ - ۶۶۲
جان نثار خان ۴۲۸ -
.. ۴۳۹ - ۶۶۴ - ۸۰۱
جان نثار خان خواجه ابوالمکارم
.. .. ۷۴۵
جانوجي پسر کلان راجه ساهو
رگهوجي بهونسله ۳۵۸
جاوید خان جواجه سـرا
(مختار کار سلطنت احمد
شاه پادشاه) .. ۵۲۶
ججهار سنگهه ۲۱۲ - ۲۱۵ -
۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۹۵ - ۲۹۸ -
.. ۵۱۰ - ۶۳۴ - ۷۸۶
ججهار سنگهه بندیله ۲۴ -
۱۳۸ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۶ -
۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۵۱ - ۲۵۵ -
۲۵۶ - ۲۷۲ - ۴۳۷ - ۴۳۸ -
۴۵۵ - ۶۵۰ - ۶۶۵ - ۷۵۷ -
.. ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵
ججهـــار سنگهه پور راجه
بوسنگهدیو .. ۱۹۹
جسونت سنگهه .. ۲۹۳
جسونت سنگهـــه برادر راو

امر سنگهه .. ۲۳۲
جسونت سنگهه پسر راجه گج
سنگهه .. ۲۲۵ - ۲۲۶
جعفر خان پسر صادق خان
میر بخشي ۷۳۰ - ۷۳۲
جعفر خان میر جعفر حاکم
بنگاله .. ۸۴۶
جگاجوت (نام فیل راو رتن
هاڈا) .. ۲۱۰
جگتا زمیندار موُ ۴۳۴
جگت سنگهه ... ۷۲۹
جگت سنگهه پسر راجه مانسنگهه
.. ۱۴۱ - ۱۵۹ - ۱۶۷
جگت سنگهه پسر مکند سنگهه
هاڈا .. ۳۲۳
جگت سنگهه زمینـــدار جمو
.. .. ۲۷۲ - ۲۹۸
جگت سنگهه ولد کنور کرن
.. .. ۲۰۵ - ۲۰۶
جگمال (یا) جگمل برادر راجه
بهارا مل .. ۱۱۲
جگناتهه .. ۱۱۰ - ۴۰۲
جگناتهه پسر راجه بهارامل
.. .. ۱۱۲
جلال نام شیخ جمالی دهلوي
.. .. ۵۳۹
جلال الدین .. ۲۴۸
جلال الدین روشاني ۲۴۲ -
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۳۶۶ - ۳۶۸
جلال الدین محمد اکبر پادشاه
ملقب به عرش آشیاني
(شف - عرش آشیاني)
.. .. ۳۹۰ - ۳۹۱
جلال چیلهٔ سربراه خان ۷۴۵
جلال خان .. ۱۴
جلال خان پسر درمین دلاور
خان کاکر .. ۱۲
جلال خان قورچي ۱۲۴ -
.. .. ۳۷۸
جلال خان مخاطب به دلیر

خان داوزي (يا) دارُد زئي
برادر خرد بهادر خان روهله
.. .. ۴۲
جلال خان مخاطب به سليم
شاه پسر شير شاه ۴۰۳ -
.. .. ۶۰۳
جلال كهوكر وال .. ۱۷۵
جلالي - تخلص شيخ جمالي
دهلوي .. ۵۳۹
جلاله .. ۳۶۷ - ۳۶۸
جلالهٔ تاريخي ۲۳۹ - ۵۷۳ -
.. .. ۷۷۰
جلاله (يا) جلالهٔ روشاني
شيخ بايزيد (يا) بازيد
معروف به پير روشان (يا)
روشاني خلف شيخ عبدالله
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۷۲۷ -
جمال الدين پسر جلالهٔ روشاني
.. .. ۲۴۴
جمال خان .. ۱۳
جمال خان پسر كلان دلاور خان
كاكر ۱۱
جمالي - تخلص جلال دهلوي
پدر شيخ گدائي كنبو
.. .. ۵۳۹
جملة الملك اسد خان ۳۰۳ -
.. .. ۴۶۸
جملة الملك (يا) جملة الملكي
سعد الله خان (شف -
سعد الله خان) ۲۴۸ -
۲۷۵ - ۴۶۱ - ۶۶۳ - ۶۶۸ -
.. .. ۷۵۳
جمناجي (يا) چمناجي برادر
باجي راو .. ۳۵۵
جميل بيگ پسر تاج خان
.. .. ۱۵۹
جنپت (يا) چنت بنديله
يكے از نوكران برسنگهديو
و ججهار سنگهه ۲۵۷ -
.. .. ۲۵۸

جنپت (یا) جیت بندیله ۱۴۳ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۱۶۰ -
پدر سترسال بندیله ۵۱۰ ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ -
جنپت بندیله ۲۳۰ - ۲۹۳ - ۱۷۶ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۲۹۴ - ۲۹۷ - ۳۱۸ - ۵۱۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۱۹۷ -
.. .. ۷۸۶ ۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۹ -
جنت آشیانی (یعنی نصیرالدین ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ -
محمـــد همایون پادشاه ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
شف - همایون پادشاه) ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۲۸ -
.. ۱۱۱ - ۱۵۸ - ۲۳۸ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۸۳ -
۴۰۳ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۵ - ۲۹۸ - ۳۷۰ - ۴۰۵ - ۴۰۷ -
۵۳۶ - ۵۳۹ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۵ - ۴۱۶ -
۵۴۷ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ - ۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۴ - ۴۲۷ -
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۲ - ۵۷۵ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۴۷ -
۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۸۰ - ۶۰۳ - ۴۵۴ - ۴۵۶ - ۴۶۱ - ۵۳۷ -
.. ۶۰۴ - ۶۲۵ - ۷۶۴ ۵۳۸ - ۵۵۵ - ۵۵۴ - ۶۱۶ -
جنت مکانی (یعنی نور الدین ۶۱۷ - ۶۲۵ - ۶۲۹ - ۶۳۰ -
محمد جهانگیر پادشاه) ۶۳۳ - ۶۳۵ - ۶۳۷ - ۶۴۰ -
.. ۸ - ۹ - ۱۲ ۶۴۱ - ۶۴۳ - ۶۴۶ - ۶۴۸ -
۱۷ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۵ - ۵۶ ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۴ -
۸۸ - ۱۱۷ - ۱۳۷ - ۱۴۱ - ۶۶۵ - ۶۷۰ - ۷۳۰ - ۷۳۶ -

۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۵۰ - ۷۵۵ -
۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۷۹ - ۷۸۳ -
۷۸۹ - ۷۹۱ - ۷۹۴ - ۷۹۶ -
.. ۸۱۴ - ۸۶۱ - ۸۶۵
جنکو پسرجے آپا سندهیه ۳۵۶
جنید کرراني .. ۵۹۲
جواهر سنگهه جات ۷۴۹
جوده سنگهه پســـر مهاراجه
تیجسنگهه .. ۲۴۱
جهان خان ۳۵۶ - ۸۵۲
جهان شاه .. ۹۹ - ۱۰۰
جهاندار شاه ۴۰ - ۹۹ -
۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۴۷ -
۳۲۸ - ۳۳۴ - ۵۰۶ - ۵۱۹ -
۷۰۹ - ۱۱۲۶ - ۸۳۰ - ۸۳۹ -
.. .. ۸۸۰
جهانگیر پادشاه ۲۱۳ - ۲۹۵ -
.. ۴۰۵ - ۶۲۷ - ۶۴۴
جهانگیر قلي خان پسر خان
اعظم .. ۷۶۱
جهانگیر قلي خان لاله بیگ
ناظم صوبهٔ بهار ۲۱۸
جهپت رای ۱۶۳ - ۱۶۴ -
جهجارا (یا) چنجاره دختر
لکهي جادو (یا) جادون
.. .. ۳۴۲ - ۳۴۴
جے آپا سندهیه ۳۵۵ - ۳۵۶
جے آپا مرهته ۸۴۸ - ۸۴۹ -
.. .. ۸۵۰
جیجي انگه ۳۸۸ - ۵۳۲
جے چند راجهٔ قنوج ۱۷۹
جے رام ولد راجه اني رای
سنگهدلن .. ۲۲۳

* حرف چے *

چاندا پسر رای درگا سیسودیه
.. .. ۱۴۳
چاند بي بي ۶۱۲ - ۷۲۸
چتر بهوج .. ۴۰۵
چرکس (قوم) .. ۲۷۰

چغتا خان .. ۱۱۲
چغتا (یا) چغته (یا) چغتائي
(قوم) ۵۴۷ - ۵۵۱ -
.. .. ۵۶۸ - ۵۸۵
چنجي .. ۸۲۴
چندا صاحب (یا) نواب چندا
صاحب (شف - حسین
درست خان) ۵۱۳
چندر سین پسر راي مالدیو
.. ۱۴۹ - ۱۸۰ - ۴۰۹
چنگیز خان .. ۷۶۸
چوڑامن جاٹ ۸۲ - ۸۳
چین قلیچ خان بهادر ۴۷۲ -
.. .. ۴۸۴

* حرف حاء *

حاجي احمد برادر علي وردي
خان میرزا بندي ۸۴۳ -
.. .. ۸۴۴
حاجي انور .. ۵۲۷
حاجي بیگم .. ۶۰۴
حاجي جمال مرید مخدوم
بهاء الدین زکریای ملتاني
.. .. ۵۹۰
حاجي حمید گوالیاری غزنوي
.. .. ۵۷۷
حاجي خان غلام شیر خان سور
.. .. ۱۱۱ - ۳۷۵
حاجي سیاح .. ۶۹
حاجي شهاب (یا) شهاب الدین
.. .. ۵۵۹
حاجي محمد پدر علي وردي
خان میرزا بندي ۸۴۳
حاجي محمد خان سیستاني
.. .. ۵۶۸
حافظ رحمت خان ۷۱۶ -
.. .. ۷۱۸ - ۸۴۲
حافظ رحمت خان روهله ۷۱۹
حافظه مریم مادر عنایت الله
خان (که بتعلیم زیب النسا

بیگم صبیهٔ خلد مکان عالمگیر
بادشاه ممتاز بود) ۸۲۸
حبش علي خان ۷۷۱
حرز الله خان بهادر ببر جنگ
صوبه‌دار ناندیر ولد
حفظ الله خان ۵۲۱
حسام الدین خان ۴۶۰
حسن بیگ .. ۱۵۹
حسن بیگ شیخ عمري ۱۵۹
حسن خان چغتا ۱۳۹۰
حسن خان پسر پدر شیر شاه
.. .. ۱۷۲
حسن خان پسر سید حسین
خان بارهه ۵۰۱
حسن خواجه میر برادر
عبدالرحیم خواجه بن کلان
خواجه .. ۷۵۰
حسن علي خان (یا) حسین
علي خان بارهه ۱۰۲
حسن علي خان برادر غضنفر
خان فوجدار مرادآباد
.. .. ۸۶۸
حسن علي خان بهادر عالمگیر
شاهي ۳۱۹ - ۸۷۳
حسن محي‌الدین خان پسر
طالب محي‌الدین خان
.. .. ۵۲۱
حسین بیگ ایچک أغلي
استجلو لله .. ۵۴۴
حسین خان .. ۸۲۷
حسین خان پسر کلان سرفراز
خان دکني ۴۷۲
حسین خان خویشگي ۷۱۴
حسین خان خویشگي تعلقه دار
قصور .. ۵۱۷
حسین خان شاملو حاکم هرات
.. .. ۶۴۳
حسین خان - نام شمشیر خان
ترین اعظم شاهي ۶۸۳
حسین درست خان عرف

چنـــدا صاحب داماد
سعادت الله خان ۵۱۳
حسین علیخان ۴۱ - ۸۲ -
۲۰۸ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۴۵۲ -
۸۳۴ - ۸۳۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱
حسین علیخـــان امیر الامرا
۴۱ - ۶۶ - ۶۹ - ۸۷۱
حسین قلي خان خانجهان
ناظم پنجاب ۱۱۸ -
.. .. ۱۱۹ - ۱۸۶
حضرت غوث الثقلین رضي الله
عنه و قدس سره ۶۰۰
حفظ الله خان عرف میان خان
.. .. ۸۷۹
حفظ الله خان ناظم صوبهٔ تتّهه
و فوجدار سیوستان پور
سعد الله خان شاهجهاني
.. .. ۵۲۰
حکیم ابوالفتح ۱۲۰ -
۱۶۲ - ۳۶۵ - ۵۹۵ - ۵۹۹
حکیم الملک .. ۵۶۳
حکیم داؤد تقرب خان ۳۷۱
حکیم رکنای کاشي ۲۸۳ -
.. .. ۷۹۲
حکیم ضیاءالدین رحمت خان
پسر حکیم تطبا ۲۸۳
حکیم عبدالله خان کشمیري
مخـــاطب به بهاء الدوله
.. .. ۸۵۱
حکیم علي .. ۵۹۹
حکیم عین الملک ۷۶۸
حکیم فیروز .. ۳۹۰
حکیم تطبا برادر حکیم رکنای
کاشي ۲۸۳ - ۷۹۲
حکیم محسن تقرب خان وزیر
شاهزاده محمد کام بخش
.. .. ۳۲۷
حمید الدوله سیادت خان سید
حمید خطاب پسرعمان الملک
.. .. ۸۵۶

حمیدالدین خان ۳۵۰
حمید الدین خان پسر سردار خان سردار بیگ ۴۹۴
حمیدالدین خان عالمگیر شاهی ۵۲۵
حمید خان پسر داؤد خان قریشی .. ۳۷
حمید خان حبشی ۲۷۰
حمیده بانو بیگم والدهٔ رحم‌الله خان اول و خالهٔ خلدمکان ۳۱۰
حوری خانم انکهٔ بیگم صاحب صبیهٔ کلان فردوس آشیانی ۳۷۰
حیات خان داروغهٔ آبدار خانه .. .. ۲۲۲ - ۲۲۳
حیدر علي خان ۳۵۸ - ۷۲۳
حیدر علی خان (یا) حیدر قلي خان ۶۳ - ۶۷
حیدر علیخان خراساني (یا) حیدر قلي خان ۶۲ - ۷۳
حیدر علي خان بهادر تعلقه دار سري رنگ پتن ۵۲۹
حیدر علي خان (یا) نواب حیدر علي خان ۵۹
حیدر قلي خان ۳۳۱ - ۷۰۸
حیدر قلي خان (یا) حیدر علي خان .. ۳۲۹
حیدر قلي خان دیوان دکن ۹۸۵
حیدر قلي خان ناصرالجنگ ۸۳۴

حرف خاء

خادم حسن خان نائب پورنیه ۸۴۶
خاصه خیل (طایفه) ۵۲۱
خاقان آفاق - لقب محمد شاه

پادشاه .. ۶۸۵
خاقان زمان .. ۴۸۹
خان اعظم .. ۱۵۵ - ۵۹۵ -
۶۰۲ - ۶۱۷ - ۷۲۸ - ۷۶۱
خان اعظم میرزا عزیز کوکه (یا)
خان اعظم کوکه ۳ - ۵ -
۱۴۲ - ۱۷۱ - ۳۷۸ - ۳۹۱ -
۳۹۷ - ۴۰۰ - ۴۰۹ - ۴۱۰ -
۴۱۲ - ۵۴۲ - ۵۴۶ - ۵۵۷ -
۵۷۳ - ۵۹۳ - ۶۱۴ - ۷۶۹ -
.. .. ۷۷۰ - ۷۷۲
خانجهان .. ۱۲۴ - ۱۶۹ -
۱۹۸ - ۶۲۸ - ۶۸۸ - ۶۹۱ -
.. .. ۷۳۸ - ۷۷۸
خانجهان بارهه ۲۳۰ - ۲۴۰ -
.. .. ۲۷۲
خانجهان بهادر ۲۹۳ - ۷۴۵
خانجهان بهادر نظام دکن
۵۳ - ۲۹۱ - ۳۱۹ - ۴۹۷
خانجهان بهادر کوکلتاش (یا)
کوکه ۵۲ - ۵۶ - ۵۷ -
۶۴ - ۲۳۶ - ۲۹۴ - ۵۰۶
خانجهان پدر سید منصور
خان بارهه .. ۴۵۰
خانجهان ترکمان ۱۶۴
خانجهان حسین قلی ۷۷۱
خانجهان - خطاب سید
خانجهان شاهجهانی ۴۶۶
خانجهان - خطاب شایسته
خان امیرالامرا ۲۹۴ -
.. ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷
خان جهان لودی حاکم مالوه
.. .. ۲۱۵ - ۲۱۶
خانجهان لودی صوبه دار دکن
۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ -
۱۵۳ - ۱۶۸ - ۲۰۶ - ۲۱۳ -
۲۱۴ - ۲۱۹ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -
۲۵۱ - ۲۵۷ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۲۸ - ۴۳۰ - ۶۳۰ - ۶۴۱ -
۶۴۲ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۷۳۴ -

۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۸۲ - ۷۸۴ -
۷۸۸ - ۷۹۴ - ۸۶۳ - ۸۶۴
خانجهان ناظم پنجاب ۶۰۷
خانخانان انتظام الدوله خان
عمادالملک ۸۵۴
خانخانان بیرام خان (یا)
خانخانان ۶۵ - ۷۳ -
۸۲ - ۱۲۹ - ۱۵۳ - ۱۵۵ -
۱۶۸ - ۲۹۲ - ۳۷۵ - ۴۰۰ -
۴۵۵ - ۴۸۸ - ۵۹۸ - ۶۱۵ -
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۸ - ۶۴۲ -
۷۲۷ - ۷۷۹ - ۸۴۷ - ۸۶۲
خانخانان - خطاب مهابت
خان .. ۴۲۵
خانخانان سپه سالار ۶۲۳
خانخانان - لقب میرزا خان
.. .. ۴۱۰
خانخانان منعم خان ۱۲۰-
۳۷۵ - ۵۰۵ - ۵۱۵ - ۵۵۹ -
.. .. ۶۰۴ - ۸۰۹
خانخانان میرزا عبد الرحیم
۶ - ۷ - ۸ - ۱۵ - ۱۶ -
۱۷ - ۱۲۱ - ۱۵۱ - ۱۵۳ -
۱۸۲ - ۳۹۲ - ۶۴۶ - ۷۷۳
خاندوران ۸۳ - ۲۱۷ -
۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۹۵ - ۳۴۰ -
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۴۳۰ - ۴۴۲ -
.. ۷۱۴ - ۷۹۵ - ۸۴۷
خاندوران بهادر ۲۳۱ -
.. .. ۴۲۴ - ۷۸۵
خاندوران - خطاب نصیری
خان .. ۴۷۰
خاندوران خواجه حسین یزدی
کوکلتاش خان ۱۰۱
خاندوران سید محمود ۲۹۷ -
.. .. ۶۸۲
خاندوران - شاه بیگ خان
ارغون پسر ابراهیم بیگ
چریک .. ۶۴۲
خاندوران صوبهدار برهانپور

.. .. ۲۲۰ - ۲۸۷
خانددوران نصرت جنگ ۴۱۵ -
.. .. ۷۵۹
خان زمان ۱۳ - ۲۲۹ -
۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۵۴۳ -
.. .. ۶۶۵ - ۶۹۲
خان زمان بهادر ۱۴۴ -
.. .. ۴۵۵ - ۷۹۴
خان زمان شیخ نظام فوجدار
کرلاپور نواح پرنالہ ۳۵۰
خانزمان صوبہ دار خاندیس
.. .. ۲۰
خان عالم ۱۲۳ - ۴۰۰ -
.. .. ۴۰۹ - ۴۲۰
خان فیروز جنگ ۵۸ - ۶۱ -
۳۱۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳ -
.. .. ۵۰۴
خان کلان ۱۰۹ - ۱۴۹ -
۳۷۶ - ۳۷۸ - ۴۰۰ - ۵۵۶
خانه زاد خان .. ۷۴۷
خانه زاد خان حارس غزنین
.. .. ۷۷۷
خانه زاد خان - خطاب روح الله
خان درمین پسر روح الله
خان اول .. ۳۱۵
خانه زاد خان - خطاب میرزا
شیخ (یا) محمد شیخ
پسر کلان سعید خان بهادر
ظفر جنگ چغتا ۴۳۳ -
.. ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶
خاوند علي محمد خان ۸۴۲
(جناب) ختمي پناه (صلی الله
علیه و سلم) ۶۱۷
خبیطه (از الوس مغول و
از همراهیان معصوم خان
کابلي) .. ۷۲۶
خداوند خان حبشي ۱۸۲
خداوند خان دکني ۷۲۸
خدمت پرست خان ۴۱۹
خدمت خان .. ۴۹۲

خدمت طلب خان ۸۳۹
خدیجه بیگم صبیهٔ قلیج خان
.. .. ۸۳۲
خسرو ۹ - ۱۵۳ - ۳۹۹ - ۴۱۱
خسرو پدر دادر بخش ۷۳۰
خسرو پسر نذر محمد خان
والی بلخ ۷۳۱ - ۸۰۲ -
.. .. ۸۱۲
خسرو - تخلص حکیم ناصر
.. .. ۳۹۰
خسرو خان وکیل میرزا غازی
.. .. ۴۰۵
خضر خان پنی ۶۳ - ۶۴
خضر خواجه خان ۵۳۵
خطیب ابوالفضل گازرونی
.. .. ۵۸۴
خلدمکان (یعنی محمد اورنگزیب
عالمگیر پادشاه - شف
محمد اورنگزیب پادشاه)
۳۴ - ۴۰ - ۴۱ - ۵۴ -
۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ -
۶۱ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ -
۶۹ - ۷۲ - ۸۱ - ۸۹ -
۹۷ - ۱۴۶ - ۲۱۹ - ۲۳۰ -
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۷۵ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۲۸۷ -
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۶ -
۳۰۰ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۰۸ -
۳۱۰ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۸ -
۳۲۰ - ۳۲۴ - ۳۴۰ - ۳۴۶ -
۳۴۷ - ۳۵۱ - ۳۷۲ - ۴۱۵ -
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۴۰ - ۴۴۸ -
۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۳ -
۴۶۷ - ۴۷۴ - ۴۷۶ - ۴۷۸ -
۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۵ - ۴۹۷ -
۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۳ - ۵۰۵ -
۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۸ -
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۷ - ۶۶۸ -
۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۵ - ۶۷۹ -
۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۵ - ۶۸۶ -

۶۹۰ - ۷۰۷ - ۷۳۸ - ۷۶۰ -
۸۰۸ - ۸۱۲ - ۸۱۶ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۸ -
۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۷ -
۸۶۵ - ۸۷۱ - ۸۷۲ ۸۷۷
خلد منزل - (یعنی قطب الدین
محمد شاه عالم پادشاه
مخاطب به بهادر شاه)
۴۰ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۷ -
۷۲ - ۷۳ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۹ -
۲۷۰ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۲۱ -
۴۸۷ - ۴۸۸ - ۵۰۱ - ۵۰۲ -
۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۱۲ - ۵۱۵ -
۵۲۷ - ۵۵۳ - ۶۸۵ - ۷۱۱ -
۸۱۷ - ۸۳۰ - ۸۷۸ - ۸۸۰
خلیفه سلطان وزیر ایران ۷۴۶
خلیفه شاملو .. ۵۴۵
خلیل الله خان ۲۳۳ - ۲۳۵ -
۲۶۷ - ۲۷۹ - ۴۵۲ - ۷۳۸ -
۷۵۳ - ۸۰۶ - ۸۰۹ - ۸۶۶
خلیل الله خان پسر کلان
روح الله خان خانه زاد خان
۳۱۷ .. ..
خلیل الله خان صوبه دار لاهور
۵۱۱ .. ..
خلیل الله خان یزدی ۳۰۹ -
۸۲۳ .. ..
خلیل بیگ .. ۲۷۹
خنجر خان حارس احمدنگر
۱۴ .. ..
خنجر خان - خطاب سپهدار
خان محمد صالح ۴۲۷
خواجه ابوالحسن ۱۹۱ -
۲۱۴ - ۲۵۱ - ۶۱۳ - ۷۸۱
خواجه ابوالحسن تربتی ناظم
کابل ۱۹۵ - ۲۴۶ -
۴۱۳ - ۶۵۳ - ۶۷۱ - ۷۳۴ -
.. .. ۷۵۶ - ۷۵۷
خواجه ابوالحسن ظفر خان
.. .. ۷۶۰

خواجه ابوالخیـــر میر عدل
.. .. ۷۵۰
خواجه احسن الله مخاطب به
ظفر خان .. ۷۵۶
خواجه بابای تورانی ۸۷۶
خواجه باقی بالله سمرقندی
الاصل کابلی المولد ۸۶۲
خواجه باقی خان (خطاب
شیر خواجه) ۶۵۰
خواجه برخوردار برادر خواجه
عبدالله خان فیروز جنگ
.. .. ۷۷۸
خواجه بیگ میـــرزا صفوی
.. ... ۴۲۷ - ۴۲۹
خواجه جهان .. ۶۶۸
خواجه حسن عم زین خان کوکه
.. .. ۳۶۳
خواجه حسن نقشبندی ۷۷۷
خواجه خاوند درهمت پدر
سلطان خواجهٔ نقشبندی
و مرید خواجه عبدالشهید
.. .. ۳۷۹
خواجه خاوند محمود نبیرهٔ
خواجه ناصرالدین احرار
(قدس سره) ۵۷۵
خواجه خضر خان ۷۶۴
خواجه رحمت الله - نام سربلند
خان همشیره زادهٔ نجابت
خان میرزا شجاع ۴۷۷
خواجه زکریا عم سیف الدوله
عبد الصمـــد خان بهادر
دلیرجنگ .. ۵۱۴
خواجه سعد الدین خان ۷۴۸
خواجه سلیمان .. ۷۲۶
خواجه سلیمان پسر قتلو ۱۶۵
خواجه شمس الدین خوافی
.. .. ۳۶۴
خواجه عبدالرشید خان ابهادر
همت جنگ چهارمین پسر
عضدالدوله عوض خان بهادر

قصورہ جنگ .. ۸۳۶
خواجہ عبدالشہید بن خواجہ
عبد اللہ مشہور بخواجگان
خواجہ .. ۳۷۹
خواجہ عبدالشہید خان بہادر
ہیبت جنگ پنجمین پسر
عضدالدولہ عوض خان
بہادر قسورہ جنگ ۸۳۶
خواجہ عبدالصمد شیرین قلم
شیرازی ۳ - ۶۲۵ -
.. .. ۶۲۶
خواجہ عبدالعزیز نقشبندی
.. .. ۵۵۲
خواجہ عبدالقادر پسر خواجہ
محمد ناصر مخاطب بہ
محمد فخرالدین خان
.. .. ۳۳۳
خواجہ عبداللہ مخاطب بہ
عبداللہ خان فیروز جنگ
پسر خواجہ عبید اللہ
ناصرالدین بسرار قدس
سرہ .. ۷۷۷
خواجہ عبداللہ مشہور بخواجگان
خواجہ فرزند بیواسطۂ
خواجہ ناصرالدین احرار
.. .. ۳۷۹
خواجہ عبدالہادی پسر کلان
صفدر خان خواجہ قاسم
.. .. ۷۳۶
خواجہ عبدالہادی خان سیومین
پسر عضد الدولہ عوض
خان .. ۸۳۶
خواجہ عبید اللہ ناصرالدین
بسرار قدس سرہ ۷۷۷
خواجہ عثمان پسر قتلوی لوهانی
.. .. - ۱۶۵ - ۱۶۷
خواجہ عطاء اللہ منشی قزوینی
.. .. ۳
خواجہ عیسی پسر طبیب خواجۂ
حویباری .. ۷۵۱

خواجه قاسم سید اتائی (شف صفدر خان) ۷۳۷
خواجه قطب الدین بختیار کاکی .. ۳۲۵
خواجه کامگار غیرت خان ۸۶۳
.. .. ۸۶۴
خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکانی بود و از جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت) ۶۴۰ -
.. .. ۵۵۰
خواجه کلان خواجهٔ جویباری ۷۸۲
خواجه کمال (نام عضد الدوله عوض خان بهادر قمورد جنگ .. ۸۳۲
خواجه محمد امانت خان فوجدار سنگمنیر ۵۲۷
خواجه محمد ناصر مخاطب به معتمد نصر الدین خان ۳۳۳
خواجه مظفر (نام زشن الدوله بهادر رستم جنگ نبیرهٔ خواجه محمد ناصر) ۳۳۳
خواجه معین الدین چشتی رحمة الله علیه ۴۴۷ -
.. .. ۵۴۲
خواجه مقصود علی هروی پدر زین خان کوکه ۳۶۳
خواجه موسی پسر طبیب خواجهٔ جویباری .. ۷۵۱
خواجه مولانای شیرازی جفردان .. ۴۹۰
خواجه مؤمن خان پسر دومین عضد الدوله عوض خان بهادر .. ۸۳۵
خواجه میر خوافی (شف سه علامت خان) ۷۴۲
خواجه ناصر الدین احرار (قدس سره) ۳۷۹ - ۵۷۵

خواجه نظام الدين احمد بخشي
.. .. ۷۸۰
خواجه نظام الملک وزير شاه
شجاع شيراز جد شريف
خان .. ۶۲۵
خواجه نظام سوداگر ۴۱۴
خواجه ويسي .. ۱۱۷
خواجه هاشم پسر شير خواجه
.. .. ۶۵۰
خواجه هلال - غلام قاسم خان
تمکين (يا) نمکين ۴۰۷
خواجه يادگار برادر عبد الله
خان فيروز جنگ ۷۷۸
خواجه يعقوب جويباري ۸۷۲
خواجـــگان خواجه (شف -
خواجه عبد الله ۳۷۹
خواجگي فتح الله ۱۵۳
خواص خان ۵۷ - ۴۶۱
خواص خان حبشي ۵۶ - ۶۳
خواص خان خطاب دولت خان
مئي .. ۲۵
خواص خان قلعدار قلعهٔ قندهار
.. ۴۴۶ - ۵۵۳ - ۶۶۱
خوشخبر خان خطاب خواجه
باباي تورانـي ۸۷۶
خوشم بيگ اوزبک ملازم ادهم
خان .. ۵۳۴
خير النسا بيگم صبيهٔ نظام الملک
آصف جاه .. ۵۲۲

* حرف دال *

داداجي (يا) داراجي بهونسله
.. .. ۲۴۲
داراب خان ۴۱ - ۱۹۱ - ۱۹۴
.. .. ۳۱۰ - ۶۴۷
داراب خان پسر مختار خان
سبزواري .. ۳۹
داراب خان ميرزا داراب پسر
دوم خانخـــانان ميـــرزا
عبد الرحيم ۴, - ۱۵ -

.. .. ۱۶ - ۱۷
دارا شکوه ۳۳ - ۳۹ - ۴۳
- ۴۵ - ۴۶ - ۸۹ - ۹۰
- ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۶ - ۲۵۵
- ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۲۶۷ - ۲۶۹
- ۲۷۵ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۲
- ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۸۸
- ۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۴
- ۳۰۵ - ۳۰۹ - ۳۱۸ - ۴۲۲
- ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۴ - ۴۵۸
- ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۶ ۴۶۷
- ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۸۰ - ۴۸۱
- ۵۱۱ - ۶۶۹ - ۶۷۳ - ۶۷۴
- ۶۷۵ - ۶۷۹ - ۶۸۱ - ۶۸۲
- ۶۸۶ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵
- ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹
- ۷۰۷ - ۷۱۳ - ۷۳۸ ۷۳۹
- ۷۴۱ - ۷۵۳ - ۷۶۰ - ۸۱۰
۸۱۶ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۷
دانشمند خان ملا شفیعسای
یزدي .. ۳۰ - ۳۱
داور بخش پسر خسرو ۷۳۰
داؤد خان ۱۰۵ - ۳۲۵ -
.. .. ۳۳۰
داؤد خان افغان ۵۷۳
داؤد خان پسر خضر خان پني
۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷
داؤد خان پسر سلیمان خان
کررانی .. ۴۰۰
داؤد خان قریشي ۳۳ -
.. ۵۹ - ۳۴۸ - ۶۸۳
داؤد خان قریشي پسر بهیکن
خان .. ۳۲ - ۳۴ - ۳۵
داؤد خان کررانی ۱۲۳ -
.. .. ۱۲۴
داؤد خان نائب نواب ۱۰۳
دتاجي سندهیه برادر جے
آپا سندهیه .. ۳۵۶
دتا (یا) دنا سردار مرهته
.. .. ۸۵۴ - ۸۵۵

دتا سندهیه ۷۱۶ - ۷۱۷ -
.. .. ۷۲۰
درانیان (فرقه) ۵۲۶ -
.. .. ۷۲۲
دربار خان .. ۲
دربار خان عنایت نام پسر
تکلو خان قصه خوان ۱
درجن سال .. ۳۲۴
درجودهن نبیرهٔ راجه رام چند
بکهیله (یا) بکیله (یا)
مکیله .. ۱۳۷
درگاتیج (یا) درگه پنج ۱۶۳ -
.. .. ۱۶۴
درگا داس راتهور .. ۵۰۱
درگداس (راتهور) ۸۷۳
دریا خان .. ۸۶۳
دریا خان روهلهٔ داؤد زئي (یا)
داؤ زئي ۱۸ - ۱۹ -
.. ۲۰ - ۲۱ - ۷۸۴
دستم خان پسر رستم ترکستاني
.. .. ۳ - ۴ - ۵۴۶
دکنیان (گروه) ۶۴ - ۲۶۱
۲۹۰ - ۳۱۸ - ۳۴۰ - ۴۱۰ -
.. .. ۶۷۷
دلاور خان ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ -
.. .. ۱۳ - ۶۴۶
دلاور خان بهادر محمد نعیم
نصرت تخلص سیومین پور
دلاور خان عبدالعزیز پسر
میر عبدالحکیم بن میر
عبدالرحیم بن مولانا کمال
نیشاپوري .. ۶۸
دلاور خان پسر شیر خان تونور
.. .. ۶۵۴
دلاور خان کاکر ابراهیم نام ۹
دلاور علي خان .. ۸۳۴
دل دلاور خان پسر دلاور خان
بهادر محمد نعیم ۷۰
دلیپ نراین پسر راجه رامداس
کچهواهه .. ۱۵۷

دلپت اجینیه ۷۷۲
دلپت بهورتیه .. ۱۷۴
دلپت پسر کلان رای رایسنگهه
.. ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴
دلپت سنگهه پسر کلان راجه
گوپال سنگهه کور ۳۴۱
دلدار پسر سرفراز خان چغتا
.. .. ۴۲۳
دلدار ولد الف خان محمد
طاهر نبیرهٔ دولت خان
.. ... ۵۶۵
دلدار زمینـــدار ولایت تبت
.. .. ۴۸۲
دلدوست نام سردار خان پسر
سرفراز خان چغتا ۴۲۲
دلیرجنگ (خطاب سیف الدوله
عبدالصمد خان بهـــادر
صاحب صوبهٔ لاهور ۵۱۵ -
۵۱۶ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴
دلیر خان ۲۹۳ - ۳۰۶ -
۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۴۹ - ۴۱۸ -
.. .. ۴۷۲ - ۶۷۵
دلیر خان داوزي (یا) داؤد زئی
جلال نام برادر خرد بهادر
خان روهله ۴۲ - ۴۳ -
۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ -
۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ -
۵۴ - ۵۵ - ۲۸۹ - ۲۹۰ -
.. ۳۰۹ - ۴۹۹ - ۶۸۳
دلیر خان عبدالرؤف میانه
نبیره زادهٔ بهلول خان میانه
.. ۵۶ - ۵۷ - ۵۸
دوارکا داس بخشی شیخ فرید
.. .. ۶۴۰
دودا پسر رای سرجن هادا
۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ -
.. .. ۱۴۱ - ۵۹۳
دور میش (یا) دورمنش (یا)
دور بینش خان شامـــلو
.. .. ۵۴۹

دوست علي خان (يا) علي
دوست خان برادر زادهٔ
سعادت الله خان ۵۱۳
دوست کام (يا) دولت کام
.. .. ۳۰۸
دوست محمد پسر صادق محمد
خان هروي .. ۸۲۹
دولت .. ۳۶۷
دولت خان ۶ - ۷ - ۸ -
.. .. ۴۶۵
دولت خان (پدر عيسى خان
مئين) مخاطب به خواص
خان ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ -
.. ۲۷ - ۲۸ - ۸۲۸
دولت خان لودي شاهو خيل
(يا) شاهو خيلي ۵ - ۱۸۲
دوندي خان ۷۱۶ - ۸۴۲
دوله راي پور کهرک راي بومي
.. .. ۷۷۳
دهارو پسر کلان راجه تودرمل
.. .. ۱۲۹
دهکر (يا) دهنکر (قوم)
.. .. ۳۶۱
دهنا جادون (يا) جادو سردار
مرهته ۳۵۲ - ۸۷۶
دهناجي جادوان پدر راجه
چندر سين ملقب به
جادوان .. ۳۳۶
دهنپت راو (يا) دهنونت راو
(يا) دهيپت راو پسر
دهيراج راجه هنونت راو
.. .. ۳۳۹
دهيراج راجه جيسنگهه سيوائي
(يا) سوائي پسر بشن سنگهه
.. .. ۸۱ - ۸۲
دهيراج - لقب هنونت راو پسر
راجه سلتان جي (يا) سلطان
جي بنالکر .. ۳۳۹
ديا رام بهادر ۳۲۸ - ۳۲۹
ديانت خان حکيم جمالاى

کاشي ۳۷
دیانت خان ۲۳ - ۷۸۰
دیانت خان قاسم بیگ ۸
دیانت خان محمد حسین
دشت بیاضي ۲۲
دیانت خان میر عبدالقادر
مهین خلف امانت خان
خوافي .. ۵۹
دیانت خان ثاني میر علي
نقي خلف میر عبدالقادر
دیانت خان ۶۲ - ۷۰
دین دار خان بخاري سید
بهوده نام ۲۳ - ۲۴
دین محمد خان ۷۵۰
دین محمد خان اوزبک ۸۵
دیو افکن مخاطب به معتمد
خان پسر دیانت خان حکیم
جمالای کاشي ۳۸

* حرف ذال *

ذوالفقار اردستاني (یا) آذر ساســاني موید تخلص
.. .. ۳۹۱
ذوالفقار الدوله میرزا نجف
خان بهادر .. ۱۰۷
ذوالفقار بیگ بخشی حسین
علي خان ۳۳۰
ذوالفقار جنگ (شف ــ سادات
خان) .. ۵۲۴
ذوالفقار خان ۶۵ - ۱۰۱ -
۲۳۶ - ۲۷۰ - ۳۱۷ - ۳۲۰ -
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۴۹۰ - ۵۰۰ -
۵۱۳ - ۵۱۵ - ۶۷۹ - ۸۷۷ -
ذوالفقار خان امیر الامرا ۴۰ -
۷۳ - ۴۸۷ - ۵۰۵ - ۵۰۶
ذوالفقار خان امیر الامرای
آذربایجان برادر خرد فرهاد
خان قرامانلو ۸۵ -
.. ۸۶ - ۸۷ - ۸۸
ذوالفقار خان بهادر ۲۹۱ -
.. .. ۳۲۴

ذوالفقار خان قراماناو خانلر
پسر ذوالفقار خان برادر
خرد فرهاد خان قراماناو
۸۵ .. ..
ذوالفقار خان محمد بیـــگ
۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۶۶۸
ذوالفقار خان نصرت جنگ
.. .. ۳۶۸ - ۷۰۶
ذوالقدر خان .. ۴۶۲
ذوالقدر خان ترکمان بیري آقا
(یا) بیري آقا نام ۸۴

* حرف را *

راٹهور (یا) راٹهوران (قومي
از راجپوت) ۱۳۷ -
۲۲۵ - ۲۳۵ - ۳۰۳ - ۴۷۹
۵۹۱ - ۸۱۸ - ۸۷۰ - ۸۷۳
راجارت (طائفه) ۱۷۲
راجپوت (یا) راجپوتیه - (یا)
راجپوتان (قوم) ۳۹ -
- ۴۰ - ۸۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲
- ۱۳۵ - ۱۴۵ - ۱۵۵ - ۱۵۶
- ۱۷۵ - ۲۲۱ - ۲۲۵ - ۲۶۰
- ۲۶۵ - ۳۰۰ - ۳۷۵ - ۴۵۳
- ۴۸۷ - ۵۰۱ - ۶۰۷ - ۶۱۹
- ۶۲۰ - ۶۷۴ - ۶۹۸ - ۷۰۸
- ۷۷۸ - ۸۱۸ - ۸۲۵ - ۸۷۰
راجروپ پسر راجه جگت سنگهه
.. .. ۲۴۰ - ۲۴۱
راج سنگهه پسر اسکرن ۱۱۲
راج سنگهه مخاطب براجه بهادر
تغائی سلطان عظیم الشان
.. .. ۲۷۰
راجکنـــور پسر ٹیکهٔ راناجگت
سنگهه .. ۲۰۶
راجو .. ۶۱۵
راجوي دکني .. ۱۸۲
راجومنا .. ۶۱۵
راجه اجیت سنگهه ۸۲ -
.. .. ۴۸۷

راجه اسکرن برادر راجه بهارا مل
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۷۰ - ۱۷۱
راجه امر سنگهه مرزبان باندهو
.. .. ۷۸۴
راجه امر سنگهه نبیرهٔ راجه رام
چند بکهیله (یا) بکیله (یا)
مکیله .. ۱۳۷
راجه اندرمن دهندیره زمیندار
دهندیره ۲۶۵ - ۵۱۱
راجه انروده .. ۲۵۵
راجه انروده (یا) انواده
جسوال .. ۳۶۷
راجه انروده کوز پسر کلان راجه
بیتهلداس کور ۲۵۴ -
.. .. ۲۷۶
راجه انوپ سنگهه بدگوجر
(یا بدگرجر یا برگوجر) مشهور
به انی‌راي سنگهدلن (یا)
سنگ‌دان ۲۲۰ - ۲۲۳ -
.. .. ۲۴۱
راجه باسو زمیندار موُ و پتهان
۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۷۶ -
۲۱۳ - ۲۳۸ - ۲۷۷ - ۳۶۷
راجه بدهچند (یا) بدیچند
پسر راجه جیچند راجهٔ
نگرکوٹ .. ۱۱۹
راجه بدهی چند ۳۶۷
راجه برسنگهدیو بندیله پسر
راو مدهکر ۱۹۷ - ۱۹۸ -
.. ۲۱۳ - ۲۵۶ - ۳۱۷
راجه بکرماجیت ۱۶ - ۱۷۷ -
۱۷۸ - ۱۸۷ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -
۱۹۴ - ۲۲۸ - ۷۸۰ - ۷۸۱
راجه بکرماجیت پتسوداس
.. .. ۱۳۹
راجه بکرماجیت رای رایان
سندر داس نام ۱۸۳ -
.. .. ۱۸۴ - ۲۳۸
راجه بهارا مل ۴ - ۱۰۹ -
۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۷۰ - ۱۷۱

راجه بهار سنگهه بندیله جاگیردار
چوراگڈهه ۱۳۷
راجه بهارتهه .. ۲۹۵
راجه بهارتهه بندیله نبیرهٔ رام
چند پسر راجه مدهکر ۲۱۲
راجه بهـــاو سنگهه پسر راجه
مان سنگهه ۱۷۰
راجه بهروز پسر راجه روز افزون
.. .. ۲۱۹
راجه بهگونت داس کچهواهه
پسر راجه بهارا مل کچهواهه
۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ -
۱۶۰ - ۱۶۲ - ۲۰۳ - ۴۰۴
راجه بهگونت سنگهه پسر راجه
جسونت سنگهه ۲۹۴
راجه بهوج .. ۶۸۶
راجه بهیم ۱۸ - ۱۹ - ۱۹۱ -
.. .. ۱۹۴
راجه بیتهلداس کور پسر راجه
گوپال داس کور ۲۳۳ -
۲۵۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۷۶ -
.. .. ۸۱۰
راجه بیربر (مهیس داس
نام المتخلص به بـــرهنه
.. ۱۱۶ - ۱۱۸ -
۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵ - ۱۳۶ -
۱۶۱ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۳۶۵ -
.. .. ۳۸۶
راجه بیر بهادر کاچي پسر
کلان بهروجي سرکر ۳۶۱
راجه بیر بهدر پسر راجه رام
چند بکیله (یا) بکیاه (یا)
مکیاه .. ۱۳۶
راجه پدم سنگهه (یا) بدم سنگهه
پسر راجه اجیچند بن راجه
گوپال سنگهه کور ۳۳۱
راجه پرتاب .. ۱۳۱
راجه پرتاب اوجینیه ۷۸۶
راجه پرسرام .. ۳۶۷
راجه پهاڑ سنگهه ۲۵۹ - ۳۱۷

راجه بهاز سنگهه (یا) بهار سنگهه (یا) بهار سنگهه پدر راجه سجان سنگهه بوندیله (یا) بندیله ۲۹۱ - ۵۱۰
راجه بهاز سنگهه بندیله پسر راجه برسنگهدیو (یا) بهار سنگهه .. ۲۵۶
راجه تودرمل کهتری لاهوري ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۷۱ - ۲۰۴
راجه تودرمل شاهجهاني ۲۸۶
راجه تیجسنگهه پسر راجه اجیچند بن راجه گوپال سنگهه کور .. ۳۴۱
راجه ججهار سنگهه (یا) جهجار سنگهه .. ۲۱
راجه ججهار سنگهه بندیله پسر راجه برسنگهدیو ۲۱۴
راجه جسونت سنگهه ۴۸۰ - ۶۹۸ - ۶۷۴ .. ..
راجه جسونت سنگهه بندیله ۵۱۱
راجه جسونت سنگهه پسر راجه اندرمن .. ۲۹۳
راجه چگت .. ۷۷۶
راجه چگت سنگهه ۲۳۲ - ۲۴۸
راجه چگت سنگهه بن کنور مانسنگهه کچهواهه ۱۷۴
راجه چگت سنگهه پسر راجه باسو ۱۶۰ - ۲۳۸ - ۲۷۷
راجه جگدیس چند دهرال ۳۶۷
راجه چمن دهندیره ۲۶۵
راجه جیچند پسر دوم راجه گوپال سنگهه کور ۳۴۱
راجه جیچند مرزبان قلعهٔ کانگره .. .. ۱۸۶ - ۱۸۷

راجه جیرام بدگوجر پسر راجه
انوپ سنگه مشهور به
انی رای سنکدان ۲۴۱
راجه جے سنگهه ۴۴ - ۴۹ -
۵۰ - ۵۱ - ۱۱۸ - ۲۸۵ -
۳۵۳ - ۴۶۷ - ۴۸۷ - ۵۰۸
راجه جیسنگهه دیو ۶۰۰
راجه جیسنگهه سوائی ۵۰۱ -
.. .. ۵۰۲ - ۶۸۶
راجه چندرسین ملقب به
جادوان پسر دهناجی
جادوان .. ۳۳۶
راجه چهپله رام ناگر برادر
دیارام .. ۳۲۸
راجه دیبی سنگهه ۵۱۱
راجه دیبی سنگهه بندیله پسر
راجه بهارتهه بندیله ۲۱۴ -
.. .. ۲۹۵
راجه راجروپ ۴۵ - ۶۷۹
راجه راجروپ پور راجه جگت
سنگهه بن راجه باسو ۲۷۷
راجه راجسنگهه کچهواهه ۱۷۰ -
.. .. ۱۷۱
راجه رام چند ۱۶۵
راجه رام چند بکهیله (یا)
مکیله .. ۱۳۴ -
۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۹ - ۱۳۹ -
.. .. ۱۵۱
راجه رامچند مخاطب به
مهاراجه پسر راجه چندرسین
ملقب بجادوان ۳۲۷
راجه رامداس کچهواهه پسر
اوردت ۱۵۵ - ۲۲۲ -
.. .. ۲۲۳
راجه رام داس نروری ۲۲۶
راجه رامساه گوالیری ۱۶۱
راجه رام سنگهه کچهواهه پسر
کلان میرزا راجه جیسنگهه
.. .. ۳۰۱ - ۴۵۴
راجه رای رایمل شیخاوت ۱۷۲

راجه رایسال درباري ۱۷۲ -
.. .. ۱۷۳
راجه راي سنگهه سیسودیه پسر
مهـــاراجه بهیم پور رانا
امرسنگهه ۲۹۷ - ۲۹۸ -
.. .. ۳۵۴
راجه رتن چند ۷۴ - ۷۶ -
.. .. ۳۲۹
راجه رگناتهه .. ۲۸۲
راجه روز افزون راجه سنگرام
.. .. ۲۱۸
راجه ساهو بهونسلـــه (یا)
ساهوجي بهونسله پسر سنبها
ولد سیواجي بن شاهجي
بن مالو جي ولد داداجي
(یا) داراجي بهونسله
۳۰۲ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۷ -
۳۴۲ - ۳۶۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲
راجه ساهو دیهاریه ۳۵۸
راجه ساهو رگهو جي بهونسله
.. .. ۳۵۸
راجه سجان سنگهه بوندیله (یا)
بندیله پسر راجه پهاڑ سنگهه
(یا) بهار سنگهه (یا)
بهاو سنگهه ۲۹۱ - ۵۱۱
راجه سلتان جي (یا) سلطان
جي - ملقب ببذالگـــر
.. .. ۳۳۸ - ۷۱۰
راجه سنکرام زمیندار پرگنات
مضاف صوبهٔ بهار ۲۱۸
راجه سوجا پسر راجه راي رایمل
شیخاوت .. ۱۷۲
راجه سورج سنگهه ۱۸۱ -
.. .. ۲۶۸ - ۶۱۶
راجه سورج سنگهه راٹهور پسر
اودے سنگهه .. ۱۷۹
راجه سورجمل پسر کلان راجه
باسو ۱۶۰ - ۱۷۶ -
.. .. ۱۸۷ - ۲۳۸
راجه سیو رام کور پسر بلرام بن

راجه گوپال داس ۲۶۳
راجه عالم سنگهه ۲۹۷
راجه علي خان فاروقي ۶۵۱
راجه علي خـــان مـــوزان
خانديس .. ۶۴۹
راجه كاملوري (يا) كاپلوري
(يا) كاهلور .. ۳۶۷
راجه كرن - خطـــاب راجه
رامداس كچهواهه ۱۵۶
راجهٔ كشتوار (يا) كشنـــوار
.. .. ۷۳۸
راجه كشـــن سنگهه بهدريه
.. .. ۲۲۸
راجهٔ كمانون .. ۸۴۲
راجه كورامل .. ۱۰۶
راجه گجپتي زميندار صوبهٔ
بهار .. ۵۹۱
راجه گجسنگهه ۲۱۹ -
.. ۲۳۲ - ۲۵۲ - ۷۳۲
راجه گجسنگهه راٹهور پسر راجه
سورج سنگهه راٹهور ۲۲۳ -
.. .. ۲۳۰
راجه گردهر .. ۱۷۴
راجه گردهر بهادر صوبهدار مالوه
پسر دیا رام بهادر ۳۲۹
راجه گنيس .. ۶۰۶
راجه گوپالداس .. ۲۶۳
راجه گوپال داس كور پدر راجه
بيٹهلداس كور .. ۲۵۱
راجه گوپال سنگهه كور پسر
بهگونت سنگهه بن بهار
سنگهه (يا) بهادر سنگهه
.. .. ۳۴۰ - ۴۳۷
راجه گوپال سنگهه هندوپت
مهندر پســـر كلان راجه
اجيچند بن راجه گوپال
سنگهه كور .. ۳۴۱
راجه لونكرن .. ۱۷۲
راجه مالديو .. ۱۴۹
راجه مان سنگهه ۱۵۵ -

۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۵ -
۲۴۵ - ۳۶۶ - ۴۰۴ - ۶۳۰ -
۶۴۶ - ۶۴۲ - ۷۷۸ - ۸۵۸
راجه مانسنگهه پسر راجه
بهگونت داس کچهواهه
.. .. ۱۶۰ - ۱۶۱
راجه محکم سنگهه ۳۳۰ -
.. .. ۳۳۱
راجه مدهکر ۱۷۱ - ۱۹۷ -
۲۱۲ - ۲۹۴ - ۴۰۲ - ۷۲۵
راجه مدهکر شاه بندیله (قوم
کهروار) .. ۱۳۱ -
.. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۸۱
راجه مسلم خان ۵۲۸
راجه مکرماجیت ۴۱۶
راجه مندلیک بهیل ۲۰۲
راجه مها سنگهه ولد راجه
جگت سنگهه ۱۷۴ -
.. .. ۱۷۵
راجي خان .. ۱۰۲
راجي سید مبارک مانکپوري
.. .. ۶۴۱
راجي علي خان (یا) راجه
علي خان ۱۳۹
راما برادر سنبها بهونسله ۴۹۰ -
.. .. ۵۰۰
رام چند پسر راجه مدهکر
.. .. ۲۱۲ - ۲۱۳
رامچند پسر کلان راوداپت
بندیله .. ۳۲۰
رام چند چوهان پور بدنسنگهه
.. .. ۱۳۸
رامداس پسر راجه راجسنگهه
.. .. ۱۵۷ - ۱۷۲
رام راجه - خطاب بدهه سنگهه
پسر انرودهه سنگهه (یا)
انرودهه سنگهه .. ۳۰۷
رام راج خطاب راو رتن هادا کهه
اول سر بلند راي خطاب

داشت .. ۲۱۰
رام راجہ ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۴۶۷
رام شاہ پسر جانشین راجہ
صدھکر شاہ بندیلہ ۱۳۲ -
.. .. ۱۳۴
رام سنگھہ ہادا پسر کشور سنگھہ
و نبیرۂ مادھو سنگھہ ہادا
.. .. ۳۲۳ - ۳۲۴
رام سنگھہ نبیرۂ مادھو سنگھہ
ہادا .. ۳۰۷
رام سنگھہ ولد کرمسي راٹھور
همشیـــرہ زادۂ رانا جگت
سنگھہ .. ۲۲۱
رام سنگھہ کہین پسر مانجي
ملار زمیندار چاندہ ۵۲
رانا ۶ - ۱۰ - ۱۱۴ - ۱۱۶ -
۱۲۹ - ۱۴۷ - ۱۵۳ - ۱۶۶ -
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۹۸ - ۲۱۳ -
۲۲۸ - ۲۶۹ - ۲۷۶ - ۳۷۸ -
۴۰۲ - ۴۰۹ - ۵۹۸ - ۶۰۱ -
۶۲۳ - ۶۲۶ - ۶۳۳ - ۷۷۸ -
.. .. ۷۸۸ - ۸۵۸
رانا امرا بن رانا پرتاب عرف
کیکا بن رانا اودے سنگھہ
بن رانا سانکا زمیندار میواڑ
.. .. ۲۰۱
رانا امرا پسر کلان رانا اودے
سنگھہ ۲۰۳ - ۲۰۴
رانا امر سنگھہ ۱۱۷ - ۱۹۸ -
۲۰۵ - ۲۰۹ - ۲۹۷ - ۴۱۲ -
۴۱۵ - ۴۵۲ - ۴۶۸ - ۷۷۸
رانا امر سنگھہ (یا) اودے
سنگھہ .. ۴۱۱
رانا اودے سنگھہ ۲۰۲ - ۲۰۳
رانا اودے سنگھہ بن رانا سانکا
زمیندار میواڑ ۱۷۴ - ۲۰۱
رانا پرتاب ۱۴۳ - ۲۰۳ -
.. ۲۰۴ - ۵۹۲ - ۵۹۳
رانا پرتاب برادر رانا سنگرا
.. .. ۱۷۴

رانا پرتاب بن رانا اودے سنگھہ .. ۲۰۱

رانا جگت سنگھہ ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۶۶ - ۴۷۷ ..

رانا جیسنگھہ پسر رانا راج سنگھہ ۲۰۸

رانا - خطاب رانا امر سنگھہ ۴۵۳

رانا - خطاب راج سنگھہ پسر رانا جگت سنگھہ ۴۴۸

رانا راج سنگھہ ۲۰۷ - ۲۰۸

رانا راج سنگھہ پسر رانا جگت سنگھہ .. ۴۴۷

رانا راج سنگھہ خطاب راجکنور پسر ٹیکہ رانا جگت سنگھہ ۲۰۶

رانا سانکا زمیندار میوار ۱۷۴ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۵۵۴ ..

رانا سکرا پسر رانا اودے سنگھہ .. ۱۷۴

رانا زمیندار اودیپور ۱۵۰

رانا کرن پسر رانا امرا بن رانا پرتاب عرف کیکا بن رانا اودے سنگھہ بن رانا سانکا زمیندار میوار ۲۰۶ - ۴۴۷ .. ..

رانا کیکا .. ۱۶۰

رانو کھور پرہ پسر سنتا کھور پرہ .. .. ۳۲۴ - ۳۵۲

رانی امر کنور جدۂ راجہ بھگونت سنگھہ ۲۹۴

رانی کنور منکوحۂ راجہ مان سنگھہ .. ۱۶۹

راو امر سنگھہ پسر راجہ گجسنگھہ راٹھور ۲۳۰ - ۷۳۴ .. ..

راو امر سنگھہ راٹھور ۲۵۴

راو بھار سنگھہ هادا پسر راو ستر سال ۳۰۵ - ۳۰۶

راو بدھہ سنگھہ متبنای راہ

سنگهه هادا .. ۳۲۴
راو بهوج هادا .. ۲۰۸
راو چاندا .. ۱۴۵
راو چاندا پسر راي درگا
سيسوديه .. ۱۴۴
راو خطاب محکم سنگهه پسر
امر سنگهه .. ۱۴۷
راو دلپت بندیله ولد راو سبهکرن
پور بهگون راي بن راجه
برسنگهدیو ۲۹۱ -
.. ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹
راو دلپت بهورتیه ۳۷۰
راو دودا .. ۱۴۳
راو رتن هادا ۲۰۸ - ۲۱۰ -
۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۲۶ - ۲۶۰ -
.. .. ۶۵۱ - ۷۳۴
راو روپ سنگهه نبیرهٔ راو چاندا
... .. ۱۴۵
راو سبهکرن ولد بهگون راي بن
راجه برسنگهدیو ۳۱۷ -
.. .. ۳۱۸
راو ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن
هادا و پسر گوپي ناتهه
.. ۳۳ - ۲۶۰ - ۳۰۵
راو سور بهورتیه جاگیردار بیکانیر
.. .. ۲۳۳ - ۲۸۷
راو سور پسر راي رایسنگهه
.. .. ۱۵۴ - ۲۱۱
راو کرن پسر راو سور بهورتیه
جاگیردار بیکانیر ۲۱۲ -
.. ۲۲۳ - ۲۸۷ ۴۷۶
راول سردار بوُمي چیتـــور
.. .. ۲۰۲
راوي - خطاب امرسنگهه ۱۴۶
راوي - خطاب چاندا پسر راي
درگا سیسودیه ۱۴۳ -
.. .. ۱۴۴
راوي - خطاب راو بهاو سنگهه
هادا پســر راو ستر سال
.. .. ۳۰۵

رای ـ خطاب هستي سنگهه
.. .. ۱۴۴
رای بلبهدهر .. ۳۶۷
رای بهوج پسر خرد رای سرجن
هادا .. ۱۴۱
رای بهسو (یا) بهونر بزرگ
جسروته .. ۳۶۷
رای پتر داس .. ۱۳۶
رای پرتاب .. ۳۶۷
رای درگا .. ۱۱۷
رای درگا سیسودیه چندرارت
.. .. ۱۴۲
ری رام نبیـــرهٔ رای مالدیو
.. .. ۵۹۱
رای رایان ۳۸ - ۶۱۶
رای رایان پترداس ۱۷۱
رای رایان ملوک چند ۸۷۱
رای رایسنگهه (یا) رایسنگهه
۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۴
رای رایسنگهه راتهور پسر رای
کلیان مل زمیندار بیکانیر
۱۳۶ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۲۱۱ -
.. .. ۴۰۹
رای راودیه دهمري وال ۳۶۷
رای سال درباري ۱۱۰ -
.. ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۵۹۵
رای سرجن هادا ۱۱۳ -
۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۴۱ - ۵۹۳ -
.. .. ۷۲۵
رای سندرداس برهمن - نام راجه
بکرماجیت ۱۸۳
رای سنسار چند ۳۶۷
رای سنگهه پســر امرسنگهه
.. .. ۲۳۵
رای کاسیداس .. ۳۷
رای کرشن بلاریه (یا) بلادیه
.. .. ۳۶۷
رای کلیان مل زمیندار بیکانیر
.. .. ۱۴۸
رای گوردهن ســورج دهج

.. .. ۱۹۵ - ۱۹۶
رای لونکرن کچهواهه المتخلص
به توسني ۱۱۶ - ۱۱۷
رای مالدیو ۱۴۸ - ۵۹۱
رای مالدیو زمیندار مارواړ
.. .. ۱۷۹ - ۱۸۰
رای مکند نارنولي کایت ماتهر
.. .. ۲۳۷ - ۲۳۸
رای منوهر داس پسر رای
لونکرن کچهواهه ۱۱۶
رتن سنگهه پسر گوپال سنگهه
.. .. ۱۴۷
رجارت (طائفه) ۱۱۱
رحمت الله پسر شفقت الله
ولد سزاوار خان ۴۴۰
رحمت خان .. ۲۸۴
رحمت خان حکیم ضیاء الدین
.. .. ۲۸۳
رحمت خان میر فیض الله
.. .. ۲۱۹ - ۲۲۰
رحمن الله پسر شجاعت خان
سلام الله عرب ۶۴۲
رزاق قلي خان پسر عبد الرزاق
خان لاري .. ۸۲۱
رستم .. ۴۶ - ۲۴۶
رستم پسر دیانت خان حکیم
جمالای کاشي ۳۸
رستم پے اتالیق ۸۷۲
رستم جنگ - خطاب متوسل
خان بهادر بن حفظ الله
خان .. ۵۲۰ -
.. .. ۵۲۱
رستم خان ۱۴۵ - ۲۲۷ -
۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۹۹ -
۴۷۳ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۹۴
رستم خان بهادر .. ۶۶۴
رستم خان بهادر فیروز جنگ
.. .. ۲۷۶
رستم خان ترکستاني ۳
رستم خان - خطاب شرزه خان

سید رستم خان دکنی پسر
شرزه خان سید الیاس
.. .. ۵۰۳
رستم خان - خطاب مقرب خان
دکنی سپاهسالار نظام شاهیه
.. .. ۴۷۰
رستم خان سپه سالار ایران ۲۸
رستم خان شغالي ۱۹۹ -
.. .. ۲۰۰ - ۲۰۱
رستم خان فیروز جنگ ۲۶۴
رستم خان مقرب خان ۲۷۰ -
.. .. ۲۷۱ - ۲۷۲
رستم دل خان پسر جانسپارخان
بني مختار و نواسهٔ میرزا
خلیل خانزمان ۳۲۴ -
.. ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۲۷
رستم دل خان ناظم حیدر آباد
.. .. ۶۸۵
رستم علي خان متصدی
بندر سورت برادر معصوم
بیگ .. ۷۰۸
رستم میرزا پسر شاهزاده مراد
.. .. ۶۱۱
رستم ولد خسرو و نبیرهٔ نذر
محمد خان ۸۱۰
رسولدار - لقب میر سید محمد
قنوجي .. ۵۱۸
رشیدای خوش نویس (یا)
رشیدائي .. ۳۰۸
رشید خان الهام الله پسر دوم
رشید خان انصاري ۳۰۳
رشید خان انصاري - خطاب
الهداد پسر جلال الدین
۲۳۴ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹ -
.. .. ۳۰۳
رشید خان بدیع الزمان ۸۲۹
رشید خان ناظم صوبه تلنگانه
.. .. ۲۴۷
رضوي خان سید علي (یا)
شیر علي درمین پسر

صدر الصدور میـــران سید
جلال بخاري ۳۰۷ -
.. .. ۳۰۸
رعایت خان ظهیر الدوله برادر
مایندرای محمد امین خان
بهادر .. ۳۳۲
رعد انداز بیـــگ (شـــف -
شجاعت خان) ۶۷۹
رعد انداز خان ۹۲ - ۲۸۱
رفیع الدرجات .. ۳۲۹
رفیع الدوله .. ۵۱۷
رفعت الدوله بهادر زرآدرجنگ
.. .. ۳۶۱
رفیع الشان ۹۹ - ۱۰۰ -
.. .. ۳۳۳
رکن الدوله سید لشکر خان بهادر
نصیر جنگ میر اسمعیل
نام برادرزادۀ سید هاشم
خان ۳۵۹ - ۳۶۰
رگهناتهه راو ۳۲۳ - ۳۴۱ -
.. .. ۳۵۶
رگهناتهه راو (یا) رگناتهه برادر
بالاجي راو ۸۵۴
رگهناتهه راو عم مادهو راو ۳۵۷
رگهو بهونسله مکاسدار صوبۀ برار
.. ۸۳۵ - ۸۴۴ - ۸۴۵
رگهوجي بهونسله ۵۱۳ - ۷۱۰
رگهوجي پســـر مودهو ولد
رگهوجي راجه ساهو بهونسله
... .. ۳۵۸
رندوله خان پسر بهادر خان
ابراهیم نام .. ۶۷
رندوله خان عادلخاني ۴۷۰
رندوله خان غازی بیجاپوري
.. .. ۳۰۹
رنکهیر (قوم) .. ۸۲۵
رنمست خان .. ۳۱۲
رنمست خان کلان ۳۱۱
رنمست خان عرف منور خان
برادر علاني بهادر خان ۶۸

رامسنگه خان مخاطب به بهادر
خان عمی نام - عم داؤد
خان .. ۶۴
روپ - نام خواص عرش آشیانی
.. .. ۵۶۶
روپ سنگه پسر راو چاندا ۱۴۴
روپ سنگهه راٹهور نبیرهٔ کشن
سنگهه راٹهور کهین برادر
حقیقی راجه سورج سنگهه
.. . ۲۶۸
روپ سنگهه ولد روپ سنگه بن
راو چاندا .. ۱۴۴
روپسي برادر زادهٔ راجه بهارامل
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۳
روح الله خان ۳۹ - ۶۵ -
۴۸۹ - ۴۹۰ - ۷۴۲ - ۸۲۴
روح الله خان اول - پسر دوم
خلیل الله خان یوزدي
۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ -
۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ -
.. ۷۰۶ - ۷۴۳
روح الله خان خانه زاد خان
درمین پسر روح الله خان
اول .. ۳۱۵ - ۳۱۶
روح الله خان خطاب اعتقاد خان
پسر روح الله خان خانه زاد
خان .. ۳۱۷
روشاني (یا) روشانیان (فرقه)
.. ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۷۲۷
روشن الدوله بهادر رستم جنگ
خواجه مظفر نام پسر خواجه
عبد القادر و نبیرهٔ خواجه
محمد ناصر مخاطب به
محمـــد فخر الدین خان
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶
روشن رای بیگم ۲۸۴
روشن ضمیر صلابت خان درمین
پسر صادق خان میر بخشي
.. .. ۷۳۰ - ۷۳۱

* حرف زا *

زابلي (طائفه) .. ٣٦٨

زاهد خان پسر کلان صادق
محمد خان هروي ٣٧٠

.. .. ٧٢٩

زاهد خان کوکه پسر حوری
خانم انگهٔ بیگم صاحب
صبیهٔ کلان فردوس آشیاني

.. .. ٧٣٠

زبردست خان فوجدار سیوستان
مضاف صوبهٔ تتهه و از
رالاشاهیان فردوس آشیاني

.. .. ٣٧٢

زکریا خان بهادر مؤید جنگ

.. .. ١٠٦

زکریان خان پسر سیف الدوله
عبدالصمد خان بهادر
دلیر جنگ .. ٥١٧

زور آور سنگهه نبیرهٔ سروپ
سنگهه راد انوپ سنگهه بن
راو کرن بهوژتهیه ٢٩١

زینب النساء بیگم دختر خلد مکان
خواهر حقیقی محمد
اعظم شاه ٨٢٨ - ٨٢٩

زین الدین خان (یا)
زین العابدین خان بادل
تخلص پسر حسین درست
خان عرف نواب چندا
صاحب .. ٥١٤

زین العابدین خان خواني ٧٨

زین خان کوکه (یا) کوکلتاش
١١٥ - ١١٩ - ١٢٠ - ١٢١ -
١٣٦ - ١٦٢ - ٢٤٥ - ٤٦١ -
.. ٧٢٧ - ٧٥٥ - ٧٦١

زین خان کوکه پسر پیچه جان
انگهٔ عرش آشیاني و زوجهٔ
خواجه مقصود علی هروي
٣٦٤ - ٣٦٧ - ٣٦٨ - ٣٦٩ -
.. .. ٣٧٠ ٣٧٣

* حرف سین *

سادات (قوم) ۳۳۰ -
۴۶۷ - ۵۰۷ - ۵۱۸ - ۵۴۱
سادات بارهه (گروه) ۳۳۴ -
۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۹۹ - ۴۱۰ -
۴۱۵ - ۴۲۳ - ۴۵۶ - ۴۵۸ -
۵۰۹ - ۵۲۵ - ۶۳۰ - ۶۳۷ -
.. .. ۸۱۷ - ۸۸۰
سادات خان ذوالفقار جنگ پسر
سادات خان عرف سید
حسین خان ۵۲۴ -
.. . ۸۴۸
سادات خان عرف سید حسین
خان ۵۲۴ ۵۲۵
سادات موسوي .. ۶۳۳
سادات نیشاپور (طایفه) ۵۶۷
سام میرزا برادر شاه طهماسپ
.. .. ۵۴۹ - ۵۵۰
سانول داس .. ۱۱۷
سانول سنگهه فقیرهٔ پرتاپ
سنگهه .. ۲۹۵
ساهو بهونسله ۲۰ - ۲۱
۲۵ - ۲۲۰ - ۲۲۹ - ۲۳۱ -
۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۳۵۵ -
.. ۶۶۵ - ۶۹۱ - ۷۹۵
ساموجي پسر سنبهاجي ولد
سیـــواجي بن شاهجي
.. .. ۳۵۰
سبحان قلي خان حاکم بخارا
.. .. ۴۶۱
سبحان قلي سلطان موسوم
بخان خرد پسر نذر محمد
خان .. ۷۹۹ -
۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۱۰ - ۸۱۱ -
.. .. ۸۷۲
سبکرن (یا) سبهکرن بندیله
۲۳۰ - ۲۹۳ - ۴۶۷ - ۵۱۰ -
.. .. ۵۱۱
سبل سنگهه سیسودیه فقیرهٔ رانا

امرسنگهه .. ۴۶۸
سبها چند کهتري نام دیوان
ذو الفقار خان ۱۰۱ -
.. .. ۱۰۳ - ۱۰۵
سبهاگ سنگهه (یا) سهاگ
سنگهه .. ۲۰۷
سپهدار خان .. ۴۳۹
سپهدار خان محمد صالح
برادر زاده و متبناي خواجه
بیگ میرزا صفوي ۴۲۷
سپهر شکوه پسر دارا شکوه
.. ۲۷۵ - ۴۸۱ -
ستروسال بندیله پسر چنپت
(یا) چمپت بندیله ۵۱۰ -
.. .. ۵۱۱
ستروسال پسر راو سور بهورتیه
.. .. ۲۱۲
ستروسال پور درجن سال ۳۲۴
ستروسال نبیرهٔ راو رتن هادا
.. .. ۲۱۱
ست باسیان (طایفه) ۶۸۰
ستي، خانم زن نصیرا برادر حکیم
رکناي کاشي ۲۸۳ - ۷۹۱
سجان سنگهه پسر سورجمل
سیسودیه دوهتن پور رانا
امر سنگهه .. ۴۵۲
سجان سنگهه پسر کلان راجه
پهار سنگهه بندیله ۲۵۹
سدا سیو راو عرف بهاو پسر
جمناجي بوادر باجي راو
.. ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۷۲۰
سدا سیو بهاو (یا) سدا شیو
بهاو ۷۱۷
سدهرم (یا) سدهرام پسر راجه
بیر بهادر اکاجي نام ۳۶۲
سراج الدوله انور الدین خان
بهادر ظفر جنگ محمد
علي نام پسر انور الدین
خان بهادر شهامت جنگ
شیخ خان جهسان نام

.. .. ٥٢٧ - ٥٢٩
سراج الدوله نبسهٔ علي وردي
خان صوبه دار بنگاله ٨٤٥
سربراه خان .. ٧٤٥
سربلند خان .. ٣٥٨
سربلند خان خواجه رحمت الله
همشيره زادهٔ نجابت خان
ميرزا شجاع ٤٧٧ -
.. .. ٤٧٨
سربلند خان صوبه دار گجرات
.. .. ٥٠٩
سربلند راي خطاب راو رتن
هادا .. ٢٠٩ - ٢١٠
سردار خان ٢٥١ - ٤٩١ -
.. ٧٣٢ - ٧٥٩ - ٨٢٤
سردار خان جاگيردار چورا گدهه
.. .. ٢٥٨
سردار خان خواجه يادگار برادر
عبدالله خان فيروز جنگ
.. .. ٤١١
سردار خان دلدوست نام پسر
سرفراز خان چغتا ٤٢٢
سردار خان سردار بيگ پسر
باقي خان تلماق چيله
.. ٤٩١ - ٤٩٣ - ٤٩٤
سردار خان شاهجهاني ٤٣٧ -
.. .. ٤٣٨
سرس بائي محبوبهٔ سلطان
مراد بخش ٢٨٥
سرفراز خان .. ٨٤٤
سرفراز خان چغتا نبيرهٔ مصاحب
بيگ همايوني .. ٤٢١
سرفراز خان دكني ٤٦٨ -
٤٦٩ - ٤٧٠ - ٤٧١ - ٤٧٢
سرفراز خان سيد امين حارس
حيدرآباد پسر سرفراز خان
سيد لطيف ... ٥٠٠
سرفراز خان سيد لطيف ٤٩٩
سركر - فريقيست از قوم دهكر
(يا) دهنكر ٣٦١

سرمد مجذوب .. ۷۶۲
سروپ سنگهه پسر انوپ سنگهه بن زار کرن بهورتیه ۲۹۱
سرور جنگ - خطاب غلام محي الدين شجاعت خان ۷۱۱
سري پت زميندار سرکار جوار ۲۸۸
سري رام پسر گجپتي ۵۹۲
سزاوار خان پسر لشکر خان ابوالحسن .. ۴۳۸
سطوت جنگ - خطاب عبدالمجيد خان ۵۸
سعادت الله خان ۵۱۳
سعادت خان پسر ظفر خان شکر الله .. ۷۵۶
سعادت خان پور ظفر خان بن زين خان کوکه ۴۶۱
سعادت خان حارس کابل .. .. ۶۷۸ - ۶۷۹
سعادت علي خان ۷۷۲
سعد الله خان .. ۳۳ -
.. .. ۲۰۷ - ۲۳۵
سعد الله خان ۲۵۳ -
۲۶۴ - ۲۷۳ - ۲۸۲ - ۶۷۸ -
.. .. ۸۰۳ - ۸۱۰
سعدالله خان بهادر مظفر جنگ محي الدين هدايت نام پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعد الله خان شاهجهاني ۲۷۶ -
.. ۵۲۰ - ۵۲۳ - ۵۲۴
سعد الله خان پسر علي محمد خان روهيله ۷۱۶ - ۸۴۲ -
.. .. ۸۵۳
سعدالله خان جملة الملک ۲۴۸ - ۲۷۵ - ۴۶۱ - ۶۶۳ -
.. .. ۶۶۸ - ۷۵۳
سعدالله خان خلف سعيد خان

چغتا .. ۷۶۱
سعدالله خان شاهجهاني جد
سعد اللـــه خان بهادر
مظفر جنگ .. ۵۲۰
سعدالله خان عرف هدايت الله
خان پسر عنايت اللـــه
خان ۵۰۴ - ۸۳۰ - ۸۳۱
سعيد خان ۴۲ - ۲۳۹ -
.. ۳۷۰ - ۴۶۳ - ۵۹۷
سعيد خان بهادر ۲۶ -
.. .. ۶۷۷ - ۷۸۹
سعيد خان بهادر صوبه‌دار كابل
۸۴ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۷۷۶ -
.. ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۹
سعيد خان بهادر ظفر جنگ
پسر احمد بيگ خان كابلي
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۹۸ - ۴۲۹ -
۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ -
۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ -
.. .. ۸۰۷
سعيد خان چغتا ۱۹۴ -
۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ -
۴۰۷ - ۴۰۸ - ۶۴۹ - ۷۶۱
سعيد خان صـــوبه دار بنگاله
.. .. ۱۶۵
سكت سنگهه پسر رانا اودے
سنگهه .. ۲۰۳
سكجيون صوبه دار كشمير ۷۲۰
.. .. ۷۲۱ - ۷۲۲
سكندر ذو القرنين .. ۱۹۰
سكندر خان اوزبك .. ۷۶۹
سكندر عادل خان (يا) عادل
شاه ۵۸ - ۳۴۴ - ۵۰۳
سكهه (يا) سكهان (قـــوم)
۵۱۲ - ۵۱۵ - ۷۱۱ - ۷۲۰
سلاطين خلجيه .. ۴۳۸
سلاطين صفويه .. ۵۴۷
سلاطين غوريه .. ۵۳۸
سلالهٔ سلسلهٔ نقشبنديه عبدالرحيم
خواجه خلف خواجه كلان

خواجهٔ جویباري ۷۸۱ -
.. .. ۷۸۲
سلسلهٔ علیهٔ صفویه ۵۴۷
سلطان ابراهیم ۵۲۵ - ۸۳۹
سلطان ابراهیم بن سلطان
رفیع الشان .. ۸۸۱
سلطان اعز الدین پسر جهاندار
شاه .. ۳۲۸
سلطان العارفین شیخ بایزید
بسطامي قدس سره ۵۸۳
سلطان بهادر گجراتي ۳۲۱
سلطان بیدار بخت ۲۰۸ -
.. .. ۲۳۶
سلطان پرویز ۱۷ - ۱۹ -
۱۱۷ - ۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۹ -
۲۱۰ - ۲۲۴ - ۲۹۸ - ۳۶۳ -
.. .. ۴۱۵ - ۴۲۳
سلطان جوان بخت پور عالي
گیهر شاه عالم بهادر ۸۵۵
سلطان جهان شاه ۵۱۵ - ۷۴۸
سلطان حسین میرزا والي
خراسان ۵۳۹ - ۵۴۸ -
.. .. ۵۵۲
سلطان حسین میرزا برادر زادهٔ
شاه طهماسپ صفوي داراي
ایران و پسر بهرام میرزا
.. .. ۵۴۴ - ۵۴۵
سلطان خرم ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۹ -
۲۵۱ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۲۷ -
سلطان خسرو ۹ - ۱۱۳ -
۱۵۵ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۲۰۴ -
.. ۶۲۸ - ۶۳۶ - ۶۳۵
سلطان خسرو پسر دوم نذر
محمد خان حاکم قندهار
.. .. ۸۰۱
سلطان خواجهٔ نقشبندي
عبد العظیم نام خلف
خواجه خاوند دوست مرید
خواجه عبد الشهید ۳۹

.. ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲
سلطان دارا شکوه ۳۳ -
- ۱۴۶ - ۲۰۷ - ۲۲۷ - ۲۳۵
- ۲۵۹ - ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۵
- ۲۸۴ - ۲۹۶ - ۴۳۹ - ۴۷۴
- ۵۱۰ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۷۳۲
.. ۷۹۴ - ۸۷۰
سلطان دانیال ۱۸۲ - ۳۸۱ -
.. .. ۵۵۵
سلطان دیوهره حاکم سروهي
.. ... ۴۰۹
سلطان رفیع‌الدوله ۵۰۸
سلطان زین‌الدین مهین خلف
شاهزاده شجاع ۸۸
سلطان سپهر شکوه ۷۶۰
سلطان سکندر .. ۳۶۳
سلطان سکندر سور ۱۵۱
سلطان سکندر لودي ۵۳۹
سلطان سلیم ۱۸۱ - ۶۱۰
سلطان سلیمان شکوه ۲۷۶ -

.. .. ۴۷۴ - ۸۰۸
سلطان شجاع ۲۲۷ - ۲۳۵ -
- ۳۰۴ - ۳۳۳ - ۴۷۴ - ۵۱۱
.. ۶۶۸ - ۶۷۹ - ۸۰۸
سلطان شهریار ۱۹۲ - ۱۹۳
سلطان عالي گهر مخاطب به
شاه عالم بهادر ۷۱۷
سلطان عظیم الشان ۳۲۰ -
.. ۳۲۴ - ۳۲۸ - ۸۸۰
سلطان علاءالدین بن احمد شاه
بهمني .. ۳۰۵
سلطان علي گوهر ۸۴۵
سلطان غیاث‌الدین خلجي
.. .. ۵۳۸
سلطان فیروز شاه ۱۸۵ -
.. .. ۱۸۹ - ۱۹۰
سلطان کام بخش ۸۳۲
سلطان محمد (نخستین خلف
خلد مکان) ۹۱ - ۹۲ -
.. .. ۵۹۶ - ۶۹۸

سلطان محمد اکبر (ملقب به عرش آشیانی - شف عرش آشیانی) ۲۳۶ - ۳۰۶ - ۳۲۹ - ۳۵۰ - ۳۶۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۷ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۷ - ۴۰۱ - ۴۰۶ - ۴۲۱ - ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۴۴ - ۵۵۴ - ۵۶۱ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۹۰ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۶ - ۶۰۹ - ۶۱۳ - ۶۱۹ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۴ - ۷۲۴ - ۷۳۶ - ۷۵۱ - ۷۵۵ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۷۷ - ۸۱۴ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ ... ...

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر (ملقب به خلدمکان شف - خلدمکان) ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۸۸ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۹ - ۴۳۹ - ۴۷۳ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۷۸ - ۷۰۷ - ۷۴۰ - ۷۹۳ - ۸۰۸ سلطان محمد فرخ سیر ۵۱۵ - ۸۸۰ ... ... سلطان محمد معظم ۲۹۰ - ۳۰۶ - ۳۲۳ - ۳۴۸ - ۴۷۸ - ۴۹۸ - ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۸۶۹ سلطان محمد میرزا ۲۰۲ سلطان محمود ۴۱ - ۳۹۶ سلطان مراد میرزا ۱۳۸ - ۱۴۲ - ۱۸۲ - ۱۸۴ - ۵۵۱ - ۵۵۵ .. .. سلطان مراد بخش ۱۴۴ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۵۸ - ۲۸۴ - ۲۹۶ - ۴۱۵ - ۶۶۷ -

.. .. ۶۷۸ - ۷۰۶
سلطان مظفر گجراتي (يا)
سلطان مظفر ۴۱۰ -
.. ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۶۰۲
سلطان معز الدين ۶۴ -
.. .. ۵۲۰ - ۸۷۹
سلطان نصير الدين (يا)
ناصر الدين پسر سلطان
غياث الدين خلجي ۵۳۸
سلطان نظر برادر سيف خان
ميرزا صفي ۴۲۱
سلطان هوشنگ غوري ۵۳۸
سلطاني (طائفه) ۳۶۳
سليمان خان پسر خضر خان
پني ۶۳ - ۶۴ - ۶۶
سليمان شكوه مهين پور داراشكوه
۴۳ - ۴۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ -
۳۰۲ - ۳۰۹ - ۴۵۸ - ۴۵۹ -
۴۶۲ - ۴۷۴ - ۶۶۹ - ۶۹۸ -
.. .. ۷۳۸ - ۸۰۵
سليمان كوراني (يا) سليمان
خان كوراني ۱۶۵ -
سليم شاه ۱۳۲ - ۵۸۴
سمانچي خان (يا) سمانچي
خان قرغوچي (يكي از
امراى همايوني) ۴۰۱
سنبها .. ۸۷۴ - ۸۷۵
سنبها بهونسله ۳۳۶ - ۴۹۰
سنبها پسر سيواجي بن شاهجي
بهونسله ۳۰۲ - ۳۴۷ -
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱
سنبها پسر شاهجي بهونسله
.. .. ۳۴۴
سنتا .. ۷۴۵ - ۸۷۵
سنتا كهورپره (يا) سنتا جي
كهورپره ۳۱۶ - ۳۲۴ -
.. .. ۳۵۲ - ۸۲۴
سنجر خان .. ۴۷۵
سنكرام زميندار جمو ۶۶۰
سوتك (راٹهور) ۸۷۳

سوتیک پسر سهیا برادرزادهٔ
راجه جےچند راجهٔ قنوج
.. .. ۱۷۹ - ۱۸۰
سوجا پسر پورنمل ۱۱۲
سورج سنگهه .. ۶۱۶
سورج سنگهه پسر اردی سنگهه
.. .. ۶۱۶ - ۲۲۶
سورجمل جات ۱۷۷ - ۷۲۰ -
۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۲ -
.. .. ۸۵۵
سورجمل سیسودیه پور رانا
امر سنگهه .. ۴۵۲
سورجمل ولد راجه باسو
.. ۱۸۴ - ۱۸۵
سور داس برادرزادهٔ راجه
بهارامل .. ۴
سورسنگهه پسر رای رایسنگهه
.. .. ۱۵۴
سورسین ملقب به بهونسله
.. .. ۳۴۲
سهراب خان میر توزک دوم
.. .. ۷۴۳
سهیا برادرزادهٔ راجه جے چند
راجهٔ قنوج .. ۱۷۹
سیادت خان ۲۵۵ - ۲۸۷
.. .. ۶۷۶
سیادت خان سید ارغلان
اوستاد زادهٔ خان فیروزجنگ
بهادر ۳۱۶ - ۴۹۴ - ۴۹۵
سیادت خان میر زین الدین
علي برادر اسلام خان
مشهدي .. ۴۶۳
سیارش .. ۷۷۶
سیاوش قلار آقاسي ۴۳۳ -
.. .. ۷۹۷
سید ابو القاسم ولد سید خان
محمد بن سید محمود
بهته .. ۸۳۶
سید احمد برادر سید جلال
بخاري .. ۳۴۲

سید احمد خان بارهه برادر
خرد سید محمود خان
بارهه .. ۳۷۸
سید احمد قادري ۴۵۶
سید اختصاص خان - خطاب
سید فیروز خان برادر زاده
و خویش سید خانجهـــان
بارهه شاهجهاني ۴۷۳ -
.. .. ۴۷۴
سید اُغلان .. ۸۷۴
سید الیاس - نام شرزه خان
پدر سید رستم خان دکني
.. .. ۵۰۲ - ۵۰۳
سید الیاس خان پســر سید
رستم خان دکني ۵۰۴
سید امانت خان معروف به
ارجمند خان .. ۶۲
سید امجد خان پسر میر سید
محمد قنوجي ۵۱۸
سید امیر خان خوافي سید میر
نام برادر کوچک شیخ میر
.. .. ۴۷۶
سید امین - نام سرفراز خان
حارس حیـــدر آباد پسر
سرفراز خان سید لطیف
.. .. ۵۰۰
سید اوغلان - نام سیادت خان
.. .. ۴۹۴
سید بایزید پسر سید هاشم بن
سید محمود خان مشهور
به کوندلي وال ۴۵۷
سید بدرالدین ولد سیـــد
ابوالقاسم بهته ۸۳۶
سید جعفر - نام سید شجاعت
خان بارهه پسر سیدجهانگیر
ولد سید محمود خان بارهه
.. .. ۴۲۳
سید جلال بخاري (قدس سره)
.. .. ۴۲۲ - ۶۳۴
سید جمال الدین پسر سید

احمد خان بارهه ۳۷۹
سید جمـــال خان پسر کلان
عضـــدالدوله عوض خان
بهادر .. ۸۳۴
سید جمال نیشاپوري ۸۲۸
سید جمیل الدین خان سپه
سالار .. ۸۵۱
سید جهانگیر ولد سید محمود
خان بارهه .. ۴۲۳
سید حامد بخاري (یا) سید
احمد بخاري پسر سید
میـــران بن سید مبارک
.. .. ۳۹۶ - ۳۹۷
سید حامد بخاري تیول دار
پشاور .. ۲۴۴
سید حسن پسر سید دلیر خان
بارهه .. ۴۱۳ - ۴۱۴
سید حسین خان بارهه (از والا
شاهیان بهادر شاهي ست)
۸۱ - ۸۲ - ۵۰۰ - ۵۰۱ -
.. .. ۵۰۲
سید حسین خان (شفـ ـ
سادات خان) ۵۲۴ -
.. .. ۵۲۵
سید حسین خان پسر سادات
خان عرف سید حسین
خان .. ۵۲۵
سید حمید خان مخاطب به
سیادت خان ۴۹۶
سید خانجهان ۴۲۴ - ۴۲۶ -
.. .. ۶۵۷
سید خانجهان بارهه ۸۲ -
۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۳۴ - ۲۴۰ -
۲۸۷ - ۲۹۵ - ۴۲۹ - ۶۷۱ -
.. .. ۷۸۵
سید خانجهان شاهجهـــاني
.. .. ۴۴۹ - ۴۶۵
سید خلیل پسر سید دلیر خان
بارهه ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵
سید دلاور علي خان ۳۲۴ -

۳۲۵ - ۵۲۰ - ۷۰۹ - ۷۴۸
سید دلیر خان بارهه فوجدار
بروده مضاف صوبهٔ گجرات
.. .. ۴۱۲ - ۴۱۷
سید راجو بارهه (یکی از امرای
عرش آشیانی) ۴۰۲
سید رستم خان دکنی پسر شرزه
خان سید الیاس ۵۰۲
سید زبردست پور سید هزبر
خان .. ۴۱۶
سید سادات خان بهادر ذو الفقار
جنگ (شف - سید صلابت
خان) .. ۵۲۶
سید سعد الله سجاده نشین
میان شاه نور حمامی
(قدس سره) همشیره زادهٔ
سید شهاب الدین ۷۲
سید سلطان - نام سید صلابت
خان بارهه ملقب به
اختصاص خان پسر سید
بایزید بن سید هاشم بن
سید محمود خان مشهور به
کوندلي وال .. ۴۵۷
سید شجاعت خان بارهه سید
جعفر نام پسر سید جهانگیر
ولد سید محمود خان بارهه
.. .. ۱۹۷ - ۴۲۳
سید شجاعت خان بهادر بهکري
پسر سید لطف علي بهکري
(یا) لطیف علي بهکري
(یا) لطیف بهکري
.. .. ۴۶۰
سید شریف خان قنوجي
.. .. ۴۹۲
سید شریف خان میر عبدالکریم
بن میر سید محمد قنوجي
ملقب به رسولدار ۵۱۷
.. .. ۵۱۸
سید شهاب الدین صاحب
سجادهٔ میان شاه نور

حمامي (قدس‌سره) ۷۲
سید شهامت خان .. ۲۹۱
سید شیر زمان - نام سید مظفر
خان بارهه پسر سید خان
جهان شاهجهاني ۴۶۵ -
.. .. ۴۶۶
سید صفي بارهه .. ۱۷۸
سید صلابت خان بارهه ملقب
به اختصاص خان سید
سلطان نام پسر سید بایزید
بن سید هاشم بن سید
محمود خان مشهـــور به
کوندلي وال ۴۵۷ -
.. .. ۴۵۸ - ۴۵۹
سید صلابت خان حارس صوبهٔ
اله آباد .. ۱۳۸
سید صلابت خان خطاب - سید
سادات خان بهادر ذوالفقار
جنگ ۵۲۴ - ۵۲۶
سید ظریف خان برادر اعمامی
رکن الدوله سید لشکر خان
بهادر نصیـــر جنگ میر
اسمعیل نام .. ۳۶۱
سید عارف خان برادر اعمامی
رکن الدوله سید لشکر خان
بهادر نصیـــر جنگ میر
اسمعیل نام .. ۳۶۱
سید عالم بارهه برادر سید هزبر
خان .. ۴۵۴
سید عبد الحکیم ولد سیـــد
ابو القاسم بهته ۸۳۶ -
.. .. ۸۳۷
سید عبد الرسول بارهه ۲۳۴
سید عبد القادر پســـر سید
ابو القاسم بهته ۸۳۶
سید عبد الله پسر میر خوانده
.. .. ۴۰۰
سید عبد الله خان ۷۴ -
.. .. ۱۰۲ - ۸۸۰
سید عبد الله خان بارهه عرف

سید میان ۴۶۷ - ۴۶۸ -
.. .. ۴۸۹ - ۵۰۸
سید عبدالوهاب چـونه گذهي
.. .. ۳۱۸
سید عثمان خان پسر سید رستم
خان دکني .. ۵۰۴
سید عزت خان .. ۷۴۴
سید عزت خان جهانگیري
.. .. ۶۶۷
سید عـزت خان عبد الرزاق
گیلاني .. ۴۷۵
سید علي خویش سید خانجهان
شاهجهاني ۴۶۵
سید علي عریض بن امام همام
جعفر صادق (علیه السلام)
.. .. ۷۸۲
سید غالب خان پسر سید رستم
خان دکني .. ۵۰۴
سید غـلام محمد ولد سید
محي الدین .. ۲۳۵
سید فاضل ولد سید عبدالحکیم
.. .. ۸۳۷
سید فتاح خان پسر سید رستم
خان دکني .. ۵۰۴
سید فیـروز خان تهـانه دار
گواهتي .. ۳۰۳
سید قاسم پسر سید محمود
خان بارهه ۳۷۷ - ۳۷۸ -
.. .. ۴۰۹
سید قاسم بارهه مخاطب به
شهامت خان ۶۸۱
.. .. ۶۸۲
سید قطب الدین مشهور به
میـان منجهلے پسر سید
شهاب الدین سجاده نشین
میان شاه نور حمـامي
(قدس سره) ۷۲ - ۱۷۸
سید کمال پسـر خرد سید
حامد (یا) سید احمد
بخاري .. ۳۹۹

سید کمال نظام شاهیه ۲۰
سید لشکر خان بارهه سید منور
نام پســـر سید خانجهان
شاهجهاني .. ۴۶۵
سید لشکر خان خطاب رکن
الدوله بهادر نصیر جنگ
میر اسمعیل نام برادر زادهٔ
سید هاشم خان ۳۵۹
سید لشکر خان ناظم برار یزنهٔ
سید حمید خان مخاطب
به سیادت خان ۴۹۶
سید لطف علي بهکري (یا)
لطیف علي بهکري (یا)
لطیف بهکري ۴۶۰
سید لطیف - نام سرفراز خان
.. .. ۴۹۹
سید مبارک .. ۳۹۶
سید محمد امروهه ۳۷۶
سید محمد پسر صدر الدین
محمد خان .. ۵۲۰
سید محمد - معتمد جنید
کررانی .. ۵۹۲
سید محمود خان بارهه (از
طایفهٔ سادات بارهه اول این
کس بدرجهٔ امارت رسید)
۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۸ - ۴۰۹
.. .. ۴۱۰ - ۴۲۳
سید محمود خان مشهور به
کوندلي وال ۴۵۷
سید مسعود خان همشیره زادهٔ
سید حسین خان بارهه
.. .. ۵۰۱ - ۵۰۲
سید مظفر خان بارهه سید شیر
زمان نام پسر سید خانجهان
شاهجهاني ۴۶۵ - ۸۶۳
سید مظفر مخاطب به همت
خان پسر سید شجاعت
خان بارهه سید جعفر نام
.. .. ۴۲۷
سید منصور خان بارهه پسر کلان

سید خانجهان شاهجهاني
.. .. ۴۴۹ - ۴۶۵
سید منور - نام سید لشکر خان
بارهه پسر سید خانجهان
شاهجهاني ۴۶۵ -
.. .. ۴۶۷
سید میان موســوم به سید
عبد الله خان بارهه ۴۸۹ -
.. .. ۵۰۸
سید میر - نام سید امیر خان
خوافي برادر کوچک شیخ
میر .. ۴۷۶
سید میران پسر سید مبارک
.. .. ۳۹۶ - ۳۹۷
سید نجابت دومین پسر سید
شجاعت خان بارهه سید
جعفر نام .. ۴۲۷
سید نجم الدین علي خان پسر
سید عبد الله خان بارهه
عرف سید میان ۴۹۱ -
.. .. ۵۰۸
سید نیاز خان دوم پسر سید
نیاز خان خال عضد الدوله
عوض خان .. ۸۳۲
سید نیاز خان خال حقیقی
عضد الدوله عــوض خان
بهادر .. ۸۳۲
سید وجیه الدین علوی گجراتي
مرید شیخ محمد غوث
.. .. ۵۸۲
سید هاشم بارهه .. ۱۵۰
سید هاشم پسر سید محمود
خان بارهه ۳۸۷ - ۳۷۸
سید هاشم خان عم رکن الدوله
سید لشکر خان بهادر نصیر
جنگ میر اسمعیل نام
.. .. ۳۵۹
سید هاشم (یا) سید هاشم
بارهه پسر سید محمد خان
بارهه .. ۴۰۹

سید هاشم پسر سید محمود
خان مشهوربه کوندلي وال
.. .. ۴۵۷
سید هدایت الله صدر پسر سید
احمد قادري ۴۵۶
سید هزبر خان ۴۱۵ - ۴۵۴
سید یعقوب پسر سید کمال
.. .. ۳۹۹
سید یوسف خان رضوي پدر
صف شکن خان میرزا لشکري
.. .. ۷۳۴ - ۷۳۶
سیدي خیرو غلام فتح خان
افغان .. ۴۹۷
سیدي خیریت خان ۴۹۸ -
.. .. ۴۹۹
سیدي سنبل (یا) سنبهل غلام
فتح خان افغان ۴۹۷ -
.. .. ۴۹۸
سیدي عنبرمخاطب به سیدي
یاقوت خان قایم مقام سیدي
یاقوت خان حبشي ۴۹۸
سیدي قاسم کوتـــوال دهلي
.. .. ۵۰۷
سیدي مسعود بیجاپوري ۸۷۵
سیدي مفتاح والی قصبهٔ وکلور
.. .. ۲۱۴
سیدي یاقوت خان حبشـــي
۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹
سیدی یاقوت خان - خطاب
سیدي عنبر قایم مقام سیدي
یاقوت خان حبشي ۴۹۸
سیسودیه (قوم) ۲۰۲ -
.. ۲۵۱ - ۲۴۲ - ۸۷۰
سیکهارت (طائفه) ۱۱۱
سیف الدوله .. ۸۴۶
سیف الدوله سید شریف خان
بهادر شجاعت جنگ میر
عبد الرحیم نام پور سید
شریف خان میر عبدالکریم
بن میر سید محمد قنوجي

.. .. ۵۱۷ - ۵۱۹
سیف الدوله عبدالصمد خان
بهادر دلیر جنگ ۱۰۶ -
.. .. ۵۱۴ - ۵۱۷
سیف الدین علي خان برادر
امیرالامرا حسین علي خان
بهادر .. ۳۳۱
سیف الدین محمود (نام)
سیف خان معروف به
فقیر الله پسر تربیت خان
بخشی شاهجهاني ۴۷۹
سیف الله خان ۴۸۹ - ۴۹۲
سیف الله خان پسر کلان
زلف الله خان اول ۳۱۵
سیف الله خان میر بحر ۴۸۶
سیف خان پسر سادات خان
عرف سید حسین خان
.. .. ۵۲۵
سیف خان - خطاب سیف الدین
محمود معروف بفقیر الله
پسر تربیت خان بخشی
شاهجهاني ۴۷۹ -
۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵
سیف خان سید علي اصغر پسر
سید محمود خان بارهه
.. .. ۴۱۰
سیف خان معرف صفي خان
.. .. ۴۱۲
سیف خان صوبه دار گجرات
.. .. ۶۵۲
سیف خان کوکه برادر کلان زین
خان کوکه ۳۷۳ - ۳۷۴ -
.. .. ۳۷۵
سیف خان میرزا صفي پسر
امانت خان ۴۱۶ -
.. ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۶۵۲
سیوا ۵۱ - ۶۴ - ۳۵۲ -
۳۰۶ - ۴۶۷ - ۴۷۱ - ۷۰۰ -
.. .. ۷۰۱
سیوا بهونسله ۳۶ - ۴۹ -

۵۰ - ۵۴ - ۵۹ - ۲۳۶ -
۲۹۰ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۴۹۷ -
۴۹۸ - ۵۱۱ - ۶۸۷ - ۷۰۶
سیوا پسر ساهو بهونسله ۶۹۲
سیواجي پسر شاهجي بهونسله
۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۸ -
.. .. ۳۴۹
سیو رام برادر زادهٔ بلرام ۲۵۲
سیو رام برادرزادهٔ راجه
بیتهلداس کور ۲۶۵
سیو رام کور .. ۶۶۴

* حرف شین *

شادمان هزاره .. ۲۴۶
شادي خان اوزبک ۲۸
.. .. ۶۶۱ - ۶۶۲
شادي خان (خطاب شجاعت
خان) .. ۶۶۳
شاه ابو المعالی قادري (یکے از
مشایخ لاهور .. ۶۱۸
شاه اسمعیل ثاني فرمان روای
ایران .. ۶۲۲
شاه اسمعیل صفوي ۳۹۰ -
.. .. ۵۴۹
شاه بداغ خان ۵۳۶ -
.. .. ۵۳۷ - ۷۶۹
شاه برهان الدین راز الهي
قدس سره ۸۲۳
شاه برهان الدین غریب رحمة الله
علیه .. ۸۳۵
شاه بهیک .. ۳۳۴
شاه بیگ خان ۶۰۳ -
.. .. ۶۴۴ - ۶۴۵
شاه بیگ خان ارغون مخاطب
به خان دوران ۳۸۹ -
.. .. ۶۴۲ - ۶۴۳
شاه بیگ خان اوزبک ۶۶۵
شاه بیگ خان تهانه دار غوري
.. .. ۷۹۱
شاه بیگ خان کابلي ۶۵۴

شاه جان الله درویش ۳۴۹
شاهجهان پادشاه (شف صاحب
قران ثاني ۲۰۹ - ۲۱۰ -
- ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ -
- ۴۲۳ - ۴۴۴ - ۷۲۹ - ۷۳۰
شاهجي بهونسله پسر مالوجي
.. ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ -
شاهجي پسر ايکو (يا) انکوجي
بن شاهجي بهونسله ۳۴۵
شاه حسام الدين ۸۶۲
شاه درانی ۳۵۶ - ۳۵۷ -
- ۵۲۶ - ۷۱۷ - ۷۲۰ - ۷۲۱ -
- ۷۲۲ - ۸۴۲ - ۸۵۱ - ۸۵۲ -
.. ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵
شاه دولت .. ۱۷
شاهرخ ميرزا .. ۷۲۷
شاهزاده اعزالدين ۱۰۱
شاهزاده اورنگ زيب بهادر
.. ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۶۹۵
شاهزاده بهادر شاه عالم ۶۸۸
شاهزاده بيدار بخت ۱۴۷
شاهزاده پرويز (شف -
پادشاهزده پرويز) ۴۱۱ -
.. .. ۴۱۹ - ۷۷۹
شاهزاده دارا شکوه (شف -
پادشاهزاده دارا شکوه)
- ۲۴۰ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۲ -
- ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۹۸ -
- ۲۹۹ - ۴۴۳ - ۴۵۳ - ۴۵۷ -
- ۴۶۲ - ۴۶۹ - ۴۷۷ - ۶۶۴ -
- ۶۶۹ - ۷۵۳ - ۸۰۵ - ۸۰۷
شاهزاده دانيال ۷ - ۸ -
۶۱۵ - ۶۱۴ ۶۱۲ - ۵۷۵
شاهزاده سلطان خرم (شف -
پادشاهزاده سلطان خرم
- ۹ - ۴۱۲ - ۴۱۵ - ۶۲۳ -
.. .. ۷۸۰
شاهزاده سلطان دانيال ۵ -
.. .. ۴۰۴
شاهزاده سلطان زين الدين ۴۵۵

شاهزاده سلطان سليم (ملقب
به جنت مكاني - شف -
پادشاهزاده سلطان سليم)
۱۳۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۵ -
۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۹۷ -
۳۶۳ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۵۵۵ -
۵۷۱ - ۵۹۸ - ۶۱۵ - ۶۲۳ -
.. .. ۶۲۶ - ۷۷۷
شاهزاده سلطان شجاع ۲۲۶ -
.. .. ۲۳۱ - ۴۱۵
شاهزاده سلطان شهريار كوچكترين
اخلاف جنت مكاني
.. .. ۶۲۵
شاهزاده سلطان محمد ۹۲
شاهزاده سلطان مراد ۱۳۳ -
۱۳۸ - ۱۵۱ - ۱۸۱ - ۳۹۷ -
۴۰۲ - ۴۱۰ - ۵۶۶ - ۵۷۲ -
.. ۶۰۱ - ۶۴۹ - ۷۲۷
شاهزاده شاهجهان (شف -
پادشاهزاده شاهجهان)
۱۰ - ۱۵ - ۱۷۷ - ۱۸۳ -
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۹۷ -
.. ۶۲۵ - ۶۴۸ - ۷۸۰
شاهزاده شجاع ۸۸ - ۴۵۸
شاهزاده عالي گهر ۸۵۱
شاهزاده عظيم الشان ۵۰۵ -
.. .. ۶۸۵
شاهزاده كام بخش ۳۲۰ -
.. .. ۴۸۷
شاهزاده كريم الدين ۱۰۳
شاهزاده محمد اكبر (شف -
پادشاهزاده محمد اكبر
.. ۵۳۲ - ۸۱۸ - ۸۷۳
شاهزاده محمد اعظم شاه (شف
پادشاهزاده محمد اعظم
شاه) ۵۳ - ۹۷ - ۳۱۱ -
.. .. ۷۰۴ - ۸۴۳
شاهزاده محمد اورنگ زيب
بهادر (شف - پادشاهزاده
محمد اورنگزيب بهادر)

۲۴ - ۲۸ - ۳۹ - ۴۲ - ۲۵۵ -
۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ -
۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۳ -
۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۹۸ -
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۴۳۵ - ۴۴۶ -
۴۴۷ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ -
۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۶۲ - ۴۶۶ -
۴۶۹ - ۴۷۱ - ۶۶۴ - ۶۶۶ -
۶۷۱ - ۶۷۳ - ۶۸۳ - ۶۹۲ -
۶۹۳ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۵۲ -
.. .. ۸۰۳ - ۸۲۳
شاهزاده محمد سلطان (شف -
پادشاهزاده محمد سلطان)
۱۴۶ - ۲۱۹ - ۲۲۷ - ۲۶۶ -
۲۹۲ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۵ -
.. ۶۶۸ - ۶۸۲ - ۶۹۸
شاهزاده محمد شجاع (شف
پادشاهزاده محمد شجاع)
۲۵ - ۳۷ - ۴۳ - ۲۵۲ -
۲۶۶ - ۴۲۰ - ۴۲۴ - ۴۵۵ -
.. .. ۶۵۷ - ۷۹۴
شاهزاده محمد عظیم درمین
خلف شاه عالم بهادر
.. .. ۳۱۳
شاهزاده محمد کام بخش ۴۸۵
شاهزاده محمد مراد بخش
(شف - پادشاهزاده محمد
مراد بخش) ۳۸ -
۸۵ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۵۳ -
۲۵۴ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۶ -
۲۶۸ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۸ -
۲۹۵ - ۲۹۹ - ۴۲۴ - ۴۴۳ -
۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۶۱ -
۵۹۷ - ۶۱۱ - ۶۶۳ - ۶۶۶ -
۶۷۲ - ۶۹۳ - ۷۵۹ - ۸۰۱ -
.. ۸۰۳ - ۸۱۰ - ۸۶۶
شاهزاده محمد معظم مخاطب
به شاه عالم (شف -
پادشاهزاده محمد معظم)
۵۲ - ۳۰۱ - ۴۶۷ - ۴۹۲ -

.. .. ۷۰۰ - ۷۰۳
شاهزاده ولي عهد ۶۵۱
شاهزاده ولي عهد دارا شکوه
.. .. ۶۹۴
شاهزاده ولي عهد شاهجهان
.. ۱۸۳ - ۶۲۵ - ۷۸۰
شاه شجاع ۲۹۲ - ۴۶۷ -
۶۲۵ - ۶۷۴ - ۶۹۸ - ۶۹۹
شاه شريف .. ۳۴۲
شاه صفی صفوي پسر زادهٔ شاه
عباس ماضي داراي ايران
۲۶ - ۳۷ - ۲۳۱ - ۴۱۶ -
۴۴۶ - ۵۵۲ - ۶۵۵ - ۶۵۷ -
.. ۷۳۵ - ۷۹۶ - ۸۰۱
شاه طهماسپ صفوي دارای
ايران ۱ - ۵۴۳ - ۵۴۹ -
.. .. ۶۱۰ - ۷۲۴
شاه عالم پادشاه ۵۴ - ۵۵ -
.. ۳۵۷ - ۶۸۸ - ۸۷۰
شاه عالم بهادر ۴۸۶ - ۴۸۹ -
.. .. ۷۰۴
شاه عالم بهادر - خطاب سلطان
عالي گهر .. ۷۱۷
شاه عالم - خطاب شاهزاده
محمد معظم .. ۴۹۲
شاه عباس پسر شاه صفي
.. .. ۴۴۶ - ۶۱۸
شاه عباس ثاني داراي ايران
۲۶ - ۵۱ - ۵۵۲ - ۸۰۱
شاه عباس صفوي دارای ايران
.. ۴۲۴ - ۶۴۳ - ۶۵۴
شاه عباس ماضي ۸۵ -
۸۷ - ۲۸۳ - ۵۵۲ - ۷۹۵ -
.. .. ۷۹۶
شاه عبداللطيف ۶۸۸
شاه علي .. ۶۱۵
شاه علي خان - خطاب شجاعت
خان بهادر محمد شاه نام
پسر شيخ عبدالکريم خان
.. .. ۷۰۹

شاه فخرالدين موسوی مشهدي حاکم پتن گجرات پسر میر قاسم .. ۵۵۶
شاه قلي خان ۱۵۷ - ۴۱۶ - ۶۶۳
شاه قلي خان سليم ساز (يا) سيـــم ساز بخشی سرکار شاهزاده شاهجهان بادشاه .. .. ۱۷۷ - ۲۱۰
شاه قلي خان محرم بهارلو ۱۴۹ - ۴۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۸
شاه قلي خان وقاص حاجي .. .. ۶۵۸ - ۶۶۰
شاه قلي خان نارنجي (يکی از امرای عهـــد جنت آشياني) ۵۳۵
شاه قميص (قدس سره) ۵۷۵
شاه محمد خان قلاتي ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۴
شاه معين الدين (قدس سره) ۶۷۰
شاهم خان جلاير پسر بابا بيک جلاير ۶۰۳ - ۶۰۴
شاه ميرزا .. ۳۷۸
شاه نعمت الله ولي (قدس سره) .. ۳۵۹
شاه نواز خان ۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۷۱ - ۶۷۲ .. ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵
شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج خلف الرشيد ميـــرزا عبدالرحيم خان خانخانان .. ۶۴۵ - ۷۰۶ - ۷۷۴
شاه نواز خان صفوي ميرزا بديع الزمان ۶۶۹ - ۷۷۰
شاه وجيه الدين ۶۳۹
شاه وردي پسر خليفه شاملو ۵۴۵

شایسته خان ۲۱۲ - ۲۱۷
- ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۲۵۷ - ۴۲۸
.. .. ۶۷۷ - ۷۸۴
شایسته خان امیرالامرا (میرزا
ابـــو طالب نام خلف
یمین‌الدوله آصف جاه)
صوبه‌دار دکن ۳۰۰ -
- ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۴۶ - ۶۹۰ -
۶۹۱ ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ -
.. .. ۸۶۵
شایسته خان بن شایسته خان
.. .. ۴۰
شایسته خان پدر شایسته خان
.. .. ۴۰
شجاع (شاهزاده) ۳۴ -
- ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ -
- ۹۲ - ۱۴۶ - ۲۷۶ - ۲۷۷ -
- ۲۸۲ - ۳۰۱ - ۳۰۵ - ۳۱۸ -
-۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۹ -
- ۴۸۰ - ۵۱۱ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
.. ۷۰۸ - ۸۱۲ - ۸۶۸
شجاع الدوله ۱۰۸ - ۸۴۴ -
.. .. ۸۴۶ - ۸۵۵
شجاع الدوله بهادر میـــرزا
جلال الدین حیدر نام ناظم
صوبهٔ اودهه و اله آباد پور
ابوالمنصور خان صفدر جنگ
- ۷۱۵ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ -
.. .. ۸۴۳ - ۸۵۳
شجاع الدوله محمد قلی خان
.. .. ۱۰۷
شجاع الدوله ناظم بنگاله ۸۴۳
شجاع الملک امیرالامرا (یا)
شجاع الملک بهادر بسالت
جنگ میر محمد شریف نام
پنجمین پسر نظام الملک
آصف جاه .. ۷۲۲
شجاع بیگ والد امیرذو الفنون
ارغون ۵۴۸ - ۵۴۹
شجاعت جنگ (شف - سیف

الدوله سید شریف ۵۱۹
شجاعت خان ۶۳۰ - ۶۳۱ -
.. .. ۶۳۳ - ۷۸۷
شجاعت خان رعد انداز بیگ
(یکی از امـــرای عهد
عالمگیری) ۶۷۹ - ۶۸۱ -
.. .. ۷۳۹
شجاعت خان بهادر محمد شاه
نام پسر شیخ عبد الکریم خان
(یکی از شیخـــزاده‌های
فاروقی) ۷۰۸ - ۷۱۰
شجاعت خان - خطاب سید
جعفر ولد سید جهانگیر
پسر سید محمود خان بارهه
.. ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶
شجـــاعت خان - خطاب
صف شکن خـــان میـــر
صدر الدین میر آتش ۷۴۶
شجاعت خان (خطاب ثانوی
شادی خان) ۶۶۴
شجاعت خان - خطاب غیرت
خان محمد ابراهیم ۸۶۹
شجاعت خان - خطاب معصوم
بیگ پور کاظم بیگ ۷۰۸
شجاعت خان سلام الله عرب
برادر زادهٔ مبارک عـــرب
.. .. ۶۴۱ - ۶۴۲
شجاعت خان شادی بیگ
پسر جانش بهادر ۶۶۲
شجاعت خان شیخ کبیـــر
چشتی فاروقی مخاطب
برستم زمان ۶۳۰
شجاعت خان محمد بیگ
ترکمان ۷۰۶ - ۷۰۷ -
.. .. ۷۰۸
شجاعت خان عرف مقیم خان
عرب خواهرزاده و خویش
تردی بیگ خان ۵۵۷ -
.. ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۶۰۲
شرداد (طائفهٔ از قوم افغان)

.. .. ۲۴۴
شرزه خان بیجاپوری ۴۷۲
شرزه خان - خطاب سید رستم خان دکنی .. ۵۰۳
شرزه خان سید الیاس پدر سید رستم خان دکنی ۵۰۲ - ۵۰۳
.. .. ۵۰۳
شرف الدین داروغهٔ قلعهٔ بست .. ۶۶۲
شرف جي پسر ایکو (یا) انکو جي بن شاهجي بهونسله ۳۴۵
شرف جي پسر مالوجي ۳۴۲
شریف الملک .. ۱۸
شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله ۱۹۶
شریف الملک حیدر آبادي یزنهٔ ابو الحسن قطب شاه والی حیدر آباد ۶۸۸ - ۶۸۹
.. ..
شریف خان انکه برادر خرد شمس الدین محمد خان انکه ۲۴۶ - ۶۰۱
شریف خان امیر الامرا پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازي ۱۵۳ - ۱۶۸ - ۶۲۵
.. ..
شریف خان مختار سرکار شاهزاده سلطان سلیم ۷۷۷
شطاریه (طائفهٔ درویشان) .. .. ۵۷۷ - ۵۸۳
شفقت الله پور سزاوار خان ۴۴۰
شفیع الله برلاس میر توزک ۴۵۰
شکر الله نام ظفر خان پسر زین خان کوکه .. ۷۵۵
شماسیان .. ۳۸۶
شمس الدین خان خویشگي پسر کلان نظر بهادر ۶۷۶

شمس الدین محمد خان اتکه
پسر یار محمد خان غزنوی
۳۷۵ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -
.. .. ۶۰۱ - ۷۶۴
شمس الدین مختار خان ۳۹
شمس خان فوجدار دوآبهٔ تتّهه
(یا) دوآبهٔ بهتّه ۷۱۱ -
.. .. ۷۱۲
شمشیر بهادر .. ۳۵۶
شمشیر خان پسر شیر خان
تونور .. ۶۵۴
شمشیر خان ۲۹۷ - ۶۷۸
شمشیر خان ارسلان بے اوزبک
.. .. ۶۳۳
شمشیر خان ترین (یا) شمشیر
خان حیات ترین اعظم
شاهي حسین خان نام -
۲۲۷ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۲
.. .. ۶۸۳
شمشیر خان - خطاب میرمحمد
.. .. ۶۸۳
یعقوب پسر شیخ میر خوافي
.. .. ۶۷۹- ۶۷۰
شهاب الدین احمد خان (سپه
سالار مالوه) ۱۳۳ -
۱۷۱ - ۵۳۴ - ۵۳۶ - ۶۰۲ -
.. .. ۷۶۸
شهاب الدین احمد خان از
سادات نیشاپور ۵۶۷ -
.. ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
شهامت جنگ - خطاب
انورالدین خان بهادر شیخ
خانجهان .. ۵۲۸
شهامت جنگ - خطاب محمد
محفوظ خان بهادر فوجدار
کوهیر مضاف حیدر آباد
پسر انورالدین خان بهادر
شهامت جنگ ۵۲۹
شهامت خان سید قاسم بارهه
حاکم صوبهٔ اله آباد ۶۸۱ -

.. .. ۶۸۲
شهباز خان ۷ - ۱۳۸ -
۱۴۹ - ۴۰۱ - ۴۰۹ - ۷۲۶ -
.. ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۷۲
شهباز خان روهله (یا) شهباز
خان معروف به شبرو روهله
(یا) روهیلـــه ۲۴۹ -
.. .. ۶۵۰
شهباز خان پسر شریف خان
امیرالامرا .. ۶۲۹
شهباز خان کنبو ۶ - ۱۱۶ -
۱۸۰ - ۲۱۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱ -
۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ -
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ -
.. .. ۶۰۰
شهباز خان لودي ۱۸۴
شهداد خان خویشگي ۸۲۷ -
.. .. ۸۲۸
شهداد خان خویشگي عبدالرحیم
نام پـــزنهٔ شمس خان
.. ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳
شهریار ۲۶ - ۴۱۵ - ۶۵۰ -
.. .. ۶۷۰
شهنشاه زمان نادرشاه ۵۴۸
شیباني خان اوزبک ۵۴۸
شیخارت (قوم) ۱۱۴ - ۱۱۶ -
.. .. ۱۷۲ - ۱۷۳
شیخ ابراهیم .. ۱۷۱
شیخ ابراهیم پور شیخ موسی
برادر شیخ سلیم سیکري
.. .. ۵۷۰ - ۵۷۱
شیخ ابو الحسن عشقي (قدس
سره) .. ۵۸۳
شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ
مبارک ۷ - ۱۱۹ - ۱۲۱ -
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۵۲ -
۱۷۱ - ۱۹۷ - ۲۰۳ - ۳۸۵ -
۳۸۶ - ۵۶۲ - ۵۶۴ - ۵۸۰ -
۵۸۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۹ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -

۶۲۱ - ۶۴۹ - ۷۷۳ - ۷۷۴ -
.. .. ۸۵۹ - ۸۶۲
شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی
پسر کلان شیخ مبـــارک
ناگوری ۳۸۴ - ۵۶۲ -
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۱۰
شیخ احمد فرزند میانی شیخ
سلیم چشتی فتحپـــوری
(قدس سره) ۵۵۴ -
.. .. ۵۵۵
شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
سهروردی (قدس سره)
.. .. ۵۸۳
شیخ الهدیه عرف شیخ علاء الدین
جد عبد العزیز خان شیخ
مقبول عالم ۸۳۶ - ۸۳۷
شیخ الهند موسوم به شیخ سلیم
چشتی فتحپوری (قدس
سره) .. ۵۵۴
شیخ بایزید بسطامی (قدس
سره) ۵۸۳
شیخ بدری (شف - شیخ
عبد الله) .. ۵۷۳
شیخ بداونی .. ۳۸۲
شیخ بـــرهان الدین غـــریب
(رحمة الله علیه) ۸۳۴
شیخ بهاء الدین (یکی از اولاد شیخ
فرید شکرگنج - (قدس سره)
.. .. ۵۵۴
شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی
.. .. ۱۱۴
شیخ بهول (یا) بهلول برادر کلان
شیخ محمد غوث گوالیاری
(قدس سره) ۵۷۵ -
.. .. ۵۷۶ - ۵۸۰
شیخ جان محمد پسر بهیکن
خان .. ۳۳
شیخ جمـــال بختیار برادر
گوهر النسا زوجهٔ عرش آشیانی
.. .. ۵۶۴

شیخ جمال بختیار پسر شیخ
محمد بختیار ۵۶۶
شیخ جمالی دهلوی جلال نام
مرید و خلیفهٔ شیخ سماءالدین
سهروردی .. ۵۳۹
شیخ حسین خوارزمی ۸۵۷
شیخ حیدر نبیرهٔ شاه
وجیه الدین .. ۴۱۸
شیخ خان جهان - نام اذوالدین
خان بهادر شهامت جنگ
.. .. ۵۲۷
شیخ داؤد قریشی پسر بهیکن
خان .. ۳۳
شیخ زادهای فاروقی (طایفه)
.. .. ۷۰۸
شیخ سراج الدین انصاری ۲۴۳
شیخ سلیم چشتی فتحپوری
معروف به شیخ الهند
پسر شیخ بهاء الدین
(قدس سره) ۵۵۴
شیخ سلیم سیکری ۵۷۰ -
.. .. ۵۷۱
شیخ سماء الدین سهروردی
.. .. ۵۳۹
شیخ سید عبدالغفار دهلوی
.. .. ۶۳۳
شیخ ضیاء الله دومین خلف
شیخ محمد غوث گوالیاری
.. ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵
شیخ عبد الرحمن پسر شیخ
ابو الفضل علامی ۶۱۶ -
.. .. ۶۲۱
شیخ عبد الرحیم لکهنوی ۵۶۴
شیخ عبد العزیز .. ۶۹
شیخ عبد العزیز خان از متوسلان
شیخ عبد اللطیف برهانپوری
.. .. ۶۸۶
شیخ عبد القدوس کنکوی از
اولاد امام ابو حنیفهٔ کوفی
(رحمة الله علیه) ۵۶۰

شیخ عبد الکریم خان فوجدار
کره مانکپور صوبهٔ اله آباد
پدر شجاعت خان بهادر
محمد شاه نام ۷۰۸
شیخ عبد اللطیف برهانپوری
.. .. ۶۸۶
شیخ عبد الله .. ۲۴۳
شیخ عبد الله شطاري ۵۷۷ -
.. .. ۵۸۳
شیخ عبد الله معرف به شیخ
بدري خلف ارشد اسوهٔ
مشائخ الشطار شیخ محمد
غوث گوالیاري ۵۷۳
شیخ عبد النبي .. ۶۰۹
شیخ عبد النبي صدر عرش
آشیاني نبیرهٔ شیخ
عبد القدوس گنگوي
۵۶۰ - ۵۶۳ - ۵۸۵ - ۵۸۶
شیخ عبد الوهاب بخاري
.. .. ۳۹۹
شیخ علامي (شف - شیخ
ابو الفضل) ۳۸۸ - ۳۹۳
شیخ علائی مهدوي ۵۸۵
شیخ علاء الدین معروف به شیخ
الهدیه جد عبد العزیز خان
شیخ مقبول عالم ۸۳۶
شیخ عمر .. ۲۴۶
شیخ عمر نور الدین پسر جلالهٔ
روشاني .. ۲۴۴
شیخ غیاث خواهرزادهٔ
قطب الدین خان کوکلتاش
.. .. ۶۲۵
شیخ فرید الدین گنج شکر (یا)
شکرگنج (قدس سره)
.. ۵۵۴ - ۷۰۸ - ۸۳۶
شیخ فرید .. ۶۴۴
شیخ فرید بخاري ۳۹۹ - ۵۴۱
شیخ فرید بخشي ۶۱۳
شیخ فرید بهکري ۷۸۸
شیخ فرید عطار (قدس سره)

.. .. ۵۷۵
شیخ فرید مرتضی خان بخاری
صوبه‌دار پنجاب ۲۴ -
۱۸۷ - ۴۱۱ - ۶۳۳ - ۶۳۴ -
۶۳۵ .. ..
شیخ فیضی (شف - شیخ
ابوالفیض فیضی) ۳۸۳ -
۵۶۲ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۱۰
شیخ قاضن (یا) شیخ قاض
بنگالی .. ۵۷۷
شیخ گدائی کنبو پسر شیخ
جمالی دهلوی موسوم
به جلال ۵۳۹ - ۵۴۰ -
.. .. ۵۷۸
شیخ مبارک ناگوری پدر شیخ
ابو الفضل و فیضی ۴۸۴ -
.. .. ۶۰۸
شیخ محمد بخاری طغائی شیخ
فرید بخاری ۵۴۱
شیخ محمد بختیار ۵۶۶
شیخ محمد شاه - نام شجاعت
خان بهادر پور شیخ عبدالکریم
خان .. ۷۰۹
شیخ محمد طاهر محدث بوهره
(یا) شیخ محمد ۵۷۴
شیخ محمد غوث گوالیاری
(قدس سره) مرشد جنت
آشیانی و عرش آشیانی
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۷۸ -
.. ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۲
شیخ مقبول عالم مخاطب به
عبد العزیز خان بهادر از
اولاد شیخ فرید الدین
شکر گنج (قدس سره)
.. .. ۸۳۶
شیخ منهاج .. ۶۳
شیخ موسی برادر شیخ سلیم
سیکری . ۵۷۰
شیخ میر ۴۵ - ۴۶ - ۶۷۵ -
.. .. ۶۹۷

شیخ میر خوافی (برادر سید امیر خان خوافی سید میر نام سید صحیح النسب) ۳۰۹ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۹ - .. .. ۶۶۸ - ۷۳۸
شیخ نجم الدین کبـــری (ح ۵۸۳
شیخ نورالله برادر خرد شجاعت خان بهـــادر محمد شاه نام ۷۰۹
شیخ وجیه‌الدین علوی ۵۷۴
شیخ هندی .. ۵۵۵
شیرافگن پسر دیانت خان حکیم جمالای کاشی ۳۸
شیر افگن پسر سیف خان کوکه ۳۷۵
شیر افگن خان ۱۹۲ -
.. .. ۶۲۴ - ۶۲۵
شیر افگن خان عزت الدوله بهادر صفدر جنگ ۸۸۱ -
.. .. ۸۸۲
شیر افگن خان علي قلي بیگ استجلو سفـــرچی شاه اسمعیل ثاني ۶۲۲
شیر افگن ولد قوچ بیگ ۵۷۲
شیر الله پســـر سعادت خان ۴۶۳
شیر خان ۱۱۱ - ۳۷۸ -
.. .. ۵۴۰ - ۶۵۳
شیر خان افغان ترین نوکر روشنـــاس شیخ فـــرید بخاري .. ۶۴۰
شیر خان ترین زمیندار فوشنج (که معرب پوشنگ است) ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷
شیر خان (خطاب سید شهاب بارهه) ۶۶۷ - ۶۶۸
شیر خان (خطاب ظاهر خان تونور) .. ۶۵۲
شیر خان سور ۶ - ۳۷۵ -

.. .. ۵۳۱
شیر خان سید شهـــاب بارهه
(یا) شهباز بارهه پسر سید
عـــزت خان جهـــانگیري
.. .. ۶۶۷
شیر زاد پسر سعادت خان
حارس کابل ۶۷۹
شیرزاد پسر عبدالمطلب خان
.. .. ۷۷۱
شیر خان فولادي ۳۷۸ -
.. .. ۵۴۲ - ۵۷۰
شیر خان ناهر خان تونور ۶۵۱ -
.. .. ۶۵۲
شیر خواجه از سادات اتائي
(پادشاه خـــواجه نام)
۶۴۸ - ۶۴۹ - ۷۷۴ - ۷۷۷
شیر شاه ۲۱۳۱ - ۱۷ -
.. ۵۷۷ - ۵۸۰ - ۶۰۴
شیرویه خان پسر شیر افگن ولد
قوچ بیگ ۵۷۲ - ۵۷۳

* حرف صاد *

صاحب داد داماد بي‌بي الائي
.. .. ۲۴۷
صاحب قران امیر تیمور ۴۳۰
صاحب قران ثاني (یعنی شاهجهان
پادشاه) ۲۹۸ - ۴۲۶ - ۶۵۲ -
۶۷۰ - ۷۸۲ - ۸۰۲ - ۸۶۴
صاحب عالم آرای عبـــاسي
(یعنی مولف عالم آرای
عباسي که تالیفي است
بس معتبر در تاریخ ایران)
.. .. ۶۱۸
صاحبهٔ محل (خطاب زوجهٔ
فردوس آرامگاه) ۵۲۵
صادق خان ۱۷۱ - ۱۸۱ -
.. ۵۹۶ - ۵۹۸
صادق خان میر بخشی پسر
آقا طاهر - وصلي تخلص
و برادرزاده و خـــویش
اعتماد الدوله طهـــراني

.. ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱
صادق خان هروي ۱۳۲ -
.. ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۳۷۰
صادق خان يزنهٔ يمين الدوله
.. .. ۸۸
صادق علي خان عرف ميرن
پسر ميرجعفر ۸۴۵
صادق محمد خان ۲۴۵
صادق محمد خان بائيجي
.. .. ۷۲۹
صادق محمد خان هروي پسر
محمد باقر هروي وزير
قراخان تركمان حاكم
خراسان ۷۲۴ - ۷۲۵ -
۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹
صدرالاسلام خان پسر كلان
انورالدين خان بهادر
شهامت جنگ ۵۲۹
صدرالدين محمد خان ۵۲۰
صدرالصدور ميران سيد جلال
بخاري ۳۰۷ - ۴۵۶ -
.. .. ۸۱۰
صديق خواجه ولد عبدالرحيم
خواجه .. ۷۵۰
صفدر جنگ ۱۰۷ - ۸۴۲
صفدر جنگ ميرآتش ۵۲۶ -
.. .. ۵۲۷
صفدر جنگ ناظم اردهه ۸۴۰
صفدر جنگ وزير ۸۴۷ -
.. .. ۸۴۸
صفدر خان - خطاب صف شكن
خان ميرزا لشكري پسر
سيد يوسف خان (رضوي)
.. .. ۷۳۴ - ۷۳۶
صفدر خان خواجه قاسم سيد
اتائي (يا) صفدر خان
سيد اتائي ۷۳۳ -
.. .. ۷۳۴ - ۷۳۷
صفدر علي خان ۵۱۳
صف شكن خان ۸۰۹

صف شکن خان فوجدار متهرا ۴۵۴
صف شکن خان محمد طاهر ۷۳۸
صف شکن خان میرزا لشکري پسر سید یوسف خان رضوي ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۷
صف شکن خان میر صدرالدین میر آتش پسر قوام‌الدین خان .. ۷۴۴ - ۷۴۶
صفي خان (یا) آصف خان ۸۲۲
صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي ۴۶۴ - ۷۴۰
صلابت جنگ ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۶۰ - ۵۲۹ - ۸۳۵ - ۸۳۶
صلابت جنگ پسر نظام‌الملک آصف خان ۷۲۲ - ۷۲۳
صلابت خان .. ۳۲۵
صلابت خان بخشي ۲۳۳
صلابت خان .. خطاب روشن ضمیر پسر دوم صادق خان میر بخشي ۷۳۱ - .. .. ۷۳۲ - ۷۳۳
صلابت خان - خطاب سید سلطان ملقب به اختصاص خان بارهه پسر سید بایزید ... ۴۵۷
صلابت خان خواجه میر خوافي (یا) صلابت خان ناقوري ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵
صلابت خان میر بخشي ۲۵۴
صلاح‌الدین .. ۱۵۲
صمصام الدوله امیرالامرا بهادر نصرت جنگ - خطاب ذوالفقار خان محمد اسمعیل (شف محمد اسمعیل) .. ۹۸

صمصام الدوله، خاندوران ۸۲۶
صمصام الدوله میر آتش پسر
امیرالامرا خاندوران ۸۵۰

* حرف ضاد *

ضابط خان پسر نجیب خان
روهله .. ۱۰۸
ضیاءالدوله (یا) ضیاء الدوله
محمد حفیظ پسر خواجه
سعدالدین خان ۷۴۸ -
.. .. ۷۴۹
ضیاء الدین مخاطب به رحمت
خان پسر حکیم قطبا برادر
حکیـــم رکنا ۷۹۲
ضیاء الله خان پسر عنایت الله
خان .. ۸۳۱

* حرف طاء *

طالب آملي (یا) طالبای آملي
۲۸۳ - ۷۹۱ - ۷۹۲
طالب کلیم ۴۱۴ - ۶۷۱
طالب محي الدین خان بهادر
نائب صوبه دار بیجاپور
سیومین پور حفظ الله خان
.. .. ۵۲۱
طاهر خان طاهـــر شیخ نام
.. .. ۷۵۱ - ۷۵۴
طیب خواجهٔ جویباري پسر
حسن خواجه مهین برادر
عبد الرحیم خواجه ۷۵۰

* حرف ظاء *

ظفر خان پسر زین خان کوکه
شکر الله نام ۴۶۱ -
.. .. ۷۵۵ - ۷۶۱
ظفر خان - خطاب روشن الدوله
بهادر رستم جنگ ۳۳۴
ظفر خان بهادر رستم جنگ -
خطاب خواجه مظفر نبیرهٔ
خواجه محمد ناصر مخاطب

به محمد فخر الدین خان
.. .. ۳۳۴
ظفر خان خواجه احسن‌الله پسر
خواجه ابو الحسن تربتي
۲۴۶ - ۲۴۷ - ۷۵۶ - ۷۶۱
ظهیر الدوله - خطاب رعایت
خان برادر مایندری محمد
امین خان بهادر ۳۳۲
ظهیر الدوله قسوره جنگ خطاب
خواجه عبد الهادي خان
سیومین پسر عضد الدوله
عوض خان بهادر قسوره
جنگ .. ۸۳۶

حرف عین *

عابد خان .. ۵۳ - ۳۰۸
عابد خان بخشی گجـرات
.. .. ۴۱۲
عابد خان پسر خواجه نظام‌الدین
احمد بخشي ۷۸۰
عادل خان ۱۴۳ - ۲۲۵ -
۳۰۰ - ۴۳۹ - ۵۰۳ - ۷۴۰ -
.. .. ۷۹۵
عادل خان بیجاپوري (با)
عادل خان والی بیجاپور
.. .. ۵۶ - ۸۶۵
عادل خان پسر شاه محمد خان
قلاتي ۵۴۶ - ۵۴۷ -
عادلخانیه (گروه) ۲۲۷ -
۲۳۶ - ۲۷۲ - ۲۹۳ - ۳۰۰ -
۴۲۷ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۶۶۵
عادل شاه شف ابراهیم عادل
شاه ۵۲ - ۱۸۳ - ۳۴۴
عادل شاهیه (طائفه) ۳۶ -
۴۲ - ۵۱ - ۱۹۱ - ۲۴۹ -
۴۷۲ - ۶۴۶ - ۶۵۷ - ۶۹۴ -
.. ۷۰۰ - ۸۲۰ - ۸۷۵
عاقبت محمود خان کشمیري
مدار المهـام عماد الملک
.. .. ۸۴۸ - ۸۴۹

عاقل خان .. ۶۸۰
عاقل خان خافي .. ۳۱۰
عاقل خان عنايت الله برادر زاده و متبنای افضل خان ملا شکر الله و پسر عبد الحق .. ۳۷ - ۷۹۰ - ۷۹۲
عاقل خان میر عسکری خوافي ۸۲۱
عالم علي خان ۷۵ - ۳۳۲ - ۳۵۹ - ۴۷۳ - ۵۰۴ - ۵۲۱ - .. ۷۰۹ - ۷۴۸ - ۸۳۳
عالم گهان (نام فیل) ۷۷۸
عالمگیر پادشاه (شف .. خلد مکان) ۵۴ - ۱۲۷ - ۲۳۰ ۲۶۶ - ۲۶۹ - ۲۷۹ - ۲۸۲ - ۳۱۳ - ۳۲۵ - ۳۳۳ - ۴۵۲ - ۴۷۴ - ۴۸۳ - ۶۷۵ - ۶۸۸ - ۶۹۹ - ۷۰۸ - ۸۱۲ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۸۷۷ - ۸۷۹
عالمگیر ثاني - لقب عزیز الدین پادشاه ۷۱۷ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵
عایشه بیگم صبیهٔ روح الله خان اول .. ۳۱۳
عبد الحق .. ۷۹۰
عبد الحکیم خان .. ۵۸
عبد الحلیم خان (یا) عبد الحکیم خان ۵۹
عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان والی بلخ ۷۹۳
عبد الرحمن پسر اسلام خان مشهدي .. ۴۶۴
عبدالرحمن پسر شیخ ابو الفضل ۶۴۹
عبد الرحمن سلطان ششمین پسر نذر محمد خان ۸۰۲ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲
عبد الرحمن مخاطب به مرحمت خان سیومین پسر

صادق خان میـــر بخشي
.. .. ۷۳۰
عبد الرحیم بیگ اوزبک برادر
عبد الرحمن بیگ اتالیق
عبد العزیز خان پسر نذر
محمد خان والی بلخ ۷۹۳
عبد الرحیم خان پنجمین پور
اسلام خان مشهدي ۴۶۴ -
.. .. ۸۱۲
عبد الرحیم خانخانان ۷۰۶
عبد الرحیم (نام شهداد خان
خویشگي یزنهٔ شمس خان)
.. .. ۷۱۱
عبد الرحیم خان داماد رحمت
خان .. ۲۸۴
عبد الرحیـــم خواجه بن کلان
خواجه ۷۵۰ - ۷۵۱
عبد الرحیم میانه ۵۶ - ۵۸
عبد الرحیم میرزا خان ۵۷۰
عبد الرزاق خان لاري ۸۱۸ -
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۰
عبد الرسول پسر شیخ الهدیه
پدر عبد العزیز خان بهادر
.. .. ۸۳۷
عبد الرسول ولد عبد الله خان
بهادر .. ۴۴۰
عبد الرؤف میانه مخاطب
بهلول خان .. ۵۷
عبد الصمد خان بهادر دلیر
جنگ ناظم لاهور (شف -
سیف الدوله) ۵۱۴ -
.. .. ۷۱۲ - ۸۲۷
عبد العزیز خان ۲۶۴ - ۸۰۲
عبد العزیز خان بهادر ۸۷۲
عبـــد العزیز خان بهادر پسر
عبدالرسول خان ۸۳۸
عبدالعـــزیز خان بهادر شیخ
مقبول عالم یکی از اولاد شیخ
فریدالدین گنج شکر (قدس
سره) .. ۸۳۶

عبدالعزیز خان نقشبندي ۷۹۶
عبدالعزیز خان والی بخارا پسر کلان نذر محمد خان والی بلخ ۷۹۳ - ۸۰۳ - .. .. ۸۰۴ - ۸۰۵
عبدالعظیم نام سلطان خواجهٔ نقشبندي خلف خواجه خاوند دوست ۳۷۹
عبدالغفار خان برادر دلیرخان
عبدالرؤف میانه ۵۸
عبدالقادر بن بهلول خان کلان ۵۹
عبدالقادر پسر احدداد ۲۴۷ -
.. .. ۴۳۲ - ۷۵۷
عبدالکریم پسر عبدالرزاق لاري ۸۲۰
عبدالکریم میانه مخاطب به بهلول خان پسر عبدالرحیم میانه ۵۶ - ۲۳۶ -
.. .. ۲۹۰
عبداللطیف دیوان قندهار ۲۸
عبدالله بیگ مخاطب به عسکر خان نجم ثاني ۸۰۹
عبدالله بیگ مخاطب به کنج علي خان پسر امیرالامرا
علي مردان خان ۸۰۷
عبدالله پسر سعید خان چغتا ظفر جنگ بهادر ۴۳۷
عبدالله خان ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۳۹ - ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۲۱۳ - ۲۲۸ - ۴۱۲ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۶۳۲ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۸۶۴
عبدالله خان اوزبک ۳ - ۴۰۰ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸
عبدالله خان ایشک آقاسي

.. .. ۷۲۱

عبد الله خان بهادر ۱۳۷ -

- ۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۵۶ -

.. ۴۴۰ - ۶۶۵ - ۷۷۵

عبد الله خان بهادر فیروز جنگ

.. .. ۷۳۳ - ۸۶۳

عبدالله خان بهادر نظام صوبهٔ

بهار .. ۷۹۳

عبدالله خان پسر ششم

عنایت الله خان ۸۳۱

عبدالله خان پسر علي محمد

خان روهیله ۸۴۲

عبدالله خان پني بیجاپوري

معروف به سرانداز خان

.. .. ۳۱۱

عبدالله خان سعید خان

چهارمین پسر سعید خان

بهادر ظفر جنگ ۸۰۷

عبدالله خان صوبهدار بهار

و پتنه .. ۶۹۲

عبدالله خان صوبهدار گجرات

.. .. ۱۵۶

عبدالله خان عرف خواجه

کیچک (یا) کچک ۷۲۱

عبدالله خان فیروز جنگ خواجه

عبدالله نام ۲۰۴ -

- ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۲۶ - ۵۱۰ -

- ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۷ - ۷۸۶ -

.. ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۸

عبدالله خان والی توران

.. ... ۷۸۳

عبدالمجید خان پسر عبدالنبي

خان کور .. ۵۹

عبدالمجید خان مخاطب به

سطوت جنگ ۵۸

عبدالمحسن خان عرف موچه

میان (یا) موجه میان ۵۹

عبدالمطلب خان ۵۳۶ -

.. .. ۷۷۰

عبدالمطلب خان پسر شاه بداغ

خان .. ۸۶۹
عبدالنبي خان پســـر دوم
عبدالرحيم ميانه ۵۸
عبدالنبي خان كور ۵۸ -
.. .. ۵۹
عبدالنبي فوجدار متهرا ۴۴۸
عبدالوهاب خان تعلقه دار نيلور
و سروالي مضاف كرناٹک
.. .. ۵۳۰
عبدل (يا) عيدل خان ۶
عبيد الله خان پنجمين پسر
عنايت الله خان ۸۳۱
عبيد خان اوزبک ۵۵۰
عثمان خان لوهاني ۶۳۰ -
.. .. ۶۳۱ - ۶۳۲
عراقيه .. ۵۸۵
عرب بهادر (يا) عرب عربده جو
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۷۷۱ - ۷۷۲ -
.. .. ۷۷۳
عرب بيگ پسر شاه بيگ و
داماد ميرزا جعفر آصف
خان .. ۶۴۵
عرب خان نور محمد ۷۹۴
عرب شيخ (شف ـ مغل خان)
.. .. ۷۵۴
عرش آشياني (يعني جلال الدين
محمد اكبر پادشاه غازي
شف ـ سلطان محمد اكبر)
۱ - ۲ - ۳ - ۵ - ۶ -
۸۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ -
۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ -
۱۲۳ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۴۲ -
۱۴۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ -
۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۶ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۴ -
۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷ - ۲۰۲ -
۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۶ - ۲۲۸ -

۲۴۳ - ۳۶۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ -
۳۷۰ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۷ -
۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ -
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۸۷ -
۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -
۳۹۲ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۵ -
۴۰۶ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۴۲ -
۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ -
۵۴۱ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۲ -
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۸ -
۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ -
۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ -
۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۷ -
۵۷۸ - ۵۸۵ - ۵۸۷ - ۵۸۹ -
۵۹۰ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۵۹۹ -
۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ -
۶۰۶ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۲ -
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -
۶۲۳ - ۶۲۶ - ۶۳۵ - ۶۳۶ -
۶۴۰ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ -
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۴ - ۷۲۴ -
۷۲۵ - ۷۳۶ - ۷۵۱ - ۷۵۵ -
۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۳ -
۷۷۷ - ۸۱۴ - ۸۵۸ - ۸۵۹ -
.. .. .. ۸۶۰
عزت خان .. ۷۴۵
عزت خان خطاب ارل عزیز الله
که پسنر بخطاب عزیز الله
خان مخاطب گردیده ۷۸۹
عزت خان - خطاب سید عزت
خان عبدالرزاق گیلانی ۴۷۵
عزت خان خواجه بابا از قرابتیان
عبد الله خان فیروز جنگ
.. .. .. ۷۷۵
عزالدین برادر عالمگیر ثانی
.. .. .. ۷۲۰
عزالدین خالد خانی از شعرای
زمان سلطان فیروز شاه

.. .. ۱۹۰
عزیز پسر خانجهان لودي ۸۶۴
عزیز الدین پاشاه ملقب به
عالمگیر ثاني ۷۱۷
عزیزالدین خلف معزالدین
جهاندار شاه ۸۵۱
عزیزالله خان پسر سیوم خلیل الله
خان یزدي ۸۲۳
عزیزالله خان پسر یوسف خان
پور حسین خان تکریه ۷۸۹
عزیزالله خان (خطاب اول
عمدة الملک امیر خان میر
اسحق .. ۸۳۹
عسکر خان نجم ثاني عبد الله
بیگ .. ۸۰۹
عسکر علیخان .. ۴۱
عشقیه (طائفهٔ درویشان) ۵۸۳
عصمت بیگم زن اعتماد الدوله
.. .. ۱۹۶
عضد الدوله .. ۷۱۰
عضد الدوله بهادر قسوره جنگ
(خطاب عوض خان)
.. .. ۸۳۳ - ۸۳۴
عضد الدوله خطاب خواجه
مؤمن خان دومین پسر
عضد الدوله عوض خان
بهادر قسوره جنگ ۸۳۵
عضد الدوله عوض خان بهادر
قسوره جنگ خواجه کمال
نام .. ۸۳۲
عضد الدوله عوض خان نائب
صوبه دار دکن ۷۷
عطیت الله خان پسر چهارم
عنایت الله خان ۸۳۱
عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر
خطاب میر جمله پسر
کوچک سید ظریف خان
.. .. ۳۶۱
عظیم الشان .. ۶۵ - ۹۹
عظیم الله خان (یا) عظیم الدوله

پسر رعایت خان ظهیرالدوله
.. ۲۳۲
عقیدت خان ابو طالب نام پسر
شایسته خان امیر الامرا
.. .. ۷۰۶
علاء الدوله پسر شجاع الدوله
صوبه دار بنگاله ۸۴۴
علامی فهامی سعد الله خان
مخاطب به جمله الملک
۲۸ - ۳۲ - ۲۶۹ - ۲۹۹ -
۴۴۱ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۷۳ -
.. .. ۸۷۹
علامی فهامی شیخ ابو الفضل
درمیان پسر شیخ مبارک
۵۷۵ - ۶۰۳ - ۶۰۸ - ۶۰۹ -
.. ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲
علاول خان .. ۶۶
علي چک (یا) اعلی چک ۱۰
علي خان .. ۶۷۷
علي خان قراول (نوکر رکهو
بهونسله) .. ۸۳۵
علي دوست بارربیگي ۷۷۰
علي رضا خان پسر حسین
دوست خان معروف بنواب
چندا صاحب ۵۱۴
علي سلطان ثاني أغلي
ذوالقدر .. ۵۴۵
علي سلطان حاکم شیراز ۵۴۴
علي عادل خان ۳۴۵
علي قراول سردار عمدهٔ رکهو
بهونسله ۸۴۴ - ۸۴۵
علي قلي بیگ شیرافگن ۶۲۳
علي قلي خان اندرابي ۴۶۷
علي قلي خان برادر رستم
خان سپه سالار ایران ۲۸-
.. .. ۲۹
علي قلي خان خان زمان
.. .. ۷۶۴ - ۷۶۹
علي قلي خان سردار والی
ایران .. ۶۶۲

علي قلي خان شيباني ۳۷۵
علي محمد خان روهيله ۷۱۶ -
.. ۷۱۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱
علي مراد كوكهٔ سلطان معزالدين
مخاطب به خانجهـــان
بهادر .. ۸۷۹
علي مردان بهادر ۷۷۳ - ۷۷۹
علي مردان بيگ (يا) خان
امير الامرا پسر گنج علي
خان زيک ۷۹۵ - ۷۹۶
.. .. ۷۹۷ - ۷۹۸
علي مردان خان ۲۳۱ -
۲۳۹ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۶۵۵ -
.. ۶۵۶ - ۷۷۶ - ۷۹۹
علي مردان خان امير الامرا
۲۵۸ - ۲۹۹ - ۷۹۹ - ۸۰۰ -
.. ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۰۷
علي مردان خان حيدر آبادي
مير حسيني نام ۸۲۴
علي مردان خان زيک حاکم
قندهار ۵۵۲ - ۶۵۵
علي مردان خان قلعه دار قندهار
.. .. ۸۴ - ۴۳۲
علي نقي .. ۲۸۵
علي وردي خان ميرزا هندي
(يا) علي وردي خان
مهابت جنگ ميرزا هندي
.. .. ۸۴۳ - ۸۴۴
علي يار بيگ افشار ۵۴۳
عماد الملک ۳۵۷ - ۷۱۵ -
۸۵۰ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴
عماد الملک بهادر ۷۱۸
عماد الملک پسر امير الامرا
فيروزجنگ خلف نظام الملک
آصف جاه ۸۴۷ -
.. ۸۴۸ - ۸۴۹
عمادالملک وزير عالمگير ثاني
.. .. ۷۲۱
عمدة الامرا پسر کلان سراج الدوله
انورالدين خان بهـــادر

ظفر جنگ ۵۳۰
عمدة الملک .. ۸۴۲
عمدة الملک امیر خان میر اسحق
پسر امیر خان میر میران
.. .. ۸۳۹
عمدة الملک - لقب شایسته
خان امیرالامرا ۷۰۲ -
.. .. ۷۰۳
عمر خان مخاطب به رنمست
خان پسر رنمست خان
علي نام .. ۶۵
عنایت الله خان ۶۹ -
.. ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰
عنایت الله خان پدر سعدالله
خان عرف هدایت الله
خان ۵۰۴ - ۵۰۵
عنایت الله پسر شریف الملک
حیدر آبادي ۶۸۹
عنایت الله خان پسر میرزا
شکر الله .. ۸۲۸
عنایت خان .. ۸۱۷
عنایت خان خطاب میرزا محمد
طاهر آشنا پسر ظفر خان
.. .. .. ۷۶۲
عنایت خان خرقي ۸۱۳
عنایت مخاطب به دربار خان
.. .. ۱
عنبر (شف - ملک عنبر) ۲۰۹
عوض بیگ برلاس ۵۵۹
عوض خان فاتشال عوض بیگ
نام .. ۷۷۶
عیسی بومی بنگاله .. ۱۶۷
عیسی زمنیـــدار سنارگانون
.. .. ۵۹۵
عیسی وکیل قتلو ۱۶۴ -
.. .. ۱۶۵
عیسی خان (مئین یا مین
یا منج یا مبین) ۵۱۷ -
۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۸۲۵ -
.. .. ۸۲۶ - ۸۲۷

* حرف غين *

غازي الدين خان ۳۱۹
غازي الدين خان بهادر غالب جنگ مشهور بكوسه احمد بيگ نام كوتهٔ سلطان معزالدين ۸۷۹ ۸۸۰
.. .. ۸۸۲
غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ خلف كلان نظام الملك آصف جاه بهادر ۳۳۳
غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ ميـر شهاب الدين پسر قابچ خان خواجه عابد ۸۷۲ ، ۸۷۴ - ۸۷۵ ، ۸۷۶ -
.. .. ۸۷۷ - ۸۷۹
غازي خان .. ۳۰۴
غازي خان بدخشي ۳۸۴ ،
.. .. ۵۶۳
غازي خان بدخشي قاضي نظام نام .. ۸۵۷ - ۸۵۸ -
.. .. ۸۵۹ - ۸۶۱
غازي خان تنور (يا) تنوري .. .. ۸۵۹ - ۱۳۵
غالب خان بجاپوري ۸۶۵
غريه خيل (طائفه از قوم افغان) .. .. ۲۴۴ - ۳۹۸
غضنفر خان ۴۷۵ - ۸۶۶
غضنفر خان پسر اله وردي خان ۸۶۶
غلام محمد خان فوجدار حاجيپور مضاف بهار جد شجاعت خان بهادر محمد شاه نام ۷۰۸
غلام محي الدين شجاعت خان مخاطب بد سرور جنگ پسر شجاعت خان بهادر محمد شاه نام .. ۷۱۱
غوري خيل (قوم) ۳۶۶
غياث بيگ طهراني ۶۲۳

غیرت خان پسر سید حسین
خان بارهه .. ۵۰۱
غیرت خان خـــواجه کامگار
برادرزادهٔ عبد الله خان
بهادر فیروز جنگ ۸۶۳
غیرت خان عوبه‌دار تتّهه ۶۶۳
غیرت خان محمد ابراهیم پسر
نجابت خان .. ۸۶۹

* حرف فا *

فارروقیه .. ۶۵۱
فاضل خان .. ۹۱
فاضل خان برهان الدین ۳۰۶
فاضل خان خانسامان ۶۹۶-
.. .. ۶۹۹
فاضل خان (یا) افضل خان
میر سامان .. ۴۵۷
فتح الله پسر سعید خان بهادر
ظفر جنگ چغتا ۴۳۷-
.. .. ۴۶۳
فتح جنگ (شف - ابراهیم
خان) .. ۱۹
فتح خان (نام افغانی که از
طـــرف والیٔ بیجـــاپور
به حکـــومت آنجا نامزد
گردیده بود) ۴۹۷
فتح خان پسر دلیر خان داؤدزي
(یا) داؤدرئي ۴۷
فتح خان پسر ملک عنبر ۲۷۰
فتح دوست پور علي دوست
باربیکي .. ۷۷۰
فتح سنگهه پسر سنجان سنگهه
.. .. ۴۵۳
فتح محمـــود پسر دلیر خان
داؤدزي (یا) داؤدرئی
جلال خان نام ۵۶
فتحیاب خان پسر بهروز خان
.. .. ۸۷۲
فتو افغان خاصه خیل ۵۴۱
فخرالدوله بهادر شجاعت جنگ

ناظم صوبهٔ گجرات برادر
روشن الدوله بهادر رستم
جنگ خواجه مظفـــر نام
.. .. ۳۳۵ - ۳۳۶
فدائي خان .. ۶۸۰
فدائي خان - خطاب تهور خان
پسر صلابت خان خواجه
میر خوافي ۷۴۶
فراسیس (قوم) ۳۲۲ -
.. .. ۵۱۴ - ۵۲۹
فراق بیگ خان ۱۰۶
فرحت خان تیول دار آره ۵۹۲
فرخ خان .. ۱۴۹
فرخ سیر ۸۲ - ۱۰۱ -
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۳۳۳ - ۳۳۴ -
۴۸۸ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۸۲۷
فردوس آرامگاه یعني محمد
شاه پادشاه) ۶۷ - ۸۳ -
۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۳۵ -
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۹ - ۵۰۸ -
۵۱۲ - ۵۱۷ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۶۸۳ - ۷۲۰ -
۷۴۲ - ۷۴۸ - ۸۳۱ - ۸۳۳ -
۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ -
۸۴۳ - ۸۵۰ - ۸۷۲ - ۸۷۰ -
.. .. ۸۸۱
فردوس آشیاني (یعني محمد
شاهجهان پادشاه ملقب
به اعلی حضرت و صاحب
قران ثاني - شف اعلی
حضـــرت) .. ۲۲ -
۲۴ - ۳۰ - ۳۷ - ۸۴ -
۱۳۷ - ۱۴۳ - ۱۷۲ - ۲۰۱ -
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۰ - ۲۱۱ -
۲۱۵ ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -
۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -
۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۵۶ -
۲۶۰ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۸ -
۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۲ -
۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۹۵ - ۳۰۱ -

۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۱۸ - ۳۳۳ -
۳۴۰ - ۳۴۳ - ۳۷۰ - ۴۱۵ -
۴۲۰ ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۸ -
۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۵۲
۴۵۴ - ۴۵۶ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۴۶۹ - ۴۷۵ - ۴۷۷ - ۵۱۰ -
۵۵۲ - ۶۴۲ - ۶۵۰ - ۶۵۸ -
۶۶۱ - ۶۶۵ - ۶۶۷ - ۶۶۸ -
۶۷۶ ۶۹۱ - ۷۰۸ - ۷۳۰ -
۷۳۱ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۴۰ -
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۷ - ۷۷۵ -
۷۷۶ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۳ -
۷۹۴ - ۷۹۶ - ۸۰۷ - ۸۰۹ -
۸۱۰ - ۸۱۲ - ۸۶۱ - ۸۶۹ -
.. .. ۸۷۰
فردوس مکاني (یعني محمد
بابر پادشاه) ۱۳۴ -
۲۰۲ - ۲۴۳ - ۵۲۹ - ۵۴۷ -
.. ۵۴۸ ۵۴۹ - ۵۵۴
فرهاد غلام علي مردان خان
.. .. ۷۹۹
فرهاد خان قرامانلو ۸۵ -
.. .. ۸۶
فرهنگ خان پسر فرحت خان
.. .. ۵۹۲
فریدون غلام علي مردان خان
.. .. ۷۹۹
فضل الله خان (یا) میر فضل‌الله
پسر سیادت خان میر
زین الدین علي ۴۶۴
فقیر الله - لقب سیف خان
سیف الدین محمود پسر
تربیت خان بخشی
شاهجهاني .. ۴۷۹
فولاد خان کوتوال ۳۴۷
فیروز جنگ ۲۳۶ - ۵۰۳ -
۵۱۲ - ۵۲۰ - ۷۴۴ - ۷۴۶ -
.. .. ۷۴۷
فیروز جنگ بهادر ۲۱۷ -
.. .. ۸۳۷

فیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصف جاه ۵۲۷
فیروز جنگ (خطاب عبد الله خان) .. ۷۸۴
فیروز جنگ (شف - عبد الله خان بهادر) ۷۳۳
فیروز میواتي .. ۴۷۴
فیض الله خان ۳۹ - ۴۷۸
فیض الله خان پسر زاهد خان کوکه .. ۳۷۱
فیض الله خان پسر علي محمد خان روهیله .. ۸۴۲
فیض الله خان - خطاب میر فیض الله (یا) فضل الله پسر سیـــادت خان میر زین‌الدین علي ۴۶۵
فیض الله خان کوکه ۵۰۵
فیض یاب خان برادر فتح یاب خان و پسر بهروز خان ۸۷۲
فیل پرشاد (نام فیل) ۵۹۵

* حرف قاف *

قادر داد پسر محمد زمان ۲۴۷
قاسم خان .. ۴۰۱
قاسم خان تمکین (یا) تمکین ۴۰۷
قاسم خان صوبه‌دار بنگاله ۲۰
قاسم خان کرمانی ۳۱۶ -
.. .. ۷۴۷
قاسم خان میر آتش ۲۹۲ -
.. .. ۲۹۳
قاسم خان میر بحر ۷۳۶
قاسم خان نیشاپوري ۷۶۸
قاسم علي خان .. ۸۴۶
قاسم علي خان داماد میر جعفر .. ۸۴۶
قاسم علي خان صوبه دار بنگاله .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
قاضي خان خطاب غازي خان

بدخشي .. ۸۵۷
قاضي محمد اسلم ۷۵۰
قاضي محمد حسين ۵۱۸
قاضي مؤمن .. ۱۷۵
قايم خان پسر كلان روشن الدوله
بهادر رستم جنگ خواجه
مظفر نام .. ۳۳۵
قباد خان .. ۸۶۸
قباد خان مير آخور باشي
.. .. ۸۶۶
قبچاق خان ۶۶۱ - ۶۶۲
قبول خان .. ۶۰۵
قتلق محمد سلطان پسر نذر
محمد خان ۸۰۳ - ۸۱۰
قتلو .. ۵۷۱
قتلوى كوراني .. ۷۲۶
قتلوى لوهاني (يا) لوحاني
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۶۳۴ -
.. .. ۶۳۵
قرا خان تركمان حاكم خراسان
.. .. ۷۲۴
قراطاق خان (يا) قراطام خان
.. .. ۵۹۲
قرچغا بيگ (يا) قرچقا بيگ
.. .. ۸۶ - ۸۷
قريش (طايفه) ۴۶۹
قزلباش (يا) قزلباشان - (يا)
قزلباشيه (گروه) ۲۷ -
۲۹ - ۸۷ - ۲۳۹ - ۲۵۸ -
۲۶۲ - ۲۶۹ - ۲۷۴ - ۲۹۶ -
۲۹۹ - ۴۳۳ - ۴۷۴ - ۵۴۵ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۳ - ۶۴۳ -
۶۶۱ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۵۲ -
۷۷۶ - ۷۹۴ - ۷۹۷ - ۷۹۸
قزلباش خان ـ خطاب شجاعت
خان محمد بيگ تركمان
.. .. ۷۰۷
قصوره جنگ خطاب سيد جمال
خان پسر كلان عضد الدوله
عوض خان بهادر قصوره

جنگ .. ۸۳۵
قطب الدین برادر شمس الدین
خان خویشگی ۶۷۶
قطب الدین خان ۷۷۰
قطب الدین خان عم شمس
خان .. ۷۱۱
قطب الدین خان کوکلتاش
صاحب صوبهٔ بنگاله ۶۲۴
قطب الدین محمد خان ۳۹۷
قطب الملک ۸۲ - ۳۳۱ -
- ۵۲۵ - ۷۱۴ - ۸۳۹ - ۸۸۰ -
.. .. ۸۸۱
قطب الملک حاکم حیدر آباد
.. .. ۶۶۶
قطب الملک عبد الله خان پسر
سید عبد الله خان بارهه
عرف سید میان ۴۹۱ -
.. .. ۵۰۸ - ۵۰۹
قطب الملک وزیر محمد
فرخ سیر .. ۳۲۹
قطب شاه والی حیدر آباد
.. .. ۶۸۸ - ۶۹۴
قطب شاهیه ۱۹۱ - ۶۴۶
قلعه دار خان پسر نور محمد
عرب خان .. ۷۹۵
قلعه دار خان چیله ۲۵۲
قلماقان .. ۸۱۱
قلیچ خان ۲۷ - ۱۴۵ -
- ۲۶۲ - ۲۷۴ - ۲۷۸ - ۳۳۲ -
- ۳۶۸ - ۳۷۰ - ۴۱۰ - ۴۳۳ -
- ۴۷۳ - ۵۷۰ - ۶۰۲ - ۶۶۴ -
- ۶۶۷ - ۷۳۶ - ۷۵۲ - ۷۹۴ -
.. .. ۸۳۲
قلیچ خان اکبر شاهی ۲۴۴
قلیچ خان خواجه عابد ۸۷۲
قلیچ خان صوبه دار لاهور ۷۹۷ -
.. .. ۷۹۸
قمر الدین خان .. ۷۱۹
قوام الدین خان برادر خلیفه
سلطان وزیر ایران ۷۴۶

قوچ بیگ .. ۵۷۲
قویم خان پسر شجاعت خان عرف مقیـــم خان عرب ۵۵۹
قیام خان پسر شاه محمد خان قلاتي .. ۵۴۷

* حرف کاف *

کارطلب خان- خطاب شجاعت خان محمد بیگ ترکمان .. .. ۷۰۷ - ۷۴۳
کاسي راج (جد بیست و چهارم راو داپت) .. ۳۱۷
کاظم بیگ .. ۷۰۸
کاکر (قوم الوس) ۶۵۷
کالاپهاز نام نوکر سلیمان کورانی ۱۶۵
کالو (یا) کانو (یا) کاسو ۳۶۴
کامگار خان .. ۸۱۸
کام بخش ۶۲ ۸۱ - ۳۲۷ - .. .. ۳۵۷ - ۴۸۸
کامل خان .. ۲۳۰
کامل خان میرزا خرم پسر خان اعظم کوکه ۴۱۲
کامیاب خان پسر داراب خان ۴۱
کانتهیا (یا) کایتها (قوم) ۵۶۹
کایت (قوم) .. ۲۳۷
کپ راى - خطاب راجه بیربر مهیس داس نام ۱۱۸
کپ کاس - نام برهمنی ساکن متهورا ۳۴۷ - ۳۵۰
کچهواهه (قوم) ۱۷۲
کرم الله برادر شهباز خان ۶۰۱
کرم الله پسر علي مردان بهادر ۷۷۵
کرمسي راتهور همشیره زادهٔ رانا جگت سنگهه ۲۶۶
کرن نبیرهٔ مالدیو ۱۱۰
کرن سنگهه پسر کلان رانا پرتاب

.. .. ۲۰۴
کردي ۷۱۲
کریم داد .. ۲۴۸
کریم داد پسر جلالهٔ تاریکي
.. .. ۲۳۹
کریم‌داد کور پســر خرد
جلال الدین .. ۲۴۷
کریم داد کور روشاني نغر (یا)
نصر (یا) نصیر ۴۳۲
کشامره (باشندهٔ کشمیــر را
مي گویند) ۷۲۲
کشمیري خان (یکے از برهمنان
کشمیر) .. ۶۵۵
کشن سنگهه .. ۳۰۶
کشن سنگهه برادر راجه سورج
سنگهه .. ۱۸۲
کشن سنگهه راٹهور کهیتن برادر
حقیقی راجه سورج سنگهه
.. .. ۲۶۸
کشن سنگهه نبیرهٔ بدهه سنگهه
.. .. ۳۰۷
کشنا (نام برهمن زنی که
شیخ عبد الرحیم لکهنوي در
خانه داشت) ۵۶۵
کشور خان .. ۶۳۱
کشور سنگهه برادر مکند سنگهه
هادا و عم جگت سنگهه
.. .. ۳۲۳
کفایت الله خان پسر سیوم
عنایت الله خان ۸۳۱
کفایت خان .. ۸۱۷
کلان خواجه .. ۷۵۰
کلاه پوشان فرنگ - یا انگریز
(لقب نصاراي فرنگ)
۳۲۱ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۵۱۴ -
۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۹ - ۵۳۰ -
.. ۷۱۸ - ۸۴۵ - ۸۵۶
کله برادر زادهٔ چندر سین پور
راي مالدیو .. ۱۸۰
کله پسر راي رام نبیرهٔ راي

مالدیو .. ۵۹۱
کمال (قراول) .. ۲۲۲
کمال الدین پسر دلیر خان
داوزي (یا) داؤد زئي
جلال خان نام .. ۵۶
کمال الدین روهله ۴۳۰
کمال خاتون دختـــر جلالۂ
روشاني .. ۲۴۴
کمان سنگهه پوز ستر سال بن
درجن سال .. ۳۲۴
کنبو (قوم) .. ۶
کنکار پسر جگمال (یا) جگمل
.. .. ۱۱۲
کنور بشن سنگهه پسر کلان
دلپت سنگهه ۳۴۱
کنور جےسنگهه پسر رانا راج
سنگهه .. ۲۰۷
کنور درجن سنگهه پسر مهاراجه
تیج سنگهه .. ۳۴۱
کنور خان چند پسر ستر سال
بندیاله .. ۵۱۲
کنور رام سنگهه .. ۶۸۰
کنور رام سنگهه پسر میرزا راجه
جیسنگهه .. ۳۴۷
کنور کرن .. ۲۰۵
کنور کرن پسر کلان رانا پرتاب
.. .. ۲۰۴ - ۲۰۵
کنور کشن سنگهه پسر راجه رام
سنگهه کچهواهه ۳۰۳
کنور مان سنگهه ۱۱۳ - ۱۱۶ -
۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۴۱ -
۱۶۱ - ۳۰۳ - ۲۰۴ - ۳۹۸ -
.. .. ۴۰۲
کنور مان سنگهه کچهواهه ۱۷۴
کنهر داس (یا) کهتر داس
.. .. ۴۱۷
کنهر داس بـــرادر راجه
مکرماجیت ۱۹۵ - ۴۱۶
کوکب سنگهه زمیندار دیوگڈه
.. .. ۵۲

کوکلتاش - لقب زین خان کوکه
پسر پیچه جان اتکهٔ عرش
آشیانی ۳۶۵ - ۳۶۶ -
.. .. ۳۶۷ - ۳۶۸
کوکلتاش خان ۱۰۱ - ۱۰۲ -
.. .. ۳۲۸
کوکلتاش خان خانجهان ۱۰۰
کوکه - لقب زین خان پسر پیچه
جان زوجهٔ خواجه مقصود
علی هروی ۳۶۵ - ۳۶۶ -
.. .. ۳۶۷ - ۳۶۸
کوکه - لقب سیف خان ۳۷۴
کولی ۱۸۰
کوهل (قوم) .. ۱۸۰
کهتری (قوم) ۱۲۳ - ۱۲۴ -
۱۳۹ - ۳۳۰ - ۵۱۵ - ۷۲۰
کهدو دیهاریه (یا) کهندو دیهایه
مکاسدار صوبهٔ خاندیس
و از همراهیان راجه ساهو
.. .. ۳۳۰ - ۳۳۱
کهرک رای بومی .. ۷۷۲
کهروار (قوم) .. ۱۳۱
کهلوت (قوم) .. ۲۰۲
کهنکار زمیندار کچهه بزرگ
.. .. ۴۱۰
کهیلوجی پسر پتهوجی (یا)
بیتهوجی .. ۳۴۲
کیسر سنگهه (یا) کپر سنگهه
(یا) کیهر سنگهه پسر راو
کرن بهورتهیه .. ۲۹۰

* حرف گاف *

گجپتی - (نام فیل) ۴۱۴ -
.. .. ۵۹۲
گج سنگهه پسر سورج سنگهه
.. .. ۱۸۲ - ۱۸۳
گج سنگهه متبنای زور آور
سنگهه .. ۲۹۱
گدائی افغان .. ۶۱۶
گردهر بهادر .. ۳۵۲

گردهر پسر دیا بهادر ۳۲۹
گردهر داس برادر خرد راجه بیتهل داس کور ۲۵۵
گرد ۸۲۷
گرد (سر گروه قوم سکهان) ۵۱۲
گرد (قوم) .. ۵۱۵
گنج علي خان ۲۹ - ۶۶۱
گنج علي خان زیک ۷۹۵
گوبند پنڈت .. ۷۱۶
گوپال سنگهه پسر محکم سنگهه ۱۴۷
گوپال سنگهه چند رادت قلعه‌دار کولاس .. ۱۴۷
گوپي فاتهه پدر راو سترسال .. . ۲۶۰
گوردهن پسر راجه تودرمل ۷۷۲
گونڈ (طائفه) ۲۱۷ - ۷۸۵
گونڈ وانه (قوم) .. ۲۹۷
گوهرالنسا زوجهٔ عرش آشیانی ۵۶۶
گوهر نسا بیگم .. ۵۲۵

* حرف لام *

لال خان - (نام فیل عرش آشیاني) .. ۷۲۴
لال کنور معشوقهٔ جهاندار شاه .. .. ۹۹ - ۱۰۰
لاله پور کلان راجه بیربر ۱۲۲
لچهمي نراین زمیندار کوچ هاجو .. ۱۶۶
لسان الغیب - لقب خواجه حافظ شیرازي (علیه‌الرحمة) ۷۱۰
لشکر خان .. ۳۱ - ۸۶۹
لشکر خان ابو الحسن ۴۳۸
لشکر خان - خطاب سید منور بارهه پسر سید خانجهان شاهجهاني .. ۴۶۷
لشکر خان صوبه دار کابل ۴۳۱

لشکر خان میر بخشي ۵۹۱
لطف الله پسر کلان علامي
سعد الله خان ۴۴۸
لطف الله خان ۲۴۸ - ۴۹۵
لطف الله خان درمين پسر
سعيد خان چغتا ظفر جنگ
بهادر ۴۳۴ - ۴۲۵ -
.. .. ۴۳۶
لعل بيگ (يکے از منصبداران
اکبر شاهي و معتقد سلسلهٔ
نقشبنديه) ۳۸۲
لکهي جادو (يا) جادون
ديسمکهه .. ۳۴۲
لهراسپ خان .. ۸۱۰
لياقت خان ميرزاى رنگين
برادر ميد اسدالله ولد
سيف الله خان ميربحر
.. .. ۴۸۹

* حرف ميم *

مادهو راو پسر دوم بالاجي
ولد باجي راو بن بالاجي
بسوناتهه .. ۳۵
مادهو راو پسر نراين راو
برادر کوچک مادهو راو
پسر بالاجي ولد باجي
راو بن بالاجي بسوناتهه
.. .. ۳۵۸
مادهو سنگهه ۱۷۳ - ۲۲۰
مادهو سنگهه بومئ کوکره ۵۹۷
مادهو سنگهه پسر دوم راو
رتن هادا .. ۲۱۱
مادهو سنگهه کچهواهه ۱۶۰
مادهو سنگهه هادا ۳۰۷ -
.. .. ۳۲۳
مالديو .. ۱۱۰ - ۴۰۹
مالوجي پسر داداجي (يا)
داداجي ۳۴۲ - ۳۴۳
مالوجي کانتيه .. ۶۴۶
ماناجي دوريه .. ۲۷۱
مانجي ملار زميندار چانده

.. .. ۵۱
مانسنگهه .. ۱۶۲
مانسنگهه پسر راجه رایسنگهه
سیودیه .. ۳۰۱
مانسنگهه پسر روپ سنگهه
راٹهور .. ۲۷۰
مان سنگهه نبیره زادهٔ اندر
سنگهه .. ۲۳۷
مان متي صبیهٔ اردی سنگهه
(که در عقد سلطان سلیم
در آمده بود و از بطن وی
سلطان خرم متولد شده)
.. .. ۱۸۱
ماهم انگه ۳ - ۳۸۸ - ۵۳۴ -
.. ۵۳۵ - ۵۶۷ - ۵۶۸
مبارز الملک سر بلند خان ۵۰۹
مبارز خان ۶۷ - ۶۹ - ۷۷ -
۳۳۸ - ۳۴۰ - ۵۱۳ - ۵۲۱ -
.. .. ۵۲۸ - ۸۳۵
مبارز خان عماد الملک ۳۳۲ -
.. .. ۸۳۴
مبارک الدوله .. ۸۴۷
مبارک خان نیازي ۴۶۲
مبارک عرب .. ۶۴۱
متوسل خان بهادر رستم جنگ
صوبه دار بیجاپور بن
حفظ الله خان پور سعدالله
خان شاهجهاني ۵۲۰
متهرا داس بنگالي ۱۷۳
مجاهد خان .. ۸۱۷
مجد الدوله , .. ۱۰۹
مجنون خان قاقشال ۱۱۱ -
.. .. ۱۱۲
مجوس (یا) مجوسیان (فرقه)
.. .. ۳۸۵ - ۳۹۲
مچها (نام پارهٔ از جسم درگا
بهواني زن مهادیو ۱۸۸
محب علي خان ۷۷۱
محتشم خان میر ابراهیم پسر
شیخ میر خوافي ۶۷۰

محکم سنگهه پسر امر سنگهه
.. .. ۱۴۷
محلدار خان .. ۶۴۶
محمد ابراهیم سرلشکر ابوالحسن
.. .. ۶۸۸
محمد اسمعیل خان برادر غیرت
خان محمد ابراهیم ۸۷۱
محمد اعظم شاه ۵۴ - ۶۱ -
۶۶ - ۸۱ - ۹۷ - ۲۰۸ -
۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۴ - ۳۴۰ -
۳۵۱ - ۴۹۹ - ۶۸۹ - ۷۴۶ -
۸۲۸ - ۸۷۱ - ۸۷۴ - ۸۷۷ -
.. .. ۸۷۸
محمد افضل خان پسر
فیض الله خان کوکه ۵۰۵
محمد امین بیگ خویش
ذوالفقار خان محمد بیگ
.. .. ۹۳
محمد امین پسر وقاص حاجی
شاه قلی خان نام ۶۶۰
محمد امین خان ۳۱ -
.. .. ۵۱۵
محمد امین خان بخشی
.. .. ۶۷۹
محمد امین خان بهادر ۳۳۲
محمد امین خان صوبه‌دار
کابل ۲۹۷ - ۳۱۸
محمد اورنگ زیب بهادر
(ملقب به خلد مکان -
شف - خلد مکان) ۸۵ -
۹۰ - ۲۲۹ - ۳۰۴ - ۳۷۱ -
۵۱۸ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۸۶ -
۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۵۲ -
.. .. ۸۰۹ - ۸۶۹
محمد باقر هروی ۷۲۴
محمد بیدار بخت ۵۰۰ -
.. .. ۸۲۵
محمد بیگ .. ۶۶۲
محمد بیگ ترکمان (شف -
شجاعت خان) ۷۰۶

محمد پودل پسر سرفراز خان
دکني .. ۴۷۲
محمد تقي خان پسر داراب
خان .. ۴۰
محمد تقي سيم ساز مخاطب
به شاه قلي خان ۲۱۰
محمد حسين ميرزا ۳ -
۱۱۰ - ۱۴۹ - ۳۷۴ - ۳۷۶ -
۳۷۸ - ۴۰۹ - ۵۴۲ - ۵۴۶ -
.. .. ۷۶۹
محمـــد حفيظ (شف -
ضياء الدوله) .. ۷۴۸
محمد خان بنگش ۸۳ -
.. ۳۵۲ - ۵۱۲ - ۸۵۳
محمد خان نيازي ۶۴۶
محمد خليل پسر عبدالرزاق
خان لاري .. ۸۲۱
محمد خليل مخاطب به
تربيت خان پسر داراب
خان .. ۴۰
محمد دارا شکوه ۲۲۹ -
۲۷۹ - ۴۷۵ - ۸۰۸ - ۸۰۹ -
.. .. ۸۱۵
محمد دلاور خان مظفر الدوله
انتظام جنگ پسر دلاور
خان بهادر محمد نعيم
.. .. ۷۰
محمد رضا پسر علي مردان
خان حيدر آبادي ۸۲۵
محمد زمان خان مشيره زاد
سيد حسين خان بارهه
.. .. ۵۰۱ - ۵۰۲
محمد زمان داماد بي بي
الائي .. ۲۴۷
محمد سعدالدين خان مخاطب
به مظفر جنگ صوبه دار
بيجاپور بن سعدالله خان
بهادر مظفر جنگ ۵۲۴
محمد سعيد .. ۶۴۱
محمد سعيد پسر شادي خان

شجاعت خان ۶۶۴
محمد سعید منشای شیخ
فرید بخاری ۶۴۱
محمد سلطان .. ۲۷۷
محمد سلطان میرزا ۴۰۱
محمد شافی (یا) ساقی
پسر سیف خان میرزا صفی
.. .. ۴۲۰
محمد شاه پادشاه ۶۸۵ -
.. .. ۷۱۵
محمد شاه نام شجاعت خان
بهادر پسر شیخ عبد الکریم
خان .. ۷۰۸
محمد شاه میرتوزک شاهزاده
محمد معظم ۲۹۰
محمد شجاع ۲۱۹ - ۴۶۰
.. .. ۴۷۵ - ۶۸۲
محمد شریف امیرالامرا شریف
خان .. ۲۲۷ - ۶۲۶
محمد شریف هروی ۷۲۹
محمد شفیع .. ۴۸۲
محمد صادق پسر رحمت خان
.. .. ۲۸۴
محمد صالح پسر میرزا عیسی
ترخان .. ۶۷۶
محمد صالح فوجدار پیلاد (یا)
پنلاد (یا) پتلاد ۴۱۷
محمد طاهر - نام صف شکن
خان .. ۷۳۸
محمد عابد مخاطب به نوازش
خان پسر زاهد خان کوکه
.. .. ۳۷۲
محمد عادل خان ۳۴۵
محمد عثمان پسر شمشیر خان
ترین اعظم شاهی حسین
نام ۶۸۴
محمد علی - نام سراج الدوله
سیومین پور انور الدین خان
بهادر شهامت جنگ ۵۲۹
محمد علی خان عرف

انور الدین خان ۵۱۴
محمد عمر پسر شمشیر خان
ترین اعظم شاهي حسین نام
.. .. ۶۸۴ - ۶۸۵
محمد فخر الدین خان - خطاب
خواجه محمد ناصر ۳۳۳
محمد فرخ سیر پادشاه ۴۱ -
- ۶۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۹ - ۷۳ -
- ۷۴ - ۳۲۸ - ۳۳۲ ۳۳۷ -
- ۶۸۵ - ۵۲۵ - ۵۲۴ - ۵۱۷ -
- ۸۳۰ - ۷۴۲ - ۷۱۴ - ۷۰۹ -
۸۷۱ - ۸۵۰ - ۸۳۹ - ۸۳۲
محمد قاسم خان نیشاپوري
.. .. ۴۰۱
محمد قلي برادر غیرت خان
محمد ابراهیم ۸۷۰
محمد قلیخان برلاس ۱۲۶ -
.. .. ۷۶۹ - ۹۴۶
محمد کام بخش ۵۸ - ۶۵ -
- ۵۰۰ - ۴۹۹ ۴۹۵ - ۳۲۵
.. .. ۵۰۱
محمد کبیر خان پسر فخر الدوله
بهادر شجاعت جنگ ۳۳۶
محمد محفوظ خان بهادر
مخاطب به شهامت جنگ
فوجدار کوهر مضاف
حیدرآباد دومین پسر
انورالدین خان بهادر
شهامت جنگ ۵۲۹
محمد مراد مخاطب به التفات
خان پسر صلابت خان روشن
ضمیر .. ۷۳۳
محمد معز الدین ۸۱۷ -
.. .. ۸۲۵
محمد معظم شاه ۸۷۷
محمد میر خان پسر سیادت
خان سید اوغلان ۴۹۶
محمد یار خان ۸۲۴
محمد یحیی پسر سیف خان
میرزا صفي .. ۴۲۰

محمود پسر دولت خان ۸
محمود عالم خان پسر عبد العزیز
خان .. ۸۳۹
محي السنة پسر کام بخش
.. .. ۳۵۷
محي الملة پسر محي السنة
بن کام بخش بن خلد مکان
ملقب به شاهجهان ثاني
.. .. ۳۵۷ - ۸۵۵
مختار خان ۳۱۲ - ۳۱۶ -
.. .. ۸۳۰
مختار خان سبزواري ۳۹
مختار خان صوبه دار مالوه ۱۴۷
مخدوم الملک .. ۶۰۹
مخدوم الملک سلطانپوري
.. .. ۵۶۱ - ۵۶۳
مخدوم بهاء الدین زکریاے
ملتاني .. ۵۹۰
مخلص خان ۳۱۶ - ۳۱۷ -
.. .. ۴۸۱
مخلص خان پسر صف شکن
خان میر صدر الدین میر
آتش .. ۷۴۷
مدهکر بندیله .. ۳۷۷
مراد الله خان پسر حسین خان
ولد سرفراز خان دکني
.. .. ۴۷۳
مراد بخش ۲۸۵ - ۴۷۶ -
.. .. ۶۹۳ - ۶۹۶
مراد بیگ .. ۲۴۶
مرار راو کهور پره تعلق دار سرا
وغیره محالات صوبهٔ بیجاپور
.. .. ۳۵۸
مراري بیجاپوري .. ۱۴۳
مراري کار پرداز عادل شاه ۲۴۴
مرتضی خان بخاري (یا)
مرتضی خان شیخ فرید
بخاري ۱۸ - ۲۳ -
۱۷۶ - ۱۷۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷
مرحمت خان خطاب عبد الرحمن

پسر صادق خان میربخشي
.. .. ۷۲۱
مردم تلنگانه .. ۶۰۳
مرشد قلي .. ۶۷۶
مرشد قلي خان ۶۱ - ۶۲
مرشد قلي خان میـــر اهتمام
توپخانه .. ۸۹
مرشد قلي خان مخمور تخلص
داماد شجاع الدوله ناظم
اردبیسه .. ۸۴۴
مرشد قلیخان میرزا هادي ۷۳
مرهتّه - (قوم) ۵۸ - ۵۹ -
۶۴ - ۷۰ - ۸۳ - ۱۴۷ -
۲۹۴ - ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۲۳ -
۳۲۴ - ۳۳۱ - ۳۳۶ - ۳۳۸ -
۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۵۸ - ۴۹۹ -
۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۱۳ -
۵۲۸ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۷۰۰ -
۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ -
۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۲۳ - ۸۳۵ -
.. ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹
مرید خان (خطاب بهارسنگهه
یا بهارسنگهه که بعد از
مشرف شدن باسلام پادشاه
دین پناه حضرت عالمگیر
او را بدان مخاطب نمودند
.. .. ۲۸۱
مریم مکاني ۱۶۷ - ۳۶۳ -
۳۷۳ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۶۱ -
.. ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲
معلم خان - خطاب رتن
سنگهه پسر گوپال سنگهه
که پس از آوردن اســـلام
این خطاب یافته ۱۴۷
مصاحب بیگ همایوني ۴۲۱
مصري بیگم صبیهٔ آصف خان
جعفر .. ۶۲۹
مصطفی خان خطاب عبدالرزاق
خان لاري ۷۱۹ - ۸۱۸
مطلب خان .. ۴۱

مظفر .. ۴۱۰
مظفر الدوله پسر روشن الدوله بهادر رستم جنگ خواجه
مظفر نام .. ۳۳۵
مظفر جنگ ۳۲۲ - ۵۱۳ -
.. ۵۱۴ - ۵۱۹ - ۵۲۸
مظفر جنگ - خطاب سعد الله خان بهادر هدایت
محي الدين نام ۵۲۰ -
.. .. ۵۲۲ - ۵۲۳
مظفر جنگ - خطاب محمد سعد الدين خان صوبه دار بيجاپور .. ۵۲۴
مظفر حسين ميرزا پسر كلان سلطان حسين ميرزا
۱۱۷ - ۱۲۴ - ۱۴۲ - ۱۵۳ -
.. .. ۵۵۲ - ۷۷۰
مظفر خان ۱۱۵ - ۱۳۹ -
.. ۴۰۰ - ۵۹۲ - ۷۲۵
مظفر خان برادر خاندوران ۳۵۳
مظفر خان حاكم بنگاله ۷۷۱
مظفر خان - خطاب سيد شير زمان بارهه پسر سيد خانجهان شاهجهاني
.. .. ۴۶۶
مظفر خان ديوان اعلى ۵۶۱ -
.. .. ۵۶۹
مظفر خان صوبه دار مالوه ۲۲
مظفر خان گجراتي ۱۸۱
مظفر خان معموري ۶۳۳
مظفر گجراتي ۱۴۰ - ۴۰۹
معتبر خان فوجدار گلشن آباد داماد ملا احمد نايته ۳۲۲
معتقد خان ۶۳۲ - ۸۷۱
معتمد خان ۲۵۲ - ۲۵۳ -
.. .. ۲۶۵ - ۴۹۴
معتمد خان بخشي ۶۵۸
معتمد خان - خطاب ديوانكن پسر كلان ديانت خان حكيم

جمالاي كاشي .. ۳۸
معتمد خان مولف اقبال نامه
.. .. ۸۶۵
معز الدوله حامد خان بهادر
.. .. ۷۰۸
معز الدين .. ۹۹ - ۱۰۳
معز الدين جهاندار شاه ۸۵۱
معز الدين سام .. ۱۷۹
معصوم بيگ مخاطب به
شجاعت خان نائب صوبه دار
احمد آباد پور كاظم بيگ
.. .. ۷۰۸
معصوم خان .. ۶۷۶
معصوم خان فرنخودي ۴۰۱ -
.. ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۷۷۲
معصوم خان كابلي ۵۹۵ -
.. .. ۷۲۶
معصوم عاصي يعني معصوم
خان كابلي .. ۵۹۶
معظم خان ۲۸ - ۹۲ -
۲۱۹ - ۲۲۷ - ۲۹۲ - ۳۰۰ -
۳۰۱ - ۴۵۳ - ۶۶۸ - ۶۸۲
معظم خان پسر شجاعت خان
بهادر محمد شاه نام ۷۱۱
معظم خان خانخانان ۴۶۹
معظم خان- خطاب سيادت خان
مير معظم .. ۶۷۶
معظم خان سپه سالار ۳۰۴
معظم خان مير جمله ۳۴
.. ۴۲ - ۴۶ - ۶۶ -
معين الملك مير منو پسر
اعتماد الدوله قمر الدين
خان ناظم لاهور ۱۰۷
معين الملك ۷۲۰ - ۸۵۱
مغل خان .. ۶۷۶
مغل خان عرب شيخ پسر طاهر
خان طاهر شيخ نام ۷۵۴
مغليهٔ توران .. ۸۷۸
مغول (يا) مغلان (طايفه)
۲۴۳ - ۳۵۹ - ۴۵۶ - ۵۹۷ -

.. .. ۶۲۷ - ۷۲۶
مفتخر الدوله - خطاب منور
علي خان برادر روشن الدوله
بهادر رستم جنگ خواجه
مظفر نام .. ۳۲۶
مقرب خان .. ۴۷۰
مقرب خان مخاطب به رستم
خان دکني سپاه سالار نظام
شاهيه .. ۴۷۰
مقيم خان - خطاب شجاعت خان
مرد خوشرزاده و خويش
نردي بيگ خان ۵۵۷ -
.. .. ۵۵۸ - ۵۶۰
مکاتمن بهدرديه .. ۲۲۸
مکرم خان .. ۸۷۴
مکرم خان صفوي ۸۶۸
مکرم خان مير محمد اسحق
پسر شيخ مير خوافي ۶۷۰
مکند ديو .. ۱۶۳
مکند سنگهه هادا ۳۲۳
منگهه (قوم) .. ۷۰۳
ملا ابراهيم ۲۴۵ - ۷۲۷
ملا احمد نايته (يا) ناتيه
.. .. ۳۲۲ - ۳۴۵
ملا باقي .. ۵۴۹
ملا حفظي .. ۷۶۰
ملا عالم کابلي .. ۸۵۹
ملا عبد الحکيم سيالکوتي ۳۲
ملا عبد الصمد .. ۶۲۸
ملا عصام .. ۸۵۷
ملا علاء الملک تولي ۷۹۰ -
.. .. ۷۹۱
ملا محمد تتهي ۶۴۴
ملا محمد لاري سردار عادل
خانيه .. ۴۲۷
ملتفت خان ۳۹ - ۴۶۵ -
.. ۶۶۴ - ۶۸۰ - ۷۹۰
ملک التجار سرلشکر سلطان
علاءالدين بن احمد شاه
بهمني .. ۳۰۵

ملک جیون زمیندار دها دهر
.. .. ۲۸۴ - ۲۸۵
ملک عنبر (یا) ملک عنبر
حبشي ۱۴ - ۱۵ -
۱۵۶ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۷۰ -
۳۴۴ - ۴۲۷ - ۴۶۹ - ۶۴۵ -
۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۷۷۴ -
.. ۷۷۵ - ۷۷۹ - ۷۸۲
ملکه بانو زوجهٔ سیف خان
میرزا صفي و صبیهٔ کلان
آصف خان یمین الدوله
۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱
ملکهٔ زمانیه دختر محمد فرخ
سیر پادشاه و زوجه فردوس
آرامگاه .. ۸۵۰
ملوک چند .. ۳۴۰
ملوک چند مشرف دولتخانهٔ
خاص .. ۲۳۴
ملول رای (یا) هول رای
(نام فیل) ۶۰۷
ملهار راد هولکر ۷۱۸ - ۸۴۸
ملهار هولکر (از رفقاي باجي
راد پسر بالاجي بسو ناتهه)
.. ۳۵۲ - ۳۵۳ ۶۸۹
ممتاز الزماني ۳۷ - ۷۹۰ -
.. .. ۷۹۱ - ۷۹۲
ممتاز محل .. ۴۱۹
ممریز خان پسر عثمان خان
لوهاني .. ۶۳۲
منج (قوم) .. ۷۱۲
منصور الدوله خطاب عبد الله
خان پسر ششم عنایت الله
خان .. ۸۰۲
منعم خان ۵۳۴ - ۵۹۱ -
.. .. ۶۰۶ - ۷۵۷
منعم خان خانخانان سپه سالار
۹۸ - ۱۶۴ - ۵۵۸ - ۵۷۳ -
.. .. ۷۶۷
منک باشیان (فرقه) ۷۴۴
منکلي خان فوجدار پلاؤن ۳۶

منور علي خان مخاطب به مفتخـــر الدوله بـــرادر روشن الدوله بهادر رستم جنگ خواجه مظفر نام ۳۳۶
موبد - تخلـــص ذو الفقار اردستـــاني (يا) آذر ساساني .. ۳۹۲
موته راجه .. ۱۱۰ - ۱۳۲
موتيه ۳۴۴
مودهو بن رگهوجي راجه ساهو بهونسله .. ۳۵۸
موسى - كارپرداز سيد حامد (يا) سيد احمد بخاري ۳۹۸
موسوي خان ۷۹۰ - ۸۴۷
موسوي خان صدر ۴۴۱
موسوي خان ميرزا معز ۶۰
موسوي خان ميرزا مهدي ۶۱
مولانا جمال جد عنايت الله خان .. ۶۹
مولانا عمان لاري .. ۵۸۴
مولانا كمال نيشاپوري برادر مولانا جمال .. ۶۹
مولاناي روم (قدس سره) ۸۲۳
مولانا عبد الرحمـــن جامي (قدس سره) ۵۳۹
مومن خان پسر شاه قلي خان وقاص حاجي ۶۵۹
موهن برادر زادهٔ راجـــه بهارامل .. ۴
موهن سنگهه پسر زار كـــرن بهورتهيه .. ۲۹۰
مهابت جنگ .. ۸۴۵
مهابت خان .. ۱۳ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۴۹ - ۲۸۷ - ۲۹۸ - ۴۱۵ - ۴۱۹ ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ -

۴۷۶ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۷ -
۶۵۰ - ۶۹۰ - ۷۳۱ - ۷۳۶ -
۷۵۶ - ۷۶۱ - ۷۷۸ - ۷۸۲ -
.. .. ۷۸۳
مہابت خان خانخانان ۱۴۳ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۶ - ۲۵۷
مہابت خان سپہ سالار ۸۶۱
مہابت خان محمد ابراہیم
.. .. ۸۲۲
مہابت خان ناظم کابل ۴۶۳
مہابت خان برنۂ سید حسین
خان بارہہ .. ۵۰۱
مہادیو .. ۱۸۸ - ۱۸۹
مہاراجہ خطاب راجہ تیجسنگھہ
پسر اجیچند بن راجہ گوپال
سنگھہ کور .. ۳۴۱
مہاراجہ - خطاب راجہ رامچند
پسر راجہ چندر سین
جادون .. ۳۳۷
مہاراجہ اجیت سنگھہ ۵۰۱
مہاراجہ بھیم پور رانا امر
سنگھہ .. ۲۹۷
مہاراجہ جسونت ۸۹ - ۴۸۰
مہاراجہ جسونت سنگھہ
۱۴۶ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۵۴ -
۲۶۶ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۴ -
۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۱۸ - ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۵۱۰ - ۶۶۹ -
۶۸۶ - ۷۰۷ - ۷۳۸ - ۷۵۳ -
.. .. ۸۰۹ - ۸۶۹
مہاراجہ جسونت سنگھہ
صوبہ دار گجرات ۳۴۶ -
.. .. ۳۴۸
مہا سنگھہ پسر راجہ رایسنگھہ
سیسودیہ .. ۳۰۱
مہا سنگھہ پسر راجہ بدن
سنگھہ .. ۲۲۹
مہا سنگھہ پور جگت سنگھہ
پسر راجہ مان سنگھہ

.. .. ۱۶۷
مها مائي مشهـــور به درگا
بهـــواني نام بتي که
در بتخانه نزديک قلعهٔ
کانگره است .. ۱۸۸
متهور خان (يا) تهور خان
نبسه زادهٔ شمس الدين
خان خويشگي ۶۷۷
مهدويان (طايفه) ۵۰۳
مهدي قاسم خان . ۵۳۶
مهر علي کولابي ۱۲۴
مهر نسا مبيهٔ غيـــاث بيک
طهراني ملقب به نورجهان
بيگم ۶۲۳ - ۶۲۵
مهمند (طائفهٔ از اقوام افغان)
.. ۲۴۴ - ۳۶۶ - ۳۹۸
مئي (يا) مني (يا) متي
(طائفه) .. ۲۴
ميان شاه نور حمامي (قدس
سره) .. ۷۱
ميان مستي (شيخ ناصرخان)
.. .. ۶۸۸
ميرابو تراب .. ۵۵۷
ميراحمد .. ۶۲
ميرادهم .. ۱۲۹
ميراسدالله پسر کلان سيف الله
خان ميربحر ۴۸۶
ميراسمعيل - نام رکن الدوله
سيد لشکرخان بهادر نصير
جنگ برادرزادهٔ سيـــد
هاشم خان .. ۳۵۹
مهرانجي - لقب سيد محمود
خان بارهه .. ۳۷۷
ميراويس ابدالي ۵۵۳
ميربافرخان .. ۶۸۷
ميربهـــاءالدين سمرقندي
.. .. ۸۳۲
ميرجعفر بخشي سراج الدوله
که با اهل فرنگ سازش
داشت .. ۸۳۵

میر جعفر مخاطب به
شمس الدوله جعفر علي
خان حاکم بنگاله ۸۴۵
میر جمله ۴۶۶ - ۶۹۴ - ۷۱۴
میر جمله مخاطب به عظیم الدوله
نصیر جنگ بهادر پسر
کوچک سید ظریف خان
.. .. ۳۶۱
میر جمله (یعنی معظم خان)
.. .. ۴۹
میر جمله ناظم بنگاله ۷۰۳
میر حبیب اردستاني بخشی
مرشد قلي خان ۸۴۴ -
.. .. ۸۴۵
میر حسام الدین خلف ارشد
غازي خان .. ۸۶۱
میر حسین برادر رستم دل خان
.. .. ۳۲۷
میر حسین مخاطب به امانت
خان ثاني برادر خرد
دیانت خان میر عبد القادر
خلف امانت خان خوافي
.. .. ۶۰ - ۶۱
میر حسیني نام علي مردان
خان حیدر آبادي ۸۲۴
میر خان .. ۲۸۳
میر خان متبناي شیخ فرید
بخاري .. ۶۴۱
میر خان میر توزک ۲۳۳ -
.. .. ۲۳۴
میر خواجه پسر سلطان خواجه
نقشبندي .. ۳۸۱
میر خواننده .. ۴۰۰
میر زین الدین علي - نام
سیادت خان برادر اسلام
خان مشهدي ۴۶۳
میر سید احمد کاشي ۶۱۸
میر سید علي دیوانه خلیفهٔ
شاه نعمت الله ولي
(قدس سرهما) ۳۵۹

میر سید محمد قنوجي ملقب
به رسولدار .. ۵۱۸
میر شرف الدین حسین ۷۶۹
میر شریف آملي ۳۹۰
میر شمس الدین ۵۳۱ -
.. .. ۵۳۲
میر شهاب الدین ۸۷۲ -
.. .. ۸۷۳
میر شهاب الدین نام اصلی
عمان الملک .. ۸۴۷
میر شهاب الدین مخاطب به
غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ .. ۸۷۲
میر صالح خوش نویس ۳۰۸
میر صدرالدین (شف -
صف شکن خان) ۷۴۶
میر صدر جهان مفتي ۳۹۲
میر عبد الرحیم بن کمال
نیشاپوري .. ۶۹
میر عبدالرحیم - نام سیف الدله
سید شریف خان بهادر
شجاعت جنگ پور سید
شریف خان میر عبدالکریم
.. .. .. ۵۱۷
میر عبدالرزاق معموري بخشي
صوبهٔ بنگاله .. ۱۶۷
میر عبد السلام مخاطب به
برخوردار خان پسر مفي
خان .. ۷۴۱
میر عبد العزیز مخاطب به
دلاور خان ۶۸ - ۶۹
میر عبدالقادر دیانت خان
مهین خلف امانت خان
خوافي ۵۹ - ۷۰
میر عبدالکریم .. ۳۷
میر عبدالکریم - نام سید شریف
خان پور میر سید محمد
قنوجي ملقب به رسولدار
.. .. ۵۱۸
میر علي شیر .. ۵۳۹

میر عوض پدر عضد الدوله
عوض خان یکے از سادات
حیدري .. ۸۳۲
میر فقیر علي حاکم دهلي ۵۷۶
میر فیض الله (یا) فضل الله
مخـــاطب به فیض الله
خان پسر کلان سیادت خان
میر زین الدین علي ۴۶۵
میر قاسم .. ۵۵۶
میر لشکري .. ۴۱
میر مارنام زمیندار مابین لاهور
و دریاي ستلج ۱۰۶
میر محمد حسین خان ۸۰
میر محمد خان برادر کلان
شریف خان اتکه ۶۰۱
میر محمد خان برادر کلان
شمس الدین محمد خان
اتکه .. ۵۳۳
میر محمـــد شریف - نام
شجاع الملک امیـــرالامرا
بسالت جنگ بهادر پنجمین
پسر نظام الملک آصف جاه
.. .. ۷۲۲
میر محمد مهدي خان .. ۸۰
میر محمد یعقوب پسر سیوم
شیخ میر خوفي مخاطب
به شمشیر خان ۶۷۰
میر مرتضی .. ۶۱۳
میر معز الملک ۳ - ۷۶۹
میر معز الملک مشهدی ۵۳۶
میر معصوم بهکـــري - نامي
تخلص .. ۵۳۷
میر معظم مخاطب به سیادت
خان .. ۶۷۶
میر هاشم .. ۶۶۹
میر یار محمد غزنوي ۵۳۱
میرزا ابو طالب - نام شایسته
خان امیر الامرا خلـــف
یمین الدوله آصف خان
.. .. ۶۹۰

میرزا احمد بهادر ملقب به
احمد شاه .. ۵۲۵
میرزا افراسیاب پسر میرزا
محمد حکیم ۱۶۱
میرزا الغ بیگ کابلي ۳۶۳
میرزا امانی (یا) میرزا مانی
مخاطب به آصف الدوله
پسر شجاع الدوله بهادر
صوبه دار اودهه و الهآباد
.. .. ۷۱۹
میرزا اوج شاه نواز خان بهادر
.. .. ۶۴۸
میرزا بابر خویش عزیز الدین
برادر عالمگیر ثاني ۸۵۳
میرزا بدیع الزمان مخاطب به
شاه نواز خان صفوي
مشهور به میرزا دکني پسر
میرزا رستم قندهاري ۶۷۰
میرزا بهلوي حیات الله خان
مخاطب به شاه نواز خان
دومین پسر زکریا خان بهادر
هزبر جنگ ۱۰۷
میرزا جار الله پسر شریف خان
امیر الامرا .. ۶۲۹
میرزا جاني بیگ پدر میرزا
غازي .. ۴۰۴
میرزا جاني بیگ حاکم تتهه
.. .. ۶۲۱
میرزا جعفر صهن برادر غضنفر
خان بن الوردي خان
.. .. ۸۶۶
میرزا جعفر نجم ثاني ۱۳
میرزا جلال الدین حیدر - نام
شجاع الدوله بهادر ناظم
صوبهٔ اودهه و الهآباد پور
ابو المنصور خان ۷۱۵
میرزا جوان بخت بن شاه عالم
پادشاه .. ۳۵۷
میرزا حکیم .. ۵۶۶ - ۵۷۲
میرزا حیدر صفوي ۴۱

میرزا خان .. ۱۴۲ - ۳۷۸
میرزا خان بن بیرام خان ۱۱۶ -
.. .. ۱۸۱ - ۵۹۵
میرزا خان خانخانان ۴۰۹ -
.. ۴۱۰ - ۵۷۳ - ۶۰۲
میرزا خان منوچهر فوجدار کانگره
.. .. ۶۵۹
میرزا خلیل خانزمان ۳۲۴
میرزا دکني خطاب شاه نواز
خان صفوي .. ۶۷۰
میرزا راجه ۲۷۶ - ۲۸۱ -
.. .. ۳۱۸
میرزا راجه اودے سنگهه
بهدوریه .. ۴۷۱
میرزا راجه - خطاب راجه مان
سنگهه پسر راجه بهگونت
داس کچهواهه ۱۶۰
میرزا راجه جےسنگهه - پسر راجه
مها سنگهه ۳۶ - ۴۴ -
۵۶ - ۸۱ - ۱۴۶ - ۱۷۶ -
۲۳۰ - ۲۳۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱ -
۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۴۶ - ۳۴۷ -
۴۷۴ - ۵۰۳ - ۷۳۹ - ۸۶۵
میرزا راجه جے سنگهه - ناظم
دکن .. ۴۷۱
میرزا راجه مانسنگهه ۱۷۲
میرزا رستم .. ۷۷۸
میرزا رستم صفوي ۱۵۴ -
.. .. ۱۶۱
میرزا رستم قندهاري ۱۵۹ -
.. .. ۶۷۰
میرزا سلیمان .. ۱۰۹
میرزا سلیمان والی بدخشان
.. .. ۸۵۷ - ۸۵۸
میرزا شاهرخ حاکم صوبهٔ مالوه
۶ - ۱۳۸ - ۱۶۸ - ۴۷۹ -
۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۱۱ - ۶۱۳ -
.. .. ۷۲۸ - ۷۷۳
میرزا شاه محمد مخاطب به
غزنین خان پسر شاه بیگ

خان خانان ۳۸۹ -
.. .. ۶۴۵
میرزا شرف الدین حسین حاکم
اجمیر ۱۰۹ - ۱۱۲
میرزا شکر الله پدر عنایت الله
خان .. ۸۲۸
میرزا شیخ (یا) محمد شیخ
مخاطب به خانه زاد خان
پسر کلان سعید خان چغتا
خان بهادر ظفر جنگ ۴۳۳
میرزا صائب تبریزی ۷۶۱
میرزا صفی سیف خان دیوان
گجرات ۴۱۷ - ۴۱۸ -
.. .. ۶۵۲ - ۷۸۱
میرزا عبد الرحیم میرزا خان
خانخانان خلف بیرام خان
خانخانان .. ۵
میرزا عبد الرسول پسر عبد الله
خان فیروز جنگ ۷۸۹
میرزا عبد القادر تونی ۵۵۲
میرزا عزیز کوکه ۱۳۳ -
۱۳۸ - ۱۶۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱ -
۴۰۴ - ۴۱۰ - ۶۱۳ - ۶۲۸ -
.. .. ۶۲۶
میرزا عسکری برادر دوم میرزا یا
کامران ۵۵۱ - ۵۵۷
میرزا علی .. ۳۶۴
میرزا عیسی ترخان ۶۷۶
میرزا غازی .. ۴۰۴
میرزا غیاث .. ۶۲۳
میرزا کامران برادر همایون پادشاه
.. .. ۵۳۱ - ۵۳۲
میرزا کامران پسر فردوس مکانی
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ -
.. .. ۵۷۲
میرزا کوکه - لقب خان اعظم
میرزا عزیز کوکه (شف -
میرزا عزیز کوکه) ۱۳۳ -
۱۳۸ - ۱۶۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱ -
۴۰۴ - ۴۱۰ - ۶۱۳ - ۶۲۸ -

.. .. ۶۳۶
میرزا کیقباد پسر میرزا محمد
حکیم .. ۱۶۱
میرزا گل - پسر شریف خان
امیرالامرا .. ۶۲۹
میرزا لشکری پسر سید یوسف
خان رضوی ۶۲۹ -
.. .. ۷۲۴
میرزا محسن برادر صفدر جنگ
.. .. ۱۰۷
میرزا محمد حسین ۴۰۱
میرزا محمد حکیم برادر علائی
عرش آشیانی ۱۳۸ -
۱۴۲ - ۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۶۱ -
۲۴۴ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۹۷ -
۳۹۸ - ۵۶۳ - ۵۶۶ - ۵۹۴ -
.. .. ۶۴۲ - ۸۵۸
میرزا محمد طاهر آشنا تخلص
پسر ظفر خان بن خواجه
ابوالحسن .. ۷۶۲
میرزا مظفر حسین قندهاری
صفوي .. ۶۴۲
میرزا مظفر کرماني ۲۵۲
میرزا نجف خان ۱۰۹
میرزا نجف خان بهادر مخاطب
به ذوالفقار الدوله ۱۰۸
میرزا نورالدین محمد ۵۷۶
میرزا هندال ۵۵۱ - ۵۷۶
میرزا یوسف خان رضوي ۹ -
.. .. ۳۹۷
میرک حسن بخشي ۶۶۲
میرک خان .. ۸۷۳
میرک شیخ هروي ۴۵۷
میرک محمد تقي خان پسر
کلان دیانت خان میر علي
نقي .. ۷۸
میرک معین الدین امانت خان
.. .. ۸۱۷
میرن عرف صادق علي خان
پسر میر جعفر ۸۴۶

مین مخاطب به بهره‌مند خان
پسر محمد تقي خان ۴۰
مینه (قوم) ۱۷۹ - ۱۸۰

* حرف نون *

نادرالملک همایون شاهي میر
سید علي خدامي (یا)
جدامي (یا) جذامي
تبریزي (یا) ترمذي ۳
نادر شاه ۷۹ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -
۳۳۳ - ۳۳۶ - ۷۱۵ - ۷۱۹ -
.. .. ۸۳۲
ناصر جنگ ۵۱۹ - ۵۲۸ -
.. .. ۵۲۹
ناصر جنگ شهید ۵۸ -
۶۷ - ۳۲۲ - ۳۳۹ - ۳۵۴ -
۳۵۵ - ۳۶۰ - ۵۱۳ - ۵۱۴ -
.. ۵۲۳ - ۸۳۷ - ۸۳۸
ناصر جنگ نظام الدوله ۸۳۵
ناصر خان عرف میان مستي
. .. ۶۸۸
ناصر خسرو حکیم .. ۳۹۰
ناصر علي ۱۰۴ - ۴۸۴
ناصر میرزا ۵۴۸ - ۵۴۹
ناظر خدمت خان نایب اعلی
حضرت .. ۴۹۳
ناکوبا میان مرهته ۸۷۶
ناگر (شعبه ایست از قوم
براهمه) .. ۳۲۸
نامدار خان .. ۴۷۸ - ۴۷۹
ناموز جنگ بهادر ۴۹۶
نامي - تخلص میر معصوم
بهکري .. ۵۳۷
نانا بابا - خطاب سید سادات
خان بهادر ذوالفقار جنگ
.. .. ۵۲۶
نانک رام (نام فقیري) ۵۱۵
ناهر خان ۴۱۷ - ۴۱۸ -
.. .. ۴۱۹ - ۶۵۲
ناهر خان عرف شیر خان

تونور .. ۶۵۱
نجابت خان ۴۷۴ - ۸۶۹ -
.. .. ۸۷۱
نجابت خان میرزا شجاع ۴۷۷
نجم الدوله پسر جعفر علي خان
.. .. ۸۴۶
نجيب الدوله ۳۵۶ - ۷۴۹ -
.. ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵
نجيب الله خان ۴۰۳
نجيب خان روهله ۷۱۶ -
.. .. ۷۱۷
نذر محمد خان والی بلخ
و بدخشان ۲۶ - ۴۲ -
۸۵ - ۱۴۴ - ۲۱۲ - ۲۱۸ -
۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۵۳ - ۲۶۲ -
۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۳ -
۴۱۵ - ۴۳۸ - ۴۵۵ - ۶۵۰ -
۶۵۸ - ۶۶۳ - ۶۷۸ - ۷۳۱ -
۷۵۰ - ۷۹۳ - ۷۹۹ - ۸۰۰ -
۸۰۱ - ۸۰۳ - ۸۰۹ - ۸۱۰ -
.. ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳
نراين راو برادر كوچك مادهو
راو پسر بالاجي راو باجي
راو بن بالاجي پسوناتهه
.. .. ۳۵۷ - ۳۵۸
نريت سنگهه پسر سيوم راجه
گوپال سنگهه كور ۳۴۱
نصارا (قوم) .. ۳۹۴
نصرت الله پسر سعيد خان
بهادر ظفر جنگ چغتا ۴۳۷
نصرت - تخلص دلاور خان
بهادر محمد نعيم ۶۹
نصرت جنگ .. ۴۶۸
نصرت يار خان برادر زادهٔ سيد
قاسم بارهه مخاطب به
شهامت خان .. ۶۸۳
نصيرا برادر حكم ركناي كاشي
.. .. ۲۸۳ - ۷۹۱
نواب فتح جنگ ۷۵ - ۷۶ -
.. .. ۷۷

نصیرا حارس قلعهٔ سورنج
.. .. ۶۰۲
نصیر الدوله .. ۳۶۰
نصیر جنگ - خطاب رکن الدوله
سید لشکر خان بهادر میر
اسمعیل نام برادرزادهٔ سید
هاشم خان .. ۳۶۰
نصیر خان پسر خرد قتلوی
لوهاني .. ۱۶۴
نصیري خان ۲۱۱ - ۲۱۴ -
.. ۲۱۹ - ۴۶۹ - ۶۵۱
نصیري خان پسر کوکلتاش
.. .. ۵۷
نظام یکے از نوکران سراج الدوله
.. .. ۸۴۵
نظام الدوله آصفجاه ۷۰ -
۱۰۷ - ۳۳۸ - ۳۴۱ - ۳۵۶ -
۳۶۰ - ۳۶۱ - ۷۲۲ - ۸۳۶ -
.. .. ۸۵۶
نظام الدوله ناصر جنگ ۸۳۵
نظام الملک ۱۵ - ۷۵ -
۲۱۲ - ۲۱۶ - ۲۳۱ - ۲۵۶ -
.. .. ۳۴۳
نظام الملک آصفجاه بهادر
۶۷ - ۶۹ - ۷۰ - ۳۲۴ -
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۷ - ۳۳۸ -
۳۴۰ - ۳۵۹ - ۳۶۲ - ۴۹۶ -
۵۰۰ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۲۰ -
۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
۷۰۹ - ۷۲۲ - ۷۴۸ - ۸۳۳ -
.. ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۴۷
نظام الملک بحري ۲۲۴ -
۲۲۵ .. ..
نظام الملک دکني ۵۶ -
۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۵۱ - ۲۷۰ -
۴۲۸ - ۶۷۷ - ۷۳۷ - ۷۹۴
نظام الملکیه (گروه) ۶۴۶ -
۶۴۹ .. ..
نظام شاه ۲۰ - ۲۲ - ۱۹۱ -
۶۱۵ .. ..

نظام شاهیه (طائفه) ۱۵ -
۳۴۲ - ۳۴۳ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -
.. .. ۶۹۱ - ۷۸۱
نظر بهادر .. ۶۷۶
نظر علي خان - (خطاب
دهقان زادهٔ که شجاعت
خان محمد بیگ ترکمان
بفرزندی گرفته بود) ۷۰۸
نعمت خان میرزا محمد
هاجي .. ۶۸۹ - ۷۴۵
نغر (یا) نصر (یا) نصیر
کریمداد کور روشاني ۴۳۲
نغهو (یا) نهنو .. ۳۹۶
نواب آصفجاه ۷۹ - ۴۷۳
نواب بائي زوجهٔ خلدمکان
.. .. ۴۷۸
نواب قدسیه زیب النسا بیگم
مخاطب به پادشاه بیگم
دومین بنت خلد مکان
.. .. ۳۱۰ - ۵۰۵
نواب ناصر جنگ شهید ۳۳۵
نظام الدوله بهادر ۷۹
نواب نظام الملک فتح جنگ
.. .. ۶۸۴ - ۶۸۵
نوازش خان - خطاب محمد
عابد پسر زاهد خان کوکه
.. .. ۳۷۲
نوازش خان پسر سعید خان
چغتا .. ۱۹۴
نوایت (قوم) .. ۵۱۳
نور الدوله .. ۳۷۰
نور الدین خان .. ۷۲۲
نورالدین خان درانی بنی اعمام
اشرف الوزرا شاه ولي خان
وزیر شاه درانی ۷۲۰
نور جهان بیگم خطاب مهرنسا
صبیهٔ غیاث بیگ ۱۹۲ -
۱۹۶ - ۶۲۳ - ۷۳۰ - ۷۶۱
نور محمد (مخاطب به عرب
خان .. ۷۹۴

.. .. ۵۰۵ - ۵۰۷
نورس بانو بیگم (یا) نوازش بانو بیگم اهلیهٔ مکرمهٔ شاه نواز خان صفوي ۶۷۲
نوشابه .. ۱۹۰
نوشیروان عادل .. ۲۰۲
نیابت خان ۵۶۶ - ۵۹۴
نیابت خان عرب .. ۷۷۰
نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر .. .. ۳۲۹ - ۸۱۷
نینو سر لشکر سیوا ۴۷۱

* حرف واو *

وجیه الدین خان پسر سید لشکر خان بارهه سید منور نام .. ۴۶۸
وحدت علي .. ۲۴۶
وحدت علي خویش جلاله ۳۶۸
ورک زئي (طائفهٔ از قوم افغان) .. ۲۴۴ - ۲۴۵
وزارت خان خطاب میرک محمد تقي خان پسر کلان دیانت خان علي نقي ۷۹
وزارت خان شهید .. ۸۰
وزیر خان ۱۲۴ - ۲۵۳ - ۲۸۷ - ۴۰۴ - ۵۶۹ - ۵۷۱ - .. .. ۶۳۴ - ۷۲۶
وملي - تخلص آقا طاهر پسر محمد شریف هروي ۷۲۹
وفا (نام خواجه سراي عبد الله خان) .. ۷۸۱
وفادار - (نام خواجه سرائی) ۴۱۷
وفاکیش خان .. ۵۶۹
ولد زاو باسو .. ۲۳۲
ولي خان .. ۶۳۲
ولي خان برادر عثمان خان لوهاني .. ۶۳۲

ولي خليفه شاملو ۵۴۴ - ۵۴۵
ولي محمد خان والئ توران
ديار .. ۶۳۳
ونكوجي برادر سيواجي ۳۴۸

* حرف ها *

هادا (شعبه ايست از الوس
چوهان) .. ۱۱۳
هادي داد خان برادر اله داد
خان پسر جلال الدين ۲۵۰
هادي داد خان عم رشيد خان
الهام الله .. ۳۰۴
هاشم خان پور قاسم خان مير
بحر .. ۷۳۶
هاشم خوستي فوجدار ۱۵۴
هدايت الله مخاطب به هدايت
خان پسر شريف الملك
حيدر آبادي ۶۸۹ - ۶۹۰
هدايت الله خان پسر عنايت الله
خان ۸۳۰
هدايت الله خان مخاطب به
سعد الله خان خلف و
ارشد اولاد عنايت الله خان
.. .. .. ۵۰۴
هدايت بخش بن عالمگير
ثاني .. ۸۵۳
هدايت خان - خطاب هدايت
الله پسر شريف الملك
حيدر آبادي ۶۸۹ - ۶۹۰
هدايت كيش خان (جديد
الاسلام) .. ۵۸۰
هدايت محي الدين خان ۶۸
هدايت محي الدين - نام
سعد الله خان بهادر مظفر
جنگ پسر متوسل خان
بهادر رستم جنگ بن
حفظ الله خان ولد سعد الله
خان شاهجهاني ۵۲۲
هر جس پسر راجه بيتهلداس
كور .. ۲۵۵

هرداس جهاله .. ۲۰۵
هردیرام زمیندار چوراگڈهه
پسر بهیم نراین ۲۵۸ -
ه .. ۲۵۹
هرکرن .. ۱۹۵
هرناتهه سنگهه نبیرهٔ اندر
سنگهه .. ۲۳۶
هري سنگهه عم روپ سنگهه
راٹهور .. ۲۶۸
هزاره (یا) هزار جات ، طایفه)
۴۳۳ - ۵۴۲ - ۶۷۹ - ۷۵۹
هستي سنگهه .. ۱۴۴
همایون پادشاه ۳۸۷ - ۵۳۱ -
.. ۵۷۲ - ۵۷۷ - ۸۵۷
همت خان ۵۵ - ۴۷۹ -
.. .. ۶۸۰
همت خان بدخشي ۸۱۲
همت خان پسر خانجهان بهادر
کوکلتاش .. ۲۹۴
همت خان - خطاب سید
مظفر پسر سید شجاعت
خان بارهه سید جعفر نام
.. .. ۴۲۷
هندو راو .. ۴۶۸
هنود (قوم) ۳۹۲ - ۳۹۵ -
.. .. ۵۱۵
هنونت راو پسر راجه سلطان
جي (یا) سلطان جي بڈالکر
.. .. ۳۳۹
هردل راو پسر دوم راجه مدهکر
ساه بندیله .. ۱۳۲
هوزل راو (یا) هولکر راو پسر
راجه مدهکر ۷۲۵
هشدار خان .. ۷۴۱
هولکر (شف - ملهار راو)
۳۳۰ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۷۱۸ -
.. ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۴
هیرامن بگسریه .. ۶۶
هیرانند متصدی اعتمادالدوله
قمرالدین خان ۸۴۱ - ۸۴۲

هیمو بقال ۱۱۲ - ۳۷۵ -
.. .. ۶۰۵ - ۷۶۴

* حرف یا *

یادگار بیگ داروغهٔ گرز برداران
.. ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱
یادگار تکریه .. ۸۰۴
یادگار جولاق سفیر نذر محمد
خان .. ۸۱۱
یار محمد پسر صادق محمد
خان هروي .. ۷۲۹
یار محمد همشیره زادهٔ علامي
سعد الله خان ۴۴۸
یاسین خان پسر شیر خان تونور
.. .. ۶۵۴
یاقوت خان .. ۶۴۶
یاقوت خان حبشي ۲۰۹ -
.. .. ۷۸۱
یتیم (یا) تلیم بهادر ۱۴۰
یعقوب بیگ پسر ابراهیم بیگ
چابوق و پدر سعید خان
چغتا .. ۴۰۳
یعقوب خان بدخشي ۶۴۶
یلنگتوش .. ۷۹۹
یلنگتوش اوزبک ۴۳۴
یمین الدوله ۸۸ - ۱۴۳ - ۲۱۶ -
۲۲۵ - ۴۱۵ - ۴۵۰ - ۷۳۰
یمین الدوله آصف خان (پدر
ملکه بانو و ممتاز محل)
۲۱۱ - ۴۲۱ - ۶۹۰ - ۸۱۴
یمین الدوله حاکم ملتان ۶۵۶
یوز باشیان (فرقه) ۷۴۴
حضرت یوسف (علیه السلام)
.. .. ۸۶۰
یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ
چابوق .. ۴۰۳
یوسف بیگ نام رستم خان
شغالي .. ۱۹۹
یوسف خان .. ۶۲۹
یوسف خواجه عم طیب خواجهٔ

جویباری ۷۵۰ - ۷۵۱
یوسف زئي (قوم) ۱۶۲
- ۲۳۰ - ۲۴۵ - ۲۹۷ - ۳۶۳ -
- ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۴۷۹ -
.. .. ۶۴۲ - ۶۴۹
یوسف شغالي (شف - رستم
خان شغالي) ۲۰۰
یوسف محمد خان تاشکندي
.. ۲۵ - ۲۴۹ - ۶۵۱
یوسف محمد خان کوکه ۳۸۸

تمام شد اسماي مردمان

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات
و آبها و کوهها و غیره *

* حرف الف *

آب آمویه .. ۸۰۳
آب اتک .. ۴۳۰
آب اندرب .. ۷۹۷
آب بنوا مشهور به بست
دهار اشمال زویهٔ اوند چهه
.. .. ۱۳۲
آب بهت ۲۱۳ - ۶۵۰ -
.. .. ۷۷۳
آب بهیمره .. ۵۲
آب بیاه ۲۷۹ - ۴۶۰ - ۶۳۷ -
.. .. ۷۱۲
آب پنجشیر .. ۸۰۰
آب تپتی .. ۸۶۴
آب جمنا .. ۱۰۲ - ۷۱۶
آب جون ۹ - ۶۴۱ - ۸۵۴
آب سلطان پور .. ۶۳۷
آب گنگ ۳۴ - ۶۹۸ - ۸۵۳
آب گوردهن .. ۱۹۷
آب مانجرا .. ۲۴۹
آب نربده ۲۰۱ - ۷۶۵
آبی موهان (یا) آتی موهان
.. .. ۷۶۷
آدز بایجان .. ۸۶ - ۵۵۱
آسیر (مضاف صوبهٔ خجسته
بنیاد) ۲۵۱ - ۲۶۴ -
۳۵۶ - ۴۳۷ - ۶۱۲ - ۶۸۷
آسیر دکن .. ۶۰۵
آشام ۴۷ - ۲۹۲ - ۴۶۹

آقچه .. ۴۳۵ - ۸۰۳
آ ب محل ۱۶۶ ..
آگره ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۳ -
۱۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۴ - ۳۷۶ -
۴۰۷ - ۴۱۶ - ۴۲۱ - ۴۲۷ -
۴۶۶ - ۵۳۱ - ۵۵۴ - ۵۶۷ -
۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۷۸ - ۵۷۹ -
۵۸۴ - ۶۰۴ - ۶۳۶ - ۶۵۸ -
۶۷۴ ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۴ -
۷۰۵ - ۷۲۹ - ۷۸۳ - ۷۸۸ -
.. .. ۷۹۹ - ۸۱۶
آنبیر (مضاف صوبهٔ اجمیر)
۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۱۰۸ -
۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۷۳ - ۵۰۱
آهنگدهه (قلعهٔ ابراهیم گدهه
مضاف حیدر آباد را گویند)
.. .. ۵۰۳
ابراهیم گدهه مضاف حیدر آباد
.. .. ۷۴۶
اتاوه ۲۱۴ - ۲۸۶ - ۲۸۷
اتک ۱۳۱ - ۱۴۵ - ۲۶۲ -
۲۹۹ - ۳۵۹ - ۳۶۴ - ۳۹۸ -
.. .. ۷۵۵
اجمیر (یا) دارالخیر اجمیر
۱ - ۲۴ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۵ -
۹۳ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۲۵ -
۱۴۸ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۸۰ -
۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۳۵ - ۲۵۲ -
۲۷۶ - ۲۸۴ - ۳۰۱ - ۳۲۰ -
۳۷۵ - ۴۲۲ - ۴۴۷ - ۴۷۶
۴۸۶ ۵۰۲ - ۵۰۹ - ۵۱۱ -
۵۵۶ - ۵۷۳ - ۵۹۸ - ۶۴۸ -
۶۷۴ - ۶۹۹ - ۷۳۹ - ۷۴۱ -
.. .. ۸۱۶ - ۸۱۷
اجین ۷۳ - ۶۱۲ - ۶۱۶
احمد آباد (یا) احمد آباد
گجرات ۱۱۰ - ۱۲۴ -
۱۴۱ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۹۴ -
۱۹۵ - ۲۳۶ - ۲۸۳ - ۲۸۴ -
۲۸۵ - ۳۷۴ - ۳۷۸ - ۳۹۷ -

۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۲ - ۴۱۶ -
۴۱۷ - ۴۱۹ - ۴۲۹ - ۵۰۹ -
۵۴۶ - ۵۵۸ - ۵۶۳ - ۵۶۹ -
۶۳۲ - ۶۳۹ ۶۵۲ - ۶۷۴ -
۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۷۹ -
۷۸۰ ، ۸۱۶ - ۸۳۲ - ۸۳۴ -
.. .. ۸۷۸
احمدنگر (یا) احمدنگر مضاف
صوبهٔ خجسته بنیاد ۵ -
۶ - ۱۴ - ۲۳ - ۲۵ -
۲۹ - ۱۹۰ - ۳۱۱ - ۳۱۶ -
۳۳۱ - ۳۴۲ - ۴۲۷ - ۴۲۸ -
۴۲۹ - ۴۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۳ -
۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۵ -
۶۴۶ - ۶۸۴ - ۷۲۸ - ۸۷۷ -
ادونی (شف - سرکار امتیاز
گذهه) ۵۲۲ - ۷۲۳
ادیپور .. ۱۶۷ - ۲۰۸
ادیسه (شف - اردیسه)
.. ۱۶۶ - ۳۰۵ - ۵۹۷
اربدا اچل .. ۱۵۰
ارک .. ۴۱ - ۴۶۷ - ۷۰۱
ارک قلعهٔ بیجاپور (یا) قلعهٔ
ارک .. ۴۹۰
ارکات ۳۰۳ - ۵۱۴ - ۵۲۹
استغر (یا) اشتغر ۳۶۳
اسلام‌آباد (شف - چاتگام)
۳۰۳ ۴۲۳ - ۷۰۱ - ۷۸۷
اسلام آباد - نام قلعه چاکنه
.. .. ۷۰۱
اسلام پور موسوم به رامپور
.. .. ۱۴۴
اسلام گذهه عرف دیوگذه
.. .. ۸۷۶
اعظم تارا عرف ستارا ۵۱۲
اعظم نگر مل گانون (یا) بل
گانون .. ۴۸۴
افغان‌ستان .. ۶۴۳
اقلیم سیوم .. ۵۵۳
اکبر آباد ۷۲ - ۸۴ - ۹۲ -

۱۰۸ - ۱۰۹ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -
۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ -
۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۷۲ -
۲۷۷ - ۳۲۹ - ۳۵۴ - ۴۰۷ -
۴۲۰ - ۴۵۸ - ۴۶۷ - ۴۷۵ -
۴۷۶ - ۴۷۸ - ۵۱۹ - ۵۶۶ -
۵۷۱ - ۶۵۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ -
۶۸۶ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۴ -
۷۳۵ - ۷۴۱ - ۷۹۲ - ۸۰۹ -
.. .. ۸۵۳ - ۸۸۰
اکبرنگر راج محل نیرنامند
.. ۱۸ - ۳۴ - ۱۶۶
البرز (کوه) .. ۲۷۰
التمش .. ۲۳۶
الکاي مورنگ از توابع صوبهٔ
بنگاله .. ۴۶۳
الکهٔ اودهه .. ۷۴۳
الکهٔ پنجاب .. ۶۸۲
الکه ناسک .. ۶۵۳
الور صوبهٔ اکبرآباد ۱۰۸
اله آباد ۱۹ - ۴۴ - ۹۲ -
۱۰۸ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۶۷ -
۲۱۰ - ۲۸۰ - ۲۹۸ - ۳۵۵ -
۳۶۹ - ۴۲۰ - ۴۲۵ - ۴۲۶ -
۴۵۹ - ۴۸۴ - ۵۹۸ - ۶۲۶ -
۶۳۵ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۹۳ -
۷۰۸ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۸۷ -
.. .. ۸۴۰
امتیاز کدهه نام قلعهٔ ادوني
(یا) ادواے ۳۱۹ - ۸۷۵
امراپور سرکار مهکر ۳۲۸
امرچتیا (یا) امرچیتا (یکے
از پنج محال سرکار
مظفرنگر عرف ملکهیر صوبهٔ
احمد آباد بیدر) ۲۳۷
امرکوٹ .. ۳۸۷
املاي محل (یا) امین محل
.. .. ۳۲۷
انا کونڈي (یا) انا کوند
.. .. ۳۶۱

انتوبید (نام محالات و سرزمین واقعه مابین دریاي گنگ و جون) ۳۵۴ - ۷۱۷ -
" .. ۸۴۹ - ۸۵۲
انتري .. ۶۱۶
انند خود .. ۲۷۳ - ۸۰۲
اندراب .. ۲۴۱ - ۲۷۷
اندر کهي مضاف صوبهٔ اله آباد ۳۴۰
اندور .. ۶۳
انرودة .. ۲۵۵
انوله (یکے از پرگنات دهلي در دامن کوه کمانون) ۸۴۱-
.. .. ۸۴۲
اوجین ۱۹۷ - ۲۳۶ - ۲۵۵ -
۳۰۶ - ۳۱۸ - ۳۳۳ - ۵۵۷ -
.. .. ۶۹۵
اوچهه .. ۳۹۶ - ۵۵۰
اودگیر مضاف دکن ۷۷۵
اودمان (پرگنهٔ ایست از پنج محال سرکار مظفرنگر صوبهٔ احمد آباد بیدر) ۳۳۷
اودني (یا) اودلي (یا) ادوني موسوم به امتیاز گڈهه .. ۳۲۰
اودهه ۳۲۳ - ۳۳۰ - ۳۵۵ -
۴۰۳ - ۵۴۶ - ۵۹۳ - ۷۱۵ -
۷۱۶ ۷۱۷ - ۷۱۹ - ۷۴۳ -
۷۶۹ - ۸۴۰ - ۸۵۳ - ۸۵۹ -
.. .. ۸۷۱
اودیپور ۱۵۰ - ۲۰۳ -
.. ۲۰۸ - ۵۹۳ - ۸۷۳
ارڈیسه ۱۴۱ - ۱۶۶ - ۳۴۷ -
۵۷۱ - ۵۷۳ - ۶۲۳ - ۶۳۴ -
.. . ۷۲۶ - ۷۴۱
اورنگ آباد ۱۴ - ۵۲ -
۵۴ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۵ - ۲۳۶ -
۲۵۹ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۶ -
۳۴۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۶۰ -
۴۷۳ - ۵۲۱ - ۶۶۷ - ۷۰۰

.. ۷۴۱ - ۸۲۱ - ۷۳۸
اورنگ گدهه عرف صاهیر ۸۷۲
ارسا موضع محمد آباد بیدر
.. .. ۸۳۷
اوندچهه یا) اوندچه ۱۳۱
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۹۹ - ۲۱۳ -
۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۹۵ - ۳۴۰ -
۴۳۸ ۷۲۵ - ۷۸۳ - ۷۸۵ -
.. .. ۷۸۶
اوهند .. ۶۷۹
ایدر ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۸۰ -
.. .. ۲۰۳ - ۳۷۸
ایران (یا) ایران دیار ۲۶ -
۲۸ - ۳۰ - ۳۷ - ۵۱ -
۸۴ ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۳ -
۱۹۲ - ۲۳۲ - ۲۵۰ - ۲۸۵ -
۳۸۵ - ۴۱۶ - ۴۲۴ - ۴۲۹ -
۴۳۲ - ۴۳۹ - ۴۷۸ - ۵۴۳ -
۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۷ - ۵۴۸ -
۵۵۱ ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۸۳
۶۲۲ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۶۱ -
۶۶۲ - ۷۲۵ - ۷۴۶ - ۷۶۱ -
۷۸۳ ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۸۰۱ -
.. ۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۷۰
ایرج بهاندیر .. ۴۷۴
ایردان سرعد مالک روم ۷۳۵
ایسان بسان مالي ۶۱۴
ایل قصبهٔ از توابع سیوستان
ایلچپور ۳۰۴ - ۴۲۹ - ۷۱۰
.. .. ۸۷۷

* حرف با *

بابو گدهه (یا) بالو گدهه
.. .. ۱۵۰ - ۱۵۱
باختر .. ۲۴۵ - ۶۱۳
باره .. ۲۴۵
بار پله پنج کروهی دهلي ۱۰۳
بارهه مواه .. ۱۲
بارهه [دوازده موضع را (که
درمیان دوآب - یعنی

دریای جون و گنگ قریب پرگنهٔ سنبل واقع شده) میگویند] ۸۱ - ۸۲
۱۶۳ - ۱۷۸ - ۲۱۷ - ۲۲۷ -
- ۲۳۴ - ۲۴۵ - ۲۷۲ - ۳۷۷ -
.. .. ۸۵۴
باسم (مضاف بالاگهات صوبهٔ برار (یا) مضاف صوبهٔ برار)
۲۱۱ - ۲۲۶ - ۶۵۱ - ۷۳۴
باغ حافظ .. ۴۰۱
باغ سرهند .. ۴۰۵
باغ صفا .. ۴۴۴
باغ ظفر آباد (که در کشمیر احداث کردهٔ ظفر خان خواجه احسن الله است)
.. .. ۷۵۹
باغ گنج .. ۲۹
باغ گنج علي خان ۶۶۱
باغ مراد .. ۸۰۲
باغ نور منزل .. ۶۹۶
بالاپور ۱۴ - ۱۷۵ - ۱۹۰ -
۳۴۶ - ۵۰۴ - ۶۴۸ - ۷۲۸
بالا پور ولایت برار ۱۷۵ -
.. .. ۶۴۶ - ۷۱۰
بالا گهات ۱۴ - ۱۶۸ -
۲۱۱ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۴۱۵ -
.. ۴۲۸ - ۶۴۸ - ۷۳۴
بالا گهات احمد نگر ۶۴۶
بالا گهات برار ۲۰۹ ۴۵۵
بالا گهات دکن .. ۶۹۲
بالا گهات رهنکهیره ۲۱۰
بامیان .. ۵۷۲
باندهو (یا) ماندهو ۱۳۸ -
۱۷۵ - ۲۵۹ - ۴۵۸ - ۷۸۴
بانس بریلي .. ۸۴۱
بتخانه مهامائي .. ۱۸۸
بتخانه نگر کوت .. ۱۸۷
بتکدهٔ جگناتهه .. ۱۶۴
بتیا مضاف پورنیه ۸۴۶
بجور ۱۱۹ - ۲۴۵ - ۳۶۳ -

۳۶۶ - ۳۶۷ - ۶۴۲ - ۷۲۷
بخارا ۴۶۱ - ۴۹۴ - ۵۰۲ -
.. .. ۸۰۳ - ۸۷۲
بخارا (نام محلهٔ در احمدآباد
گجرات که شیـــخ فرید
مرتضی خان بخاري آباد
کرده) .. ۶۲۹
بدخشان ۴۲ - ۸۵ - ۱۴۵ -
۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۶۲
۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۷۳ -
۲۷۸ - ۲۷۱ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -
۳۶۸ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۲ -
۴۵۵ - ۴۶۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ -
۶۶۳ - ۶۶۶ - ۶۷۸ - ۶۹۳ -
۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ -
۸۰۵ - ۸۱۱ - ۸۱۴ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۵۷ - ۸۵۸
بدهه نگر .. ۱۳۰
بدهنور .. ۲۰۸
برار ۶۱ - ۶۴ - ۶۶ - ۹۸ -
۱۷۵ - ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۰۹ -
۲۱۱ - ۲۲۶ - ۲۳۷ - ۲۹۳ -
۳۵۱ - ۴۶۰ - ۴۹۶ - ۵۰۳ -
۷۱۰ - ۷۲۲ - ۷۲۸ - ۷۳۴ -
۷۷۸ - ۸۲۵ - ۸۳۲ - ۸۳۳ -
.. ۸۳۵ - ۸۷۷ - ۸۷۸
برار پایانگهات ۶۵ - ۶۶
بردوان .. ۶۲۳ - ۷۲۶
برده مضاف صوبهٔ گجـــرات
.. .. ۱۲۴ - ۴۱۲
برهان آباد .. ۵۹۷
برهانپور ۷ - ۱۵ - ۱۶ -
۲۱ - ۲۳ - ۲۵ - ۳۷ - ۶۵ -
۶۶ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۴ - ۸۹ -
۱۹۰ - ۲۰۱ - ۲۰۹ - ۲۲۰ -
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۷ - ۲۶۱ -
۲۸۷ - ۳۱۸ - ۳۶۹ - ۴۲۵ -
۴۳۷ - ۴۶۷ - ۶۱۱ - ۶۱۲ -
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۵۳ - ۶۷۳ -

۶۷۴ - ۶۸۳ - ۶۸۵ - ۶۸۸ -
۶۹۱ - ۷۸۱ - ۷۸۴ - ۸۲۵ -
۸۳۳ - ۸۳۵ - ۸۷۱ - ۸۷۸
بدرهم پوتر (دریا) ۵۹۵ -
.. .. ۶۰۰
بریلي .. ۸۱۷
بست ۲۲۷ - ۲۶۲ -
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۴۴۶ -
۴۷۴ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۶۷۸ -
.. ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۴
بسوا پتن (یا) بسوابٹـــن
مضافٔ سرا .. ۷۰
بغداد .. ۲۶
بکرام - نام حصار ۳۹۸
بکسر (نا) بکسر ۷۱۸ -
.. .. ۷۷۱
بکلانه ۵۳ - ۱۸۰ - ۲۸۸ -
۳۱۸ - ۵۲۱ - ۶۰۱ - ۷۷۹ -
.. .. ۸۷۱
بگله کهات (یا) بکله کهات
.. .. ۴۶
بلخ ۲۶ - ۴۲ - ۸۵ -
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۲۱۸ - ۲۲۷ -
۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۵۳ -
۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۶۲ - ۲۶۴ -
۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۳ -
۲۷۸ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۹ -
۴۱۵ - ۴۳۵ - ۴۳۷ - ۴۳۸ -
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۱ -
۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۶۱ - ۴۶۱ -
۴۷۳ - ۵۵۳ - ۶۵۰ - ۶۵۸ -
۶۶۳ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۷۸ -
۶۹۳ - ۷۳۱ - ۷۵۰ - ۷۵۱ -
۷۵۲ - ۷۹۳ - ۸۰۱ - ۸۰۲ -
۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۱۰ -
۸۱۱ - ۸۱۳ - ۸۱۶ - ۸۶۶ -
.. .. ۸۷۲ - ۸۱۳
بلخ و بدخشان ۲۵۳ -
۲۵۴ - ۲۶۲ - ۲۶۶ - ۲۶۴ -
.. .. ۲۶۸ - ۲۷۸

بلدهٔ احمد آباد .. ۶۵۲
بلدهٔ ارجین .. ۳۳۰
بلدهٔ اورنگ آباد ۲۸۹ -
.. ۳۵۴ - ۴۹۱ - ۶۷۶
بلدهٔ برهانپور ۳۶ - ۱۵۲ -
.. ۲۶۱ - ۶۵۳ - ۷۹۵
بلدهٔ بیجاپور .. ۳۶۲
بلدهٔ دار الخلافه ۳۲۵
بلدهٔ دهلي .. ۳۷۵
بلدهٔ شاهجهان آباد ۳۳۳
بلدهٔ کابل .. ۲۷۵
بلدهٔ لاهور ۱۵۸ - ۲۱۴ -
.. ۴۶۶ - ۵۸۵ - ۷۹۲
بلدهٔ ناگور .. ۵۸۴
بلگرام .. ۸۳۶
بلوچ پور .. ۱۹۳
بلوچستان ۱۵۱ - ۳۹۷
بلولي (یا) باوري (نام موضع پرگنهٔ لوه گانـــون مضاف ناندیر) .. ۴۷۱
بندر فرنگ .. ۹۶
بنارس ۱۶ - ۲۰ - ۴۳ -
.. .. ۴۲۳
بنجر .. ۱۲۷
بندر پهلچري ۵۱۴ - ۵۲۳ -
.. .. ۵۲۹
بندر جیول .. ۲۸۸
بندر چیناپتن .. ۵۳۰
بندر سورت ۳۰ - ۲۲۱ -
۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۴۸ - ۳۵۸ -
۴۹۷ - ۵۲۷ - ۶۸۷ - ۷۰۷ -
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۴۳ - ۷۴۴ -
.. ۷۴۵ - ۷۸۱ - ۸۵۶
بندر کلکته .. ۸۴۵
بندر کوه .. ۱۸۳
بندیل کهنڈ ۲۹۴ - ۳۱۷
بندیله ۲۱ - ۲۴ - ۱۷۱ -
۱۹۷ - ۲۱۵ - ۲۱۸ - ۲۲۶ -
.. ۲۵۱ - ۲۶۵ - ۲۷۲
بنگر (یا) بلغر .. ۲۴۸

بنکاپور .. ۵۸
بنکر (یکے از پرگنات شمالي دهلي) ۸۴۱ - ۸۴۲
بنگ .. ۴۰۶ ۵۵۹
بنگاله (یا) بنگ ۱۶ - ۱۷ -
۱۸ - ۱۹ - ۳۴ - ۴۳ - ۴۶ -
۶۱ - ۶۲ - ۷۳ - ۱۱۰ -
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۶۳ - ۱۶۴ -
۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۰۹ -
۲۱۹ - ۲۳۸ - ۲۵۱ - ۲۶۶ -
۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۳ - ۳۰۴ -
۳۰۵ - ۳۲۱ - ۳۳۳ - ۳۴۷ -
۳۵۸ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳ -
۴۰۶ - ۴۲۰ - ۴۲۳ - ۴۳۷ -
۴۵۵ ۴۵۶ - ۴۶۳ - ۴۷۴ -
۴۸۱ - ۵۱۱ - ۵۵۹ - ۵۶۳ -
۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۶ - ۵۹۱ -
۵۹۳ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ -
۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۷ - ۶۲۳ -
۶۲۴ - ۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۴ -
۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۱۴ -
۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۲۵ - ۷۲۶ -
۷۲۷ - ۷۳۷ - ۷۸۱ - ۸۰۲ -
۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ -
.. .. ۸۴۷
بنگش ۱۵۶ - ۱۷۵ - ۴۴۰ -
.. .. ۴۶۲ - ۷۵۶
بنگشات .. ۴۶۲ - ۶۴۲
بنگش بالا .. ۸۵ - ۲۳۹
بنگش بالا و پائین ۲۳۹
بنگش پائین (یا) پایان ۸۵ -
.. .. ۲۳۹ - ۸۰۸
بوڈمي دیول گانون ۳۴۳
بوندي ۱۱۰ - ۱۱۵ - ۲۱۰ -
.. .. ۲۶۰ - ۳۰۵
بوندي وکنکر .. ۲۶۰
بوندیله .. ۱۸۱ - ۲۲۰
بهاتي ۵۹۵ - ۵۹۷ - ۷۲۶
بهادر گڈهه ۳۱۹ - ۸۷۶

بهار ۱۶ - ۷۲ - ۱۳۱ -
۱۳۹ - ۱۵۵ - ۱۶۴ - ۴۰۴ -
۴۰۶ - ۴۰۸ - ۴۲۰ ۴۳۶
۴۸۴ - ۵۵۹ - ۵۶۳ - ۵۹۱ -
۵۹۳ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۳۲ -
۶۳۴ - ۶۸۲ - ۶۹۲ - ۷۰۸ -
۷۱۷ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ -
۷۳۶ - ۷۵۶ - ۷۷۲ - ۷۸۴ -
.. .. ۸۴۷
بهالکي مضاف بیدر ۳۳۷ -
.. .. ۶۵۱
بهانگیر ۴۲۶
بهت (دریا) .. ۶۵۰
بهته پور .. ۲۴۴
بهداور .. ۲۲۸ - ۳۵۳
بهدرک .. ۱۷۵
بهدر کوت .. ۱۰ - ۱۱
بهرانچ (یا) بهرانیچ مضاف
اودهه .. ۸۷۱
بهرایچ ۴۲۲ - ۶۷۳ - ۷۷۲
بهرت پور .. ۸۴۸
بهروانچ .. ۵۷۰
بهروئین .. ۲۸۱
بهکر ۳۳ - ۴۰۵ - ۴۷۵ -
۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۳ -
.. ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۹۷
بهاسه مضاف صوبهٔ مالوه
.. .. ۲۹۶ - ۲۹۷
بهنبهر .. ۷۲۹ - ۷۵۸
بهیره .. ۲۴۲ - ۷۵۹
بهیرهٔ خوشاب (یا) بهیره
و خوشاب .. ۵۲۳
بهیمره .. ۵۷
بیاه (دریا) ۲۷۹ - ۸۲۷
بیت الله ۴۹۸ - ۷۰۰ - ۸۵۵
بتیلاد .. ۶۳
بیجاپور ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ -
۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۳ - ۶۵ -
۱۸۳ - ۱۸۸ - ۲۶۳ - ۲۸۷ -
۲۸۸ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۱۱ -

۳۱۳ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۳ -
۳۲۶ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷ -
۳۵۱ - ۳۵۶ - ۴۶۶ - ۴۶۷ -
۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۴ - ۴۹۰ -
۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۹ - ۵۰۳ -
۵۲۲ - ۶۷۳ - ۶۸۳ - ۶۹۴ -
۷۰۰ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۴۰ -
۷۴۶ - ۸۳۲ - ۸۳۷ - ۸۶۵ -
.. .. ۸۷۴ - ۸۷۵
بهوپال .. ۳۵۴
بیاه .. ۲۷۹
بیجاپور از توابع سرکار پتن
گجرات .. ۴۲۲
بیجاپور دکن .. ۱۸۸
بیجاگڈهه ۲۲۰ - ۷۱۰
بیدر ۶۲ - ۶۳ - ۷۲ -
۳۳۷ - ۳۵۱ - ۴۹۶ - ۶۵۱ -
.. .. ۸۳۷
بیر (نام پرگنه) ۶۳ -
۲۱۲ - ۲۵۷ - ۶۱۶ - ۷۱۰ -
.. .. ۷۱۱
بیر مضاف دکن ۷۳۶ -
.. .. ۷۳۷ - ۷۳۸
بیرات .. ۶۰۷
بیرهوم .. ۳۰۵
بیرم گانون .. ۷۰۹
بیهوره (یا) بیشوره ۵۶۴
بیکانیر ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۲ -
۱۷۹ - ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۳۳ -
.. ۲۸۷ - ۴۷۶ - ۵۳۳

* حرف پے *

پاتهري .. ۱۸۲ - ۷۷۴
پالم .. ۱۸۲
پاله کنکگیري .. ۳۴۴
پالي (یا) بالي (یا) مالي
(سرحد صوبهٔ اودهه)
.. .. ۱۷۹ ۷۱۶
پاني پت .. ۹ - ۳۳۵
پاپانگهات ۶۵ - ۶۶ - ۹۸

پایان گهات برار .. ۹۸
پتهان (یا) پتهان (که آلکائے
ست از دوآبهٔ بـــاري)
.. .. ۱۵۷ - ۳۱۷
پتن (یا) پتن مضاف صوبهٔ
گجرات ۳۷۸ - ۳۹۶ -
۳۹۷ - ۴۱۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ -
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۷۰ - ۵۷۴ -
.. .. ۶۴۹ - ۶۷۶
پتنه ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۴۳ -
۸۸ - ۱۰۷ - ۲۳۱ - ۱۶۲ -
۳۲۸ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۴۰۸ -
۴۲۰ ۶۳۲ - ۶۹۲ - ۷۲۴ -
۷۸۸ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ -
.. .. ۸۴۶
پرگنهٔ انکوز (یکي از پنج محال
سرکار مظفرنگر عرف ملکپور
صوبهٔ احمد آباد بیدر)
.. .. ۳۳۷
پرگنهٔ اوندچه .. ۲۹۴
پرگنهٔ ایرج .. ۴۲۶
پرگنهٔ باري .. ۲۲۱
پرگنهٔ باسم مضاف بالاگهات
صوبهٔ برار ۲۱۱ - ۷۳۴
پرگنهٔ بالا پور صوبهٔ برار ۲۳۲
پرگنه بدهنور .. ۲۰۸
پرگنهٔ بنادر (یا) قباور ۲۰
پرگنه بهدون وال ۶۳۷
پرگنهٔ بیر .. ۷۱۰ - ۷۱۱
پرگنهٔ پالم (یا) بالم صوبهٔ بیدر
.. .. ۳۶۲
پرگنهٔ پاتور شیخ بابو مضاف
مالوه .. ۸۳۵
پرگنهٔ پونه .. ۳۴۲
پرگنهٔ تهاره (یا) بهاره ۴۵۰
پرگنات بنگش .. ۴۳۲
پرگنهٔ جالنا .. ۳۴۹
پرگنه جالندهر .. ۲۸۶
پرگنهٔ چماري (یا) چمیاری
پنجاب .. ۳۷۹

پرگنهٔ چوراسي مضاف سرکار سهارنپور .. ۸۶۷
پرگنهٔ حويلي پاتهري صوبهٔ برار ۳۳۹
پرگنهٔ خوشاب .. ۶۴۴
پرگنهٔ دکدار نزديک جالندهر ۵۳۳
پرگنهٔ رام پور مضاف چيتور ۱۴۲
پرگنهٔ سانبهر .. ۱۱۶
پرگنهٔ سلطان پور ۲۸۶
پرگنهٔ سنبل .. ۳۷۷
پرگنهٔ سهراون در صوبهٔ بهار ۷۷۱
پرگنات سنگمنير .. ۶۹۲
پرگنهٔ شير پور صوبهٔ برار ۵۱۲
پرگنات صوبهٔ دارالخلافه ۷۱۶
پرگنات کابل .. ۳۶۴
پرگنهٔ فريد آباد .. ۴۶۰
پرگنهٔ کرکنب .. ۳۴۲
پرگنهٔ کوتهل صوبهٔ برار ۵۲۰
پرگنهٔ لوه کانون مضاف نانديز ۴۷۱
پرگنهٔ ماندل .. ۲۰۸
پرگنهٔ ماندل گذهه سرکار چيتور ۲۶۹
پرگنهٔ متهرا .. ۱۹۹
پرگنهٔ مديله .. ۴۵۹
پرناله .. ۳۵۰
پرينده .. ۲۵
پرنيه .. ۴۵۹
پروتي .. ۱۲۷
پرينده ۲۲۶ - ۲۵۲ - ۴۱۳ - ۴۲۵ - ۴۵۵ - ۶۵۷ - ۷۹۴
پشاور ۱۱۹ - ۱۴۵ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۶۲ - ۲۷۵ - ۲۹۹ - ۳۶۴ - ۳۶۶ - ۳۹۸ - ۴۳۰ - ۴۷۹ - ۶۴۲ - .. .. ۷۲۷ - ۷۵۷
پنچمحله (يا) پچمحله (يعنى پرگنهٔ انکور و مکهنل (يا)

مکهیل و امرچتیا (یا)
امرچیتا و کرنجپور (یا)
کرنجـــور و اودهان پنج
محال سرکار مظفرنگر عرف
ملکهیر صوبهٔ احمد آباد
بیدر (۱ میگویند) ۳۳۷
پلامون .. ۳۷۲
پلاؤن ۳۴ - ۳۶ - ۲۱۹ -
.. .. ۶۹۲
پلاؤن مضاف صوبهٔ بهار ۲۱۹
پلاون (یا) بلازل ۶۹۲
پنجشیر .. ۸۰۰
پنجاب ۴ - ۲۴ - ۱۱۶ -
۱۱۸ - ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۵۱ -
۱۵۳ - ۱۶۱ - ۱۶۷ - ۱۸۵ -
۲۳۹ - ۲۸۰ - ۳۵۶ - ۳۷۹ -
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۳۴ -
۴۵۹ - ۵۱۵ - ۵۳۳ - ۶۰۱ -
۶۰۴ - ۶۰۷ - ۶۳۸ - ۶۵۸ -
۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۹۶ - ۶۹۸ -
۷۲۹ - ۷۳۸ - ۷۹۸
پنوار ۲۶۵
پنه ۳۶۷
پورب ۷۶
پورجات بیرونی اورنگ آباد
.. .. ۳۵۱
پورماندل .. ۵۹۳
پورنا (دریا) .. ۶۱۱
پورندهر .. ۳۴۶
پورنیه ۸۴۶
پوشنگ که فوشنج معرب آن
است یعنـــی موضع واقع
درمیان قندهار و بهکر ۶۵۴
پولج .. ۱۲۷
پونه ۵۰ - ۳۴۴ - ۳۴۶ -
.. .. ۷۰۰ - ۷۰۱
پهلچری (یا) پهولچـــری
۳۳۹ - ۳۶۰ - ۵۱۴ - ۵۲۳
پهلان (یا) بنلان (یا) بتلان
.. .. ۴۱۷

* حرف تا *

تارا گڈھ .. ۲۴۰ - ۲۸۱
تالاب راج سمندر ۲۰۸
تالاب سانبهر .. ۵۰۲
تالاب عنبري .. ۴۱
تالاب فتحپور .. ۵۹۹
تالاب کاکریه در ظاهر شهر محمود آباد ۶۵۳
تالاب مقصود آباد ۸۵۳
تبت .. ۷۵۸۰
تبریز .. ۶۲۵
تربنگ (یا) تربک (یا) نیـــرنگ مضاف دکن ۴۴۰ - ۶۷۱ - ۷۵۷ - ۷۷۸
ترچناپلي ۳۴۴ - ۸۳۸
ترکستان .. ۸۱۳
ترمذ .. ۴۶۱
ترهت .. ۵۷۶
ترین .. ۲۲۷
تعلقهٔ جات .. ۷۱۸
تلتم (قلعه) .. ۶۱۲
تلکوکن دکن .. ۳۲۳
تلنگانه ۲۶ - ۳۸ - ۱۶۳ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۴۷ - ۲۵۰ - ۶۰۳ - ۷۳۴ - ۷۷۴
تلواره میان کوه سوالک ۶۰۶
تلون .. ۳۳
تنجاور .. ۳۴۸ - ۳۴۹
توران (یا) توران دیار ۶۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۵۴۸ - ۵۸۳ - ۶۲۳ - ۷۲۷ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۸۰۳ - ۸۳۲ - ۸۷۲ - ۸۷۸ - ۸۷۹
تهاره (یا) بهاره ۴۵۰ - ۷۱۲
تهانهٔ بیر .. ۶۴۹
تهانهٔ ضحاک مضاف کابل ۷۷۶
تهانهٔ کوهات .. ۴۳۰

ٹھٹھہ .. ۸۶۵ - ۸۶۸
ٹیتال .. ۱۷۸
ٹیراہ (کوھستان غربی پشاور) ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۷۲۷ - ۷۵۷
ٹیمور آباد .. ۸۰۳

* حرف ثے *

ڈاڈہ ۳۴ - ۹۲ - ۵۹۵ - ۵۹۶ .. ..
ڈھنڈہ ۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۸۴ - ۲۵۱ - ۲۶۳ - ۴۰۴ - ۴۲۳ - ۴۳۸ - ۴۷۵ - ۶۲۳ - ۶۳۳ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۳ - ۶۷۷ - ۷۲۴ - ۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۶۰ .. .. ۷۷۳
ڈھاکر دوارہ .. ۷۱۶

* حرف جیم *

جاجمیو .. ۷۱۷
جالا مکھی (نام جائے در سرزمین جالندھر که آن مشعل آسا بسوزد - و زیارتگاه هنودست) .. ۱۸۹
جالندھر .. ۲۸۶ - ۵۲۳
جالنہ پور .. ۴۵۵ - ۶۱۵
جالور .. ۱۴۶ - ۵۷۰
جانپانیر .. ۷۶۸
ججہ .. ۴۴۷
جکدرہ (یا) چکدرہ ۳۶۴ - ۳۶۶ .. ..
جگدیس پور ۵۹۲ - ۵۹۳
جگناتھہ .. ۱۶۵
جلال آباد .. ۲۹۸
جلال پور کہندوسہ ۴۶۷
جلیسر مضاف صوبۂ اکبر آباد .. .. ۳۳ - ۵۶۶

جمنا ۳۵۳ - ۳۶۲ - ۷۱۶ -
.. .. ۷۱۷ - ۷۱۸
جمو ۲۷۲ - ۲۹۸ - ۶۶۰ -
.. .. ۶۸۳ - ۷۱۲
جنت باري (نام باغی که
طرح انداختهٔ سیف خان
میرزا صفي بود) ۴۱۹
جنگلستان .. ۲۱۷
جونپور ۲۰ - ۲۲ - ۲۰۵ -
۲۵۱ - ۴۱۳ - ۴۱۹ - ۴۳۹ -
۶۱۲ - ۶۶۵ - ۶۹۲ - ۷۸۲ -
۸۳۷ ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۷۴
جوار .. ۲۸۸
جودهپور ۱۴۸ - ۱۷۹ -
۱۸۱ - ۲۳۵ - ۴۷۹ - ۵۹۱ -
.. .. ۷۵۳
جون ۷۹۹ - ۸۵۳ - ۸۶۷
جونا گڈهه مضاف گجرات
۱۲۵ - ۴۱۱ - ۴۲۳ - ۶۷۶
جونپور ۱۹ - ۴۰۳ - ۵۷۶ -
۵۹۴ - ۶۰۳ ۶۰۴ - ۶۷۲ -
۷۰۸ - ۷۲۴ - ۷۷۲ - ۸۵۸ -
.. .. ۸۶۸ - ۸۷۰
جونه مالي (يا) چونه حالي
.. .. ۶۱۴
جهادوا (يا) جهالوا ۸۲۴
جهاز کهنڈ .. ۱۶۳
جهانسي .. ۷۱۸
جهانگیرنگر ۹۲ - ۶۳۲
جهجر ۴۰۵
جیتور ۱۱۴ ۱۴۴ - ۲۳۰ -
.. ۲۲۵ - ۲۷۶ - ۳۴۲
جیحون .. ۸۰۳ - ۸۰۵
جیسلمیر .. ۳۳
جے نگر .. ۸۳

* حرف چے *

چاپانیر .. ۱۲۴
چاٹگام موسوم به اسلام آباد
.. .. ۷۰۳ - ۸۰۹

چاري کار .. ۸۶۶
چاکنه ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۶۷۷ -
.. .. ۷۰۰
چاليس گانوں ۲۱ - ۷۸۴
چاند پور .. ۸۵۴
چاند پور مدياه .. ۴۵۹
چاندور .. ۳۰۴ - ۶۵۳
چانده متصل برار ۵۱ -
۲۰۰ - ۲۹۳ ۳۰۶ - ۳۰۹ -
۳۵۸ - ۴۸۸ - ۶۱۶ - ۷۸۵
چاندي .. ۲۸۰
چبوترۂ کوتوالي .. ۲۱۰
چتالي (يا) جيتالي (يا)
چتيالي (يا) جتيالي
.. .. ۴۴۷
چتور .. ۴۴۸
چتکوبه مضاف بيدر ۶۵۱
چچور .. ۱۲۷
چغان سرا .. ۳۶۸
چکلۂ سهرند .. ۶۸۷
چمار کونڈه .. ۲۵
چنڈاله صوبۂ بهار ۱۱۵ -
.. ۴۶۱ - ۵۷۷ - ۶۸۲
چنچار (يا) چنجار ۳۴۴ -
.. .. ۵۱۴
چنچي ۶۵ - ۱۰۴ - ۳۲۰ -
.. .. ۴۶۸
چنداولي .. ۱۴۳
چندر گڈهه .. ۳۳۷
چندوار .. ۵۶۶
چندبري .. ۲۱۵
چوتهه (يا) چوٹهه ۵۸ -
۹۵ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۸
چورا گڈهه - حاکم نشين ملک
گڈهه کتنکه ۱۳۸ -
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۵۸ - ۴۳۸
چوسا .. ۱۱۰
چهار صوبۂ دکن ۴۶۴ -
.. .. ۶۹۳
چيتارن .. ۳۷۵

چیتور ۱۴۲ - ۱۶۱ - ۲۳۰ -
۲۳۵ - ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۷۶ -
.. ۳۰۰ - ۵۶۸ - ۷۵۳
چیناپتن .. ۵۲۹

* حرف حا *

حاجي پور مضاف بهار ۴۰۴ -
.. .. ۷۰۸
حال محل .. ۶۸۸
حجاز ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۵۳۶ -
۵۳۹ - ۵۸۷ - ۵۹۶ - ۸۰۱
حدود برندران .. ۷۲۶
حسن ابدال ۱۰۶ - ۴۹۱ -
.. .. ۶۴۳ - ۶۶۰
حصار (شف - هانسي حصار)
۴۱۱ - ۴۳۱ - ۴۳۳ - ۷۱۵
حصار احمد آباد ۴۱۸
حصار ارک .. ۷۰۱
حصار بکرام .. ۳۹۸
حصار بوندي .. ۱۴۱
حصار بهوجپور .. ۷۸۶
حصار پرندهر .. ۳۶
حصار دهار .. ۶۸۶
حصار سهوا ۲۵۳ - ۲۶۵
حصار شهربند .. ۳۵
حصار غوري .. ۸۶۶
حصار فيروزه ۳۲ - ۳۳
حصار کابل .. ۴۶۳
حصار کهمرد .. ۸۶۶
حصار کهيلنا .. ۴۸۷
حصار گولکنده .. ۵۹۳
حصن پريندا مضاف صوبهٔ
خجسته بنيان ۸۶۵
حصن پورندهر ۵۰ - ۵۱
حصن حصين چنچي ۹۵
حصن کنبو .. ۶۰۰
حصن گوالیار .. ۲۸۵
حصن نرور .. ۲۲۷
حویلی اعتقاد خان در آگره
برکنار جون ۷۹۹

حویلی اعتماد الدوله ۷۹۸
حویلی پانموری موئه برار
.. .. ۷۱۰
حویلی دارشکوه ۷۱۳
حیدر آباد ۵۴ - ۵۷ -
- ۵۸ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵
- ۶۷ - ۷۹ - ۳۱۱ - ۳۱۳
- ۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
- ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۴۸۵ - ۴۸۷
- ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۲ - ۵۰۰
- ۵۰۳ - ۵۱۳ ۵۲۳ - ۵۲۹
- ۶۲۷ - ۶۶۶ - ۶۸۸ - ۶۹۴
- ۷۲۳ ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۸۲۰
.. ۸۲۴ ۸۳۵ - ۸۷۵

* حرف خا *

خان آباد .. ۶۷۸
خانپور .. ۸۵۸
خاندیس ۲۰ - ۲۱ - ۳۶ -
- ۴۵ - ۲۶۱ - ۳۵۱ - ۳۵۴
- ۳۵۵ - ۶۱۳ - ۶۴۶ - ۶۵۱ -
.. .. ۷۱۰ - ۷۸۴
خاور ۱۸۸ - ۲۴۶ - ۶۱۴
خجسته فیاد ۳۸ - ۶۲, -
- ۷۳ - ۷۴ - ۷۸ - ۲۸۸ -
- ۳۲۰ - ۳۶۱ - ۶۸۵ - ۶۸۷ -
- ۷۱۰ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۸ -
.. .. ۸۷۷
خراسان ۵۴۷ - ۵۴۸ -
- ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۴۳ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۹۶
خرمابه (یا خرمانه) از مضافات
تیراه .. ۷۴۷
خطا .. ۵۹۵
خلد آباد (قصبهٔ دو کروهی
دولت آباد ۸۳۸
خلم - سه منزلی بلخ
.. .. ۸۰۱
خلوتخانهٔ منزل سلطان دارشکوه
.. .. ۷۳۲۰

خلیفه آباد .. ۱۶۶
خنجان .. ۸۰۰
خنسي (یا) خنشي (سرحد ولایت سیستان) ۷۵۲
خورجه .. ۸۴۹ - ۸۵۰
خوست .. ۲۴۱
خوشاب .. ۶۴۲
خیبر ۱۶۱ - ۲۴۵ - ۲۵۱ - ۳۶۶ - ۴۴۰ - ۷۲۷ - ۷۵۷
خیر آباد ۱۳۱ - ۸۱۷

* حرف دال *

دار الخلافة ۳۴ - ۱۰۴ - ۱۰۸ - ۱۱۶ - ۱۵۱ - ۲۵۶ - ۳۱۸ - ۳۳۱ - ۳۳۶ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۷۵ - ۴۴۶ - ۴۶۴ - ۴۷۷ - ۴۸۱ - ۴۸۷ - ۴۹۱ - ۵۰۸ - ۵۱۷ - ۵۲۸ - ۵۵۶ - ۵۷۱ - ۵۷۶ - ۶۸۰ - ۶۹۵ - ۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۴۱ - ۷۴۴ - ۷۴۸ - ۷۵۳ - ۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۶۷ - ۸۸۰ - ۸۸۱
دار الخلافة آگره ۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۳۶۴ - ۵۷۲ - ۵۷۴ - ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۹۴ - ۶۰۸
دار الخلافة اکبر آباد ۷۹۹
دار الخلافة شاهجهـــان آباد ۳۱ - ۳۳ - ۱۰۱ - ۲۶۷ - .. .. ۴۴۵ - ۵۰۷
دار الخیر اجمیر ۲۰۷ - .. .. ۲۵۲ - ۶۴۸
دارالسلطنة ۲۵۳ - ۲۷۹ - .. .. ۳۰۷ - ۶۶۰
دارالسلطنة لاهور ۳۰ - ۲۹۳ - ۴۶۵ - ۴۷۵ - ۶۶۳ - ۷۵۵ - ۸۰۶
دار الملک دهلي ۵۶۷
دارالملک کابل ۴۳۰ -

۴۶۵ - ۴۷۸ . ۶۸۳ - ۸۷۰
داسنه (یا) داشنه ۸۴۸
داغستان .. ۸۶ - ۸۷
دامان کوه شمالي ۸۶۷
دامن کوه کانگره ۲۳۹ - ۶۷۶
دامنهٔ البرز کوه .. ۲۷۰
درگاه شیخ برهان‌الدین غریب
(رحمة‌الله علیه) ۸۳۴
دروازهٔ اجمیـــري در دهلي
.. .. ۸۷۸
دروازهٔ ریس قرن ۶۶۱ - ۶۶۲
درهٔ کوکلا پهاري ۶۷۵
دریای بچکوره (یا) بجکوره
.. . ۳۶۶
دریای برهما پوتر .. ۴۷
دریای بنگبهدرا (یا) تنگ
بهدرا .. ۳۶۱
دریای بهت .. ۶۰۷
دریای بهیرا .. ۴۷۱
دریای بیاه .. ۲۷۹
دریای پورنا .. ۶۱۱
دریای تبتي .. ۷
دریای جمنا (یا) جون ۳۵۴-
۳۷۷ - ۴۲۷ - ۶۶۹ - ۷۱۸ -
.. .. ۷۳۸
دریای جون (یا) جمنا ۳۵۴-
۳۷۷ - ۴۲۷ - ۶۶۹ - ۷۱۸ -
.. .. ۷۳۸
دریای چناب .. ۱۱
دریای راوي .. ۸۰۶
دریای ستلج ۳۳ - ۱۰۶ -
.. ۳۶۷ - ۸۲۷ - ۸۵۱
دریای سندهه ۱۳۱ -
.. ۱۵۶ - ۳۶۳ - ۴۴۷
دریای شور ۱۶۴ - ۱۹۶
دریای کرم ناسا ۷۱۷
دریای کشنا .. ۳۳۷
دریای کنک کنن (یا) دریای
دکهن .. ۳۴۱
دریای کودي .. ۵۶۴

دریای گنگ (یا) گنگا ۶۶۹ -
.. ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۷۱
دریای مانجرا .. ۴۹۲
دریای مغرب .. ۱۰
دریای نربده ۵۱ - ۲۳۱ -
.. .. ۴۱۹ - ۴۶۶
دریای نیلاب ۱۶۱ - ۱۸۶
دریای هیرمند .. ۷۹۹
دشت بیاض .. ۲۲
دکن ۵ - ۷ - ۹ - ۱۵ -
۱۶ - ۱۷ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
۲۳ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ -
۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ -
۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ -
۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۹ -
۷۰ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ -
۷۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ -
۹۳ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۵ -
۱۱۷ - ۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۳۹ -
۱۴۲ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۳ -
۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۶۸ -
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۷ -
۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۹۰ -
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۲۰۰ -
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۶ -
۲۱۹ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۱ -
۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ -
۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۵ -
۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۶ -
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۷ - ۲۹۲ -
۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ -
۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۵ -
۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۴ -
۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۳ - ۳۳۰ -
۳۳۲ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ -
۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۳ -
۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ -

۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ -
۳۵۶ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۷۰ -
۴۰۳ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۲۱ -
۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۳۸ - ۴۳۹ -
۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
۴۶۴ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۹ -
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۷۶ -
۴۷۸ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ -
۴۹۱ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ -
۵۰۱ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۱۰ -
۵۱۲ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ -
۵۲۳ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۸۹ -
۵۹۷ - ۶۰۲ - ۶۱۰ - ۶۱۱ -
۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۲۸ - ۶۳۰ -
۶۴۱ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۱ -
۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۷۱ - ۶۷۲ -
۶۷۴ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۸۵ -
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ -
۶۹۶ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۳ -

۷۰۶ - ۷۰۹ - ۷۲۳ - ۷۲۷ -
۷۲۸ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ -
۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ -
۷۵۷ - ۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۴ -
۷۷۵ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ -
۷۸۰ - ۷۸۵ - ۷۹۴ - ۷۹۵ -
۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۳۰ - ۸۳۳ -
۸۳۵ - ۸۳۷ - ۸۳۹ - ۸۴۴ -
۸۴۷ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۶۲ -
۸۶۳ - ۸۶۵ - ۸۶۹ - ۸۷۴ -
.. .. ۸۷۹ - ۸۸۰

دندا راجپوري (یا) راجوري
.. ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹
دندوقه .. ۳۹۶ - ۳۹۷
دوآب ۳۷۷ - ۸۲۱ - ۸۶۷ -
.. .. ۸۶۸
دوآبه .. ۷۱۲
دوآبهٔ باري .. ۱۵۷
دوآبهٔ بهته .. ۷۱۱
دوآبهٔ پتهه ۸۲۵ - ۸۲۶

دوآبهٔ چهنت (یا) چنهپت
.. .. ۷۷۳
دوکي .. ۶۵۶
دولت آباد ۱۳ - ۲۱ -
۲۷ - ۴۱ - ۵۶ - ۱۵۶ -
۲۲۰ ۲۴۴ - ۲۵۷ - ۲۸۷ -
۲۸۸ - ۳۳۸ - ۳۴۲ - ۳۴۳ -
۴۶۴ - ۶۱۵ - ۶۴۷ - ۶۷۱ -
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۴ - ۷۰۶ -
.. ۷۷۹ - ۷۸۴ - ۸۷۷
دولت آباد دکن ۸۳۷
دولت - میدانے در بلدهٔ
برهان پور .. ۶۸۸
دولقه ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۵۴۳
دونگر پور ۱۱۶ - ۲۰۳
دهادهر مضاف ولایت سندهٔ
.. .. ۲۸۴
دهار .. ۶۸۵ - ۶۸۶
دهاراسین .. ۷۹
دهارور .. ۷۹ - ۷۹۵
دهاموني ۲۱۷ - ۳۱۰ -
.. .. ۷۴۷ - ۷۸۵
دهرپ (یا) دهرب دکن ۴۱
دهلي ۲۳ - ۷۹ - ۹۲ -
۱۰۳ - ۱۱۲ - ۱۸۶ - ۱۹۳ -
۲۷۹ - ۳۷۵ - ۳۸۸ - ۳۹۶ -
۴۱۶ - ۴۳۹ - ۵۰۷ - ۵۳۳ .
۵۴۱ - ۵۴۸ - ۵۵۴ - ۵۶۷ .
۵۶۸ - ۵۷۶ - ۶۰۴ - ۶۹۷ -
۷۰۵ - ۷۳۷ ۷۶۶ - ۸۲۶ -
۸۴۹ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ -
.. ۸۵۴ - ۸۶۲ ۸۶۷
دهلي کهنه .. ۵۲۹
دهواده (یا) دهولقه ۱۲۴
دهول پور - بیست کروهي
آگره ۱۸ - ۲۵ - ۳۲ -
۲۰۲ - ۲۵۱ - ۷۲۹ - ۸۰۹
دهولیه .. ۶۵۳
دیار شرقي ۶۹۸ - ۷۱۱
دیار گجرات .. ۵۸۱

دیار مالوه .. ۶۰۰
دیار هند .. ۵۷۷
دیار یمن .. ۵۸۴
دیبالپور .. ۲۸۶
دیسمکهـــه (یا) دیسمکهي .. .. ۳۴۲ - ۳۵۲
دیک (یا) ڈیک .. ۸۴۸
دیوسه .. ۱۱۳
دیوگڈهه ۵۱ - ۵۲ - ۲۱۷ - ۴۸۸ - ۶۷۲ - ۷۸۵ ۸۷۶
دیولکهات .. ۸۷۷
دیول گانون (مضاف بالا گهات برار) .. ۲۰۹
دیوگڈهه که باسلام گڈهه موسوم شد .. ۸۷۶
دیهات فتح آباد دهارور صوبهٔ خجسته بنیاد ۷۱۰
دیهاري .. ۶۱۱

* حرف را *

راتهه مهویه (یا) راتهه مهویه ۴۶۷
راتهور .. ۲۲۵ - ۲۵۴
راج بندري مضاف حیدر آباد ۷۲۳
راج بندري مضاف فرخنده بنیاد .. ۳۵۹
راجگڈهه .. ۳۶ - ۶۸۷
راج محل ۱۶۶ - ۸۴۵
رام پور ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۲۰۳
رام پور موسوم به اسلام پور سرکار جیتور صوبهٔ اجمیر ۱۴۴
رام گڈهه .. ۸۲۵ - ۸۴۲
راوي (دریا) ۱۰۶ - ۸۰۶
راه چنارتو .. ۵۶۶
راه خنجان (یا) جنجال ۴۴۵
راه خیبر .. ۲۴۵
راه کهرکي .. ۳۱۲
راهیري .. ۸۲۰
رایباغ مضاف صوبهٔ بیجاپور ۶۶۵

رایچوڑی (یا) رایچنوڑی (یا) رایچور ۶۸ - ۶۹ -
.. .. ۵۲۲ - ۵۲۴
رایچور ۶۹ - ۵۲۲ - ۵۲۴
رایسین مضاف مالوہ ۶۸۶
رتن پور .. ۱۳۷ - ۷۸۴
رخنک .. ۷۰۳
رتپت چورہ .. ۱۶۲
رنتھبھور (یا) رنتنبھور مضاف صوبۂ اجمیر ۱ - ۴ -
.. ۱۱۴ - ۲۵۲ - ۲۷۶
رنکتۂ ہلال آباد .. ۱۵۶
رنمست پورۂ اورنگ آباد ۶۵
رود ۲۵۱
رودبار ستلج .. ۷۱۲
رودبار سندھہ .. ۱۶۱
رود مال .. ۵۰
روضۂ چتوارہ .. ۶۱۵
روضۂ شاہ برہان الدین غریب (رحمۃ اللہ علیہ) ۸۳۵
روضۂ شاہ معین الدین (قدس سرہ) ۶۷۰
روضۂ شاہ وجیہ الدین ۶۳۹
روضۂ معینیہ ۶۴۸ - ۶۷۵
روضۂ ممتاز محل ۸۱۶
روم ۲۶ - ۵۵۱ - ۵۸۳ - ۷۳۵
روہ ۲۲۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸ -
.. .. ۸۴۲
رہنکھیرہ ۱۵ - ۲۱۰ -
.. .. ۶۴۷
رہتاس ۱۶۸ - ۲۷۳ - ۶۸۲ -
.. .. ۷۷۲
ریواڑی .. ۶۰۸
ریوان - چہل کروہی قلعۂ قندھار ۱۳۸ - ۲۵۹

* حرف زا *

زابلستان ۱۳۰ - ۱۵۹ -
۱۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۵۶۷ -
.. .. ۶۰۷

زمین داور (یا) زمیـــدار ۲۳۹ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۵۴۳ -
.. ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۷۹۹
زیبه .. ۱۱
زیبا پور (یا) ریغا پور ۷۹

* حرف سین *

ساپن (نام کوه) ۶۱۴
ساتگانون .. ۴۸۴
ساحل بوم پوتر ۵۹۵
ساحل گنگ .. ۶۱۲
ساحل نربده .. ۶۰۰
سادهورا .. ۵۷۵
سارنگپور ۱۴۷ - ۲۶۴ -
۲۶۵ - ۵۳۷ - ۵۵۹ - ۵۶۰ -
.. .. ۷۶۶
سارنگپور مالوه ۲۶۴ - ۲۶۵
سارنگ گذهه .. ۱۶۶
سانبهر .. ۱۱۳
سانور (یا) سالور ۵۰ - ۵۸
سانوله ۴۰
ستـــاره (شف ـ اعظم قرا)
.. ۳۵۱ - ۵۰۳ - ۸۷۶
ستاره گذهه .. ۳۲۰
ستاج (دریا) ۷۱۲ - ۸۲۷
ستونده (قلعه) .. ۶۱۲
سرا .. ۷۰ - ۳۵۸
سراب ۲۴۱ ۲۷۷ - ۸۰۱
سراب و اندراب ۲۴۱ ۲۷۷
سرای بیر .. ۶۱۶
سرای حاجي سیاح ۶۹
سرپل مضاف بلخ ۳۵۹
سرحد تلنگانه .. ۲۱۴
سرحد کرناتک .. ۷۴۵
سرحد گجرات .. ۷۳۹
سر زمین پورب .. ۷۱
سرکار اجمیر .. ۱۷۹
سرکار امتیاز گذهه عرف ادرني
.. ۵۲۲ - ۷۲۳
سرکار بهونج .. ۵۷۰

سرکار بیجا کڈھه کھرکون صوبهٔ خاندیس ۲۲۰ - ۷۱۰
سرکار بیر .. ۳۳۹ - ۳۴۱
سرکار پاتھری و پالم ۱۸۲
سرکار پٹن گجرات .. ۴۲۲
سرکار پریندہ .. ۳۴۲
سرکار ترهت .. ۴۴۰
سرکار جوار صوبهٔ خجسته بنیاد ۲۸۸
سرکار چیتور ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۶۹
سرکار حصار .. ۵۳۲
سرکار دولت آباد ... ۳۴۲
سرکار دیبالپور .. ۲۸۶
سرکار رایچور .. ۵۲۱
سرکار سارنگپور مالوه ۲۶۴ - ۲۶۵
سرکار سنبل (یا) سنبهل ۲۷۲ - ۲۷۴
سرکار سنگمنیر .. ۵۲۷
سرکار سورت گجرات ۷۰۹
سرکار سهارنپور .. ۸۶۷
سرکار سهرند ۲۸۶ - ۸۴۲
سرکار فتح آباد - صوبهٔ خجسته بنیاد ۲۳۹
سرکار قنوج ۶۰۱ - ۷۸۳
سرکار کالپي .. ۷۶۴
سرکار کلبرگه .. ۵۲۷
سرکار کوره مضاف احمد آباد ۴۱۴
سرکار کوره (یا) کورا جهان آباد صوبهٔ الٰه آباد ۵۲۸
سرکار کهرکون دهاندیه مضاف خاندیس .. ۳۵۴
سرکار کڈھه .. ۶۰۴
سرکار مد کل صوبهٔ بیجاپور ۵۲۲
سرکار مهکر .. ۳۲۸
سرنال ۱۲۹ - ۱۴۸ - ۳۷۴ - ۳۷۶

سرواپلي مضاف کـــرنا تک
.. .. ۵۳۰
سرونج ۳۵۳ - ۶۰۱ - ۷۲۴
سرونج (یا) بھرونج ۷۳۴
سرهي ۱۵۰ - ۱۷۹ - ۱۸۱ -
.. .. ۴۰۹ - ۸۷۳
سرهند ۲۷۹ - ۳۵۶ - ۴۵۰-
۴۵۱ - ۴۸۴ - ۵۳۳ - ۶۸۴ -
.. ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۵۵
سري رنگ پٹن ۵۲۹ -
.. .. ۷۴۶
سري نگر ۲۵۷ - ۲۸۰ -
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۶۶۹ -
.. .. ۶۸۰ - ۶۹۸
سفيدون - سه کـــروهي جهجر
.. .. ۴۴۵
سکر .. ۳۱۳ - ۴۹۹
سکر تال (یا) شکر تال ۳۵۶-
.. .. ۷۱۶
سکریا .. ۸۷۴
سکندر آباد .. ۵۶۷
سکندره ۷۱۷ - ۷۲۰ - ۸۴۹
سلطان پور ۱۱۸ - ۱۲۴ -
۱۴۲ - ۲۸۶ - ۴۳۹ - ۶۷۴۰
سلطان پور بلهري (یا) ملیهري
(یا) پلهري ۵۹۴ - ۸۷۱
سليم پور .. ۴۴
سمرقند .. ۳۷۹ - ۵۳۶
سمندر ساگر (تالاب) ۱۹۹
سموگڈهه (یا) سموگر (متصل
آگره) ۱۰۲ - ۲۵۵ -
۲۵۶ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ -
۲۷۵ - ۲۸۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵ -
۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۷۸ - ۶۶۸ -
.. ۷۵۳ - ۸۰۷ - ۸۰۸
سنار گانون ۵۹۵ - ۵۹۶
سنبل (یا) سنبهل ۲۷۲ -
.. .. ۴۰۴ - ۷۷۲
سندهه ۱۶۲ - ۲۸۴ - ۳۶۷ -
.. .. ۵۵۳ - ۷۷۴

سنکمنیر (یا) سنکمنیر (یا)
سنکمیر محال خالصهٔ
مقرری خجستهبنیاد
۶۵۳ - ۶۸۵ - ۶۹۱ - ۶۹۲ -
.. .. ۷۵۷
سواد ۱۱۹ - ۱۶۱ - ۲۴۵ -
۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۶۴۲ -
.. .. ۷۲۷
سواد و بجور (بنگاه
یوسف زئي) .. ۲۴۵
سواد جاجمیو .. ۷۱۷
سوانه (قلعه) .. ۱۷۹
سوجت (شهر) .. ۱۸۰
.. .. ۱۸۰
سورت (یا) سورتهه ۳۰ -
۶۱ - ۱۵۲ - ۵۴۲ - ۶۸۷ -
۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۴۳ -
.. ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۸۱
سورن ۲۷۲
سهار بابا حاجي (یا) سهسار
(یا) شهبار (نام شهر)
.. .. ۲۶۵
سهارنپور ۲۸۰ - ۳۱۰ -
۴۵۹ - ۶۹۸ - ۷۴۶ - ۸۵۴
سهرا (یا) سهره (قصبهٔ از سرکار
سارنگپور مالوه وطن راجه
اندرمن دهندیره) ۲۵۳ -
.. .. ۲۶۵ - ۵۱۱
سهرند ۳۷ - ۲۸۶ - ۳۹۸ -
.. .. ۶۸۷ - ۸۴۲
سهسرارن .. ۷۷۱
سهیده (دریا) .. ۸۶۳
سیالکوت .. ۵۶۵
سیپري (بیشهٔ فیل) ۷۶۵
سیستان ۵۴۳ - ۵۵۸ - ۷۵۲
سیسود .. ۲۰۲
سیف آباد متصل سرهند (آباد
کردهٔ سیف خان سیف
الدین محمود معروف به
فقیر الله پسر تربیت خان

بخشی شاهجهاني) ۴۸۴
سیکاکل (یا) سیکاکول ۳۲۳ -
.. .. ۵۲۸
سیکري موسوم به شکري چهار
کروهی اکبر آباد ۵۵۴ -
.. .. ۵۵۵ - ۵۷۱
سیوستان مضاف صوبهٔ ٹٹه
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۵۲۰ - ۵۸۴ -
.. .. ۶۳۳ - ۷۹۷
سیوي .. ۵۵۳

* حرف شین *

شاله مار (نام باغ کنار نهر
لاهور) .. ۸۰۶
شاهپور (شش کروهی بالا پور)
.. ۲۸۱ - ۷۲۸ - ۷۲۹
شاهپور عرف بهورئین غربی
تارا گڈهه .. ۲۸۱
شاهجهان آباد ۸۳ - ۱۰۷ -
۱۰۸ - ۲۵۳ - ۲۷۴ - ۳۳۵ -
۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۴۷۶ -
۶۸۶ - ۶۹۷ - ۷۱۱ - ۷۲۰ -
۷۴۱ - ۷۴۹ - ۸۳۹ - ۸۵۵ -
.. .. ۸۶۴
شاهجهان پور .. ۳۴
شاهزادپور مضاف مستقر
الخلافه .. ۴۷۴
شاهگڈهه .. ۶۱۲
شرغان .. ۸۰۲
شرقي دیار ۲۱۸ - ۴۰۰ -
.. .. ۷۷۰
شروان .. ۸۶
شکرتال .. ۸۵۴ - ۸۵۵
شکري (شف - سیکري)
.. .. ۵۵۴ - ۵۷۱
شمس آبادمؤ ۱۷۹ - ۲۵۰
شمله گڈهه .. ۴۷
شولا پور .. ۳۱۱ - ۶۸۹
شهر بلخ .. ۶۷۸
شهر پٹنه .. ۶۳۲

شهر پرسوتم .. ۱۶۴
شهر جنیر .. ۶۹۲
شهر سوجت .. ۱۸۰
شهر مندو - پای تخت سلاطین مالوه ۷۶۵
شیخ بابو مضاف مالوه ۸۳۵
شیراز .. ۵۴۴ - ۶۲۵
شیر پور .. ۱۶۷
شیر ساکر (تالاب) ۱۹۹

* حرف صاد *

صوبهٔ آگره .. ۱۷۱
صوبهٔ اجمیر ۴ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۴۴ - ۱۵۰ - ۱۶۶ - ۱۷۹ - ۲۰۱ - ۴۰۹ - ۵۹۳ -
صوبهٔ احمد آباد ۲۸۳ - ۳۰۸ - ۶۹۳ - ۷۰۷ ..
صوبهٔ احمد آباد بیدر ۳۳۷
صوبهٔ اکبر آباد .. ۵۶۶
صوبهٔ اله آباد ۳۷ - ۳۲۳ - ۳۲۹ - ۳۴۰ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
.. .. ۵۲۸ - ۷۰۸
صوبهٔ اندیس .. ۲۵۶
صوبهٔ اوده ۴۰۲ - ۵۲۷ - ۵۶۴ - ۶۷۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ -
... ۷۱۷ - ۷۱۹ - ۸۵۳
صوبهٔ اوڑیسه ۳۵۸ - ۶۷۲ - ۸۴۴ - ۸۴۵ .. ..
صوبهٔ اورنگ آباد ۳۵۱ - ۳۵۹
صوبهٔ برار ۱۴ - ۳۷ - ۲۳۷ - ۳۳۲ - ۳۳۹ - ۳۴۱ - ۳۴۸ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۵۰۴ - ۵۱۲ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۶۴۶ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۷۱۰ - ۷۳۵ ..
صوبهٔ بنگاله ۲۰ - ۱۳۹ - ۴۶۳ - ۴۷۴ - ۶۳۶ - ۷۱۸ - ۸۰۹ .. .. ۸۱۷
صوبهٔ بهار ۱۹ - ۱۶۲ - ۱۷۱ - ۲۰۹ - ۲۱۸ - ۳۲۳ - ۳۷۲ - ۵۷۷ - ۵۹۱ - ۶۷۰ -

۶۸۴ - ۷۱۷ ۷۳۶ - ۷۷۱ -
.. .. ۷۹۳ - ۸۵۹
صوبهٔ بیجاپور ۵۸ - ۳۱۱ -
۳۵۸ - ۴۹۱ - ۵۱۳ - ۵۲۱ -
۵۲۲ - ۷۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۳ -
.. .. ۸۳۷
صوبهٔ بیدر ۳۱۶ - ۳۴۰ -
.. .. ۳۴۱ - ۳۶۲ -
صوبهٔ پٹنه .. ۸۴۳
صوبهٔ پنجاب ۳۷ - ۱۵۸ -
۱۵۹ - ۱۸۶ - ۴۴۴ - ۴۴۶ -
۴۵۷ - ۵۳۶ - ۷۴۹ - ۸۵۱ -
صوبهٔ تلنگانه .. ۲۴۷
صوبهٔ تٹھه ۳۷۲ - ۵۲۰ -
.. .. ۶۴۳ - ۶۷۰
صوبهٔ حیدر آباد ۳۲۵ -
۳۴۱ - ۳۴۷ - ۵۲۸ - ۸۲۹
صوبهٔ خاندیس ۲۰ - ۹۸ -
۲۵۶ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۷۱۰
صوبهٔ خجسته بنیاد ۷۰ -

۲۸۸ - ۳۳۹ - ۳۵۵ - ۴۹۶ .
۶۸۵ - ۶۸۷ - ۷۱۰ - ۸۶۵
صوبهٔ دار الخلافه ۷۱۶
صوبهٔ دار الملک دهلی ۸۶۴
صوبهٔ دکن ۲۶۰ - ۲۶۳ -
.. .. ۴۲۹
صوبجات دکن ۴۴۲ - ۷۴۰
صوبهٔ کابل ۲۳۹ - ۲۴۶ -
۳۵۹ - ۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۶۱ -
.. .. ۷۷۶ - ۷۹۹
صوبهٔ کشمیر ۶۶۰ - ۷۵۹ -
.. .. ۸۳۰
صوبهٔ گجرات ۱۴۰ - ۱۴۲ -
۱۸۴ - ۳۳۶ - ۴۱۵ - ۴۱۶ -
۴۱۸ - ۴۲۲ - ۴۵۱ - ۵۴۲ -
۵۵۷ - ۶۰۳ - ۶۵۱ - ۶۷۶ -
.. .. ۷۰۶ - ۸۳۸
صوبهٔ لاهور ۱۹۲ - ۴۴۱ -
.. ۵۱۶ - ۵۲۱ - ۸۰۵
صوبهٔ مالوه ۱۲۸ - ۱۴۶ -

۲۰۲ - ۲۲۴ - ۲۹۷ - ۴۰۲ -
۴۴۰ - ۴۵۷ - ۴۳۸ - ۵۲۸ -
۶۸۵ - ۶۷۶ - ۶۹۴ - ۷۰۷ -
.. .. ۸۵۵ - ۸۷۱
صوبهٔ محمد آباد بیدر ۸۳۷
صوبهٔ ملتان ۴۷۵ - ۴۸۳ -
.. .. ۵۱۶ - ۵۱۷

● حرف ضاد ●

ضحاک تهانهٔ مضاف کابل
.. .. ۵۷۲ : ۷۷۶
ضلع کرناٹک حیدر آباد ۵۱۳
ضلع کوکن .. ۳۱۹
ضلع کولار .. ۳۴۴

● حرف طاء ●

طالقان .. ۲۷۸
طوس .. ۳۶۹

● حرف ظاء ●

ظفرنگر (مضاف صوبهٔ برار)
۶۴ - ۱۹۲ - ۲۶۱ - ۷۹۴

● حرف عین ●

عادل آباد .. ۷۷۹
عراق ۳۶۳ - ۴۲۴ - ۵۳۴ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۷ - ۵۷۲ -
.. .. ۶۵۵
عراق عجم .. ۵۸۳
عراق عرب .. ۵۸۳
عرب .. ۵۵۴
عرفان (یا) عرفان ۷۱۶
عظیم آباد .. ۳۳۶
علی مسجد .. ۲۴۵

● حرف غین ●

غرجستان .. ۵۵۳
غزنین ۸۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ -
۲۸۱ - ۴۴۷ - ۴۶۲ - ۵۳۱ -
۵۵۳ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۷۸ -
۶۷۹ - ۶۸۲ - ۷۷۶ - ۷۷۷ -

.. .. ۷۹۷
غور .. ۵۵۳
غوربند .. ۲۸۱
غوري .. ۶۶۶ - ۷۹۱

* حرف فاء *

فالیر .. ۸۷۲
فتح آباد .. ۵۵۵
فتح آباد (نام پرگنهٔ بهیروں وال) .. ۶۳۷
فتح آباد دهارور در صوبهٔ خجسته بنیاد ۷۱۰ - ۷۹۵
فتحپور ۳۸۳ - ۵۵۵ -
.. ۵۷۱ - ۵۹۹ - ۶۰۹
فراه (یا) فره ۵۴۳ - ۵۵۳
فرخ آباد ۷۱۸ - ۸۵۳ -
.. .. ۸۵۴ - ۸۵۵
فرخنده بنیاد ۳۵۹ - ۵۲۸
فرنگ ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۸۴۵
فرید آباد (محلهٔ در دهلي باعمارت و قلاب بناکردهٔ شیخ فرید مرتضی خان بخاري .. ۶۳۹
فوشنج مغرب پوسنگ ۴۴۷ -
.. .. ۶۵۴
فیروز گذهه (نام قلعهٔ ابراهیم عرف ایکر) ۸۷۵
فیروز گذهه رایچور ۷۲۳
فیروز نگر عرف رایچور ۳۱۳
فیض آباد .. ۸۶۸

* حرف قاف *

قبچاق ۵۷۹
قراباغ ۸۶ - ۳۶۳ - ۴۶۲
قرشي .. ۸۰۳
قصبهٔ آنبیر .. ۱۱۶
قصبهٔ انتري (یا) انتیـــري ۶۱۶
قصبهٔ ایل از توابع سیوستان ۵۸۴

قصبهٔ ایلوره .. ۳۴۲
قصبهٔ بلگرام .. ۸۳۶
قصبهٔ بلولي (یا) بلوري (نام
موضعے در پرگنهٔ نوگانوں
مضاف ناندیر) ۴۷۳
قصبهٔ بیر .. ۶۴۹
قصبهٔ پال .. ۸
قصبهٔ پالم .. ۳۸۸
قصبهٔ پتن .. ۳۷۸
قصبهٔ پتهان .. ۶۳۸
قصبهٔ پونه (یا) پونا ۵۰ -
.. .. ۷۰۰ ۷۰۱
قصبهٔ تمرني .. ۱۹۱
قصبهٔ تورہ .. ۳۰۰
قصبهٔ تهاره مضاف سرهند
.. .. ۸۲۷
قصبهٔ جالندهر ۲۴۱ - ۲۴۳
قصبهٔ جهنوت (یا) چهنوت
مضاف صوبهٔ لاهور ۳۴۱
قصبهٔ درحد .. ۳۳۶
قصبهٔ دهار .. ۷۶۶
قصبه دیسوهه (یا) دسوهه
.. .. ۱۸۷
قصبهٔ رنگنه موسوم به هلال آباد
.. .. ۴۰۷
قصبهٔ سانبهر (یا) سانبهي
(یا) سانبهو ۵۰۲
قصبهٔ سانگانیر .. ۱۱۳
قصبهٔ سرنال .. ۳۷۶
قصبهٔ سرهند .. ۴۸۱
قصبهٔ سندکهیر ۲۴۲ - ۲۴۳
قصبه سهرا سرکار سارنگپور مالوه
.. .. ۲۶۵
قصبهٔ سیکری موسوم به شکري
چهار کروهي اکبر آباد
.. .. ۵۷۱
قصبهٔ تصور .. ۷۱۲
قصبهٔ کلانور .. ۶۴۰
قصبهٔ کوڈامؤ (یا) کوڈامور صوبهٔ
اودهه .. ۵۲۷

قصبهٔ کوتله .. ۲۰۳
قصبهٔ کهاڑي بردرياي گنگ
.. .. ۱۹۵ - ۱۹۶
قصبهٔ لوني (يا) بوني ۴
قصبهٔ موهير (يا) موشي
.. .. ۶۰۱
قصبهٔ نادرت .. ۱۵۰
قصبهٔ وکلور .. ۲۱۴
قصور ۵۱۷- ۷۱۲ - ۷۱۴ -
.. .. ۷۱۵
قطب آباد کلکله ۳۱۳ -
.. .. ۴۹۴
قلات بخارا .. ۵۵۳
قلعهٔ آمير ۱۷۱ - ۶۰۳ -
.. ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۷۸۲
قلعهٔ آگره ۹۲ - ۱۵۵ -
.. .. ۷۰۵ - ۸۱۷
قلعهٔ ابراهيم گڈهه عرف ايکو
(که بفيروز گڈهه موسوم
شد) .. ۸۷۵
قلعهٔ ابراهيم گڈهه مضاف
حيدر آباد معروف
بهآهن گڈهه ۵۰۳ - ۷۴۶
قلعهٔ اٹک .. ۷۵۵
قلعهٔ احمدنگر ۳۵۶ - ۴۰۳ -
.. .. ۶۱۲ - ۶۶۶
قلعهٔ احمدنگر (يا) احمد آباد
.. .. ۴۰۳
قلعهٔ ادوني (که به امتياز گڈهه
موسوم شد) .. ۸۷۵
قلعهٔ ارک خجسته بنيان
۶۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۴۶۸ -
.. .. ۶۷۳
قلعهٔ اسلام آباد عرف چاکنه
.. .. ۳۰۵
قلعهٔ اکبرآباد .. ۵۱۸
قلعهٔ الهآباد ۳۲۹ - ۶۸۱
قلعهٔ اودپور .. ۵۹۳
قلعهٔ اوسا .. ۴۳۹
قلعهٔ ايرج - شازده گرهي

اوندچهه ۱۴۰ - ۲۱۵ -
.. .. ۲۵۶ - ۷۸۳
قلعهٔ بادرسا (یا) بادرسن
.. .. ۸۲۷
قلعهٔ باندهو ۱۳۵ - ۱۳۶ -
۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۵۱
قلعهٔ بست ۲۸ - ۲۳۹ -
۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۷۵ - ۲۹۹ -
.. ۶۶۲ - ۶۷۸ - ۷۸۹
قلعهٔ بسي .. ۳۲۱
قلعهٔ بهرونچ .. ۵۷۰
قلعهٔ بیانه .. ۵۷۷
قلعهٔ بیدر .. ۲۶۳
قلعهٔ بیدر رکلیان ۲۶۳
قلعهٔ بیر .. ۲۰
قلعهٔ پتیاله .. ۶۱۲
قلعهٔ پرلي .. ۳۱۷
قلعهٔ پرنالهٔ ۳۴۹ - ۳۵۲
قلعهٔ پرینده ۲۵ - ۲۱۹ -
۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۸۷ - ۴۲۴
قلعهٔ پلاژن .. ۳۵
قلعهٔ پورندهر ۵۰ - ۲۹۲
قلعهٔ تارا گڈهه ۲۴۰
قلعهٔ ترچناپلي ۵۱۳ -
.. .. ۵۲۹
قلعهٔ تلتم .. ۶۱۲
قلعهٔ تلتوم (یا) نلتوم ۴۲۸
قلعهٔ جزیره .. ۴۹۷
قلعهٔ جنیر ۲۶۵ - ۲۶۶ -
.. .. ۴۲۹
قلعهٔ جهانسي ۲۵۵ - ۷۱۸
قلعهٔ چاٹگام موسوم به اسلام آباد
.. .. ۷۰۳
قلعهٔ چاکنه ۶۷۷ - ۷۰۰
قلعهٔ چنار .. ۵۴۱
قلعهٔ چنچي ۶۵ - ۹۴ -
۹۶ - ۲۷۰ - ۵۰۰ - ۸۷۵
قلعهٔ چورا گڈهه ۷۸۵
قلعهٔ چیتور ۱۳۹ - ۲۰۳ -
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۶۴ - ۲۶۵ -

۲۶۹ - ۲۷۵ - ۳۷۹ - ۴۴۷ -
۵۴۶ - ۵۸۶ - ۶۶۸ - ۷۵۳
قلعهٔ خنسي (يا) خشي
(سرحد ولايت سيستان)
.. .. ۷۵۲
قلعهٔ دمن .. ۳۲۱
قلعهٔ دندا راجپوري (يا)
دندا راجوري ۴۹۷
قلعهٔ دوتاره .. ۵۹۱
قلعهٔ دولت آباد ۱۵ -
۱۴۳ - ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۵۷ -
۲۶۰ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۵۶ -
.. ۴۲۹ - ۶۹۱ - ۸۳۸
قلعهٔ دهامونی ۲۳۱ -
.. .. ۴۳۸ - ۷۸۵
قلعهٔ ديکور .. ۵۹۱
قلعهٔ ديو گڈهه .. ۴۲۹
قلعهٔ راجگڈهه .. ۴۹۷
قلعهٔ رامپور .. ۲۰۳
قلعهٔ راهيري ۹۴ - ۴۹۵ -
.. .. ۸۷۴
قلعهٔ راهيري گڈهه ۴۵۰ -
.. .. ۴۹۰ - ۴۹۷
قلعهٔ رايچور موسوم به
فيروز نگر .. ۳۱۳
قلعهٔ رنتهپور (يا) رنتنبهور
۱۱۴ - ۱۵۶ - ۱۹۲ - ۴۰۱
قلعهٔ رور مال (يا) اور مال
.. .. ۳۶ - ۵۰
قلعهٔ رهتاس .. ۵۹۲
قلعهٔ زمين داور .. ۲۳۹ -
.. .. ۷۷۶
قلعهٔ زميندارئ سري نگر ۶۸۰
قلعهٔ ساربان ۲۳۹ - ۷۷۴
قلعهٔ سالهير مضاف بکلانه
.. .. ۵۳ - ۱۴۷
قلعهٔ ستاره ۳۱۷ - ۳۳۱
قلعهٔ ستونده ۴۲۸ - ۶۱۲
قلعهٔ سخرلنا عرف کهلنا (يا)
کهيلنا (شف ـ کهيلنا)

۸۱ - ۲۹۴ - ۳۱۷ - ۸۷۶
قلعهٔ سرونج .. ۶۰۲
قلعهٔ سلیم گڈهه ۲۸۵
قلعهٔ سوانه (یا) قلاع سوانه
متعلقهٔ جودهپور ۱۴۹ -
.. .. ۵۹۱
قلعهٔ سورتهه (یا) سورت
.. ۱۸۰ - ۳۷۴ - ۷۶۹
قلعهٔ سیوي سوپر (یا) سوي
سوپر .. ۲۰۳
قلعهٔ شاهجهان آباد ۳۱ -
.. ۴۷۶ - ۸۱۶ - ۸۴۷
قلعهٔ شیر گڈهه .. ۵۹۲
قلعهٔ غوري .. ۸۶۶
قلعهٔ فتحپور .. ۳۸۱
قلعهٔ فوشنج .. ۶۵۶
قلعهٔ فیروز نگر عرف رایچور
.. .. ۳۱۶
قلعهٔ قلات مضاف صوبهٔ قندهار
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۵۴۲ - ۵۷۲ -
۷۷۷ .. ..
قلعهٔ قندهار ۳۷ - ۲۱۴ -
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۹ - ۲۵۴ -
۲۵۸ - ۲۷۲ - ۲۹۶ - ۳۴۰ -
۴۱۶ - ۴۳۳ - ۴۶۹ - ۵۴۷ -
۵۴۸ - ۵۵۳ - ۵۵۷ - ۶۵۱ -
۶۶۱ - ۶۶۴ - ۷۷۶ - ۷۹۶
قلعهٔ کابل .. ۲۶۴
قلعهٔ کالنجر .. ۱۳۵
قلعهٔ کانگره ۱۱۹ - ۱۷۶ -
۱۷۷ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ -
.. .. ۴۶۰
قلعهٔ کلیان .. ۴۲
قلعهٔ کلیاني .. ۲۶۳
قلعهٔ کنت (یا) کسیت از
مضافات رهتاس ۷۷۲
قلعهٔ کنشال (یا) کنشان ۳۶۸
قلعهٔ کوٹهه .. ۵۴۵
قلعهٔ کولاس مضاف تلنگانه ۲۶
قلعهٔ کولاس صوبهٔ حیدر آباد

.. .. ۳۴۱
قلعهٔ کهجوه .. ۱۳۳
قلعهٔ کهمرد .. ۸۰۰
قلعهٔ کهیلنا .. ۳۰۳
قلعهٔ کیتي .. ۳۵۸
قلعهٔ گاگرون .. ۵۶۸
قلعهٔ گدهه پتلي (یا) پتهلي
.. .. ۶۷۵
قلعهٔ گلکنـــده (یا) گولکنده
۳۱۱ - ۳۱۳ - ۳۲۶ - ۳۳۸ -
۶۸۸ - ۷۴۴ - ۷۴۶ - ۸۱۸
قلعهٔ گوالیار ۸ - ۱۳۸ -
.. .. ۴۷۶ - ۴۸۱
قلعهٔ لاهور .. ۹
قلعهٔ للنگ (یا) النگ ۶۵۳
قلعهٔ مالي .. ۶۱۴
قلعهٔ ماندل .. ۲۰۳
قلعهٔ ماندو .. ۶۰۰
قلعهٔ مانک درک .. ۵۲
قلعهٔ مانکوٹ .. ۱۵۸
قلعهٔ ماهولي .. ۳۴۴
قلعهٔ مرو مضاف صوبهٔ قندهار
.. .. ۴۶۲
قلعهٔ مستقر الخلافه ۴۶۴
قلعهٔ ملکهیر (یا) ذلکهیر ۲۹۴
قلعهٔ ملهیر .. ۸۷۱
قلعهٔ منگل پیرا (یا) منگل هرا
(یا) منگل پره (واقع کنار
دریای بهیمرا شازده کورهی
بیجاپور) ۴۷۱ - ۴۷۲
قلعهٔ منگل سربهه (یا) منکل
بیرهه ... ۵۴
قلعهٔ مؤ ۱۵۹ - ۲۴۰ - ۴۳۴
قلعهٔ مؤ و مهري ۱۷۸ -
.. .. ۱۸۵
قلعهٔ مهدا .. ۲۱۸
قلعهٔ نرمل .. ۹۴
قلعهٔ نلدرک .. ۶۴
قلعهٔ نور گدهه .. ۲۴۰
قلعهٔ واکنکیـــره موسوم به

رحمان بخش ۶۵ - ۹۶ -
.. .. ۴۸۷
قلعۂ رنکور (یا) دیکور (یا)
دیکنور .. ۱۸۰
قمونگر عرف کرنول ۶۷
قندز .. ۸۰۱ - ۸۰۳
قندهار ۱۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۲۸ - ۸۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۲۲۷ -
۲۲۹ - ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۹ -
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۵ - ۲۵۴ -
۲۵۵ - ۲۵۹ - ۲۶۱ - ۲۶۲ -
۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۴ -
۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۷۹ -
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۶۳ - ۴۳۲ -
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ - ۴۴۶ -
۴۴۷ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۶ -
۴۶۹ - ۴۷۳ - ۴۷۷ - ۵۳۲ -
۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۸ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۳ -
۶۲۲ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ -
۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۶۴ -
۶۶۷ - ۶۷۶ - ۶۷۸ - ۷۱۹ -
۷۲۰ - ۷۳۶ - ۷۴۰ - ۷۵۲ -
۷۵۳ - ۷۶۴ - ۷۸۰ - ۷۸۹ -
۷۹۴ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ -
۸۰۵ - ۸۰۸ - ۸۱۶ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۷۰
قنوج ۴۲ - ۲۱۵ - ۳۵۵ -
۴۴۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۶۰۱ -
.. .. ۷۸۳
قور ۲۵۵

* حرف کاف *

کابل ۳۰ - ۳۷ - ۸۴ - ۸۵ -
۱۰۳ - ۱۲۶ - ۱۴۱ - ۱۵۳ -
۱۶۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۸ -
۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۹ -
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -
۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۵۳ - ۲۶۲ -

۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -
۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۹۷ -
۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۶ - ۳۰۷ -
۳۱۸ - ۳۶۳ - ۳۶۸ - ۳۶۹ -
۳۷۳ - ۳۷۵ - ۳۹۷ - ۳۹۸ -
۴۱۵ - ۴۲۰ - ۴۳۰ - ۴۳۲ -
۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ -
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ -
۴۵۵ - ۴۶۶ - ۴۷۶ - ۴۷۷ -
۵۰۱ - ۵۱۶ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲ -
۵۵۳ - ۵۶۴ - ۵۶۶ - ۵۷۲ -
۵۷۳ - ۵۹۴ - ۶۲۶ - ۶۲۸ -
۶۲۹ - ۶۵۰ - ۶۶۳ - ۶۶۴ -
۶۷۹ - ۶۸۱ - ۷۱۹ - ۷۲۰ -
۷۲۱ - ۷۳۱ - ۷۳۸ - ۷۵۳ -
۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۱ -
۷۶۴ - ۷۷۰ - ۷۷۶ - ۷۸۹ -
۷۹۱ - ۷۹۸ - ۸۰۰ - ۸۰۳ -
۸۰۵ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۶ -

.. .. ۸۵۷ - ۸۵۸
کاشي .. ۳۱۷ - ۳۴۷
کاشان .. ۶۱۸
کاشغر .. ۳۶۸
کالا باغ .. ۶۸۵
کالپي ۴۲ - ۲۱۳ - ۴۱۲ -
.. .. ۷۱۸ - ۷۷۰
کالنجر ۱۳۵ - ۸۰۹ - ۸۶۳
کالي تلاو(ی احمد آباد ۶۳۲
کالي کرم (یا) کابي کرم واقع
کوهستان زده .. ۲۴۳
کامراج .. ۱۸۸
کامـــروپ (یا) نامروپ
.. .. ۳۰۵
کانگره ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۶۳۸ -
.. ۶۴۰ - ۶۵۹ - ۷۴۱
کانو اُلکا .. ۱۸۸
کترا پور .. ۵۹۵
کتل ۱۰
کتل بلندري .. ۱۲۰

کتل بهنبهر .. ۷۳۹
کتل جانوس (یا) جانوش
.. .. ۶۷۰
کتل چالیس گانون ۲۱
کتل چانده .. ۲۰۰
کتل خیبر ۲۹۷ - ۴۴۰
کتل طول .. ۸۰۱
کتل فردا پور .. ۸۷۷
کتل کهریه .. ۶۸۱
کتک ۳۵۸
کتک چتوره .. ۶۱۵
کتهره ۹
کچهه .. ۲۸۴ - ۴۱۰
کراکر .. ۱۲۰ - ۳۶۵
کرپه .. ۵۸ - ۶۸
کرج (نام راه که از کشمیر
بسوی تبت میرود) ۷۵۸
کرکیراق خانه .. ۲۸۳
کر گانون بیجاگدهه ۶۱۳
کرم ناسا - نام دریا ۷۱۷
کرمان .. ۷۹۶
کرناتک ۶۵ - ۳۲۶ - ۳۴۴
.. .. ۵۳۰ - ۷۴۵
کرناتک بیجاپور ۶۵ - ۳۲۵
کرناتک حیدر آباد ۳۲۳ -
.. .. ۵۲۳ - ۸۲۴
کرناتک صوبهٔ فرخنده بنیاد
.. .. ۵۲۸
کرنول .. ۶۷ - ۶۸
کرهٔ جهان آباد ۳۲۱ - ۳۲۸ -
.. .. ۳۵۵
کرهٔ مانکپور صوبهٔ اله آباد
.. .. ۱۰۸ - ۷۰۸
کریچور (یا) کرنجو (پرگنهٔ از
پنج محال سرکار مظفرنگر
صوبهٔ احمد آباد بیدر ۳۳۷
کریوه .. ۱۱۰
کشتوار (یا) کشنواز ۱۰ -
.. .. ۱۲ - ۷۳۸
کشمیر ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ -

۱۴ - ۸۴ - ۱۲۶ - ۱۳۴ -
۱۹۰ - ۲۳۹ - ۲۷۳ - ۳۳۶ -
۴۰۱ - ۴۴۶ - ۴۷۷ - ۴۸۳ -
۵۰۵ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۳۹ -
۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۲ -
۷۹۳ - ۷۹۸ - ۸۰۵ - ۸۱۶ -
۸۲۱ - ۸۲۸ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
.. .. ۸۶۹
کشن گڈھہ ۲۶۸ - ۲۷۰
کعبہ شریف .. ۳۹۱
کلالي .. ۱۱۲
کلکتہ .. ۸۴۵ - ۸۴۶
کلکلۂ دکن .. ۷۰۹
کلہار .. ۸۰۰
کلیان .. ۲۶۳
کمانون .. ۸۴۲
کمہنیر (یا) کمیر ۸۴۸
کنار آب بہت .. ۶۵۰
کنار گنگ .. ۶۹۸
کنپلا بیتالي (یا) کنپلا پتسالي
(یا) کنپـــلا پتساني
(یا) کنبلا پتسالي ۱۹۵
کنجایہ (یا) کنجایہ معمولۂ
بہکر .. ۶۵۶
کنچي مضاف کرناٹک ۸۲۴
کندانہ .. ۳۶
کندھیلي (یا) کند بہلي
(موضع) .. ۷۸
کنکر .. ۲۶۰
کنکیرا .. ۲۰
کنکگیري .. ۳۴۴
کوتہلمیر .. ۶۰۱
کوٹ (موطن قوم منج (یا)
قوم کوري .. ۷۱۳
کوٹ بھرتہ .. ۳۶۷
کوٹہ ۳۰۷ - ۳۲۳ - ۳۲۴
کوٹلہ .. ۱۹۴
کوچ .. ۱۶۶
کوچ آشام .. ۳۰۴

کوچ بہار .. ۳۰۴
کوچ ہاجو ۱۶۶ - ۴۶۳
کودہ بندر .. ۸۲۰
کوزتھہ (نام کوہ) ۶۱۴
کوکلا پہاڑی (یا) کوکلہ پہاڑی
.. ۴۵ - ۶۷۵ - ۲۸۰
کوکن ۲۸۸ - ۳۱۱ - ۳۴۵ -
.. ۴۸۹ - ۴۹۶ - ۸۲۰
کوکندہ .. ۲۰۴
کولا پور نواح پرنالہ ۴۵۰
کولار .. ۳۴۵
کولاس .. ۱۴۷
کول جلبسر .. ۳۵۵
کونبھلمیر (یا) کونپلمیر (یا)
کونبلمیر (یا) کوتھلمیر
.. ۲۰۲ - ۵۹۲ - ۷۷۸
کونبھلمیر ماندل ۲۰۲
کوہ آسیر .. ۶۱۳
کوہ بندر .. ۶۲۱
کوہ جمو .. ۳۶۷
کوہ رباط .. ۳۴۶
کوہ ساپن .. ۶۱۴
کوہ سرمور .. ۸۶۷
کوہ سوالک .. ۶۰۶
کوہ کانگرہ ۲۳۹ - ۲۷۷ -
.. .. ۴۴۴ - ۴۷۶
کوہ کشمیر .. ۱۸۸
کوہ کمانون (یا) کمایون ۷۱۶
.. .. ۸۴۱
کوہ کورتھہ .. ۶۱۴
کوہ لکہ (مشرف بر قصبۂ
قندہار) .. ۷۹۶
کوہستان ۱۷۶ - ۱۸۵ -
.. .. ۲۸۰
کوہستان بجور .. ۱۱۹
کوہستان بھرایچ ۷۷۲
کوہستان پنجاب ۱۵۸
کوہستان چنادہ صوبۂ بہار
.. .. ۵۷۷
کوہستان خیبر .. ۷۵۷

کوهستان روه .. ۲۴۳
کوهستان سري نگر ۲۸۰ -
.. .. ۶۹۸
کوهستان سواد ۱۱۹ -
.. .. ۱۲۵ - ۳۶۴
کوهستان شمالي ۱۵۷ - ۷۳۹
کوهستان نتونتهر (يا) نتوپتهر
.. .. ۲۵۹
کوهي .. ۲۴۸ - ۲۵۹
کوهير مضاف حيدر آباد
.. .. ۵۲۹
کهازي .. ۱۹۷
کهازي کنارهٔ گنگ ۱۹۵
کهجوه ۸۸ - ۳۲۳ - ۴۶۷
کهرک پورنا (نام رود خانه)
.. .. ۱۹۱
کهرکون (در صوبهٔ خاندیس)
.. .. ۷۱۰
کهرکي (که پنج کروهي دولت
آباد است و به اورنگ آباد
موسوم گشته) ۱۴ -
۱۵ - ۱۹۱ - ۶۴۶ - ۶۴۷
کهسار داروغه نشین مرزبان
کاشغر .. ۳۶۸
کهمرد ۲۷۹ - ۵۷۲ - ۶۲۳ -
.. .. ۷۹۹ - ۸۰۰
کهنجایت .. ۳۹۷
کهندار متصل آنبیر ۱۷۳
کهندیله .. ۳۹ - ۴۰
کهي .. ۲۴۹ - ۶۵۱
کهیرا گدهه کتک ملقب به
کهیردار .. ۳۱۷
کهیلنا مخاطب به سخرلنا
(شف قلعهٔ سخرلنا)
.. ۸۱ - ۲۹۴ - ۸۷۶

* حرف گاف *

گاگردن .. ۷۶۶
گجرات ۳ - ۵ - ۶۳ - ۶۶ -
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۲۳ -

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۴۸ -
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۶ - ۱۷۹ -
۱۸۱ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۲۰۴ -
۲۰۵ - ۲۸۴ - ۲۹۷ - ۳۲۳ -
۳۴۶ - ۳۷۶ - ۳۷۸ - ۳۹۶ -
۳۹۷ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۱۰ -
۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۶ - ۴۱۹ -
۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۵۱ -
۵۰۹ - ۵۴۰ - ۵۴۶ - ۵۵۵ -
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۶۳ -
۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۷ -
۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۴ - ۶۰۲ -
۶۳۶ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ -
۶۴۲ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ -
۶۶۹ - ۶۷۳ - ۶۸۴ - ۶۹۳ -
۶۹۶ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۹ -
۷۲۷ - ۷۳۹ - ۷۶۷ - ۷۶۸ -
۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۸ - ۷۸۱ -
.. ۸۰۹ - ۸۷۲ - ۸۷۸
گجنال .. ۱۳۲

گدهه .. ۱۱۵ - ۱۳۵
گدهه پتهلي .. ۸۰۹
گدهه کتنگه .. ۲۱۶
گدهي .. ۷۱۵
گدهي - دروازهٔ بنگاله ۱۶
گدهي (مسکن سرگروه قوم سکهان) .. ۵۱۶
گدهي موضع دهونکي ۸۶۵
گذر چوسا ۶۰۱ - ۷۲۴ - ۷۷۱
گربزت .. ۱۷۸
گرشک (یا) گرسک ۷۸۹
گریوهٔ کراکر .. ۳۶۴
گلال بار (یا) کلال بار ۳۵۱
گلشن آباد ۲۹۳ - ۳۲۲
گلکنده ۱۶۱ - ۳۲۶ - ۴۹۰ -
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۵۰۳ - ۵۱۸ -
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۷۴۶ - ۷۸۶ -
.. .. ۸۲۴
گلکنده (یا) کوکنده ۱۶۱
گنگ (یا) گنگا (دریا) ۱۵ -

۱۸ - ۱۹ - ۱۲۶ - ۱۷۹ -
۱۹۵ - ۳۶۲ - ۳۷۷ - ۶۱۲ -
۶۴۹ - ۶۹۸ - ۷۱۶ - ۷۱۷ -
.. .. ۷۱۸
گرالیار ۹۷ - ۱۷۱ - ۲۳۱ -
۲۸۵ - ۴۶۷ - ۵۱۰ - ۵۷۴ -
۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۶۸۰ -
.. .. ۷۰۸ - ۸۳۰
گڑھتی صوبۂ بنگالہ (بر سرحد
مالک آشام واقع شدہ)
.. .. ۳۰۳ - ۴۷۴
گوردھن نگر نام قصبۂ کھاڑی
کہ زمانی گوردھن آباد کردہ
بود .. ۱۹۶ - ۱۹۷
گورکھپور .. ۶۷۳
گوڑی گانون .. ۷۴۳
گولکنڈہ (یا) گلکنڈہ ۱۹۱ -
۳۲۶ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ -
۵۰۳ - ۵۱۸ - ۷۴۴ - ۷۴۶ -
.. .. ۷۸۶ - ۸۲۴
گونڈوانہ .. ۴۸۷
گھاٹی چاندا .. ۶۱۶
گھاٹی دولت آباد ۶۱۵
گھوڑہ گھاٹ ۱۶۶ - ۵۹۵

* حرف لام *

لالائی .. ۵۷۱
لار (نام راہ کہ از کشمیر بہ تبت
میرود) ۷۵۸ - ۸۲۰
لانجی داخل ملک زمیندار
دیوگڈھہ .. ۷۸۵
لاہور ۹ - ۲۴ - ۳۳ - ۴۳ - ۶۹ -
۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -
۱۱۹ - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۸۵ -
۱۹۷ - ۲۱۴ - ۲۳۹ - ۲۵۳ -
۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۵ -
۳۰۱ - ۳۲۱ - ۳۵۶ - ۳۶۱ -
۳۶۸ - ۳۹۱ - ۳۹۷ - ۴۰۴ -
۴۱۱ - ۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -
۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۵۵ - ۴۵۹ -

۴۷۵ - ۴۷۷ - ۵۱۱ - ۵۱۵ -
۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۵۰ - ۵۵۱ -
۵۶۴ - ۵۷۵ - ۵۸۵ - ۶۱۸ -
۶۲۸ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۶۹ -
۶۹۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ -
۷۲۰ - ۷۳۵ - ۷۵۵ - ۷۶۰ -
۷۷۵ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۳ -
۷۹۸ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ -
۸۰۸ - ۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۲۲ -
۸۲۶ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۴
لعل باغ .. ۲۰۹
لکهن پور .. ۳۶۷
لکهنؤ ۴۵۹ - ۵۶۴ - ۶۲۹ -
.. .. ۷۱۶ - ۸۵۳
لکهی جنگل ۲۸۶ - ۴۳۹ -
.. ۴۵۰ - ۷۱۲ - ۸۲۶
لمغانات .. ۳۶۳
لنگر دروازهٔ امام (محلـــهٔ
دربرهان آباد) .. ۵۹۷
اودهیانه .. ۵۶۷
اونی (یا) بونی (قصبه)
.. .. ۱۵۵
اوهانی ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۴۳۲
لوه گدهه .. ۵۱۵

* حرف میم *

ماتهر .. ۲۳۷
ماچي (یا) ماجي ۵۰
ماچهیواره .. ۸۰۵
ماژوار (الکائی‌ست از صوبهٔ اجمیر)
۱۱۱ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۵۰
ماژوار رمیوار .. ۲۵۰
مازندران .. ۷۹۱
مالوه ۱۵ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ -
۸۳ - ۱۳۳ - ۱۳۹ - ۱۴۲ -
۱۴۷ - ۱۹۲ - ۲۰۰ - ۲۱۵ -
۲۵۵ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۹۶ -
۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۵۲ - ۳۵۳ -
۳۵۴ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ -

۴۰۳ - ۴۵۳ - ۴۸۰ - ۵۲۰ -
۵۲۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ -
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۸۳ -
۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۰۰ - ۶۰۲ -
۶۰۳ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۸۵ -
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۹۳ - ۶۹۴ -
۷۰۷ - ۷۰۹ - ۷۲۷ - ۷۶۴ -
۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۸ - ۷۷۰ -
۷۷۵ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ -
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۴۸ -
.. .. ۸۷۱ - ۸۷۷
مالي وانتر مالي (نام دو قلعه)
.. .. ۶۱۴
مالي گڈهه .. ۶۱۳
مانجرا (آب) ۲۴۹
ماندل گڈهه .. ۲۰۴
ماندو ۱۹ - ۱۹۲ - ۲۰۰ -
۲۰۹ - ۲۶۵ - ۴۱۶ - ۴۱۸ -
۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۵۸ - ۵۸۳ -
.. ۶۵۲ - ۷۸۰ - ۷۸۱
مانکپور .. ۱۹
مانکوت .. ۳۶۷
ماوراء النهر .. ۸۱۳
ماهور در صوبهٔ برار ۳۴۱ -
.. ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۸۳۶
متهرا ۳۳ - ۴۴ - ۱۹۷ -
۱۹۸ - ۲۳۵ - ۲۸۵ - ۳۴۷ -
۴۴۸ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۶۹۷ -
.. ۷۰۸ - ۷۳۹ - ۸۴۹
محالات انتربید (اماکن واقعه مابین دریای گنگا و جمنا)
.. .. ۷۱۷
محالات صوبهٔ بیجاپور ۷۲۳
محالات بیر .. ۷۱۰
محالات سرکار امتیاز گڈهه عرف ادوني ۷۲۳
محمد آباد بیدر ۸۳۷
محمود آباد دوازده کروهی احمد آباد ۴۶ - ۴۱۷ -
.. .. ۶۵۲

محوطهٔ مرقد منور معینیه (قدس سره) .. ۵۹۸
مخصوص آباد .. ۳۴
مخلص پور .. ۸۶۷
مدهکر — نام ولایت ۳۷۶
مدینهٔ منوره ۴۶۹ - ۴۹۰
مران آباد .. ۸۴۱
مرشد آباد ۸۴۴ - ۸۴۶ .
.. .. ۸۶۸
مرو .. ۶۵۵
مستعد پوره واقعهٔ بیرون بلدهٔ حیدر آباد .. ۵۰۰
مستقرالخلافه ۲۴ - ۸۹ -
۹۰ - ۲۷۷ - ۳۲۹ ۴۱۳ -
۴۵۵ - ۴۵۷ - ۴۸۱ - ۶۸۰ -
۶۹۹ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۵۳
مستقر الخلافهٔ آگره ۳۹ -
.. .. ۷۰۴
مستقر الخلافهٔ اکبر آباد ۳۰ -
.. ۳۱ - ۳۳ - ۶۹۸
مسجد جامع فتحپور ۳۸۲ -
.. .. ۳۸۳
مسجد روضهٔ شاه وجیه الدین ۶۳۹
مسجد شاه گنج واقع صوبهٔ خجسته بنیاد ۸۳۴
مسجد مثهرا .. ۴۴۸
مشهد مقدس .. ۷۹۷
مصر جامع .. ۵۵۵
مظفرنگر عرف ملکهیر صوبهٔ احمد آباد بیدر ۳۳۷
معظم نگر .. ۹۲
مقامات کلکاله .. ۷۴۴
مقبرهٔ زینی .. ۵۴۰
مکهٔ معظمه ۳۹۰ - ۵۱۳ -
.. ۴۵۱ - ۴۸۶ - ۶۸۷
مکنهل (یا) مکهیل (یکی از پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکهیر در صوبهٔ احمد آباد بیدر) ۳۳۷

ملتان ۲۳ - - ۵۳ ۵۴ -
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۲۷۹ - ۳۹۷ -
۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۳۴
۴۴۷ - ۴۷۵ - ۵۱۱ - ۵۱۷ -
۶۲۲ - ۶۶۹ - ۶۷۳ - ۶۸۳ -
۷۲۷ - ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۵۳ .
.. .. ۸۶۹
ملک آشام .. ۴۷۴
ملک اوڑیسہ .. ۱۶۶
ملک برار .. ۲۰۲
ملک بکلانہ ۱۸۸ - ۲۸۸
ملک بھاٹي .. ۷۲۶
ملک بھٹہ .. ۱۳۴
ملک بیجاپور .. ۲۸۷
ملک تبت .. ۷۵۸
ملک تلنگانہ ۴۶۹ - ۷۳۴
ملک جات ۸۴۸ - ۸۵۵
ملک دکن ۴۲۳ - ۴۵۵ -
.. .. ۵۲۳
ملک دیوگڈھہ .. ۳۵۸
ملک رنم .. ۷۳۵
ملک سندھہ .. ۱۰۷
ملک عادلخانیہ .. ۲۷۲
ملک فرنگ .. ۵۲۹
ملک کچھہ .. ۲۸۴
ملک کرناٹک .. ۹۶
ملک کاکذت و برشال (یا)
گل‌گشت و برسال ۴۸۲
ملک کوکن .. ۳۰۵
ملک گجرات ۳۲۸ - ۳۵۸
ملک گڈھہ .. ۵۳۶
ملک گڈھہ کٹنکہ .. ۲۱۶
ملک ناسک .. ۶۱۵
ملک نظام شاهیہ .. ۵
ملک هندوپت بندیلہ ۱۰۸
ملکپور .. ۴۷۲
ملکپور عرف اورنگ گڈھہ
.. .. ۸۳۸ - ۸۷۲
ممالک شرقیہ .. ۵۵۸
ممالک فسیحۂ بنگالہ ۷۰۳

مملکت خراسان .. ۵۴۸
مملکت دهندیره ۲۶۳
مملکت گجرات .. ۵۵۵
مملکت مالوه .. ۵۶۹
مندسور ۴۷۸ - ۶۶۸ - ۸۰۹
مندسور مالوه .. ۷۰۹
مندل (حاکم نشین کشتـــوار)
.. .. ۱۲
مندل گڈهه .. ۴۰۲
مندو پای تخت سلاطین مالوه
۲۷ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷
منزل جهانوا مضـــاف مالوه
.. .. ۸۳۴
منزل رتن .. ۱۱۳
منزل (یا) منزلگاه متهـــرا
.. .. ۲۸۵ - ۶۹۷
منگیر .. ۱۷۰
موٗ ۱۵۷ - ۲۴۰ - ۲۵۰ -
.. ۳۶۷ - ۴۳۴ - ۶۳۰
موضع آنجیر .. ۳۵۳
موضع آهرولي (یا) آبرهي
قریب قلعهٔ اٹک ۷۵۵
موضع اسي (یا) آسي متصل
قصبهٔ بلگرام .. ۸۳۶
موضع بتوه (یا) پتوه (یا) بیتوه
.. .. ۴۱۸
موضع بدري .. ۴۹۴
موضع بهونسه پرگنهٔ کرکنب
سرکار پریندہ صوبهٔ خجسته
بنیاد .. ۲۴۲
موضع پنجاب .. ۳۵۹
موضع چاندي سرحد سري نگر
.. .. ۲۸۰
موضع دهولکي از اعمال بیجاپور
.. .. ۸۶۵
موضع سیکري موسوم به شکري
از مضافات پرگنه دوازده
کروهی اگره ۵۵۴
موضع کره .. ۴۳
موضع گوناچور پرگنهٔ دکدار

.. .. ۵۳۳
موضع هکني .. ۳۴۲
مول مذهرنگر .. ۱۱۷
مومید انه ۳۰۷ - ۳۲۴
موهیر (قصبه) .. ۶۰۱
مهابن .. ۴۳
مهاماني (بتخانهٔ شهر کانگره
مشهور به درگاهواني) ۱۸۸
مهاندي .. ۴۶
مهرپور .. ۷۷۸
مهکر (سرحد احمدنگر) ۱۹۰ -
.. .. ۷۲۸
میان دوآب (یعنی جون و گنگ)
۲۴ - ۳۷۰ - ۴۵۵ - ۴۵۹ .
.. .. ۴۶۰ - ۶۸۰
میدان .. ۲۴۵
میدان ساندي و پالي سرحد
صوبهٔ اودهه ۷۱۶ - ۸۵۳
میدان کالا دهره .. ۵۰۱
میرٹهه ۹۳ ۱۰۹ - ۳۷۶ -
.. .. ۷۶۹
میسوار .. ۲۰۲
میوات ۱۹۴ - ۵۴۱ - ۶۰۸ -
.. .. ۶۶۶ - ۶۸۰
میوار ۲۰۱ - ۲۵۰ - ۶۶۶ -

* حرف نون *

نادر آباد (واقع حوالیی قلعهٔ
قندهار) .. ۵۵۳
نارنول ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۲۳۷ -
۲۳۸ - ۶۰۸ - ۶۸۰ - ۸۵۰ -
.. .. ۵۰۲
ناروان .. ۲۴۵
ناسک ۱۴۲ - ۱۵۲ - ۱۵۶ -
۲۸۸ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۵۳ -
۶۷۱ - ۷۵۷ - ۷۷۴ - ۷۷۸
ناگور ۱۴۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ -
۲۳۳ - ۳۷۵ - ۵۷۴ - ۸۴۸
نالهٔ تونس (یا) توش ۲۰
.. .. ۴۲۳

ناندیر ۲۱۹ - ۲۵۰ - ۳۰۵ -
۳۴۱ - ۳۶۱ - ۴۷۱ - ۴۹۱ -
... ۵۲۱ - ۶۴۵ - ۸۳۵
نذر باو (یا) نذر بار ۱۲۴ -
.. .. ۴۳۹ - ۶۷۴
نربده (یا) نربدا ۱۵ -
۶۶ - ۲۰۹ - ۲۲۴ - ۲۳۱ -
۳۵۴ - ۴۱۳ - ۴۸۷ - ۶۰۰ -
.. .. ۷۳۸ - ۸۷۸
نرناله (یا) پرنالهٔ ۲۰۲
نرور ۶۱۶ - ۷۲۵ - ۷۶۵
نصرت آباد سکر (یا) شکر
(یا) بهکر ۲۹۱ - ۴۷۲ -
.. .. ۵۰۰
نصرت گذهه .. ۹۶
نغر (یا) بلغر ۲۴۷ - ۲۴۸
نگرچین .. ۵۹۵
نگرکوت ۱۱۸ - ۱۸۵ - ۱۸۷ -
.. .. ۳۶۷
نلدرک (صوبهٔ بیجاپور) ۶۴ -
.. .. ۸۳۷ - ۸۳۹
نلنکه (یا) نیلنکه ۸۶۵
نواک (یا) نواکر (یا) نوانگر
.. .. ۲۴۷
نور پور (یا) نورگذهه ۲۴۰
نور منزل - نام باغ ۶۹۶
نیاپورهٔ دهانیا سرکار سورت ۷۰۹
نیرت .. ۶۱۴
نیشاپور .. ۵۶۷
نیلاب (دریا) .. ۶۴۲
نیلکنتهه (یا) نیلکتهه (نام
عمارت متصل دیوار حصار
ماندو) .. ۵۳۷
نیلگر .. ۱۶۴
نیلور .. ۵۳۰

❁ حرف واو ❁

واکنکیره .. ۳۱۳ - ۳۲۰
وزیر آباد .. ۴۴۶
ولایت .. ۷۷۷ - ۸۵۳

ولایت آشام .. ۲۲۷
ولایت اُردو .. ۴۸۲
ولایت اوڈیسه .. ۱۶۲
ولایت اوندچهه .. ۲۹۵
ولایت بالا گهات .. ۲۲
ولایت بجور .. ۳۶۴
ولایت برار .. ۱۷۵
ولایت بلخ . ۶۹۳
ولایت بنگاله ۵۷۶ - ۲۰۳ -
.. .. ۶۰۴ - ۷۰۳
ولایت بوندي .. ۲۶۰
ولایت بهاگي ۱۶۶ - ۵۹۵
ولایت بیجاپور ۳۶ - ۵۱ -
.. .. ۵۲ ۴۶۷
ولایت پنجاب ۱۸۵ - ۶۹۶
ولایت پونهر .. ۳۶۴
ولایت تبت .. ۴۸۲
ولایت تربنگ .. ۷۵۷
ولایت تٹهه .. ۷۲۴
ولایت خاندیس .. ۲۰
ولایت دهندیره ۲۵۲ -
.. .. ۲۵۳ - ۲۶۵
ولایت رخنگ .. ۷۰۳
ولایت سنده .. ۲۸۴
ولایت سنکمنیر (یا) سنکمنیر
.. ۴۱۳ - ۶۹۱ - ۷۵۷
ولایت سیوا .. ۷۰۱
ولایت سورته .. ۱۸۴
ولایت سیستان .. ۷۵۲
ولایت شرقي .. ۷۲۵
ولایت عادل شاهیه ۴۲
ولایت غوري .. ۸۱۱
ولایت قندهار ۴۳۳ - ۵۴۲
ولایت قهستان .. ۲۲
ولایت کابل ۲۴۲ - ۲۴۳
ولایت کنک .. ۲۶۰
ولایت کوچ بهار .. ۲۹۲
ولایت کوکره (میان اڑیسه و
دکن) ۵۹۶ - ۵۹۷..
ولایت کهیر .. ۱۸۰

ولایت گڈھه .. ۷۲۵
ولایت مالوه ۵۳۷ - ۵۳۸
.. .. ۵۶۸
ولایت ماوراء النهر ۸۱۳
ولایت مدهکر .. ۳۷۶
ولایت اناسک .. ۷۵۷

* حرف ها *

هادوتي (یا) هادوني (عبارت
است از سرکار رنتهپور مضاف
صوبهٔ اجمیر) ۱۱۳
هانسي و حصار ۷۱۵ - ۸۵۱
هتیاپول .. ۱۵۵
هرات ۵۳۹ - ۵۴۹ - ۶۴۳ -
.. .. ۷۹۵
هردوار ۱۲۶ - ۴۷۴ - ۶۹۸
هردو بنگش ۴۳۱ - ۴۳۸
هلال آباد (آباد کردهٔ خواجه
هلال) ۱۵۶ - ۴۰۷
هندوستان (یا) هند ۱ -
۳ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ -
۳۲ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۲ - ۷۴ -
۷۷ - ۸۱ - ۸۴ - ۸۸ - ۸۹ -
۹۸ - ۱۰۰ - ۱۱۰ - ۱۱۳ -
۱۲۶ ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۵۶ -
۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۷۹ - ۱۸۴ -
۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۳ -
۲۴۳ - ۲۴۸ - ۲۶۶ ۲۸۳ -
۳۰۴ - ۳۰۹ - ۳۱۴ ۳۲۳ -
۳۳۶ - ۳۴۰ - ۳۵۳ - ۳۵۷ -
۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۷۹ - ۳۸۱ -
۳۸۲ - ۳۹۸ - ۴۴۴ - ۴۴۹ -
۴۶۶ - ۴۷۰ - ۴۹۱ - ۵۰۲ -
۵۰۶ - ۵۱۰ - ۵۱۵ - ۵۲۱ -
۵۲۶ - ۵۳۲ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -
۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ -
۵۴۸ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ -
۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ -
۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ -

۵۹۰ - ۶۰۰ - ۶۱۵ - ۶۱۹ -
۶۲۲ - ۶۵۵ - ۶۵۸ - ۶۵۹ -
۶۷۱ - ۶۷۳ - ۶۷۷ - ۷۰۵ -
۷۱۷ - ۷۱۹ - ۷۲۴ - ۷۳۵ -
۷۳۸ - ۷۴۲ - ۷۴۶ - ۷۵۰ -
۷۵۱ - ۷۶۱ - ۷۶۴ - ۷۷۷ -
۷۸۳ - ۷۹۸ - ۸۰۵ - ۸۰۷ -
۸۱۳ - ۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۳۸ -
۸۴۲ - ۸۵۴ - ۸۵۷ - ۸۵۸ -
۸۶۳ - ۸۷۲ - ۸۸۱ ..
هندو کوه .. ۳۶۷
هیلان (یا) هلان .. ۶۰۷

* حرف یا *

یالي (یا) پالي ۱۷۹
یمن .. ۵۸۴
یولم کذر (یا) لولم کذر ۲۴۴

تمام شد فهرست اسمای جاها که درمیین جلد

* مآثر الامرا رقوع یافته اند *

فهرست اغلاطی که در حین انطباع دومین جلد مآثرالامرا سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۸	سبحان الله تاچه مرتبه دنیا داری ست - و انهماک دران وچه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه الخ	سبحان الله تاچه مرتبه دنیا داری ست و انهماک دارن - وچه‌قدرصرف خوش آمدست و مراعات آن - که الخ
۸	۱۱	دیگر بیراي	دیگر بسروي
۳۱	۵	واگذاشتند	واگذرانید
۳۵	۱۱	مژدیوم	مرزوبوم
۳۵	۱۴	مشروظ	مشروط
۴۲	۷	اهمال و تهاونے (که در تعاقب الخ	اهمال و تهاونے [که درتعاقب نذرمحمد خان راغماض و خود داري (که در کمک سعیدخان درجنگ هفت روزه اوزبک سرزده) منحرف و منتهی گردید]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۱۳	کشتي سوار	کشتي سواره
۵۳	۱۰	بیجاپوریان	بیجاپوریان
۵۳	۱۳	نه افتاد	یفغتاد
۵۵	۲	بیچیدن	پیچید
۵۹	۷	(۱۱۹۳) یکهزار و یک صد و نود و سه	(۱۱۹۳) یکهزار و یک صد و نود وسه
۵۹	۹	آنچه باو بود	آنچه با او بود
۵۹	۱۷	دیانت خاں	دیانت خاں میر عبد القادر
۸۴	۱۶	دوبست	دویست
۸۴	۱۸	غرنین	غرسین (یا) غرنین
۱۱۰	۱۳	نوانستند	نتوانستند
۱۱۲	۱۸	گرد گرفته	گرد گرفته
۱۱۷	۱	بعیادنهاد	بخیادنهاد
۱۹۵	۷	کوردهن	گوردهن
۱۹۵	۸	کنک	کنگ
۲۰۱	۳	و کدام امید	و از کدام امید
۲۰۱	۱۴	تلامي	تلافي
۲۰۴	۱۴	سلطان خسرو	سلطان خسرو

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۶	۸	ارجن	ارجن
۲۰۶	۹	عموي	عموی
۲۱۷	۱۶	آباندند	آباد اند
۲۲۱	۲۰	در رتبه از پدر گذرانید	رتبه از پدر دز گذرانید
۲۲۶	۱۱	سرفراز گوداتید	سرفراز گوداتید
۲۲۶	۱۹	سطان	سلطان
۲۳۰	۴	گردید او	گردید) او
۲۳۲	۵	خطاب	خطاب
۲۳۴	۱۱	پادساي	پادشاهي
۲۴۵	۳	نمودند راجه	نمودند - راجه
۲۵۳	۱۶	معه پس ماندهاي	مع پس ماندهاي
۳۵۰	۲	تمامتو	تمامتر
۵۲۶	۱۵	کشته بود	گشته بود
۵۹۹	۱	لفظ	لفظ
۶۱۰	۲۰	تورے	فتورے
۷۹۷	۱۰	قلیج خان	قلیچ خان
۸۰۰	۱۷	رفت و زوپے	رفت و زوپے

صفحه	سطر	غلط	صحیح
		۱۰۵۶	۵۹۸
۸۰۲	۱۹	شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان *	شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان * ۴۵۸
		زر و قبیله و املاک راگذاشت دران	زر و قبیله و املاک راگذاشت دران ۵۹۸ + ۴۵۸ = ۱۰۵۶
۸۰۲	۱	مي کند	مي کند
۸۱۸	۱۵	گولکنده	گولکنده *
۶۷۶	۱۵	دا	دا
۷۹۵	۱۲	روح بر فتوحش	روح بر فتوحش
۸۲۶	۱۹	ضمصام الدوله	ضمصام الدوله
۸۴۰	۶	عمدة الملک	عمدة الملک
۸۷۲	۴	فردوس آرامگا	فردوس آرامگاه

THE

MAASIRU-L-UMARA

BY

NAWAB SAMSÁMU-D-DAULAH SHÁH NAWÁZ KHÁN.

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ 'ABDUR RAHÍM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ

FIRST. PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVÍ 'ABDUL BARÍ AT THE URDU [illegible]IDE PRESS

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,

NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔